اسرار آل محمد علیهم السلام

ترجمه

کتاب سلیم بن قیس هلالی

متوفای ۷۶ هجری

اولین کتاب حدیثی و تاریخی از قرن اول اسلام

تحقیقی درباره کتاب و مؤلف، متن مقابله شده با ۱۴ نسخه خطی

اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی

اسرار آل محمد علیهم السلام

ترجمهٔ

کتاب سلیم بن قیس هلالی

اولین کتاب حدیثی و تاریخی از قرن اول اسلام

تحقیقی دربارهٔ کتاب و مؤلف متن مقابله شده با ۱۴ نسخه خطی

اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی

بسم الله الرحمن الرحیم

اهداء:

به اوّلین قربانی سقیفه ،
و شهیدی که پیشاپیش مادر به استقبال شهادت رفت ،
و همچون او قبرش از دوست و دشمن مخفی ماند.
به پیشتاز شهدای آل محمد ﷺ ،
که بی شمشیر خصم زبون را در هم شکست.
به مظلومی که مجال آه هم به او ندادند ،
ولی او با زبان بی زبانی قاتل رو سیاه را تا ابد سرافکنده نمود.
ای آخرین گل نشکفتهٔ علی و زهرا ،
و ای پنجمین ثمرهٔ ولایت که پیامبر، مُحسنت نامید ،
این سند هزار و چهارصد ساله از مظلومیت پدر دلسوخته
و مادر پهلو شکسته ات را به پیشگاه تو تقدیم می نماییم.

اسماعیل

راهنمای کتاب

پیشگفتار

- سلیم و کتاب او در یک نگاه
- نام بلند سلیم و کتاب او
- تأثیر انتشار کتاب سلیم در جامعهٔ اسلامی و در میراث فرهنگی اسلام
- مروری بر تحقیق عربی و ترجمهٔ فارسی و اردوی کتاب سلیم
- انگیزه و برنامهٔ کار در ترجمهٔ حاضر
- ترسیمی از کتاب حاضر

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب حاضر، نوشتهٔ مرد شمشیر و قلم، **ابوصادق سُلَیم بن قیس هلالی** رضوان الله علیه است. با نگاهی گذرا به گذشته و حالِ کتاب سلیم، اهمیّت **شصت سال** تلاش علمی او روشن می‌گردد، واز این رهگذر وظیفهٔ ما در حفظ این میراث دینی هزار و چهارصد ساله معلوم می‌شود.

سلیم و کتاب او در یک نگاه

سلیم بن قیس در شرائطی اقدام به تألیف این کتاب نمود که پس از رحلت پیامبرﷺ، در جامعهٔ مسلمین جوّ رعب و وحشت و اقدامات پیشگیرانهٔ شدید علیه تدوین حدیث پیامبرﷺ و ثبت و ضبط تاریخ اسلام و معارف دینی ایجاد شده بود و هر گونه فعّالیت در این زمینه ممنوع بود، و در همان حال طبقهٔ حاکم برنامه‌های تحریف و دستبرد به حقایق دین را در پشت نقاب اسلام آغاز کرده بودند.

در چنین شرایطی، این مرد فداکار و مخلص دست بکار تألیف این کتاب شد، و در طول شصت سال توانست حقایق مهمّی از حدیث و تاریخ اسلام را جمع آوری کند. او برای تألیف و حفظ کتابش زحمات طاقت فرسایی کشید و سفرهای بسیاری نمود و با افراد زیادی تماس حاصل کرد تا توانست چنین مجموعه‌ای را آماده کند.

شرایط وحشتناک دیگری که سلیم و کتابش در آن قرار داشته‌اند، روزگار سیاه معاویه و یزید و زیاد و ابن زیاد و حجاج و امثالشان بوده که اقدامات اساسی برای ریشه‌کن کردن تشیع انجام می‌گرفت. این سلیم بود که گاهی با مخفی شدن و گاهی با تقیّه و گاهی گرفتاری در دست دشمن، این گذرگاههای خطرناک را پشت سر گذاشت و توانست این امانت عظیم را برای نسلهای بعد از خود به یادگار گذارد.

چنین فرصتهایی کمتر پیش می‌آید که فردی همچون سلیم بتواند از محضر پنج امام یعنی **امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر** ﷺ علوم آل محمد ﷺ را فرا گرفته و با اصحاب خاص ایشان همچون سلمان و ابوذر و مقداد در تماس باشد، و از کوچکترین فرصتها حداکثر استفاده را در راه این هدف بنماید.

نام بلند سلیم و کتاب او

اهمیّت کار سلیم بن قیس از آنجا معلوم می‌شود که ائمه ﷺ کتابش را تأیید کرده‌اند و این سند افتخار را به او و کتابش داده‌اند. علما و محدّثین نیز در نقل و حفظ کتاب او کوشیده‌اند بطوری که اثر جاودان آن در طول هزار و چهار صد سال بعنوان اوّلین کتاب در تاریخ اسلام باقی مانده است.

اکنون که سلیم عمر خود را وقف راه خدا و پیامبر و ائمه ﷺ نموده و آنچه داشته در این راه فدا کرده، خداوند هم نام او و کتابش را در طول قرنها حفظ کرده و بعنوان یکی از بزرگترین پشتوانه‌های اسلام ثبت نموده است.

سلیم بن قیس هلالی حقّ عظیمی بر همهٔ ما دارد که این چنین حقایق دینمان را برای ما حفظ نموده است، همانطور که **ابان بن ابی‌عیاش** تنها نقل کنندهٔ کتاب از مؤلّفش نیز حقّی بزرگ بر ما دارد که اگر او این امانت سلیم را بخوبی حفظ نمی‌کرد و بدست افرادی امین نمی‌سپرد تاکنون اثری از این کتاب باقی نمانده بود. در همین راستا، همهٔ علمایی که در طول **چهارده قرن**، بهر صورتی در حفظ کتاب اقدامی

کرده‌اند و زحمتی متحمل شده‌اند، حقّ خاصی بر ما دارند.

این ما هستیم که باید با نشر و حفظ و مطالعهٔ این کتاب، قدردانی خود را از زحمات آنان نشان دهیم.

تأثیر انتشار کتاب سلیم

در جامعهٔ اسلامی و در میراث فرهنگی اسلام

با توجه به آنچه ذکر شد تأثیر انتشار کتاب سلیم در اجتماع مسلمین ـ چه حال و چه آینده ـ معلوم می‌شود که اگر پایه‌های اعتقادی مردم بر تاریخ و حدیث صحیح بنا شود بسیاری از انحرافات فکری و عملی پیش نمی‌آید و مردم به آسانی راه مستقیم را تشخیص می‌دهند.

در جنبهٔ فرهنگ دینی هم، هرگاه کتابهای عرضه شده و مورد مراجعه، کتب ریشه‌دار و اصیل باشند مدارک محکمی برای قوام دین و آبروی آن در مقابل ادیان و مذاهب جهان خواهند بود، و چنین سندهای معتبری است که تشیّع را با ابدیّت قرین ساخته و سایر فرقه‌های ضلالت را در معرض اضمحلال و نابودی و شرمندگی در مقابل سایر ملل و ادیان قرار داده است.

اکنون که ضرورت تحقیق و معرّفی و عرضهٔ هرچه بهتر «**کتاب سلیم بن قیس هلالی**» روشن شد، خوانندهٔ محترم براحتی می‌تواند قضاوت کند که این مرحلهٔ اخیر از ترجمهٔ کتاب سلیم بجا و ضروری بوده و عظمت کتاب و مؤلّفش تقاضای چنین اقدامی را داشته است.

مروری بر تحقیق عربی و ترجمهٔ فارسی و اردوی کتاب سلیم

با مروری بر تاریخچهٔ اقدامات انجام شده در راه انتشار این کتاب، شما را در جریان برنامهٔ ترجمهٔ حاضر قرار می‌دهیم:

متن عربی کتاب سلیم تاکنون سه بار مورد تحقیق قرار گرفته و به صورتهای مختلف

مکرّراً چاپ شده است. ترجمهٔ فارسی آن نیز سه بار انجام شده و در شکلها و اندازه‌های مختلف به چاپ رسیده است. ترجمهٔ آن به زبان اردو هم یکبار چاپ شده است. تفصیل این چاپها در بخشهای ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از قسمت دوّم این مقدمه خواهد آمد[۱].

ترجمهٔ فارسی کتاب سلیم اوّلین بار در سال ۱٤۰۰ هجری قمری طبق چاپ اوّل کتاب سلیم انجام شد، و طی دوازده سال بارها تجدید چاپ شد و بیش از یکصد هزار نسخه از آن بدست خوانندگان رسید.

در سال ۱٤۱۳ هجری که چاپ اخیر متن عربی در حال آماده شدن بود و هنوز کامل نشده بود ترجمهٔ فارسی از روی متن عربی جدید تکمیل شد و نتیجهٔ آن چاپهای اخیر ترجمهٔ فارسی کتاب سلیم در ٦۲۱ صفحه شد. در این چاپ، مقدمهٔ چاپ اوّل برداشته شد و مقدمهٔ متن عربی جدید ـ که هنوز ناتمام بود ـ تلخیص و به فارسی ترجمه شد. در متن هم ترتیب و تعداد احادیث طبق متن عربی جدید قرار داده شد، ولی ترجمهٔ متن از روی متن مقابله شده نبود، و فقط اضافاتی که در متن جدید آمده بود در محل خود اضافه شد و اصلاحاتی نیز انجام گرفت. اشارهٔ مختصری هم به مدارک در آخر هر حدیث شد و چند فهرست به آخر کتاب اضافه گردید.

انگیزه و برنامهٔ کار در ترجمهٔ حاضر

در اواخر سال ۱٤۱٤ که تحقیق جدید متن عربی کتاب سلیم در سه جلد برای چاپ آماده بود، تصمیم گرفته شد ترجمهٔ کتاب هم مانند متن عربی آن از هر جهت کامل و تمام عیار عرضه شود، تا ریشهٔ محکم و بنیان پایدار این اوّلین سند شیعه روشن باشد و در عرصهٔ علمی و دینی آنچنانکه هست جلوه نماید.

لذا از روی چاپ عربی سه جلدی ترجمهٔ کاملی انجام گرفت[۲]. ابتدا مقدمهٔ آن با

---

۱. به ص ۱۵۱ و ص ۱۷۰ و ص ۱۷۹ از همین کتاب مراجعه شود.

۲. تفصیل و کیفیت این ترجمه در آخر همین مقدمه (ص ۱۸۰) ذکر خواهد شد.

تنظیمی جدید ترجمه شد، و سپس ترجمهٔ متن کتاب بطور کامل از روی **نسخهٔ مقابله شده با چهارده نسخهٔ خطی** انجام شد، و نسخه بدلها و توضیحات مربوط به فرازهای تاریخی و غیر آن در پاورقی‌ها ذکر شد.

مدارک احادیث هم که در متن عربی بطور جداگانه در جلد سوّم آمده در ترجمهٔ فارسی در پایان هر حدیث آورده شد. فهرستها نیز با استفاده از فهرستهای عربی با تنظیمی جدید به آخر کتاب اضافه گردید.

آغاز این تصمیم در شب عید غدیر سال ۱٤۱٤ بود و در مدت دو سال مراحل خود را طی کرد و اینک مقارن عید غدیر سال ۱٤۱٦ نتیجهٔ آن بصورت کتاب حاضر تقدیم می‌گردد.

ترسیمی از کتاب حاضر

کتاب حاضر به سه بخش اصلی تقسیم شده است:

بخش اوّل: مقدمه

این بخش شامل دو قسمت است:

قسمت اوّل: خلاصه‌ای از زندگانی سلیم و تاریخچهٔ کتاب.

قسمت دوّم: تحقیق و بررسی دربارهٔ کتاب سلیم، که شامل دوازده بخش است.

بخش دوّم: متن کتاب

این بخش شامل سه قسمت است:

قسمت اوّل: متن کتاب سلیم طبق نسخه‌های «الف» و «ب» و «ج» و «د».

قسمت دوّم: تتمّهٔ متن کتاب سلیم طبق نسخهٔ «ج».

قسمت سوّم: مستدرکات کتاب سلیم، که از کتب حدیث استخراج شده است.

بخش سوّم: فهرستها

این بخش شامل ۹ فهرست است که در آخر همین مقدمه بیان می‌شود.

تذکر این نکته ضروری بنظر می‌رسد که آنچه در مقدمهٔ کتاب حاضر آورده شده تلخیصی از مقدمهٔ عربی است. لذا کسانی که خواهان تفصیل بیشتر و دستیابی به عین عبارات مدارک هستند به چاپ سه جلدی متن عربی مراجعه نمایند.

به امید آنکه ترجمهٔ حاضر، اثری مثبت در راه احیای علوم آل محمد ﷺ و یاد بزرگ مردی از شاگردان مکتب اهل بیت ﷺ باشد، و بیش از پیش در قلوب شیعیان مؤثر افتد و مورد استفاده قرار گیرد، و باعث هدایت حق جویان در آینده‌های دور و نزدیک گردد.

با آرزوی قبولی از صاحبان ولایت ائمهٔ معصومین ﷺ، چشم امید به توجهات حضرت بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن المهدی ارواحنا فداه دوخته‌ایم.

قم، اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی
عید غدیر ۱۴۱۶ هجری قمری
اردیبهشت ماه ۱۳۷۵ شمسی

مقدّمه

قسمت اوّل: خلاصه‌ای از زندگانی سلیم و تاریخچهٔ کتاب

قسمت دوّم: بررسی و تحقیق دربارهٔ کتاب سلیم

قسمت اوّل

خلاصه ای از زندگانی سلیم و تاریخچهٔ کتاب

آنچه در این قسمت بعنوان روزشمار زندگی سلیم و تاریخچهٔ کتاب او ذکر می‌شود، اکثراً از کتاب خود او گرفته شده و مطالب بسیاری هم از کتب رجالی و تاریخی و حدیثی استفاده شده است، که در پاورقی‌ها و نیز در بخش دوّم مقدمه ذکر خواهد شد.

* ولادت و نسب سلیم و اوائل زندگی او
* سلیم در جوّ حاکم بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله
* جهاد علمی سلیم در زمان عمر
* سلیم در زمان عثمان
* سلیم در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام
* سلیم در جنگ جمل
* سلیم در جنگ صفین
* سلیم در جنگ نهروان تا شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام
* سلیم در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام
* سلیم در زمان امام حسین علیه السلام
* سلیم در زمان امام زین‌العابدین و امام باقر علیهما السلام
* روحیات و اخلاقیات سلیم
* تألیف و زندگی علمی سلیم
* سفر سلیم به ایران در زمان حجاج
* ارتباط سلیم با ابان بن ابی‌عیّاش در ایران
* تصمیم سلیم دربارهٔ کتاب
* وصیّت سلیم و تحویل کتاب به ابان
* وفات سلیم بن قیس
* کتاب سلیم در نوبندجان و بصره
* کتاب سلیم در مکه و مدینه
* کتاب سلیم در محضر امام زین‌العابدین علیه السلام
* جهاد علمی ابان
* درگیری ابان با علمای مخالف شیعه
* تحقیق کتاب سلیم بدست ابان
* انتقال کتاب سلیم از ابان به ابن اذینه
* وفات ابان بن ابی‌عیّاش
* کتاب سلیم در مسیر تاریخ در دست محدّثین بزرگ
* سلسلهٔ متصل از علما در نسخه برداری از کتاب سلیم

ابوصادق سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی[1]، از اصحاب خاصّ امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین علیهم السلام است و محضر امام باقر علیه السلام را هم درک کرده است[2].

او از اقدم علمای شیعه و بزرگان اصحاب ائمه علیهم السلام و مورد وثوق آنان بوده و نزد ایشان از محبوبیّت خاصّی برخوردار بوده است.

کتاب سلیم بعنوان اوّلین کتاب در موضوع حدیث و تاریخ است که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تألیف شده، و با گذشتِ چهارده قرن محفوظ مانده و بدست ما رسیده است.

ولادت و نَسَب سلیم و اوائل زندگی او

سلیم از طایفهٔ **بنی هلال بن عامر** است که از فرزندان حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله علیه السلام بوده و در نواحی حجاز سکنی داشته‌اند و بعدها به شام و عراق آمده‌اند[3].

---

۱. نام کامل سلیم با این خصوصیات در کتابهای زیر مذکور است: رجال برقی: ص ٤. فهرست شیخ طوسی: ص ۸۱. رجال نجاشی: ص ٦. خلاصة الاقوال: ص ۸۲. عوائد الایام: ص ۲۹۰. ضوابط الاسماء: ص ۳۹. روضات الجنات: ج ٤ ص ٦٥.

۲. رجال برقی: ص ٤ و ۷ و ۸ و ۹. رجال شیخ طوسی: ص ٤۳ و ٦۸ و ۷٤ و ۹۱ و ۱۲٤. فهرست ابن ندیم: ص ۲۷۵. خلاصة الاقوال: ص ۸۳.

۳. معجم قبائل العرب: ج ۳ ص ۱۲۲۱. اللباب: ج ۳ ص ۳۹٦.

ولادت سلیم دو سال قبل از هجرت در منطقهٔ کوفه بوده[۴]، و او هنگام وفات پیامبر ﷺ دوازده سال داشته است.

سلیم در زمان حیات پیامبر ﷺ و نیز بعد از آنحضرت در زمان حکومت ابوبکر در مدینه نبوده، و در جریانات سقیفه و شهادت حضرت زهرا ؑ شخصاً حضور نداشته است. او در سنین نوجوانی که در حدود پانزده سال داشته در اوائل حکومت عمر و قبل از سال شانزدهم هجرت وارد مدینه شده است[۵].

سلیم در جوّ حاکم بعد از پیامبر ﷺ

سلیم با ورود به مدینه متوجّه جوّ حاکم و شرائط فرهنگی و علمی آن دورهٔ خاصّ گردید. مردمی که اهل بیت پیامبرشان را رها کرده و بابِ مدینهٔ علم، امیرالمؤمنین ؑ را خانه نشین نموده بودند، و راه جهل را پیش گرفته به جاهلیّت بر میگشتند.

از سوی دیگر حاکمین غاصب، سیاست منع شدید از نقل و جمع و تدوین سنّت پیامبر ﷺ را مطرح کرده بودند تا مردم را بکلّی از دین و معارف آن بیگانه نمایند، و فقط نامی از اسلام بر جامعهٔ مسلمین حاکم باشد.

این وضع که در زمان ابوبکر ایجاد شده بود، در حکومت عمر شدّت یافت و اقدام به حبس و تأدیب عاملین نشر معارف دینی نمود و نوشته‌های آنان سوزانده شد. سلیم بن قیس در سنین نوجوانی، وارد چنین جوّ تاریک و رعب آوری شد.

جهاد علمی سلیم در زمان عمر

سلیم با دیدن چنین جوّ فکری ظلمانی، مخفیانه دست بکار جمع آوری و تدوین تاریخ و معارف صحیح اسلام گردید. هدف او این بود که نسلهای آیندهٔ

---

۴. تاریخ ولادت سلیم از آنجا بدست می‌آید که سلیم در حدیث ۳۴ کتاب تصریح می‌کند که در آخرین روزهای جنگ صفین در سال ۳۸ هجری چهل سال داشته است. در نتیجه سال تولد او، دو سال قبل از هجرت می‌شود. برای دستیابی به تاریخ دقیق جنگ صفین به کتاب «صفین» نصر بن مزاحم: ص ۴۷۳ مراجعه شود.

۵. تعیین سال شانزدهم برای آن است که در این سال، سلمان بعنوان حاکم مدائن از مدینه به آن شهر رفته است. از آنجا که سلیم احادیث بسیاری از سلمان و نیز در مجلسی که سلمان و ابوذر و مقداد هر سه حضور داشته‌اند نقل کرده، باید ورود سلیم به مدینه چند سال قبل از حکومت سلمان در مدائن باشد.

مسلمین از حقایق دینشان آگاه باشند، و خیانتها و ضلالتهای حاکمان غاصب مردم را به جهنّم نکشاند، چنانکه امام صادق علیه السلام می فرماید:

«عُلَمٰاءُ شیعَتِنٰا مُرابِطُونَ فِی الثَّغرِ الَّذی یَلی اِبلیسَ وَ عَفاریتَه، یَمنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلیٰ ضُعَفٰاءِ شیعَتِنٰا وَ عَنْ اَنْ یَتَسَلَّطَ عَلَیْهِمْ اِبلیسُ وَ شیعَتُهُ النَّواصِبُ»[6]، «علمای شیعیان ما در مرزی هستند که در سوی دیگر آن ابلیس و دار و دسته‌اش هستند. اینان مانع از شیاطین می‌شوند که به ضعفای شیعیان ما حمله کنند، و از اینکه ابلیس و پیروان ناصبی‌اش بر آنان مسلّط شوند».

سلیم برای رسیدن به این هدف، پس از شناخت حقیقت، ارتباط خود را با امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب گرامش سلمان و ابوذر و مقداد و امثال آنان محکم نمود و از چشمهٔ پر فیض اهل بیت علیهم السلام سیراب شد.

او به دور از چشم حاکمان، آنچه از ایشان می‌شنید ثبت می‌کرد و جزئیات وقایع تاریخی را سؤال می‌کرد. در همان حال با صحابهٔ دیگر هم تماس می‌گرفت و از آنان هم می‌پرسید، تا بدینوسیله اسناد تاریخ را نزد دوست و دشمن محکم کرده باشد.

سلیم در زمان عثمان

در سال بیست و سوّم هجرت، عثمان به حکومت رسید. در این زمان سلیم از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می‌رفت و پنهانی به برنامهٔ خود در ثبت حدیث و تاریخ ادامه می‌داد، در حالیکه ممنوعیّت‌های قبلی همچنان ادامه داشت و شدّت یافته بود.

در زمان عثمان، سلیم همچنان ارتباط قوی با ابوذر و مقداد داشت در حالیکه سالها بین او و سلمان جدایی افتاده بود، چه آنکه از سال ۱۶ هجری سلمان به مدائن رفته و در آنجا از دنیا رفته بود.

---

۶. بحار الانوار: ج ۲ ص ۵ ح ۸.

در این سالها، سلیم بهمراه ابوذر در سفر حجّ حاضر شد و خطابهٔ او در کنار کعبه را ثبت کرد و همراه او به مدینه بازگشت. همچنین در سال ۳٤ هجری که ابوذر به ربذه تبعید شد، سلیم در آنجا به دیدن او رفت.

سلیم در زمان امیرالمؤمنین ؑ

پس از ۲۵ سال فشار فکری و اجتماعی، در سال ۳۵ هجری امیرالمؤمنین ؑ خلافت را که حقّ الهی‌اش بود بدست گرفت، و تا حدّ امکان در محو بدعتها و زدودن جوّ سیاه جهل و ظلمت از اجتماع مسلمانان سعی فرمود.

در همان اوایل حکومت حضرت، آنانکه روش امیرالمؤمنین ؑ را نمی‌پسندیدند و در پی ادامه و تجدید بدعتهای ابوبکر و عمر و عثمان بودند و هوسهای شیطانی در سر می‌پروراندند، در مقابل آنحضرت عَلَم مخالفت برافراشتند.

در اینجا سلیم همچنانکه با قلم به یاری حقّ مشغول بود، جهاد خود را با شمشیر تکمیل نمود و شخصاً در میدانهای جنگ حضور یافت و در صف اوّل مبارزین بعنوان «**شرطة الخمیس**» که فدائیان امیرالمؤمنین ؑ بودند به جنگ و جهاد پرداخت، و در همان حال آنچه در میدانهای جنگ دید در کتابش ثبت نمود. اینک سنّ سلیم به ۳۷ سالگی رسیده بود.

سلیم در جنگ جمل

سلیم بن قیس بهمراه امیرالمؤمنین ؑ از **مدینه** به **بصره** آمد و از اوّل تا آخر جنگ جمل بعنوان یکی از پنج هزار فدائی امیرالمؤمنین ؑ در صفّ اوّل میدان جنگ شمشیر زد.

او در کتابش تعداد افراد لشکر در جنگ جمل، و خصوصیات افراد و کیفیت جنگ و آنچه بعد از آن در بصره اتفاق افتاد و حتّی خطابهٔ امیرالمؤمنین ؑ بعد از جنگ را ثبت کرد.

سلیم در جنگ صفین

در اواسط سال ۳٦ هجری، سلیم بهمراه امیرالمؤمنین ؑ از **بصره** به **کوفه** آمد و از

آنجا در طلیعهٔ لشکر آنحضرت عازم صفین شد. و تا سال ۳۸ که جنگ صفّین ۱۷ ماه ادامه داشت حاضر در جنگ بود. همچنین در جنگ «یوم الهریر» که شدیدترین و آخرین روز جنگ صفین بود و در یک شبانه روز بیش از هفتاد هزار نفر بقتل رسیدند، سلیم شخصاً حضور داشت و حدوداً چهل سال از عمر او می‌گذشت.

او در کتابش، مکاتبات امیرالمؤمنین ﷺ را با معاویه به دقت ثبت کرد و خطابه‌های آنحضرت در جنگ را نوشت. همچنین کیفیت جنگ هریر و داستان حکمین و بر نیزه نمودن قرآنها را در کتابش نوشت. در بازگشت از صفّین هم در قضیّهٔ راهبی که مسلمان شد و کتابهای حضرت عیسی ﷺ را به امیرالمؤمنین ﷺ تحویل داد حاضر بود و تمامی جریان را در کتابش نوشت.

او در اواخر سال ۳۸ به ملاقات امام سجّاد ﷺ مشرّف شد که در سنّ شیرخوارگی در محضر امیرالمؤمنین ﷺ بود. در همین ایّام به مدائن رفت و در آنجا با حذیفه ملاقات کرد.

سلیم در جنگ نهروان تا شهادت امیرالمؤمنین ﷺ

در سال چهلم هجرت که جنگ نهروان واقع شد سلیم در آن شرکت داشت و مطالبی از آن واقعه را در کتابش ثبت کرد.

پس از آن، سلیم در کوفه بهمراه امیرالمؤمنین ﷺ برای جنگ تازه‌ای با معاویه آماده می‌شد که در ماه رمضان همان سال شهادت آنحضرت پیش آمد. چنین حادثه‌ای برای شخصی همچون سلیم بس دردناک بود.

او که از اولیای امیرالمؤمنین ﷺ بود در سه روز آخر عمر شریف آنحضرت ملتزم حضور بود، و وصیّت‌نامهٔ حضرتش را بنقل از لبان مبارک آنحضرت نوشت.

سلیم در زمان امام حسن مجتبی ﷺ

پس از شهادت امیرالمؤمنین ﷺ، سلیم از اصحاب وفادار امام مجتبی ﷺ بود.

هنگامی که معاویه بعنوان صلح وارد کوفه شد سلیم حاضر بود، و خطابهٔ آنحضرت در مقابل معاویه را ثبت کرد.

در طول حکومت معاویه، سلیم فعّالیت علمی خود را ادامه داد و بدعتها و جنایات معاویه، و نیز اقدامات او در وضع و تحریف احادیث را به دقّت در کتابش ثبت کرد.

سلیم در زمان امام حسین ؑ

پس از شهادت امام مجتبی ؑ، سلیم از ملتزمین و خواصّ اصحاب حضرت سیّد الشهداء ؑ بود، و سن او در این هنگام حدود ۵۰ سال بود.

از سال ٤٩ هجری که زیاد از طرف معاویه حاکم کوفه شد سلیم توانست با تقیّهٔ کامل خود را از شر او حفظ کند، و حتّی با ایجاد ارتباط مخفیانه با نویسندهٔ زیاد، نامهٔ سرّی معاویه را استنساخ کرد و آنرا بعنوان یک سند تاریخی مهم ثبت کرد که احدی غیر از سلیم بر آن دست نیافته است.

در سال ۵۰ هجری که معاویه به بهانهٔ حج به مدینه آمده بود، سلیم هم از کوفه به مدینه آمد و گزارشی از سفر معاویه به مکه و مدینه و اقدامات او بر علیه شیعه تهیه کرد.

در سال ۵۸ هجری (دو سال قبل از مرگ معاویه)، امام حسین ؑ در منی بیش از ۷۰۰ نفر از صحابه و تابعین را جمع کرد و برای آنان خطابه‌ای بر علیه معاویه ایراد کرد. سلیم در آن مجلس حضور داشت و فرمایشات حضرت را بطور کامل در کتابش نوشت. در این ایام بیش از **شصت سال** از عمر سلیم می‌گذشت.

در سال ٦١ هجری که مصیبت عظمی یعنی شهادت امام حسین ؑ اتّفاق افتاد، در صفحات تاریخ مطلبی از احوال سلیم دیده نمی‌شود. به احتمال قوی او هم از زندانیان ابن زیاد بوده است که نتوانستند امام ؑ را یاری کنند.

سلیم در زمان امام زین العابدین و امام باقر ؑ

پس از شهادت حضرت سیّدالشهداء ؑ سلیم از اصحاب امام سجّاد ؑ گردید و در حضور آنحضرت خدمت امام باقر ؑ را هم که در سنین هفت سالگی یا بیشتر بودند درک کرد.

در این سالها که در حجاز جریان ابن زبیر و در عراق جریان مختار ادامه داشت، در کتاب سلیم و تاریخچهٔ زندگی او مطلبی نمی‌بینیم، ولی ظاهراً تا زمان حجاج سلیم در کوفه بوده است.

تألیف و زندگی علمی سلیم

با نزدیک شدن به سالهای آخر عمر سلیم، بسیار بجاست فعالیّتهای علمی شصت سالهٔ او را مورد بازنگری قرار دهیم، و از لابلای آن اخلاق و روحیات او را بررسی کنیم.

سلیم بن قیس بعنوان یک مؤلف، از آن جهت مورد توجّه خاص است که در اکثر مطالب کتابش شخصاً حضور داشته و یا از کسانی که شخصاً حضور داشته‌اند نقل کرده است، و در نقل خود جز موثّقین به کسی اعتماد نکرده است.

با در نظر گرفتن این مطلب، گردآوری و تألیف کتاب سلیم در چهار دوره انجام گرفته که بصورت زیر قابل توضیح است:

از آنجا که سلیم از اوّل راه حق را تشخیص داد، توانست با امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب خاص آنحضرت یعنی سلمان و ابوذر و مقداد و امثال ایشان ارتباط قوی برقرار کند. مطالبی که در طول ۳۰ سال مستقیماً از ایشان نقل کرده یک چهارم کتاب او را تشکیل می‌دهد.

از اوائل حکومت عمر، سلیم شخصاً در بسیاری از وقایع حضور داشت و شاهد بسیاری از بدعت گذاری‌های عمر و نیز احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام بر علیه حاکمین بود که ربع دوّم کتابش به این دوره مربوط می‌شود.

طیّ پنج سال خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام سلیم شاهد جنگهای جمل و صفین و نهروان و نیز بسیاری از خطبه‌های آنحضرت بوده و آنها را ثبت کرده است. این بخش هم ربع دیگری از کتاب او را تشکیل می‌دهد.

بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام از سال ٤٠ تا سال ٧٦ که سلیم از دنیا رفت، در اثر جوّ وحشتناکی که معاویه بر علیه شیعیان حاکم کرده بود سلیم توانست فقط گوشه‌هایی از وقایع آن دوره را در کتابش ثبت کند، و این بخش ربع چهارم کتاب اوست.

بنابراین می‌توان اذعان داشت که سلیم قسمت اعظم کتابش را از سال دوازدهم هجری تا سال ۴۰ نوشته که از چهارده سالگی تا چهل و دو سالگی او می‌شود و یک چهارم بقیه را در طول ۳۴ سال اخیر عمرش نوشته است.

روحیات و اخلاقیات سلیم

در یک جمع بندی از زندگانی سلیم می‌توان روحیات و اخلاقیات او را چنین تحلیل کرد:

بسیار کم‌اند افرادی که بتوانند مرد میدان شمشیر باشند و در همان حال در میدانهای علم و قلم گام نهند، چراکه هر یک از دو جهت اقتضای روحی خاصی دارد و جمع بین هر دو را مشکل می‌نماید.

سلیم بن قیس از کسانی است که این دو جنبه در او جمع شده است. او با قدم در میدانهای هولناک جنگهای جمل و صفین و نهروان، وظیفهٔ خطیر خود را در جنبه‌های عقیدتی و عملی به انجام رساند. در حالیکه قبل از آن و همزمان با جنگها و بعد از آن دست از فراگیری معارف و تاریخ ونیز تألیف و تدوین آنها برنداشت و در نتیجه این یادگار گرانقدر را برای ما باقی گذاشت.

از سوی دیگر، او صاحب همتی بلند و تلاشی بی‌وقفه بود و کتاب حاضر نتیجهٔ سعی و کوشش بی‌امان او در طول ۶۰ سال است.

از همهٔ اینها گذشته دو روحیهٔ بسیار مهم در سلیم بوده که در سایهٔ آن توانسته است چنین کتابی تألیف نماید و آنرا حفظ کند و به نسلهای بعد از خود برساند.

اول: کتمان و اجتناب از شهرت

با توجه به اینکه سلیم فقط در پنج سال حکومت امیرالمؤمنین ﷺ آزاد بوده و قبل و بعد از آن در شرایط اختناق بسیار شدیدی بسر می‌برده، پیداست که جز با حالت کتمان نمی‌توان چنین کتابی را تألیف کرد. در حکومت عمر و عثمان که تدوین حدیث به هر صورتی ممنوع بود، سلیم نه تنها کتابی تدوین کرد بلکه مطالب آن هم بر ضد حکومت وقت بود، که اگر از کار او مطلع می‌شدند هم خود او و هم کتابش را نابود می‌کردند!

بعد از شهادت امیرالمؤمنین‌ﷺ که بار دیگر اختناق شدید اجتماعی بر علیه شیعیان در دوران معاویه و یزید و مروانیان حاکم شد، سلیم آنقدر در کتمان کار خود با مهارت عمل کرد که توانست اضافه بر حفظ کتاب خود و ادامهٔ تدوین آن، از اسرار معاویه هم اطلاع پیدا کند و آنها را در کتاب خود ثبت کند که نامهٔ محرمانهٔ معاویه به زیاد از نمونه‌های آن است.

دوم: دقّت و جستجو در ثبت مطالب

این اخلاق که باید همراه تألیف باشد در سلیم بحد بالایی وجود داشت، آن هم در عصری که هنوز قواعد مفصلی برای تألیف کتاب مطرح نبوده است.

سلیم هنگام یادگیری مطالب، سؤالاتی را که احتمالاً بذهن خطور می‌کند شخصاً مطرح می‌کرد و جواب آنها را نیز می‌گرفت. از سویی زمان روایت و مکان آن و شرایطی که در آن اتّفاق افتاده همه را ثبت می‌نمود. او برای اطمینان و محکم کاری، مطالب را برائمه‌ﷺ عرضه می‌کرد تا یکبار دیگر از صحت آن اطمینان حاصل کند.

سلیم برای بدست آوردن جزئیّات بیشتر قضایا، یک جریان را از چند نفر سؤال می‌کرد و به مسافرتهایی اقدام می‌نمود. او سؤالات مهمّی در جنبه‌های عقیدتی از ائمه‌ﷺ پرسیده و جواب آنها را ثبت کرده است. حتّی گاهی از دشمنان اهل بیت‌ﷺ دربارهٔ کارها و بدعتهایشان سؤال می‌کرد و از زبان خودشان اقرار می‌گرفت.

هرگاه سلیم متوجّه یک واقعهٔ مهم در بلاد اسلامی می‌شد سعی می‌کرد شخصاً حاضر شود تا دقیقاً آنچه اتفاق می‌افتد ثبت نماید که حضور او در سفر معاویه به مدینه از نمونه‌های آن است.

پس از چنین زحمات طاقت فرسا و تلاش بی‌وقفه، و نیز در سایهٔ کتمان شدید و دقّت کامل در ثبت و ضبط قضایا، اینک سلیم ثمرهٔ شصت سال زحمتش را در مقابل خود می‌بیند. و در این حال با آخرین ضربه از طرف دشمنان امیرالمؤمنین‌ﷺ روبرو می‌شود. اینک سلیم و کتابش با چنگال خون آشامی همچون حجّاج روبرو هستند، و این سلیم است که باید آخرین تصمیم را بگیرد.

سلیم در زمان حجّاج

در سال ۷۵ هجری، حجّاج بن یوسف ثقفی از طرف عبدالملک بن مروان حاکم عراق شد و وارد کوفه گردید. از اوّلین کسانی که حجاج سراغشان را گرفت سلیم بن قیس بود، چراکه سابقهٔ او با امیرالمؤمنین ؑ روشن بود.

بهمین جهت با ورود حجاج، سلیم بن قیس بهمراه کتابش از عراق فرار کرد و به سمت ایران آمد تا در سرزمین فارس در نزدیکی شیراز به شهر بزرگی بنام «نوبندجان»[۷] رسید. سلیم در این تبعید ناخواسته که علّتی جز ولایت امیرالمؤمنین ؑ نداشت، **هفتاد و هفت سالگی** عمر خود را می‌گذراند.

ارتباط سلیم با ابان بن ابی عیّاش در ایران

در شهر نوبندجان، سلیم با جوانی که ۱٤ سال از عمرش می‌گذشت و نامش **«ابان»** بود ملاقات کرد. البته جنبهٔ آشنایی بین سلیم و ابان برای ما معلوم نیست که آیا فامیل بوده‌اند و یا سابقهٔ دوستی داشته‌اند یا یک اتّفاق و تصادف بوده است. ولی به هر حال سلیم در خانهٔ پدری ابان بن ابی عیّاش اقامت کرد.

ابان در آن سنین قرائت قرآن را آموخته بود ولی از آنچه بعد از پیامبر ﷺ بر اهل‌بیت ؑ رفته بود آگاهی نداشت، چراکه در طول پنجاه سال پس از فتح مناطق فارس و توابعش، همان دین منسوخ از طرف حاکمان به مردم تفهیم شده بود.

در چنین شرائطی، مردی همچون سلیم نعمتی عظیم برای ابان بود که حقایق دینی را از او بگیرد، و آنچه را ندیده از شاهد عینی بپرسد.

سلیم هم در فکر کسی بود که بتواند امانت بزرگ و ثمرهٔ عمرش را بخوبی حفظ کند و آنرا سالم به نسلهای بعد منتقل کند. لذا بفکر تربیت عقیدتی ابان افتاد و آهسته آهسته او را با حقایق گذشتهٔ تاریخ اسلام آشنا کرد و وقایع بعد از پیامبر ﷺ را برای او تشریح نمود و بدینوسیله او را متوجّه شرائط موجود نمود.

---

۷. این شهر در آن زمان بسیار بزرگ و خوش آب و هوا بوده است. هم اکنون از این شهر روستایی بنام **«نوبندگان»** بین شیراز و فسا باقی مانده است.

ابان دربارهٔ مدّتی که با سلیم معاشرت داشته چنین می‌گوید:

«او پیرمردی اهل عبادت بود و چهره‌ای نورانی داشت. بسیار پرتلاش، صاحب نفسی بزرگوار و حزنی طولانی بود. او استتار را دوست می‌داشت و از اشتهار پرهیز می‌کرد».

سلیم هم دربارهٔ ابان گفته است:

«من با تو معاشرت داشتم و جز آنگونه که دوست می‌داشتم چیزی ندیدم».

بدین ترتیب شرائط عقیدتی و فکری بین ابان و سلیم برای تحویل کتاب آماده شده بود.

تصمیم سلیم دربارهٔ کتاب

دیری نگذشت که سلیم احساس کرد در سرزمین غربت، عمرش به پایان خود نزدیک می‌شود، و مهمترین مسئله برای او حفظ کتابش بود. کتابی که سر تاسر آن بیان مظلومیّت اهل بیت علیهم السلام و افشای بدعتها و جنایات غاصبین خلافت بود و می‌توانست چراغ هدایتی برای نسلهای آینده باشد تا بتوانند دوستان را از دشمنان تشخیص دهند.

سلیم نگران کتابی بود که با تمام وجود در راه تألیف و حفظ آن فداکاری کرده بود و مطالب آن را بطور شفاهی از خود معصومین علیهم السلام یا از اصحابشان گرفته بود. کتابی که در بردارنده نکات و گوشه‌های بسیار دقیقی از تاریخ اسلام بود و او در بدست آوردن آنها زحمت فراوان کشیده بود. کتابی که در یک نگاه مجموعه‌ای از معارف و تاریخ اسلام بود که می‌بایست بعنوان پایهٔ تولّی و تبرّی تلقی شود.

در مسائل مربوط به تولّی شامل مطالبی همچون امامت دوازده امام علیهم السلام و ذکر نام ایشان، فضائل اهل بیت علیهم السلام، احتجاجها و اتمام حجت‌های امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و اصحابشان در مقابل غاصبین خلافت و بیانات کاملی از ائمه علیهم السلام در معارف اسلام بود.

از سوی دیگر در جنبه‌های تبرّی شامل پیشگوئی‌های پیامبر ﷺ دربارهٔ اختلافات امّت و فتنه‌های بعد از آنحضرت و نیز دربارهٔ ظلم قریش و غصب حقوق اهل بیت ﷺ، رفتار منافقین در زمان پیامبر ﷺ، اخبار مفصّلی از غصب خلافت و شهادت حضرت زهرا و حضرت محسن ﷺ، ذکر مطاعن غاصبین خلافت بخصوص اصحاب صحیفهٔ ملعونه. گوشه‌های مهمی از جنگهای جمل و صفین و نهروان، اخباری از فتنه‌های معاویه بعد از امیرالمؤمنین ﷺ و جنایات او نسبت به شیعیان بود.

از یک سو با توجه به محتوای کتاب ممکن بود در دسترس ماندن آن، آنرا بدست نااهلان برساند و مسئله‌ای ایجاد کند، و از سوی دیگر از بین بردن آن به قیمت نابود کردن زحمات پر ارزش او بود.

بهمین جهت سلیم گاهی بفکر از بین بردن کتابش می‌افتاد، ولی اقدامی نمی‌کرد زیرا متوجّه بود که چنین سرمایهٔ علمی گرانبها را نباید بدست تلف سپرد، و از سوی دیگر در پی کسی بود که بتواند امانتش را به او بسپارد.

بالاخره فردی که سلیم توانست بعنوان حافظ کتابش به او اعتماد کند کسی جز **ابان بن ابی‌عیّاش** تربیت شدهٔ خود سلیم نبود.

وصیّت سلیم و تحویل کتاب به ابان

سلیم پس از فرار از شرّ حجاج و ورود به شهر نوبندجان بیش از یکسال دوام نیاورد و بیمار شد. همینکه آثار مرگ را در خود دید مخفیانه مسئلهٔ کتابش را با ابان در میان گذاشت و سرگذشت خود را در تألیف کتاب برای او تشریح کرد و او را متوجه این نکته نمود که مطالب این کتاب برای جامعه‌ای که با سیرهٔ ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه پرورش یافته‌اند قابل تحمل نخواهد بود و نباید در دسترس هر نااهلی قرار بگیرد.

بعد از آن، طی برنامه‌ای دقیق کتاب خود را رسماً به او تحویل داد که مراحل آن چنین بود:

اولاً: ابان را از نظر اعتقادی و امانتداری مورد آزمایش قرار داد و از هر دو جهت مطمئن شد.

ثانیاً: سه شرط اساسی با ابان قرار داد و در مورد آنها عهد و پیمان الهی از او گرفت، که آنها از این قرارند:

۱. تا سلیم زنده است از کتاب و مطالب آن به کسی خبر ندهد.

۲. پس از رحلت او نیز کتاب و مطالبش را جز به موثّقین از شیعه خبر ندهد.

۳. هنگام مرگ کتاب را به شخصی موثق و دیندار از شیعه بسپارد.

ثالثاً: تمام کتاب را برای ابان قرائت کرد و او به دقت گوش فرا داد تا در مطالب آن جای ابهامی نماند.

رابعاً: با دست مبارکش کتاب را بطور رسمی بدست ابان داد و بعبارت دیگر آنرا تحویل او داد تا در ادای امانت وظیفهٔ خویش را بطور کامل به انجام رسانده باشد.

وفات سلیم بن قیس

در اواخر **سال ۷۶ هجری**، سلیم در شهر نوبندجان فارس در سن ۷۸ سالگی بدرود حیات گفت و ظاهراً در همان شهر بخاک سپرده شد[۸].

او در حالیکه بیش از شصت سال از عمر شریفش را در راه احیاء ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام سپری کرده بود بدیدار موالیانش شتافت و این یادگار بزرگ را از خود بر جای گذاشت. رحمت خدا بر روان پاکش باد.

کتاب سلیم در نوبندجان و بصره

پس از سلیم، ابان بن ابی‌عیّاش در نوبندجان به مطالعهٔ کتاب سلیم پرداخت، و آنچه دربارهٔ مطالب کتاب از او شنیده بود شخصاً دریافت. بهمین جهت تصمیم گرفت به شهرهای بزرگ اسلامی سفر کند تا آگاهی بیشتری دربارهٔ دینش پیدا کند.

---

۸. تعیین سال ۷۶ بعنوان سال رحلت سلیم از مجموعه قرائن زیر بدست آمده است:

حجاج در سال ۷۵ هجری بعنوان حاکم عراق وارد کوفه شد. طبق تصریح ابان در سرآغاز کتاب سلیم، حجاج پس از ورود به عراق فوراً سراغ سلیم را گرفته و سلیم هم بی‌وقفه فرار کرده و به نوبندجان آمده است. همچنین ابان تصریح می‌کند که پس از ورود به نوبندجان دیری نپایید که سلیم از دنیا رفت. بنابراین از سال ۷۵ زمان زیادی نگذشته که سلیم از دنیا رفته که اگر حداکثر حساب کنیم سال ۷۶ می‌شود.

او کتاب سلیم را بهمراه خود برداشت و عازم بصره نزدیکترین شهر به منطقهٔ فارس شد. در بصره کتاب سلیم را به حسن بصری نشان داد، و او پس از مطالعهٔ کتاب مطالب آنرا مورد تأیید قرار داد و گفت: «تمام احادیث آن حق است که از شیعیان امیرالمؤمنین ؈ و غیر ایشان شنیده‌ام».

ابان، بصره را بعنوان وطن دوّم خود انتخاب نمود و طبق قوانین آن عصر خود را به طایفهٔ «**بنی عبدالقیس**» ملحق نمود و نام او در شمار آن قبیله ثبت شد.

کتاب سلیم در مکّه و مدینه

ابان از بصره بهمراه کتاب سلیم عازم سفر حج شد. او در مکّه با بیش از صد نفر از اصحاب پیامبر ﷺ و تابعین ملاقات کرد و از آنان احادیثی فرا گرفت.

بعد از آن، مقصد او رسیدن به حضور امام زین العابدین ؈ بود تا هر سؤال و مشکلی دارد از امام زمانش بپرسد و از حجّت خدا فراگیرد، و این برای اطمینان کامل خود و نسلهای آینده بود و برای اینکه هرگونه سؤال اعتقادی برایش حل شود.

کتاب سلیم در محضر امام زین العابدین ؈

ابان در حالیکه کتاب سلیم را همراه داشت خدمت امام سجّاد ؈ رسید. **ابوالطفیل و عمر بن ابی سلمة** دو صحابی پیامبر ﷺ نیز در خدمت حضرت حضور داشتند.

او کتاب سلیم را خدمت آنحضرت تقدیم نمود، تا کلامی دربارهٔ کتاب و مؤلّفش از آنحضرت بشنود.

امام ؈ دستور دادند تا کتاب سلیم نزد آنحضرت قرائت شود. ابوالطفیل و عمر بن ابی سلمة، سه روز - از صبح تا شب - در حضور امام زین العابدین ؈ می‌نشستند و کتاب را می‌خواندند و آنحضرت استماع می‌فرمودند.

این برنامه، عنایتی بس عجیب را در شأن این کتاب می‌رساند که امام معصوم ؈ سه روز بنشیند تا کتاب یکی از اصحابش را که از دنیا رفته در محضرش بخوانند. قرائت کنندگان هم دو نفر از بزرگان اصحاب پیامبر ﷺ بودند که تا آن زمان حیات داشتند. اهمیّت دیگر مطلب اینکه امام ؈ بدون قرائت هم می‌توانستند مطلبی دربارهٔ

کتاب بفرمایند، ولی شکل رسمی قرائت را اجرا کردند تا هیچ شبهه‌ای در بین نماند و همه بدانند آنحضرت کلمهٔ کتاب را مورد توجه قرار داده‌اند.

پس از قرائت کامل کتاب، همه در انتظار سخن امام علیه السلام بودند. لبان مبارک حضرت با کلامی نورانی در شأن سلیم و کتابش گشوده شد و فرمودند:

«سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند. همهٔ اینها احادیث ما است که نزد ما شناخته شده است».

این سخن در حقیقت امضا و مهر تأیید الهی از لسان حجة الله بود، که اصالت و اعتبار کتاب سلیم را به ثبت رسانید و آنرا جاودانی ساخت و سندی محکم برای این کتاب بنیادی اسلام گردید.

ابوالطفیل و عمر بن ابی سلمه هم گفتند: **«تمام احادیث آنرا از امیرالمؤمنین علیه السلام و از سلمان و ابوذر و مقداد شنیده‌ایم».**

پس از آن، ابان سؤال مهمّی در رابطه با کتاب خدمت امام علیه السلام مطرح کرد و عرضه داشت: اکنون که مطالب آن صحیح و مورد تأیید است، پس تکلیف امّت اسلامی چه می‌شود که اکثرشان از راه شما اهل بیت منحرفند؟ آیا واقعاً همهٔ آنانکه دین شما اهل بیت را نپذیرفته‌اند در هلاکت‌اند؟

امام علیه السلام در پاسخ به این سؤال، دو حدیث متواتر بین همهٔ مسلمانان را مطرح کردند و فرمودند: آیا این حدیث را شنیده‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

«مَثَل اهل بیت من چون کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس بر جای ماند هلاک شد، و مثل اهل بیتم همچون باب حطه[9] در بنی اسرائیل است»؟

---

۹. «باب حطه» در بنی اسرائیل دری بوده که همه باید هنگام عبور از آن در مقابل خدای عزوجل سر تعظیم فرود می‌آوردند. اهل بیت علیهم السلام از این جهت به «باب حطه» تشبیه شده‌اند که همهٔ مردم باید در مقابل ایشان سر تعظیم فرود آورند و سخن ایشان را بپذیرند، تا بدینوسیله در مقابل خداوند اظهار تعظیم و خضوع نموده باشند. به بحارالانوار: ج ۱۳ ص ۱۸۵ - ۱۸۰ مراجعه شود.

ابان اقرار کرد که این حدیث را بطور متواتر بنقل از پیامبر ﷺ شنیده است. ابوالطفیل و عمر بن ابی سلمة گفتند: ما هم این حدیث را از لبهای مبارک پیامبر ﷺ شنیده‌ایم.

حضرت فرمود: آیا همین حدیث نگرانی و تعجب ترا حلّ نمی‌کند؟ یعنی اگر اهل بیت ﷺ تنها راه نجات هستند و همهٔ امت فقط باید در مقابل آنان سر تعظیم فرود آورند، پس این راهی که امّت اسلامی در پیش گرفته‌اند و از این کشتی نجات تخلف ورزیده و در مقابل هر کسی جز ایشان سر تعظیم فرود آورده‌اند، آیا نتیجه‌ای جز هلاکت در بر خواهد داشت؟ پس هیچ تعجبی ندارد که معتقد باشیم آن عده از امت اسلامی که مهمترین دستور پیامبر خود را که پیروی از اهل بیت ﷺ است رها کرده‌اند، راه جهنم را پیش گرفته‌اند و خود را به هلاکت انداخته‌اند.

از این رهگذر معلوم می‌شود که کتاب سلیم با محتوای شیعی آن، براحتی می‌تواند تکلیف بقیهٔ فرق اسلامی را تعیین کند، و این را قبل از کتاب سلیم احادیث متواتر منقول از پیامبر ﷺ تعیین نموده است.

بهر حال، این مجلس پس از سه روز با این نتیجهٔ گرانبها در مورد سلیم و کتابش پایان یافت، و اینک ابان پس از چند روز بهمراه کتاب سلیم به بصره باز می‌گردد.

جهاد علمی ابان

ابان پس از بازگشت به بصره، بدون آنکه تشیّع خود را علنی کند با محدّثین بزرگ و علمای دینی آن عصر ارتباط برقرار کرد و از آنان حدیث اخذ می‌کرد، تا کم‌کم در شمار محدّثین و معتمدین زمان خود درآمد، بطوری که طایفهٔ بنی عبدالقیس بوجود فقیهی چون او افتخار می‌کردند.

ابان در همین حال، ارتباط خود را با امام سجاد ﷺ و اصحاب آنحضرت حفظ کرده بود، و بدور از چشم دشمن با آنان رفت و آمد داشت.

در آغاز قرن دوّم هجری که ممنوعیّت تدوین حدیث رسماً لغو شد، محدّثین و مورّخین آزادانه به انتشار آنچه جمع کرده بودند پرداختند و بدین ترتیب دهها کتاب تألیف شد. ولی چه انتظاری می‌توان داشت از جامعه‌ای که حدود یک قرن راه

انحراف را آموخته بودند و هرچه بعنوان دین فرا گرفته بودند سبّ و شتم و لعن اهل‌بیت‌ علیهم‌السلام بود؟! آیا این آزادی نشر حدیث، نتیجه‌ای جز انتشار میراث عمر و معاویه ثمر دیگری داشت؟! آیا کتابهای تدوین شده در آن شرائط جز مجموعه‌ای از اکاذیب بود؟

البته در چنین فرصتهایی، ائمه‌ علیهم‌السلام و همچنین اصحابشان حداکثر استفاده را بردند و تا حدّی معارف اصیل تشیع را در معرض دید جهانیان قرار دادند، که ابان بن ابی عیّاش نیز از این زمره بحساب می‌آمد.

درگیری ابان با علمای مخالف شیعه

در این گیرودار، حاکمان و نیز علمای مخالفین متوجّه انتشار و مقبولیّت معارف شیعه در بین مردم شدند، ولی کمی دیر شده بود که بتوانند مانع آن شوند. لذا برای ایجاد سدّ در مقابل چشمهٔ زلال معارف اهل بیت‌ علیهم‌السلام اقدام به دو کار اساسی نمودند:

اوّلاً: از طریق علمای معروف خود، تهمتهای ناروا به علمای شیعه نسبت می‌دادند که کمترین آن نسبت نسیان و عدم دقت بود.

ثانیاً: خود تشیع را بعنوان یک جرم بحساب می‌آوردند، و بمجرد تشیع راوی حدیث را ساقط می‌کردند اگر چه موثّق بودن او مورد قبول بود.

از جمله کسانی که به این تهمت‌ها مبتلا شد، ابان بن ابی عیّاش بود. او که تا دیروز مورد اعتماد بزرگان علمای مخالفین واقع شده بود و صدها حدیث بنقل از او روایت کرده بودند و از نظر تقوا و عبادت هم او را در درجهٔ بالایی قبول داشتند و بوجود او افتخار می‌کردند، بمحض اینکه از تشیّع او ـ که عمری آنرا مخفی کرده بود ـ مطلع شدند شروع به طعن و تعرّض به شخصیّت او نمودند و سخنان ناروا در حق او شایع ساختند و یکباره از او کناره گرفتند. این اهانتها پس از مرگ او نیز ادامه یافت تا آنجا که آثار این خیانت در صفحات تاریخ باقی ماند و بسیاری از آنانکه به امثال شعبة بن حجاج و سفیان ثوری اعتماد می‌کردند، طعن‌های آنان را هم علیه ابان می‌پذیرفتند، ولی علمای شیعه در طول تاریخ با اعتماد کامل بر او کتاب سلیم را بنقل از او روایت می‌کرده‌اند.

تحقیق کتاب سلیم بدست ابان

ابان بن ابی عیّاش در طول زمانهایی که در بصره یا غیر آن با ائمّه ﷺ و اصحابشان تماس داشت، آنچه در رابطه با کتاب سلیم و مطالب آن بدست می‌آورد در محل مناسب آن اضافه می‌کرد. تأییدات ائمه ﷺ را نسبت به احادیث کتاب ثبت می‌کرد، و در چند مورد احادیث جدیدی که ارتباطی با احادیث سلیم داشت به آن اضافه می‌نمود.

البته در همهٔ این موارد کاملاً مشخص می‌کرد که چه مقدار از حدیث از طرف او اضافه شده است. بدین ترتیب نسخه‌های کتاب سلیم که اکنون در دست ما است، شامل تحقیقات ابان، اوّلین ناقل آن از سلیم است که در حضور ائمّه ﷺ انجام داده و به کتاب ملحق نموده است[۱۰].

ابان در زمان امام باقر و امام صادق ﷺ

در زمان امام زین العابدین ﷺ ابان از اصحاب آنحضرت بشمار می‌آمد، و پس از شهادت آنحضرت در زمرهٔ اصحاب امام باقر ﷺ بود و با اصحاب آنحضرت ارتباط قوی داشت. بعد از آنحضرت در شمار اصحاب امام صادق ﷺ در آمد و از علمای بزرگ شیعه بود، و تا آن لحظه بخوبی از عهدهٔ حفظ کتاب سلیم برآمده بود.

انتقال کتاب از ابان به ابن اذینه

در این حال که عمر ابان از ۷۰ می‌گذشت در فکر کسی بود که بتواند کتاب سلیم را به او تحویل دهد تا وصیّت سلیم را بخوبی عمل کرده باشد.

اتفاق عجیبی که در سال ۱۳۸ هجری در ۷٦ سالگی ابان اتفاق افتاد این بود که یک شب سلیم را در عالم رؤیا دید. سلیم نزدیکی مرگ او را خبر داد و گفت:

---

۱۰. برای نمونه احادیث ٦، ۱۰، ۱۲، ۳۷ و ۵۸ ملاحظه شود.

«ای ابان، تو در این روزها از دنیا می‌روی، دربارهٔ امانت من تقوی پیشه کن و آنرا ضایع مکن و به وعده‌ای که به من در مورد کتمان آن داده‌ای عمل کن، و آنرا جز نزد مردی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام که صاحب دین و آبرو باشد مسپار».

این خواب از رؤیاهای صادقه بود، چه آنکه یکماه از آن نگذشته ابان از دنیا رفت.

در پی این رؤیا، ابان خود را در مقابل بزرگترین مسئولیّت عمر خود دید. او برای تحویل کتاب سلیم، **عمر بن اذینه** بزرگ علمای شیعه در بصره را انتخاب کرد که یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام بود و بعد از آنحضرت در شمار اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام در آمد.

از آنجاکه ابان و ابن اذینه هر دو از طایفهٔ «بنی عبدالقیس» بودند، احتمال می‌رود ارتباط نزدیک آن دو از این جهت هم باشد، گذشته از جنبهٔ عقیدتی که اصل علّت ارتباط بود.

صبح آن شب که ابان سلیم را خواب دید با ابن اذینه ملاقات کرد و رؤیای شب گذشته را و نیز اجمالی از تاریخچهٔ کتاب را با او در میان گذاشت. سپس کتاب را رسماً به او تحویل داد، و او هم مانند سلیم تمام کتاب را برای ابن اذینه قرائت کرد.

بدین ترتیب، امانت سلیم را به بزرگ مردی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام که مورد اعتماد بود سپرد و دقیقاً به وصیّت سلیم عمل کرد. ناگفته نماند که ابان مطالب کتاب سلیم را در طول عمرش برای افراد مورد اعتمادی نقل کرده، ولی کتاب را فقط به ابن‌اذینه تحویل داده است.

وفات ابان بن ابی عیّاش

بیش از یکماه از تحویل کتاب سلیم به ابن‌اذینه نگذشته بود که ابان در ماه رجب سال ۱۳۸ هجری در بصره از دنیا رفت، و بحقّ مسئولیّت بزرگ خود در مورد کتاب را بخوبی به انجام رساند. رحمت خدا بر روح پاکش باد.

کتاب سلیم در دست محدّثین بزرگ

تا این مرحله کتاب سلیم، از دست مؤلّف عظیم الشأن آن به عالمی بزرگ چون ابان بن ابی عیّاش، و از دست او به بزرگ علمای شیعه در بصره یعنی ابن اذینه منتقل شد. اکنون مراحل بعدی در حفظ کتاب او را پی می‌گیریم:

کتاب سلیم پس از وفات ابان، توسط ابن اذینه به دست هفت نفر از بزرگان محدّثین رسیده است: **ابن ابی عمیر، حماد بن عیسی، عثمان بن عیسی، معمر بن راشد بصری، ابراهیم بن عمر یمانی، همام بن نافع صنعانی، عبدالرزاق بن همام صنعانی.**

این عدّه از نسخهٔ اصلی نسخه‌برداری کردند، و از آنجا که با یکدیگر معاصر بودند احادیث کتاب را گاهی بنقل از یکدیگر و گاهی از خود نسخه نقل می‌کردند. اینان ناقلین اوّلیهٔ نسخهٔ کتاب سلیم بودند که نسخه‌های بعد، از روی نسخه‌های آنان استنساخ شده و تا امروز بدست ما رسیده است.

با توجه به مدارک موجود، محدثینی که در مراحل بعد کتاب سلیم به دستشان رسیده معرفی می‌کنیم: اسانیدی که امروزه کتاب سلیم را برای ما نقل می‌کند به هفت سند منتهی می‌شود. چهار سند آن به شیخ طوسی، و یک سند آن به محمد بن صبیح بن رجا، و یک سند به ابن عقده، و یک سند به شیخ کشّی، و یک سند به حسن بن ابی‌یعقوب دینوری منتهی می‌شود.

این هفت سند به سه نفر از بزرگان محدّثین یعنی ابن ابی عمیر و حماد بن عیسی و عبدالرزاق بن همام ـ که قبلاً نامشان ذکر شد ـ بر می‌گردد. یعنی نسخه‌های کتاب سلیم نزد این سه نفر بوده و بدست ایشان انتشار یافته است که توضیح آن چنین است:

اوّل: نسخهٔ عبدالرزاق، که به چهار طریق به دست ما رسیده است: طریق ابن عقده متوفّای ۳۳۳، طریق محمد بن همام بن سهیل متوفّای ۳۳۲، طریق حسن بن ابی یعقوب دینوری متوفای قرن سوم، طریق ابوطالب محمد بن صبیح بن رجا در دمشق سال ۳۳٤.

نسخهٔ سوّم و چهارم تا امروز متداول است و نسخه‌هایی از آن هم‌اکنون در کتابخانه‌های خطی موجود است.

دوّم: نسخهٔ حماد بن عیسی، که از طریق شیخ طوسی و شیخ نجاشی با اسناد متصل برای ما نقل شده است.

سوّم: نسخهٔ ابن ابی عمیر، که از طریق شیخ طوسی با اسناد متصل به دست شیخ حرّ عاملی و علّامه مجلسی رسیده است. هم اکنون نسخه‌هایی از آن در کتابخانه‌های خطی وجود دارد، و چاپهای اوّل کتاب سلیم هم از روی همین نسخه‌ها انجام شده است.

سلسلهٔ متّصل علما در نسخه‌برداری از کتاب سلیم

بعنوان نمونه، یکی از اسنادی که نسخهٔ کتاب سلیم را در یک سلسلهٔ متصل از زمان سلیم تاکنون برای ما نقل کرده‌اند و همگی از بزرگان علمای شیعه محسوب می‌شوند بیان می‌شود تا ارزش کتاب و توجّه خاصّ علما به این کتاب بیشتر روشن شود. ترتیب این سند چنین است:

مؤلّف کتاب، **سلیم بن قیس هلالی** متوفای ۷۶ هجری که از اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیهم السلام است، کتابش را به ابان تحویل داده است.

ابان بن ابی عیّاش متوفای ۱۳۸ هجری که از اصحاب امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام است، کتاب را به بزرگِ علمای شیعه در بصره عمر بن اذینه تحویل داده است.

ابن اذینه متوفای حدود ۱۶۸ هجری که از اصحاب امام صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است، کتاب را به یکی از بزرگترین علمای شیعه یعنی محمد بن ابی عمیر تحویل داده است.

ابن ابی عمیر متوفای ۲۱۷ هجری که از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام است، کتاب را برای سه نفر از بزرگان علمای شیعه نقل کرده است که عبارتند از:

۱. عالم بزرگِ قم **احمد بن محمد بن عیسی** از علمای قرن سوم که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام بوده است.

۲. شیخ معتمد **یعقوب بن یزید سلمی** از علمای قرن سوم که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی ﷺ بوده است.

۳. **شیخ جلیل محمد بن حسین بن ابی الخطاب** متوفای ۲٦۲ هجری که از اصحاب امام جواد و امام هادی و امام عسکری ﷺ بوده است.

این سه نفر از بزرگان اصحاب ائمه ﷺ بوده‌اند و هر یک صاحب تألیفات بسیاری هستند.

بزرگِ علمای قم **عبدالله بن جعفر حمیری** که در سال ۳۰۰ هجری زنده بوده و از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری ﷺ است، بنقل از سه عالم مذکور کتاب سلیم را روایت کرده است.

عالم بزرگ شیعه **ابوعلی محمد بن همام بن سهیل** متوفای ۳۳۲ هجری کتاب سلیم را بنقل از **عبدالله حمیری و عبدالرزاق بن همام** از علمای قرن سوم نقل کرده است.

عالم بزرگ شیعه **هارون بن موسی تلعکبری** متوفای ۳۸۵ هجری بنقل از شیخ ابوعلی محمد بن همام کتاب سلیم را روایت کرده است.

محدّث جلیل **حسین بن عبیدالله غضائری** متوفای ٤۱۱ هجری کتاب را بنقل از تلعکبری روایت کرده است.

شیخ طوسی متوفای ٤٦۰ هجری کتاب سلیم را از ابن غضائری نقل کرده است.

شیخ طوسی که اکثر اسانید کتب شیعه به او منتهی می‌شود و صاحب کتابخانهٔ عظیم در بغداد بوده و مؤسّس حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف است کتاب را برای سه نفر نقل کرده است:

۱. محدّث بزرگ **شهرآشوب** جدّ صاحب مناقب، از علمای قرن پنجم.

۲. فقیه صالح **محمد بن احمد بن شهریار** خزانه‌دار حرم امیرالمؤمنین ﷺ، از علمای قرن ششم.

۳. عالم جلیل شیخ **ابوعلی فرزند شیخ طوسی**، از علمای قرن ششم.

این سه نفر هم کتاب را به این تفصیل روایت کرده‌اند:

ـ شیخ شهرآشوب نسخه‌اش را برای نوه‌اش **ابن شهرآشوب** صاحب کتاب مناقب

نقل کرده است و صاحب مناقب در سال ۵۶۷ هجری در شهر حلّه کتاب سلیم را نقل کرده است.

- شیخ ابن شهریار کتاب را برای عالم بزرگ **شیخ ابوالحسن عریضی** نقل کرده است و شیخ عریضی در سال ۵۹۷ هجری کتاب را برای **شیخ فقیه محمد بن کال** نقل کرده است.

- شیخ ابوعلی فرزند شیخ طوسی کتاب را برای دو نفر روایت کرده است:

۱. **شیخ فقیه حسن بن هبة الله بن رطبة سوراوی**، که او هم در کربلا به سال ۵۶۰ هجری کتاب را روایت کرده است.

۲. **شیخ امین حسین بن احمد بن طحال مقدادی** که شیخ ابوعلی در سال ۴۹۰ هجری کتاب را برای او نقل کرده است. شیخ مقدادی هم در سال ۵۲۰ هجری در نجف کتاب را برای **شیخ هبة الله بن نما** نقل کرده است. شیخ ابن نما هم در سال ۵۶۵ هجری در شهر حلّه کتاب سلیم را نقل کرده است.

این نسخه‌های کتاب که با این اسناد عالی از شیخ طوسی نقل شده دست به دست توسط علمای بزرگ همچنان نقل و استنساخ شده و نسخه‌های آن تکثیر گردیده تا به دست دو عالم بزرگ شیعه یعنی **شیخ حرّ عاملی** متوفّای ۱۱۰۴ و **علّامهٔ مجلسی** متوفای ۱۱۱۱ رسیده است.

علّامهٔ مجلسی تمام نسخهٔ خود را در کتاب بحارالانوار در ابواب مناسب هر حدیث منعکس نموده است.

نسخهٔ شیخ حرّ عاملی هم از روی نسخهٔ عتیقه‌ای به سال ۱۰۸۵ در اصفهان استنساخ شده است. سپس آن نسخه به دست فرزندانش و بعد به دست افراد معینی رسیده که نامشان در اوّل نسخه مذکور است. در آخرین مرحله به دست شیخ محمد سماوی در سال ۱۳۷۰ در نجف رسیده است و بارها از روی آن نسخه‌برداری شده تا چاپ نجف کتاب سلیم از روی همان نسخه انجام شده است، و خود نسخه هم اکنون در کتابخانهٔ آیة‌الله حکیم در نجف است.

نسخهٔ دیگری در سال ۶۰۹ هجری استنساخ شده و به دست علّامهٔ مجلسی و شیخ حرّ عاملی رسیده که هم اکنون نسخه‌ای از روی آن با مهر علامهٔ مجلسی در کتابخانهٔ دانشگاه تهران نگهداری می‌شود.

نسخه‌های دیگری که سابقهٔ آنها به سال ۳۳۴ هجری برمی‌گردد، ابتدا در یمن بوده و سپس به دمشق منتقل شده است. هم اکنون بیش از ده نسخه از آن موجود است و در کتابخانه‌های ایران و عراق و هند نگهداری می‌شود.

نسخهٔ دیگری بخطّ کوفی با قدمت هزار ساله که در ایران بوده در سالهای اخیر مفقود شده است.

امروزه بیش از ۶۰ **نسخهٔ خطی** از کتاب سلیم قابل معرفی است، و در همین حال بیش از ۲۴ نسخهٔ خطی آن در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی موجود است، و نُسَخ بسیاری هم در طول تاریخ در دست علما بوده است که در کتابهای خود آنها را ذکر کرده‌اند.

با نگاهی به تاریخچهٔ کتاب سلیم در طول تاریخ **هزار و چهارصد ساله** آن، نسخه‌های آنرا در شهرهای مختلف اسلامی می‌یابیم که عبارتند از: مکّه و مدینه از شهرهای حجاز، صنعا و بندر مخا از شهرهای یمن، نجف و کربلا و حلّه و بغداد و بصره و کوفه از شهرهای عراق، دمشق از شهرهای شام، اصفهان و قم و مشهد و تهران و یزد از شهرهای ایران، لکنهو و بمبئی و فیض آباد از شهرهای هند.

بدین ترتیب درمی‌یابیم که این کتاب در هر دوره‌ای از تاریخ اسلام با منزلت و ارزش خاصّش مورد توجه علما بوده و بعنوان اوّلین و قدیمی‌ترین میراث عقیدتی و علمی اسلام حفظ شده است و بعنوان یک کتاب مرجع، از مطالب آن در علوم مختلف از جمله فقه و اصول و رجال و حدیث و تاریخ و تفسیر استفاده‌های وافری برده‌اند.

از نیمهٔ دوم قرن چهاردهم به تحقیق و چاپ متن عربی کتاب سلیم تحت اشراف علمای بزرگ، اقدام شده و در اواخر این قرن به زبان **اردو** ترجمه و چاپ شده است. در آغاز قرن پانزدهم اقدام به ترجمهٔ **فارسی** آن نیز شده و در سطح وسیعی انتشار یافته است.

خدا را شکر که این امانت ذیقیمت سلیم و محصول عمر او را که با اقتباس از انوار علوم ائمه ﷺ و با کمک اصحابشان تألیف نموده، بدست محدّثین و علمای بزرگ حفظ فرموده است.

در شأن چنین عالمانی امام هادی ﷺ فرموده‌اند:

«لَوْ لٰا مَنْ یَبْقیٰ بَعْدَ غَیْبَةِ قائِمِنا مِنَ الْعُلَمٰاءِ الدّٰاعینَ اِلَیْهِ وَ الدّٰالّینَ عَلَیْهِ وَ الذّٰابّینَ عَنْ دینِهِ بِحُجَجِ اللّٰهِ وَ الْمُنْقِذینَ لِضُعَفٰاءِ عِبٰادِاللّٰهِ مِنَ شِبٰاكِ إبْلیسَ وَ مَرَدَتِهِ وَ مِنْ فِخٰاخِ النَّوٰاصِبِ لَمٰا بَقِیَ اَحَدٌ اِلّٰا ارْتَدَّ عَنْ دینِهِ»[۱۱]، «اگر نبودند علمایی که بعد از غیبت قائم ما باقی می‌مانند و به او دعوت می‌کنند و به سوی او راهنمایی می‌نمایند و با حجّتهای الهی از دین دفاع می‌کنند و بندگان ضعیف خدا را از دامهای ابلیس و یاران او و ناصبیان نجات می‌دهند، اگر اینان نبودند احدی نمی‌ماند مگر آنکه از دین خود بر می‌گشت».

در اینجا یکدورهٔ خلاصه از زندگانی سلیم و تاریخچهٔ کتابش پایان می‌پذیرد، که در واقع ترسیمی از یک جهاد علمی و فداکاری دینی است و آمادگی لازم را برای مطالعهٔ دسترنج شصت سالهٔ مؤلف و تشکر از زحمات هزار و چهارصد سالهٔ علما برای حفظ آن، در ذهن خواننده ایجاد می‌کند.

---

۱۱. بحارالانوار: ج ۲ ص ٦ ح ۱۲.

قسمت دوم

بررسی و تحقیق درباره کتاب سلیم

در این قسمت، مدارک و اسناد مربوطه در ذیل هر مطلب ذکر می‌گردد. از آنجا که ترجمهٔ فارسی برای عموم مردم در نظر گرفته شده نوعی تلخیص و اختصار در مقدمه بکار رفته است. لذا برای تفصیل بیشتر به مقدمهٔ عربی مراجعه شود.

بخشهای دوازده گانهٔ این قسمت شامل مطالب زیر خواهد بود:

الف. نام کتاب و جهت نامگذاری.

ب. بحثی دربارهٔ اوّل بودن کتاب سلیم در شیعه و در تاریخ اسلام.

ج. آنچه در تأیید و تصدیق کتاب سلیم وارد شده است:

۱. کلمات ائمّه ﷺ.

۲. کلمات علمای شیعه.

۳. نقل و روایت علما از کتاب سلیم.

٤. سخنان غیر شیعه دربارهٔ کتاب سلیم.

د. بررسی مناقشات دربارهٔ کتاب سلیم و جواب آنها.

هـ. اسناد کتاب سلیم و تحقیقی دربارهٔ ابان.

و. نسخه‌های خطی و چاپی کتاب سلیم و منتخب و ترجمهٔ فارسی و اردوی آن بضمیمهٔ چند نمونهٔ عکسی.

ز. روش تحقیق و ترجمهٔ کتاب سلیم.

بخش اوّل

نامگذاری کتاب سلیم

- نام مشهور کتاب
- سایر نامهای کتاب و جهت نامگذاری

نام مشهور کتاب

از آنجا که نامگذاری مؤلّف برای ما روشن نیست، بهترین نام کتاب همان است که در اکثر زمانها بدان معروف بوده است. این کتاب از زمان امام صادقؑ تاکنون بنام **«کتاب سلیم بن قیس هلالی»** معروف است. در این نامگذاری کتاب را به مؤلّف نسبت داده‌اند، و با توجّه به اینکه سلیم کتاب دیگری نداشته بهترین نامی که راه هرگونه اشتباه را می‌بندد همین است. برای اوّلین بار این نام را در کلام امام صادقؑ می‌بینیم که می‌فرماید: «هر کس از شیعیان و محبّین ما کتاب سلیم بن قیس هلالی را نداشته باشد...»[1].

عمر بن اذینه که کتاب سلیم را از ابان تحویل گرفته با ذکر همین نام در آغاز کتاب می‌گوید: «این نسخهٔ کتاب سلیم بن قیس هلالی عامری است که ابان آنرا بمن تحویل داده است»[2].

در طول قرنها، در لسان علمای متقدّم و متأخر همین نام برای کتاب سلیم بکار رفته است. شیخ نعمانی، شیخ مفید، شیخ نجاشی، شیخ طوسی، شیخ ابن شهرآشوب از قدما، و علّامه حلی، شهید ثانی، میرداماد، قاضی شهید تستری، شیخ حر عاملی، علّامهٔ مجلسی، شیخ بحرانی، میرحامد حسین، محدث نوری، شیخ آغا بزرگ تهرانی و علّامهٔ امینی از متأخّرین، همهٔ این بزرگان وقتی نام این کتاب را در کلماتشان آورده‌اند همین نام مشهور را ذکر کرده‌اند.

---

۱. به ص ۵۸ همین کتاب مراجعه شود.

۲. به ص ۲۰۱ همین کتاب مراجعه شود.

سایر نامها و جهت نامگذاری

گاهی کتاب سلیم به نامهای دیگری یاد شده، که جهت خاصّی در آنها مورد توجه بوده است و ذیلاً به آنها اشاره می‌کنیم:

اصل سلیم بن قیس هلالی، صحیفهٔ سلیم، کتاب حدیث سلیم بن قیس هلالی، کتاب سقیفه، کتاب فتن، کتاب وفاة النبیﷺ، **کتاب امامت**[۳].

«**اصل**» به خاطر آن است که این کتاب از مهمترین کتابهای اصول چهارصدگانهٔ شیعه به حساب می‌آید.

«**صحیفه**» به معنای مجموعه نوشتار است.

«**کتاب حدیث**» هم با توجه به جنبهٔ حدیثی کتاب گفته شده است.

«**سقیفه**» ناظر به مطالب بسیاری دربارهٔ سقیفه است که در این کتاب آمده است.

«**فتن**» با توجه به جنبهٔ تاریخی کتاب است که جریانات تاریخی اسلام در طول ۷۵ سال پس از رحلت پیامبرﷺ را در بر دارد.

«**وفاة النبی**ﷺ» به خاطر اوّلین حدیث کتاب است که در اکثر نسخه‌های خطی با همین عنوان آمده است و عده‌ای آن را نام کتاب تصور کرده‌اند.

«**امامت**» از آن جهت است که هدف اصلی این کتاب اثبات امامت دوازده امامعليهم‌السلام است.

اگرچه این نامها به مناسبتهای مختلف ذکر شده ولی نام معروف کتاب همان است که در اوّل این بخش گفته شد، و به اختصار «**کتاب سلیم**» گفته می‌شود و در طول چهارده قرن به همان معروف بوده است.

---

۳. غیبت نعمانی: ص ۶۱. الذریعة: ج ۱ ص ۶۳ و ج ۶ ص ۳۳۶. الاعلام (زرکلی): ج ۳ ص ۱۱۹. المراجعات: ص ۳۰۷ المراجعة ۱۰۱. مؤلفوا الشیعة فی صدر الاسلام: ص ۱۶.

بخش دوّم

اوّل بودن کتاب سلیم

- بیان اوّل بودن کتاب سلیم
- کلمات علما در اوّل بودن کتاب
- بررسی مناقشات در اوّل بودن کتاب

بیان اوّل بودن کتاب سلیم

اوّلین کسی که در تاریخ اسلام اقدام به تألیف نموده سلیم بن قیس است، و با دقّت در شرائط اجتماعی سالهای اوّل بعد از رحلت پیامبر ﷺ معلوم می‌شود که در موضوع معارف و تاریخ هیچ کتابی قبل از کتاب سلیم در آن عصر تألیف نشده است.

برای اثبات این مطلب، توجّه به آنچه در تاریخچهٔ تألیف این کتاب در قسمت اوّل ذکر شد روشن می‌کند که زمان و مکانی که سلیم در آن اقدام به این تألیف نموده از هر جهت استثنائی بوده و اوّلین فرصتی بوده که مؤلف دست به این اقدام بزرگ زده است. گذشته از آن، دو جنبهٔ دیگر را هم مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. گواهی اهل خبره به اوّل بودن کتاب.

۲. بررسی مناقشات در اوّل بودن کتاب.

کلمات علما در اوّل بودن کتاب

علمایی که ذیلاً سخنان ایشان ذکر می‌شود همگی اهل خبره در کتابشناسی و علم رجال و تاریخ هستند.

۱. شیخ ابن ندیم می‌گوید: «اوّلین کتابی که برای شیعه ظاهر شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است»[۱].

۲. شیخ نعمانی می‌گوید: «در بین همهٔ اهل علم و راویان حدیث ائمه علیهم السلام اختلافی نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی از بزرگترین و قدیمترین کتابهای

---

۱. فهرست ابن ندیم: ص ۲۷۵.

پایه‌ای است که اهل علم و راویان حدیث اهل بیت علیهم السلام نقل کرده‌اند»[۲].

۳. قاضی بدر الدین سبکی می‌گوید: «اوّلین کتابی که برای شیعه تألیف شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است»[۳].

٤. علامه میرحامد حسین می‌گوید: «کتاب سلیم بن قیس هلالی که سزاوار است در حقّ آن گفته شود: قدیمی‌تر و افضل از همهٔ کتابهای شیعه است همانطور که علامهٔ مجلسی به این مطلب معترف است»[٤].

۵. علامهٔ خوانساری صاحب روضات می‌گوید: «کتاب سلیم اوّلین تألیف و تدوین در اسلام است که احادیث را جمع کرده است»[۵].

٦. محدّث قمی می‌گوید: «کتاب سلیم اوّلین کتابی است که برای شیعه ظاهر شده و بین محدّثین معروف است»[٦].

۷. علامه سیّد حسن صدر در کتابهایش، سلیم را در شمار اوّلین تألیف کنندگان در حدیث و تاریخ نام برده است[۷].

۸. مورّخ خبیر مدرّس خیابانی می‌گوید: «کتاب سلیم اوّلین کتابی است که برای شیعه ظاهر شده است»[۸].

۹. علامهٔ مرعشی نجفی می‌گوید: «کتاب سلیم از قدیمی‌ترین کتابها نزد شیعه است»[۹].

۱۰. علامه موحّد ابطحی می‌گوید: «کتاب سلیم اوّل کتاب شیعه است که در بین عموم ظاهر و مشهور شده و همه آنرا می‌شناسند»[۱۰].

---

۲. غیبت نعمانی: ص ٦۱.
۳. الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۳ بنقل از کتاب محاسن الوسائل فی معرفة الاوائل تألیف سبکی.
٤. عبقات الانوار: ج ۲ ص ٦۱.
۵. روضات الجنّات: ج ٤ ص ٦۷.
٦. الکنی و الالقاب: ج ۳ ص ۲٤۳.
۷. تأسیس الشیعة لفنون الاسلام: ص ۲۷۲ الشیعة و فنون الاسلام: ص ٦۸.
۸. ریحانة الادب: ج ٦ ص ۳٦۹.
۹. احقاق الحق: ج ۱ ص ۵۵.
۱۰. تهذیب المقال: ج ۱ ص ۱۸۰.

بررسی مناقشات در اوّل بودن کتاب

در مورد اوّل بودن کتاب سلیم دو اشکال مطرح شده که با بررسی آنها مطلب کاملاً روشن خواهد شد.

اشکال اوّل: بعضی گفته‌اند: اوّلین مؤلّف در اسلام امیرالمؤمنین ﷺ است که با املای پیامبر ﷺ معارف اسلام و تفسیر قرآن را می‌نوشت و بنام «کتاب علیّ ﷺ» معروف است. همچنین کتاب «مصحف فاطمه ﷺ» که بعد از رحلت پیامبر ﷺ در تماس حضرت زهرا ﷺ با جبرئیل و ملائکه به تألیف رسیده است، و نیز کتاب «جفر و جامعه» که نزد امیرالمؤمنین ﷺ بوده است. این سه کتاب بر کتاب سلیم تقدم دارند و هر سه در دست ائمه ﷺ بوده‌اند تاکنون که نزد حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله فرجه محفوظ است.

در جواب از این سخن باید گفت: اوّل بودن کتاب سلیم در مقایسه با تألیفات مردم عادی است که در دسترس همگان است. کتابهایی که نزد امیرالمؤمنین و فاطمهٔ زهرا ﷺ بوده و بعد به دست ائمه ﷺ رسیده ناموس دین و لوح محفوظ است و با علم لدنّی و تعلیم الهی بدست ایشان رسیده و تدوین شده که در رأس همهٔ آنها قرآن است، و اینها بعنوان یک کتاب عادی تلقّی نمی‌شود[۱۱] تا امثال کتاب سلیم با آنها مقایسه شود.

اشکال دوّم: در شمار اوّلین کتابهای تألیف شده در اسلام، نام کتابهای زیر دیده می‌شود: کتاب سنن تألیف ابورافع، کتاب حدیث جاثلیق تألیف سلمان، کتاب فتن تألیف ابوذر، کتاب فرمان امیرالمؤمنین ﷺ به مالک اشتر تألیف اصبغ بن نباته، کتاب مقتل الحسین ﷺ تألیف اصبغ بن نباته، کتاب قضاوتهای امیرالمؤمنین ﷺ تألیف ابورافع، کتاب حارث همدانی، کتاب ربیعة بن سمیع، کتاب عبیدالله حلبی.

در جواب از این موارد باید گفت:

اوّلاً: مؤلّفین کتابهای مذکور یا معاصر سلیم بوده‌اند و یا بعد از او می‌زیسته‌اند. بنابراین دلیلی بر تقدّم تألیف آنها بر سلیم نیست، و تقدّم تاریخ وفات بعضی از آنها

---

۱۱. در این باره به الذریعه: ج ۲ ص ۳۰۶ مراجعه شود.

دلیل بر تقدّم کتابهایشان نمی‌شود.

از سوی دیگر، با توجّه با تاریخچه‌ای که از تألیف کتاب سلیم ذکر شد معلوم گردید که او از اوائل سال ۱٤ هجری مشغول تألیف بوده و قضایای مورد مشاهده‌اش و آنچه از امیرالمؤمنین﷣ و سلمان و ابوذر و مقداد و غیر ایشان می‌پرسیده ثبت می‌کرده است. با در نظر گرفتن این سابقه از تألیف سلیم، می‌توان اذعان داشت که او از اکثر افراد مذکور بلکه از همهٔ آنها در تألیف مقدّم بوده است.

ثانیاً: از اکثر کتابهای مذکور اثری باقی نمانده و حتّی نقل مستقیمی هم در دست نیست و در این میان اوّلین کتابی که عیناً بدست ما رسیده است فقط کتاب سلیم است.

ثالثاً: کتاب عبیدالله حلبی که شیخ برقی در رجالش ذکر کرده[۱۲]، مؤلّف آن از اصحاب امام صادق﷣ است و یقیناً بعد از سلیم اقدام به تألیف کرده است. احتمالاً منظور شیخ برقی از اوّل بودن کتاب حلبی، در بین تألیفاتی است که از فکر مؤلّف باشد نه بصورت جمع و تدوین، و بهر حال تقدّم سلیم بر او مسلّم است.

در خاتمهٔ سخن در یک جمله می‌توان گفت: **کتاب سلیم اوّلین اثر در اسلام است که بعد از مؤلّفش تا زمان ما باقی مانده و هیچ کتابی در این موضوع بر آن تقدّم ندارد، و اگر هم فرضاً تقدّم داشته تنها یادگار باقیمانده از اوّل اسلام فقط کتاب سلیم است.**

با توجه به اینکه منظور از مطرح کردن مسئلهٔ اوّلیّت چیزی جز قدرشناسی نسبت به آن نیست، و این مطلب فقط نسبت به کتاب موجود قابل تصوّر است، کتابهایی که اکنون مفقودند اگر مقدم هم باشند فعلاً ارزش عملی ندارند، چون در دسترس نیستند تا مورد استفادهٔ علمی قرار گیرند.

---

۱۲. رجال برقی: ص ۲۷.

بخش سوم

اعتبار کتاب و احادیث آن به تأیید ائمه علیهم السلام

- عرضهٔ کتاب سلیم و احادیث آن بر امام معصوم علیه السلام
- کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در تأیید کتاب سلیم
- کلام امام زین العابدین علیه السلام در تأیید کتاب سلیم
- کلام امام صادق علیه السلام در تأیید کتاب سلیم
- سخنان امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام در تأیید احادیث سلیم
- سخنان امام زین العابدین و امام باقر علیهما السلام در تأیید احادیث سلیم

عرضهٔ کتاب و احادیث آن بر امام معصوم﷣

در مورد کتاب سلیم، امضای ائمهٔ معصومین﷨ و تأیید صحت محتوای کتاب از جانب ایشان و حتّی دفاع از آن به گونه‌ای صورت گرفته است که نظیر آن در کتب مربوط به زمان ائمه﷨ دیده نمی‌شود.

سلیم بن قیس شخصاً احادیث کتابش را خدمت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین﷨ عرضه می‌کرده است. بعد از او ابان بن ابی عیّاش ناقل کتاب سلیم، احادیث آنرا در محضر امام زین العابدین و امام باقر﷨ مطرح کرده است. پس از آن هم حمّاد بن عیسی ناقل چهارم کتاب، احادیث آن را خدمت امام صادق﷣ عرضه کرده است.

در همهٔ این موارد، ائمه﷨ سلیم و کتابش را در سطح بالایی تأیید فرموده و از آن دفاع نموده‌اند. پیداست که تأیید از طرف امامان معصوم﷨ که حجج الهی هستند، بیانگر امضای خداوند و تصدیق پیامبرﷺ است، و این از افتخارات کتاب سلیم است.

کلام امیرالمؤمنین﷣ در تأیید کتاب سلیم

بعنوان دفاع از کل کتاب سلیم و مطالب آن، در حدیث ۱۰ همین کتاب از امیرالمؤمنین﷣ کلامی نقل شده که خلاصهٔ آن چنین است: سلیم از امام﷣ سؤال می‌کند که من از شما و از سلمان و ابوذر و مقداد احادیثی شنیده‌ام، ولی در دست مردم احادیثی است که با گفته‌های شما مخالف است. علّت این مسئله چیست؟

حضرت در جواب سلیم مطالب مفصّلی می‌فرمایند که خلاصه‌اش چنین است:

آنچه در دست مردم است مخلوطی از حق و باطل و صدق و کذب است. مردم بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ می‌بندند و بدینوسیله به امامان ضلالت تقرّب می‌جویند، و بدینگونه احادیثشان با احادیث خاندان رسالت منطبق نمی‌شود. در مقابل، **آنچه از دست ما به تو رسیده حقایق دین است و باطلی بدان مخلوط نیست.**

مجموع این حدیث تأییدی از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مطالب مدوّن در کتاب سلیم است.

کلام امام زین العابدین علیه السلام در تأیید کتاب سلیم

امام سجّاد علیه السلام پس از سه روز که کتاب سلیم بطور کامل نزد آنحضرت قرائت شد و امام علیه السلام به مطالب آن گوش فرا دادند، فرمودند: **«سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند. اینها احادیث ماست که نزد ما شناخته شده است».**

مدارک این حدیث چنین است:

۱. در سرآغاز کتاب سلیم، ابن اذینه از ابان نقل کرده است. در بحار الانوار: ج ۱ ص ۷۶، و ج ۲۳ ص ۱۲۴، و نیز در اثبات الهداة: ج ۱ ص ٦٦٣ بنقل از کتاب سلیم نقل شده است.

۲. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی): ج ۲ ص ۳۲۱. وسائل الشیعة: ج ۱۸ ص ۷۲ نیز از آن کتاب نقل کرده است.

۳. مختصر البصائر: ص ٤٠، وسائل الشیعة: ج ۲۰ ص ۱۲ و بحار الانوار: ج ۵۳ ص ٦٦ نیز از آن کتاب نقل کرده‌اند.

اینک توضیحی در رابطه با اهمیّت این قرائت و استماع از جانب امام علیه السلام عرض می‌شود:

اقدام به قرائت و گوش فرا دادن به مطالب کتاب بطور کامل در سه روز متوالی از صبح تا شب، در زمانی که اینگونه روشهای تحقیقی متداول نبوده، و با در نظر گرفتن انجام این کار در زمان وحشتبار حجاج، و نیز با توجه به وقوع آن در ایام حج، همهٔ اینها اهمیّت این برنامه و بنیادی بودن این سخن حضرت را می‌رساند.

امام زین العابدین علیه السلام، در این کلام کوتاه سه جنبهٔ مهم را مورد توجه قرار داده‌اند:

از یک سو سلیم را بعنوان یک محدّث صادق معرفی کرده‌اند، و از سوی دیگر با رحمت فرستادن بر او اشاره به محبوبیت او در پیشگاه خداوند و ائمّه ﷺ نموده‌اند، و نهایتاً احادیث سلیم را تأییدِ تمام عیار کرده‌اند بدینصورت که این مجموعه را بطور کامل احادیث آل محمد ﷺ دانسته‌اند و تصریح فرموده‌اند که از نظر معنی و محتوا نیز همهٔ آنها نزد ائمه ﷺ شناخته شده است. دنبالهٔ این تأیید کامل، دفاع امام ﷺ از کتاب سلیم است که در بخش اوّل مقدّمه بیان آن گذشت و متن آن در سرآغاز کتاب سلیم خواهد آمد[۱].

کلام امام صادق ﷺ در تأیید کتاب سلیم

امام صادق ﷺ فرمود:

«هر کس از شیعیان و محبّین ما کتاب سلیم بن قیس هلالی نزد او نباشد چیزی از امر ولایت ما نزد او نیست، و از مسائل مربوط به ما چیزی نمی‌داند. آن کتاب الفبای شیعه و سرّی از اسرار آل محمّد ﷺ است».

این حدیث در مدارک زیر نقل شده است:

۱. علّامهٔ مجلسی این حدیث را در نسخه‌ای از کتاب سلیم که در سال ۶۰۹ استنساخ شده دیده است. که همان نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۰ در فصل دهم این کتاب است.

۲. در نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۵ که از روی نسخهٔ خطی سال ۶۰۹ نوشته شده این حدیث عیناً موجود است.

۳. در نسخهٔ خطّی شمارهٔ ۳۶ که آن نیز از روی نسخهٔ سال ۶۰۹ استنساخ شده موجود است.

٤. در آخر نسخهٔ خطّی شیخ حر عاملی که در سال ۱۰۸۷ نسخه برداری شده این حدیث آمده است،که همان نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱ در فصل دهم این کتاب است.

۵. در نسخه‌های خطی شمارهٔ ۱۵، ۱۹، ۳۲، ۳۷، ۳۸ و ٤۲ از نسخه‌های کتاب سلیم نیز این حدیث عیناً موجود است.

---

۱. به ص ۳۰ و ۱۹٦ از همین کتاب مراجعه شود.

۶. تکملة الرجال: ج ۱ ص ۴۶۷، بنقل از دستخط علامۀ مجلسی در حاشیۀ مرآة العقول.
۷. مستدرک الوسائل: ج ۳ ص ۱۸۳.
۸. تنقیح المقال: ج ۲ ص ۵۴.
۹. الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۲.

در اینجا توضیح مختصری دربارۀ این حدیث لازم بنظر می‌رسد:

در طول **۲۵۰ سال حضور ائمه علیهم السلام** در اجتماع مسلمانان تا اوّل غیبت امام زمان عجل الله فرجه، مبانی اعتقادی و حقایق تاریخی شیعه در سطح وسیعی تبیین گردید، و بسیاری از غیر مسلمانان و نیز مسلمانان و حتّی عدّۀ زیادی از شیعیان که اعتقادات کاملی نداشتند، از اصول عقیدتی مذهب اهل بیت علیهم السلام آگاهی پیدا کردند.

با در نظر گرفتن شرائط سرتاسر اختناق در زمان حکومت ابوبکر و عمر و بنی امیّه و بنی عبّاس وانحراف فکری اکثریّت مردم از حقایق تاریخ اسلام، تبیین مبانی تشیّع بصورت تدریجی صورت می‌گرفت. بهمین جهت بسیاری از مطالب عمیق در زمان امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام قابل بازگو نبود و جز چند نفر انگشت شمار کسی در پی آن نبود و یا نمی‌پذیرفت، در حالیکه در زمان امام صادق و امام رضا و امام هادی علیهم السلام عقاید شیعه در سطح بالاتری همچون محتوای **زیارت عاشورا و زیارت جامعه** بر مردم عرضه گردید.

با توجّه به تصویر بالا، باید توجّه داشت که امام صادق علیه السلام در زمانی کلام مزبور را فرموده‌اند که شیعه در شرایط مرگبار حکومتهای غاصب، امکان نشر و بسط معارف خویش را نداشتند، و بخصوص در جنبۀ عقیدتی کتابی تدوین شده و آماده نداشتند تا در مقابل دشمنان و یا برای خود شیعیان عرضه کنند، و تنها نوشتۀ درخشانی که بحق آبروی تشیّع بشمار می‌آمد و حامل حقایقی بس عمیق از عقاید و تاریخ تشیّع بود همانا **کتاب سلیم بن قیس** بود.

اهمیّت کتاب هنگامی روشن‌تر می‌شود که به چند کتاب تدوین شده بدست معاندین اهل‌بیت علیهم السلام در آن عصر بنگریم که یک نمونۀ آن کتابی انباشته از فضائل جعلی و دروغین برای ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه بود که دستور تدوین آن را

خود معاویه داد و امر کرد تا در منبرها و مکتب خانه‌ها به عموم مردم تعلیم گردد.

در چنان شرایطی امام صادق علیه السلام «کتاب سلیم بن قیس» را بعنوان سرّی از اسرار آل محمّد علیهم السلام و بعنوان شناسنامه و الفبای تشیّع معرّفی فرمودند و از کلام حضرت می‌توان چنین استفاده کرد که هر کس لااقل محتوای این کتاب را که همانا ولایت و برائت است قبول نداشته باشد، باید درصدد کامل کردن عقاید خود باشد تا از محبیّن واقعی اهل‌بیت علیهم السلام بشمار آید.

سخنان امام‌حسن و امام‌حسین و امام‌زین‌العابدین و امام‌باقر و امام‌صادق علیهم السلام در تأیید احادیث سلیم

در آخر حدیث ۱۰ کتاب سلیم، بعنوان تأیید حدیث سلیم مطالبی به نقل از امام حسن و امام حسین و امام سجّاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام آمده است، و خلاصهٔ آن چنین است که فرموده‌اند:

آنچه سلیم نقل کرده اوّلاً صحیح است، و ثانیاً ما نیز از پدرانمان شنیده‌ایم، و ثالثاً سلیم آنرا بطور دقیق و بدون کم و زیاد نقل کرده است.

مدارک این حدیث چنین است:

۱. حدیث ۱۰ کتاب سلیم.

۲. مختصر اثبات الرجعة، تألیف فضل بن شاذان: حدیث اوّل.

۳. اعتقادات شیخ صدوق: حدیث آخر.

٤. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی): ج ۱ ص ۳۲۱ ح ۱۶۷.

سخنان امام زین العابدین و امام باقر علیهما السلام در تأیید کتاب سلیم

در آخر وصیتنامهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام که سلیم نقل کرده بنقل از امام باقر علیه السلام آمده است که آنحضرت فرمود:

«این وصیّت امیرالمؤمنین علیه السلام است، و این نسخهٔ کتاب سلیم بن قیس هلالی است که به ابان سپرده و برای او قرائت کرده است. ابان گفته من کتاب را خدمت امام

زین‌العابدین علیه‌السلام قرائت کردم و آنحضرت فرمود: سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند».

مدارك این حدیث چنین است:

۱. غیبت شیخ طوسی: ص ۱۱۷ بحار: ج ٤٢ ص ۲۱۳.

۲. تهذیب شیخ طوسی: ج ۹ ص ۱۷٦ ص ۷۱٤.

۳. الدر النظیم (نسخهٔ خطّی)، به نقل مقدمهٔ کتاب سلیم (چاپ نجف): ص ۱۵.

خلاصهٔ این حدیث تأیید همهٔ کتاب سلیم است و آنچه ابان در اوّل کتاب از امام زین‌العابدین علیه‌السلام نقل کرده در اینجا از قول امام باقر علیه‌السلام از ابان نقل شده و تایید سخن ابان و سلیم از لسان امام علیه‌السلام محسوب می‌شود، و با توجّه به اینکه این مطلب در پایان حدیث ٤۹ از کتاب سلیم است، از جهتی تأیید خاصّ این حدیث سلیم نیز خواهد بود.

این بود آنچه از تأیید ائمّه علیهم‌السلام دربارهٔ سلیم و احادیث آن بما رسیده است. همین افتخار سلیم را بس که نزد امامانمان شناخته شده بوده و او را به نیکی یاد کرده‌اند و آنچه او نقل کرده تأیید فرموده‌اند.

بخش چهارم

سخنان علماء در اعتبار کتاب سلیم

- تأیید کتاب سلیم از سوی علما در طول ۱٤ قرن
- کتاب سلیم از اصول چهار صد گانهٔ شیعه
- اعتراف غیر شیعه به اشتهار کتاب سلیم بین شیعه
- گفتار سلیم دربارهٔ کتاب خود
- متن سخنان علما در تأیید کتاب سلیم

تأیید کتاب سلیم از سوی علما در طول ۱۴ قرن[۱]

بزرگان علمای شیعه از قرن اوّل تا امروز، سخنان دُرّرباری دربارهٔ کتاب سلیم فرموده‌اند و در طول چهارده قرن احادیث آن را بعنوان یک سند معتبر نقل کرده‌اند، و چه بسا علّت این عنایت مؤکّد، همان تأیید خاصّ ائمه علیهم السلام نسبت به این کتاب بوده است.

قبل از همه، خود سلیم احادیث کتابش را بر امثال سلمان و ابوذر و مقداد عرضه می‌کرد و آنان او را تأیید می‌نمودند. ابان بن ابی عیاش هم پس از وفات سلیم کتاب را بر ابوالطفیل و عمر بن ابی سلمه عرضه کرد و آنان همهٔ احادیث کتاب سلیم را تأیید کردند.

توجه به راویان کتاب سلیم این نکته را روشن می‌کند که اکثر آنان از محدّثین و علمای بزرگ شیعه بوده‌اند که معارف و عقاید تشیّع توسّط آنان به نسلهای بعدی منتقل گشته است. این بزرگان در طول ۱۴۰۰ سال، کتاب سلیم را بعنوان اوّلین و معتبرترین سند شیعه حفظ کرده‌اند و در تألیفاتشان احادیث آن را بعنوان سند و مدرك آورده‌اند و تأکید خاصّی در انتقال اصل کتاب به نسلهای بعد از خود داشته‌اند.

کتاب سلیم از اصول چهارصدگانهٔ شیعه

علمای شیعه از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان امام حسن عسکری علیه السلام چهار صد کتاب تألیف کرده‌اند که از آنها بعنوان «اصل» یاد می‌شود.

خصوصیّت این چهارصد کتاب این بوده که همهٔ آنها بدون واسطه از خود امام معصوم علیه السلام و یا به یک واسطه از امام علیه السلام روایت شده است، و بصورت نقل از کتاب

---

۱. غیبت نعمانی: ص ٦١. الذریعة: ج ٢ ص ١٢٨ ـ ١٢٥ و ص ١٥٢. معالم العلماء: ص ٣. الرواشح السماویة: ص ٩٨.

دیگری نبوده است. پیداست که احتمال اشتباه و غلط و نسیان در چنین کتابهایی کمتر می‌شود. از سوی دیگر مؤلفیّن کتابهای اصل، با توجّه به مسؤلیّت خطیرشان، دقّت لازم در ثبت و ضبط احادیث آن می‌نموده‌اند.

با در نظر گرفتن این خصوصیّات، کتابهای «اصل» همیشه نزد علمای شیعه جایگاه خاصّی داشته و نسبت به حفظ آنها و نقل مطالب از آن کتب توجه خاصی مبذول می‌داشته‌اند، بطوری که کتب اربعهٔ شیعه در واقع جمع بندی و تنظیم احادیث همان اصول چهارصدگانه است[۲].

اکنون باید بگوئیم کتاب سلیم بن قیس بعنوان اوّلین اصل و یکی از مهمترین کتابها در بین اصول چهارصدگانه بوده، و از همین جهت مورد عنایت خاص علما و محدّثین بوده است.

اعتراف غیر شیعه به اشتهار کتاب بین شیعه

یکی از خصوصیّات کتاب سلیم این است که از روز اوّل تاکنون بعنوان کتابی معروف بین شیعه مطرح بوده است، بطوری که مخالفین شیعه هم کاملاً متوجّه آن بوده‌اند. به سه نمونه از گفتار علمای غیر شیعه در مورد اشتهار کتاب بین شیعه اشاره می‌کنیم چراکه سخن مخالف در این موارد برای اثبات مطلب گویاتر است:

۱. **ابن ابی الحدید** متوفای قرن هفتم می‌گوید: «سُلیم، مذهبش معروف است... و کتاب معروف او بین شیعه بنام کتاب سلیم خوانده می‌شود»[۳].

۲. **قاضی سُبکی** متوفای قرن هشتم می‌گوید: «اوّلین کتابی که برای شیعه تألیف شده کتاب سلیم بن قیس هلالی است»[۴].

۳. **ملاّ حیدر علی فیض آبادی** می‌گوید: «صحّت این ... کتاب نزد محقّقین شیعه مورد اتفاق است که بطور یقینی از لسان ترجمان وحی صادر شده، چراکه همهٔ علوم ائمه علیهم السلام به امثال این کتابها بر می‌گردد»[۵].

---

۲. معالم العلماء: ص۳. الرواشح السماویة: ص ۹۸. الذریعة: ج ۲ ص ۱۲۸ ـ ۱۲۵.
۳. شرح نهج‌البلاغة: ج ۱۲ ص ۲۱۶.
٤. الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۳.
۵. منتهی‌الکلام: ج ۳ ص ۲۹. استقصاء الافحام: ج ۲ ص ۳۵۰.

گفتار سلیم دربارهٔ کتاب خود

سلیم بن قیس هنگام تحویل کتابش به ابان بن ابی عیاش به او چنین گفت: «نزد من نوشته‌هایی است که از افراد مورد اطمینان شنیده‌ام و بدست خود نوشته‌ام. در آنها احادیثی است که نمی‌خواهم برای مردم (در اجتماع آن زمان) ظاهر شود، زیرا آن را انکار می‌کنند و عجیب تلقّی می‌نمایند، در حالیکه حقّ است و از اهل حقّ و فقه و صدق و صلاح، از امیرالمؤمنینؑ و سلمان و ابوذر و مقداد گرفته‌ام...»[٦].

بدین ترتیب، در درجهٔ اوّل خود مؤلف اعلام داشته که در تألیف این کتاب دقت و اتقان لازم را بکار برده است.

متن سخنان علما در تأیید کتاب سلیم

دراینجا آنچه از علما در تأیید کتاب رسیده بترتیب تاریخ وفات ایشان ذکر می‌کنیم:

۱. **عمربن ابی سلمه** از علمای قرن اوّل می‌گوید: «در این کتاب هیچ حدیثی نیست مگر آنکه آن را از علیؑ و از سلمان و ابوذر و مقداد شنیده‌ام»[٧].

۲. **ابوالطفیل** از علمای قرن اوّل می‌گوید: «هر حدیثی که در این کتاب است از علیؑ و از سلمان و ابوذر و مقداد شنیده‌ام»[٨].

۳. **مسعودی** از علمای قرن چهارم می‌گوید: «اصل عقیدهٔ شیعهٔ دوازده امامی را سلیم بن قیس هلالی در کتابش ذکر کرده است»[٩].

٤. **ابن ندیم** از علمای قرن چهارم می‌گوید: «اوّلین کتابی که برای شیعه ظاهر شده همین کتاب سلیم بن قیس مشهور است»[١٠].

٥. **شیخ نجاشی** از علمای قرن پنجم می‌گوید: «اکنون نام کسانی از سلف صالحمان را که در تألیف تقدّم داشته‌اند ذکر می‌کنیم»، و سپس در شمار طبقهٔ اوّل سلیم و کتابش را نام می‌برد[١١].

---

٦. به ص ١٩٤ همین کتاب مراجعه شود.
٧. به ص ١٩٨ همین کتاب مراجعه شود.
٨. به ص ١٩٨ همین کتاب مراجعه شود.
٩. التنبیه و الاشراف: ص ١٩٨.
١٠. فهرست ابن ندیم: ص ٢٧٥.
١١. رجال نجاشی: ص ٦.

٦. **شیخ طوسی** از علمای قرن پنجم می‌گوید: «سلیم بن قیس که کُنیه‌اش ابو صادق است، کتابی دارد که به این اسناد به دست ما رسیده است...»[۱۲].

۷. **شیخ نعمانی** از علمای قرن پنجم می‌گوید: «بین همهٔ علما و محدّثین شیعه اختلافی نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی اصلی از بزرگترین کتابهای اصول و قدیمی‌ترین آنهاست... این کتاب از اصولی است که از کتابهای مرجع شیعه است و به آن اعتماد می‌کنند»[۱۳].

۸. **شیخ ابن شهرآشوب** از علمای قرن ششم می‌گوید: «سلیم بن قیس هلالی صاحب احادیث است و کتابی دارد»[۱٤].

۹. **سید جمال الدین ابن طاووس** از علمای قرن هفتم می‌گوید: «در این کتاب مطالبی است که همانا دلالت بر موثّق بودن مؤلّف و صحّت کتابش دارد»[۱۵].

۱۰. **علّامه شیخ محمّد تقی مجلسی** از علمای قرن یازدهم می‌گوید: «شیخ طوسی و شیخ نجاشی حکم به صحّت کتاب او کرده‌اند، گذشته از آنکه متن کتاب دلالت بر صحت آن دارد». و نیز می‌گوید: «اعتماد شیخ کلینی و صدوق بر کتاب سلیم کفایت می‌کند. این کتاب نزد من موجود است و متن آن دلیل بر صحّت آن است»[۱٦].

۱۱. **علّامه سید مصطفی تفرشی** از علمای قرن یازدهم می‌گوید: «صدق و درستی از اوّل تا آخر احادیث این کتاب پیداست»[۱۷].

۱۲. **علّامه شیخ حرّعاملی** از علمای قرن دوازدهم می‌گوید: «کتابهای مورد اعتمادی که‌احادیث وسائل را از آن نقل کرده‌ام و مؤلفین‌آنها و دیگران شهادت به‌صحّت آنها داده‌اند و قرائنی بر ثبوت آنها وارد شده و بطور متواتر از مؤلّفین آنها به ما رسیده و در نسبت آنها به مؤلّفینش جای شکّ نیست». و از جمله کتاب سلیم را ذکر می‌کند[۱۸].

---

۱۲. فهرست شیخ طوسی: ص ۸۱ شمارهٔ ۳۳٦.
۱۳. غیبت نعمانی: ص ٦۱.
۱٤. معالم العلماء: ص ۵۸ شمارهٔ ۳۹۰.
۱۵. تحریر طاووسی: ص ۱۳٦ شمارهٔ ۱۷۵. تنقیح المقال: ج ۲ ص ۵۲.
۱٦. روضة المتّقین: ج ۱٤ ص ۳۷۲. تنقیح المقال: ج ۲ ص ۵۳.
۱۷. نقد الرجال: ص ۱۵۹.
۱۸. وسائل الشیعة: ج ۲۰ ص ۳٦ و ٤۲.

۱۳. علّامه سید هاشم بحرانی از علمای قرن دوازدهم می‌گوید: «کتاب سلیم کتابی مشهور و مورد اعتماد است که مؤلفیّن در کتابهایشان از آن نقل کرده‌اند»[۱۹].

۱٤. علّامه شیخ محمد باقر مجلسی از علمای قرن دوازدهم، همهٔ کتاب سلیم را ضمن ۱۱۰ جلد بحارالانوار نقل کرده و در اوّل بحار گفته است: «کتاب سلیم بن قیس در نهایت اشتهار است، و حق این است که این کتاب از اصول معتبر است». و نیز می‌گوید: «کتابی معروف بین محدّثین است که کلینی و صدوق و قدمای دیگر بر آن اعتماد کرده‌اند و اکثر اخبار آن مطابق است با آنچه با اسناد صحیح در کتب معتبر به ما رسیده است»[۲۰].

۱۵. مولی حیدر علی شیروانی از علمای قرن دوازدهم می‌گوید: «صحت کتاب سلیم معلوم است چراکه از طرق متعدّد و صحیح از موثّقین اصحاب ائمه علیهم السلام و بزرگان ایشان نقل شده و شامل مطالب مهمّی در جوانب مختلف دین است. و چگونه ممکن است چنین کتابی از نظر مبارک ائمّه علیهم السلام مخفی بماند و به آن توجهی نکرده باشند»[۲۱].

۱٦. علّامه میرحامد حسین هندی از علمای قرن چهاردهم می‌گوید: «کتاب سلیم که می‌توانیم دربارهٔ آن بگوییم: اقدم و افضل از همهٔ کتابهای حدیثی شیعه است». و نیز می‌گوید: «اکثر روایات آن با احادیث صحیح و مورد قبول تأیید می‌شود»[۲۲].

۱۷. علّامه سیّد محمد باقر خوانساری از علمای قرن چهاردهم می‌گوید: «کتاب سلیم اوّلین تألیف و تدوین در اسلام است که روایات را در آن جمع آوری کرده است»[۲۳].

۱۸. علامهٔ محدث نوری می‌گوید: «کتاب سلیم از اصول معروف است، و اصحاب ما به آن کتاب اسناد زیادی دارند». و نیز می‌گوید: «کتاب معروف و مشهوری است که بزرگان محدّثین از آن نقل کرده‌اند»[۲٤].

۱۹. حاج ملاهاشم خراسانی می‌گوید: «کتاب‌سلیم که به‌ابان سپرده معروف است»[۲۵].

---

۱۹. غایة المرام: ص ٥٤٦.
۲۰. بحارالانوار: ج ۱ ص ۳۲ و ج ۸ قدیم ص ۱۹۸.
۲۱. رسالة فی کیفیة استنباط الاحکام من الآثار فی زمن الغیبة (نسخهٔ خطی): اواخر کتاب.
۲۲. عبقات الانوار: ج ۲ ص ٦۱. استقصاء الافحام: ج ۱ ص ٥٧٩.
۲۳. روضات الجنات: ج ٤ ص ٦٧.
۲٤. مستدرک الوسائل: ج ۳ ص ۷۳۳. نفس الرحمان: ص ٥٦.
۲۵. منتخب التواریخ: ص ۲۱۰.

۲۰. محدّث بزرگ حاج شیخ عبّاس قمی می‌گوید: «کتاب سلیم اوّلین کتابی است که بین شیعه ظاهر شده و بین محدّثین معروف است و شیخ کلینی و صدوق و دیگران بدان اعتماد کرده‌اند»[٢٦].

۲۱. علاّمهٔ مامقانی می‌گوید: «کتاب سلیم در نهایت درجهٔ اعتبار است»[٢٧].

۲۲. سیّد حسین بن محمّد رضا بروجردی می‌گوید: «سلیم از اولیاء اهل‌بیت علیهم السلام است و کتاب او از اصول است و بزرگان علما از آن روایت کرده‌اند»[٢٨].

۲۳. میرزا محمد علی مدرس خیابانی می‌گوید: «کتاب سلیم کتابی معروف و از اصول چهارصدگانهٔ مشهور است، و اوّلین کتابی است که برای شیعه ظاهر شده....و صدوق و کلینی و دیگر بزرگان از محدّثین بر آن اعتماد کامل نموده‌اند»[٢٩].

۲٤. علاّمه حاج آقا بزرگ تهرانی می‌گوید: «اصل سلیم بن قیس از آن کتابهای اصل است که قبل از زمان امام صادق علیه السلام تألیف شده است». و نیز می‌گوید: «کتاب سلیم از کتابهای اصول است و نزد شیعه و غیر شیعه مشهور است»[٣٠].

۲۵. علاّمه سیّد حسن صدر می‌گوید: «سلیم کتاب مهم و گرانقدری دارد که مطالب آن را از علی علیه السلام و از سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار و عدّه‌ای از بزرگان صحابه نقل کرده است»[٣١].

۲٦. علاّمه سید احمد صفائی خوانساری می‌گوید: «کتاب سلیم از بزرگترین اصول قدیمی است که به صحّت آن حکم شده و بر ائمه علیهم السلام نیز عرضه شده و حکم به صحت احادیث آن نموده‌اند»[٣٢].

۲۷. علاّمهٔ امینی می‌گوید: «کتاب سلیم از اصول مشهور و متداول از زمانهای قدیم است که نزد محدّثین شیعه و غیرشیعه و تاریخ نویسان مورد اعتماد است»[٣٣].

---

٢٦. الکنی و الالقاب: ج ٣ ص ٢٤٣.
٢٧. تنقیح المقال: ج ٢ ص ٥٤.
٢٨. نخبة المقال: ص ٥٠.
٢٩. ریحانة الادب: ج ٦ ص ٣٦٩.
٣٠. الذریعة: ج ٢ ص ١٥٢.
٣١. الشیعة و فنون الاسلام: ص ٦٨.
٣٢. کشف الاستار: ج ٢ ص ١٣٠.
٣٣. الغدیر: ج ١ ص ١٩٥.

۲۸. علامه سید صادق بحرالعلوم می‌گوید: «بزرگان علما نسبت کتاب را به سلیم ثابت کرده‌اند و اینکه در نهایت اعتبار است و روایاتش صحیح و مورد وثوق است»[۳۴].

۲۹. علّامه مرعشی نجفی از قرن پانزدهم می‌گوید: «کتاب سلیم از قدیمی‌ترین کتابهای شیعه و صحیح‌ترین آنهاست، بلکه بعضی از غیر شیعهٔ هم حکم به صحّت آن کرده‌اند». و نیز می‌گوید: «کتاب سلیم کتابی است معروف و چاپ و منتشر شده، و نزد ما و اکثر غیر شیعه مورد اعتماد است و از طرف ائمه ﷺ نیز مورد تأیید قرار گرفته است»[۳۵].

اینها گواهی عده‌ای از محقّقین بزرگ دربارهٔ اعتبار کتاب سلیم و صحت نسبت آن به مؤلّفش بود. آنچه در این بخش ذکر شد کلمات صریح علما بود، در حالیکه بسیاری از بزرگان علما بحثهای مفصّلی در اعتبار کتاب آورده‌اند و آن را به اثبات رسانده‌اند. در این راستا بیش از ۵۰ کتاب رجالی و حدیثی و تاریخی، مطالبی دربارهٔ خود سلیم آورده‌اند که به ذکر آدرس بعضی از آنها اکتفا می‌شود:

شیخ برقی در رجال: ص ٤.

شیخ کشی در رجال: ج ۱ ص ۲۲۱ ح ۱٦۷.

ابن قتیبه در معارف: ص ۳٤۱.

علامهٔ حلی در خلاصة الاقوال: ص ۸۳ و ۱۹۲.

میرداماد در تعلیقه بر اصول کافی: ص ۱٤۵.

میرمحمد اشرف در فضائل السادات: ص ۲۸٤.

علامهٔ مجلسی در بحارالانوار: ج ۵۳، ص ۱۲۲.

سید خوانساری در روضات الجنات: ج ٤ ص ٦۵ و ۷۳، و ج ۷ ص ۱۲۹.

علامه سید امین عاملی در اعیان الشیعة: ج ۳۵ ص ۲۹۳.

محقّق خیابانی در ریحانة الادب: ج ٦، ص ۳٦۹.

علامهٔ امینی در الغدیر: ج ۱ ص ٦٦ و ۱٦۳ ج ۲ ص ۳٤.

آیة الله خوئی در معجم رجال الحدیث: ج ۸ ص ۲۲۰.

---

۳٤. کتاب سلیم (چاپ نجف): ص ۱۵.

۳۵. احقاق الحق: ج ۱ ص ۵۵ و ج ۲ ص ٤۲۱.

بخش پنجم

نقل علماء از کتاب سلیم به عنوان مدرکی مورد اعتماد

- شواهدی بر نقل و اعتماد قدما بر کتاب سلیم
- سخنان علما در نقل و اعتماد قدما بر کتاب سلیم
- نام محدّثین و مؤلفیّن ناقل کتاب سلیم و احادیث آن

در این بخش نام کلیهٔ کسانی که همهٔ کتاب سلیم یا احادیث آن را نقل کرده‌اند ذکر خواهد شد. بعنوان پشتوانهٔ سخن، گواهی عدّه‌ای از بزرگان را بر اینکه اوّلاً روایات علما از سلیم بنقل از کتاب او بوده، و ثانیاً بعنوان اعتماد بر کتاب سلیم از آن نقل کرده‌اند می‌آوریم و قرائنی دالّ بر این مطلب ذکر می‌کنیم.

شواهدی بر نقل و اعتماد قدما بر کتاب سلیم

قرائن بسیاری دلالت می‌کند که آنچه متقدّمین در کتابهایشان از سلیم نقل کرده‌اند بنقل از کتاب او بوده است، که شرح آن چنین است:

اوّل: اکثر قدما احادیثِ کتابهایشان را از اصول چهارصدگانه استخراج می‌کردند، و بسیار بعید است که در نقل احادیث سلیم به کتاب او که از بزرگترین و قدیمی‌ترین اصول است دست نیافته باشند.

دوّم: شیخ نعمانی که شاگرد شیخ کلینی بوده و در تألیف کتاب کافی او را یاری کرده است، از کتاب سلیم بعنوان یکی از بزرگترین و قدیمی‌ترین کتب شیعه و از کتابهای مرجع و مورد اعتماد ایشان یاد می‌کند. بنابراین بعید است این کتاب در دست محدّثین بزرگ متداول نبوده باشد.

سوّم: عدّه‌ای از قدما همچون شیخ نعمانی و شیخ مفید و شیخ نجاشی و شیخ طوسی در کتابهایشان نام «کتاب سلیم» را صریحاً آورده‌اند.

چهارم: آنچه علما از سلیم نقل کرده‌اند عیناً در نسخه‌های کنونی کتاب سلیم موجود است و این دلالت بر آن دارد که آنها هم از کتاب سلیم نقل کرده‌اند.

پنجم: شیخ طوسی و نجاشی و نعمانی که از کتابشناسان عصر خود بوده‌اند، سند خود را به کتاب سلیم نقل کرده‌اند، و سپس احادیث سلیم را در تألیفاتشان آورده‌اند، و بسیار بعید بنظر می‌رسد که از نسخهٔ خود نقل نکرده باشند.

ششم: اسنادی که در کتب قدما برای احادیث سلیم دیده می‌شود با یکدیگر مطابقت دارد، و بسیاری از آنها بر سندی که در اوّل کتاب سلیم است منطبق است. از اینجا می‌توان استنباط کرد که آنان از کتاب سلیم نقل کرده‌اند و بصورت یک حدیث که با یک سند خاص از سلیم نقل شده باشد نبوده است، و گرنه چطور چنین انطباقی در اسناد بوجود می‌آید؟

هفتم: عدّه‌ای از علما سرآغاز کتاب سلیم را که شامل تاریخچهٔ کتاب است عیناً نقل کرده‌اند. این نیز دلالت بر رؤیت خود کتاب و نقل از آن دارد.

هشتم: سندهایی که برای احادیث سلیم ذکر کرده‌اند در طبقهٔ سوّم یا چهارم یا پنجم و یا همهٔ این مراتب، با اسناد سرآغاز کتاب منطبق است، و این دلالت می‌کند که نسخه‌های موجود نزد ایشان با نسخه‌های امروزی مطابقت داشته است.

نهم: در بعضی کتب که در همهٔ احادیث آن اسناد ذکر شده است، وقتی از سلیم حدیث نقل کرده‌اند آن را با حذف سند از خود سلیم نقل کرده‌اند، و این می‌تواند قرینه باشد که از کتاب او نقل نموده‌اند.

قرائن دیگری نیز در اینجا هست که از مجموع آنها می‌توانیم چنین استفاده کنیم:

کتاب سلیم بصورت کامل از دست او به محدّثین منتقل شده است، و او هم از کسانی نبوده که در اجتماع برای مردم حدیث نقل کند. بنابراین آنچه از او نقل شده بنقل از کتابش است. تطابق اسناد در احادیث منقول از سلیم در کتب مختلف، اضافه بر انطباق آن بر سند موجود در سرآغاز کتاب سلیم، و وجود اکثر احادیث منقول از سلیم در کتاب او، همهٔ اینها کاشف از آن است که نسخه‌هایی از کتاب سلیم نزد ایشان بوده است و همان سند اوّل نسخه را بعنوان سند احادیث سلیم در کتابهایشان آورده‌اند.

سخنان علما در نقل و اعتماد قدما بر کتاب سلیم

با در نظر گرفتن قرائنی که ذکر شد گواهی عدّه‌ای از بزرگان علما را در این باره که آنچه قدما از سلیم نقل کرده‌اند از کتاب او و بعنوان اعتماد بر او بوده نقل می‌کنیم.

۱. **علامهٔ مجلسی اوّل** می‌گوید: «اعتماد شیخ کلینی و صدوق بر کتاب سلیم برای ما کافی است». ونیز می‌گوید: «شیخ صدوق و کلینی حکم به صحت کتاب سلیم کرده‌اند»[۱].

۲. **علامهٔ مجلسی** می‌گوید: «کلینی و صدوق و غیر ایشان بر کتاب سلیم اعتماد کرده‌اند»[۲].

۳. **علامهٔ وحید بهبهانی** می‌گوید: «آنچه از روایات سلیم در کتاب کافی و خصال است با اسناد متعدّد و صحیح و معتبر است. و ظاهر این دو کتاب آن است که از کتاب سلیم و با سند موجود در آن کتاب نقل کرده‌اند... و ظاهر از روایت ایشان صحّت نسخهٔ کتاب سلیم است. کما اینکه این مطلب از روایات کشی و نجاشی و شیخ در فهرست فهمیده می‌شود، بلکه باید گفت: از سخن ایشان ـ بخصوص از روایات کافی ـ صحّت خود کتاب سلیم فهمیده می‌شود»[۳].

٤. **محقّق خوانساری** از بعضی بزرگان چنین نقل کرده است: «برنامهٔ شیخ کلینی این بوده که احادیث صحیح‌تر و واضح‌تر را در اوّل هر بابی ذکر می‌کرده، و می‌بینیم که در همهٔ موارد احادیث سلیم را در اوّل باب آورده است. و این دلیل بر آن است که کتاب سلیم نزد او مورد اعتماد بوده است»[٤].

۵. **محدّث قمی** می‌گوید: «شیخ کلینی و صدوق و غیر ایشان از قدما بر کتاب سلیم اعتماد کرده‌اند»[۵].

٦. **مورخ خیابانی** می‌گوید: «شیخ صدوق و کلینی و دیگر بزرگان از محدّثین بر

---

۱. تنقیح المقال: ج ۲ ص ۵۳. روضة المتقین: ج ١٤ ص ۳۷۲.
۲. بحارالانوار: ج ۸ قدیم ص ۱۹۸.
۳. تعلیقه بر منهج المقال: ص ۱۷۱. تنقیح المقال: ج ۲ ص ٥٤. روضات الجنات: ج ٤ ص ۷۰.
٤. روضات الجنّات: ج ٤ ص ٦٨. احتمالاً منظور از بعضی بزرگان شیخ بهائی یا میرداماد است.
۵. الکنی و الالقاب: ج ۳ ص ۲٤۳.

کتاب سلیم اعتماد کامل کرده‌اند»[۶].

۷. **حاج آقا بزرگ تهرانی** می‌گوید: «عدّهٔ زیادی از قدمای اصحاب در کتابهایشان از کتاب سلیم با اسناد متعدّد نقل کرده‌اند که اکثر آنها به ابان منتهی می‌شود»[۷].

۸. **سیّد صفائی خوانساری** می‌گوید: «طبرسی در کتاب احتجاج از کتاب سلیم نقل کرده است، و این در حالی است که در اوّل احتجاج می‌گوید: حذف سندها بخاطر واضح بودن روایت و مشهور بودن آن است و از ذکر سند مستغنی می‌نماید. کلینی نیز که موثّق‌ترین و دقیق‌ترین شخص در حدیث بوده، روایات سلیم را نقل کرده‌است»[۸].

۹. از جمله مطالبی که دلالت بر اعتماد علما بر کتاب سلیم می‌کند آن است که عدّه‌ای از اعاظم فقها در فتاوای خود در احکام شرعی به احادیث سلیم استناد کرده‌اند. با توجّه به احتیاط شدید علما در مقام فتوی، اعتماد ایشان بر کتاب سلیم معلوم می‌گردد.

نام محدّثین و مؤلّفین ناقل کتاب سلیم و احادیث آن

در این قسمت نام محدّثین و مؤلّفینی که همهٔ کتاب سلیم یا بعضی احادیث آن را بدون واسطه یا باواسطه نقل کرده‌اند و یا تصریح به داشتن نسخه‌ای از کتاب سلیم نموده‌اند می‌آوریم. برای رعایت اختصار از ذکر نام کتاب و آدرس در این ترجمه خودداری می‌شود و طالبین می‌توانند به متن عربی مراجعه کنند. همچنین با مطالعهٔ مدارکی که در آخر هر حدیث ذکر خواهد شد می‌توان به نام کتابها و آدرس آنها دست یافت.

در ترتیب اسامی علما تاریخ وفات ایشان در نظر گرفته شده است، و آنچه از القاب و کلمات مدح برای محدّثین و علما ذکر می‌شود از کلمات شیخ طوسی و نجاشی و دیگر بزرگان علم رجال استفاده شده است. این القاب را برای آن آوردیم که معلوم شود هر یک از این محدّثین از نظر علمی و اجتماعی چه شخصیّتی داشته‌اند و

۶. ریحانة الادب: ج ٦ ص ٣٦٩.
۷. الذریعة: ج ٢ ص ١٥٤.
۸. کشف الاستار: ج ٢ ص ١٣٠.

چه اندازه نزد ائمه ﷺ مقرّب بوده‌اند. اعتماد و نقل اینان بر کتاب سلیم، مقام والای آن را بعنوان یک مدرک دینی معتبر روشن می‌کند.

ذیلاً اسامی بیش از ۱۳۰ نفر از شخصیتهای بزرگ شیعه و نیز غیر شیعه، که احادیث کتاب سلیم را نقل کرده‌اند تقدیم می‌شود.

۱. عالم بزرگ شیعه در بصره **عمر بن اذینه** متوفای ١٦٨، که از اصحاب امام صادق و امام کاظم ﷺ بوده و کتابی دارد.

۲. شیخ موثّق **ابراهیم بن عمر یمانی**، که از اصحاب امام باقر و امام صادق ﷺ بوده و چند کتاب از اصول دارد و کتابهایش مورد اعتماد است.

۳. حافظ **ابوعروة معمر بن راشد بصری** متوفای ۱۵۲، که از عامه و مورد وثوق ایشان است.

٤. مورّخ شهیر **نصر بن مزاحم منقری کوفی**، که از اصحاب امام باقر ﷺ است و تألیفاتی دارد.

٥. شیخ موثّق **ابوخالد کابلی**، که از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق ﷺ است.

٦. شیخ موثّق **عبدالله بن مسکان** از اصحاب امام باقر و امام صادق و امام کاظم ﷺ، که تألیفاتی دارد.

۷. شیخ موثّق **ابومحمّد عبدالله بن مغیره بجلی** از اصحاب امام کاظم ﷺ که سی کتاب تألیف کرده است.

۸. شیخ موثّق جلیل القدر **مفضّل بن عمر جعفی**، که از اصحاب امام صادق و امام کاظم ﷺ است.

۹. شیخ موثّق **محمد بن اسماعیل زعفرانی**، که از اصحاب امام صادق ﷺ است.

۱۰. شیخ موثّق **حماد بن عیسی** متوفای ۲۰۹، که از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا و امام جواد ﷺ است و تألیفات بسیاری دارد.

۱۱. محدّث کبیر **عبدالرزاق بن همام صنعانی** متوفای ۲۱۱، که از اصحاب امام صادق ﷺ است و تألیفات زیادی دارد. او نزد عامه هم از محدّثین بزرگ است و کتاب «المصنّف» تألیف اوست.

۱۲. شیخ جلیل **محمد بن ابی عمیر ازدی بغدادی** متوفای ۲۱۷، که از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام است. او از سرشناسان شیعه بوده و نزد شیعه و غیر شیعه جلیل القدر و صاحب منزلت است و ۹٤کتاب تألیف کرده است.

۱۳. شیخ موثق **محمد بن اسماعیل بن بزیع**، که از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام است و تألیفاتی دارد.

۱٤. محدّث موثّق **حسین بن سعید اهوازی**، که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام است و ۳۰کتاب تألیف کرده است.

۱۵. شیخ جلیل موثّق **علی بن مهزیار اهوازی**، که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام است و ۳۳ کتاب تألیف نموده است.

۱٦. شیخ موثّق **عبّاس بن معروف** که از اصحاب امام رضا و امام هادی علیهما السلام است.

۱۷. شیخ قمیّین محدّث جلیل **محمد بن عیسی**، که از اصحاب امام رضا علیه السلام است.

۱۸. شیخ موثّق معتمد **عبدالرحمان بن ابی نجران تمیمی**، که از اصحاب امام رضا علیه السلام است و تألیفات بسیاری دارد.

۱۹. شیخ زاهد موثّق **حسن بن علی بن فضّال تَیْمُلی کوفی**، که از اصحاب امام رضا علیه السلام است.

۲۰. شیخ موثّق **یعقوب بن یزید سلمی** از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام که صاحب تألیفاتی است.

۲۱. شیخ و فقیه قمیّین موثّق جلیل القدر **احمد بن محمد بن عیسی** از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام که تألیفاتی دارد. او از شدت احتیاط و دقّت در نقل احادیث، کسانی را که از راویان ضعیف نقل می‌کردند از قم اخراج می‌نمود.

۲۲. محدّث جلیل **ابراهیم بن هاشم قمی**، از اصحاب امام رضا علیه السلام که تألیفاتی دارد.

۲۳. متکلّم فقیه محدّث **فضل بن شاذان نیشابوری** متوفای ۲٦۰، که از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام است و ۱۸۰کتاب تألیف کرده است.

۲٤. شیخ موثّق **علی بن حسن بن فضال** از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام که از غیر شیعه است و ۳۰ کتاب تألیف کرده است.

۲۵.شیخ موجّه **حسن بن موسی الخشاب** از اصحاب امام عسکری ﷺ که از بزرگان شیعه است و تألیفاتی دارد.

۲٦. شیخ جلیل موثّق **محمد بن حسین بن ابی الخطاب** متوفای ۲٦۲، که از اصحاب امام جواد و امام هادی و امام عسکری ﷺ است و تألیفاتی دارد.

۲۷. شیخ محدّث موثّق **احمد بن محمد بن خالد برقی** متوفای ۲۷٤، که از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی ﷺ بوده و حدود ۱۰۰ کتاب تألیف کرده است.

۲۸. شیخ محدّث مورّخ **ابراهیم بن محمد ثقفی** متوفای ۲۸۳.

۲۹. شیخ محدّث موثّق **حسین بن حکم حِبَری** متوفای ۲۸٦.

۳۰. شیخ قمییّن **عبدالله بن جعفر حِمْیَری**، که در سال ۳۰۰ زنده بوده و از اصحاب امام هادی و امام عسکری ﷺ است و تألیفات زیادی دارد و در جمع‌آوری کتب زحمات زیادی کشیده است.

۳۱. شیخ موثّق **سلیمان بن سماعة ضَبّی کوفی**.

۳۲. شیخ و فقیه شیعه **سعد بن عبدالله اشعری قمی** متوفای ۲۹۹، که از اصحاب امام حسن عسکری ﷺ بوده است. او تألیفات زیادی دارد و در جمع‌آوری کتب زحمات زیادی کشیده است.

۳۳. فقیه شیعه **محمد بن مسعود عیّاشی سمرقندی**، که بیش از ۲۰۰ کتاب تألیف کرده است.

۳٤. سیّد محدّثین **محمد بن حسن صفّار** متوفای ۳۰۰، که از اصحاب امام حسن عسکری ﷺ است و تألیفاتی دارد.

۳۵. محدّث جلیل **فرات بن ابراهیم کوفی** متوفای ۳۰۷.

۳٦. محدّث معتمد **علی بن ابراهیم بن هاشم قمّی** که در سال ۳۰۷ زنده بوده و تألیفاتی دارد.

۳۷. محدّث موثّق جلیل **محمد بن عباس بن ماهیار**، که در سال ۳۲۸ زنده بوده و تألیفات بسیاری دارد.

۳۸. رئیس محدّثین ثقةالاسلام **محمد بن یعقوب کلینی رازی** متوفای ۳۲۹ صاحب کتاب کافی، که رئیس علمای شیعه در زمان خود بوده است.

۳۹. شیخ و فقیه موثّق قمیّین **علی بن حسین بن بابویه** متوفای ۳۲۹، که پدر شیخ صدوق است و تألیفاتی دارد.

۴۰. شیخ موثّق بصریّین **عبدالعزیز بن یحیی جلّودی** متوفّای ۳۳۰، که تألیفاتی دارد.

۴۱. شیخ موثّق **مظفّر بن جعفر علوی سمرقندی**، که از مشایخ اجازه است.

۴۲. شیخ شیعه **محمد بن همام بن سهیل** متوفای ۳۳۲، که از محدّثین دقیق بوده و تألیفاتی دارد.

۴۳. حافظ **احمد بن محمد بن سعید بن عقده** متوفای ۳۳۳ که زیدی بوده و تألیفات بسیاری دارد.

۴۴. متکلّم جلیل **محمد بن جریر طبری آملی** شیعی از علمای قرن چهارم، که تألیفاتی دارد.

۴۵. شیخ محدّث فقیه **محمد بن علی ماجیلویه قمی**، که از اساتید شیخ صدوق بوده است.

۴۶. شیخ و فقیه قمیّین **محمد بن حسن بن ولید** که در سال ۳۴۳ زنده بوده و از اساتید شیخ صدوق است. او در فقه و رجال تخصّصی داشته و تألیفاتی دارد.

۴۷. شیخ موثّق شیعه **محمد بن یحیی عطّار اشعری قمی**، که از مشایخ کلینی و صدوق است و تألیفاتی دارد.

۴۸. محدّث موثّق **محمدبن موسی بن متوکل**، که صدوق روایات بسیاری از او نقل کرده است.

۴۹. علامهٔ مورّخ مشهور **علی بن حسین مسعودی** متوفای ۳۴۶، که تألیفات بسیار زیادی دارد.

۵۰. شیخ **علی بن محمد بن زبیر قریشی کوفی** متوفای ۳۴۸ که از مشایخ اجازه است.

۵۱. حافظ محدّث **احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی** متوفای ۳۵۲، که از عامه است.

۵۲. حافظ **ابوبکر محمد بن احمد جرجرائی** متوفای ۳۷۸.

۵۳. شیخ محدّثین محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق متوفای ۳۸۱، که تألیفات بسیاری دارد.

٥٤. شیخ محدّث جلیل حسن بن علی بن شعبه حرانی صاحب تحف العقول، که از علمای قرن چهارم است.

٥٥. فقیه موثّق علی بن محمد خزّار قمی از علمای قرن چهارم، که فاضلی جلیل و محدّثی معروف بوده است.

٥٦. محدّث موثّق جلیل هارون بن موسی تلعکبری متوفای ۳۸۵، که همهٔ کتابهای اصول و تألیفات شیعه را نقل کرده است.

٥٧. شیخ محدّث فقیه محمد بن احمد بن شاذان قمی، که از علمای قرن چهارم است.

٥٨. شیخ حسین بن بسطام بن سابور زیّات نیشابوری متوفای ٤٠١.

٥٩. شیخ ابوعتاب عبدالله بن بسطام نیشابوری برادر شیخ حسین، که هر دو مشترکاً مؤلف کتاب «طب النبی و الائمه ﷺ» هستند.

٦٠. محدّث جلیل شیخ حسین بن عبیدالله غضائری متوفای ٤١١، که از مشایخ اجازه است و تألیفات زیادی دارد.

٦١. لسان شیعه شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان بغدادی متوفای ٤١٣، که بیش از ۲۰۰ کتاب تألیف کرده است.

٦٢. متکلم جلیل سیّد مرتضی علی بن حسین موسوی متوفای ٤٣٦، که تألیفاتِ بسیاری دارد.

٦٣. شیخ محدّث علی بن احمد قمی معروف به ابن ابی جید، که از علمای قرن پنجم و از مشایخ اجازه است.

٦٤. شیخ احمد بن عبدالواحد معروف به ابن عبدون، که از مشایخ اجازه است.

٦٥. شیخ موثّق جعفر بن محمّد دوریستی، که از شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی است.

٦٦. علّامهٔ جلیل و فقیه محدّث ابوالفتح محمد بن علی کراجکی متوفای ٤٤٩، که از شاگردان سید مرتضی بوده است.

٦٧. رجالی موثّق شیخ **ابوالعباس نجاشی** متوفای ٤٥٠ که از ارکان علم رجال است و تألیفاتی دارد.

٦٨. محدّث جلیل شیخ **ابوالمفضل شیبانی**، که تألیفاتی دارد.

٦٩. شیخ الطائفة **ابوجعفر محمد بن حسن طوسی** متوفای ٤٦٠، که مؤسّس حوزهٔ علمیهٔ نجف و صاحب کتابخانهٔ عظیم در بغداد بوده و تألیفات بسیاری دارد.

۷۰. علّامهٔ محدّث شیخ **ابوعبدالله نعمانی** متوفای ٤٢٦، که از بزرگان مؤلفیّن شیعه است.

۷۱. شیخ **حسین بن عبدالوهاب** که صاحب کتاب عیون المعجزات است.

۷۲. عالم محقّق شیخ **ابوالصلاح حلبی**، که شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی بوده و تألیفاتی دارد.

۷۳. قاضی محدّث **ابوالقاسم نیشابوری** معروف به حاکم حسکانی متوفای ٤٨٣، که تألیفاتی دارد.

۷٤. محدّث جلیل شیخ **ابوعلی فرزند شیخ طوسی** معروف به مفید دوّم متوفای ٥١٥، که تألیفاتی دارد.

۷٥. فقیه صالح شیخ **ابوعبدالله ابن شهریار** خزانه‌دار حرم امیرالؤمنین علیه‌السلام که در سال ٥١٦ زنده بوده است.

۷٦. عالم جلیل شیخ **ابوالحسن عریضی**، که از علمای قرن ششم است.

۷۷. فقیه جلیل شیخ **ابوعبدالله ابن کمال** متوفای ٥٩٧، که صاحب تألیفاتی است.

۷۸. عالم بزرگ شیخ **ابوعبدالله مقدادی**.

۷۹. محدّث بزرگ شیخ **ابن شهرآشوب مازندرانی** پدر صاحب مناقب، که از علمای قرن ششم است.

۸۰. شیخ موثّق **امین الاسلام طبرسی** متوفای ٥٤٨، که تألیفاتی دارد.

۸۱. **خطیب خوارزمی** متوفای ٥٦٨، که از عامه است و تألیفاتی دارد.

۸۲. شیخ محدّث **حسین بن ابی طاهر جاوانی** که از علمای قرن ششم است و تألیفاتی دارد.

۸۳. شیخ فقیه **جمال الدین سوراوی** از علمای قرن ششم، که تألیفاتی دارد.

۸٤. عالم فقیه **ابوالبقاء هبة الله بن نماحلّی**، که از بزرگان علمای قرن ششم است.

۸۵. محدّث جلیل **ابومنصور طبرسی** متوفای ٦۲۰، که از اساتید ابن‌شهرآشوب است.

۸٦. حافظ موثّق علاّمه شیخ **ابوعبدالله ابن شهرآشوب** متوفای ۵۸۸، که در رجال و حدیث متبحّر بوده و تألیفاتی دارد.

۸۷. شیخ موثّق فقیه **سدید الدین شاذان بن جبرئیل قمی** متوفای ٦٦۰، که تألیفاتی دارد.

۸۸. عالم جلیل سید **رضی الدین علی بن طاووس حلی** متوفای ٦٦٤، که از بزرگان علمای شیعه است و تألیفات بسیاری دارد.

۸۹. عالم جلیل **محمد بن حسین رازی** از علمای قرن هفتم، که صاحب کتاب «نزهة الکرام» است.

۹۰. محدّث بزرگ سیّد **شمس الدین فخّار بن معد موسوی حائری**.

۹۱. فقیه بزرگ شیخ **جمال الدین یوسف دمشقی** متوفای ٦۷٦، که صاحب کتاب «الدر النظیم» است.

۹۲.فقیه بزرگ شیخ **نجم الدین معروف به محقّق حلّی** متوفای ٦۷٦، که تألیفات بسیاری دارد.

۹۳. علامهٔ مورخ شیخ **ابوالحسن علی بن عیسی اربلی** متوفای ٦۹۲، که تألیفاتی دارد.

۹٤. عالم جلیل شیخ **رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی** صاحب کتاب «العدد القویّة» که برادر علامهٔ حلّی است.

۹۵. شیخ **ابواسحاق حموئی** متوفای ۷۲۲ که از محدثّین و حفّاظ عامه و صاحب کتاب «فرائد السمطین» است.

۹٦. علامهٔ بزرگ **جمال الدین ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهّر علاّمهٔ حلی** متوفای ۷۲٦، که تألیفات بسیاری دارد.

۹۷. عالم محدّث **ابومحمد دیلمی** از علمای قرن هشتم، که صاحب کتاب «ارشاد القلوب» است.

۹۸. محدّث حافظ **علی بن شهاب همدانی** متوفای ۷۸٦ از علمای عامّه، که صاحب کتاب «مودّة القربی» است.

۹۹. حافظ فقیه شیخ **رجب برسی** متوفای ۷۷۳، که صاحب کتاب «مشارق انوار الیقین» است.

۱۰۰. علاّمهٔ فقیه شیخ **عزالدین حسن بن سلیمان حلّی**، که در سال ۸۰۳ زنده بوده و تألیفاتی دارد.

۱۰۱. علاّمهٔ بزرگ شیخ **نورالدین بیاضی** متوفای ۸۷۷ که تألیفاتی دارد.

۱۰۲. محدّث جلیل **شرف الدین استرآبادی** متوفای ۹٤۰، که صاحب کتاب «تأویل الآیات الظاهرة» است.

۱۰۳. شیخ جلیل **علم بن سیف نجفی** که در سال ۹۳۷ زنده بوده و صاحب کتاب «کنزجامع الفوائد» است.

۱۰٤. عالم فقیه شیخ **ابراهیم قطیفی بحرانی** که در سال ۹۲۷ زنده بوده و صاحب کتاب «تعیین الفرقة الناجیة» است.

۱۰۵. عالم محقّق **فاضل الدین حمونی خراسانی** متوفای حدود ۹۵۰، که صاحب کتاب «منهاج الفاضلین» است.

۱۰٦. عالم جلیل شیخ **احمد بن محمد مقدّس اردبیلی** متوفای ۹۹۳، که تألیفات بسیاری دارد.

۱۰۷. محقّق جلیل شیخ **جمال الدین حسن بن شهید ثانی** متوفای ۱۰۱۱، که در فقه و رجال و حدیث متبحّر بوده و تألیفاتی دارد.

۱۰۸. عالم متبحّر سیّد **قاضی نورالله شوشتری** شهید در سال ۱۰۱۹، که صاحب تألیفات بسیاری از جمله کتاب «احقاق الحق» است.

۱۰۹.علاّمه جامع **شیخ بهائی** متوفای ۱۰۳۰، که صاحب تألیفات بسیاری است.

۱۱۰. محدّث کامل علاّمه شیخ **محمّد تقی مجلسی** پدر علامهٔ مجلسی. متوفای ۱۰۷۰ که صاحب تألیفاتی است.

۱۱۱.علاّمه رجالی سیدّ **مصطفی تفرشی**، که در سال ۱۰۱۵ زنده بوده و صاحب کتاب «نقد الرجال» است.

۱۱۲. عالم جلیل سیّد **محمّد میرلوحی سبزواری** متوفای بعد از سال ۱۰۳۸، که صاحب کتاب «کفایة المهتدی فی معرفة المهدی» است.

۱۱۳. محقّق متبحّر شیخ **محمد علی استرآبادی** متوفای ۱۰۹٤، که صاحب کتاب «منهج المقال» است.

۱۱٤. علاّمهٔ محدّث شیخ **حرّ عاملی** متوفای ۱۱۰٤، که صاحب کتاب «وسائل الشیعه» است و تألیفات بسیاری دارد.

۱۱۵. علاّمهٔ محدّث سیّد **هاشم بحرانی** متوفای ۱۱۰۷، که تألیفات بسیاری دارد.

۱۱٦. رئیس المحدثّین **علامهٔ مجلسی** متوفای ۱۱۱۱، که صاحب کتاب «بحارالانوار» است و تألیفات بسیاری دارد.

۱۱۷.علامهٔ محدّث سیّد **نعمة الله جزائری** متوفای ۱۱۱۲، که تألیفات بسیاری دارد.

۱۱۸. علامهٔ محدث شیخ **عبدعلی حویزی** متوفای ۱۱۱۲، که تألیفات بسیاری دارد.

۱۱۹. عالم محقّق شیخ **بهاءالدین بن تاج الدین مشهور به فاضل هندی** متوفای ۱۱۳۵، که صاحب کتاب «کشف اللثام» است.

۱۲۰. محدّث متبحّر شیخ **یوسف بحرانی** متوفای ۱۱۸٦، که صاحب کتاب «الدرر النجفیّة» است.

۱۲۱. عالم متبحّر شیخ **عبدالله بحرانی**، که صاحب کتاب «عوالم العلوم» است.

۱۲۲. علاّمهٔ محقق **میرمحمد اشرف عاملی** متوفای ۱۱٤۵، که صاحب کتاب «فضائل السادات» است.

۱۲۳. محقّق رجالی شیخ **ابوعلی حائری** متوفای ۱۲۱٦، که صاحب کتاب «منتهی المقال» است.

۱۲٤. عالم محقّق شیخ **عبدالنبی نیشابوری** متوفای ۱۲۳۲، که تألیفات بسیاری دارد.

۱۲۵. علامهٔ محقق شیخ **احمد نراقی کاشانی** متوفای ۱۲٤٤، که تألیفاتی دارد.

۱۲٦. علامهٔ محقّق شیخ **مرتضی انصاری** متوفای ۱۲۸۱، که صاحب کتاب رسائل و مکاسب است.

۱۲۷. عالم محقّق سید **اسماعیل نوری طبرسی** که صاحب کتاب «کفایة الموحدین» است.

۱۲۸. حافظ **سلیمان بن ابراهیم قندوزی بلخی** متوفای ۱۲۹٤،که صاحب کتاب «ینابیع المودّة» است.

۱۲۹. علامه سید **مهدی قزوینی نجفی** متوفای ۱۳۰۰،که صاحب کتاب «الصوارم الماضیة» است.

۱۳۰. علامه **میرحامد حسین هندی** متوفای ۱۳۰٦،که صاحب «عبقات الانوار» است و تألیفات بسیاری دارد.

۱۳۱. عالم محدّث سید **اعجاز حسین کنتوری** برادر میرحامد حسین که صاحب کتاب «کشف الحجب و الاستار» است.

۱۳۲. عالم بزرگ سید **محمد باقر خوانساری** متوفای ۱۳۱۳،که صاحب کتاب «روضات الجنات» است.

۱۳۳. علامهٔ محدّث شیخ **حسین نوری طبرسی**، متوفای ۱۳۲۰،که صاحب کتاب «مستدرك الوسائل» و تألیفات بسیاری است.

۱۳٤. علاّمهٔ محقّق شیخ **عبدالله مامقانی** متوفای ۱۳۵۳،که صاحب کتاب «تنقیح المقال» و تألیفات دیگری است.

۱۳۵. علاّمهٔ بزرگ شیخ **عبدالحسین امینی نجفی** متوفای ۱۳۹۰،که صاحب کتاب «الغدیر» و تألیفات دیگری است.

با توجّه به آنچه ذکر شد معلوم گردید که چگونه این کتاب از قرن اوّل تاکنون در طول هزار و چهار صد سال مورد توجه علمای شیعه و نیز نسلهای شیعی یکی پس از دیگری بوده، و در حفظ و انتقال آن به نسلهای بعد از خود کوشیده‌اند.

علمای عصر حاضر همچون محدث نوری و شیخ آقا بزرگ تهرانی و علاّمهٔ امینی و علاّمه سید صادق بحرالعلوم و علامه شیخ شیر محمد همدانی عنایت خاصّی در مورد کتاب سلیم داشته‌اند، تا آنکه در نیمه دوّم قرن چهاردهم این کتاب برای

اوّلین بار بچاپ رسید و در طول بیش از پنجاه سال به شکلهای مختلفی منتشر شده و به فارسی و اردو نیز ترجمه گردید و انتشار یافت، که توضیح آن در بخش دهم خواهد آمد.

بخش ششم

کتاب سلیم نزد غیر شیعه

- تفکر آزادانه در بررسی تاریخ
- نقل راویان غیر شیعه از سلیم
- سخنان علما دربارهٔ اعتبار کتاب سلیم بین شیعه و غیر شیعه
- اعتراف حسن بصری دربارهٔ کتاب سلیم

تفکر آزادانه در بررسی تاریخ

کتاب سلیم در واقع حکایت تاریخ صحیح اسلام با سند متصل از قول کسانی است که در متن قضایا حاضر بوده‌اند و بعبارت دیگر بیانگر قسمتهای حسّاس از تاریخ مسلمین است که باعث تفرقه و اختلاف آنان گردیده، همانطور که بیانگر فرقهٔ ناجیه است.

وظیفهٔ مسلمانِ غیر متعصب آنست که همهٔ کتب تاریخی و حدیثی اسلام را مورد مطالعه قرار دهد و فقط به آنچه اهل مذهبش نوشته‌اند اکتفا نکند، تا شاید با کنار گذاردن پیش ساخته‌های ذهنی حقایقی ناگفته برایش منکشف شود و نور هدایت از روزنه‌های تاریخ بر قلب او بتابد و ره توشهٔ آخرت را با اطمینان خاطر آماده کند.

ضرورت این مطلب آنگاه بیشتر احساس می‌شود که بدانیم تاریخ، بمعنای حکایت امور واقعی و حقایقی است که خارج از ذهن بوقوع پیوسته و در آن فقط باید به صدق و کذب مورخ توجّه کرد و هرگونه تعصّبی را کنار گذارد.

در این راستا، باید مخالفین شیعهٔ اثناعشری نیز چنین باشند، و بهٔ آنچه شیعه با اسناد معتبر نقل کرده توجّه کنند و بدون تعصّب آنها را مورد مطالعه قرار دهند. همانطور که علمای شیعه در جنبه‌های مختلف دینی، کُتب مخالفین خود را نیز مورد مطالعه قرار داده و با استفاده از آنها حقیقت را عرضه نموده‌اند.

لذا کتاب سلیم بن قیس هلالی، بعنوان یک مرجع تاریخی و حدیثی با قدمت هزار وچهارصدساله در عرصهٔ تحقیقات اسلامی مورد توجّه علمای مسلمین بوده و اکنون نیز دربین مدارک تاریخی جای خاص خود را حفظ کرده و خواهد کرد.

نقل راویان غیر شیعه از سلیم

عده‌ای از علمای غیر شیعه، کتاب سلیم و احادیث آن را نقل کرده‌اند. حتّی یکی

از اسناد کتاب سلیم تماماً از بزرگان محدثین نزد عامّه هستند که در اوّل نوع «ب» از نسخه‌های خطی کتاب موجود است، و هم اکنون بیش از ده نسخهٔ خطی به همین سند موجود است. متن سند چنین است:

«محمد بن صبیح بن رجا در دمشق بسال ۳۳٤ هجری، از عصمة بن ابی عصمة بخاری، از احمد بن منذر صنعانی در صنعا، از عبدالرزّاق بن همام، از معمر بن راشد از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس هلالی»[1].

در این سند عبدالرزاق بن همام متوفای سال ۲۱۱ از بزرگان محدّثین عامه بشمار می‌آید و اکثر اصحاب حدیث شاگرد او بوده‌اند و کتاب معروف او بنام «المصنف» در یازده جلد، هم اکنون بعنوان یکی از مدارک معتبر عامهٔ در دسترس است. معمر بن راشد متوفای سال ۱۵۲ از بزرگان محدّثین عامّه است و مورد وثوق رجالیّین و تاریخ‌نویسان و محدّثین آنان است[2].

همچنین امثال ابن مردویه و حاکم حسکانی و خطیب خوارزمی و حموئی خراسانی و ابن شهاب همدانی و قندوزی از محدّثین عامه، و نیز ابن عقده و ابن فضّال از فطحیّه، احادیث سلیم را نقل کرده‌اند.

از سوی دیگر، عدّه‌ای از علما که بین شیعه و عامّه مورد اتفاق در وثاقت هستند تمام کتاب سلیم یا احادیث آن را نقل کرده‌اند، همچون ابوالطفیل و عمربن ابی سلمه و ابراهیم بن عمر یمانی و نصر بن مزاحم و حسین بن حکم حِبَری و ابن ابی عمیر و ابن ندیم و ابراهیم بن محمد ثقفی و شیخ مفید و مورّخ مسعودی و ابن شاذان[3].

سخنان علما دربارهٔ اعتبار کتاب سلیم بین شیعه و غیر شیعه

در اینجا گفتار پنج تن از خبرگان تاریخ و کتابشناسی، در مورد اتفاق شیعه و عامّه بر اعتبار کتاب سلیم ذکر می‌شود:

علاّمه سید شرف الدین می‌گوید: «سلیم کتابی در موضوع امامت دارد که شیعه و

---

۱. به ص ۱٤۰ همین کتاب مراجعه شود.

۲. رجال نجاشی: ص ۲٦۸ رجال طوسی: ص ۲٦۷ و ۳۱۵. تنقیح المقال: ج ۲ ص ۱۵۰ و ج ۳ ص ۲۳٤ الغدیر: ج ۱ ص ۷۵، جامع الرواة: ج ۲ ص ۲۵۳ استقصاء الافحام: ج ۱ ص ۷٤۳ الذریعة: ج ٤ ص ۲۵۰.

۳. نام این راویان از سلیم مفصّلاً در بخش قبلی ذکر شد.

عامه از آن نقل می‌کنند»[٤].

حاج آقا بزرگ تهرانی می‌گوید: «کتاب سلیم از کتابهای مرجع و اصول مشهور بین شیعه و عامه است»[٥].

علامهٔ امینی می‌گوید: «سلیم کسی است که نزد شیعه و غیر شیعه به او و کتابش استناد می‌شود»[٦]. و نیز می‌گوید: «کتاب سلیم از اصول مشهور و متداول از زمانهای قدیم است و نزد محدّثین شیعه و عامّه و تاریخ‌نویسان مورد اعتماداست ... و بهمین جهت است که بسیاری از بزرگان عامّه همچون حسکانی از آن نقل کرده و به آن استنادنموده‌اند»[٧].

علامهٔ مرعشی نجفی می‌گوید: «کتاب سلیم معروف است و نزد ما و اکثر عامّه مورد اعتماد است»[٨].

علامهٔ موحّد ابطحی می‌گوید: «کتاب سلیم کتابی مشهور بین شیعه و عامه است»[٩].

اعتراف حسن بصری دربارهٔ کتاب سلیم

از آنجاکه حسن بصری متوفای سال ۱۱۰ از بزرگان محدثین عامه بشمار می‌آید و اسناد بسیاری از روایات آنان به او منتهی می‌شود، ذکر سخن او دربارهٔ کتاب سلیم در اینجا بسیار بجا است که تفصیل آن چنین است:

ابان کتاب سلیم را بطور کامل بر حسن‌بصری عرضه کرد و برای او خواند. او همهٔ مطالب را مورد تأیید قرار داد و گفت: «در این کتاب حدیثی نیست مگر آنکه حق است و از افراد مورد اعتمادی از شیعیان علی بن ابی طالب ﷺ و دیگران شنیده‌ام»[١٠].

در پایان این بخش می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که کتاب سلیم برای هر محقّقی در تاریخ و حدیث اسلامی لازم است و باید در تحقیقات اسلامی مورد استفاده قرار گیرد.

---

٤. مؤلّفوا الشیعة فی صدر الاسلام: ص ١٦.
٥. الذریعة: ج ٢ ص ١٥٣.
٦. الغدیر: ج ١ ص ٦٦.
٧. الغدیر: ج ٢ ص ٣٤.
٨. احقاق الحق: ج ١ ص ٥٥ ج ٢ ص ٤٢١.
٩. تهذیب المقال: ج ١ ص ١٨٠.
١٠. به ص ١٩٥ همین کتاب مراجعه شود.

بخش هفتم

بررسی و جواب مناقشات دربارۀ کتاب سلیم

- روش بحث در جواب شبهات
- اسامی علمایی که به شبهات جواب داده‌اند
- منشأ فکری در اشکالات
- نسبت جعل و تحریف به کتاب و جواب آن
- بررسی دربارۀ ابن غضائری
- اشکال ابن غضائری و جواب آن
- اشکال سیزده امام و جواب آن
- اشکال تکلم محمد بن ابی‌بکر با پدرش و جواب آن
- اشکال عرضۀ سلیم احادیث کتابش را بر غیر معصوم و جواب آن

روش بحث در جواب شبهات

در این فصل شبهات و اشکالاتی که در مورد کتاب سلیم مطرح شده و آنچه ممکن است بعنوان یک سؤال در ذهن خطور کند مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. در جواب آنها از سخنان علمای گذشته و حاضر استفاده شده تا معلوم شود بی‌اساس بودن شبهات در طول زمانها در نظر بزرگان علما روشن بوده است. البته مطالبی هم به گفتار ایشان اضافه شده و سعی شده ریشه‌یابی عمیقی در این باره صورت گیرد.

برای فراگیری بحث نسبت به همهٔ جوانب آن، ترتیب زیر در نظر گرفته شده است:

۱. منشأ فکری در اشکالات.

۲. جواب شبههٔ جعل و تحریف که به همهٔ کتاب مربوط می‌شود.

۳. بحث دربارهٔ ابن غضائری و کتابش، که منشأ همه شبهات است.

٤. بحث در دو اشکال معروف: روایت دال بر سیزده امام، مسئلهٔ تکلّم محمد بن ابی‌بکر با پدرش هنگام مرگ او.

از آنجاکه در این بحث، مناظره و مجادلهٔ شخصی مطرح نیست و غرض اصلی یک تحقیق علمی دربارهٔ کتاب و جواب از شبهات مربوطه است، لذا فقط متن شبهات و اشکالات بدون ذکر نام گویندهٔ آن مطرح خواهد شد. چنانکه امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید: «دین خدا با اشخاص شناخته نمی‌شود، بلکه با دلیل حق شناخته می‌شود. پس حق را بشناس تا اهل آنرا بشناسی»[1].

---

۱. بحارالانوار: ج ٦ ص ۱۷۸ ح ۷.

اسامی علمایی که به شبهات جواب داده‌اند

اکثر کسانی که دربارهٔ سلیم و کتابش سخن گفته‌اند، جواب اشکالات را هم بعنوان گوشه‌ای از این بحث متعرّض شده‌اند که ذیلاً نام ایشان ذکر می‌شود:

۱. علامهٔ مجلسی اوّل در روضة المتقین: ج ١٤ ص ٣٧١.

۲. میرزای استرآبادی در منهج المقال: ص ١٥ و ١٧١.

۳. فاضل تفرشی در نقد الرجال: ص ١٥٩.

٤. شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعة: ج ٢٠ ص ٢١٠.

۵. علامهٔ مجلسی در بحار: ج٨ قدیم ص١٩٥ و ج ٢٢ ص ١٥٠.

٦. وحید بهبهانی در تعلیقه بر منهج المقال: ص ١٧١.

۷. شیخ ابوعلی حائری در منتهی المقال: ص ١٥٣.

۸. علامه میرحامدحسین در استقصاءالافحام: ج ١ ص ٤٦٤، ٤٦٦، ٥١٤، ٥٥٤، ٥٨١، ٨٥٥.

۹. سید اعجاز حسین در کشف الحجب و الاستار: ص ٤٤٥.

۱۰. سید خوانساری در روضات الجنات: ج ٣ ص ٣٠ و ج ٤ ص ٧١.

۱۱. علامهٔ مامقانی در تنقیح المقال: ج ٢ ص ٥٢.

۱۲. علامه سید محسن امین در اعیان الشیعة: ج ٥ ص ٥٠، ج ٣٥ ص ٢٩٣.

۱۳. آیة الله خوئی در معجم رجال الحدیث: ج ٨ ص ٢٢٠.

١٤. علامه شیخ محمّد تقی تستری در قاموس الرجال: ج ٤ ص ٤٥٢.

۱۵. علامهٔ موحّد ابطحی در تهذیب المقال: ج ١ ص ١٨٦.

١٦. حجةالاسلام سید علاءالدین موسوی در مقدمه بر کتاب سلیم.

منشأ فکری در اشکالات

با در نظر گرفتن عظمت کتاب سلیم و جایگاه علمی آن از روز اوّل تاکنون و توجّه خاص علما به آن، شکی باقی نمی‌ماند که اشکال تراشی در مورد چنین کتابی و برخورد نامناسب با بزرگترین اصل از اصول چهارصدگانهٔ شیعه، مسلّماً منشأ خاصّی

داشته و باید درصدد کشف آن باشیم. با دقّت در کیفیت طرح اشکالات و شکل جواب دادن علما به آنها می‌توان یکی از پنج جهت زیر را بعنوان علّت این امر مطرح کرد:

۱. مطالعه نکردن دقیق کتاب و بی‌توجّهی بـه اهـمیّت خـاصّ آن در جـنبه‌های علمی از نظر عقاید و تاریخ.

۲. اشتباه در مبانی و نظریّات علمی در معنای غلّو و امثال آن، و نیز اشتباه در فهم اصطلاحات رجالیین.

۳. مطرح کردن هر اشکالی بمجرّد خطور در ذهن بدون تعمّق در آن و بدون در نظر گرفتن اثر فرهنگی و اجتماعی آن از نظر لطمه به شخصیّت مؤلف و درجهٔ علمی کتاب و نیز ضررهایی که از این ناحیه متوجّه دین می‌شود.

٤. ریشهٔ اشکال تراشی‌ها در دشمنان اهل بیت ﷺ همان انگیزهٔ عقیدتی است، که آنان با هر چه موجب بالا رفتن ولایت باشد مخالفت می‌کنند و به نوعی به آن ضربه وارد می‌کنند.

مقابلهٔ دشمنان با این کتاب، با توجّه به منزلت خاصّ آن در معارف اهل‌بیت ﷺ، یک مسئلهٔ طبیعی است و تعجب ندارد. در واقع اشکال در کتاب سلیم نیست، بلکه افشاگری علیه غاصبین خلافت، آنان را وادار به اشکال تراشی در مورد کتاب سـلیم کرده تا بتوانند لکّه‌های ننگ را از دامان آنان بزدایند.

۵. بعضی از اشکال کنندگان، با آنکه از نظر اعـتقادی بـا مـحتوای کـتاب سـلیم مخالف نیستند، ولی مانند دشمنان با آن برخورد کرده‌اند و مطالبی نامناسب بـا شأن کتاب مطرح کرده‌اند. در مورد اینگونه اشخاص چند احتمال بنظر می‌رسد:

ـ بی‌توجّهی به مبانی اساسی عقاید شیعه و مطالب ریشه‌ای آن.

ـ عادت غلط به قبول آنچه بین شیعه و غیر شیعه مورد قـبول است و ردّ آنـچه شیعه به تنهایی نقل کرده است. روش اشتباهی که موذیانه از طرف دشمنان القا شده و عده‌ای ناخودآگاه بدان عادت کرده‌اند. البته این کار در مناظره جای خـود دارد، ولی نباید در ترسیم مبانی عقیدتی برای خود شیعه نفوذ کند.

ـ تقیه از مخالفین و اظهار عدم موافقت با کتاب سلیم از سوی کسانی که بر جان خود خوف داشته‌اند و با این اظهار غیر واقعی توانسته‌اند اصل کتاب یا نسخه‌هایی از

آن را از شر دشمنان حفظ کنند. دلیل بر این احتمال آن‌که عدّه‌ای از کسانی که دربارهٔ کتاب سلیم مناقشه کرده‌اند در کتابهای اعتقادی یا فتوایی خود به احادیث آن استناد کرده‌اند.

با توجه به ریشه‌های فکری که ذکر شد می‌بینیم اشکال کنندگان بصور مختلفی با کتاب برخورد کرده‌اند. بعضی اشکالاتی را مطرح کرده‌اند ولی خودشان اقرار کرده‌اند که چنین مطلبی حقیقتاً اشکال نیست، و بعضی گفته‌اند کتاب در مجموع مورد اطمینان است چرا که احادیث آن در کتب معتبر موجود است، و بعضی هم با آنکه اشکالاتی مطرح کرده‌اند ولی در کتب فتوایی و اعتقادی خود به مطالب کتاب استناد کرده‌اند و عملاً نشان داده‌اند که به کتاب سلیم اعتماد دارند.

نسبت جعل و تحریف به کتاب و جواب آن

یکی از شبهاتی که در رابطه با کتاب سلیم مطرح شده نسبت تحریف و کم و زیادی و حتّی جعل است.

علمای بزرگ متعرّض بطلان این ادعای بی‌اساس شده‌اند که مجموع گفته‌هایشان چنین است:[۲] **«مطالعهٔ اوّل تا آخر کتاب سلیم در حکم به صحت آن کافی است و در این کتاب مطلب خاصی که دلالت بر جعل یا تحریف کند وجود ندارد. نمونه‌هایی هم که بعنوان اشکال مطرح شده هرگز دلالت بر جعل و تحریف در کتاب ندارد، و خلاصه هیچ دلیلی بر جعل در این کتاب نمی‌توان پیدا کرد. گذشته از اینکه نقل احادیث کتاب سلیم در طول چهارده قرن توسط علمای شیعه دلیل روشنی است بر اینکه کتاب از هرگونه جعل و تحریفی به دور است، و گرنه اینطور مورد توجه واقع نمی‌شد».**

آیا علمای شیعه که در طول چهارده قرن کتاب سلیم را تأیید و از آن نقل کرده‌اند درصدد تأیید کتابی جعلی بوده‌اند؟ آیا نه چنین است که می‌خواسته‌اند نمونه‌ای از میراث علمی مذهب شیعه را در معرض دید جهانیان قرار دهند؟ آیا با چنین هدفی، کتاب جعلی یا تحریف شده‌ای را عرضه می‌کنند؟ آیا در طول هزار و چهارصد سال

۲. روضة المتقین: ج ١٤ ص ٣٧٢. نقد الرجال: ص ١٥٩. منهج المقال: ص ١٧١. وسائل الشیعة: ج ٢٠ ص ٢١٠. معجم رجال الحدیث: ج ٨ ص ٢٢٥. تهذیب المقال: ج ١ ص ١٨٦.

واقعاً هیچکس متوجّه این مطلب نشده است؟

برای روشن شدن کامل مطلب می‌توان چنین گفت: ادعای جعل و تحریف فقط برای ایجاد شکّ و تردید در عظمت کتاب سلیم مطرح شده است. چنین ادعایی بدون ذکر هیچ دلیلی که بتواند حتّی گوشه‌ای از آن را ثابت کند از نظر علمی توجیهی جز این ندارد.

با توجه به این همه ناقلین احادیث سلیم و اعتبار کتاب نزد علمای شیعه و نقل آن با اسناد معتبر و صحیح از ابن اذینة، بسیار خنده‌آور است که گفته شود کسی کتاب سلیم را جعل کرده و آنرا به ابن اذینة نسبت داده است. جالبتر آنکه نسبت دهندگان جعل به کتاب سلیم، در سخن خود نیز اختلاف دارند: یکی جعل کتاب را به ابان نسبت داده و دیگری به ابن اذینه، و یکی از آنان گفته: در دنیا مردی که نامش سلیم باشد اصلاً وجود نداشته است!!! و این حاکی از یک تلاش مذبوحانه در تخریب حیثیّت علمی کتاب است.

بعنوان یک ریشه‌یابی در جواب از نسبت جعل و تحریف باید پرسید: کدامیک از احادیث کتاب سلیم بوی جعل یا تحریف دارد؟ و کدام حدیث آن با عقاید شیعه منافات دارد؟ محتوای کتاب سلیم جز مسائل ریشه‌ای از اعتقادات شیعی چیز دیگری نیست. اگر کسی در مطالب کتاب سلیم شک دارد مسلماً مطالب امثال کتاب کافی را هم منکر خواهد بود. بنابراین ریشهٔ مسئله را در عقاید نادرست اشکال کننده باید جستجو کرد نه در مطالب کتاب سلیم!

از سوی دیگر کتاب سلیم یک مدرک تاریخی اصیل و معتبر است که وقایع سقیفه و بعد از آن را برای ما حکایت می‌کند. مخالفت برخی مطالب آن با منقولات طبری و امثال آن دلیل بر جعل و تحریف در کتاب سلیم نیست، بلکه دلیل بر وجود جعلیّات و تحریفات در تاریخ طبری و امثال آن است، که راه تشخیص آن کتاب سلیم و نظائرش است.

عجیب‌تر از همه اینکه اشکال کننده نسبت «زندیق» و «کافر» به جاعل فرضی کتاب داده است!!! غافل از اینکه معنای این سخن وجود مطالب دالّ بر کفر در کتاب سلیم است، و در نتیجه گویندهٔ این سخن به همهٔ علمایی که در طول چهارده قرن مطالب کتاب سلیم را نقل کرده‌اند و آنها را قبول کرده‌اند نسبت کفر داده است!!؟

آیا بهتر نیست این نسبت را به کسی بدهیم که بدون مدرک و دلیل، چنین اهانت بزرگی به بزرگان علمای شیعه می‌نماید؟! آیا در عصر حاضر به کسی که درصدد تحمیل نظر خود باشد و نظر علمای چهارده قرن را نادیده بگیرد، بعنوان صاحب یک روش فرسوده و رنگ باخته نگاه نمی‌کنند؟ آری تعجب از کسی است که در دنیای علم که یک کلمه بدون دلیل متقن پذیرفته نمی‌شود اینگونه گستاخانه قلم فرسایی کند و متوجّه عواقب سخن خویش نباشد.

اکنون نوبت اشاره به سخن گروه دیگری است که گفته‌اند:

«باید آنچه سلیم به تنهایی نقل کرده بر مدارک دیگر هم عرضه کرد تا صحیح آن را از غیرصحیح تشخیص داد».

اگر منظور از این گفته آن است که در اعتبار کتاب واحادیث آن شکّ داشته باشیم، بازگشت این سخن به همان مطالب بالا است و آنچه در عظمت کتاب در طول چهارده قرن نقل شد در جواب این سخن کافی است چراکه همهٔ آنها دالّ بر اعتبار مجموع کتاب سلیم است.

اضافه بر آنکه اگر بگوئیم: «آنچه از کتاب سلیم که مؤیّدی داشته باشد قبول می‌کنیم» در واقع به غیرسلیم اعتماد کرده‌ایم، و نتیجهٔ کلام بی‌اعتباری کتاب سلیم خواهد بود. در قسمتهای گذشته ثابت شد که در اعتبار اصل کتاب سلیم هیچگونه شکّی نیست تا احتیاج به تطبیق آن بر مدارک دیگر باشد.

ولی اگر منظور این است که اگر کسی در محتوای کتاب سلیم شک دارد می‌تواند مطالب آن را بر سایر مدارک معتبر تطبیق دهد تا مطمئن شود، و یا منظور این باشد که در صورت تعارض مطالب کتاب سلیم با کتب دیگر باید به مدارک دیگر هم مراجعه کرد و پس از دقّت لازم نظر نهایی را اعلام کرد، نه آنکه فوراً مطلب کتاب سلیم کنار گذاشته شود، اگر منظور یکی از این دو جهت باشد درست است، و این مطلبی است که در همهٔ مدارک حدیثی و تاریخی جاری است.

بررسی دربارهٔ ابن غضائری

ابن غضائری اوّل کسی است که در مورد کتاب سلیم اشکال مطرح کرده، و آنانکه

بعد از او آمده‌اند سخن او را نقل کرده‌اند و مطلبی غیر از گفتهٔ او بچشم نمی‌خورد. قبل از هر چیز باید خود ابن غضائری و کتاب رجال منسوب به او مورد بررسی قرار گیرد و مشخص شود که اشکال از لسان چه کسی صادر شده و از کجا نشأت گرفته است.

ابن غضائری کسی است که گفته‌هایش در کتاب رجال منسوب به او از نظر علمای رجال قابل اعتماد نیست، و این مطلب در چهار جنبه قابل بررسی است:

الف. نسبت کتاب رجال بنام «ضُعَفاء» به ابن غضائری ثابت نیست، چراکه نسخهٔ کتاب مزبور را سید جمال الدین ابن طاووس در قرن هفتم برای اوّلین بار پیدا کرده است و تا آن روز نامی از آن دیده نمی‌شود. حتّی شیخ طوسی و نجاشی که درصدد معرفی کتب شیعه بوده‌اند کتابی به این نام برای ابن غضائری نقل نکرده‌اند. بلکه صریح کلام شیخ طوسی در کتاب فهرست آن است که دو کتاب ابن غضائری در رجال بدست ورثهٔ او از بین رفته است.

جالبتر اینکه ابن طاووس فقط مطالب آن کتاب را در کتاب «حل الاشکال» خود آورده است، ولی از اصل کتاب «ضعفاء از زمان او تا امروز نیز خبری نیست، و کسی نسخه‌ای از آن نیافته است.

از سوی دیگر ابن طاووس تصریح کرده که فقط بعنوان نقل محتوای آن اقدام به آوردن مطالب آن در کتاب خود نموده و از نظر اعتبار کتاب «ضعفاء» و مطالب آن ضمانتی نداده است. بلکه صریحاً گفته که این کتاب به ابن غضائری نسبت داده می‌شود و از صحت نسخه شانه خالی کرده است[۳].

ب. کتاب «ضعفاء» منسوب به ابن غضائری سرتاسر تضعیف بزرگان علمای شیعه است که مشهور به تقوی و دقّت در نقل و صحت در عقاید بوده‌اند. و پیداست که کتاب مزبور جعلی بوده و جاعل آن به انواع مختلفی درصدد ضربه زدن به رجال شیعه و در نتیجه به روایات شیعه بوده است.

اگر ابن غضائری آن عالم مشهور شیعه باشد ساحت او مبّرا از چنین اقدامی است و او بزرگتر از آن است که نسبت به استوانه‌های علمی دین ما چنین هتک حرمتهایی

---

۳. فهرست شیخ طوسی: ص ۱. الذریعة: ج ٤ ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

بنماید، و نسبت چنین کتابی به او در درجهٔ اوّل اهانتی به خود او بشمار می‌آید. لذا هیچکس نتوانسته است نسبت این کتاب را به او ثابت کند[۴].

ج. حاج آقا بزرگ تهرانی می‌گوید: ظاهر این است که مؤلف حقیقی رجال ابن غضائری، یکی از معاندین نسبت علمای شیعه بوده است و می‌خواسته به هر صورت نسبتهای ناروا به آنان دهد. لذا این کتاب را تألیف کرده و برخی گفته‌های ابن غضائری را به آن وارد کرده تا از این راه سخنان ناروای خود را اعتبار دهد[۵].

بنابراین بجای اینکه بگوئیم کتاب سلیم جعلی است، باید بگوییم کتاب ابن غضائری جعلی است و بدست مخالفین جعل شده و به ابن غضائری نسبت داده شده تا بدینوسیله به امثال کتاب سلیم و سایر مدارک و رجال شیعی ضربه زده شود[۶]. با یک دقت نظر روشن خواهد شد که سبک رجال ابن غضائری به سبک کتب رجالی عامه شباهت دارد و به همان اندازه روش تألیف آن از کتب رجالی شیعه فاصله دارد.

د. بر فرض ثبوت کتاب رجال، نظریات موجود در کتاب منسوب به ابن غضائری مورد اعتنا نیست چراکه فوراً اقدام به تضعیف می‌کرده و نسبت به بزرگان شیعه شناخت درستی نداشته است، و کمتر کسی از اشکال تراشی او در امان مانده است. اگر بنا باشد به گفته‌های او اعتنا کنیم باید اکثر کتابهای حدیثی مشهور را کنار بگذاریم.

از سوی دیگر او بسیاری از آنچه اشکال حساب نمی‌شود را مایهٔ نقد قرار داده، و بعبارت دیگر مبانی او از نظر رجالی مورد قبول نیست. لذا اکثر گفته‌هایش با سخن دیگران مخالف است و هرکس آنرا دیده ردّ کرده است[۷].

اشکال ابن غضائری و جواب آن

در این بخش کلام ابن غضائری را در اشکال به کتاب سلیم نقل می‌کنیم و از جوانب مختلف به جواب آن می‌پردازیم.

---

٤. الذريعة: ج ٤ ص ٢٩٠.

٥. الذريعة: ج ١٠ ص ٨٩. المشيخة: ص ٣٦.

٦. معجم رجال الحديث: ج ١ ص ١٠٢.

٧. الرواشح السماوية: ص ١١١. تنقيح المقال: ج ١ ص ٥٧ و ج ٢ ص ٥٣. فرائد الاصول: ص ٣٣٤. اعيان الشيعة: ج ٥ ص ٥٠. تهذيب المقال: ج ١ ص ٨٦.

ابن غضائری می‌گوید:

«کتاب سلیم جعلی است، و بر این مدّعا علاماتی است که بر آن دلالت دارد. از جمله اینکه محمد بن ابی‌بکر هنگام مرگ پدرش او را موعظه کرده است، و از جمله اینکه امامان سیزده نفرند، و غیر این دو مطلب. سندهای این کتاب مختلف است که گاهی به روایت عمربن اذینه از ابراهیم بن عمر صنعانی از ابان بن ابی عیاش از سلیم است، و گاهی عمر از ابان بدون واسطه نقل می‌کند»[۸].

جملهٔ «سندهای این کتاب مختلف است...» در کلام ابن غضائری بعنوان اشکال مطرح نیست، بلکه فقط خواسته بگوید این کتاب به طرق مختلف نقل شده و فقط یک سند ندارد. مویّد این مطلب کلمهٔ «و غیر این دو مطلب» است که قبل از جملهٔ مزبور آمده، و با این کلمه اشکالات پایان یافته است.

بنابراین مجموع سخن ابن غضائری در دو اشکال خلاصه می‌شود:

۱. وجود جمله‌ای در کتاب سلیم که دلالت بر سیزده امام داشته باشد.

۲. تکلّم محمد بن ابی بکر با پدرش هنگام مرگ با کمی سنّ او.

جواب از هر دو اشکال ابن غضائری در دو مرحله مطرح می‌شود:

مرحلهٔ اوّل: حدّ اشکال

دو اشکالی که ابن غضائری مطرح کرده و بر فرض اینکه مورد قبول باشد دلالتی بر جعلی بودن کتاب ندارد، و نهایتاً اشکالی بر یک یا دو حدیث کتاب است. در اینجا بهتر است به کلام دو نفر از اهل فن توجّه کنیم:

علاّمه مجلسی می‌گوید: «چنین اشکالی باعث اشکال در اصل کتاب نمی‌شود، چرا که کمتر کتابی از این نوع اشکالات خالی است»[۹].

آیة الله خوئی می‌گوید: «وجود مطلب نادرستی (بر فرض قبول) در یک یا دو مورد از کتابی، دلیل بر جعلی بودن آن نمی‌شود، چرا که بیش از آنچه دربارهٔ کتاب سلیم ذکر شده در اکثر کُتُب ... یافت می‌شود»[۱۰].

---

۸. خلاصة الاقوال: ص ۸۳.

۹. بحارالانوار: ج ۲۲ ص ۱۵۰.

۱۰. معجم رجال الحدیث: ج ۸ ص ۲۲۵.

مرحلهٔ دوّم: جواب اشکال

دو اشکالی که ابن غضائری به کتاب سلیم نسبت داده درست نیست، و اصل چنین اشکالاتی ثابت نیست تا به وسیلهٔ آن بر کتاب سلیم اشکال شود. بقیهٔ این فصل در بیان این مطلب است:

اشکال سیزده امام و جواب آن

در کتاب سلیم جمله‌ای که صریحاً دلالت بر سیزده امام داشته باشد وجود ندارد. همهٔ کسانی که با این اشکال برخورد کرده‌اند تصریح نموده‌اند که جمله‌ای حاکی از این مطلب در اوّل تا آخر کتاب سلیم نیافته‌اند و منشأ این ادّعا را دقّت نکردن در عبارت و ملاحظه نکردن اوّل تا آخر حدیث و عدم توجه به محتوای کلّی کتاب سلیم دانسته‌اند. برای روشن شدن این مطلب، باید سه جنبه کاملاً روشن شود:

اوّل: کتاب سلیم به اثبات امامت دوازده امام علیهم السلام مشهور است.

این کتاب از قرن اوّل هجری تاکنون به وجود احادیث دربارهٔ امامت دوازده امام علیهم السلام در آن مشهور است. چنانکه مورّخ مسعودی از قرن چهارم و محدّث نعمانی از قرن پنجم و ابن شهرآشوب از قرن ششم و علامه مجلسی و دیگران به این مطلب اشاره نموده‌اند[11].

با توجه به این مطلب، نسبت سیزده امام به چنین کتابی بسیار جای تعجب خواهد بود! اضافه بر اینکه مشهور بودن کتاب سلیم بعنوان یکی از مدارک معتبر شیعهٔ دوازده امامی، و آنچه از سخنان علمای شیعه در طول چهارده قرن در تأیید کتاب سلیم و نیز نقلهای آنان از این کتاب ذکر شد، دلیل روشنی است بر اینکه اگر حدیثی در رابطه با اثبات سیزده امام در این کتاب وجود داشت عوام شیعه آنرا رد می‌کردند و کتاب را کنار می‌گذاشتند تا چه رسد به علمایی که بدان استناد کرده‌اند.

دوّم: بیست و چهار مورد از کتاب سلیم از احادیث معروف شیعه در اثبات

---

۱۱. التنبیه و الاشراف: ص ۱۹۸. غیبت نعمانی: ص ٦۱. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۱ ص ۲۹٤. بحار: ج ۵۳ ص ۱۲۲. روضات الجنات: ج ۷ ص ۱۳۱.

امامت دوازده امام ﷺ بشمار می‌آید که در کتب حدیثی نیز نقل شده است. این موارد در احادیث: ۱، ۱۰، ۱۱ پنج مورد، ۱٤، ۱٦، ۲۱، ۲۵ پنج مورد، ۳۷، ٤۲ دو مورد، ٤۵، ٤۹، ٦۱ دو مورد، ٦۷ یک مورد، ۷۷ یک مورد است[۱۲].

با مطالعهٔ این ۲٤ مورد که صراحت کامل در اثبات امامت دوازده امام و انحصار عدد ایشان بر دوازده نفر و نام بردن ایشان در چند مورد و نفی هر گونه زیادی یا کمی از عدد دوازده دارد معلوم خواهد شد که نسبت سیزده امام به کتاب سلیم خنده‌آور است، و از نظر علمی و عرفی چنین نسبتی نمی‌تواند معقول باشد. بخصوص آنکه تعیین نشده این سیزده امام منطبق بر کدام مذهب است که در هیچ زمان و مکان پیرو ندارد و کسی به آن قائل نشده است؟ این سیزده نفر بر چه کسانی منطبق است که نه در کتاب سلیم و نه در جای دیگر نام و نشانی از نفر سیزدهم نیست؟ مذهب زیدی هم که امامت را بعد از امام زین العابدین ﷺ برای زید قائل است، بعد از زید تا امروز بیش از ده‌ها امام داشته‌اند و هرگز بقیه دوازده امام ﷺ را قبول ندارند. بنابراین با نسبت دادن این مطلب به یک نفر زیدی مذهب مشکلی حل نمی‌شود، و ما در دنیا مذهبی نداریم که به امامت دوازده امام ﷺ به اضافهٔ زید معتقد باشد.

سوّم: موردی که دلالت بر سیزده امام داشته باشد اصلاً در کتاب سلیم وجود ندارد و منشأ اشکال، تصحیف و اشتباه در ادای یک کلمه و یا ضمیر است.

با توجه به اینکه ابن غضائری، مورد کلمهٔ «سیزده امام» را در کتاب سلیم معیّن نکرده، احتمال می‌رود منظور او یکی از سه مورد زیر باشد:

۱. در حدیث ۱٦ بنقل از کتاب راهبی که در راه صفین با امیرالمؤمنین ﷺ ملاقات کرد چنین نقل می‌کند: «در آن کتاب نام سیزده نفر از فرزندان حضرت اسماعیل بن ابراهیم را ذکر کرده است... احمد رسول الله که نامش محمّد است.... سپس برادرش صاحب پرچم... و سپس یازده امام...»[۱۳].

۲. در حدیث ۲۵ از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «مقصود از ایشان سیزده نفر

---

۱۲. به صفحات ۲۰۳، ۲۷۳، ۲۹٤، ۲۹٦، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳٤٦، ۳٦۸، ٤۰۰، ٤۲۸، ٤۲۹، ٤۳۰، ٤۳۲، ٤۳۳، ۵۰٦، ۵۲۳، ۵۲٦، ۵۵۰، ۵۷٦، ٦۱۱، ٦۱۲، ٦۳٤، ٦۵۷ از همین کتاب مراجعه شود.

۱۳. به ص ۳٦۸ همین کتاب مراجعه شود.

است: من و برادرم و یازده نفر از فرزندانم»[۱۴].

۳. در حدیث ٤٥ از پیامبرﷺ نقل کرده که فرمود: «بدانید که خداوند نظری به اهل زمین کرد و از بین آنان دو نفر را انتخاب کرد: من ... و دیگری علی بن ابی‌طالب... بدانید که خداوند نظر دوّمی کرد و بعد از ما دوازده جانشین از اهل بیتم انتخاب کرد و آنان را یکی پس از دیگری برگزیدگان امّتم قرار داد»[۱۵].

دو عبارت اوّل جای اشکال نیست چراکه به تصریح متن حدیث، خود پیامبرﷺ با دوازده امامﷺ در نظر گرفته شده است، که طبعاً سیزده نفر می‌شود.

بنابراین تنها عبارتی که در کتاب سلیم بعنوان دلالت بر سیزده امام باید مورد بررسی قرار گیرد جملهٔ سوّم است. خلاصهٔ اشکال هم به این نکته منتهی می‌شود که ضمیر «نا» (یعنی ما) در کلمهٔ «بعدنا» (یعنی بعد از ما) به پیامبر و امیرالمؤمنینﷺ برمی‌گردد، و دوازده نفر بعد از ایشان بمعنای سیزده امام خواهد بود.

با توجه به آنچه تاکنون ذکر شد جواب از این اشکال در یکی از دو جهت خلاصه می‌شود:

جهت اوّل: ملاحظهٔ سابقهٔ هزار و چهار صد سالهٔ کتاب و نسخه برداری‌های مختلف در شهرهای دور از یکدیگر، و با توجه به اینکه هیچگونه تصریحی در این جمله بر سیزده امام وجود ندارد و تمام اشکال در تغییر عبارت از «بعدی» به «بعدنا» منحصر شده، و این کلمه هم از نظر لفظ و هم از نظر معنی قابل اشتباه است؛ با در نظر گرفتن همهٔ این جهات اطمینان حاصل می‌شود که این اشتباه یا از خود سلیم و یا از راوی و یا از نویسندهٔ نسخه‌ای هنگام شنیدن یا نوشتن سرزده است.

مؤید این مطلب، استفاده از ضمیر «ی» در دنبالهٔ جمله در کلمهٔ «اهل بیتی» و «امّتی» است که نشان می‌دهد در «بعدنا» هم ضمیر «ی» بوده و اشتباهاً «نا» نوشته شده است.

از سوی دیگر این احتمال نیز بجاست که تصحیف و اشتباه در کلمهٔ «اثناعشر»

---

۱٤. به ص ٤٣٢ همین کتاب مراجعه شود.
۱۵. به ص ٥٥١ همین کتاب مراجعه شود.

باشد. یعنی «بعدنا» به همان صورت باقی باشد و منشأ این اشتباه را در این بدانیم که بجای یازده نفر اشتباهاً دوازده نفر نوشته شده و مقصود راوی همان دوازده امام است که اعتقاد شیعه است.

جهت دوّم: منشأ اشکال بی توجّهی راویان به عبارت بوده است. به این معنی که راوی بطور واضح می‌خواسته با ذکر این حدیث امامت دوازده امام ﷺ را اثبات کند، ولی هنگام ادای مطلب از شکل عبارت پردازی خود غافل شده و متوجّه نشده که ضمیر «ما» با «دوازده نفر» منافات پیدا می‌کند.

بعبارت دیگر، راوی این حدیث را فقط برای اثبات دوازده امام ﷺ آورده و اگر کوچکترین احتمالی می‌داد که از کلامش غیر این معنی فهمیده می‌شود ابتدا خود او در گفتن مطالب توقّف می‌کرد. بنابراین با هدف اثبات امامت دوازده امام ﷺ فقط جمله را به شکل نامناسبی بکار برده بطوری که امکان سوء استفاده از آن ایجاد شده است.

و باز بعبارت دیگر، با توجه به اینکه مؤلف کتاب یک نفر معیّن یعنی سلیم بن قیس است، و ناقل آن هم یک نفر معیّن یعنی ابان بن ابی عیاش است، و هر دو از اوّل تا آخر کتاب را در نظر داشته‌اند و با آن همه روایات مربوط به دوازده امام ﷺ امکان ندارد در یک مورد خواسته باشند سیزده امام را ثابت کنند، با توجه به این مطلب پیداست که اشکال کننده با حالت عنادی که بخود گرفته و از یافتن هر اشکالی در کتاب عاجز شده، در آخرین تلاش خصمانهٔ خود یک کلمه پیدا کرده و با این تکلّفات خواسته اشکالی و ضربه‌ای بر کتاب وارد کند، و گرنه بی‌اساس بودن این اشکال بسیار روشن است.

امثال این مطلب در کتابهای معتبر دیگر نیز موجود است و هیچکس در آن کتابها اشکال را بدینصورت مطرح نکرده و نگفته است در آن کتابها حدیثی دال بر سیزده امام موجود است زیرا چنین اشکالی به کتابهای اصیل و معروف شیعه خنده آور است، و اکثراً در اثر سقط کلمه‌ای اشتباه در نسخه‌برداری بوجود آمده است و با مراجعه به مدارک و متون دیگر بعنوان یک اصلاح کتابتی تلقّی می‌شود.

ذیلاً به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. در کافی از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «من و دوازده نفر از فرزندانم و تو ای علی مایهٔ ثبات زمین هستیم ... و وقتی دوازده نفر از فرزندانم از دنیا رفتند زمین اهل خود را فرو می‌برد»[۱۶].

در این حدیث پیداست که یا کلمهٔ «از فرزندانم» اشتباهاً وارد حدیث شده یا «دوازده نفر» اشتباهاً بجای «یازده نفر» آمده است، و منشأ آن فقط یک اشکال ناشی از عدم توجه در نقل عبارت است، نه اینکه می‌خواسته سیزده امام را ثابت کند. و لذا همین حدیث در اصل ابوسعید عصفری بدون کلمهٔ «از فرزندانم» آمده است[۱۷].

۲. در مورد دیگری از کافی از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «از فرزندانم دوازده نفر نقیب نجیب هستند که به آنان الهام می‌شود، و آخر آنان قائم ﷺ است»[۱۸].

در این حدیث کلمهٔ «دوازده نفر» با کلمهٔ «فرزندانم» مناسبت ندارد، زیرا از دوازده امام، حضرت امیرالمؤمنین ﷺ از فرزندان پیامبر ﷺ نیست. ولی این اشتباه فقط در الفاظ است و منظور راوی مشخص است. لذا همین حدیث عیناً در کتاب ابوسعید عصفری با لفظ «یازده نفر» آمده[۱۹] که اشکال را بر طرف می‌کند.

۳. در کافی در روایت دیگر از جابر روایت کرده که خدمت حضرت زهرا ﷺ وارد شدم در حالیکه نزد آنحضرت لوحی بود و در آن اسامی جانشینان از فرزندان آنحضرت بود و من دوازده نفر را شمردم»[۲۰].

در این حدیث نیز کلمهٔ «از فرزندان آنحضرت» با دوازده نفر مناسبت ندارد چرا که امیرالمؤمنین ﷺ از فرزندان حضرت زهرا ﷺ نیست، ولی در اینجا نیز اشتباه فقط در عبارات است و مقصود روشن است. لذا همین حدیث عیناً در اکمال الدین و عیون الأخبار و خصال بدون کلمهٔ «از فرزندان آنحضرت» نقل شده است[۲۱].

---

۱۶. کافی: ج ۱ ص ۵۳٤ ح ۱۷.
۱۷. اصل ابوسعید عصفری: ص ۱.
۱۸. کافی: ج ۱ ص ۵۳٤ ح ۱۸.
۱۹. اصل ابو سعید عصفری: ص ۱.
۲۰. کافی: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۹.
۲۱. اکمال الدین: ص ۳۱۱ ح ۳. عیون الاخبار: ج ۱ ص ۳۷ ح ٦. خصال: ب ۲ ح ٤۲.

٤. در کافی در حدیث دیگری از امام باقر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «دوازده امام از آل محمّد ﷺ همگی بـا مـلائکه تـماس دارنـد و از فـرزندان پـیامبر ﷺ و عـلی بـن ابی‌طالب ﷺ هستند»[۲۲].

در این حدیث کلمهٔ «دوازده امام» با عبارتِ «از فرزندان علی بن ابی‌طالب ﷺ» مناسبت ندارد، ولی منشأ این اشتباه هم یک غفلت در عبارت است، چنانکه همین حدیث در کتاب خصال و عیون الأخبار به این عبارت آمده است: «همهٔ آنان بعد از پیامبر ﷺ با ملائکه ارتباط دارند، و علی بن ابی طالب ﷺ هم از ایشان است»[۲۳]، و در این عبارت اشکالی پیش نمی‌آید.

با توجه به آنچه ذکر شد واضح می‌شود که وجود حدیثی در کتاب سلیم که امامت سیزده امام را ثابت کند بکلی منتفی است، و از نظر علمی نسبت چنین مطلبی به کتاب سلیم ـ که بعنوان یکی از ارکان علمی شیعه و مدارک معتبر در اثبات دوازده امام ﷺ شناخته شده ـ خنده‌آور و فاقد ارزش علمی است، و روشن است که بعنوان اشکال تراشی و ضربه زدن به حیثیت کتاب، عمداً به میان آورده شده است.

اشکال تکلّم محمد بن ابی‌بکر با پدرش و جواب آن

خلاصهٔ اشکال این است که محمد بن ابی‌بکر چگونه در سنین کودکی هنگام مرگ پدرش آن سخنان مفصّل را با او گفتگو کرده و او را موعظه کرده است، و این مطلبی است که در حدیث ۳۷ کتاب سلیم آمده است.

خلاصهٔ جواب هم این است که حدیث مزبور از اوّل تا آخرش صحیح و بدون اشکال است و هیچگونه تصحیف یا تحریف یا خلطی در آن راه ندارد و از متقن ترین احادیث کتاب است، و قرائن داخلی و خارجی بسیاری بعنوان تأیید دارد، و سنّ محمّد بن ابی‌بکر یک مسئلهٔ اختلافی است و در مدارک مختلف سنّ او متفاوت نقل شده است.

برای روشن شدن بیشتر، ابتدا خلاصه‌ای از حدیث ۳۷ تقدیم می‌گردد تا معلوم

---

۲۲. کافی: ج ۱ ص ۵۳۳ ح ١٤.
۲۳. عیون الاخبار: ج ۱ ص ٤٦ ح ٢٤. خصال: ب ۱۲ ح ٤٩.

شود سلیم در نقل این حدیث که مطالب مهمی در بردارد، دقت بیشتری بکار برده و محکم کاری‌های لازم را نموده است. ملخّص حدیث چنین است:

سلیم بن قیس می‌خواسته بداند که پنج نفر اصحاب صحیفهٔ ملعونه، هنگام مرگ چه حالی داشته‌اند، و در آن ساعت حساس که بسیاری از حقایق بر زبان جاری می‌شود چه گفته‌اند.

اصحاب صحیفه ابوبکر و عمر و معاذ بن جبل و ابوعبیدة بن جراح و سالم مولی ابی حذیفه هستند که در حجة الوداع در کعبه پیمان نامه‌ای امضا کردند که پس از پیامبرﷺ تا آنجا که قدرت دارند نگذارند خلافت به اهل بیتﷺ برسد.

سلیم، بدنبال هدف مذکور با سه نفر به این ترتیب ملاقات کرد: عبدالرحمان بن غنم پدر زن معاذ بن جبل، محمد پسر ابوبکر، امیرالمؤمنینﷺ.

ابن غنم از احوالات سه تن از اصحاب صحیفه یعنی معاذ و ابوعبیدة و سالم خبر داد که هنگام مرگ چه کرده‌اند و چه گفته‌اند. خلاصهٔ سخن ابن غنم این است که معاذ هنگام مرگ پس از جزع و فزع گفته که پیامبر و امیرالمؤمنینﷺ را می‌بیند که او و چهار نفر دیگر اصحاب صحیفه را به آتش بشارت می‌دهند!

ابن غنم می‌گوید: از سخن معاذ تعجّب کردم و آشفته شدم و در سفر حجّ با کسانی که در مرگ ابوعبیده و سالم حاضر بودند ملاقات کردم و آنها هم خبر دادند که آن دو نفر هنگام مرگ نظیر سخنان معاذ را گفته‌اند.

سلیم، پس از ابن غنم سراغ محمد بن ابی بکر رفت و دربارهٔ مرگ ابوبکر از او سؤال کرد. محمد بن ابی بکر آنچه هنگام مرگ پدرش واقع شده بود با تمام جزئیّات توضیح داد و گفت که پدرش نیز هنگام مرگ نظیر سخنان آن سه نفر را گفته است.

همچنین او به سلیم گفت که با عبدالله پسر عمر نیز ملاقات کرده و او هم خبر داده که پدرش عمر هنگام مرگ نظیر سخنان چهار نفر دیگر را گفته است.

و نیز محمد بن ابی بکر به سلیم خبر داد که آنچه خودش و عبدالله بن عمر از ابوبکر و عمر شنیده بودند به امیرالمؤمنینﷺ خبر داده و آنحضرت فرموده است که پیامبرﷺ قبل از رحلتش و بعد از آن در عالم خواب به آنحضرت همین خبر را داده است.

بعد از شهادت محمد بن ابی بکر در مصر، سلیم با امیرالمؤمنین ﷺ ملاقات کرد و آنچه محمد بن ابی‌بکر گفته بود به آنحضرت خبر داد، و حضرت فرمود: «محمد راست گفته است خدا او را رحمت کند».

این بود خلاصهٔ واقعه‌ای که سلیم در حدیث ۳۷ نقل کرده، و بسیار مناسب است خوانندهٔ گرامی یکبار عین حدیث را در متن کتاب بدقّت مطالعه کند تا آنچه بعد از این در جواب اشکال گفته می‌شود روشن‌تر باشد.

در متن این حدیث قرائن بسیاری بر صدق وجود دارد، همانطور که مؤیّداتی در کتب حدیث و تاریخ هست که ذیلاً ذکر می‌شود:

الف. قرائنی از متن حدیث که دلالت بر دقت سلیم در نقل این حدیث می‌نماید و راه هر گونه تحریف و خلط را مسدود می‌کند:

۱. آنچه محمد بن ابی بکر از قول پدرش نقل کرده با آنچه دیگران از چهار نفر دیگر نقل کرده‌اند تطابق کامل دارد.

۲. محمد بن ابی‌بکر تمام جزئیات قضیّه را نقل می‌کند، حتّی سخنان عمر و عایشه و برادرش عبدالرحمان را، و اینکه آنان برای وضو خارج شدند و دوباره برگشتند. و این نشان می‌دهد که در مقام نقل یک واقعهٔ مفصل است و مسئله بر سر یک کلمه نیست که با تغییر آن بخواهیم مشکلی را حل کنیم.

۳. محمد بن ابی‌بکر تصریح می‌کند که عمر و عایشه و عبدالرحمان هنگامی به خانه بازگشتند که او چشمان ابوبکر را بسته بود، و آنان از او پرسیدند که بعد از خروجشان ابوبکر چه گفته است.

٤. محمد بن ابی‌بکر با دقّت آنچه او به تنهایی شنیده را جدا از آنچه همراه عمر و عایشه و عبدالرحمان شنیده نقل می‌کند.

۵. امیرالمؤمنین ﷺ سخن محمد بن ابی‌بکر را تصدیق می‌فرماید و آنرا به پیامبر ﷺ مستند می‌نماید.

٦. محمد بن ابی‌بکر از اینکه امیرالمؤمنین ﷺ از آنچه در مجلس خصوصی او با پدرش گفتگو شده و اتفاق افتاده خبر می‌دهد، تعجب می‌نماید و آنرا بعنوان یکی از

معجزات آنحضرت و علم غیب تلقی می‌کند.

۷. امیرالمؤمنین علیه السلام یکبار دیگر سخن محمد بن ابی‌بکر را، بعد از شهادت او در جواب سلیم مورد تأیید قرار می‌دهد.

۸. مسئلهٔ کمی سن محمد بن ابی‌بکر هنگام مرگ پدر بعنوان یک اشکال نه از طرف امیرالمؤمنین و نه از طرف پسر عمر و نه از طرف سلیم مطرح نشده و به او اعتراض نکرده‌اند، با آنکه در متن قضیه بوده‌اند و سن محمد بن ابی‌بکر و پدرش و خصوصیات زندگی آن دو را می‌دانسته‌اند.

از اینجا معلوم است که سنّ او هنگام مرگ پدر در حدّی بوده که نقل آن قضایا و گفتگوها با پدر سؤال انگیز نبوده است، اضافه بر اینکه سلیم با دقت خاصی که در نقل همهٔ روایاتش دارد، در این حدیث بخصوص جزئیّات قضیّه را به صور مختلف از محمد بن ابی‌بکر سؤال می‌کند ولی دربارهٔ کمی سن او سؤالی مطرح نمی‌کند، و خود محمد بن ابی‌بکر نیز حتّی توضیح و اشاره‌ای در این باره ندارد.

ب. قرائن و مؤیّدات خارج از این حدیث که آنرا تأیید می‌کند:

۱. نسخه‌های چهارگانهٔ کتاب (الف، ب، ج، د) در تعداد احادیث و زیاده و نقیصهٔ آن مختلفند، ولی این حدیث بطور کامل در همهٔ آنها موجود است.

۲. شیخ صفّار و شیخ صدوق و شیخ مفید و ثقفی، این حدیث را با سند به سلیم از او نقل کرده‌اند[۲۴]. بنابراین معلوم می‌شود این حدیث بهرحال از سلیم نقل شده و انحصاری به کتاب او ندارد.

۳. در سایر احادیث کتاب سلیم، تصدیق این سخنان محمد بن ابی‌بکر دیده می‌شود که در حدیث ٤ دو مورد و در حدیث ۱۱ دو مورد ودر حدیث ۱۹ نیز یک مورد است[۲۵].

٤. در کتب تاریخ و حدیث شیعه تأیید قسمتهایی از این حدیث را می‌بینیم که

---

۲٤. بصائر الدرجات: ص ۳۷۲. علل الشرایع: ج ۱ ص ۱۸۲. الاختصاص: ص ۳۲٤. الکافیه (شیخ مفید) بنقل بحارالانوار: ج ۸ قدیم ص ۱۹۹. الغارات (ثقفی): ج ۱ ص ۳۲٦.

۲۵. به ص ۲۳۲ و ۲٤۰ و ۳۰۱ و ۳۰٤ و ۳۹۲ همین کتاب مراجعه شود.

ذیلاً به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

ـ ابوالصلاح حلبی نقل کرده که وقتی ابولؤلؤ به عمر ضربت زد... عمر در حالیکه سرش بر سینهٔ پسرش عبدالله بود گفت: «وای بر تو سرم را بر زمین بگذار» و از هوش رفت. پسر عمر می‌گوید: «از این حالت نگران شدم». پدرم گفت: «وای بر تو صورتم را بر زمین بگذار» و من سر او را بر زمین گذاردم. او صورت بر خاک می‌مالید و می‌گفت: «وای بر عمر، وای بر مادر عمر اگر خدا او را نیامرزد»[۲۶].

ـ شیخ مفید نقل می‌کند که عثمان گفت: آخرین کسی بودم که در لحظات مرگ عمر نزد او بودم. وارد شدم در حالیکه سرش در دامن پسرش عبدالله بود و وای و ویل سر داده بود. گفت: «صورتم را بر زمین بگذار»، ولی عبدالله امتناع کرد. عمر گفت: «ای بی‌مادر، صورتم را بر زمین بگذار»! او هم صورتش را بر زمین گذاشت. عمر گفت: «وای بر مادرم! وای بر مادرم! اگر بخشیده نشوم»! و این سخن را آنقدر تکرار کرد تا مُرد[۲۷].

ـ سید بحرانی نقل می‌کند که عبدالله بن عمر گفت: وقتی مرگ پدرم نزدیک شد گاهی از هوش می‌رفت و دوباره بهوش می‌آمد. وقتی بهوش آمد گفت: «پسرم، علی بن ابی طالب را قبل از مرگ بنزد من برسان»! گفتم: با علی بن ابی طالب چکار داری در حالیکه خلافت را بعد از خود بین شش نفر شوری قرار دادی و دیگران را با او شریک نمودی؟ گفت: پسرم، از پیامبر شنیدم که می‌گفت: «در آتش جهنم تابوتی است که دوازده نفر از اصحابم در آن محشور می‌شوند»، و سپس رو به ابوبکر نمود و گفت: «بپرهیز که اوّل ایشان باشی». سپس رو به معاذ کرد و گفت: «مبادا که دوّمی آنان باشی». سپس رو به من کرد و گفت: «ای عمر، مبادا تو سوّمی باشی»! پسرم، اکنون که بیهوش شده بودم آن تابوت را دیدم که ابوبکر و معاذ در آن بودند و شکی ندارم که سوّمی من هستم[۲۸].

اکنون با ملاحظهٔ این قرائن داخلی و مؤیّداتی که ذکر شد مطمئن می‌شویم که این

---

۲۶. بحارالانوار: ج ۸ قدیم ص ۱۹۶.
۲۷. بحارالانوار: ج ۸ قدیم ص ۱۹۷ و ۱۹۹.
۲۸. مدینة المعاجز: ص ۱۰۹.

حدیث قطعاً جزئی از کتاب سلیم است، اضافه بر آنکه آنچه در تأیید اصل کتاب از کلمات ائمه علیهم السلام و سخنان علما نقل شد مطلب را محکمتر می‌کند.

بنابراین هیچ شکی وجود نخواهد داشت که این کلام را محمد بن ابی بکر گفته و راه هر گونه تأویل و اشتباه و یا تحریف در آن بسته است تا چه رسد به اینکه دلالت بر جعلی بودن کتاب داشته باشد.

پس از اطمینان از صدق اصل حدیث، فقط مسئلۀ کم بودن سن محمد بن ابی‌بکر باقی می‌ماند، و در بیان رفع شبهه چنین می‌گوئیم:

تاریخ ولادت محمد بن ابی بکر از مطالبی است که در کتب تاریخ در آن اختلاف وجود دارد: بعضی روایات سال تولد او را سال حجة الوداع یعنی سال دهم، و بعضی روایات سال هشتم می‌داند، و بعضی روایات هم بر قبل از سال هشتم دلالت دارد. ذیلاً مدارک موجود ذکر می‌شود:

۱. میر حامد حسین می‌گوید: «دهلوی گفته: محمد بن ابی بکر در سال حجة الوداع بدنیا آمده است. ابن اثیر گفته: او در سال هشتم بدنیا آمده است. در کتابهای العقد الثمین و تهذیب الکمال و اختصار تهذیب الکمال و الاستیعاب نیز به همین اختلاف اشاره شده است»[۲۹]. البتّه همۀ این نقلها از عامّه است و مدارک شیعه غیر این را می‌گوید.

۲. قضیّۀ تکلّم محمد بن ابی بکر با پدرش هنگام مرگ، در روایات دیگر شیعه هم وارد شده است. با ذکر این روایات معلوم خواهد شد که محمد بن ابی‌بکر هنگام مرگ پدرش در سنی بوده که می‌توانسته با او صحبت کند. ذیلاً به سه روایت اشاره می‌شود:

اوّل: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام از محمد بن ابی بکر پرسیدند: آیا پدرت قبل از مردن این آیه را قرائت نکرد: **«وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ»**، «سکرات مرگ به حق آمد، این همان چیزی بود که از آن روگردان بودی». عمر در آن حال به تو گفت: «بپرهیز پسرم که علی بن ابی طالب این خبر را از تو نشنود و ما را ملامت نکند»! هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام این خبر را به محمد بن ابی بکر داد و از او سؤال کرد، تبسّمی فرمود.

---

۲۹. استقصاء الإفحام: ج ۱ ص ٥١٤.

محمد گفت: یا علی، درست فرمودی، و من شنیدم که پدرم عمر را لعنت کرد و گفت: «تو مرا به مهلکه‌ها انداختی». حضرت فرمود: درست است[۳۰].

دوّم: محمد بن ابی بکر در حال جان کندن پدرش نزد او آمد و گفت: پدر، تو را در حالی می‌بینم که قبل از امروز ندیده بودم. ابوبکر گفت: پسرم، من به آن مرد ظلمی روا داشته‌ام که اگر مرا حلال کند امیدوارم حالم بهتر شود! پرسیدم: پدر، چه کسی را می‌گویی؟ گفت: علی بن ابی طالب را. گفتم: من قول می‌دهم که در این باره با علی ﷺ صحبت کنم و برای تو حلالیّت بگیرم، چرا که او سختگیر نیست.

محمد بن ابی بکر نزد امیرالمؤمنین ﷺ آمد و عرض کرد: پدرم در بدترین حالات است و چنین سخنانی گفته، و من به او قول داده‌ام برایش از شما حلالیّت بگیرم. آیا او را حلال می‌کنی؟ حضرت فرمود: بخاطر تو آری، ولی به پدرت بگو بالای منبر رود و این حلیّت طلبی خود را به مردم خبر دهد تا او را حلال کنم.

محمد بن ابی بکر برگشت و به پدرش گفت: «خدا دعایت را مستجاب کرد»، و سپس کلام امیرالمؤمنین ﷺ را برای او بازگو کرد. ابوبکر قبول نکرد و گفت: «دوست ندارم حتّی دو نفر بر من درود نفرستند»! (یعنی اگر من از کار خود اظهار پشیمانی کنم پس از مرگم مردم به من ناسزا می‌گویند که چرا حق دیگران را غصب کرده بودی)[۳۱]!

سوّم: در کتاب الصراط المستقیم نیز روایت کرده که محمد بن ابی بکر بر پدرش وارد شد در حالیکه بخود می‌پیچید. به او گفت: حالت چگونه است و این چه حالی است؟ گفت: از ظلمی که نسبت به علی بن ابی طالب روا داشته‌ام چنین حالتی دارم[۳۲].

۳. قضیّهٔ تکلم محمد بن ابی بکر هنگام مرگ پدرش در کتابهای عامّه هم آمده است و این نیز مؤیدی دیگر دربارهٔ سنّ محمد بن ابی بکر است. غزالی و ابن جوزی این روایت را نقل کرده‌اند:

محمد بن ابی بکر در مرضی که پدرش در آن از دنیا رفت نزد او آمد. ابوبکر گفت: پسرم، عمویت عمر را فرا خوان تا خلافت را به او بسپارم. گفتم: پدر، بر حق

---

۳۰. کامل بهائی: ج ۲ ص ۱۲۹ فصل پنجم.
۳۱. کامل بهائی: ج ۲ ص ۱۲۹ فصل پنجم.
۳۲. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۳۶۸ ح ۲۰۵.

بوده‌ای یا باطل؟ گفت: بر حق!! گفتم: اگر بر حق بوده‌ای خلافت را برای فرزندانت وصیّت کن، و اگر بر حق نبوده‌ای آنرا به غیر خود واگذار...»[۳۳].

مقصود از ذکر روایات فوق این بود که معلوم شود قضیّهٔ تکلم محمد بن ابی بکر با پدرش هنگام مرگ او، اختصاص به کتاب سلیم ندارد که اشکالی بر این کتاب باشد، بلکه هم در سایر کتب شیعه و هم در کتب عامه موجود است، و این روایات نشان می‌دهد سنّ او در حدّی بوده که می‌توانسته با پدر سخن بگوید.

٤. در جریان قتل مالک بن نویره و به اسارت در آمدن قوم او توسط خالد بن ولید که بخاطر مخالفت آنها با خلافت ابوبکر و طرفداریشان از امیرالمؤمنین﷣ صورت گرفت، سنّ محمد بن ابی بکر در حدّ بالایی گفته شده بطوری که برخاسته و در مقابل مردم دربارهٔ اسرا صحبت کرده و حق خود را به امیرالمؤمنین﷣ بخشیده است. طبق این نقل، سن او در زمان حیات ابوبکر بیش از ۱۰ سال بوده که چنان مطالبی را گفته است. ذیلاً خلاصه‌ای از تاریخ نقل می‌شود:

در کتاب مدینة المعاجز، در معجزهٔ ۳٦۱ از معجزات امیرالمؤمنین﷣ چنین نقل می‌کند: (در زمرهٔ اسرا) خولهٔ حَنَفیّه وارد مسجد شد و عدّه‌ای از صحابه به او تمایل نشان دادند، ولی او گفت که خود را جز در اختیار مردی که سرگذشت او را بگوید و نامش علی باشد نخواهد گذاشت.

در اینجا امیرالمؤمنین﷣ آمد و تاریخچهٔ زندگی او را از غیب برایش گفت، و خوله حاضر شد خود را در اختیار آنحضرت قرار دهد. ابوبکر و عمر گفتند: ارزش این دختر از سهم علی و فرزندانش در غنایم جنگی به اندازهٔ یک سهم بیشتر است و بنابراین حق ندارد او را در اختیار خود بگیرد. **محمد بن ابی بکر برخاست و گفت: آن یک سهم هم از من حساب شود (و من سهم خود را به علی می‌بخشم). ای عمر، تا کی با این مرد عناد و کینه توزی می‌کنید در حالیکه بین شما نظیر او نیست؟!** مردم هم سخن محمد بن ابی‌بکر را تأیید کردند.

امیرالمؤمنین﷣ فرمود: (اگر خوله اسیر هم حساب شود) من او را آزاد کردم، چراکه غارت و اسارتی که به این قوم روا داشته شده به اموال ما نباید داخل شود

---

۳۳. استقصاء الافحام: ج ۱ ص ٥۱٤. تذکرة الخواص: ص ٦۲. کشف الحجب: ص ٤٤٥. سر العالمین: ص ٥.

(چون خلاف اسلام بوده است). من خدا و رسول و مؤمنین شما را شاهد می‌گیرم که اگر او قبول کند با او ازدواج نمایم. خوله هم گفت: قبول کردم ... [۳٤].

با توجّه به آنچه گفته شد ذیلاً جمع‌بندی و خلاصه‌ای از جواب شبهۀ محمد بن ابی بکر بیان می‌شود:

سخنان مفصل محمد بن ابی بکر با پدرش هنگام مرگ او، در کتاب سلیم و در کتب دیگر شیعه با سند به سلیم و بنقل از غیر سلیم و حتی در کتب عامّه نقل شده است. از این مجموعه یقین پیدا می‌کنیم که محمد بن ابی بکر هنگام مرگ پدرش در سنینی بوده که براحتی می‌توانسته با پدر سخن بگوید.

با در نظر گرفتن مطالب فوق و با توجه به اینکه ابوبکر در اواسط سال ۱۳ هجری از دنیا رفته، اگر تولد محمد در سال حجة الوداع باشد هنگام مرگ پدر نزدیک به چهار سال داشته و اگر در سال هشتم باشد بیش از پنج سال داشته است. این دو قول هم هیچکدام متواتر و قطعی نیست بلکه هر کدام در حدّ یک نقل تاریخی است، و روایاتی که از کتاب سلیم و غیر آن نقل شد دلالت می‌کند که او در سنینی بوده که می‌توانسته با پدر چنان سخنانی را بگوید و آنها را بخاطر بسپارد.

بنابراین وقوع چنین گفتگویی در سن چهار یا پنج سالگی ممکن بوده و جای اشکال نیست، بخصوص با در نظر گرفتن اینکه رشد جسمی و فکری در نژادهای عرب قوی‌تر است و نباید با غیر آن قیاس شود. و اگر از نظر اشکال کننده کودک در این سنین نمی‌تواند چنین گفتگویی انجام دهد، همین احادیث کافی است تا سنّ او را در حدی بدانیم که بتواند چنان سخنانی را بگوید و هیچگونه ضرورتی در بین نیست که ما سن چهار یا پنج را برای محمد ثابت کنیم، چرا که این چند حدیث که مؤیّد یکدیگرند دلیلی قوی‌تر در مقابل آن دو قول خواهد بود. اضافه بر آنکه از حدیث مدینة المعاجز سنّ او بیش از نوجوانی هم استفاده می‌شود.

بر فرض هم که این سه قول را متعارض بدانیم، روایت کتاب سلیم را که از روایات شیعه و عامه مؤیّد دارد، بر آن دو که مؤیّدی ندارد و از عامه نقل شده مقدّم می‌داریم.

---

۳٤. مدینة المعاجز: ص ۱۲۹.

ملاحظات

در حاشیهٔ مطالبی که بعنوان جواب از شبههٔ محمد بن ابی بکر داده شده، تذکر چند نکته لازم بنظر می‌رسد:

۱. با توجّه به جوابی که داده شد نیازی به احتمالات ذکر شده در این باب نیست از قبیل این که محمد بن ابی بکر نابغه بوده، یا این گفتگوی او با نظر اعجاز امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، یا مادرش اسماء به او آموخته و امثال این احتمالات که با ذکر جواب اصلی، از آوردن آنها صرف نظر می‌شود.

۲. بر فرض اینکه مسئلهٔ سنّ محمد بن ابی بکر بعنوان یک سؤال باقی باشد باید گفت: باقی ماندن یک نقطهٔ مبهم در مجموع یک حدیث یا یک کتاب، بطوری که فقط سؤال انگیز باشد نه اینکه بصورت یک اشکال ثابت باشد، چنین شبهه‌ای نمی‌تواند به درستی اصل حدیث لطمه بزند. در مسئلهٔ محمد بن ابی بکر هم مبهم ماندن سنّ او نمی‌تواند یک روایت به این مفصّلی با آنهمه قرائن صدق را باطل کند و از ارزش بیندازد. بلکه اصل مطلب ثابت است و یک قسمت آن بعنوان نکته‌ای حل نشده باقی می‌ماند.

۳. احتمال قوی می‌رود ریشهٔ مطرح شدن این اشکال، فقط منزّه نمودن ابوبکر و عمر از سخنانی باشد که هنگام مرگ بر زبانشان جاری شده و از حقایق و اسراری پرده برداشته است، و طبیعی است که دشمن از میان همهٔ مطالب کتاب این یک قطعه را که دارای چنین محتوایی است برای اشکال تراشی انتخاب کرده است.

مؤید این مطلب کلام صاحب الذریعة است که می‌گوید: «ظاهراً مؤلف رجال منسوب به ابن غضائری از معاندین نسبت به بزرگان شیعه بوده و می‌خواسته به هر صورتی در مورد آنان بدگویی کند»[۳۵]، و نیز کلام آیة الله خویی که می‌گوید: «بعضی بطور یقین معتقدند که رجال منسوب به ابن غضائری یک کتاب جعلی است و آنرا یکی از مخالفین جعل کرده و به ابن غضائری نسبت داده است»[۳۶].

---

۳۵. الذریعة: ج ۱۰ ص ۸۹.

۳۶. معجم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۱۰۲.

٤. ممکن است اشکالاتی نظیر اشکال محمد بن ابی بکر مطرح شود که منشأ آن عدم تطابق مطالب کتاب سلیم با کتب غیر شیعه باشد. مثلاً در تاریخ طبری می‌گوید: «معاذ بن جبل در جریانات سقیفه حاضر نبوده است»، در حالیکه کتاب سلیم او را از مؤسّسین سقیفه می‌داند.

جواب کلّی از این نوع شبهات آن است که بر فرض وجود چنین مواردی، کتاب سلیم بعنوان یک اصل اصیل و کهن در مدارک اسلامی بر سایر مدارک ترجیح دارد، و بر فرض آنکه ترجیح هم ندهیم روایتی در مقابل روایت دیگر است و هیچ دلیلی وجود ندارد که نقل دیگری را بر کتاب سلیم ترجیح دهیم.

جای تعجّب از کسانی است که منقولات کتابهایی را که برای مذهب غیر شیعه و نجات ابی بکر و عمر و معاذ و امثال آنان تألیف شده بر نقل کتاب سلیم مقدم می‌دارند، در حالیکه امام موسی بن جعفر ﷺ می‌فرماید:

> **«معارف دینت را از غیر شیعیان ما مگیر، چراکه اگر از شیعیان ما بگذری و به دیگری مراجعه کنی در واقع دین خود را از خائنینی که به خدا و رسولش و به اماناتشان خیانت کرده‌اند گرفته‌ای ...»** [۳۷]!

اشکال عرضهٔ سلیم احادیث کتابش را بر غیر معصوم، و جواب آن

بعنوان آخرین اشکال بی‌رنگ، بعضی از معاندین این سؤال را نسبت به کتاب سلیم مطرح کرده‌اند که چرا سلیم بن قیس احادیثی را که از معصومین ﷺ می‌شنیده، برای اطمینان از صحت، آنها را بر غیر معصوم عرضه می‌کرده است؟!!

این سؤال اگرچه نیاز به جواب ندارد، ولی با اشاره به جواب آن نکاتی روشن خواهد شد. جواب این شبهه به پنج وجه ذکر می‌شود:

۱. در سرتاسر کتاب سلیم، حتّی یک مورد وجود ندارد که سلیم احادیث معصومین ﷺ را بر غیر معصوم عرضه کرده باشد، و آنچه موجود است عرضهٔ

---

۳۷. بحار الانوار: ج ۲ ص ۸۲ ح ۲.

احادیث غیر معصومین بر معصوم و غیر معصوم است[۳۸] و این یک امر بسیار عادی و طبیعی است.

۲. بر فرض ثبوت چنین مطلبی باز جای اشکال نیست، زیرا این کتاب بعنوان یک مدرک عمومی بین مسلمین مطرح است و باید مطالب آن در برابر کسانی که معصومین علیهم السلام را بعنوان امام معصوم قبول ندارند نیز محکم باشد. لذا اگر چنین نسبتی را قبول هم نماییم برای اتمام حجّت بوده است[۳۹].

۳. بر فرض قبول شبهه، منظور از این کار تکثیر اسناد روایت و در نتیجه تقویت آن از نظر مدارک بوده است.

٤. مسئلهٔ عرضهٔ حدیث بر دیگران نمی‌تواند بعنوان یک اشکال مطرح باشد، بلکه این کار حاکی از دقت راوی و ناقل است که می‌خواهد مطمئن شود که در شنیدن و نوشتن خود مرتکب اشتباهی نشده است. این کار تا آنجا پیشرفت داشته که علمای بزرگ، احادیث و منقولات خود را به اشخاصی که از نظر علمی در درجهٔ نازلتر از خود بودند عرضه می‌کردند تا از جهت اشتباهات سمعی و بصری و کتابتی در امان بمانند.

۵. مؤیّد مطالب فوق و جواب اصلی از شبهه آن است که بر فرض وجود چنین مواردی در کتاب، وقتی سلیم احادیث خود را نزد افراد والامقامی چون سلمان و ابوذر و مقداد عرضه می‌کرد، خود آنان چنین اشکالی را به او نمی‌کردند و کار او را مورد انتقاد قرار نمی‌دادند. از اینجا معلوم می‌شود که این شبهه بعنوان اشکال تراشی و تلاشهای بی‌ثمر در این راه مطرح شده است.

در پایان این بخش روشن شد که کتاب سلیم از متقن‌ترین و محکم‌ترین کتابهای اصول است، بطوری که شک بدان راه ندارد و نمی‌توان شبهه‌ای به آن متوجه ساخت. کتابی است استوار بر پایه‌ای محکم که اشکالات حساب نشده و بدون فکر و تدبّر تأثیری در عظمت آن نخواهد داشت.

---

۳۸. به اوّل بخش سوم همین مقدمه در ص ٥٦ مراجعه شود.

۳۹. استقصاء الافحام: ج ۱ ص ٤٦٦.

بخش هشتم

اسناد کتاب سلیم

- وجود احادیث سلیم در کتب قدما
- شجرهٔ اسناد و راویان احادیث سلیم
- مناوله و قرائت در نقل کتاب سلیم
- تعداد سندهای منتهی به کتاب سلیم
- تحقیقی دربارهٔ ابان بن ابی عیاش
- تعریف رجال مذکور در اسناد کتاب سلیم

وجود احادیث سلیم در کتب قدما

برای جمع آوری روایاتی که از سلیم نقل شده، جستجوی کاملی در کتب قدما و متأخرین از شیعه و غیر شیعه انجام شد بطوری که می‌توان اطمینان یافت نود و پنج درصد از احادیث سلیم یافت شده و احتمال وجود احادیث دیگری از سلیم بسیار ضعیف است.

با توجّه به اسناد مذکور و تکرار نام عدّه‌ای از راویان در بعضی از آنها، معلوم می‌شود اکثر آن اسناد منتهی به کتاب سلیم است، و عده‌ای از راویان نسخه‌ای از کتاب سلیم را داشته‌اند و از روی آن روایت کرده‌اند، همچون سعد بن عبدالله اشعری و محمد بن یحیی عطّار و ابراهیم بن هاشم قمی و علی بن ابراهیم و حسین بن سعید و شیخ کلینی و شیخ نعمانی و شیخ صدوق و شیخ طوسی.

بهر حال وجود احادیث سلیم با اسناد معتبر و متّصل در کتب قدما یکی از جنبه‌های شاخص کتاب سلیم است که اسناد آنرا محکمتر می‌نماید، و بسیاری از آن اسناد می‌تواند سندی برای اصل کتاب سلیم هم باشد.

شجرهٔ اسناد و راویان احادیث سلیم

در این بخش ترسیمی از سلسله اسناد منتهی به سلیم بصورت شجره بندی آورده می‌شود. این شجره‌نامه، معرّف راه هزار و چهارصد ساله‌ای است که کتاب سلیم پیموده، و در همان حال معرّف امانتدارانی است که این ودیعهٔ آل محمد صلی الله علیه و آله را

در این مسیر پر خطر حفظ کرده و به ما رسانده‌اند.

بر خوانندهٔ کتاب لازم است با نگاهی اجمالی، راهی را که این کتاب در چهارده‌قرن طی کرده و اتصال اسناد نسخه‌های امروزی را با نسخه‌ای که به دست مؤلف بزرگوار نوشته شده بداند، و بعنوان سند دائمی و پشتوانهٔ استوار کتاب آن را بخاطر بسپارد.

تنظیم شجره‌بندی به این صورت است که اسناد از سلیم بن قیس شروع شده و در مرتبهٔ دوم ابان بن ابی عیاش بعنوان روایت کننده از سلیم ذکر شده است. سپس نام افرادی که احادیث سلیم را از ابان روایت کرده‌اند ـ که ۱۴ نفرند ـ آمده است. بعد از آن راویان از هر یک از چهارده نفر و سپس طبقات بعدی راویان ذکر شده تا آنجا که به یکی از مدارک و منابع حدیثی یا تاریخی منتهی شود که احادیث سلیم با اسنادش در آنها ثبت شده و به دست ما رسیده است.

برای دست یابی به عین اسناد به اوّل جلد سوّم متن عربی کتاب سلیم و نیز مدارکی که در پایان هر حدیث در ترجمهٔ فارسی آمده مراجعه شود.

لازم به تذکر است که بحثهای مربوط به تقدّم و تأخّر بعضی راویان و حذف نام بعضی راویان در سندها و نیز اشتباهاتی که در نام بعضی راویان بوجود آمده در اینجا مطرح نیست و آنچه تقدیم می‌شود نتیجهٔ نهایی از آن مباحث است.

با توجّه در شجره‌ای که در صفحهٔ بعد آمده کلیّهٔ اسنادی که به سلیم بن قیس منتهی می‌شود و نام همهٔ راویانی که احادیث او را نقل کرده‌اند، به صورت یک جا به نمایش گذاشته می‌شود.

شجرۀ اسناد و راویان احادیث سلیم

سلیم بن قیس ← أبان بن ابی عیاش

← ابراهیم بن عمر یمانی ← حماد بن عیسی و عثمان بن عیسی ←

← ابراهیم بن هاشم ← علی بن ابراهیم ← کلینی در کافی

← محمد بن اسماعیل بن بزیع ← فضل بن شاذان در مختصر اثبات الرجعة

← محمد بن علی صیرفی ← ماجیلویه ← ابن ولید ← ابن ابی جید ← نجاشی و شیخ طوسی در رجال

← حسین بن سعید ← احمد بن محمد بن عیسی ← صفار ← ابن ولید ← صدوق در کمال الدین

← محمد بن عیسی ← احمد بن زیاد ← صفار ← ابن ولید ← صدوق در کمال الدین

← معمر بن راشد ← عبد الرزاق بن همام

← ابوبکر احمد بن منذر صنعانی ← ابو عمرو عصمة بن ابی عصمة بخاری ← محمد بن صبیح بن رجاء در دمشق ← نسخهٔ خطی «ب»

← عبدالله بن مبارک ← عمرو بن جامع کندی ← احمد بن عبید الله همدانی ← نعمانی ← محمد بن عبدالله بلدی ← کراجکی در استنصار

← هارون بن محمد ← نعمانی در غیبت

← رجالهم ← ابن عقدة ← ابن جُحَام در تاویل الایات

← عبد الواحد بن یونس و عبد العزیز بن یونس و محمد بن همام بن سهیل ← نعمانی در غیبت

← همام بن نافع صنعانی ← عبدالرزاق بن همام ← ابراهیم بن عمر یمانی ← حسن بن ابی یعقوب دینوری ← نسخهٔ خطی «د» و حمونی در منهاج الفاضلین

← محمد بن هارون سندی ← نصر بن مزاحم و عبدالله بن مغیره و حفص بن عاصم ← قاسم بن اسماعیل انباری ← علی بن محمد بن عمر زهری ← تفسیر فرات

← حسن بن محمد هاشمی ← محمد بن اسلم ← محمد بن علی صیرفی ← خواتیمی ← طب الائمة علیهم السلام

← عبدالله بن مسکان ← حماد بن عیسی ← یعقوب بن یزید ← سعد بن عبدالله ← والد صدوق ← صدوق

← ابن ابی نجران و حسن بن علی بن فضّال ← فضل بن شاذان

← ابوالحسن ازدی ← عبدالله بن قاسم ← سلیمان بن سماعة ← ابوعلی طبرسی ← ابن جحام در تأویل الایات

← نصر بن مزاحم ← حسین بن نصر بن مزاحم ← حسین بن حکم حبری و عبید بن کثیر ← محمد بن قاسم ← ابن جحام در تأویل الایات

← محمد بن مروان ← علی بن محمد بن مروان ← محمد بن قاسم ← علی بن محمد جعفی ← محمد بن عباس ← اللوامع النورانیة

← عیسی بن ایّوب همدانی ← کتاب التحفة فی الکلام ← شیخ حرّ در اثبات الهداة

← ابوالحسن علی بن یحیی ← علی بن یوسف ← بشر بن مفضّل ← احمد بن محمد بن عمیر ← عبدالعزیز بن یحیی ← محمد بن احمد ← محمد بن عبدالله صوفی ← حسکانی در شواهد التنزیل

← ابو احمد مصری ← ابوبکر جرجرائی ← حسکانی در شواهد التنزیل

← عبدالله بن شریک عامری ← محمد بن خالد ضبّی ← ابی معمر سعید بن خثیم ← عبادة بن زیاد ← جعفر بن محمد بن هاشم ← تفسیر فرات

← عمر بن اذینة

- محمد بن أبی عمیر
  - محمد بن حسین بن ابی الخطاب
    - عبدالله حمیری ← محمد بن همام ← هارون تلعکبری ← غضائری ← شیخ طوسی ← نسخهٔ خطی «الف»
    - محمّد بن یحیی ← کلینی
    - سعد بن عبدالله ← والد صدوق ← صدوق در کمال الدین و عیون الاخبار
    - عبدالله بن جعفر حمیری ← ابوالمفضّل شیبانی ← جماعة ← شیخ طوسی در غیبت
  - یعقوب بن یزید
  - احمد بن محمد بن عیسی
  - محمد بن عیسی ← حسین بن احمد مالکی ← ابن جُحَام در تأویل الایات
  - ابراهیم بن هاشم ← علی بن ابراهیم ← کلینی ← نعمانی در غیبت
  - علی بن عیسی ← سعد بن عبدالله ← صدوق ← طبرسی در اعلام الوری
  - احمد بن هلال ← علی بن محمد ← کلینی
- عثمان بن عیسی
  - احمد بن محمد بن خالد ← عدة من اصحابنا ← کلینی در کافی
  - حسین بن سعید در کتاب زهد و کتاب بهار
  - احمد بن محمد بن عیسی
  - محمد بن حسین بن ابی الخطاب ← مختصر البصائر
  - علی بن اسماعیل بن عیسی
- حماد بن عیسی
  - احمد بن عبدالله از جدش از پدرش ← حسن بن علی علوی ← ابن شاذان در مأة منقبه و خوارزمی در مقتل
  - محمد بن عیسی
    - احمد بن محمد بن عیسی ← محمد بن یحیی ← کلینی
  - یعقوب بن یزید
    - سعد بن عبدالله ← والد صدوق ← ابن ولید ← صدوق
  - ابراهیم بن هاشم ← علی بن ابراهیم ← کلینی در کافی
  - محمد بن علی صیرفی
    - محمد بن حسن بن ولید ← ابن ابی جید ← فهرست شیخ طوسی
    - محمد بن ابی القاسم ماجیلویه
  - فضل بن مفضل بن قیس ← عبدالرزاق بن سلیمان ← ابولمفضل ← جماعة ← امالی طوسی
  - احمد بن ابی عبدالله ← پدرش ← علی بن حسین سعدآبادی ← محمد بن موسی بن متوکل ← صدوق در علل الشرایع
  - ابراهیم بن عمر یمانی ← محمد بن علی صیرفی ← محمد بن زید تستری ← عبدالله انباری ← ابن عیاش جوهری ← حسین بن عبدالوهاب در عیون المعجزات
  - محمد بن اسماعیل زعفرانی ← علی بن حسن بن فضال ← شیخ طوسی در تهذیب
  - محمد بن عبدالله بن مهران ← طبری در المسترشد
- حسن بن محمد هاشمی ← محمد بن اسلم ← محمد بن علی صیرفی
  - احمد بن ابی عبدالله ← صفار ← صدوق در معانی الاخبار
  - خواتیمی ← طب الائمّة علیهم السلام
- ابو محمد مدنی ← عمران بن قرّه ← اسماعیل بن همام ← حکم بن بهلول ← حسن خشاب ← محمد بن نصیر ← جعفربن محمد بن مسعود ← مظفری علوی ← صدوق
- علی بن هاشم ← حماد بن عیسی ← هیثم بن عدی طائی ← اسماعیل بن علی بن رزین واسطی ← ابن مردویه در مناقب
- اسماعیل بن همام ← حکم بن بهلول ← علی بن مهزیار ← عباس بن معروف ← احمد بن محمد ← محمد بن احمد ← محمد بن یحیی عطار ← ماجیلویه ← صدوق در خصال
- ابراهیم بن عمر یمانی ← حماد بن عیسی ← ابراهیم بن هاشم ← علی بن ابراهیم ← کلینی در کافی
- اسحاق بن ابراهیم بن عمر ← حسن بن علی بن کیسان ← محمد بن حسن براثی ← رجال کشی
- محمد بن اسلم ← محمد بن حسین ← صفار در بصائر الدرجات

مناوله و قرائت در نقل کتاب سلیم

از جمله روشهای نقل حدیث «مناوله» است، و منظور آن است که مؤلّف یا راوی با دست خود کتاب را به شخصی که می‌خواهد از او روایت کند منتقل نماید.

ارزش سند آنگاه بیشتر می‌شود که «قرائت» هم به مناوله اضافه شود به این معنی که مؤلّف یا راوی، کتاب را برای کسی که به او تحویل می‌دهد بخواند، یا تحویل گیرنده بخواند و مؤلّف یا راوی گوش فرا دهد و صحّت آن را تأیید کند.

در نقل کتاب سلیم مناوله و قرائت مکرّر انجام شده، که موارد زیر در مدارک مربوط به کتاب تصریح شده است[1].

۱. مناولهٔ کتاب از دست سلیم به ابان، و قرائت سلیم برای او، در سال ۷٦.

۲. مناولهٔ کتاب از دست ابان به ابن اذینه، و قرائت ابان برای او، در سال ۱۳۸.

۳. قرائت کتاب بر ابوعبدالله مقدادی در سال ۵۲۰ در نجف.

٤. قرائت کتاب بر حسن بن هبة الله بن رطبة در سال ٥٦٠ در کربلا.

۵. قرائت کتاب بر هبة الله بن نما در سال ٥٦٥ در حله.

٦. قرائت کتاب بر ابن شهرآشوب در سال ٥٦٧ در حله.

اینها موارد تصریح شده بر مناوله و قرائت کتاب سلیم بود. مسلّماً موارد بسیاری نیز بوده که در تاریخ ثبت نشده است. همچنین مخفی نماند که مناوله و قرائت کتاب دلالت بر وجود نسخه‌های خطی کتاب در تاریخهای مزبور می‌نماید، اگر چه خصوصیات آن نسخه‌ها بدست ما نرسیده باشد.

تعداد سندهای منتهی به کتاب

کتاب سلیم بیست و یک سند معتبر دارد که از نظر رجال و اسناد جنبهٔ مهمّی برای این کتاب تلقّی می‌شود و کمتر کتابی از چنین خصوصیّتی برخوردار است. توضیح این ۲۱ سند چنین است:

اسناد اوّل نسخه‌های نوع «الف» شامل شانزده طریق است. یک سند هم در اوّل

---

۱. به سرآغاز کتاب سلیم در ص ۱۹۲ همین کتاب مراجعه شود.

نسخه‌های نوع «ب» و سند دیگری در اوّل نسخه‌های نوع «د» است. در رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی سند دیگری موجود است. یک سند دیگر در رجال کشی، و سندی هم در الذریعه است که رویهم ۲۱ سند می‌شود.

برای ملاحظهٔ عین اسناد به بخش دهم این مقدمه که مربوط به نسخه‌های خطی کتاب سلیم است، و نیز به سرآغاز کتاب سلیم مراجعه شود[۲]. در اینجا فقط توضیحی دربارهٔ ۱٦ سند نسخه‌های نوع «الف» تقدیم می‌شود:

اسناد تا شیخ طوسی به چهار سند متصل می‌شود. از شیخ طوسی تا سلیم هم به چهار سند می‌رسد و حاصل ضرب چهار سند قبل از شیخ طوسی در چهار سند بعد از او شانزده سند می‌شود.

تحقیقی دربارهٔ ابان بن ابی عیاش

از آنجا که در قسمت اوّل این مقدمه، شرح کامل زندگی سلیم و ابان گذشت، در بحث حاضر فقط به ذکر مدارک و نیز چند جهت مهم دربارهٔ ابان می‌پردازیم.

قابل توجه اینکه مطالب‌مربوط به ابان به دوعلّت از اهمیّت خاصّی برخوردار است:

اوّل: ابان اوّلین و تنها ناقل کتاب از مؤلف است، و اگر امانتداری و محافظت او نبود اکنون اثری از این کتاب بزرگ باقی نمانده بود.

دوّم: کسانی که احوال ابان را مورد بررسی قرار داده‌اند آن را بطور کامل بررسی نکرده‌اند و اکثراً از نسبتهای ناروای مخالفین به او غافل مانده‌اند. البته عده‌ای از متأخرین متوجه این نکته شده‌اند. بنابراین ضرورت دارد حقایق مربوط به ابان کاملاً روشن شود.

اسم و نسبت ابان[۳]

اسم و القاب کامل ابان بن ابی عیاش در کتب رجال و تاریخ چنین است: شیخ

---

۲. به ص ۱۳۸ و ۱۹۲ از همین کتاب مراجعه شود.

۳. معجم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۱۸. اعیان الشیعة: ج ۵ ص ٤٨. مناقب ابن مغازلی: ص ۲۱۲ ح ۲٥٦. عیون اخبار الرضا ﷺ: ج ۱ ص ٤۲. میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۱۰ و ۱۲. المجروحین (ابن حبان): ج ۱ ص ۹٦. المعارف (ابن قتیبة): ص ۲۳۹. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۷۰. کتاب حاضر ص ۱۹۳ و ۱۹٤.

تابعی، عالم فقیه، عابد زاهد، ابو اسماعیل ابان بن ابی‌عیاش فیروز عبدی بصری.

ذیلاً به توضیح این القاب می‌پردازیم:

«تابعی»، یعنی او صحابهٔ پیامبرﷺ را درک کرده ولی خود آنحضرت را ندیده است. از سوی دیگر ابان از علما و فقهای زمان خود بشمار می‌رفته بطوری که طایفهٔ بنی عبدالقیس به وجود فقیهی چون او در میان قبیلهٔ خود افتخار می‌کردند. عابد و زاهد بودن او در حدّی بوده که او را از عابدان شب زنده‌دار و روزه‌داران در روزها در زمان خود معرفی کرده‌اند.

از آنجاکه نام پسر او اسماعیل بوده کُنیهٔ «ابواسماعیل» به او داده شده است. نام خود او ابان و نام پدرش فیروز باکنیهٔ ابوعیّاش است. لذاگاهی به او ابان بن فیروز گفته می‌شود.

«عبدی» اشاره به آن است که ابان پس از خروج از شهر خود «نوبندجان» ـ که در نزدیکی شیراز است ـ وارد شهر بصره شد. طبق قوانین آن عصر، هر کس ساکن شهری می‌شد می‌بایست نام خود را در یکی از قبایل ثبت کند و در خوب و بد روزگار شریک آنان باشد. ابان هم از میان قبایل، قبیلهٔ «بنوعبدالقیس» را انتخاب کرد که به تشیّع مایل‌تر بودند. با مخفّف کردن کلمهٔ «بنی عبدالقیس» به ابان «عبدی» گفته‌اند. عنوان «بصری» نیز بخاطر اقامت رسمی و دائمی ابان در آن شهر است.

ولادت و وفات ابان[٤]

ابان بن ابی عیّاش در حدود سال ٦٢ هجری بدنیا آمده و در اوّل رجب سال ۱۳۸ از دنیا رفته، و عمر او حدود هفتاد و هفت سال بوده است.

در مقدّمهٔ کتاب سلیم ابان می‌گوید: هنگام ملاقات با سلیم سن او ١٤ سال بوده است. با توجّه به اینکه سلیم کمی پس از ملاقات با ابان در سال ٧٦ هجری از دنیا رفته، باکم کردن ١٤ از ٧٦، سال ٦٢ بدست می‌آید که سال تولد ابان است.

سال رحلت ابان هم صریحاً در کتب شیعه وعامه آمده که همان سال ۱۳۸ است و بعضی سال ١٤٠ یاکمی بعد از آن را هم گفته‌اند.

---

٤. اعیان الشیعة: ج ٥ ص ٤٨. میزان الاعتدال: ج ١ ص ١٤. کتاب حاضر: ص ١٩٤.

ابان از اصحاب ائمه علیهم السلام[5]

ابان از اصحاب امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق علیهم السلام بوده و در زمان آنحضرت از دنیا رفته است. این مطلب از روایاتی که ابان نقل کرده پیداست، و در رجال برقی و رجال شیخ طوسی نیز صریحاً ذکر شده است.

سخنان علما درباره ابان

بخاطر شرایط سخت تقیّه که در زمان حجّاج حاکم بود، ابان مذهب حقیقی خود یعنی تشیّع را در اوایل زندگی مخفی می‌کرد تا از این رهگذر بتواند کتاب سلیم و صدها حدیثی را که از اهل بیت علیهم السلام به او رسیده بود حفظ کند، و از عهدهٔ این مهم بخوبی برآمد.

ولی پس از مرگ حجّاج و در حکومت عمر بن عبدالعزیز که آزادی نسبی در اجتماع راه پیدا کرد، باکنار رفتن شرایط شدید تقیّه، ابان بیشتر شناخته شد و اعتقادات واقعی او هم کم کم آشکار شد. بسیاری از علمای عامّه که احادیث بسیاری از ابان نقل کرده بودند و او را بعنوان یکی از استوانه‌های علمی جامعه بحساب می‌آوردند با اطلاع از تشیّع ابان چنان برآشفتند و زبان به طعن او گشودند که ذکر بعضی سخنان ایشان شرم آور و دور از ادب است.

البته این عکس العملها ریشه‌ای جز بغض امیرالمؤمنین علیه السلام و حبّ ابوبکر و عمر نداشت، و ابان هم جرمی جز محبّت اهل بیت علیهم السلام و بغض دشمنانشان نداشت.

این سخنان ناروا که از سوی امثال شعبه و سفیان ثوری و احمد حنبل و وکیع بن جراح و یحیی بن معین و امثالشان منتشر شد، همچنان در کتابهای رجالی و تاریخی باقی ماند و موجب اشتباه عدّه‌ای شد بطوری که همان تصویر نادرست را برای معرفی ابان در نظر گرفته‌اند.

در همین حال بسیاری از متأخّرین از علمای شیعه، متوجّه عظمت مقام ابان شده‌اند و منشأ این سخنان ناروا به او را پیدا کرده‌اند، و به موشکافی در وثاقت و مقام

---

۵. رجال برقی: ص ۹ رجال شیخ طوسی: ص ۸۳ و ۱۰۶ و ۱۵۶. کتاب حاضر: ص ۱۹۶.

علمی ابان پرداخته و شخصیت واقعی او را معرفی کرده‌اند.

با صرف نظر از ذکر سخنان قبیح عامه که دربارهٔ ابان گفته‌اند ـ گرچه در موارد بسیاری مدح او را هم گفته‌اند ـ فقط به ذکر آدرس آنها اکتفا می‌نماییم:

میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱٤ و ۱۵. التاریخ الکبیر (بخاری): ج ۱ ص ٤٥٤ شمارهٔ ۱٤٥٥. جامع المسانید (خوارزمی): ج ۲ ص ۳۸۹. تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۹۷. احوال الرجال: شمارهٔ ۱۵۷. الضعفاء و المتروکین (نسائی): ص ۳۱ شمارهٔ ۲۱. المجروحین (ابن حبّان): ج ۱ ص ۹٦. الطبقات الکبری: ج ۷ ص ۲۵٤. الضعفاء الکبیر: ج ۱ ص ۳۸. الضعفاء و المتروکین (دار قطنی): شمارهٔ ۱۰۳. المعارف (ابن قتیبة): ص ۲۳۹. الضعفاء الصغیر (بخاری): ص ۳۲. الجرح و التعدیل (ابن جماعة): ج ۲ ص ۱۰۸۷. الکامل (ابن عدی): ج ۱ شمارهٔ ۱۳٤. الضعفاء (عقیلی): شمارهٔ ٦. تهذیب الکمال (مزی): شمارهٔ ۲۵. تقریب التهذیب: ج ۱ ص ۳۱. الدوری: شمارهٔ ۳٦۲۵ و ٤۳۵۰. تاریخ ابن معین: ج ٤ ص ۱٤٦. العلل (ابن حنبل): ج ۱ ص ۱۳۵. الجرح و التعدیل (ابن حاتم): ج ۱ ص ۲۹۵۱.

اینک به سخنان علمای شیعه دربارهٔ ابان می‌پردازیم:

شیخ برقی و شیخ طوسی در رجالشان ابان را از اصحاب امام زین العابدین و امام باقر وامام صادق ﷺ شمرده‌اند. شیخ طوسی در یک مورد دربارهٔ او کلمهٔ «تابعی ضعیف» بکار برده و در دو مورد دیگر مطلبی نگفته است.

ابن غضائری معروف که قبلاً مطالبی دربارهٔ کتاب رجال منسوب به او گفته شد، دربارهٔ ابان کلمهٔ «تابعی ضعیف» را بکار برده است. علّامهٔ حلّی نیز گفته: «بخاطر سخن ابن غضائری، در روایات ابان توقّف می‌کنیم»[٦].

در توضیح و تبیین آنچه از شیخ طوسی و ابن غضائری و علّامهٔ حلی نقل شد، چند نکته از چند عالم بزرگ تقدیم می‌شود[۷]:

۱. علّامه سیّد محسن امین می‌گوید: منشأ تضعیف شیخ طوسی و علّامهٔ حلی

---

٦. رجال برقی: ص ۹. رجال شیخ طوسی: ص ۸۳ و ۱۰٦ و ۱۵٦. خلاصة الاقوال: ص ۲۰۷.

۷. اعیان الشیعة: ج ۵ ص ۵۰. کشف الاستار: ج ۲ ص ۳۰. تهذیب المقال: ج ۱ ص ۱۸۲.

نسبت به ابان، سخن ابن غضائری است، و ابن غضائری و رجالش معلوم الحال هستند.

۲. علّامۀ صفائی خوانساری می‌گوید: شیخ طوسی فقط در اصحاب امام باقر علیه السلام ابان را تضعیف کرده و در دو مورد دیگر کلمۀ «ضعیف» را نیاورده است. علت این مسئله معلوم نیست، و شاید سخنان مخالفین منشأ گفتۀ شیخ طوسی باشد، در حالیکه تضعیف مخالفین باید مدح حساب شود.

۳. علامۀ موحد ابطحی می‌گوید: شاید کلمۀ «تابعی ضعیف» در کلام شیخ طوسی اشتباه از «تابعی صغیر» باشد، چنانکه در کتب عامه آمده که ابان از بزرگان تابعین نیست، و حتی در میزان الاعتدال آمده که ابان «تابعی صغیر» است.

اکنون به سخنان متأخرین توجّه می‌کنیم که متوجّه ریشۀ مسئله شده‌اند و شخصیت واقعی ابان را تبیین کرده‌اند[۸]:

۱. شیخ استرآبادی می‌گوید: اصل تضعیف ابان از طرف مخالفین بوده و بخاطر تشیّع اوست.

۲. علامه میرحامد حسین می‌گوید: «ابان بن ابی عیاش نزد خود عامّه هم از بزرگان علمای مورد احترام و از موثّقین بشمار می‌آمده، ولی بعد او را تضعیف کرده‌اند و نسبت مفتری و کذّاب به او داده‌اند». سپس چند جمله از سخنان قبیح علمای عامه را ذکر کرده و بعد از آن مطلبی گفته که خلاصه‌اش این است: «بنابراین علمای عامه و همین کسانی که سخنان ناروا را دربارۀ ابان گفته‌اند در حالیکه عُمری احادیث او را نقل می‌کرده‌اند، مستحق همان سخنان ناروایی هستند که خودشان به روایت کنندگان از ابان نسبت داده‌اند».

۳. علامه سیّد محسن امین می‌گوید: دلیل بر شیعه بودن ابان سخن احمد بن حنبل است که می‌گوید: «ابان گرایش خاصی داشت» که منظور او همان تشیّع است. شعبة بن حجاج رئیس بدگویان دربارۀ ابان، کسی است که ضدیت او با تشیّع

۸. منهج المقال: ص ۱۵. استقصاء الافحام: ج ۱ ص ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶. اعیان الشیعة: ج ۵ ص ۵۰. تهذیب المقال: ج ۱ ص ۱۸۲ و ۱۸۳. الجامع فی الرجال: ج ۱ ص ۱۱. کشف الاستار: ج ۲ ص ۱۲۳. رسالة فی کیفیة استنباط الاحکام (نسخۀ خطی).

معروف است، گذشته از آنکه شعبه تصریح می‌کند که آنچه گفته از روی گمان است نه یقین!! و این ظن و گمان در مقابل تصریحهایی که خود عامه بر وثاقت ابان دارند ارزشی ندارد. اضافه بر اینکه سخنان خود شعبه نیز اشکالی به ابان وارد نمی‌کند، زیرا او احادیث ابان را منکَر و ناشناخته تلقّی می‌کند و پیداست که امثال فضائل امیرالمومنینﷺ و روایات شیعی در احکام شرعی باید برای شعبه و امثال او ناشناخته باشد.

جالب‌تر اینکه برای تضعیف ابان به چند خواب دیدن تمسّک کرده‌اند که از نظر رجالیین فاقد ارزش علمی است.

٤. علامه موحد ابطحی می‌گوید: اکثر تضعیفات ابان، با اعتماد بر سخن شعبه است که در مورد ابان بیش از اندازه بدگویی کرده است. آنچه هم بعنوان تضعیف نقل کرده‌اند چیزی جز عناد نیست زیرا یکی از سه جهت را مطرح کرده‌اند: خوابهایی که بر علیه ابان دیده‌اند!! روایت ابان از ضعفایی که آنان ضعیف دانسته‌اند! روایات منکر و ناشناختهٔ او که بعنوان مثال فضائل اهل‌بیتﷺ را شمرده‌اند!

در هر سهٔ این اشکالات، چیزی جز جنبهٔ عناد با تشیع منظور نیست و تضعیف او به هر حال از جهت مذهب است.

۵. مولی حیدر علی شیروانی می‌گوید: ابان در زمان امام زین العابدین و امام باقر و امام صادقﷺ مطالب کتاب سلیم را نقل می‌کرده و از اصحاب آن امامانﷺ بشمار می‌آمده است. بزرگان علما نیز روایات او را بعنوان اعتماد بر او نقل می‌کرده‌اند.

٦. علاّمه شیخ موسی زنجانی می‌گوید: بنظر من روایات ابان مورد قبول است همانطور که عدّه‌ای از متأخرین علمای شیعه متوجّه این نکته شده‌اند. نظر آنان هم به روایات متقدّمین مانند شیخ صفّار و شیخ صدوق و ابن ولید و دیگران است که به آنچه دربارهٔ ابان گفته شده اعتنا نکرده‌اند و روایات او را نقل کرده‌اند. اضافه بر آنکه روایات ابان از نظر محتوا و مطلب نشان می‌دهد که او شیعه بوده و از اعتقاد بالایی برخوردار بوده است.

نتیجهٔ سخن دربارهٔ ابان

یک جمع بندی از آنچه تاکنون دربارهٔ ابان ذکر شد نتیجهٔ زیر را در بر خواهد داشت:

آنچه در اعتبار کتاب سلیم از ائمهﷺ و از علما نقل شد و اینکه در طول چهارده قرن علما به نقل کتاب سلیم و احادیث آن توجه خاصی داشته‌اند، همهٔ اینها به تأیید ابان برمی‌گردد، زیرا با توجه به اینکه تنها ناقل کتاب سلیم ابان بن ابی عیاش بوده و هر گونه تأیید کتاب سلیم و احادیث آن در درجهٔ اوّل بمعنای تأیید ابان است که کتاب بدست او رسیده و توسط او نقل شده است.

پیداست که این عدهٔ کثیر از علما، در صدد تأیید کتابی نبوده‌اند که به سند ضعیفی روایت شده باشد، چنانکهٔ علّامهٔ خوانساری می‌گوید: «وقتی این همه اسناد کتاب سلیم، همگی به ابان منتهی می‌شود این خود کاشف از وثاقت ابان است».

توجّه خاص به روایاتی که ابان نقل کرده نیز راه مناسبی برای مطالعهٔ احوال اوست که با چه کسانی در ارتباط بوده و اعتقاد او در چه حد بالایی بوده است.

سخنان علمای عامه دربارهٔ ابان، نیز بهترین دلیل بر تشیّع و وثاقت او نزد شیعه است که مخالفین را چنان برآشفته است.

همچنین دقت علمای شیعه در کشف واقعیّت دربارهٔ ابان در خور تقدیر است که توانسته‌اند یکی از حقایق تاریخی و رجالی شیعه را اینچنین ریشه یابی کنند و آن را در آئینهٔ حقیقت جلوه‌گر سازند.

تعریف رجال مذکور در اسناد کتاب سلیم

نام اشخاصی که در اسناد کتاب سلیم قرار دارند در بخش پنجم این مقدّمه با اشاره به مقام علمی و اجتماعی ایشان ذکر شد. بحثهای رجالی دربارهٔ هر یک از اشخاص موجود در اسناد کتاب سلیم برای اهل فن براحتی قابل مراجعه به مقدمهٔ متن عربی است و برای عموم تا حدی موجب تطویل بحساب می‌آید. بهمین جهت از مطرح کردن آن در ترجمهٔ فارسی صرف‌نظر شد.

در اینجا بد نیست یادآور شویم که گذشته از وثاقت راویان موجود در اسناد کتاب سلیم، شخصیتهای مهمّی در اسناد کتاب هستند که هر یک بتنهایی برای اعتماد به کتاب کافی‌اند. علمای بزرگی همچون ابن اذینه که رئیس علمای شیعه در بصره و از اصحاب امام کاظمﷺ بوده است، و نیز ابن ابی عمیر که موثّق‌ترین علمای شیعه و از

اصحاب امام کاظم و امام رضاﷺ بوده و روایات او بدون ذکر سند مورد قبول علما است. همچنین نظیر احمد بن محمد بن عیسی که رئیس علمای قم و از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادیﷺ است، و یا عبدالله بن جعفر حمیری که بزرگ علمای قم در زمان امام عسکریﷺ بوده، و یا ابوعلی بـن هـمام و تـلعکبری کـه از عـلمای والامقام شیعه در اوائل قرن چهارم بوده‌اند.

از سوی دیگر مؤلّفین بزرگی در اسناد کتاب سلیم بچشم مـی‌خورند هـمچون ابن ولید استاد شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ نجاشی و ابن شهرآشـوب و شـیخ ابو علی فرزند شیخ طوسی و امثال اینان که هر یک استوانهٔ علمی زمان خود بوده‌اند، و روایات هر یک از اینان می‌تواند موجب اعتماد کامل بر کـتاب سـلیم و احـادیث آن باشد.

اضافه بر همهٔ اینها، وجود بیست و یک سند برای یک کتاب، آنـهم بـا گـذشت چهارده قرن از تاریخ تألیفش ـ که صدها کتاب در طول آن از بین رفته‌اند و اثری از آنها نمانده ـ دلیل روشنی بر عنایت الهی و توجّه ائمهٔ معصومینﷺ به این کتاب است که در این زمان طولانی پایه‌هایی استوار برای این کتاب مهیّا کرده‌اند، تـا بـرای هـمیشه بعنوان افتخار شیعهٔ اثنا عشری در جهان اسلام جلوه‌گر باشد و معارف اصیل اسلام را بجهان عرضه نماید.

بخش نهم

نسخه های خطی کتاب سلیم

- توجه علما به حفظ نسخه‌های کتاب سلیم
- شواهدی بر وجود نسخه‌های بسیار از کتاب سلیم
- گواهی علما به مشهور بودن کتاب سلیم در طول قرون
- کسانی که در هر قرنی نسخه‌های کتاب را داشته‌اند
- کسانی که چند نسخه از کتاب داشته‌اند یا دیده‌اند
- انواع ششگانهٔ نسخه‌های خطی کتاب سلیم
- معرفی نسخه‌های خطی کتاب سلیم
- سنجش نسخه‌های کتاب سلیم و اختلاف آنها
- نسخه‌های خطی موجود از کتاب سلیم
- شهرهایی که کتاب سلیم در آنها بوده

توجه علما به حفظ نسخه‌های کتاب سلیم

علمای شیعه در طول چهارده قرن، بصور مختلف در حفظ نسخه‌های کتاب سلیم کوشیده‌اند. گاهی بصورت روایت و نقل کتاب یا قرائت و مناوله و اجازهٔ آن، و گاهی بصورت استنساخ و نقل احادیث آن، و گاهی با حفظ نسخه‌های آن، و بالاخره با چاپ و انتشار کتاب خود را موظّف به حفظ آن دانسته‌اند.

دو جهت مهمّ در مورد نسخه‌های کتاب سلیم شرایط خاصی برای آن ایجاد کرده و در نتیجه اهمیّت نسخه‌های موجود را روشن می‌نماید: از یک سو دشمنان آن در هر عصری سعی در نابودی نسخه‌هایش داشته‌اند، و از سوی دیگر طرفداران آن از ترس دشمنان مجبور به مخفی کردن نسخه‌های آن بوده‌اند. از این رهگذر بسیاری از نسخه‌های کتاب عمداً نابود شده و بسیاری هم در مخفیگاهها مانده و اطّلاعی از آنها بدست نیامده است.

در اینجا لازم است یادی از علّامهٔ محقّق مرحوم شیخ شیر محمد همدانی متوفای ۱۳۹۰ شود که توجه خاصی به احیای نسخه‌های کتاب سلیم داشته و چهار نسخهٔ مختلف از کتاب را بدست خویش استنساخ نموده و آنها را با یکدیگر مقابله کرده است، و اوّلین چاپهای کتاب سلیم در نجف اشرف از روی نسخهٔ مقابله شدهٔ ایشان با تحقیقاتی که بصورت مقدمه بر کتاب سلیم تنظیم کرده چاپ شده است.

شواهدی بر وجود نسخه‌های بسیار از کتاب سلیم

در سخنان راویان احادیث سلیم قرائنی وجود دارد که بر وجود نسخه‌ای از

کتاب سلیم نزد اکثر آنها، یا رؤیت نسخه‌ای دلالت می‌نماید. خلاصهٔ آن شواهد چنین است:

۱. کلمهٔ «کتاب سلیم» در گفتار عدّه‌ای از ایشان دیده می‌شود.
۲. تصریح عده‌ای از ایشان به روایت از کتاب سلیم.
۳. وجود آنچه از سلیم نقل کرده‌اند در نسخه‌های موجود از کتاب سلیم.
٤. ذکر سند به کتاب سلیم در کلام عدّه‌ای از راویان.
۵. تکرار سندهای مشابه در کتابهایشان.
٦. مطابقت بسیاری از اسناد مذکور در کتابهایشان با اسناد نسخه‌های موجود کتاب.
۷. ذکر سرآغاز کتاب سلیم در کلام عدّه‌ای از ایشان.
۸. بحث دربارهٔ کتاب بصورتی که حاکی از رؤیت نسخهٔ آن است.

گواهی علما به مشهور بودن کتاب سلیم در طول قرون

یکی از نکات شاخص در مورد کتاب سلیم این است که نام آن در هر زمانی بین موافق و مخالف معروف بوده و بعنوان کتابی مشهور و شناخته شده معرفی شده است.

در این باره ابن ندیم از قرن چهارم و نعمانی و ابن غضائری از قرن پنجم و ابن ابی الحدید از قرن هفتم تصریح به شهرت کتاب سلیم در عصر خود کرده‌اند[۱]. از متأخرین هم شیخ حر عاملی و سید هاشم بحرانی و علامهٔ مجلسی و محدّث نوری و محدّث قمّی و حاج آغا بزرگ تهرانی و علّامه سیّد محسن امین و علّامهٔ امینی و علّامهٔ مرعشی نجفی تصریح به شهرت و معروفیّت کتاب نموده‌اند[۲].

آنچه در ذکر راویان احادیث سلیم نقل شد نیز دلیلی روشن بر اشتهار کتاب بعنوان یکی از قدیمی‌ترین مدارک اسلامی است.

---

۱. فهرست ابن ندیم: ص ۲۷۵. غیبت نعمانی: ص ٦۱. خلاصة الاقوال: ص ۸۳. شرح نهج البلاغة: ج ۱۲ ص ۲۱٦.
۲. وسائل الشیعة: ج ۲۰ ص ۳٦. غایة المرام: ص ۵٤۹ باب ۵٤. بحارالانوار: ج ۱ ص ۳۲ و ج ۸ قدیم ص ۱۹۸. مستدرک الوسائل: ج ۳ ص ۷۳۳. نفس الرحمان: ص ۵٦. الکنی و الالقاب: ج ۳ ص ۲٤۳. الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۳. اعیان الشیعة: ج ۳۵ ص ۲۹۳. الغدیر: ج ۱ ص ۱۹۵. احقاق الحق: ج ۲ ص ٤۲۱.

کسانی که در هر قرنی نسخه‌های کتاب را داشته‌اند

دانستن این نکته که در طول چهارده قرن گذشته نسخه‌برداری و حفظ نسخه‌های کتاب سلیم بصورت متّصل ادامه داشته ارزش نسخه‌های امروزی را بیشتر روشن می‌کند، که تفصیل آن چنین است:

قرن اوّل: نسخهٔ اصلی از دست سلیم به ابان منتقل شده است.

قرن دوّم: نسخهٔ کتاب در حضور ائمه ﷺ به دست سه نفر تکثیر شده است: عمر بن اذینه، معمر بن راشد و ابراهیم بن عمر یمانی.

قرن سوّم: نسخه‌های کتاب در حضور ائمه ﷺ بدست این عدّه از علما تکثیر شده است: حمّاد بن عیسی، عثمان بن عیسی، عبدالرزّاق بن همام، ابن ابی عمیر، یعقوب بن یزید، احمد بن محمد بن عیسی، ابراهیم بن هاشم، محمد بن حسین بن ابی‌الخطاب، عبدالله بن جعفر حمیری، سعد بن عبدالله اشعری.

قرن چهارم: که مقارن با غیبت صغری است، کتاب بدست این عده از علمای بزرگ انتشار یافته است: علی بن ابراهیم، شیخ کلینی، شیخ علی بن بابویه پدر شیخ صدوق، محمد بن همام بن سهیل، ابن عقدة، ماجیلویه، ابن ولید (استاد شیخ صدوق)، محمد بن یحیی عطّار، مسعودی، شیخ صدوق، هارون تلعکبری، ابن ندیم، محمد بن صبیح بن رجا، که نسخهٔ محمد بن صبیح تا امروز بارها نسخه‌برداری شده و بیش از ده نسخهٔ آن هم اکنون موجود است.

قرن پنجم: در این قرن کتاب سلیم از نظر علمی به نهایت درجهٔ اشتهار رسیده و این عده از علما آن را روایت کرده‌اند: شیخ نعمانی، ابن غضائری، ابن ابی جید، شیخ نجاشی، شیخ طوسی و شیخ مفید که تصریح به اشتهار آن نموده است.

قرن ششم: در این قرن نسخه‌های کتاب بطوری انتشار یافته که ابن ابی الحدید هم به شهرت آن اعتراف کرده است. علمایی که در این سده نسخه‌های کتاب سلیم را نقل کرده‌اند عبارتند از: شیخ ابو علی فرزند شیخ طوسی، ابن شهریار خازن، شهرآشوب جد صاحب مناقب، ابو الحسن عریضی، محمد بن هارون بن کمال، ابوعبدالله مقدادی، حسن بن هبةالله سوراوی، هبةالله بن نما، ابن شهرآشوب صاحب

مناقب. از روی نسخه‌های این عده نسخه‌های بسیاری استنساخ شده که با عین اسنادشان امروزه موجود است.

قرن هفتم: نسخه‌های کتاب در این قرن در حد بالایی منتشر بوده که این عدّه از علما بدان تصریح کرده‌اند: شیخ طبرسی صاحب احتجاج، سید احمد بن طاووس، شاذان بن جبرئیل صاحب فضائل، محمد بن حسین رازی صاحب نزهة الکرام. نسخه ذیقیمتی از آغاز قرن هفتم یعنی سال ۶۰۹ بدست علامهٔ مجلسی رسیده و بدستور او استنساخ و تکثیر شده است.

قرن هشتم: نسخه‌هایی از کتاب نزد علامهٔ حلی، دیلمی صاحب ارشاد القلوب و حافظ رجب برسی بوده است.

قرن نهم: نسخه‌های کتاب نزد علامهٔ بیاضی و شیخ حسن بن سلیمان حلی بوده است.

قرن دهم: نسخه‌هایی از کتاب نزد شهید ثانی و علامهٔ قطیفی و حموئی خراسانی بوده است.

قرن یازدهم: نسخه‌هایی از کتاب نزد علامهٔ مجلسی و فاضل تفرشی و میرزای استرآبادی بوده است.

قرن دوازدهم: نسخه‌هایی از کتاب نزد شیخ حر عاملی و سیّد بحرانی و میر محمد اشرف و وحید بهبهانی و فاضل هندی بوده است.

قرن سیزدهم: نسخه‌هایی از کتاب نزد شیخ ابوعلی حائری و شیخ عبدالله بحرانی و سیّد مهدی قزوینی بوده است.

قرن چهاردهم: نسخه‌هایی از کتاب نزد میر حامد حسین هندی و سید خوانساری و محدّث نوری و محدّث قمّی و علّامهٔ مامقانی و علّامهٔ تهرانی و علّامهٔ امینی و شیخ شیر محمد همدانی و علامه سید صادق بحرالعلوم بوده است. در نیمهٔ دوّم این قرن کتاب سلیم بچاپ رسیده و منتشر شده است. همچنین ترجمهٔ آن به زبان اردو در اواخر این قرن چاپ شده است.

قرن پانزدهم: نسخه‌های خطی بسیاری از کتاب سلیم در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی وجود دارد. در این قرن کتاب سلیم بارها و بصور مختلف بچاپ رسیده و ترجمهٔ فارسی آن نیز کراراً چاپ و منتشر شده است.

کسانی که چند نسخه از کتاب داشته‌اند

عده‌ای از علما تصریح کرده‌اند که چند نسخه از کتاب سلیم را داشته‌اند یا در زمان خود دیده‌اند، که عبارتند از: شیخ حر عاملی، فاضل تفرشی، میرزای استرآبادی، علامهٔ مجلسی، شیخ ابو علی حائری، حاج آقا بزرگ تهرانی و شیخ شیرمحمد همدانی[۳].

منظور از ذکر نام این عده از علما آن است که اوّلاً نسخه‌های کتاب تا چه اندازه متداول بوده، و ثانیاً عده‌ای در پی جمع‌آوری و تطبیق نسخه‌های آن بوده‌اند، و ثالثاً معرفی چند نسخه بصورت یکجا حساب می‌شود.

انواع ششگانهٔ نسخه‌های خطی کتاب سلیم

نسخه‌های کتاب سلیم از نظر تعداد احادیث و ترتیب آنها و سایر خصوصیات قابل تقسیم به شش نوع است که هر نوع چند نسخه دارد.

این شش نوع را با نامهای «الف»، «ب»، «ج»، «د»، «هـ» و «و» نامگذاری کرده‌ایم و ذیلاً به بیان خصوصیّات هر یک می‌پردازیم:

نوع «الف»

نسخه‌هایی است که از طریق شیخ طوسی متوفای ٤٦٥ با اسناد معتبر از ابن ابی‌عمیر نقل شده است. از این نوع ٦ نسخه معرفی شده که ۳ نسخهٔ آن موجود است. این نسخه‌ها دارای ٤٨ حدیث هستند که چاپهای قدیم کتاب سلیم به همان ترتیب است، و در چاپ سه جلدی و نیز ترجمهٔ حاضر ترتیب ٤٨ حدیث بهمان صورت حفظ شده است.

این نسخه‌ها در قرن پنجم در نجف و کربلا و حله که حوزه‌های علمی شیعی در آن عصر بوده تکثیر شده و تا امروز باقیمانده است. اسناد اوّل این نسخه‌ها همان است

---

۳. وسائل الشیعة: ج ۲۰ ص ۲۱۰. نقد الرجال: ص ۱۵۹. منهج المقال: ص ۱۷۱. منتهی المقال: ص ۱۵۳. الذریعة: ج ۲ ص ۱٥٦. کتاب سلیم (چاپ نجف): ص ۱۹.

که در اوّل همهٔ چاپهای کتاب سلیم و نیز ترجمهٔ حاضر آمده است، و لذا از تکرار آن خودداری می‌شود[٤].

نوع «ب»

نسخه‌هایی است که از طریق محمد بن صبیح بن رجا در دمشق به سال ۳۳٤ منتشر شده و قبل از آن در یمن انتشار داشته است. از این نوع ۲۲ نسخه معرفی شده که ۱۲ نسخهٔ آن موجود است. این نسخه‌ها دارای ٤۱ حدیث است که بر ٤۱ حدیث از نوع «الف» منطبق است، ولی در ترتیب با آن اختلاف دارد و طبق ترجمهٔ حاضر ترتیب احادیث آن چنین است: ۱، ٤، ٦، ٤۲، ۷، ۹، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱٤، ۱۵، ۱٦، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲٤، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲٦، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳٤، ۳۵، ۳، ٤۸، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ٤۰، ۳٦، ٤۱. بنابراین در نوع «ب» هفت حدیث وجود ندارد که عبارتند از: ۲، ۵، ٤۳، ٤٤، ٤۵، ٤٦، ٤۷.

سند این نسخه‌ها چنین است:

> **«ابوطالب محمد بن صبیح بن رجا در دمشق بسال ۳۳۴ می‌گوید: ابوعمرو عصمة بن ابی عصمة بخاری به من خبر داد که: ابوبکر احمد بن منذر صنعانی در صنعا برایم نقل کرد که: ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع صنعانی حمیری برایم نقل کرد که: ابوعروة معمر بن راشد بصری از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس نقل کرد...».**

در ابتدای بعضی احادیث این نوع، اسناد نوع «د» که بعداً ذکر می‌شود نیز آمده که احتمالاً دلیل بر مقابلهٔ نسخهٔ اصلی بر نسخه‌ای از نوع «د» است.

نوع «ج»

نسخه‌هایی است که از ابو محمد رمّانی در سال ۶۰۹ نقل شده است. از این نوع

---

٤. به سرآغاز کتاب سلیم در ص ۱۹۱ همین کتاب مراجعه شود.

۱۵ نسخه معرفی شده که ٦ نسخهٔ آن موجود است. این نوع نسخه‌ها با دو نوع قبل تفاوتهایی دارد و ۲۲ حدیث از احادیثش در نوعهای «الف» و «ب» و «د» وجود ندارد که در بخش دوّم متن کتاب بطور جداگانه آمده است. از سوی دیگر، اوّل و آخر این نسخه‌ها ناقص است و سند اوّل آن از بین رفته است. اگر نسخهٔ کاملی از آن پیدا شود گذشته از سند اوّل آن احادیث دیگری نیز یافت خواهد شد.

این نوع نسخه‌ها از دو قسمت مجزّا تشکیل شده است و می‌توان هر نسخهٔ آنرا بعنوان دو نسخه از کتاب سلیم یا یک نسخه به دو روایت دانست. بخش اوّل که ابتدای ناقص آن از اواسط حدیث ۷ شروع می‌شود دارای ۳۲ حدیث است که ترتیب آن طبق شماره‌های ترجمهٔ حاضر چنین است: ۷، ۲۷، ٤۹، ۳۸، ۱۱، ۱٦، ۵۰، ۵۱، ٦، ۵۲، ۵۳، ۵٤، ۵۵، ۵٦، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ٦۰، ٦۱، ٦۲، ٦۳، ۳۰، ٦٤، ۳۱، ٦۵، ۳۷، ٦٦، ۳۳، ٦۷، ٦۸، ۲٤، ٤۲. در آخر بخش اوّل این نسخه‌ها چنین نوشته شده است: «کتاب سلیم بن قیس هلالی در اوّل ربیع الآخر سال ٦۰۹ پایان یافت و نسخه را ابو محمد رمانی نوشته است». بعد از این حدیث امام صادق ﷺ در شأن کتاب سلیم را آورده است.

بخش دوّم این نسخه‌ها دارای هفت حدیث بدین ترتیب است: ۱۲، ۲٤، ٦۹، ۲٦، ۲۵، ۱٤، ۷۰ و آخر نسخه ناتمام مانده است.

نوع «د»

نسخه‌هایی است که به روایت ابراهیم بن عمر یمانی نقل شده است. از این نوع ۹ نسخه معرفی شده که فقط یک نسخهٔ آن موجود است. این نسخه دارای ٤۰ حدیث است که همهٔ آنها در نوع «الف» و «ب» موجود است و ترتیب آنها طبق ترجمهٔ حاضر چنین است: ۱، ٤، ٦، ٤۲، ۱۰، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱٤، ۱۵، ۱٦، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲٤، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲٦، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳٤، ۳، ٤۸، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ٤۰، ۳٦، ٤۱ و بدین ترتیب شباهت کاملی به نوع «ب» دارد.

اسناد این نسخه چنین است:

«حسن بن ابی یعقوب دینوری نقل می‌کند که: ابراهیم بن عمر یمانی نقل کرده که: عمویم عبدالرزاق بن همام صنعانی از پدرش همام بن نافع از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس نقل کرده است».

نوع «هـ»

نسخه‌هایی است که از وجود آنها اطلاع داریم ولی خصوصیات آنها در دست نیست و فقط نامی از آنها آورده شده و علی القاعدة باید بر یکی از چهار نوع گذشته منطبق باشد. از این نوع ۱۰ نسخه معرفی شده است.

نوع «و»

یک نسخهٔ عتیقه بخط کوفی بر پوست آهو است که بیش از دوازده قرن قدمت آن است. متأسّفانه این نسخه در سالهای اخیر مفقود شده است.

معرفی نسخه‌های خطی کتاب سلیم

نسخه‌های خطی کتاب سلیم که در اینجا معرفی می‌شود نسخه‌هایی است که یا در کتابهای علمای گذشته به آنها اشاره شده یا صاحبان آنها از وجود آنها خبر داده‌اند و یا هم اکنون در کتابخانه‌ها موجود است و در فهرستهای آنها ذکر شده یا در نسخه‌های خطی دیگر از وجود آنها خبر داده شده است.

قابل توجه اینکه از کلام عدّه‌ای از متقدّمین و تعبیراتشان اطمینان حاصل می‌شود که نسخه‌ای از کتاب را داشته‌اند چنانکه ذکر شد، کما اینکه در وجود نسخه‌ای از کتاب نزد شیخ صدوق و شیخ کلینی و بعضی دیگر از اعاظم محدّثین شکّی نیست. ولی در اینجا فقط مواردی که به صراحت نسخه‌ای از کتاب سلیم معرّفی شده ذکر خواهد شد.

نسخه‌های خطی موجود تا حدّ امکان از نزدیک مورد بازدید قرار گرفته و خصوصیات همهٔ آنها بطور دقیق در مقدمهٔ عربی با ذکر مدارک توضیح داده شده است، ولی در ترجمهٔ فارسی به ذکر فهرستی از آنها اکتفا می‌شود:

نوع «الف»:

۱. نسخهٔ اوّل شیخ حر عاملی به تاریخ ۱۰۸۷، که در کتابخانهٔ آیة الله حکیم نجف در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۳۱۶ نگهداری می‌شود.

۲. نسخهٔ عتیقه‌ای که نسخهٔ شیخ حرّ به امر سیّد حیدرا، از روی آن استنساخ شده و در نسخهٔ شمارهٔ ۱ مذکور است.

۳. نسخه‌ای که نسخهٔ شیخ حر با آن مقابله شده و در آخر نسخهٔ شمارهٔ ۱ مذکور است.

۴. نسخهٔ علامه شیخ محمد تقی مجلسی که در روضة المتقین: ج ۱۲ ص ۲۰۱، و ج ۱۴ ص ۳۷۱ ذکر کرده است.

۵. نسخهٔ اول علامهٔ مجلسی که در اوّل بحار الانوار: ج ۱ ص ۱۵ و ۷۶ ذکر کرده است.

۶. نسخهٔ اوّل شیخ شیر محمد همدانی به تاریخ ۱۳۵۳ که چاپهای نجف کتاب سلیم از روی آن انجام شده است. این نسخه در کتابخانهٔ امام امیرالمؤمنین ﷺ نجف، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۳۲۳۰ نگهداری می‌شود.

نوع «ب»:

۷. نسخهٔ شیخ ابو علی حائری که در منتهی المقال: ص ۱۵۳ ذکر کردهٔ و در الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۷ نیز ذکر شده است.

۸. نسخهٔ میر حامد حسین هندی در لکنهو، که در فهرست کتابخانهٔ ایشان به شمارهٔ ۷۷۲۸ ثبت شده و در استقصاء الافحام: ج ۱ ص ۸۶۰ و ج ۲ ص ۳۳۲ و ۳۶۱ بدان تصریح کرده و در الذریعة: ج ۲، ص ۱۵۷ نیز مذکور است.

۹. نسخهٔ خواجهٔ کابلی که در استقصاء الافحام: ج ۱ ص ۳۶۳ ذکر شده است.

۱۰. نسخهٔ حیدر علی فیض آبادی که در منتهی الکلام: ج ۳ ص ۱۲ ذکر کرده است.

۱۱. نسخهٔ صاحب روضات الجنّات که در کتاب روضات: ج ۴ ص ۶۷ بدان

تصریح کرده، و ظاهراً این نسخه به نجف منتقل شده است.

۱۲. نسخهٔ کتابخانهٔ شیخ هادی کاشف الغطاء که در الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۶ ذکر شده است.

۱۳. نسخهٔ محدّث نوری به تاریخ ۱۲۷۰ که در نفس الرحمان: ص ٦۵ ذکر کرده، و در فهرست کتابخانهٔ شخصی ایشان در کتاب آشنایی با چند نسخهٔ خطی: ج ۱ ص ۱٤۷ و نیز در الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۷ ذکر شده است.

۱٤. نسخهٔ شیخ عبدالحمید کرهرودی که قبل از چاپ اصل کتاب سلیم، چند حدیث از روی نسخهٔ خطی انتخاب کرده و چاپ نموده، و در اوّل منتخب نوع نسخه‌اش را تعیین کرده است.

۱۵. نسخهٔ کتابخانهٔ شخصی علامهٔ روضاتی در اصفهان به تاریخ ۱۲۸۸.

۱٦. نسخهٔ کتابخانهٔ شخصی حجة الاسلام شیخ علی حیدر در قم، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۲۹٦ به تاریخ ۱۰۵۹.

۱۷. نسخهٔ کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات مشهد، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ٤۵٦ به تاریخ ۱۰۸۲، که در فهرست کتابخانهٔ الهیات: ج ۱ ص ۳٦۲ ذکر شده است.

۱۸. نسخهٔ اوّل کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در مشهد به شمارهٔ ۲۰۳۵، که در فهرست قدیم کتابخانه: ج ۵ ص ۱۵۰ ذکر شده است.

۱۹. نسخهٔ دوّم کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در مشهد، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۸۱۳۰ به تاریخ ۱۳٤٦، که در فهرست الفبائی کتابخانه: ص ۳۱۲ مذکور است.

۲۰. نسخهٔ عتیقه‌ای که نسخهٔ شمارهٔ ۸۱۳۰ آستان قدس از روی آن استنساخ شده، و در نسخهٔ ۱۹ مذکور است.

۲۱. نسخهٔ اوّل کتابخانهٔ دانشگاه تهران در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۵۷۵ به تاریخ ۱۱٦۰، که در فهرست کتابخانهٔ دانشگاه: ج ۵ ص ۱٤۸۵ ذکر شده است.

۲۲. نسخهٔ دوّم کتابخانهٔ دانشگاه تهران به شمارهٔ ٦٦۹، که در فهرست کتابخانهٔ دانشگاه: ج ۵ ص ۱٤۸٦ ذکر شده است.

۲۳. نسخه‌ای که نسخهٔ شمارهٔ ۲۲ از روی آن استنساخ شده است و در همان نسخه مذکور است.

۲٤. نسـخهٔ اوّل دانشکـدهٔ حقوق تهران در کتابخانهٔ دانشگاه تهران، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۱۷۸ ج، که در فهرست کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق: ص ٤۲۰ ذکر شده است.

۲۵. نسخهٔ سوّم کتابخانهٔ دانشگاه تهران به شمارهٔ ۲۲۰۰ به تاریخ ۱۲۵۲، که در فهرست کتابخانهٔ دانشگاه: ج ۹ ص ۸۸۳ ذکر شده است.

۲٦. نسخهٔ چهارم کتابخانهٔ دانشگاه تهران به شمارهٔ ٦۸۰۸ به تاریخ ۱۲۸۲ که در فهرست کتابخانهٔ دانشگاه: ج ۱٦ ص ۳٦۵ ذکر شده است.

۲۷. نسخهٔ دوّم شیخ شیر محمد همدانی به تاریخ ۱۳٤٦، که در کتابخانهٔ امام امیرالمؤمنین ﷺ نجف به شمارهٔ ۳۲۱۹ نگهداری می‌شود.

۲۸. نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شمارهٔ ۲ (سنای سابق) در تهران که در مجموعه‌ای به شمارهٔ ٦۵۲ با تاریخ ۱۳۰٦ است و در فهرست آن کتابخانه: ج ۲ ص ۵ ذکر شده است. این نسخه همان نسخهٔ کتابخانهٔ سیّد محمدمهدی راجه در فیض آباد هند است که به تهران منتقل شده و در الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۹ ذکر شده است.

نوع «ج»:

۲۹. نسخهٔ شیخ رازی صاحب کتاب نزهة الکرام. شیخ محمد بن حسین رازی از علمای قرن هفتم در کتاب مزبور: ص ۵۵۷ و ۵۵۸ احادیثی از کتاب سلیم نقل کرده که فقط در نوع «ج» وجود دارد. از اینجا معلوم می‌شود که نسخهٔ او از نوع «ج» بوده است.

۳۰. نسخهٔ دوّم علامهٔ مجلسی به تاریخ ٦۰۹ که در کتاب تکملة الرجال: ج ۱ ص ٤٦۷ ذکر شده است.

۳۱. نسخهٔ کتابخانهٔ حاج علی محمد نجف آبادی در نجف به تاریخ ۱۰٤۸ در مدینه که در الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۷ ذکر شده است.

۳۲. نسخهٔ سیدابوالقاسم خوانساری در بمبئی هند که در الذریعة: ج ۱۷ ص ۲۷٦ ذکر شده است.

۳۳. نسخهٔ میر محمد اشرف صاحب کتاب فضائل السادات که در کتاب مزبور: ص ۵۱۰ ذکر شده است. او در صفحهٔ ۲۹۱ کتاب مزبور حدیثی نقل کرده که فقط در

نوع «ج» موجود است و معلوم می‌کند نسخهٔ او از این نوع بوده است.

۳۴. نسخهٔ دوّم شیخ حر عاملی، که در کتاب اثبات الهداة: ج ۱ ص ۲۹ ذکر کرده است. در کتاب مزبور: ج ۱ ص ٦٦۱ و ج ۲ ص ۵۰۹ احادیثی نقل کرده که فقط در نوع «ج» موجود است و معلوم می‌کند این نسخه از نوع «ج» بوده است.

۳۵. نسخهٔ دوّم دانشکدهٔ حقوق در کتابخانهٔ دانشگاه تهران به شمارهٔ ۲۹ د، به تاریخ ۱۱۰۷ که در فهرست کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق: ص ٤۲۰ ذکر شده است.

۳٦. نسخهٔ کتابخانه ملک تهران به شمارهٔ ۷۲۹ به تاریخ ۱۲۸۲ که در فهرست آن کتابخانه در قسم عربی: ج ۱ ص ۵۸۷ ذکر شده است.

۳۷. نسخهٔ برادر صاحبِ روضات الجنّات که در نسخهٔ ۱۵ ذکر شده است.

۳۸. نسخهٔ علامهٔ جلالی به تاریخ ۱۳۸۵، که در کتاب دائرة المعارف الشیعیة: ج ۵ ص ٤۲ ذکر شده است.

۳۹. نسخهٔ سیّد مستنبط که در نسخهٔ ۳۸ ذکر شده است.

٤۰. نسخهٔ سوّم شیخ شیر محمد همدانی، که در مجموعه‌ای به تاریخ ۱۳٦۲ در کتابخانهٔ امام امیرالمؤمنین﷣ نجف به شمارهٔ ۳۲۲۲ نگهداری می‌شود.

٤۱. نسخهٔ اوّل کتابخانهٔ مجلس شورای قدیم تهران به شمارهٔ ۵۳٦٦، که در فهرست آن کتابخانه: ج ۱٦ ص ۲۷٤ ذکر شده است.

٤۲. نسخهٔ سوّم کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در مشهد، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۹۷۱۹ به تاریخ ۱۰۸۰.

٤۳. نسخهٔ صحیحی که نسخهٔ ٤۲ از آن استنساخ شده و در آن نسخه مذکور است.

نوع «د»:

٤٤. نسخهٔ دوّم کتابخانهٔ مجلس شورای قدیم تهران به شمارهٔ ۷٦۹۹ به تاریخ ۱۳۱۰.

٤۵. نسخهٔ ابوعبدالله مجتهد موسوی، که نسخهٔ ٤٤ از روی آن استنساخ شده و در همان نسخه مذکور است.

٤٦. نسخهٔ حموئی خراسانی صاحب کتاب منهاج الفاضلین که در قرن دهم بوده،

و در کتاب مزبور: ص ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳٦، ۲۳۹، ۲٤۰، ۲٤۱، ۲٤۲، ۲۵۹ احادیثی از کتاب سلیم با سند دینوری نقل کرده است که این سند در اوّل نسخهٔ ٤٤ است، و معلوم می‌کند نسخهٔ او از نوع «د» بوده است.

٤٧. نسخه‌ای که در نسخه‌های نوع «ب» در شماره‌های ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲٤، ۲٦ با سند دینوری ذکر شده و پیداست که ناسخ اوّل چون نسخه‌ای از نوع «د» داشته و تطابق آن را با نسخه‌های نوع «ب» ملاحظه کرده، فقط اسناد آن را در اوّل احادیث آورده است.

٤٨. نسخه‌ای به روایت ابراهیم بن عمر یمانی که در الذریعة: ج ۲ ص ۱۵٤ ذکر شده است.

٤٩. نسخه‌ای به روایت عبدالرزاق از معمر بن راشد که در الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۷ ذکر شده است.

۵۰. نسخهٔ شیخ طوسی که در فهرست شیخ طوسی: ص ۸۱ ذکر شده است.

۵۱. نسخهٔ شیخ نجاشی که در رجال نجاشی: ص ٦ ذکر شده است.

۵۲. نسخهٔ شیخ کشی که در رجال کشی: ج ۱ ص ۳۲۱ ذکر شده است.

نوع «هـ»:

۵۳. نسخهٔ علامهٔ بیاضی متوفای ۸۷۷ که در کتاب الصراط المستقیم: ج ۱ ص ٤ ذکر کرده است.

۵٤. نسخهٔ شهید ثانی (سال ۹٦۵) که در حاشیه بر خلاصه ذکر کرده و در روضات الجنات: ج ٤ ص ٦۹ نیز ذکر شده است.

۵۵. نسخهٔ فاضل تفرشی که در نقد الرجال: ص ۱۵۹ ذکر کرده است.

۵٦. نسخهٔ میرزای استرآبادی که در منهج المقال: ص ۱۵ ذکر کرده است.

۵۷. نسخهٔ محدث بحرانی که در غایة المرام: ص ۵٤۹ باب ۵٤ و اللوامع النورانیة: ص ۲۳۷ ذکر کرده است.

۵۸. نسخهٔ سید اعجاز حسین کنتوری که در کشف الحجب و الاستار: ص ٤٤۵ ذکر کرده و در الذریعة: ج ۱۷ ص ٦۸ ذکر شده است.

۵۹. نسخهٔ چهارم شیخ شیر محمد همدانی به تاریخ ۱۳۶۱، که در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۳۲۱۵ در کتابخانهٔ امام امیرالمؤمنین علیه السلام نجف نگهداری می‌شود.

۶۰. نسخهٔ علامهٔ امینی که بدست خود نوشته، و در مقدمهٔ کتاب الغدیر: ج ۱ ص ۷۹، و نیز در متن کتاب: ج ۱ ص ۶۶ ذکر شده است.

۶۱. نسخهٔ صحیحی که چاپ اوّل کتاب سلیم با آن مقابله شده، و در ص ۱۷۹ آن چاپ مذکور است.

۶۲. نسخهٔ کتابخانهٔ سیّد محمدباقر طباطبائی در کربلا، در مجموعه‌ای به شمارهٔ ۲۸۸ که کتاب دوّم آن است، و در فهرست آن کتابخانه: ص ۱۷۰ ذکر شده است.

نوع «و»

۶۳. نسخهٔ شیخ یعقوب منصوری که تاریخ آن به هزار و دویست سال قبل بر می‌گردد و بر روی پوست آهو نوشته شده است. این نسخه که در خرّمشهر بوده، در سال ۱۴۰۰ در جنگ عراق با ایران نا پدید شده و تاکنون اثری از آن در دست نیست.

یادآور می‌شود در نسخهٔ خطی شمارهٔ ۷۶۲۴ از کتابهای خطی کتابخانهٔ آیة الله مرعشی در قم که فهرست کتابخانه‌ای بی‌نام و نشان است، از جمله کتب خطّی آن کتاب سلیم بوده است. از آنجاکه خصوصیات کتابخانه معلوم نیست از ذکر این نسخه بعنوان یکی از نسخه‌های کتاب خودداری کردیم.

سنجش نسخه‌های کتاب سلیم و اختلاف آنها

نسخه‌های کتاب سلیم از چهار جهت با یکدیگر تفاوت دارند:

الف. سند مذکور در اوّل آن

اسناد اوّل کتاب که در سه نوع «الف» و «ب» و «د» موجود است، در هر یک سندی جداگانه است که در معرفی انواع ششگانهٔ نسخه‌ها بدان اشاره شد. البته این اختلاف سند باعث استحکام مطالب کتاب است، و در واقع یک کتاب به چند سند نقل شده است.

ب. ترتیب احادیث

در توصیف انواع ششگانهٔ نسخه‌ها ذکر شد که دو نوع «ب» و «د» در ترتیب احادیث تقریباً یکسانند، ولی نوع «الف» در چند حدیث با آن دو تفاوت دارد، در حالیکه نوع «ج» در ترتیب احادیث با سه نوع دیگر اختلاف دارد و کیفیت آن گذشت. باید توجه داشت که این اختلاف ترتیب، در اثر افتادگی‌های نسخه‌ها و یا اعمال سلیقهٔ ناسخین بوجود آمده و به اصالت کتاب ضرری نمی‌زند، چرا که منظور اصل متون احادیث است و تقدّم و تأخّر آنها در صحت اصل آن تأثیری ندارد.

ج. تعداد احادیث

در بیان انواع نسخه‌ها گفته شد که نوع «الف» دارای ٤٨ حدیث و نوع «ب» ٤١ حدیث و نوع «ج» ۳۹ حدیث و نوع «د» ٤۰ حدیث است. احادیث دو نوع «ب» و «د» تماماً در نوع «الف» موجود است و سه نسخه تطابق کلّی دارند، ولی از ۳۹ حدیث نوع «ج» فقط ۱۷ حدیث در «الف» و «ب» و «د» وجود دارد، و ۲۲ حدیث آن در سه نوع دیگر وجود ندارد که در قسمت دوّم متن بطور جداگانه آورده شد.

د. کم و زیادی در عبارات

کم و زیادی جملات و کلمات و یا تقدیم و تأخیر آنها و اختلاف شکل کلمات و جمله‌بندی‌ها در نسخه‌های مختلف و نیز اغلاط و اشتباهات در نوشتن کلمات ـ که در نسخه‌های خطی یک مسئلهٔ عادی است ـ در کتاب سلیم هم با توجه به قدمت ۱٤۰۰ سالهٔ آن وجود دارد.

علل این اختلاف نسخه‌ها اشتباه در قرائت یا شنیدن حدیث یا نقل به معنی با اعتماد بر حافظه یا پاک شدن بعضی کلمات در اثر موریانه یا رطوبت، یا افتادن بعضی اوراق نسخه‌ها پیش می‌آید.

البته با توجّه به کثرت نسخه‌های خطی موجود و چهار نوع بودن آنها و مقابله‌های متعدّد، متن کتاب کاملاً منقّح شده، بخصوص که متن حاضر نتیجهٔ مقابلهٔ ۱٤ نسخهٔ خطی است.

نسخه‌های خطی موجود از کتاب سلیم

از نسخه‌های کتاب سلیم، هم اکنون ۲۴ نسخه موجود است که طبق ترتیب مذکور در این ترجمه، شماره‌های زیر هستند:

۱، ۵، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۵۹.

شهرهایی که کتاب سلیم در آنها بوده

دارندگان نسخه‌های خطی کتاب سلیم، در نقاط مختلف سرزمینهای اسلامی از عراق و شام و حجاز و یمن گرفته تا ایران و هند می‌زیسته‌اند. در این قسمت فقط نام شهرهایی که صریحاً در تاریخچهٔ نسخه‌ها آمده ذکر می‌کنیم، چه آنها که قبلاً نسخه‌ای در آنجا بوده و چه آنها که هم اکنون نسخه‌ها در آن موجود است.

الف. شهرهای عراق و شام: نجف اشرف، کربلا، حله، بصره، دمشق.

ب. شهرهای حجاز و یمن: مدینه منوره، صنعا، بندر مخا.

ج. شهرهای ایران: نوبندجان، مشهد، قم، تهران، یزد، اصفهان، زنجان، خرمشهر.

د. شهرهای هند: لکنهو، فیض آباد، بمبئی.

در پایان این بخش، معلوم شد که نسخه‌های کتاب سلیم در طول چهارده قرن چه مسیری را طی کرده و چه زحماتی در راه حفظ آنها کشیده شده، و در سایهٔ عنایات ائمه علیهم السلام به دست نسلهای شیعه رسیده است.

بخش دهم

چاپهای کتاب سلیم

متن عربی، منتخب، ترجمهٔ اُردو و فارسی

- چاپهای کتاب سلیم
- کیفیت چاپهای متن عربی کتاب سلیم
- آماری از چاپهای عربی کتاب سلیم
- چاپ منتخب کتاب سلیم
- چاپ ترجمهٔ اردوی کتاب سلیم
- چاپهای ترجمهٔ فارسی کتاب سلیم

چاپهای کتاب سلیم

از اوّلین چاپ متن عربی کتاب بیش از پنجاه سال گذشته، و منتخب کتاب سلیم قبل از چاپ اصل آن به طبع رسیده است. ترجمهٔ کتاب به زبان اردو بیش از بیست سال قبل، و ترجمهٔ فارسی آن ۱۵ سال قبل برای اوّلین بار چاپ شده است.

برای اطلاعات لازم دربارهٔ چاپهای کتاب سلیم به کتابهای زیر مراجعه شود:

الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۹، ج ۱۲ ص ۲۲۷. احقاق الحق: ج ۲ ص ٤۲۱. معجم المطبوعات النجفیّة: ص ۲۱٤ شمارهٔ ۸۳۰. مجلهٔ تراثنا: شمارهٔ ٤ ص ۲۲۹، شمارهٔ ۱٤ ص ۲۲۹، و شمارهٔ ۲۲ ص ۱٤۷ و شمارهٔ ۳۹/۳۸ ص ٤٦٥. فهرست کتابهای چاپی عربی (خانبابا مشار): ص ۷۲۹. مؤلّفین کتب چاپی (خانبابا مشار): ج ۳ ص ۳٦۰.

کیفیت چاپهای متن عربی کتاب سلیم

متن عربی کتاب سلیم، اوّلین بار در سال ۱۳٦۱ هجری قمری در نجف چاپ شده و بعد از آن ده‌ها هزار جلد از این کتاب در طول پنجاه سال بصور مختلف انتشار یافته است، که در قسمت تصویرها، چند نمونهٔ عکسی از آن تقدیم خواهد شد.

از سوی دیگر کتاب سلیم چهار بار مورد تحقیق و مقابله و تنظیم برای چاپ قرار گرفته است:

بار اوّل با مقدّمه‌ای از علامه سید محمد صادق بحرالعلوم در ۱۱ صفحه و از روی نسخهٔ شیخ حر و مقابله بر یک نسخهٔ دیگر، در ۱۹۲ صفحه چاپ شده است.

بار دوّم با مقدّمه‌ای مفصل‌تر از علامه بحرالعلوم با اضافه کردن تحقیقات شیخ

شیرمحمد همدانی در ۶۰ صفحه و از روی نسخهٔ تنظیم شدهٔ ایشان که با چند نسخه مقابله کرده، بچاپ رسیده است. این چاپ به سه صورت در ۲۱۲ صفحه و ۲۳۶ صفحه و ۲۷۰ صفحه منتشر شده است.

بار سوّم با مقدّمه‌ای در ۲۶ صفحه از حجة الاسلام سید علاء الدین موسوی و با آوردن عین متن چاپ نجف به طبع رسیده است. در آخر این تحقیق چند فهرست از جمله فهرست الفبائی مطالب آورده شده است.

بار چهارم در سه جلد به تحقیق شیخ محمد باقر انصاری در ۱۴۷۲ صفحه چاپ شده، که جلد اوّل آن مقدمه‌ای در ۵۵۰ صفحه و جلد دوّم آن متن مقابله شدهٔ کتاب بر ۱۴ نسخهٔ خطّی با تحقیق کامل قسمتهای تاریخی متن در ۴۰۰ صفحه و جلد سوم آن استخراج احادیث از مدارک حدیثی و فهرستهای دوازده‌گانه از جمله فهرست موضوعی در ۵۲۰ صفحه است. توضیح کاملی دربارهٔ کیفیت تحقیق در این چاپ، در آخر مقدمهٔ متن عربی آمده که خلاصهٔ آن در آخر این مقدمه بیان خواهد شد.

آماری از چاپهای عربی کتاب سلیم

ذیلاً آماری از چاپهای متن عربی کتاب سلیم تقدیم می‌شود:

۱. چاپ نجف، مکتبهٔ حیدریة، ۱۹۲ صفحهٔ رقعی، بدون تاریخ.

۲. چاپ نجف، مکتبهٔ حیدریة، ۲۱۲ صفحهٔ رقعی، ۱۳۶۶ قمری.

۳. چاپ نجف، مکتبهٔ حیدریة، ۲۳۶ صفحهٔ رقعی، بدون تاریخ.

۴. چاپ نجف، مکتبهٔ حیدریة، ۲۷۰ صفحهٔ رقعی، بدون تاریخ.

۵. چاپ نجف، مکتبهٔ حیدریة، ۲۷۰ صفحهٔ وزیری، بدون تاریخ، که این چاپ بارها در نجف تجدید شده است.

۶. چاپ قم، دارالکتب الاسلامیة، از روی چاپ ۲۷۰ صفحه‌ای وزیری نجف، در حدود سال ۱۳۹۵ قمری.

۷. چاپ بیروت، دارالفنون و مکتبةالایمان، از روی چاپ ۲۷۰ صفحه‌ای وزیری نجف، ۱۴۰۰ قمری، که همین چاپ بارها در بیروت تجدید شده است.

۸. چاپ قم، از روی چاپ دارالفنون بیروت.

۹. چاپ بیروت، مؤسسهٔ بعثت، ۲۱۵ صفحهٔ وزیری، ۱٤۰۷ قمری.

۱۰. چاپ تهران، مؤسسهٔ بعثت، ۳۲۸ صفحهٔ وزیری، ۱٤۰۸ قمری.

۱۱. چاپ بیروت، مؤسسهٔ اعلمی، از روی چاپ ۲۷۰ صفحه‌ای وزیری نجف، ۱٤۱۲ قمری.

۱۲. چاپ قم، مؤسسهٔ نشر الهادی، ۱٤۷۲ صفحه در سه جلد وزیری، ۱٤۱۵ قمری.

چاپ منتخب کتاب سلیم

از سوی دو نفر از علما احادیثی از کتاب سلیم انتخاب شده و بعنوان «منتخب کتاب سلیم» تنظیم شده است:

۱. شیخ عبدالحمید بن عبدالله کرهرودی.

۲. علّامه سید محمد علی شاه عبدالعظیمی متوفای ۱۳۳٤ قمری[۱].

منتخب کرهرودی قبل از چاپ اصل کتاب سلیم، در حدود سال ۱۳۶۰ قمری در ۷۸ صفحه بچاپ رسیده و نسخه‌هایی از آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی و کتابخانهٔ آیة‌الله مرعشی قم موجود است که نمونه‌ای از آن در تصویرها آورده می‌شود. منتخب سیّد شاه عبدالعظیمی بچاپ نرسیده و اثری هم از آن در دست نیست.

چاپ ترجمهٔ اردوی کتاب سلیم

ترجمهٔ کتاب سلیم به زبان اردو توسط مرحوم شیخ ملک محمد شریف بن شیر محمد شاه‌رسولُوی ملتانی در سال ۱۳۷۵ قمری انجام گرفته، و در سال ۱۳۹۱ قمری توسط مکتبهٔ ساجد در ملتان پاکستان بچاپ رسیده است.

این چاپ در ۲۳۷ صفحهٔ رقعی شامل مقدمه‌ای در ۷ صفحه است که تلخیص مقدّمهٔ ۱۱ صفحه‌ای چاپ اوّل کتاب سلیم است. سپس متن کتاب از روی چاپ اوّل متن عربی کتاب ترجمه شده و حدیث ٤۸ بخاطر مشابهت با حدیث ٤ حذف شده است.

---

۱. الذریعة: ج ۲ ص ۱۵۸ ج ۲۲ ص ٤۱۱. فهرست کتب چاپی عربی: ص ۷۳۸. مؤلفین کتب چاپی: ج ۳ ص ۳۶۰. فهرست قدیم کتابخانهٔ آستان قدس: ص ۳۳۵ شمارهٔ ۹٤٤.

Scanned by CamScanner

نسخه‌ای از این ترجمه، در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است که نمونه‌ای از آن در تصویرها آورده می‌شود.

چاپ ترجمهٔ فارسی کتاب سلیم

ترجمهٔ فارسی کتاب سلیم مراحلی را طی کرده که در این قسمت ذکر می‌شود:

۱. در سال ۱۴۰۰ قمری برای اوّلین بار اقدام به ترجمهٔ فارسی کتاب از روی چاپ ۲۷۰ صفحه‌ای نجف شد. در این ترجمه مقدمهٔ ۶۰ صفحه‌ای آن تلخیص گردید، و احادیث الحاقی آن که از کتب حدیث جمع آوری شده و در آخر مقدمه بود بعد از اصل کتاب قرار داده شد. از سوی دیگر برای هر حدیث شماره‌ای و در ابتدای هر قطعه از متن عنوانی گویا قرار داده شد.

نام ترجمه با الهام از حدیث امام صادق عليه السلام **«اسرار آل محمد عليهم السلام»** گذارده شد و در طول پانزده سال بیش از صدهزار جلد آن در شهرهای قم و تهران و مشهد بچاپ رسید و مورد استقبال بی‌نظیر مردم قرار گرفت.

۲. در سال ۱۴۱۲ ترجمهٔ کتاب سلیم بهمراه متن عربی آن به قلم مرحوم علامه شیخ محمد باقر کمره‌ای متوفای ۱۴۱۴ ق انجام گرفت و توسط انتشارات اهل‌بیت عليهم السلام در ۵۵۶ صفحهٔ رقعی منتشر شد. این ترجمه هم از روی چاپ ۲۷۰ صفحه‌ای نجف انجام شده، و نیمی از هر صفحه متن عربی و نیمهٔ دوّم صفحه ترجمهٔ فارسی آن است.

۳. در سال ۱۴۱۳، هنگامی که آماده سازی متن سه جلدی عربی کتاب سلیم هنوز نیمه تمام بود، به تنظیم مقدمهٔ جدیدی برای ترجمهٔ فارسی از روی همان مقدمهٔ نیمه تمام عربی اقدام شد.

پس از آن متن کتاب نیز ـ با آنکه تنظیم متن و پاورقی‌هایش ناتمام بود ـ بصورت جدیدی برای ترجمه آماده شد، بدینصورت که اضافات مهم احادیث از اوّل کتاب تا حدیث ۴۸ به آنها اضافه شد و بعد از آن احادیث نوع «ج» بعنوان ضمیمهٔ کتاب سلیم بصورت جداگانه از حدیث ۴۹ تا ۷۰ تنظیم شد، و احادیث الحاقی که از کتب حدیث استخراج شده بود بعنوان ملحقات از حدیث ۷۱ تا ۹۰ تنظیم شد. در نتیجه ترتیب و شمارهٔ احادیث کتاب طبق متن عربی سه جلدی تنظیم گردید و در متن ترجمه نیز

اصلاحاتی انجام گرفت.

در آخر هر حدیث اشاره‌ مختصری به مدارک آن گردید، و چند فهرست در آخر کتاب تنظیم شد.

این ترجمهٔ فارسی در ٦٢١ صفحه که ١٤٣ صفحهٔ آن مقدمه بود، با همان نام «اسرار آل محمد ﷺ» قبل از چاپ سه جلدی عربی منتشر شد و طی سهٔ سال چند بار تجدید چاپ شد، و اصلاحاتی نیز انجام گرفت. نمونه‌ای از این چاپها در بخش تصویرها تقدیم خواهد شد.

٤. در آغاز سال ١٤١٥ پس از چاپ سه جلدی عربی کتاب سلیم، ترجمهٔ کاملی از روی آن انجام گرفت که بصورت کتاب حاضر تقدیم می‌گردد. ترجمهٔ حاضر بطور کامل از روی متن جدید عربی است و پاورقی‌ها شامل مطالب بسیار مهمّی است. در شکل ظاهری و تقسیمات مقدمه و متن و ویرایش آن اصلاحات اساسی انجام گرفته که شرح آن در بخش دوازدهم همین مقدمه خواهد آمد.

بخش یازدهم

نمونه‌های عکسی از کتاب سلیم

- ارزش و فایدهٔ نمونه‌های عکسی
- ۱۸ نمونه از نسخه‌های خطی کتاب سلیم
- ۸ نمونه از چاپهای متن عربی کتاب سلیم
- ۱ نمونه از منتخب کتاب سلیم
- ۱ نمونه از ترجمهٔ اردوی کتاب سلیم
- ۸ نمونه از ترجمهٔ فارسی کتاب سلیم

ارزش و فایدهٔ نمونه‌های عکسی

در این فصل ۳٦ نمونهٔ عکسی مربوط به نسخه‌های خطی و چاپهای عربی و منتخب و ترجمهٔ اردو و فارسی کتاب سلیم تقدیم می‌گردد، که از نظر علمی چند فایدهٔ مهم دربر خواهد داشت:

۱. شاهدی بر آنچه در توصیف نسخه‌ها گفته شد خواهد بود.

۲. عین نسخه با دیدن نمونه‌ای از آن، در ذهن خواننده ترسیم می‌شود.

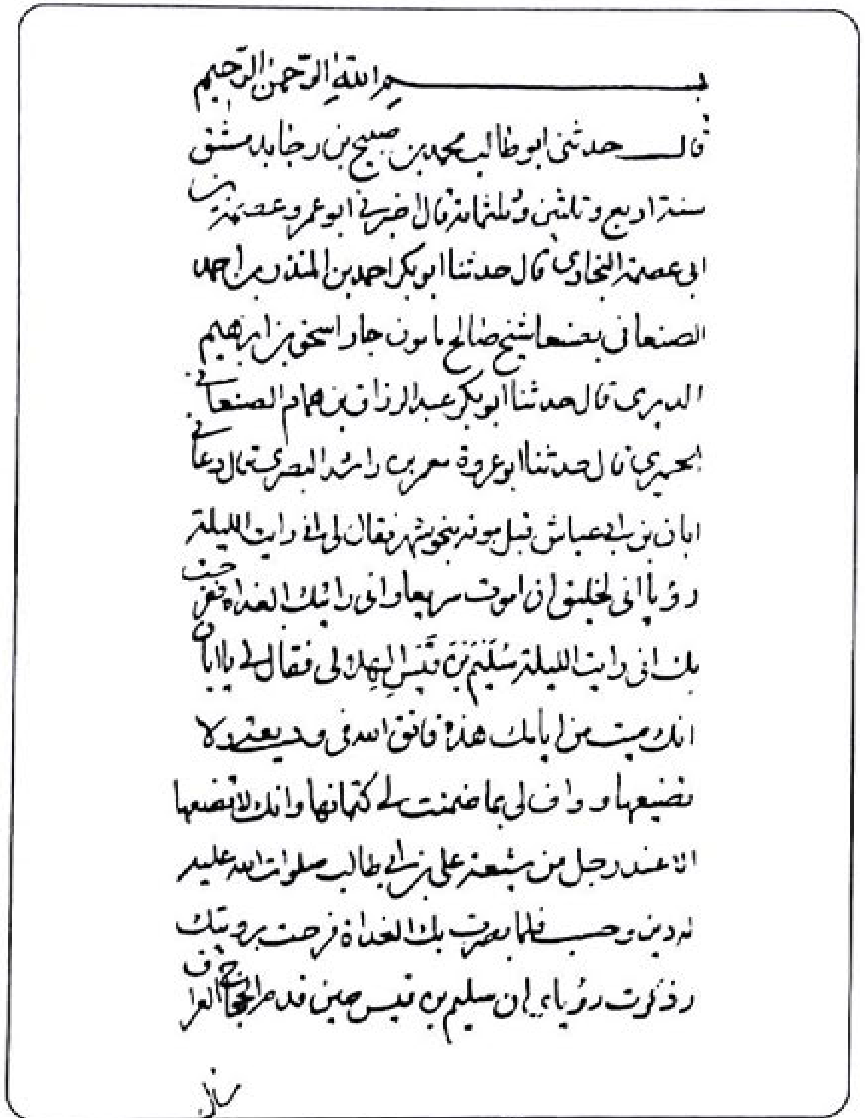
۳. خوانندهٔ گرامی می‌تواند مطالبی را شخصاً از روی نمونه استنباط کند.

٤. در صورت عدم دسترسی به نسخه در آینده، سند زنده‌ای برای نسلهای آتی خواهد بود.

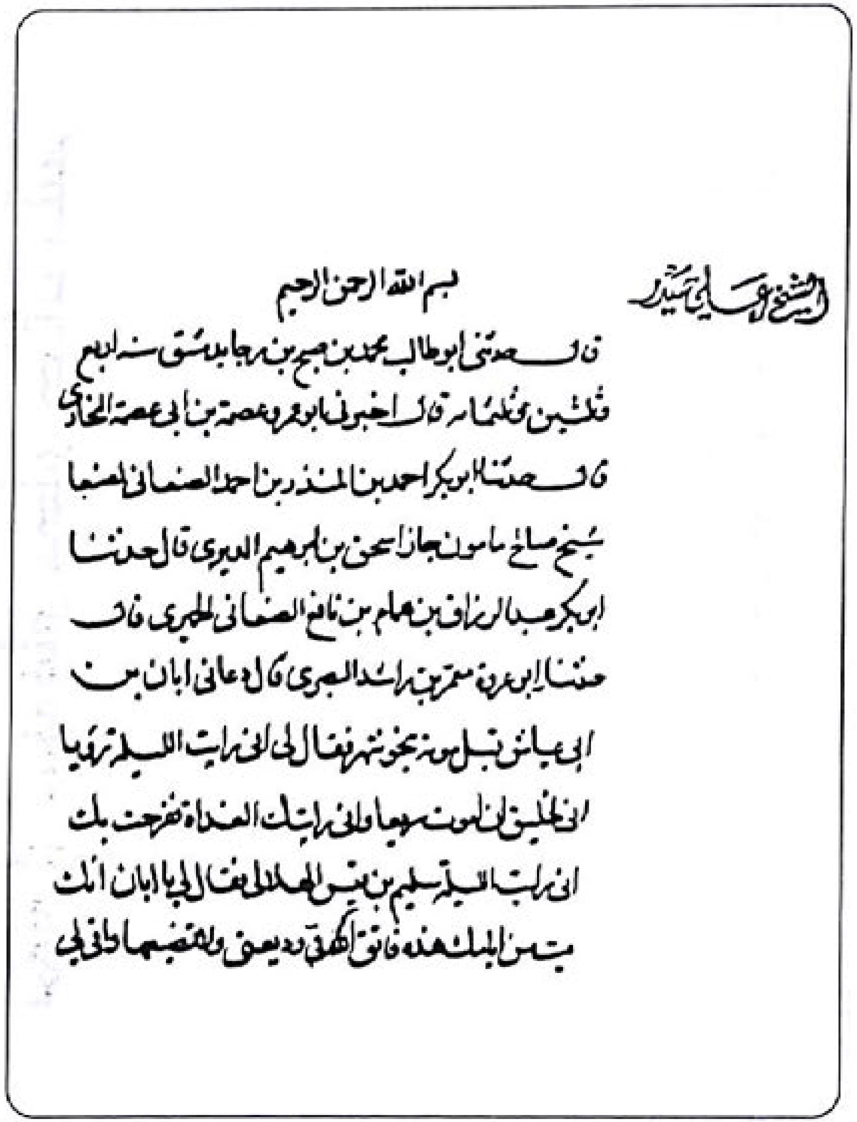
در مقدمهٔ عربی ۹۰ نمونهٔ عکسی تهیه شده، ولی در اینجا فقط به ۱۸ نمونه از نسخه‌های خطی و ۱۸ نمونه از نسخه‌های چاپی اکتفا می‌شود و در هر صفحه دو تصویر بصورت افقی آورده می‌شود.

نمونه از نسخه‌های خطی کتاب سلیم

نسخه‌های شمارهٔ ۱۵، ۱٦، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲٤، ۲۵، ۲٦، ۲۸، ۳۵، ۳٦، ۳۸، ۳۹، ٤۱، ٤۲، ٤٤.


بسم الله الرحمن الرحيم
قال حدثني ابو طالب محمد بن صبيح بن رجا بدمشق
سنة اربع وثلثين وثلثمائة قال اخبرني ابو عمر وعصمة بن
ابي عصمة البخاري قال حدثنا ابو بكر احمد بن المنذر بن احمد
الصنعاني بصنعاء شيخ صالح مامون جار اسحق بن ابرهيم
الدبري قال حدثنا ابو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني
الحميري قال حدثنا ابو عروة معمر بن راشد البصري قال دعاني
ابان بن ابي عياش قبل موته بنحو شهر فقال لي اني رايت الليلة
رؤيا اني لخليق ان اموت سريعا اني رايتك الغداة فرحت
بك اني رايت الليلة سليم بن قيس الهلالي فقال لي يا ابان
انك ميت في ايامك هذه فاتق الله في وديعتي ولا
تضيعها وف لي بما ضمنت لي كتمانها وان لا تضعها
الا عند رجل من شيعة علي بن ابي طالب صلوات الله عليه
له دين وحسب فلما بصرت بك الغداة فرحت برؤيتك
وذكرت رؤياي ان سليم بن قيس حين قدم الحجاج العراق
سال

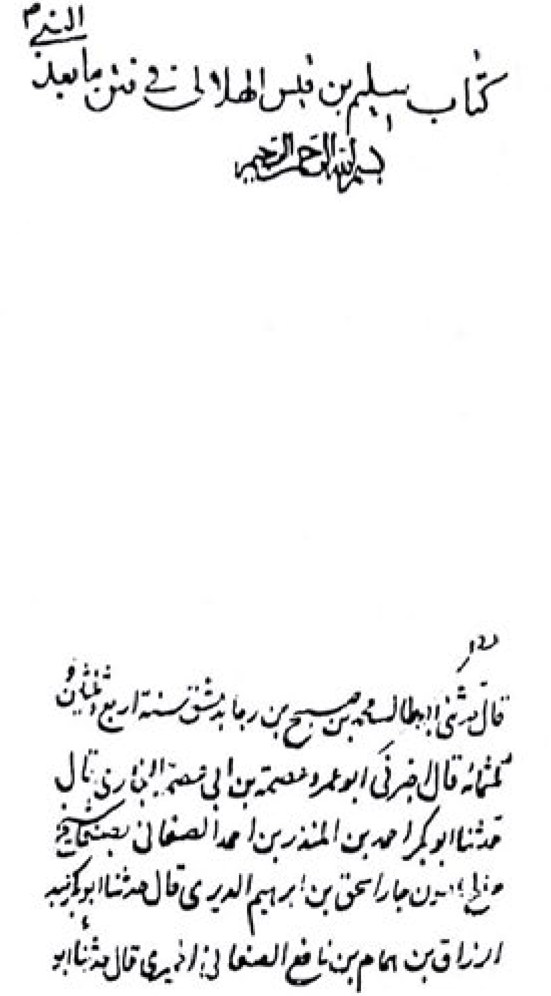
١. اوّل نسخهٔ علّامهٔ روضاتی (شمارهٔ ١٥)


الشيخ علي حيدر
بسم الله الرحمن الرحيم
قال حدثني ابو طالب محمد بن صبيح بن رجا بدمشق سنة اربع
وثلثين وثلثمائة قال اخبرني ابو عمر وعصمة بن ابي عصمة البخاري
قال حدثنا ابو بكر احمد بن المنذر بن احمد الصنعاني بصنعاء
شيخ صالح مامون جار اسحق بن ابرهيم الدبري قال حدثنا
ابو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعاني الحميري قال
حدثنا ابو عروة معمر بن راشد البصري قال دعاني ابان بن
ابي عياش قبل موته بنحو شهر فقال لي اني رايت الليلة رؤيا
اني لخليق ان اموت سريعا واني رايتك الغداة ففرحت بك
اني رايت الليلة سليم بن قيس الهلالي فقال لي يا ابان انك
ميت من ايامك هذه فاتق الله في وديعتي ولا تضيعها وف لي

٢. اوّل نسخهٔ حجة الاسلام شیخ علی حیدر (شمارهٔ ١٦)



۳. اوّل نسخهٔ دانشکدهٔ الهیات مشهد (شمارهٔ ۱۷)



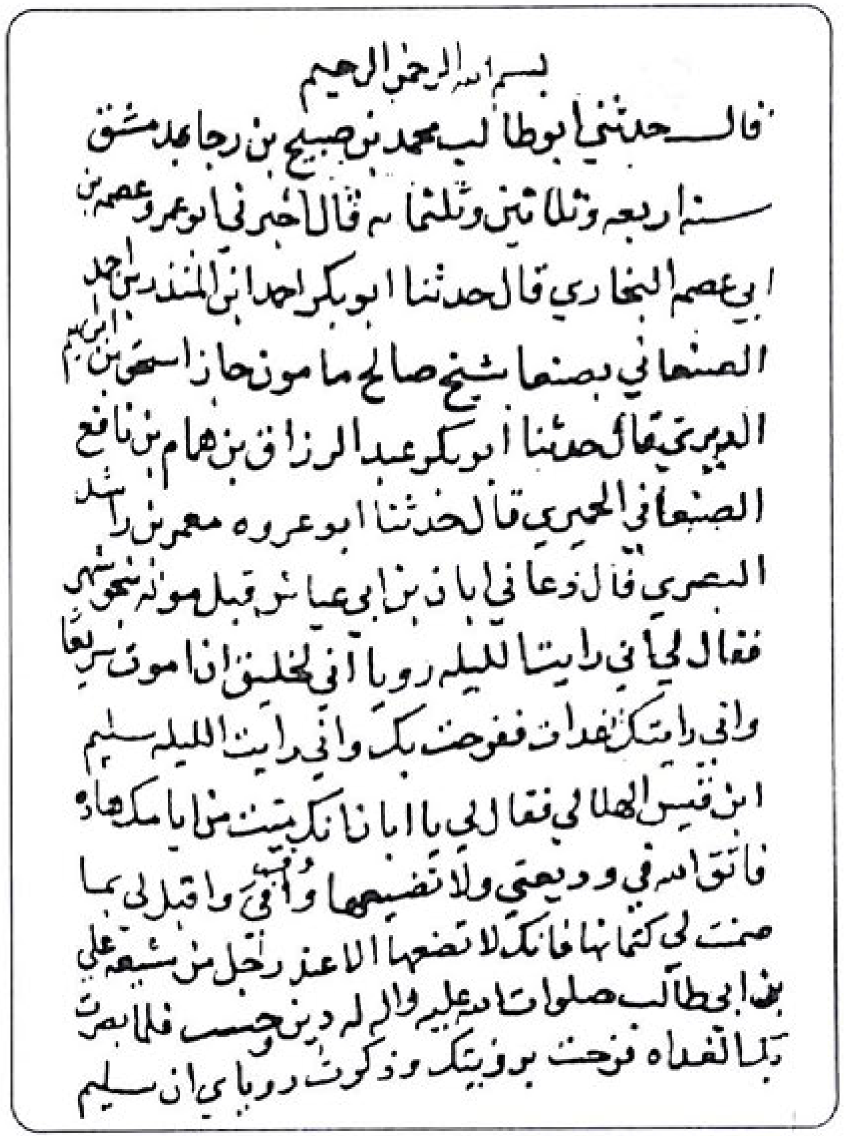
كتاب سليم بن قيس الهلالي في نص ما بعد النبي
بسم الله الرحمن الرحيم

قال حدثني ابو طالب محمد بن صبيح بن رجاء بدمشق سنة اربع وثلثين وثلثمائة قال اخبرني ابو عمرو عصمة بن ابي عصمة البخاري قال حدثنا ابو بكر احمد بن المنذر بن احمد الصنعاني بصنعاء [illegible] جار اسحق بن ابراهيم الديري قال حدثنا ابو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعاني الحميري قال حدثنا ابو

۴. اوّل نسخهٔ آستان قدس ۲۰۳۵ (شمارهٔ ۱۸)

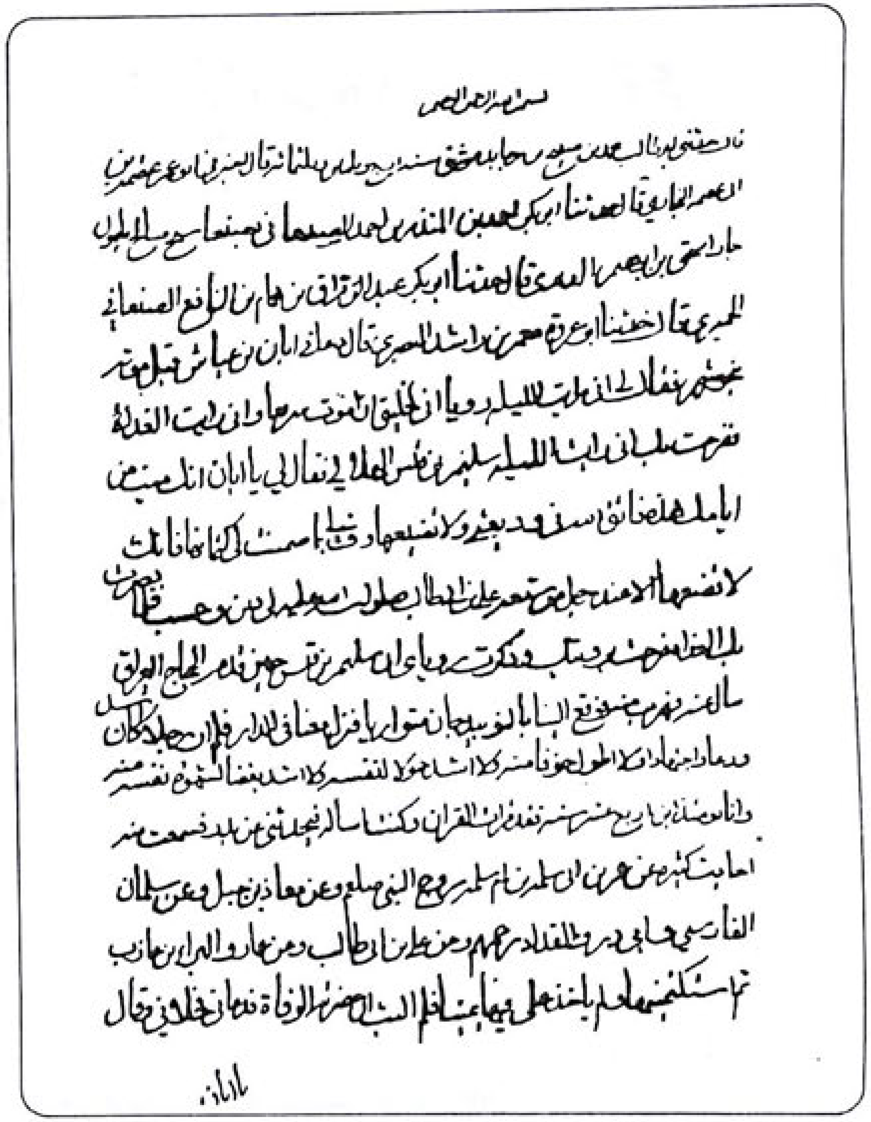


۵. اوّل نسخهٔ آستان قدس ۸۱۳۰ (شمارهٔ ۱۹)



بسم الله الرحمن الرحيم
قال حدثني ابو طالب محمد بن صبيح بن رجا بدمشق
سنة اربعة وثلاثين وثلثمائة قال اخبرني ابو عمرو عصمة بن
ابي عصمة البخاري قال حدثنا ابو بكر احمد بن المنذر بن احمد
الصنعاني بصنعا شيخ صالح مامون جار اسحق بن ابراهيم
الدبري قال حدثنا ابو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع
الصنعاني الحميري قال حدثنا ابو عروه معمر بن راشد
البصري قال دعاني ابان بن ابي عياش قبل موته بنحو شهر
فقال لي اني رايت الليلة رويا اني لخليق ان اموت سريعا
واني رايتك الغداة ففرحت بك واني رايت الليلة سليم
ابن قيس الهلالي فقال لي يا ابان انك ميت في ايامك هذه
فاتق الله في وديعتي ولا تضيعها وفِ لي بما
ضمنت لي كتمانها فانك لا تضعها الا عند رجل من شيعة علي
بن ابي طالب صلوات الله عليه واله له دين وحسب فلما بصرت
بك الغداة فرحت برويتك وذكرت رويا سليم

۶. اوّل نسخهٔ دانشگاه تهران ۵۷۵ (شمارهٔ ۲۱)



۷. اوّل نسخهٔ دانشگاه تهران ۶۶۹ (شمارهٔ ۲۲)



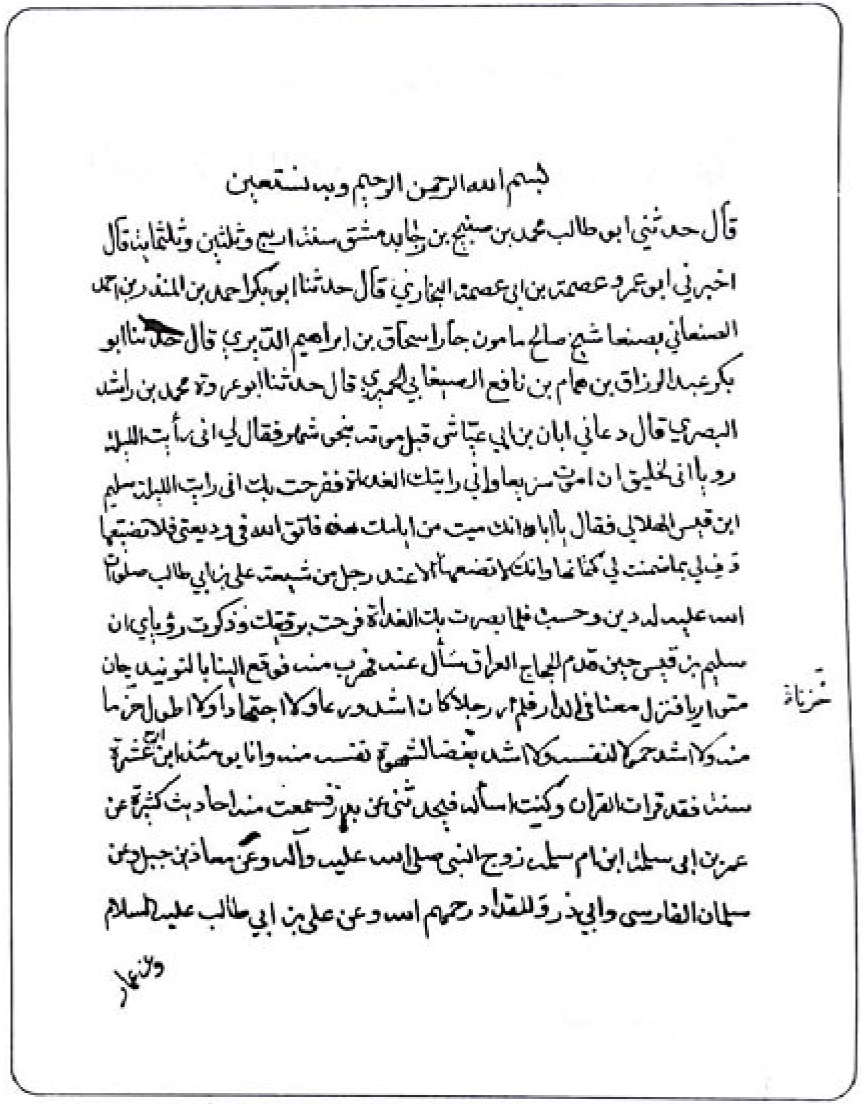
۸. اوّل نسخهٔ دانشکدهٔ حقوق تهران ۱۷۸ ج (شمارهٔ ۲۴)



۹. اوّل نسخهٔ دانشگاه تهران ۲۲۰۰ (شمارهٔ ۲۵)

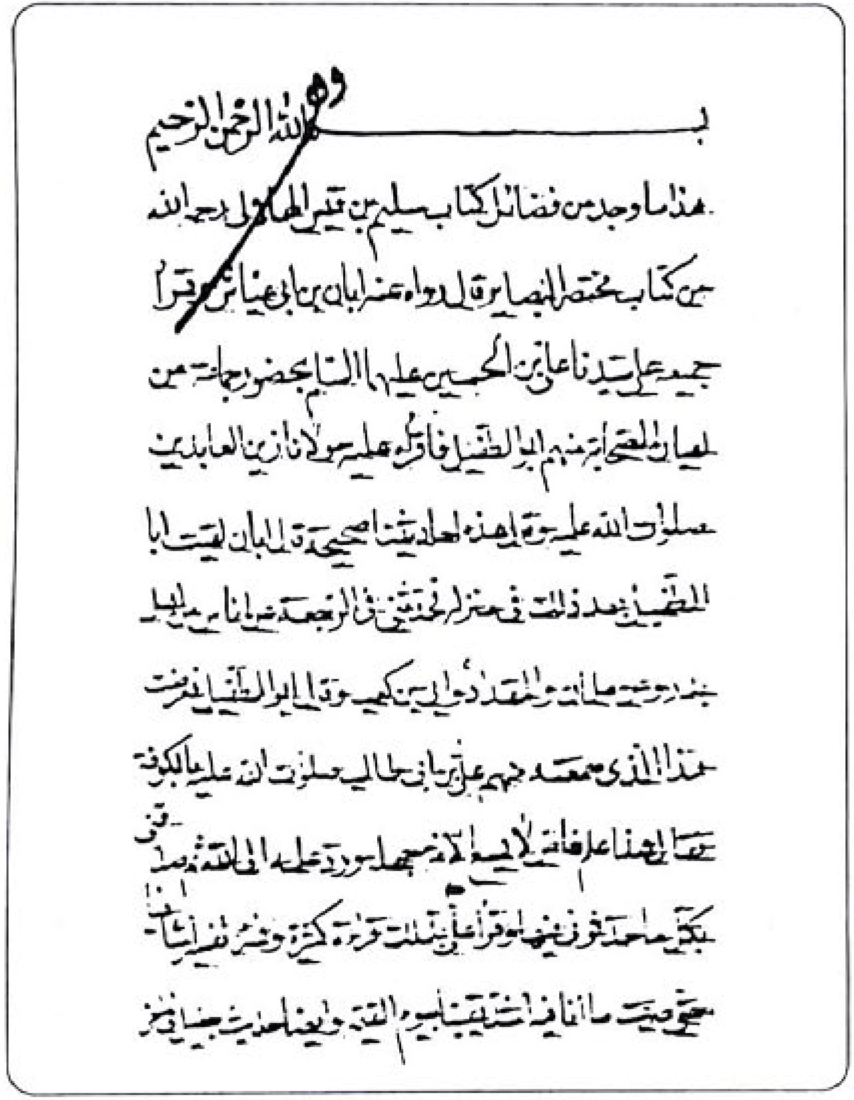


۱۰. اوّل نسخهٔ دانشگاه تهران ۶۸۰۸ (شمارهٔ ۲۶)



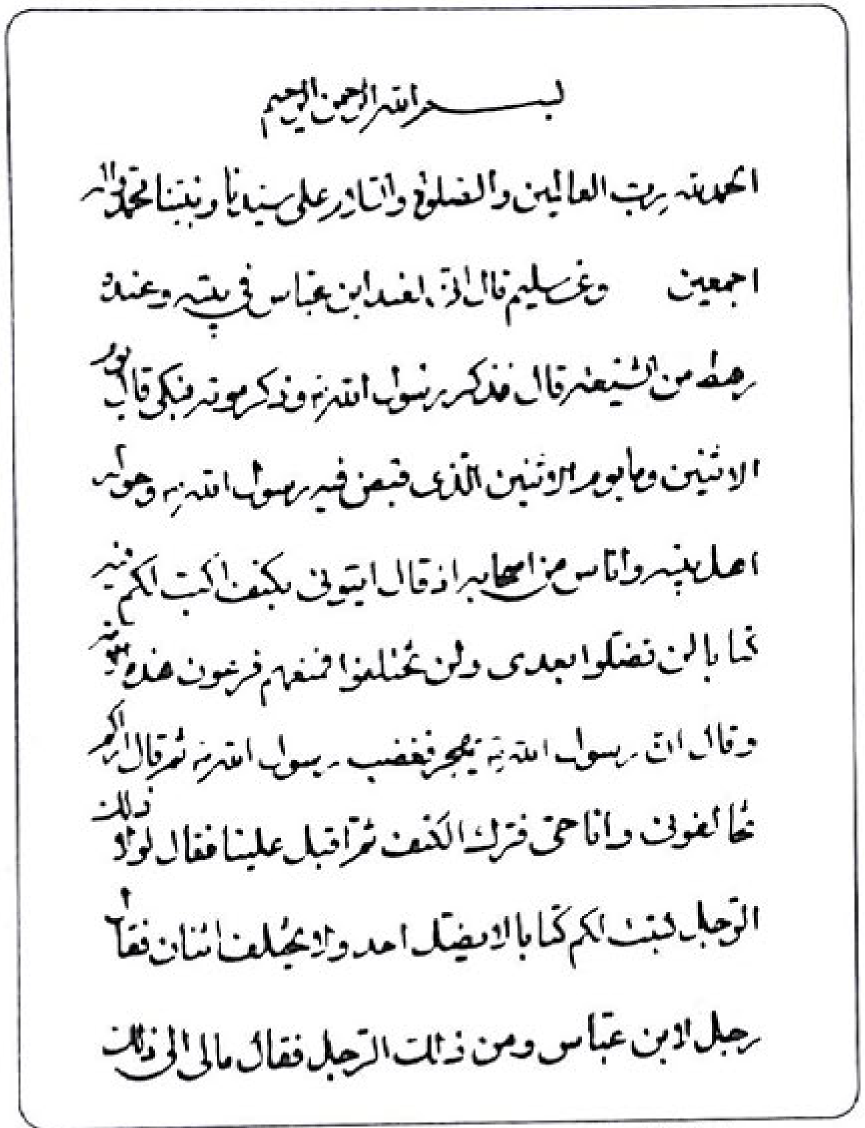
بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
قال حدثني ابو طالب محمد بن صبيح بن رجا بدمشق سنة اربع وثلثين وثلثمائة قال
اخبرني ابو عمرو عصمة بن ابي عصمة البخاري قال حدثنا ابو بكر احمد بن المنذر بن احمد
الصنعاني بصنعا شيخ صالح مامون جار اسحاق بن ابراهيم الدبري قال حدثنا ابو
بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعاني الحميري قال حدثنا ابو عروة معمر بن راشد
البصري قال دعاني ابان بن ابي عياش قبل موته بنحو شهر فقال لي اني رأيت الليلة
رويا اني لخليق ان اموت سريعا واني رايتك الغداة ففرحت بك اني رايت الليلة سليم
ابن قيس الهلالي فقال يا ابان انك ميت من ايامك هذه فاتق الله في وديعتي ولا تضيعها
وف لي بما ضمنت من كتمانها ولا تضعها الا عند رجل من شيعة علي بن ابي طالب صلوات
الله عليه له دين وحسب فلما بصرت بك الغداة فرحت برؤيتك وذكرت رؤياي ان
سليم بن قيس حين قدم الحجاج العراق سال عنه فهرب منه فوقع الينا بالنوبندجان
متواريا فنزل معنا في الدار فلم ار رجلا كان اشد اجلالا لنفسه ولا اشد اجتهادا ولا اطول حزنا
منه ولا اشد خمولا لنفسه ولا اشد بغضا للشهرة لنفسه منه وانا يومئذ ابن اربع عشرة
سنة فقد قرأت القرآن وكنت اسأله فيحدثني عن اهل بدر فسمعت منه احاديث كثيرة عن
عمر بن ابي سلمة ابن ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله وعن معاذ بن جبل وعن
سلمان الفارسي وابي ذر والمقداد رحمهم الله وعن علي بن ابي طالب عليه السلام

۱۱. اوّل نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس (سنای سابق) ۶۵۲ (شمارهٔ ۲۸)



بسم الله الرحمن الرحيم
هذا ما وجد من فضائل كتاب سليم بن قيس الهلالي رحمه الله
من كتاب مختصر البصائر قيل رواه عن ابان بن ابي عياش ... قرأ
جميعه على سيدنا علي بن الحسين عليهما السلام بحضور جماعة من
اعيان الصحابة منهم ابو الطفيل فاقره عليه مولانا زين العابدين
صلوات الله عليه وقال هذه احاديثنا صحيحة قال ابان لقيت ابا
الطفيل بعد ذلك في منزله فحدثني في الرجعة عن اناس من اهل
بدر ...

۱۲. اوّل نسخهٔ دانشکدهٔ حقوق تهران ۲۹ د (شمارهٔ ۳۵)


بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا ونبينا محمد وآله
اجمعين   وعن سليم قال انی لعند ابن عباس في بيته وعنده
رهط من الشيعة قال فذكر رسول الله ﷺ وذكر موته فبكى قال يوم
الاثنين وما يوم الاثنين الذی قبض فيه رسول الله ﷺ وحوله
اهل بيته واناس من اصحابه اذ قال ايتونی بكتف اكتب لكم فيه
كتابا لن تضلوا بعدی ولن تختلفوا فمنعهم فرعون هذه الامة
وقال ان رسول الله ﷺ يهجر فغضب رسول الله ﷺ ثم قال انی اراكم
تخالفونی وانا حی فترك الكتف ثم اقبل علينا فقال لولا ذلك
الرجل لكتبت لكم كتابا لا يضل احد ولا يختلف اثنان فقال
رجل لابن عباس ومن ذلك الرجل فقال مالی الی ذلك

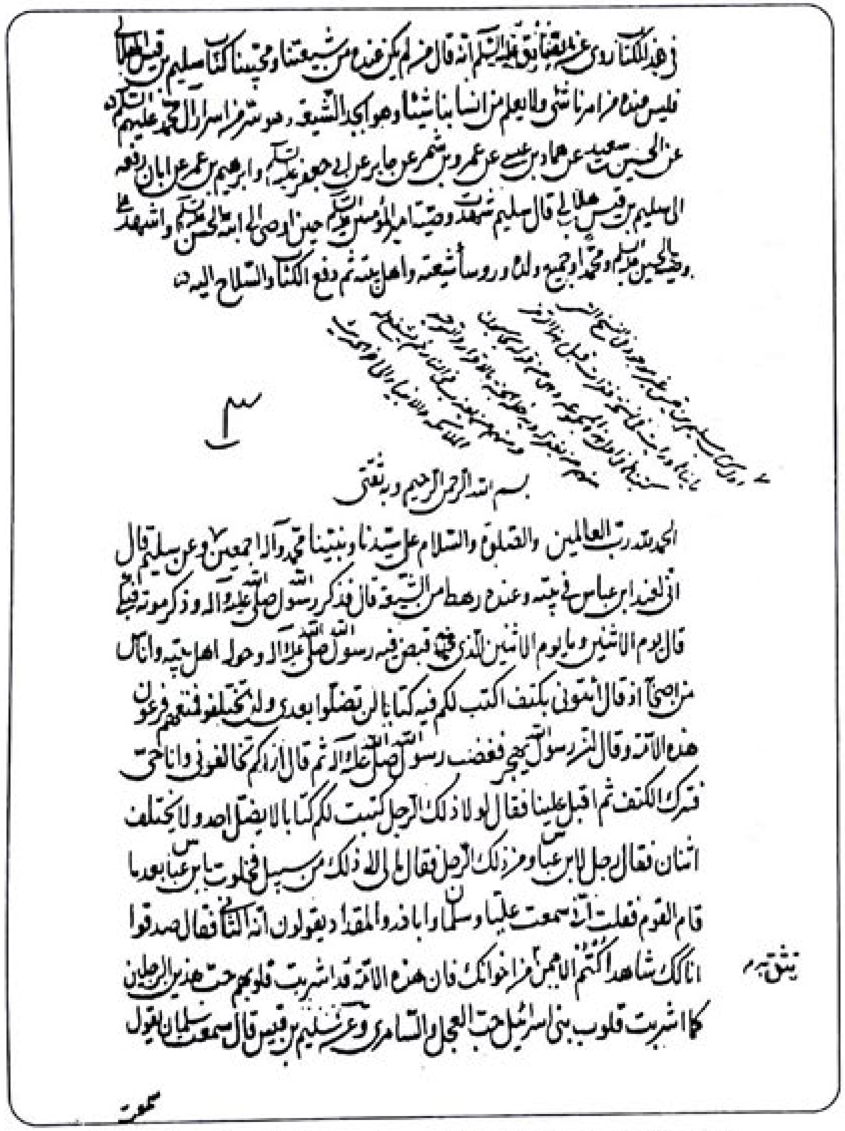
۱۳. اوّل نسخهٔ کتابخانهٔ ملک تهران (شمارهٔ ۳٦)


١٠
بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
[١/الف] محاسبون منهم من يغفر له ويدخل الجنة بالاقرار
والتوحيد (ومنهم) من يعذب في النار ثم يشفع له الملائكة والانبياء
والمؤمنين فيخرجون من النار ويدخلون الجنة فيسمون فيها الجهنميون
(ومنهم) اصحاب الاعراف يوقفون للموازين والحساب الا عليهم لان
اولياء الله العارفين لله ولرسوله والحجج في ارضه وشهدائه على خلقه
المقربين لهم المطيعين لهم يدخلون الجنة بغير حساب والجاحدين لهم
المنكرين المكابرين الناصبين اعداء الله يدخلون النار بغير حساب.
وفيما بين هؤلاء منهم جل الناس وهم اصحاب الموازين والشفاعة.
قال قلت فرجت واوضحت لي وشفيت صدری، فادع الله ان
يجعلني لك وليا في الدنيا والآخرة. قال: «اللهم اجعله منهم».
قال ثم اقبل علي فقال: الا اعلمك سمعته من رسول الله
علمه سلمان وابا ذر والمقداد؟ قلت بلی يا امير المؤمنين.
قال قل كلما اصبحت وامسيت [١/ب] «اللهم ابعثني على الايمان
بك والتصديق بمحمد رسولك والولاية لعلي بن ابي طالب والائتمام
بالائمة من آل محمد فانی قد رضيت بذلك يا رب» عشر مرات. قلت
يا امير المؤمنين، قد حدثني بذلك سلمان وابو ذر والمقداد فلم ادع ذلك
منذ سمعته منهم. قال: لا تدعه ما بقيت.

۱۴. اوّل نسخهٔ علّامهٔ جلالی (شمارهٔ ۳۸)



۱۵. آخر جزء اوّل از نسخهٔ سیّد مستنبط (شمارهٔ ۳۹)



۱۶. اوّل نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس ۵۳۶۶ (شمارهٔ ۴۱)



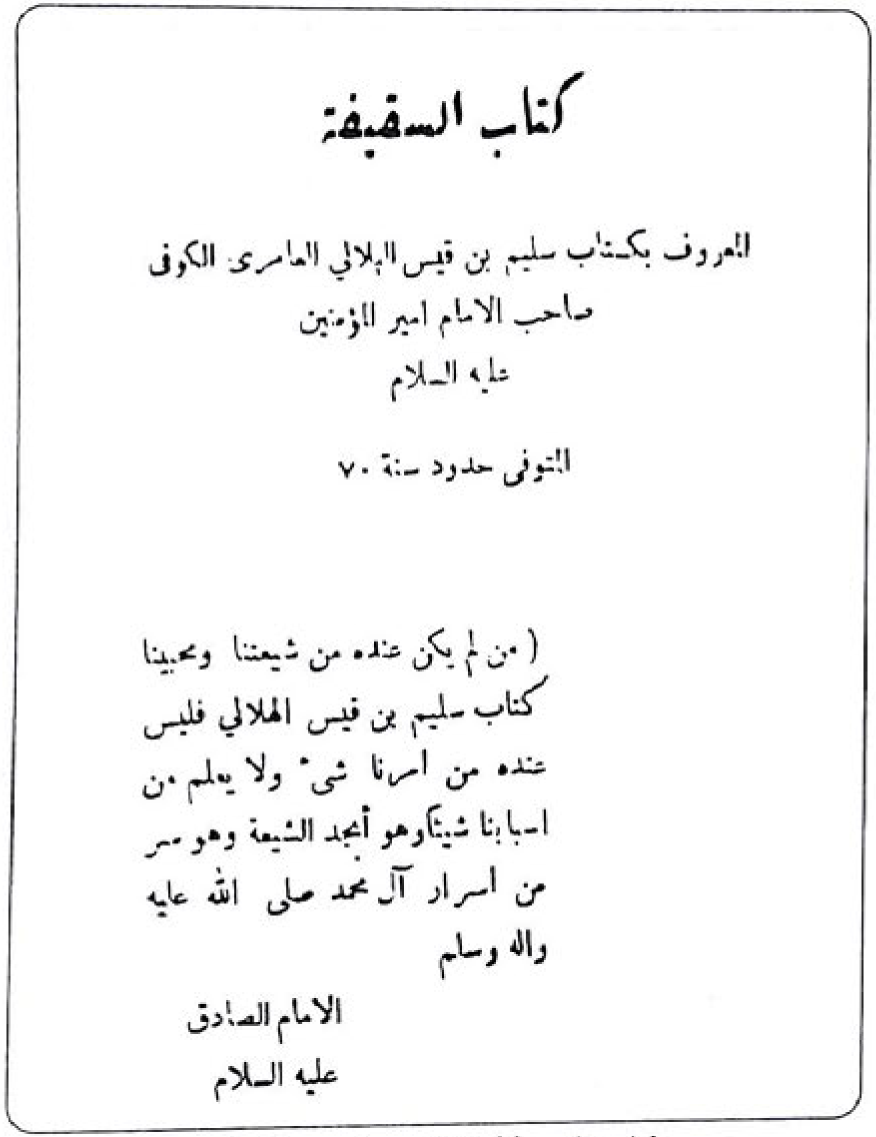
۱۷. اوّل نسخهٔ آستان قدس ۹۷۱۹ (شمارهٔ ۴۲)



۱۸. اوّل نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس ۷۶۹۹ (شمارهٔ ۴۴)

نمونه از چاپهای کتاب سلیم

۹ تصویر از جلد چاپهای عربی کتاب سلیم در
نجف و بیروت و قم.
۱ تصویر از جلد منتخب کتاب سلیم.
۱ تصویر از جلد ترجمهٔ اردوی کتاب سلیم.
۸ تصویر از ترجمه‌های فارسی کتاب سلیم.


كتاب السقيفة

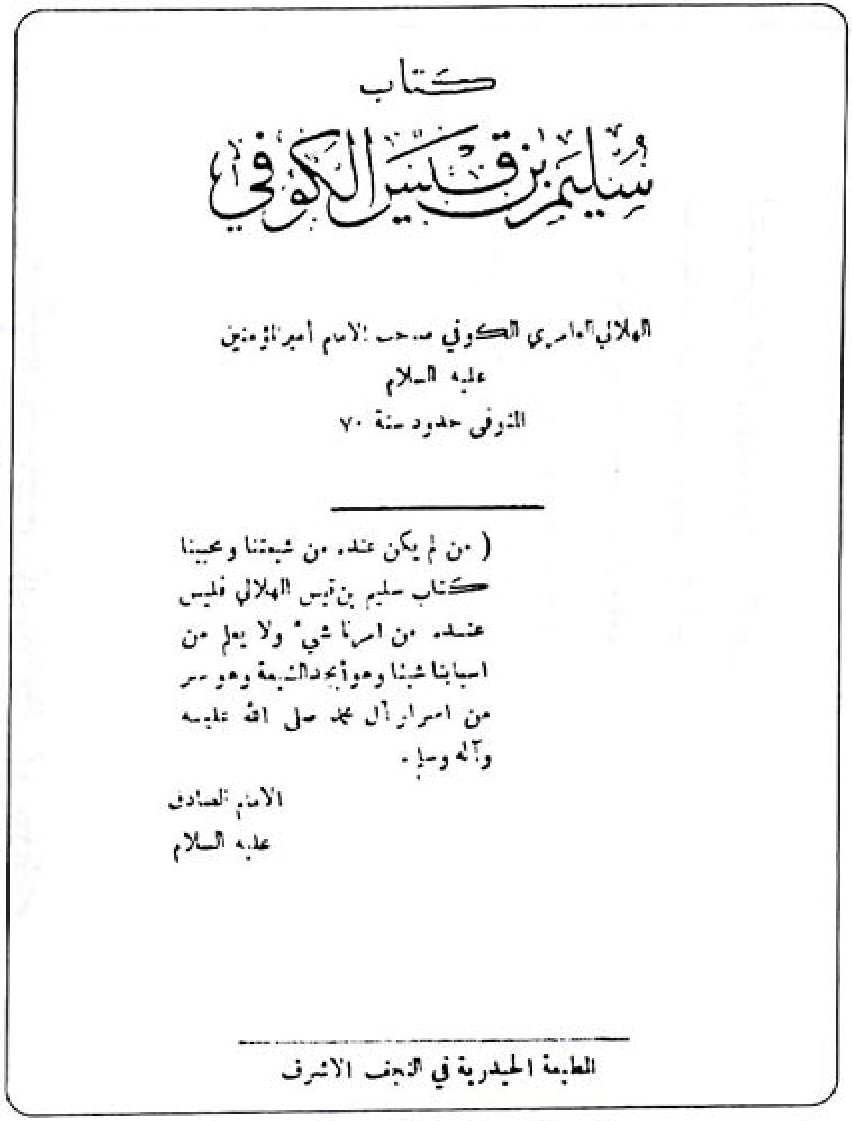
المعروف بكتاب سليم بن قيس الهلالي العامري الكوفي
صاحب الامام امير المؤمنين
عليه السلام

المتوفى حدود سنة ٧٠

(من لم يكن عنده من شيعتنا ومحبينا
كتاب سليم بن قيس الهلالي فليس
عنده من أمرنا شيء ولا يعلم من
اسبابنا شيئاً وهو أبجد الشيعة وهو سر
من أسرار آل محمد صلى الله عليه
واله وسلم

الامام الصادق
عليه السلام

۱۹. چاپ اوّل کتاب سلیم در نجف


كتاب
سليم بن قيس الكوفي

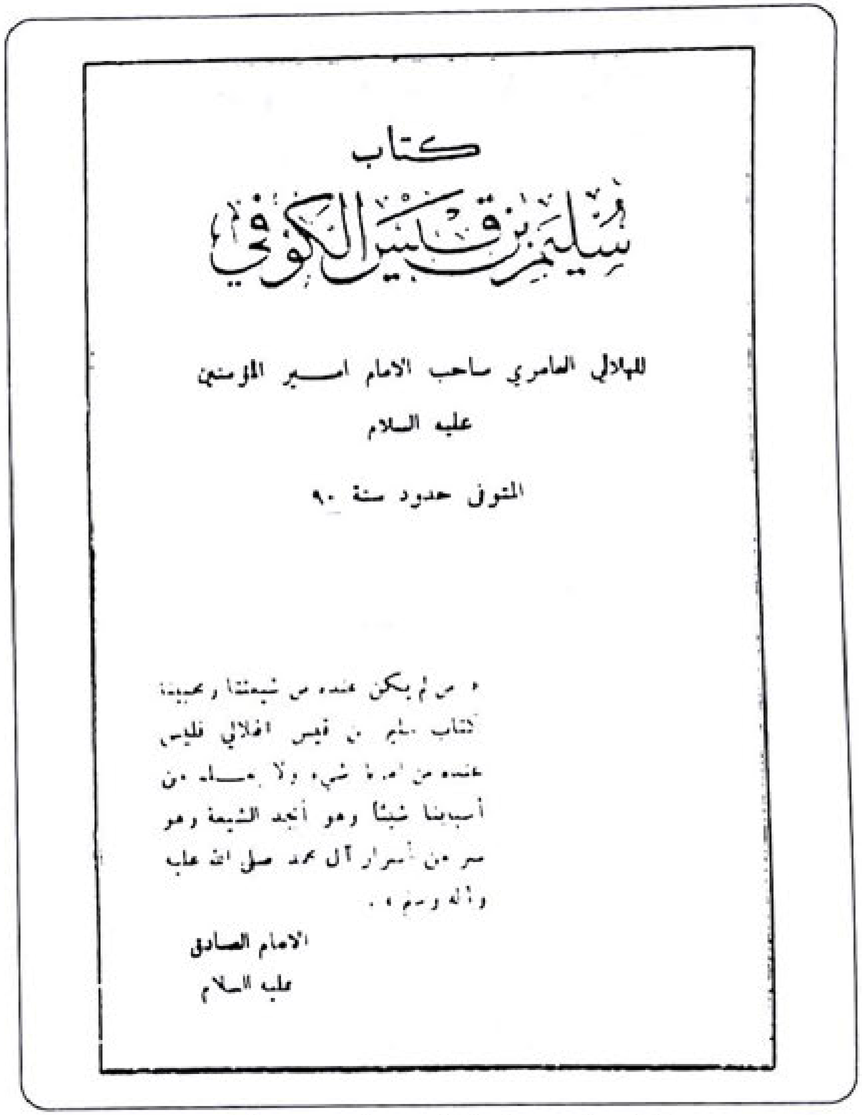
الهلالي العامري الكوفي صاحب الامام امير المؤمنين
عليه السلام
المتوفى حدود سنة ٧٠

(من لم يكن عنده من شيعتنا ومحبينا
كتاب سليم بن قيس الهلالي فليس
عنده من أمرنا شيء ولا يعلم من
اسبابنا شيئاً وهو أبجد الشيعة وهو سر
من اسرار آل محمد صلى الله عليه
وآله وسلم .

الامام الصادق
عليه السلام

المطبعة الحيدرية في النجف الاشرف

۲۰. چاپ دوّم کتاب سلیم در نجف



كتاب

سليم بن قيس الكوفي

للهلالي العامري صاحب الامام امير المؤمنين

عليه السلام

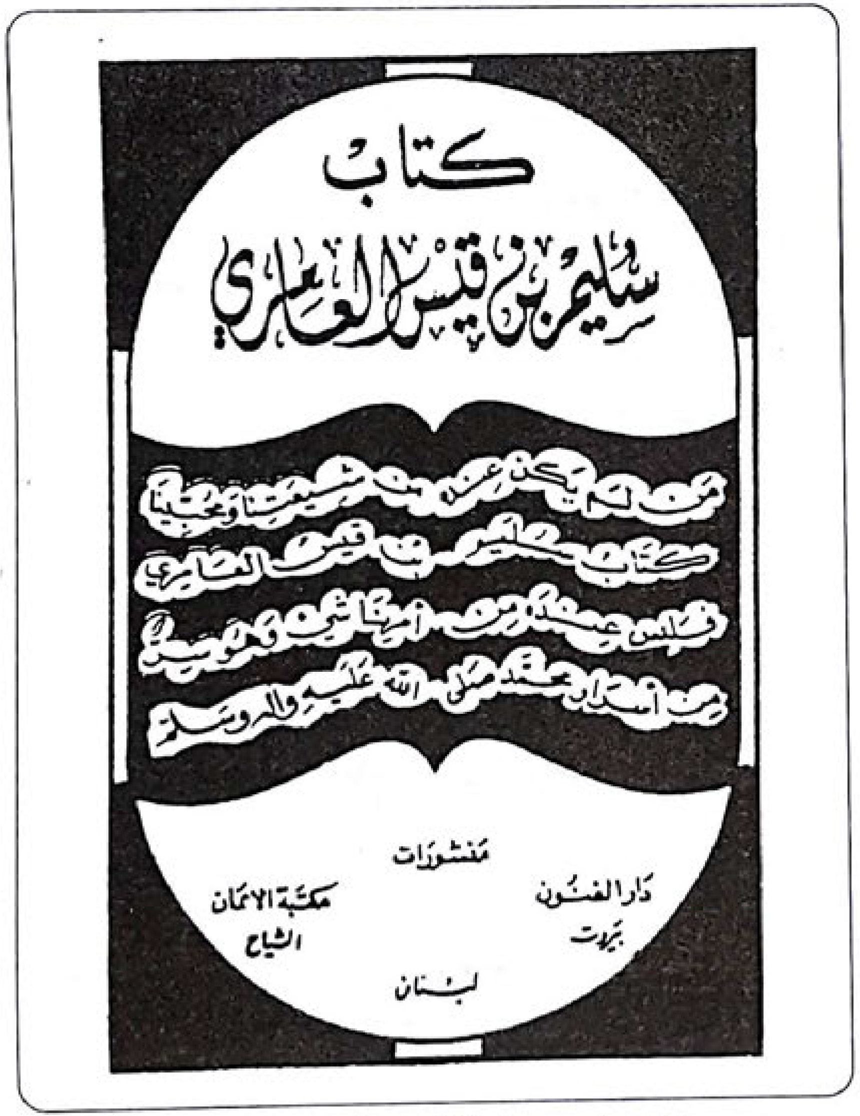
المتوفى حدود سنة ٩٠

« من لم يكن عنده من شيعتنا ومحبينا كتاب سليم بن قيس الهلالي فليس عنده من أمرنا شيء ولا يعلم من أسبابنا شيئاً وهو أبجد الشيعة وهو سر من أسرار آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم »

الامام الصادق

عليه السلام

۲۱. چاپ سوّم کتاب سلیم در نجف



كتاب

سليم بن قيس العامري

من لم يكن عنده من شيعتنا ومحبينا

كتاب سليم بن قيس العامري

فليس عنده من أمرنا شيء وهو سر

من أسرار محمد صلى الله عليه وآله وسلم

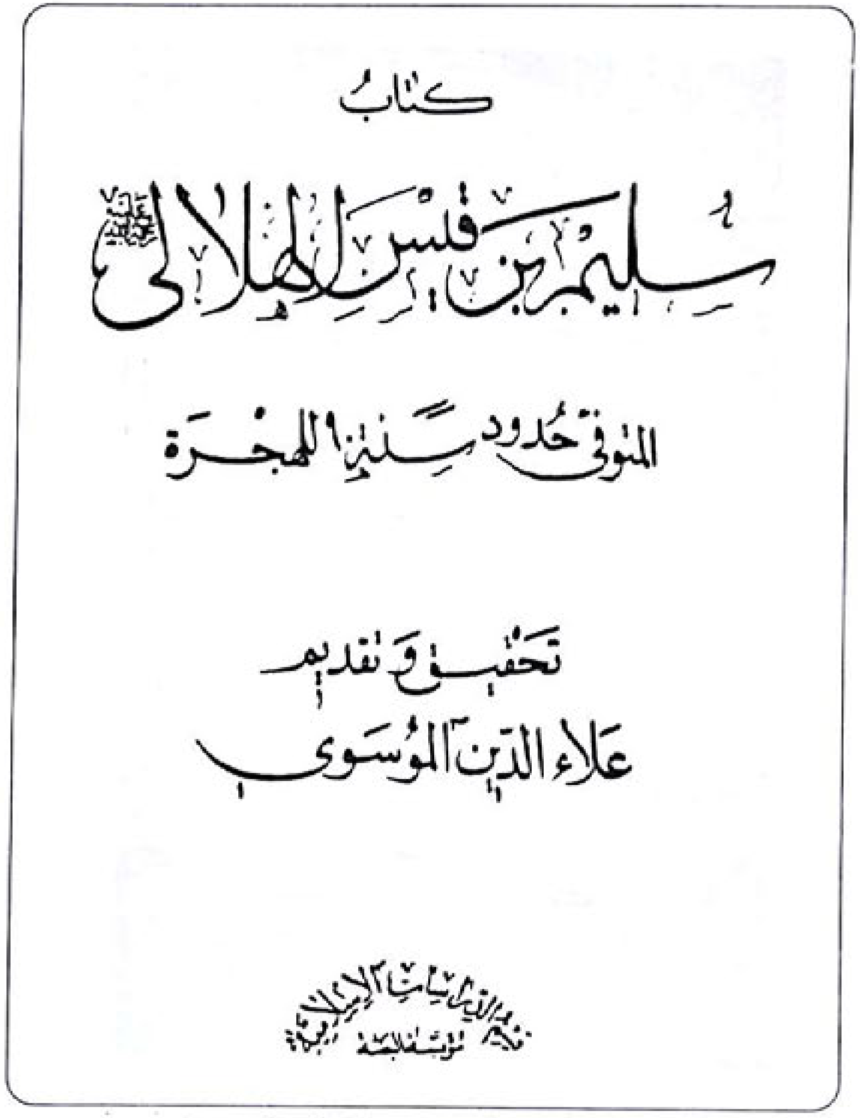
منشورات

دار الفنون بيروت

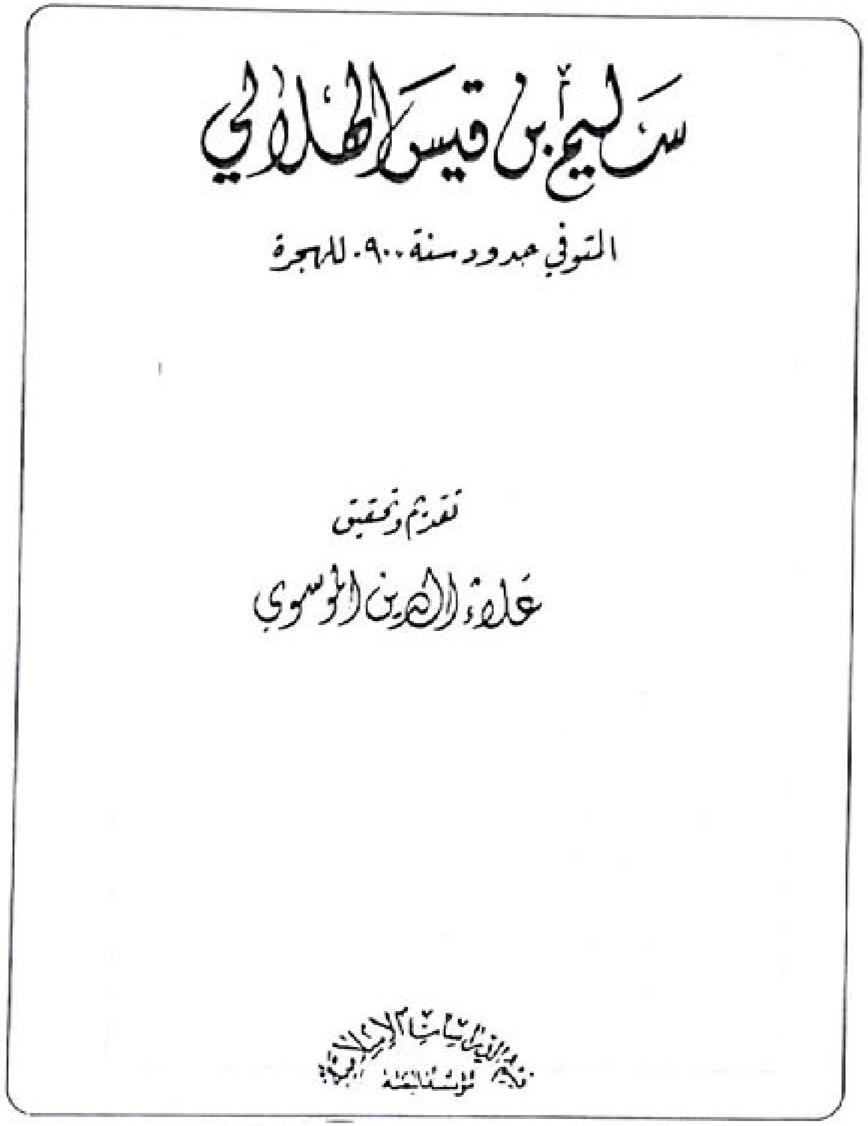
مكتبة الايمان الشياح

لبنان

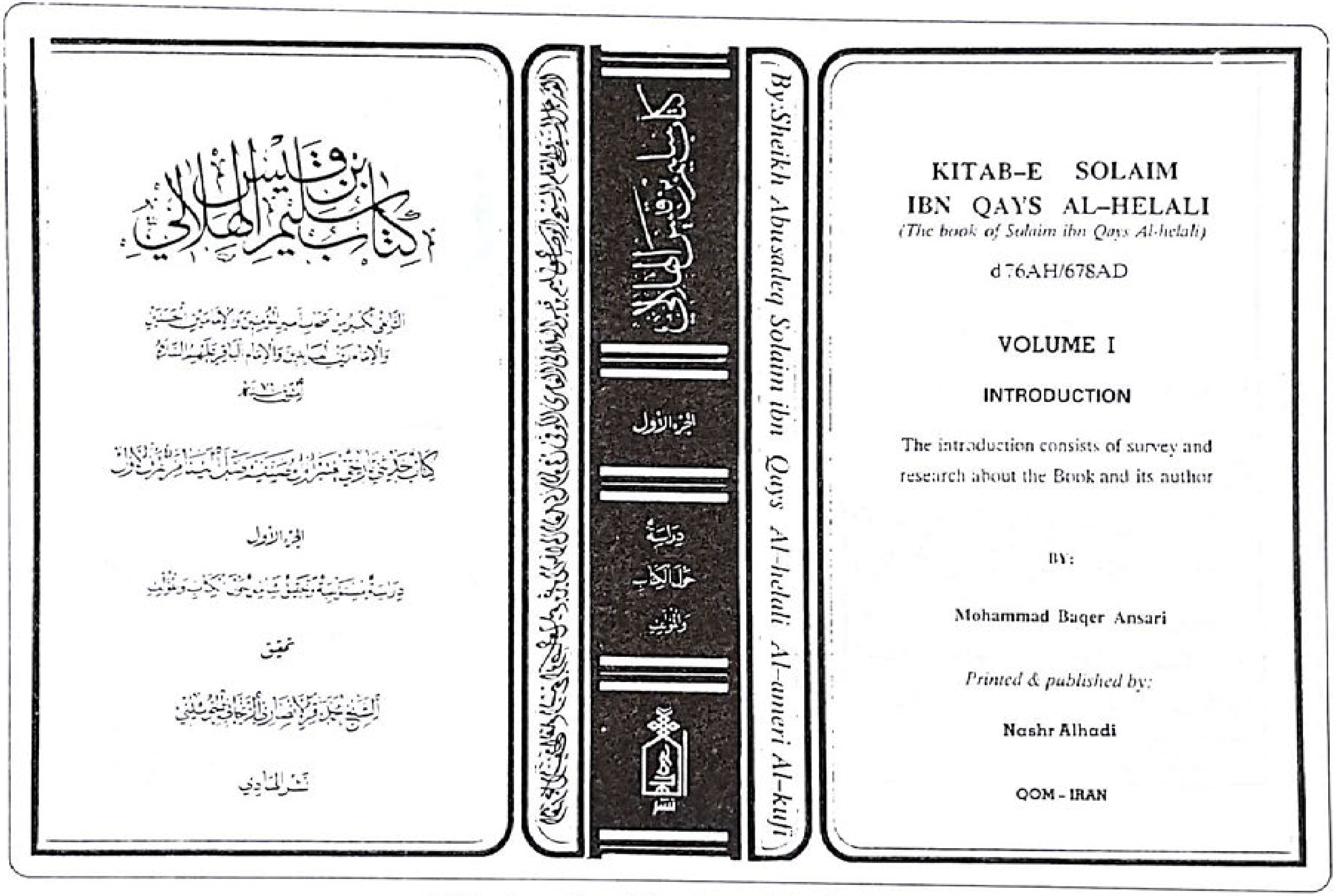
۲۲. چاپ چهارم کتاب سلیم در بیروت



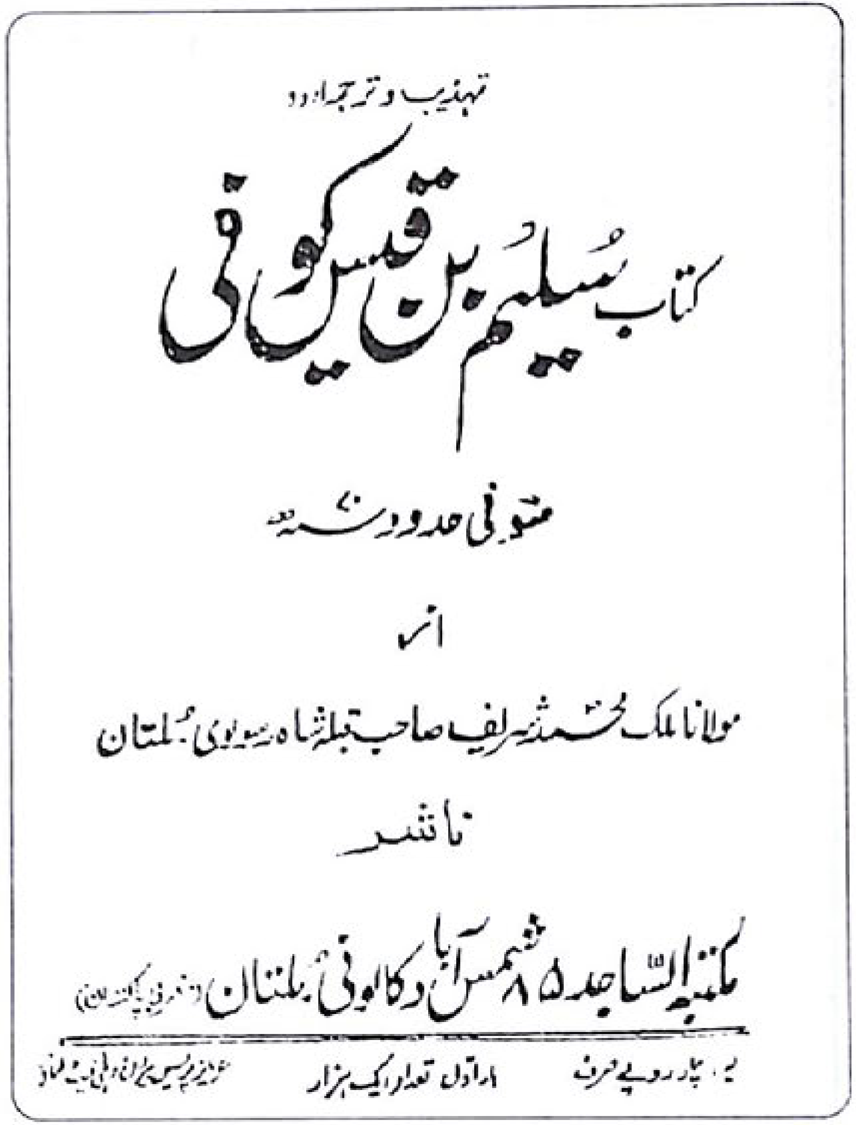
۲۴. چاپ دوّم کتاب سلیم در تهران با تحقیق سیّد موسوی



۲۳. چاپ اوّل کتاب سلیم در بیروت با تحقیق سیّد موسوی



۲۵ و ۲۶. چاپ اوّل سه جلدی کتاب سلیم در قم ۱۴۱۵


تہذیب و ترجمہ اردو

کتاب سلیم بن قیس کوفی

متوفی حدود ۹۰ھ

از

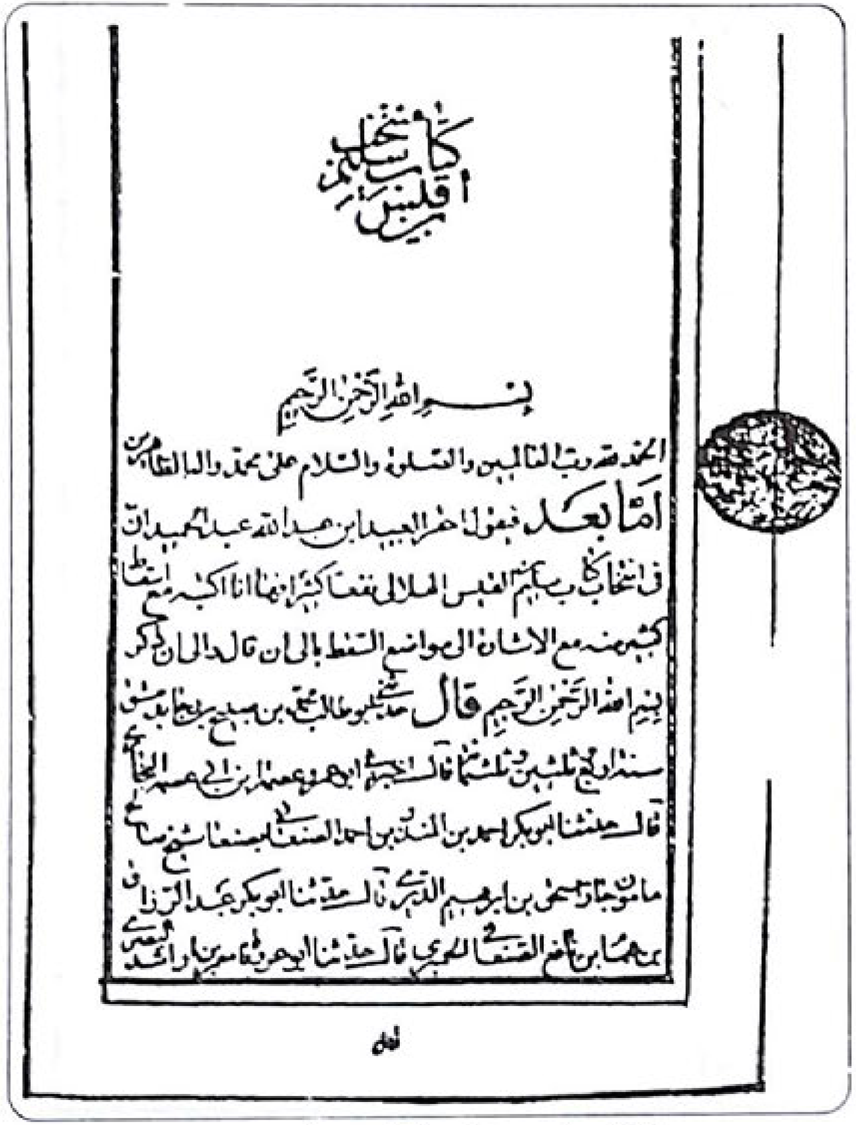
مولانا ملک محمد شریف صاحب تبلہ شاہ سیوری ملتان

ناشر

مکتبۃ السّاجد ۸۵ شمس آباد کالونی ملتان

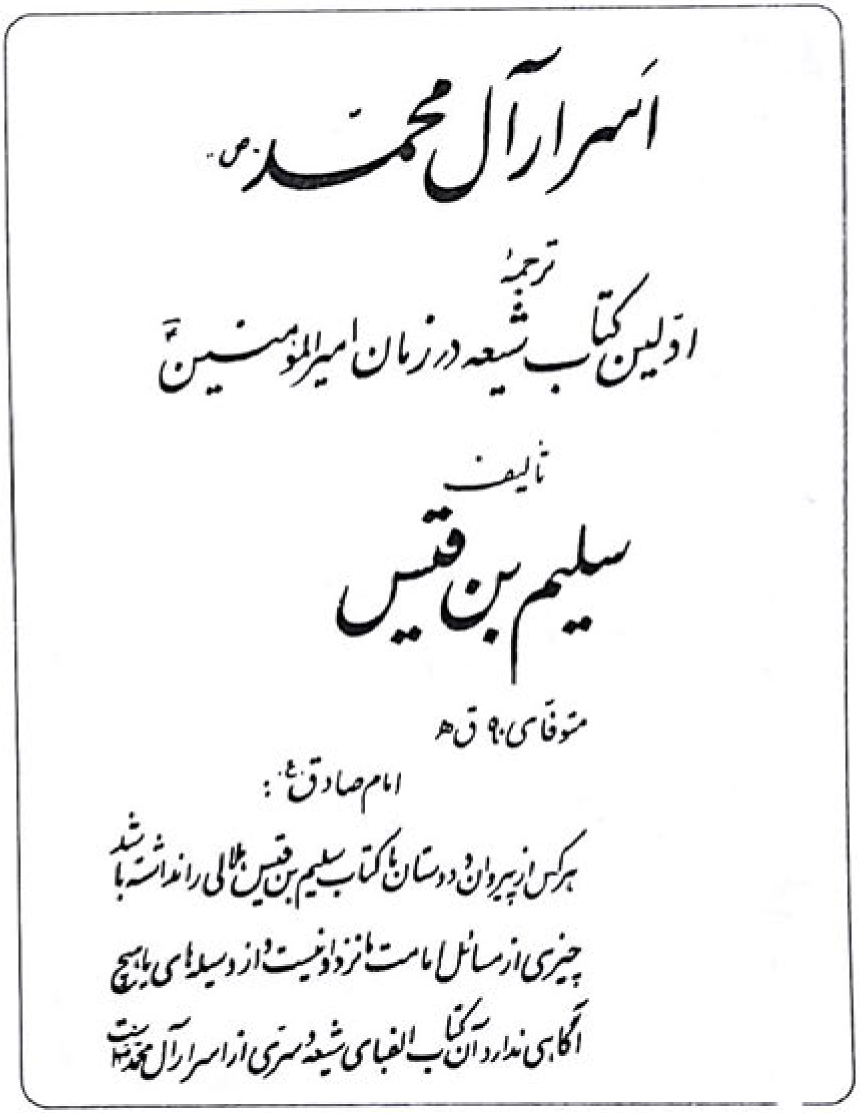
قیمت چار روپے صرف — بار اول تعداد ایک ہزار — عزیز پرنٹنگ پریس

۲۸. چاپ ترجمهٔ اردوی کتاب سلیم


کتاب منتخب کتاب سلیم بن قیس

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۷. چاپ منتخب کتاب سلیم



اسرار آل محمد ص

ترجمهٔ

اولین کتاب شیعه در زمان امیرالمؤمنین ع

تألیف

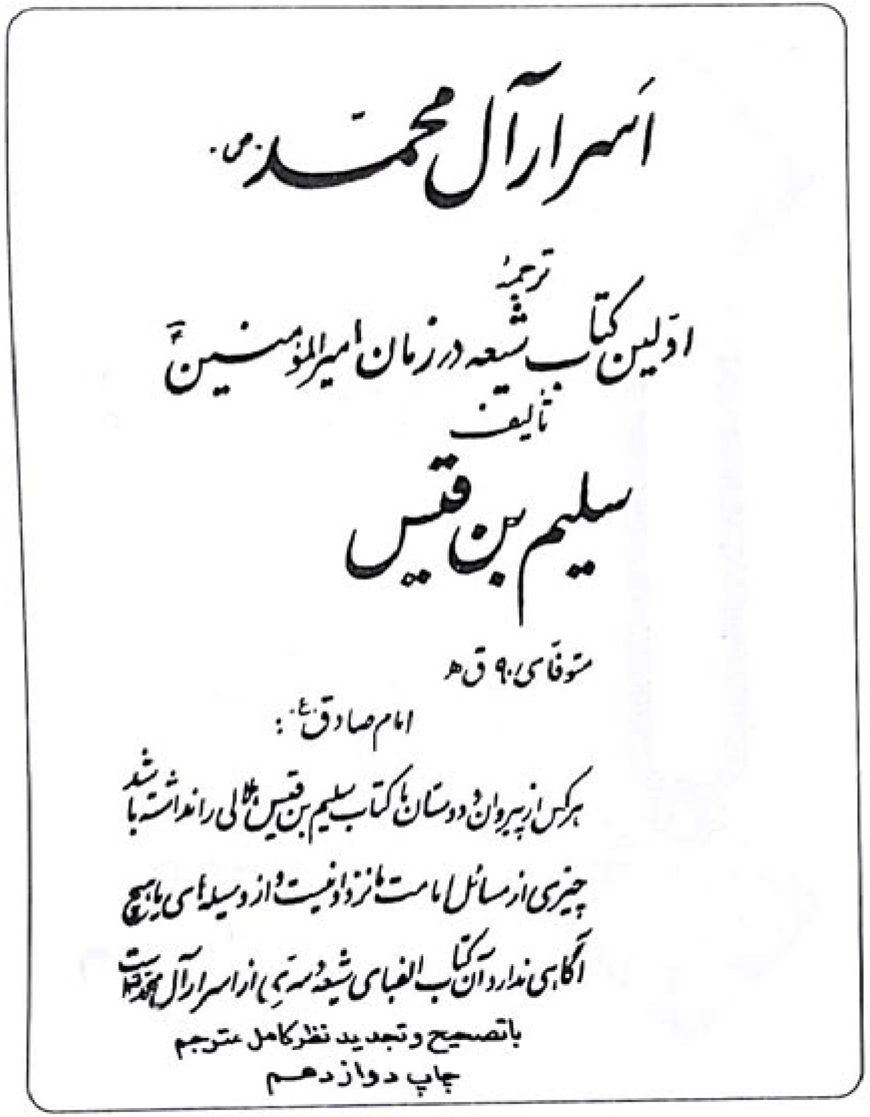
سلیم بن قیس

متوفای ۹۰ ق ه

امام صادق ع:

هرکس از پیروان و دوستان ما کتاب سلیم بن قیس هلالی را نداشته باشد
چیزی از مسائل امامت ما نزد او نیست و از وسیله‌های ما هیچ
آگاهی ندارد و آن کتاب الفبای شیعه و سرّی از اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله است

۲۹. چاپ اوّل اسرار آل محمّد



اسرار آل محمد ص

ترجمهٔ

اولین کتاب شیعه در زمان امیرالمؤمنین ع

تألیف

سلیم بن قیس

متوفای ۹۰ ق ه

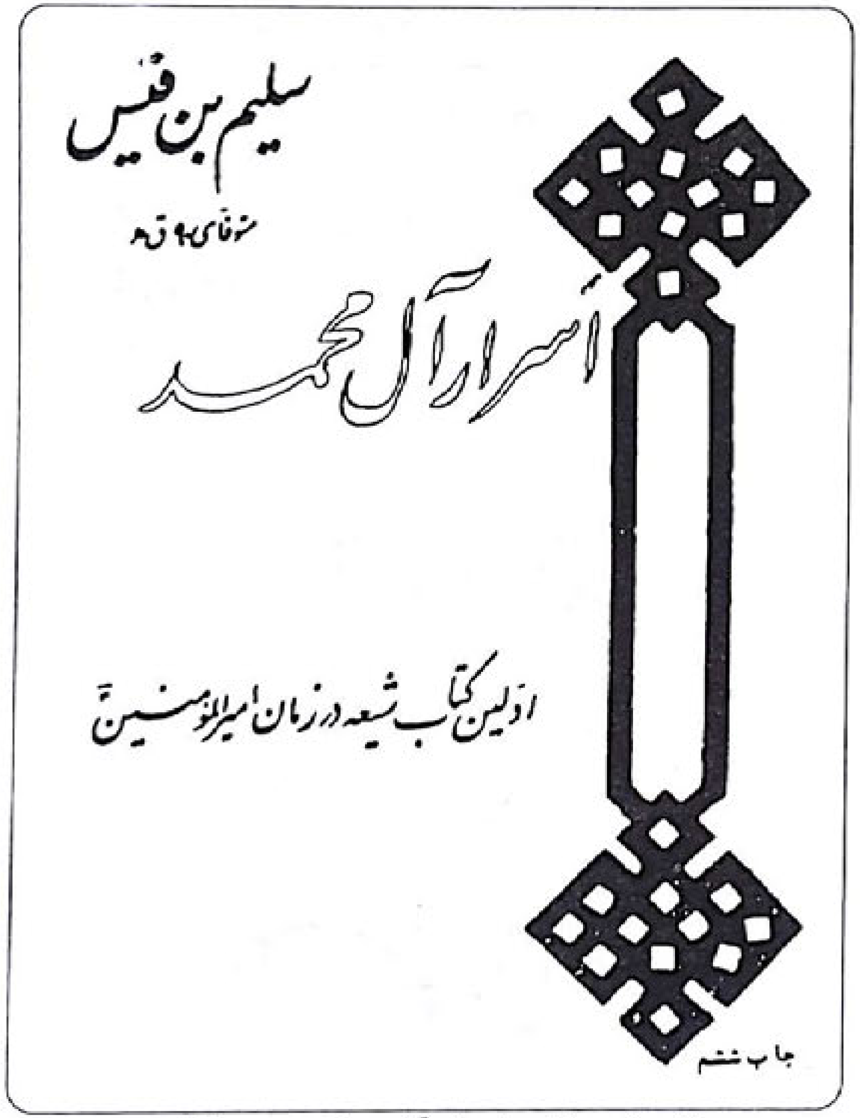
امام صادق ع:

هرکس از پیروان و دوستان ما کتاب سلیم بن قیس هلالی را نداشته باشد
چیزی از مسائل امامت ما نزد او نیست و از وسیله‌های ما هیچ
آگاهی ندارد و آن کتاب الفبای شیعه و سرّی از اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله است

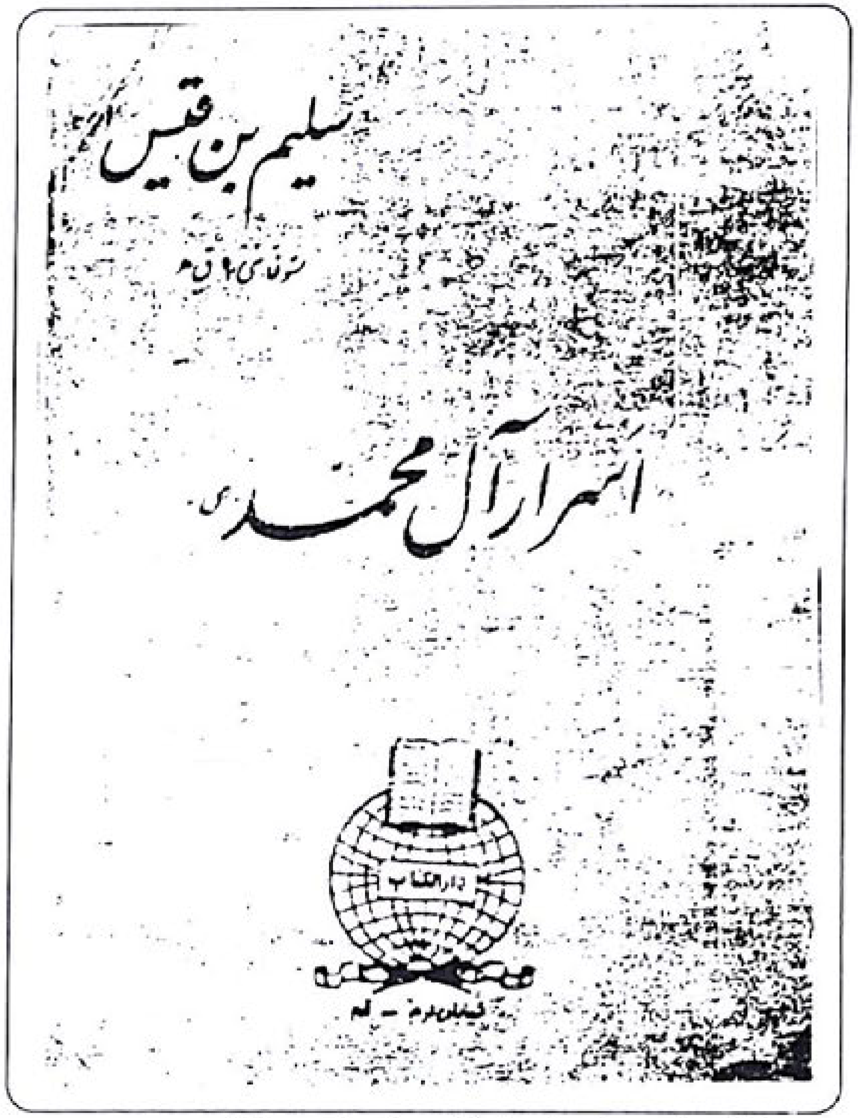
با تصحیح و تجدید نظر کامل مترجم

چاپ دوازدهم

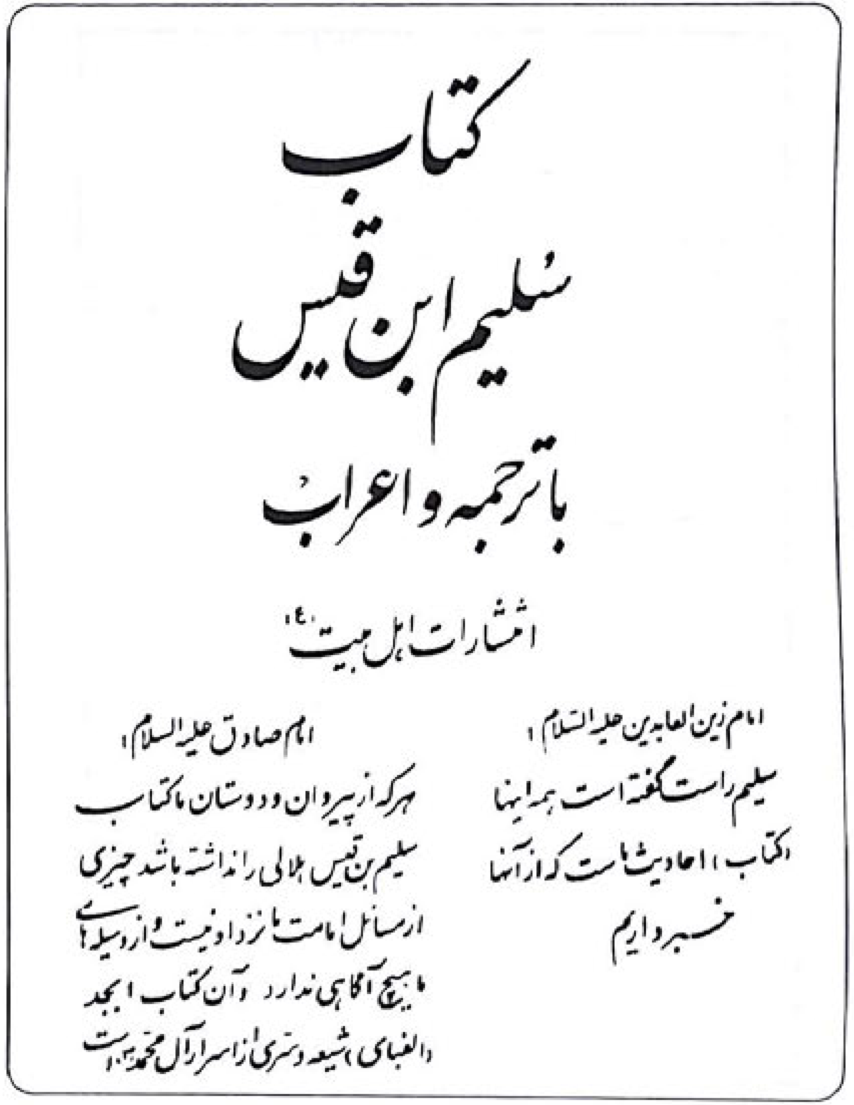
۳۰. چاپ دوازدهم اسرار آل محمّد



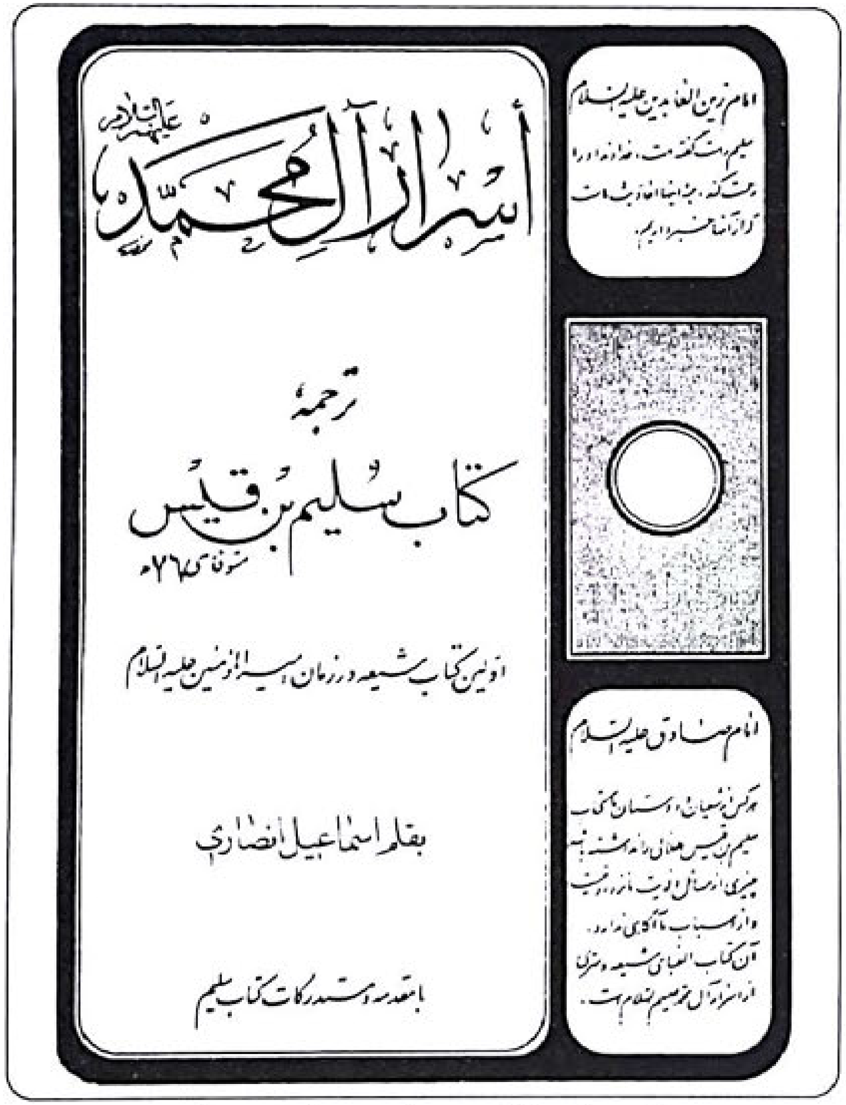
۳۱. چاپ ششم اسرار آل محمّد ﷺ در قطع جیبی



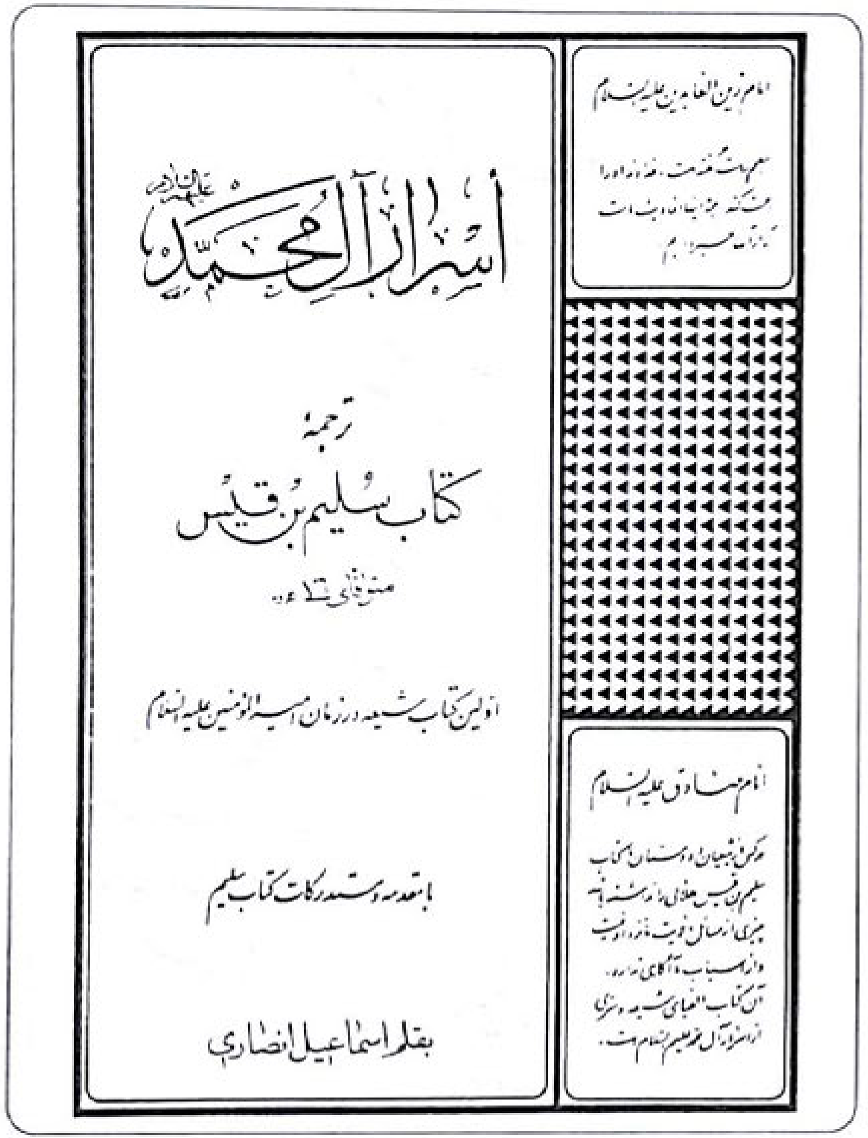
۳۲. چاپ هفتم اسرار آل محمّد ﷺ در قطع جیبی



۳۳. چاپ اول كتاب سليم با ترجمهٔ فارسى



۳٤. چاپ اول ترجمهٔ جديد كتاب سليم



۳۵. چاپ دوّم ترجمهٔ جدید کتاب سلیم



۳٦. چاپ سوّم ترجمهٔ جدید کتاب سلیم

بخش دوازدهم

روش تحقیق و ترجمهٔ کتاب سلیم

- مقابلهٔ نسخه‌ها و تنظیم متن
- پاورقی‌ها و محتوای آن
- عنوان احادیث
- مدارک احادیث
- فهرستها

تنظیم متن عربیِ کتاب سلیم و پاورقی‌ها و استخراج مدارک احادیث و آماده سازی فهرستها، طی مراحلی انجام گرفته که در این بخش با اشاره به کیفیت انعکاس آن در ترجمهٔ حاضر، توضیح داده می‌شود.

مقابلهٔ نسخه‌ها و تنظیم متن

از میان ۲٤ نسخهٔ خطی موجود از کتاب سلیم، چهارده نسخه برای مقابله انتخاب شد که هر یک از آنها دارای جهات ترجیحی از لحاظ قدمت و صحّت و امور فنّی دیگر بوده است.

نسخه‌هایی که انتخاب شده‌اند، طبق شماره گذاری در این ترجمه از این قرار است:

از نوع «الف» دو نسخه: ٥ و ٦.

از نوع «ب» شش نسخه: ١٥، ١٦، ١٧، ١٨، ١٩، ٢٤.

از نوع «ج» پنج نسخه: ٣٥، ٣٦، ٣٨، ٤١، ٤٢.

از نوع «د» یک نسخه: ٤٤.

متن این چهارده نسخه با یکدیگر مقابله شد و موارد اختلاف آنها در یک نسخهٔ دست نویس ثبت گردید. سپس متن عربی صحیح و کامل کتاب از بین آنها استخراج گردید و اختلاف نسخه‌ها در پاورقی‌ها درج شد. البته در مواردی به نسخه‌های دیگر هم مراجعه شد و از آنها نیز برای رفع کامل مشکلات متن کمک گرفته شد. ترجمهٔ فارسی حاضر از روی این متن مقابله شده انجام گرفته است.

پاورقی‌ها و محتوای آن

در پاورقی‌های متن کتاب، مطالب از چند موضوع خارج نیست:

۱. بیان کیفیت اختلاف نسخه‌ها از نظر زیاده و نقیصه و اختلاف عبارات و کلمات که در ترجمهٔ فارسی فقط مواردی که اختلاف نسخه دارای معنای تازه‌ای باشد در پاورقی آورده می‌شود. در اشاره به نسخه‌ها هم بجای ذکر هر یک از ۱۴ نسخه، فقط به انواع چهارگانهٔ «الف»، «ب»، «ج» و «د» اشاره خواهد شد.

۲. ذکر عین عبارات از مدارکی که حدیث سلیم را نقل کرده‌اند و حامل اضافه یا تغییری است که معنای تازه‌ای در بردارد.

۳. آدرس آیات قرآنیِ موجود در متن.

۴. شرح و توضیح جملاتی که نوعی ابهام در الفاظ یا معانی آن وجود دارد.

۵. معرّفی بعضی اشخاص که نامشان در متن آمده و شناخت آنان لازم است.

۶. توضیحات لازم در موارد سؤال انگیز.

۷. از آنجا که قطعه‌های تاریخی بسیاری در متن کتاب بصورت اشاره آمده، آن موارد مورد تحقیق قرار گرفت و با استفاده از مدارک معتبر تفصیل آنها در پاورقی‌ها آورده شد. در این موارد، از زحماتِ دو عالم بزرگ علامهٔ مجلسی و علامهٔ امینی در دو کتاب گرانقدر **بحارالانوار** و **الغدیر** حداکثر استفاده شده است.

عنوان احادیث

در ابتدای هر حدیث، عنوانی در چند سطر با عرض کمتر قرار داده شد که شامل دو مطلب است:

۱. شمارهٔ حدیث، که از ۱ تا ۴۸ مربوط به قسمت اصلی کتاب است و بین همهٔ نسخه‌ها مشترک است، و از ۴۹ تا ۷۰ مربوط به احادیث نوع «ج» است، و از ۷۱ تا ۹۳ احادیثی است که از کتب و مدارک حدیثی استخراج شده و بعنوان مستدرک آورده است. البته حدیثهای ۹۲ و ۹۳ پس از چاپ متن عربی یافت شده که در چاپ بعدی متن عربی اضافه خواهد شد.

۲. فهرستی از عنوان‌های اصلی و فرعی هر حدیث، که برای اطلاع از محتوای حدیث در اوّل آن ذکر شده است.

برای سهولت در مطالعه و درک عمیق‌تر مطالب، متن هر حدیث نیز به چند قسمت جداگانه تقسیم شده و برای هر قسمت عنوانی حاکی از مطالب آن قرار داده شد.

مدارک احادیث

از آنجاکه کتاب سلیم بعنوان اوّلین مدرک اسلامی مطرح است، استخراج احادیث آن از مدارک بمعنای یافتن مدارکی است که مؤلفین آنها به کتاب سلیم بعنوان یک مدرک استناد کرده‌اند. در نتیجه جمع‌آوری این مدارک چند فایده در برخواهد داشت:

۱. شناخت کسانی که به سلیم و احادیث او اعتماد کرده‌اند.

۲. روشن شدن توجه علما و محدّثین به سلیم و کتاب او و احادیثش.

۳. محکم شدن اصل کتاب با ذکر کسانی که به نسخه‌های آن مراجعه کرده‌اند.

در استخراج احادیث کتاب از مدارک اسلامی سه مرحله انجام شده که در آخر هر حدیث منعکس است:

۱. استخراج مواردی که مستقیماً از نسخهٔ کتاب سلیم نقل کرده‌اند.

۲. استخراج مواردی که با سند متّصل به سلیم بدون تصریح به کتابش نقل کرده‌اند.

۳. استخراج احادیث سلیم از مواردی که از غیر سلیم نقل شده، تا مؤیّدی برای کتاب باشد.

فهرستها

در متن عربی کتاب ۱۲ فهرست تدوین شده که مهمترین و مفصّلترین آنها فهرست موضوعی است و بوسیلهٔ آن براحتی می‌توان تمام مطالب کتاب را بدست آورد.

در ترجمهٔ فارسی، با در نظر گرفتن کیفیت استفادهٔ مطالعه کنندگان، از بعضی فهرستها صرفنظر شد و فقط فهرستهای زیر تدوین گردید:

۱. فهرست آیات قرآن.
۲. فهرست اعلام.
۳. فهرست قبائل و طوائف و گروهها.
٤. فهرست اماکن.
۵. فهرست وقایع و روزهای مهم.
٦. فهرست ادعیه.
۷. فهرست اشعار.
۸. فهرست منابع و مآخذ تحقیق.
۹. فهرست مطالب کتاب.

با این امید که ترجمهٔ حاضر گامی دیگر در راه احیای کتاب سلیم بعنوان اوّلین میراث علمی شیعه بحساب آید و برای فارسی زبانان مایهٔ آگاهی بیشتر از تاریخ و معارف تشیّع باشد.

به استقبال کتاب سلیم

خوانندهٔ گرامی

اینک **الفبای شیعهٔ اثناعشری و سری از اسرارآل محمد** ﷺ را پیش رو داریم.

این نوشتارِ سلیم است که با همهٔ وجود خود در راه تألیف آن فداکاری کرده، و این امانتی است که نسلهای گذشته طی ۱٤ قرن در حفظ آن کوشیده‌اند تا امروز که در اختیار ما قرار گرفته است.

اکنون با توجهی عمیق به استقبال کتابی می‌رویم که در زمان امیرالمؤمنین ؑ تألیف شده و ائمه ؑ آنرا تأیید کرده‌اند، و با نگاهی ژرف به اوّلین کتاب در تاریخ و معارف اسلام آنرا مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

کتابی که در زمانی بس پیچیده و ظلمانی، با رویارویی حکومتهای غاصب و مانعین از تألیف و تدوین، به رشتهٔ تحریر درآمده است.

این کتاب گزارشی است از:

فتنه‌های ۲۴ ساعت آخر عمر پیامبر ﷺ.

پـایه‌های انـحرافـی کـه در سـقیفه ـ پـایهٔ ضـلالت و تـحریف ـ بنیان‌گذاری شد.

آنچه در ۷۵ روز اوّل پس رحلت پیامبر ﷺ رخ داد و بـه **شـهادت سیدهٔ نساء‌العالمین و فرزندش محسن** ؛ انجامید.

تاریخ ۲۵ سالهٔ غصب خلافت.

امتحانهای پنج سالهٔ امت در حکومت امیرالمؤمنین ؛.

اقدامات خصمانهٔ معاویه طی ۱۵ سال حکومت ظالمانهٔ او.

کـتابی کـه گـویای وصـایای پـیامبر اکـرم ﷺ دربـارهٔ اهـل‌بیت ؛ است، و از برخوردهای پیامبر ﷺ با منافقین و مقابلهٔ آنان با حضرتش گزارش می‌دهد.

این کتاب بیانگر ظلمی است که بر امـامان شیعه رفـته، و نشـانگر آن است کـه مذهب الهی شیعه چه قربانیانی در راه حفظ مفاهیم اصیل اسلام داده، و چه شـهدا و مظلومین والامقامی در راه مقابله با بدعتها و تحریفها تقدیم کرده است.

باشد که با **قدرشناسی از زحمات یکهزار و چهارصد سـالهٔ امـانتدارانِ شـیعه**، در شمارِ محافظین ودایع تشیّع باشیم، و برای رسیدن به مبانیِ صحیح اعتقادی این کتاب را مورد مطالعه قرار دهیم، و بدینوسیله در راه **احیای امر اهـل‌بیت** ؛ انـجام وظـیفه نموده باشیم.

اسرار آل محمد علیهم السلام

ترجمهٔ

کتاب سلیم بن قیس هلالی

از روی نسخهٔ مقابله شده با چهارده نسخهٔ خطی

تألیف

ابو صادق سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی متوفای ۷۶ هجری

ترجمه

اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی

این ترجمه از روی متن عربی مقابله شده با ۱٤ **نسخهٔ خطی** از کتاب سلیم انجام شده است. چهارده نسخه خطیِ کتاب از نظر خصوصیات در ٤ **نوع** منحصر می‌شود که در ص ۱۳۸ همین کتاب بیان شد. به‌همین جهت در پاورقی‌ها، اختلاف نسخه‌ها با چهار عنوان «الف» و «ب» و «ج» و «د» بیان می‌شود.

متن حاضر شامل ۹۳ **حدیث** است که ٤۸ **حدیثِ** آن در همهٔ نسخه‌های کتاب سلیم، و ۲۲ **حدیث** آن در نوع «ج» موجود است، و ۲۳ **حدیثِ** آن بعنوان مستدرکات کتاب سلیم ذکر می‌شود.

در ابتدای هر حدیث خلاصه‌ای از عناوین آن ذکر می‌شود تا مطالعه کننده قبل از شروع از محتوای آن آگاه باشد.

در پایان هر حدیث **مدارک** آن ذکر خواهد شد که شامل موارد نقل آن از کتاب سلیم در کتب حدیث و نیز نقل آن با سند متصل به سلیم و به روایت از غیر سلیم خواهد بود.

بخش اوّل

متن کتاب سلیم

در این بخش، احادیثی که انواع چهارگانهٔ نسخه‌های کتاب سلیم (الف و ب و ج و د) در آن مشترکند، از شمارهٔ ۱ تا ۴۸ ذکر می‌شود. برای اطلاع بیشتر به ص ۱۸۱ مقدمه مراجعه شود.

سرآغاز کتاب سلیم

۱. اسناد کتاب سلیم: چهار سند تا شیخ طوسی، و چهار سند از شیخ طوسی تا سلیم بن قیس.

۲. تاریخچهٔ کتاب سلیم: ارتباط ابان بن ابی‌عیّاش و ابن اذینة در مورد کتاب سلیم، ارتباط سلیم و ابان، قرائت و تحویل کتاب بین سلیم و ابان، تأیید کتاب از سوی حسن بصری، تأیید کتاب از جانب امام زین العابدین علیه السلام و دو نفر از صحابه، دفاع امام زین العابدین علیه السلام از کتاب سلیم، ملاقات ابان با ابوالطفیل دربارهٔ رجعت و حوض کوثر و دابّة الارض و اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و ولایت اهل بیت علیهم السلام، قرائت و تحویل کتاب بین ابان و ابن اذینه.

بسم الله الرحمٰن الرحیم

وصلّی الله علی محمّد و آله الطیّبین المنتخبین.

۱

اسناد کتاب[1]

چهار سند تا شیخ طوسی[2]

* رئیس عفیف ابوالبقاء هبة الله بن نما بن علی بن حمدون، به‌صورت قرائت بر او[3] در خانه‌اش در شهر حلّه، در جمادی الاولی سال پانصد و شصت و پنج هجری بـه مـن

---

۱. در اسناد کتاب اصطلاحات رجالی از قبیل «قرائةً علیه» و «اَخبَرَنی» و «حَدَّثَنی» و نیز القاب مخصوص افراد مختصراً توضیح داده می‌شود، و برای توضیح بیشتر باید به کتب رجال و درایه مراجعه شود.

۲. کتاب سلیم چهار سند تا شیخ طوسی در متن دارد که با علامت * از هم جدا شده است.

۳. کلمهٔ «قرائةً علیه» که به صورت فوق ترجمه شده بدان معنی است که روایت‌کننده استماع می‌کند و راوی از او حدیث را برایش می‌خواند تا او صحت نسبت را تأیید کند.

خبر داد و گفت: شیخ امین عالم ابوعبدالله حسین بن احمد بن طحال مقدادی مجاور (ساکن کربلا) به‌صورت قرائت بر او در حرم امیرالمؤمنین ﷺ، در سال پانصد و بیست برایم حدیث کرد و گفت: شیخ مفید (ثانی) [۴] ابوعلی حسن بن محمد طوسی در رجب سال چهارصد و نود برایم حدیث نمود.

* شیخ فقیه ابوعبدالله حسن بن هبة الله بن رطبة از شیخ ابوعلی مفید ثانی از پدرش (شیخ طوسی)، در ضمن آنچه در حرم حضرت سبط شهید ابی‌عبدالله حسین بن علی ﷺ بر او قرائت می‌شد و من استماع می‌نمودم، در محرم سال پانصد و شصت به من خبر داد.

* شیخ مُقری [۵] ابوعبدالله محمد بن کال، به‌نقل از شریف جلیل نظام الشرف ابوالحسن عریضی، به‌نقل از ابن شهریار خازن، به‌نقل از شیخ ابوجعفر طوسی به من خبر داد.

* شیخ فقیه ابوعبدالله محمد بن علی بن شهرآشوب، به‌صورت قرائت بر او در شهر حلّه، در ماههای سال پانصد و شصت و هفت، به‌نقل از جدّش شهرآشوب، به‌نقل از شیخ سعید ابوجعفر محمد بن حسن طوسی به من خبر داد.

چهار سند از شیخ طوسی تا سُلیم

شیخ طوسی می‌گوید: ابن ابی جید از محمد بن حسن بن احمد بن ولید از [۶] محمد بن ابی القاسم ملقب به ماجیلویه از محمد بن علی صیرفی از حماد بن عیسی از ابان بن ابی‌عیّاش از سلیم بن قیس هلالی برایم حدیث نمود.

همچنین را وی می‌گوید: شیخ ابوجعفر طوسی گفت: ابوعبدالله حسین بن عبیدالله غضائری به ما خبر داد و گفت: ابومحمد هارون بن موسی بن احمد تلعکبری رحمه الله به ما خبر داد و گفت: ابوعلی بن همام بن سهیل به ما خبر داد و گفت: عبدالله بن جعفر حِمیری از یعقوب بن یزید و محمد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن محمد بن

۴. مراد از شیخ مفید در اینجا فرزند شیخ طوسی است که به «مفید دوم» معروف است.

۵. مقری یعنی قرائت کنندهٔ حدیث بر روایت کنندهٔ آن تا او مطالب آن را تصدیق کند.

۶. در بعضی نسخ بجای «از»، حرف «و» بکار رفته است.

عیسی، به‌نقل از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اُذینه از ابان بن ابی‌عیّاش از سلیم بن قیس هلالی به من خبر داد[۷].

۲

تاریخچهٔ کتاب سلیم

ارتباط ابان بن ابی‌عیّاش و ابن اذینه در مورد کتاب سلیم

عمر بن اذینه می‌گوید: ابان بن ابی‌عیّاش حدود یک ماه قبل از وفاتش مرا فراخواند و گفت: من دیشب در خواب دیدم که بزودی از دنیا می‌روم. امروز صبح ترا دیدم و از ملاقات تو مسرور شدم. من دیشب سلیم بن قیس هلالی را در خواب دیدم و به من گفت: **«ای ابان، تو در این روزها از دنیا می‌روی. دربارهٔ امانت من[۸] از خدا بترس و آن‌را ضایع مگردان و به آنچه دربارهٔ کتمان آن با من عهد بسته‌ای وفا کن، و آن را جز نزد مردی از شیعیان علی بن ابی طالب؇ که دارای دین و آبرو باشد مسپار».** صبح که با تو ملاقات کردم از دیدار تو مسرور شدم و رؤیای خود دربارهٔ سلیم بن قیس را برایت گفتم.

---

۷. اسنادی که تا اینجا ذکر شد در آغاز نسخه‌های نوع «الف» موجود است. در اوّل نسخه‌های نوع «ب» سند دیگری نیز هست که متن آن چنین است: «ابوطالب محمد بن صبیح بن رجاء در دمشق به سال سیصد و سی و چهار به من خبر داد و گفت: ابوعمر و عصمة بن ابی عصمة بخاری به من خبر داد و گفت: ابوبکر احمد بن منذر صنعانی ـ که شیخ صالح و مورد وثوق و همسایهٔ اسحاق بن ابراهیم دَبری است ـ در شهر صنعا به ما خبر داد و گفت: ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع صنعانی حمیری به ما خبر داد و گفت: ابوعروة معمر بن راشد بصری به ما خبر داد و گفت: ابان بن ابی عیّاش مرا فراخواند و ...» و ظاهراً در این سند هم ابن اُذَینة باید بین معمر و ابان واسطه باشد.

در اوّل نسخه‌های نوع «د» سند دیگری است که متن آن چنین است: «حسن بن ابی یعقوب دینوری به ما خبر داد و گفت: ابراهیم بن عمر یمانی به ما خبر داد و گفت: عمویم عبدالرزاق بن همام صنعانی از پدرش از ابان بن ابی عیّاش به ما خبر داد».

۸. منظور از امانت همان کتاب سلیم است که به ابان سپرده بود.

ارتباط سلیم و ابان

ابان می‌گوید: هنگامی‌که حجّاج وارد عراق شد[۹] سراغ سلیم بن قیس را گرفت. سلیم از شرّ او فرار کرد تا در نوبندجان[۱۰] مخفیانه بر ما وارد شد و در خانهٔ ما اقامت کرد.

من کسی را ندیده بودم که همچون او به اوقات خود ارزش قائل بوده و جِدّی باشد، و همچون او صاحب حزنی طولانی و سخت‌گوشه گیر و از شهرت خودگریزان باشد. من در آن روز چهارده سال داشتم و قرآن را خوانده بودم.

من از سلیم سؤال می‌کردم، و او به‌نقل از اهل بدر برایم حدیث می‌گفت. از او احادیث زیادی به‌نقل از عمر بن ابی سلمة فرزند ام سلمة همسر پیامبر ﷺ و به نقل از معاذبن جبل و سلمان فارسی و علی بن ابی طالب ﷺ و ابوذر و مقداد و عمار و براء بن عازب شنیدم. او از من خواست که آن احادیث را کتمان کنم[۱۱] ولی در این باره از من قَسَم (و پیمانی) نگرفت.

قرائت و تحویل کتاب بین سلیم و ابان

ابان می‌گوید: مدت کمی با او بودم که مرگش فرا رسید. مرا فراخواند و با من خلوت نمود و گفت: ای ابان، من با تو همنشینی کردم و از تو جز آنچه دوست داشتم ندیدم. نزد من نوشته‌هایی است که از موثّقین شنیده‌ام و بدست خود نوشته‌ام. در آنها احادیثی است که دوست ندارم برای مردم ظاهر شود، زیرا مردم آنها را انکار می‌کنند و به‌نظرشان بزرگ می‌آید در حالیکه آنها حق است و از اهل حق و فقه و صدق و نیکی، از علی بن ابی طالب ﷺ و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود گرفته‌ام. هیچک از احادیث آن را از یکی نپرسیده‌ام مگر آنکه دربارهٔ آن از دیگری هم پرسیده‌ام تا همگی

---

۹. حجاج بن یوسف در سال ۷۵ هجری از طرف عبدالملک بن مروان به حکومت عراق منصوب شد.

۱۰. «نوبندجان» شهر بزرگ و آبادی در سرزمین فارس بوده است که بنام «نوبنجان» هم خوانده می‌شده است. از این شهر اکنون روستای کوچکی بین شهر شیراز و فسا باقی‌مانده که «نوبندگان» خوانده می‌شود. به معجم‌البلدان: ج ۵ ص ۳۰۲، نزهة القلوب: ص ۱۲۸، آثار عجم: ص ۹۰ و ۳۰۴ مراجعه شود.

۱۱. «الف»: من آن احادیث را کتمان کردم در حالیکه در این باره . . .

بر صحّت آن متفّق شده‌اند، و من هم در آن حدیث پیرو آنان شده‌ام، و نیز مطالب دیگری که بعداً از غیر آنان از اهل حق شنیده‌ام.

هنگامی‌که مریض شدم تصمیم گرفتم این نوشته‌ها را بسوزانم، ولی از این اقدام خودداری کردم و متوجه خطا بودن آن شدم.

اگر می‌توانی با من عهد و پیمان الهی قرار ده که تا من زنده هستم آن نوشته‌ها را به هیچکس خبرندهی، و بعد از مرگ من از آنها برای کسی نقل نکنی مگر کسی که مانند خود به او اطمینان داشته باشی، و اگر برایت اتفاقی پیش آمد آنها را نزد کسی از شیعیان علی بن ابی طالب‌ؑ که به او اطمینان داشته باشی و دارای دین و آبرو باشد بسپاری.

ابان می‌گوید: من این شرائط را برایش متعهد شدم. او هم نوشته‌ها را به من تحویل داد و همهٔ آنها را برایم خواند.

سلیم بعد از تحویل کتاب مدت زیادی زنده نماند و از دنیا رفت. خدا او را رحمت کند.

تأیید کتاب از سوی حسن بصری

ابان می‌گوید: بعد از سلیم در آن نوشته‌ها نظر کردم و به مطالب آن اطمینان پیدا کردم. ولی مطالب آن بزرگ به نظرم آمد و مشکل جلوه کرد، زیرا در آنها هلاکت همهٔ امّت محمدﷺ از مهاجرین و انصار و تابعین، به‌جز علی بن ابی طالب‌ؑ و اهل بیت او و شیعیانش بود.

بعد از ورود به بصره اوّل کسی که ملاقات کردم حسن بن ابی الحسن بصری بود که در آن روز خود را از شرّ حجاج پنهان کرده بود. حسن بصری در آن ایام از شیعیان علی بن ابی طالب‌ؑ و از مفرطین آنها به‌حساب می‌آمد، و از اینکه در جنگ جَمَل یاری آنحضرت و جنگ به همراه او از دستش رفته بود اظهار پشیمانی می‌کرد و حسرت می‌خورد[۱۲].

۱۲. حسن بصری بدون شک از دشمنان امیرالمؤمنین‌ؑ است، و ابان هم با کلمهٔ «در آن‌روز» و «در آن ایام» به نفاق او اشاره می‌کند. دربارهٔ احوال حسن بصری به بحار: ج ۲ ص ۶۴ و ج ۴۲ ص ۱۴۱ مراجعه شود.

در قسمت شرقی خانهٔ ابی‌خلیفه حجّاج بن ابی عتاب دیلمی[۱۳] با او خلوت کردم و نوشته‌های سلیم را به وی نشان دادم[۱۴]. او گریه کرد و گفت: «**در احادیث این کتاب چیزی جز حق نیست، که از موثّقین شیعیان علی بن ابی طالب ﷺ و غیر ایشان شنیده‌ام**».

تأیید کتاب از سوی امام زین العابدین ﷺ و دو نفر از صحابه

ابان می‌گوید: همان سال به سفر حج رفتم و خدمت امام زین العابدین حضرت علی بن الحسین ﷺ وارد شدم. **ابوالطفیل عامر بن واثله** صحابی پیامبر ﷺ ـ که از بهترین اصحاب علی ﷺ نیز بود ـ نزد حضرت حضور داشت. همچنین **عمر بن ابی سلمة** فرزند امّ سلمه همسر پیامبر ﷺ را نزد آنحضرت ملاقات کردم.

همهٔ نوشته‌های سلیم را در طول سه روز ـ هر روز تا شب ـ بر امام زین العابدین ﷺ و ابن ابی سلمه و ابوالطفیل عرضه کردم. هر روز صبح آن دو نزد امام سجاد ﷺ می‌آمدند، و در طول سه روز کتاب (سلیم) را برای آنحضرت قرائت می‌کردند[۱۵].

حضرت به من فرمود: «**سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند، اینها احادیث ما است که همهٔ آنها نزد ما شناخته شده است**»[۱۶].

ابوالطفیل و عمر بن ابی سلمه هم گفتند: «**در آن حدیثی نیست مگر اینکه از علی ﷺ و از سلمان و ابوذر و مقداد شنیده‌ایم**».

دفاع امام زین العابدین ﷺ از کتاب سلیم

ابان می‌گوید: به امام زین العابدین ﷺ عرض کردم: فدایت گردم، از بعضی مطالب آن سینه‌ام تنگ می‌شود[۱۷]، زیرا در آن هلاکت همهٔ اُمّت محمد ﷺ از مهاجرین و انصار و تابعین، به جز شما اهل‌بیت و شیعیانتان است.

---

۱۳. حجاج دیلمی همان کسی است که حسن بصری در خانهٔ او پنهان شده بود.

۱۴. «ب»: برای او خواندم.

۱۵. «ب»: من (یعنی ابان) کتاب را بر آنان قرائت کردم. آنها به من گفتند: . . .

۱۶. «ب» خ ل: که همهٔ ما آنها را می‌شناسیم. «د»: همه آنها نزد مَن شناخته شده است.

۱۷. کنایه از اینکه تحملش برایم مشکل است.

امام﷣ فرمود: ای برادر عبدالقیس[۱۸]، آیا این حدیث به تو نرسیده است که پیامبرﷺ فرمود: «مَثَل اهل بیت من در امّتم مَثَل کشتی نوح در قوم اوست که هرکس به آن سوار شد نجات یافت و هر کس خود را به آن نرساند غرق شد، و مَثَل «باب حطّه»[۱۹] در بنی اسرائیل است»؟

عرض کردم: بلی. فرمود: چه کسی آنرا برایت نقل کرده است؟ عرض کردم: آنرا از بیش از صد نفر از فقها شنیده‌ام. فرمود: از چه کسی؟ عرض کردم: از حنش بن معتمر، و او می‌گفت از ابوذر شنیده در حالیکه حلقهٔ در کعبه راگرفته و با صدای بلند آنرا می‌گفته و از پیامبرﷺ نقل می‌نموده است.

فرمود: دیگر از چه کسی؟ عرض کردم: از حسن بن ابی الحسن بصری که او از ابوذر و مقداد بن اسود کندی و از علی بن ابی طالب﷣ شنیده بود.

فرمود: دیگر از چه کسی؟ عرض کردم: از سعید بن مسیّب و علقمة بن قیس و ابوظبیان جنبی و عبدالرحمان بن ابی لیلی که همهٔ اینان در حج بودند و خبر دادند که از ابوذر شنیده‌اند[۲۰].

ابوالطفیل و ابن ابی‌سلمة گفتند: «بخدا قسم ما هم از ابوذر شنیدیم، و از علی بن ابی طالب﷣ و مقداد و سلمان نیز شنیدیم». سپس عمر بن ابی سلمة رو کرد و گفت: «بخدا

---

۱۸. خطاب به ابان است که خود را در بصره از طایفه بنی عبدالقیس قرار داد. به ص ۱۲۶ همین کتاب مراجعه شود.

۱۹. «باب حطّه» در بنی اسرائیل نشانهٔ خضوع آنان در مقابل فرامین الهی بود که می‌بایست به حالت سجده از آن در عبور می‌کردند و بدین وسیله تواضع خود را نشان می‌دادند. در اینجا هم اهل بیت﷩ به باب حطه تشبیه شده‌اند که مردم با خضوع در برابر آنان در مقابل خدا خضوع می‌نمایند. در اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۱۸ ح ۶۵۷ حدیثی از پیامبرﷺ نقل می‌کند که فرمود: مثل اهل بیت من در میان شما مثل باب حطه در بنی‌اسرائیل است، که هر کس از آن داخل شود گناهانش آمرزیده می‌شود و از طرف خداوند مستحق عطای بیشتر می‌گردد چنانکه خداوند عزوجل می‌فرماید: «ادخُلوا الباب سجّداً و قولوا حطّة نغفر لکم خطایاکم و سنزید المحسنین» از آن در بحالت سجده وارد شوید و بگوئید: «گناهان ما ریخته باد» تا گناهان شما را بیامرزیم، و به احسان کنندگان عطای بیشتری خواهیم داد. در مورد باب حطّه به بحار ج ۱۳ ص ۱۸۵ - ۱۸۰ مراجعه شود.

۲۰. «د»: عرض کردم: از سعید بن مسیّب و علقمة بن قیس و ابوظبیان جنبی و ابووائل که از ابوذر شنیده بودند، و نیز از عبدالرحمان بن ابی لیلی و عاصم بن ضمرة و هبیرة بن مریم که از علی﷣ نقل کردند.

قسم، این حدیث را از کسی شنیده‌ام که از همهٔ این افراد بالاتر است: از پیامبر ﷺ شنیدم، دو گوشم شنید و قلبم آنرا در خود جای داد».

امام زین العابدین ؑ رو به من کرد و فرمود: آیا این حدیث به تنهایی، آنچه از احادیثِ (کتاب سلیم) ترا نگران کرده بود و بر سینه‌ات سنگینی می‌کرد[۲۱] حل نمی‌کند؟ ای برادر عبدالقیس از خدا بترس، اگر مطلبی برایت روشن شد آنرا بپذیر وگرنه سکوت کن تا سلامت بمانی و علم آنرا به خدا واگذار کن، چراکه در وسعتی بیش از فاصلهٔ آسمان و زمین قرار داری[۲۲].

ابان می‌گوید: اینجا بود که از آنحضرت دربارهٔ آنچه ندانستنش برایم جایز بود و آنچه ندانستن آن برایم جایز نبود سؤال کردم، و حضرت هم جوابهایی به من فرمودند.

ملاقات ابان با ابوالطفیل

ابان می‌گوید: بعد از آن ابوالطفیل را در منزلش ملاقات کردم. او دربارهٔ «رجعت»[۲۳] از عده‌ای از اهل بدر و از سلمان و ابوذر و مقداد و اُبَی بن کعب برایم مطالبی نقل کرد.

ابوالطفیل گفت: مطالبی راکه از اینان شنیده بودم در کوفه خدمت علی بن ابی طالب ؑ عرضه کردم. آنحضرت به من فرمود: «این علم خاصّی است که امت در جهل به آن و ردّ علمش به خداوند تعالی وسعت دارند»[۲۴]. سپس حضرت آنچه آنان به من خبر داده بودند تأیید فرمود و در این باره آیات بسیاری از قرآن برایم خواند و آنها را تفسیر کاملی فرمود، بطوری که یقین من به روز قیامت قوی‌تر از یقینم به رجعت نبود.

---

۲۱. عبارت «عظم فی صدرک» را می‌توان به «در سینه‌ات بزرگ جلوه می‌کرد» نیز معنی کرد.

۲۲. یعنی اگر مطلبی برایت روشن نشد آنرا انکار مکن که خداوند در این باره به بندگانش وسعت داده است. عبارت «فانک فی اوسع ممابین السماء و الارض» یعنی «تو در مطلبی وسیعتر از فاصلهٔ آسمان و زمین قرار گرفته‌ای»، یعنی مطلب بالاتر از سطح فکر بشر است و درک جوانب مختلف آن مشکل است.

۲۳. منظور از «رجعت» اجمالاً این است که معصومین ؑ یکبار دیگر به دنیا برمی‌گردند و برنامه‌هایی خواهند داشت. برای توضیح بیشتر به بحار ج ۵۳ ص ۳۹ ب ۲۹ مراجعه شود.

۲۴. یعنی امت حق دارند دربارهٔ رجعت، مسئله را به خدا واگذار کنند و آنرا اجمالاً قبول نمایند.

ابوالطفیل می‌گوید: از جملهٔ آنچه گفتم این بود که: یا امیرالمؤمنین دربارهٔ حوض پیامبرﷺ به من خبر بده که آیا در دنیا است یا آخرت؟ فرمود: البته در دنیا است[۲۵].

عرض کردم: چه کسی (نااهلان) را از آن کنار می‌زند؟ فرمود: من با همین دستم. دوستانم به آن وارد می‌شوند و دشمنانم از آن باز گردانیده می‌شوند[۲۶].

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، قول خداوند تعالی «وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُم دابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُم ...»[۲۷]، «هنگامی‌که گفته‌ها بر آنان عملی شود برایشان از زمین جنبنده‌ای بیرون می‌آوریم که با آنان سخن می‌گوید. . .»، منظور از «جنبنده» چیست؟ فرمود: ای ابوالطفیل، از این سؤال درگذر. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین فدایت گردم، آنرا به من خبر بده. فرمود: آن جنبنده‌ای است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود و با زنان ازدواج می‌کند. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، او کیست. فرمود: او قوام زمین است که زمین به وجود او آرامش یافته است. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، او کیست؟ فرمود: صدیّق این امت و فاروق و رئیس و سردستهٔ آنان[۲۸] است. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، او کیست؟ فرمود: کسی که خداوند عزوجل می‌فرماید: «وَيَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ»[۲۹]، «پیامبرﷺ شاهدی از خود به‌دنبال دارد»، و «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ»[۳۰]، «کسی که علم کتاب نزد اوست»، و «وَالَّذي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ»[۳۱]، «کسی که صدق را آورد و آن را تصدیق کرد . . .». کسی که او را تصدیق کرد من بودم در حالیکه همهٔ مردم جز من و

۲۵. ظاهراً به قرینهٔ کلمهٔ «بل» که به صورت «البته» ترجمه شده، منظور حضرت این است که مقدمهٔ رسیدن به حوض کوثر در دنیا است که محبت محمد و آل محمدﷺ و ولایتشان و بغض دشمنانشان می‌باشد چنانکه از احادیث بسیاری استفاده می‌شود، ولی اصل حوض کوثر بدون شک در آخرت خواهد بود. به بحار: ج ۸ ص ۱۶ باب ۲۰ مراجعه شود.

۲۶. «الف» خ ل: دوستانم را برآن وارد می‌کنم و دشمنانم را از آن برمی‌گردانم.

۲۷. سوره نمل: آیهٔ ۸۲.

۲۸. کلمهٔ «ذو قرن» کنایه از سردستهٔ یک گروه است.

۲۹. سورهٔ هود: آیهٔ ۱۷.

۳۰. سورهٔ رعد: آیهٔ ۴۳.

۳۱. سورهٔ زمر: آیهٔ ۳۳.

او کافر بودند. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، او را برایم نام ببر. فرمود: او را برایت نام بردم[۳۲].

اصحاب امیرالمؤمنین

(بعد فرمود:) ای ابوالطفیل، بخدا قسم اگر برای اکثریت پیروانم که بوسیلهٔ آنان می‌جنگم، آنان که به اطاعت من اقرار دارند و مرا «امیرالمؤمنین» خوانده‌اند و جهاد مخالفین مرا حلال می‌دانند، وارد شوم و یک ماه از مطالب حقّ از آنچه در کتابی که جبرئیل بر پیامبرﷺ نازل کرده می‌دانم و بعضی از آنچه از پیامبرﷺ شنیده‌ام برای آنان نقل کنم، از اطراف من پراکنده می‌شوند بطوری که در میان گروه کمی که اهل حقند همچون تو و نظایر تو از شیعیانم تنها می‌مانم.

(ابوالطفیل می‌گوید:) از این سخنان ترسیدم و عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، من و امثال من از تو جدا می‌شویم یا همراه تو ثابت می‌مانیم. فرمود: ثابت می‌مانید.

ولایت اهل بیت

سپس حضرت رو به من کرد و فرمود: **امر ما (اهل بیت) مشکل و پیچیده است[۳۳]، که جز سه گروه به آن معرفت پیدا نمی‌کنند و بدان اقرار نمی‌نمایند: ملائکهٔ مقرب یا پیامبر مرسل یا بندهٔ مؤمن نجیبی[۳۴] که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده باشد.** ای ابوالطفیل، پیامبرﷺ از دنیا رفت و مردم گروهی از روی گمراهی و گروهی دیگر از روی جهل از دین خدا برگشتند[۳۵]، مگر کسانی که خداوند آنان را به‌وسیلهٔ ما اهل بیت حفظ کرد.

---

۳۲. پیداست که منظور خود آنحضرت است و از کلام بعد معلوم می‌شود مقصود حضرت آن است که پیش از این تصریح صلاح نیست.

۳۳. «صعب مستصعب» از نظر معنای دقیق احتیاج به تفسیر دارد که در اینجا به‌صورت فوق ترجمه شده است.

۳۴. کلمهٔ «نجیب» به معنای با نجابت و اصالت و به معنای انتخاب شده آمده است. برای روشن شدن مراد باید به احادیث این باب مراجعه شود.

۳۵. «د»: مردم از دین خدا برگشته کافر شدند.

قرائت و تحویل کتاب بین ابان و ابن اذینه

عمر بن اذینه می‌گوید: سپس ابان «کتاب سلیم بن قیس هلالی عامری»[۳۶] را به من سپرد و بعد از آن بیش از یک ماه[۳۷] زنده نماند و از دنیا رفت.

این نسخهٔ کتاب سلیم بن قیس عامری هلالی است که ابان بن ابی‌عیّاش به من تحویل داده و آنرا برایم قرائت نموده است[۳۸]، و ابان می‌گفت که آنرا برای امام زین العابدین علیه السلام خوانده و آنحضرت فرموده است: **«سلیم راست گفته، اینها احادیث ما است که نزد ما شناخته شده است».**

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. مختصر البصائر: ص ۴۰.
۲. غایة المرام: ص ۵۴۹.
۳. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۶۳.
۴. بحار: ج ۱ ص ۷۶.
۵. بحار: ج ۲ ص ۲۱۱.
۶. بحار: ج ۲۳ ص ۱۲۴.
۷. بحار: ج ۸ قدیم ص ۶۴۷.
۸. بحار: ج ۵۳ ص ۶۸.
۹. عوالم العلوم: ج ۲-۳ ص ۵۱۳.

روایت با سند به سلیم:

۱. بصائر الدرجات: ص ۲۷ ح ۶.
۲. رجال کشی: ج ۱ ص ۳۲۱ ح ۱۶۷.

---

۳۶. «عامری» دنبالهٔ لقب سلیم است که از طایفهٔ «بنی هلال بن عامر» بوده است.

۳۷. «ب»: دو ماه.

۳۸. «د»: سپس ابان نوشته‌هایی را که از سلیم بن قیس نوشته بود به من تحویل داد.

۱

سخنان پیامبرﷺ در آخرین لحظات: گریهٔ حضرت زهراعليها‌السلام هنگام وفات پیامبرﷺ، آل محمدعليهم‌السلام منتخبین خدا در زمین، معرفی دوازده امامعليهم‌السلام، کرامت خداوند به حضرت زهراعليها‌السلام، فضائل اختصاصی امیرالمؤمنینعليه‌السلام، فضائل اختصاصی اهل بیتعليهم‌السلام، درجات هریک از اهل بیتعليهم‌السلام، پیشگوئی پیامبرﷺ از مظلومیت امیرالمؤمنینعليه‌السلام.

سخنان پیامبرﷺ در آخرین لحظات

گریهٔ حضرت زهراعليها‌السلام هنگام وفات پیامبرﷺ

سلیم می‌گوید: از سلمان فارسی شنیدم که می‌گفت: در مرضی که پیامبرﷺ از دنیا رفت نزد آنحضرت نشسته بودم. حضرت زهراعليها‌السلام وارد شد و چون حال ضعف پیامبرﷺ را دید بغض گلویش راگرفت بطوری‌که اشک بر گونه‌هایش جاری شد.

پیامبرﷺ فرمود: دخترم، چراگریه می‌کنی؟ عرض کرد: یا رسول الله، بعد از تو بر خودم و بر فرزندانم از بی‌اعتنائی مردم و تضییع حقّمان می‌ترسم.

آل محمدعليهم‌السلام منتخبین خدا در زمین

پیامبرﷺ در حالیکه چشمانش اشک آلود شده بود فرمود: ای فاطمه، مگر نمی‌دانی ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده و فنا را بر همهٔ خلقش حتمی نموده است.

خداوند تبارك و تعالی توجّهی به زمین نمود و مرا از میان آنان انتخاب کرد و به پیامبری برگزید. سپس برای بار دوم توجّهی به زمین نمود و همسر تو را انتخاب کرد، و به من دستور داد تا تو را به ازدواج وی در آورم، و او را بعنوان برادر و وزیر و وصّی و جانشین خود در امّتم قرار دهم.

پس پدر تو بهترین انبیاء و رسولان خداوند است، و شوهر تو بهترین اوصیاء و وزیران است، و تو اوّل کسی از خاندان من هستی که به من ملحق می‌شوی.

سپس خداوند توّجه سومی به زمین کرد و تو را و یازده نفر از فرزندانت و فرزندان برادرم و شوهرت را که از نسل تو هستند[1] انتخاب نمود.

معرفی دوازده امام عليهم السلام

پس تو سیّدهٔ زنهای اهل بهشت هستی، و دو پسرت حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند، و من و برادرم و یازده امام ـ که جانشینان من تا روزقیامت هستند ـ همگی هدایت کننده و هدایت شده‌ایم.

اوّلین نفر از جانشینان پس از برادرم، حسن است و بعد از او حسین و سپس نه نفر از فرزندان حسین، که در بهشت در یك منزل خواهند بود. منزلی از منزل من به خدا نزدیک‌تر نیست[2]، و سپس منزل ابراهیم و آل ابراهیم است.

کرامت خداوند به حضرت زهرا عليها السلام

دخترم، آیا نمی‌دانی از جمله کرامت‌های خداوند بر تو آن است که تو را به ازدواج بهترین امتم و بهترین اهل بیتم در آورده است. او که در قبول اسلام از همه پیشتر، در حلم و بردباری از همه بالاتر، در علم از همه بیشتر، روحش از همه بزرگوارتر، زبانش راستگوتر، قلبش شجاعتر، دستش بخشنده‌تر، نسبت به دنیا از همه زاهدتر، و در کوشش و جدیّت از همه شدیدتر است.

حضرت زهرا عليها السلام از آنچه پدرش فرمود مسرور و خوشحال شد.

---

۱. یعنی این انتخاب شدگان کسانی‌اند که پدرشان علی عليه السلام و مادرشان فاطمه عليها السلام باشد. و بنابراین شامل سایر فرزندان امیرالمؤمنین عليه السلام که از همسران دیگر حضرت بوده‌اند نمی‌شود.

۲. منظور در اینجا یا منزلت و مقام بهشتی حضرت است که از همه نزد خداوند مقرب‌تر است، و یا منزل و خانهٔ بهشتی است که از نظر شرائط معنوی و محبوبیت به درگاه الهی بر سایرین برتری دارد.

فضائل اختصاصی امیرالمؤمنین

سپس پیامبر به حضرت زهرا فرمود: علی بن ابی طالب هشت دندان برنده و شکافنده[۳] دارد و مناقبی دارد که هیچیک از مردم ندارند:

ایمان او به خدا و رسولش قبل از هرکسی، که احدی از امتّم در این باره بر او سبقت نگرفته است. علم او به کتاب خدا و سنّتم که احدی از امّت بجز همسرت همهٔ علم مرا نمی‌داند، چراکه خداوند علمی را به من آموخته است که غیر از من و او آنرا نمی‌داند، و به ملائکه و پیامبرانش هم نیاموخته و فقط به من آموخته، و مرا امر کرده که آنرا به علی بیاموزم و من این کار را انجام دادم. بنابراین هیچکس از امتم همهٔ علم و فهم و حکمت مرا بطور کامل غیر او نمی‌داند. دیگر اینکه تو ای دخترم همسر او هستی، و دو پسرش حسن و حسین نوه‌های من هستند و آنها دو سبط امتّم هستند. و امر به معروف و نهی از منکر او، و اینکه خداوند ـ جلّ ثنائه ـ به او حکمت و حلّ و فصل بین حقّ و باطل را[۴] آموخته است.

فضائل اختصاصی اهل بیت

دخترم، ما اهل بیتی هستیم که خداوند هفت چیز به ما عطا کرده که به احدی از اوّلین و آخرین بجز ما عطا نکرده است: من آقای پیامبران و مرسلین و بهترین آنانم، و جانشین من بهترین جانشینان است، و وزیرم بعد از من بهترین وزیران است، و شهید ما بهترین شهیدان است، که مقصود عمویم حمزه است.

حضرت زهرا عرض کرد: یا رسول الله، آیا او آقای شهیدانی است که همراه تو کشته شده‌اند؟ فرمود: نه، بلکه آقای شهیدان از اوّلین و آخرین ـ بجز انبیاء و اوصیاء ـ است[۵].

---

۳. دندان برنده و شکافنده کنایه از فضائلی است که هر دشمنی با شنیدن آن به زانو در می‌آید و تسلیم می‌شود.

۴. کلمهٔ «فصل الخطاب» دارای معنای دقیقی است، ولی اجمالاً مراد علمی است که به‌وسیلهٔ آن حکم قطعی بین حق و باطل صادر می‌شود و شبهه و شکی نمی‌ماند.

۵. منظور این است که انبیاء و اوصیاء و بخصوص چهارده معصوم قابل مقایسه با دیگران نیستند، و روایات متواتر وارد شده که حضرت امام حسین آقای شهیدان اوّلین و آخرین است.

و جعفر بن ابی طالب[۶] که دو بار هجرت نمود[۷] و صاحب دو بال خونین است که با آنها در بهشت همراه ملائکه پرواز می‌کند. و دو پسرت حسن و حسین دو سبط امّتم و دو آقای جوانان اهل بهشتند. قسم به آنکه جانم بدست اوست، از ماست مهدی این امت که خداوند به‌وسیلهٔ او زمین را پر از عدل و داد می‌کند همانطور که از ظلم و ستم پر شده باشد.

درجات هریک از اهل بیت علیهم السلام

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: یا رسول الله، کدامیک از اینان که نام بردی افضل‌اند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم علی افضل امّتم است. حمزه و جعفر، این دو افضل امت من بعد از علی و تو و دو پسر و نوه‌ام حسن و حسین و جانشینان از فرزندان این پسرم هستند ـ و پیامبر صلی الله علیه و آله با دست اشاره به امام حسین علیه السلام فرمودند ـ و مهدی از ایشان است. آنکه قبل از (مهدی) است از او افضل است. اوّلی که مقدم است افضل از مؤخّر است، زیرا امام او است و این وصیّ آن است[۸]. ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده است.

پیشگوئی پیامبر صلی الله علیه و آله از مظلومیّت امیرالمؤمنین علیه السلام

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه و همسر او و دو پسرش نگاهی کرد و فرمود: ای سلمان،

---

۶. از اینجا عطف به فضائل هفت‌گانه اهل بیت علیهم السلام است که فرمود: شهید ما (یعنی حمزه) بهترین شهیدان است. ذکر حمزه و جعفر هم قبل از امام حسن و امام حسین علیه السلام به‌خاطر تقدم زمانی است چنانکه در دنبالهٔ حدیث روشن است.

۷. حضرت جعفر بن ابی طالب یکبار از مکه به حبشه هجرت کرد و یکبار هم از حبشه بازگشت و به مدینه هجرت نمود.

۸. با توجه به اینکه همهٔ چهارده معصوم علیهم السلام نور واحد هستند فضیلت هر یک بر دیگری با توجه به‌جوانب‌وجودی و خصایص هر یک از ایشان است، و ممکن است هریک از جهتی فضیلت داشته باشند. حضرت مهدی علیه السلام از جهاتی بر سایر ائمه علیهم السلام فضیلت دارد، و در عین حال ائمهٔ قبل از جهت تقدم درامامت برآنحضرت فضیلت دارند. همهٔ این فضائل یک جنبهٔ ظاهری است و به مسئلهٔ نور واحد بودن ایشان ربطی ندارد.

خدا را شاهد می‌گیرم که من با کسانی‌که با اینان بجنگند روی جنگ دارم و با کسانی‌که بااینان روی صلح داشته باشند روی صلح دارم. بدانید که اینان در بهشت همراه منند.

سپس پیامبر ﷺ رو به علی ﷺ کرد و فرمود: یا علی تو بزودی بعد از من، از قریش و متحّد شدنشان بر علیه تو و ظلمشان بر تو سختی خواهی کشید. اگر بر علیه آنان یارانی یافتی با آنان جهاد کن و با مخالفین خود بوسیلهٔ موافقینت جنگ کن، و اگر یاری نیافتی صبر کن و دست خود را نگهدار و با دست خویش خود را در هلاکت میانداز. تو نسبت به من بمنزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی، و تو از هارون اُسوه و روش خوبی خواهی داشت که به برادرش موسی گفت: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي»[۹]، این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیك بود مرا بکشند».

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۲۸ ص ۵۴ ح ۲۲.

روایت با سند به سلیم:

۱. کمال الدین: ج ۱ ص ۲۶۲.

۲. الصراط المستقیم (بیاضی): ج ۲ ص ۱۱۹.

روایت از غیر سلیم:

۱. کفایة الاثر: ص ۶۲.

۲. امالی شیخ طوسی: ج ۱ ص ۱۵۴.

۳. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۲۱۹.

۴. ارشاد القلوب: ج ۲ ص ۴۱۹.

۵. ملحقات احقاق الحق: ج ۹ ص ۲۶۲.

---

۹. سورهٔ اعراف: آیهٔ ۱۵۰

۲

باغ امیرالمؤمنین﵇ در بهشت، شهید تنها، برنامهٔ امیرالمؤمنین﵇ پس از پیامبرﷺ، اختلاف امت برای امتحان الهی.

باغ امیرالمؤمنین﵇ در بهشت

سلیم می‌گوید: امیرالمؤمنین﵇ برایم حدیث نمود و فرمود: در یکی از راههای مدینه بهمراه پیامبرﷺ راه می‌رفتیم، تا اینکه به باغی رسیدیم. عرض کردم: یا رسول الله، چه باغ زیبایی است! فرمود: «چه زیباست! ولی برای تو در بهشت زیباتر از این هست».

به باغ دیگری رسیدیم. عرض کردم: یا رسول الله، چه باغ زیبایی است! فرمود: «چه زیباست، ولی برای تو در بهشت زیباتر از این هست». تا آنکه از هفت باغ گذشتیم. در هر کدام من عرض می‌کردم: یا رسول الله، چه زیباست! و حضرت می‌فرمود: «برای تو در بهشت زیباتر از این هست».

شهیدِ تنها

وقتی راه خلوت شد پیامبرﷺ مرا در آغوش گرفت و در حالیکه گریه‌اش گرفته بود فرمود: «پدرم فدای تنهای شهید»! عرض کردم: یا رسول الله، چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: از کینه‌هایی که در دل اقوامی است و آنرا برایت ظاهر نمی‌کنند مگر بعد از من، و آن کینه‌های بدر و خونهای اُحُد است.

عرض کردم: آیا دینم در آن هنگام سلامت خواهد بود؟ فرمود: دینت در سلامت خواهد بود.

برنامهٔ امیرالمؤمنین﵇ پس از پیامبرﷺ

یا علی، بشارت باد تو را که زندگی و مرگ تو با من است، و تو برادر و جانشین من

هستی. تو انتخاب شدهٔ من و وزیرم و وارثم واداکننده از جانب من هستی. تو قرض مرا ادا می‌کنی و وعده‌های مرا از جانب من وفا می‌نمایی، و تو ذمّهٔ مرا بریٔ می‌کنی و امانت مرا باز می‌گردانی و طبق سنّت من با ناکثین و قاسطین و مارقین از امتم می‌جنگی. تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، و تو از هارون اُسوه و روش خوبی خواهی داشت آن هنگام که قومش او را ضعیف شمردند و نزدیك بود او را بکشند.

پس بر ظلم قریش و اتحادشان در مقابلت صبر کن، چراکه تو همچون هارون نسبت به موسی و پیروانش هستی و آنان همچون گوساله و پیروانش هستند. هنگامی‌که موسی هارون را جانشین خود در قومش قرار داد به او چنین دستور داد که اگر گمراه شدند و او یارانی پیدا کرد به کمک ایشان با آنان جهاد کند، و اگر یارانی پیدا نکرد دست نگه دارد و خونش را حفظ کند و بین آنان اختلاف ایجاد نکند.

اختلاف امت برای امتحان الهی

یا علی، خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر آنکه گروهی به اختیار خود و گروهی دیگر بدون خواست قلبی تسلیم او شدند. خداوند آنان راکه به اکراه تسلیم شدند بر آنانکه به اختیار خود تسلیم شدند مسلّط نمود و آنان راکشتند تا اجرشان عظیم‌تر شود.

یا علی، هیچ امّتی بعد از پیامبرشان اختلاف نمی‌کنند مگر آنکه اهل باطل آنان بر اهل حقّشان غالب می‌شوند.

خداوند تفرقه و اختلاف را برای این امت مقدّر کرده است، و اگر می‌خواست آنان را بر هدایت مجتمع می‌کرد تا دو نفر از خلقش اختلاف نکنند و در چیزی از امر خداوند نزاع در نگیرد، و مفضول[1] فضیلتِ صاحب فضل را انکار نکند. اگر خدا می‌خواست انتقامش را زودتر می‌فرستاد و نعمت را بر آنان تغییر می‌داد تا ظالم تکذیب شود و دانسته شود که راه حق کدام است، ولی خداوند دنیا را خانهٔ اعمال و آخرت را خانهٔ استقرار قرار

۱. مفضول یعنی کسی‌که در فضل پائین‌تر است.

داده است «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى»[۲]، «تا آنانکه بد کردند مطابق عملشان جزا داده شوند و آنانکه نیکی کردند به نیکی جزا داده شوند».

(علی علیه السلام می‌فرماید:) من عرض کردم: سپاس خدا را بعنوان شکر بر نعمتهایش و صبر بر بلایش و تسلیم و رضایت به مقدّراتش.

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۲۸ ص ۵۴ .

روایت با سند به سلیم:

۱. کمال الدین: ج ۱ ص ۲۶۲.

روایت از غیر سلیم:

۱. تفسیر امام عسکری علیه السلام: ص ۱۸۵.

۲. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۱ ص ۳۲۳.

۳. کشف الغمة: ج ۱ ص ۱۳۰.

۴. طرائف: ص ۱۲۹.

۵ . شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۳۲۳.

۶ . احقاق الحق: ج ۶ ص ۱۸۰.

---

۲. سورة نجم: آية ۳۱.

۳

وقایع سقیفه از لسان براء بن عازب: کیفیت غسل پیامبر ﷺ، کیفیت خروج اصحاب سقیفه و بیعت آنان، بنی‌هاشم در جریان سقیفه، مذاکرات شبانهٔ عده‌ای از صحابه در جریان سقیفه، توطئهٔ اصحاب سقیفه برای جلب عباس بن عبدالمطلب، عکس‌العمل عباس در مقابل نقشهٔ اصحاب سقیفه، اشعار عباس دربارهٔ غصب خلافت.

وقایع سقیفه از لسان براء بن عازب

کیفیت غسل پیامبر ﷺ

سلیم گفت: از براء بن عازب شنیدم که می‌گفت: بنی‌هاشم را چه در حیات پیامبر ﷺ و چه بعد از وفات آنحضرت شدیداً دوست می‌داشتم.

هنگامی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت به علی ﷺ وصیّت کرد که غسلش را غیر او برعهده نگیرد، و برای احدی غیر او سزاوار نیست عورتش را ببیند، و هیچکس عورت پیامبر ﷺ را نمی‌بیند مگر آنکه بینائیش از بین می‌رود[1].

علی ﷺ عرض کرد: یا رسول الله، چه کسی مرا در غسل تو کمک می‌کند؟ فرمود: جبرئیل با گروهی از ملائکه.

و چنین شد که علی ﷺ آنحضرت را غسل می‌داد، و فضل بن عباس با چشمان بسته آب می‌ریخت، و ملائکه بدن حضرت را آن طور که علی ﷺ می‌خواست می‌گردانیدند. علی ﷺ خواست پیراهن پیامبر ﷺ را از تنش بیرون آورد، که صیحه زننده‌ای به او ندا داد: «ای علی، پیراهن پیامبرت را بیرون میاور». لذا دستش را از زیر پیراهن داخل کرد و او را

---

۱. احتمالاً منظور این باشد که هر کس چشمش به عورت پیامبر ﷺ بیفتد دیده‌اش کور می‌شود اگرچه از روی عمد نباشد، و چون در هنگام غسل احتمال رؤیت ـ ولو غیر عمدی ـ وجود دارد، لذا این مسئله فقط برای امیرالمؤمنین ﷺ اجازه داده شده است.

غسل داد و سپس حنوط کرد و کفن نمود، و هنگام کفن کردن و حنوط پیراهن را بیرون آورد.

کیفیت خروج اصحاب سقیفه و بیعت آنان

براء بن عازب می‌گوید: هنگامی‌که پیامبرﷺ از دنیا رفت از آن ترس داشتم که قریش برای اخراج امر خلافت از بنی هاشم متّحد شوند.

وقتی مردم کار خود را دربارهٔ بیعت ابوبکر به انجام رساندند حالت شخص متحیّر فرزند از دست داده‌ای مراگرفت، اضافه بر حزنی که از وفات پیامبرﷺ داشتم.

من در رفت و آمد بودم و بزرگانِ مردم را زیر نظر داشتم، و این در حالی بود که بنی‌هاشم برای غسل و حنوط کنار بدن پیامبرﷺ جمع شده بودند. از سوی دیگر سخن سعد بن عباده و آن دسته از اصحاب جاهلش که تابع او شده بودند به من رسید[2]، و با آنان جمع نشدم و دانستم به نتیجه‌ای نخواهد رسید.

همچنان بین آنان و مسجد رفت و آمد می‌کردم و در جستجوی بزرگان قریش بودم. در همان حال متوجه شدم ابوبکر و عمر هم نیستند. ولی طولی نکشید که با آن دو و ابوعبیده روبرو شدم که در میان اهل سقیفه پیش می‌آمدند و لباسهای صنعانی[3] پوشیده بودند. هیچکس از کنارشان عبور نمی‌کرد مگر آنکه متعرّض او می‌شدند، و وقتی او را می‌شناختند دست او را می‌گرفتند و بر دست ابوبکر (بعنوان بیعت) می‌کشیدند، چه به اینکار مایل بود و چه ابا می‌کرد[4]!

---

۲. «سعدبن عباده» رئیس انصار بود و از طرف انصار به‌عنوان خلیفه در مقابل ابوبکر و عمر معرفی شده بود و انصار تصمیم داشتند او را امیر قرار دهند.

۳. منظور از لباسهای صنعانی نوعی لباس بوده که در یمن ساخته می‌شد.

۴. شیخ مفید در کتاب «جَمَل» ص ۵۹ روایت کرده است: عده‌ای از اعراب وارد مدینه شده بودند تا لوازم زندگی برای خود بخرند. مردم بخاطر وفات پیامبرﷺ از معامله با آنها مشغول به این امور شدند. آنان هم در بیعت و مسئلهٔ خلافت حضور یافتند.

عمر سراغ آنان فرستاد و ایشان را فرا خواند و گفت: «مبلغی برای بیعت خلیفهٔ پیامبر بردارید و به سراغ مردم بیرون روید و آنان را دسته جمعی بفرستید تا بیعت کنند، و هرکس امتناع ورزید به سر و پیشانی بزنید». را وی می‌گوید: بخدا قسم اعراب را می‌دیدم که لباسهای صنعانی به کمر بسته بودند و مسلح شده بودند و چوب بدست گرفته بیرون آمدند و مردم را زدند و به اجبار برای بیعت آوردند.

بنی‌هاشم در جریان سقیفه

براء بن عازب می‌گوید: از شدت ناراحتی عقل از کف داده بودم، اضافه بر مصیبتی که دربارهٔ پیامبرﷺ داشتم. لذا به سرعت بیرون آمدم تا به مسجد رسیدم و نزد بنی‌هاشم آمدم در حالیکه درب بر روی غیر آنان بسته بود.

درب را به شدّت زدم و گفتم: «ای اهل خانه»! فضل بن عباس بیرون آمد. گفتم: مردم با ابوبکر بیعت کردند! عباس گفت: «دستان تا آخر روزگار از آن غبار آلود شد. من شما را امر نمودم، ولی شما سرپیچی نمودید». من مکثی نمودم و آنچه در درونم می‌گذشت تحمّل کردم.

مذاکرات شبانهٔ عده‌ای از صحابه در جریان سقیفه

چون شب شد به مسجد رفتم. وقتی در آنجا قرار گرفتم بیاد آوردم که من زمزمهٔ قرآن پیامبرﷺ را می‌شنیدم. از جا بر خاستم و به‌طرف «فضای بنی بیاضه» بیرون آمدم و در آنجا چند نفر را دیدم که آهسته با یکدیگر صحبت می‌کردند. وقتی به آنان نزدیك شدم ساکت شدند و من هم برگشتم. آنان مرا شناختند ولی من ایشان را نشناختم. لذا مرا صدا زدند و من نزد آنان آمدم و دیدم آنان **مقداد و ابوذر و سلمان و عمار بن یاسر و عبادة بن صامت و حذیفة بن یمان و زبیر بن عوام** هستند، و حذیفه می‌گوید: «بخدا قسم آنچه به شما خبر دادم انجام خواهند داد، بخدا قسم دروغ نمی‌گویم و به من دروغ گفته نشده است».

تا آنجاکه قومی می‌خواستند مسئله را بصورت شورا بین مهاجرین و انصار برگردانند. حذیفه گفت: نزد اُبَیّ بن کعب برویم که آنچه من می‌دانم او هم می‌داند.

نزد اُبَیّ بن کعب آمدیم و دَرِ خانهٔ او را زدیم. او آمد تا پشت در رسید و گفت: شما کیستید؟ مقداد با او صحبت کرد. پرسید: برای چه آمده‌اید؟ گفت: در خانه‌ات را باز کن، مسئله‌ای که برای آن آمده‌ایم بزرگتر از آن است که از پشت در گفتگو شود. گفت: من در

خانه‌ام را باز نمی‌کنم و می‌دانم برای چه آمده‌اید، و در را باز نخواهم کرد. گویا برای سؤال دربارهٔ عقد خلافت آمده‌اید؟ گفتیم: آری. پرسید: آیا حذیفه در میان شما است؟ گفتیم: آری. گفت: سخن درست همان است که حذیفه می‌گوید. و امّا من درب را باز نخواهم کرد تا امور آنطور که می‌خواهد صورت گیرد. و آنچه بعد از این می‌شود بدتر از این خواهد بود، و شکایت را به درگاه خداوند می‌برم.

براء می‌گوید: آنان برگشتند و اُبَیّ بن کعب داخل خانه‌اش شد.

توطئهٔ اصحاب سقیفه برای جلب عباس بن عبدالمطلب

براء می‌گوید: این خبر به ابوبکر و عمر رسید. سراغ ابوعبیدة بن جرّاح و مغیرة بن شعبة فرستادند و از آنان نظر خواستند. مغیره گفت: نظر من این است که با عباس بن عبدالمطلب ملاقات کنید و او را به طمع بیندازید که در این امر خلافت او را نصیبی باشد و برای او و نسل او بعد از خودش باقی بماند. و بدین وسیله فکر خود را دربارهٔ علی بن ابی طالب راحت کنید، چراکه اگر عباس بن عبدالمطلب با شما باشد دلیلی برای مردم خواهد بود و کار علی بن ابی طالب به تنهائی بر شما آسان می‌شود.

براء می‌گوید: ابوبکر و عمر و ابوعبیدة بن جرّاح و مغیرة بن شعبة آمدند و در شب دوم از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عباس بن عبدالمطلب وارد شدند.

ابوبکر سخن آغاز کرد و خداوند عزوجل را حمد و ثنا نمود، و سپس چنین گفت: خداوند محمّد را برای شما بعنوان پیامبر و برای مؤمنین بعنوان صاحب اختیار مبعوث نمود و بر آنان منّت نهاد که او را در میان ایشان قرار داد. تا آنکه برای او پیشگاهِ خود را اختیار کرد و امر مردم را به خودشان سپرد تا مصلحت خویش را با اتّفاق ـ نه با ختلاف ـ برای خود انتخاب کنند. مردم هم مرا بعنوان حاکم بر خود و مسئول امورشان انتخاب کردند. من هم آن را بر عهده گرفتم[۵]، و به کمک خداوند از سُستی و حیرت و وحشت، ترسی ندارم و توفیق من جز از خداوند نیست.

---

۵. «الف» خ ل: و آنرا بر عهدهٔ من گذاردند.

ولی من طعن زننده‌ای دارم که خبرش به من می‌رسد و بر خلاف عموم مردم سخن می‌گوید[6]. او شما را پناهگاه خود قرار داده، و شما هم قلعهٔ محکم او و شأن و مقام تازهٔ او شده‌اید. شما باید همراه مردم در آنچه بر آن اجتماع کرده‌اند داخل شوید و یا آنها را از آنچه بدان تمایل نشان داده‌اند منصرف کنید.

ما نزد تو آمده‌ایم و می‌خواهیم برای تو در این امر خلافت نصیبی قرار دهیم که برای تو و نسل بعد از خودت باشد، چراکه تو عموی پیامبر هستی! اگر چه مردم مقام تو و رفیقت را دیدند و با این حال امر خلافت را از شما دو نفر منصرف کردند.

عمر گفت: «ای والله[7]، شما ای بنی‌هاشم آرام باشید که پیامبر از ما و از شما است، و ما از این جهت که به شما احتیاج داشته باشیم نزد شما نیامده‌ایم، بلکه کراهت داشتیم که در آنچه مسلمانان بر آن اجتماع کرده‌اند مخالفتی باشد و در نتیجه کار بین شما و آنان بالا بگیرد. پس به صلاح خود و عموم مردم فکر کنید». سپس عمر ساکت شد.

عکس‌العمل عباس در مقابل نقشهٔ اصحاب سقیفه

عباس سخن آغاز کرد و گفت: خداوند تبارك و تعالی محمدﷺ را ـ همانطور که گفتی ـ به پیامبری مبعوث کرد و برای مؤمنین صاحب اختیار قرار داد. اگر این امر خلافت را بعنوان پیامبرﷺ طلب نموده‌ای که حقّ ما را گرفته‌ای، و اگر بعنوان مؤمنین طلب نموده‌ای پس ما هم از مؤمنین هستیم و دربارهٔ خلافت تو نظری ندادیم و مورد مشورت و نظر خواهی قرار نگرفتیم، و ما خلافت را برای تو دوست نمی‌داریم، چراکه ما هم از مؤمنین بودیم و نسبت به تو کراهت داشتیم.

و امّا این سخنت که «در این امر خلافت برای من نصیبی قرار دهی»، اگر این امر فقط برای توست آنرا برای خود داشته باش که ما به تو احتیاجی نداریم، و اگر حق مؤمنین

---

۶. منظورش امیرالمؤمنینؑ است.

۷. در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید عبارت چنین است: «عمر در میان سخن ابوبکر وارد شد و طبق روش خود که خشونت و تهدید و ورود شدت بود گفت:...

است تو حقّ نداری به تنهایی در حق آنان حکم نمائی، و اگر حق ما است ما از تو به قسمتی از آن راضی نمی‌شویم[۸]!

و امّا سخن تو ای عمر که «پیامبر از ما و از شما است»، پیامبر ﷺ درختی است که ما شاخه‌های آن و شما همسایگان آن هستید. پس ما از شما به او سزاوارتریم.

و امّا آن سخنت که «ما می‌ترسیم کار بین شما و ما بالا بگیرد»، این کاری که شما انجام دادید آغاز همان اختلاف است. و خدا است که از او کمک خواسته می‌شود.

سپس از نزد عبّاس بیرون آمدند.

اشعار عباس دربارهٔ غصب خلافت

عبّاس این اشعار را سرود و گفت:

مٰا کُنْتُ أَحْسِبُ هٰذَا الْاَمْر مُنحرفاً — عَنْ هٰاشِمٍ ثُمَّ مِنْهُمْ عَنْ أَبِي حَسَنٍ
اَلَـيْسَ اَوَّلُ مَنْ صَلَّىٰ لِـقِبْلَتِكُمْ — وَ اَعْـلَمُ النّٰاسِ بِـالْآثٰارِ وَ السُّنَنِ
وَ اَقْـرَبُ النّٰاسِ عَـهْداً بِـالنَّبِيِّ وَ مَنْ — جِبْرِيلُ عَوْنٌ لَهُ فِي الْغُسْلِ وَ الْكَفَنِ
مَنْ فِـيهِ مٰا فِـي جَـمِيعِ النّٰاسِ كُلِّهِمُ — وَ لَيْسَ فِي النّٰاسِ مٰا فِـيهِ مِـنَ الْحَسَنِ
مَـنْ ذَا الَّذِي رَدَّكُـمْ عَـنْهُ فَـنَعْرِفُهُ — هٰـا اِنَّ بَـيْعَتَكُمْ مِـنْ أَوَّلِ الْـفِتَنِ

یعنی:

«گمان نمی‌کردم این امر خلافت از بنی‌هاشم و از میان آنان از ابوالحسن (علی بن ابی طالب ﷺ) منحرف گردد. آیا او اوّل کسی نیست که به سمت قبلهٔ شما نماز خواند؟ آیا او عالمترین مردم به آثار و سنن نیست؟ آیا او قریب العهدترین مردم به پیامبر نیست؟ و آیا او کسی نیست که جبرئیل در غسل و کفن پیامبر کمك او بود؟ کسی که آنچه (از

۸. در شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید این جمله از قول عباس اضافه شده است که گفت: «من این را نمی‌گویم به این قصد که ترا از آنچه بدان داخل شدی منصرف کنم، ولی اتمام حجّت جای خود دارد».

خوبیها) در همهٔ مردم است در او وجود دارد ولی آنچه خوبی در اوست در مردم نیست. چه کسی[۹] شما را از او منصرف کرد تا ما هم او را بشناسیم؟ بدانید که این بیعت شما اوّل فتنه‌ها است».

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۲۸ ص ۲۸۴.

روایت از غیر سلیم:

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۳۲.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۷۳.

۳. کتاب الجَمَل (شیخ مفید): ص ۵۹.

۴. فرائد السمطین: ج ۲ ص ۸۲.

۵. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۰۳.

۶. دُرَر بحر المناقب: ص ۷۴.

۹. «ب»: چه چیزی.

٤

وقایع سقیفه از لسان سلمان:

۱. بیعت ابوبکر: استدلال قریش در مقابل انصار با حق علی علیه السلام، کیفیت غسل و نماز بر پیامبر صلی الله علیه و آله، کیفیت بیعت مردم با ابوبکر، اولین بیعت کننده با ابوبکر، ابلیس از غدیر تا سقیفه.

۲. اتمام حجّت امیرالمؤمنین علیه السلام: سه بار کمک خواهی اصحاب کساء بر در خانهٔ مهاجرین و انصار، جمع قرآن و دعوت به آن، اتمام حجت بر ابوبکر در القاب ادّعایی، کمک خواهی اصحاب کساء از صحابه برای بار چهارم.

۳. شهادت حضرت زهرا علیها السلام: نقشهٔ حمله به خانهٔ حضرت، آتش زدن خانه و مجروح شدن حضرت زهرا علیها السلام بدست عمر، دفاع امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت زهرا علیها السلام، دستور ابوبکر برای حمله و آتش زدن خانه، مجروح شدن حضرت زهرا علیها السلام بدست قنفذ.

۴. بیعت اجباری امیرالمؤمنین علیه السلام: علی علیه السلام از خانه تا مسجد، ورود بی‌اجازه به خانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام، سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام ورود به مسجد، شهادت حضرت زهرا و حضرت محسن علیهما السلام، اتمام حجت امیرالمؤمنین علیه السلام با فضائلش، حدیث جعل کردن ابوبکر، افشای اسرار اصحاب صحیفهٔ ملعونه جواب حدیث جعلی ابوبکر، دفاع مقداد و سلمان و ابوذر از امیرالمؤمنین علیه السلام، تهدید عمر به قتل برای بیعت، دفاع ام ایمن و بریدهٔ اسلمی، کیفیت بیعت اجباری امیر المؤمنین علیه السلام، بیعت زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد.

۵. اتمام حجتِ اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام: سخنان سلمان بعد از بیعت، سخنان ابوذر بعد از بیعت، سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از بیعت، اصحاب صحیفه در تابوت جهنم، عثمان لعنت شدهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله، پیشگوئی از ارتداد زبیر، ارتداد مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله جز چهار نفر، شباهت مسلمین به بنی اسرائیل.

وقایع سقیفه از لسان سلمان

۱
بیعت ابوبکر

استدلال قریش در مقابل انصار با حق علی ﷺ

ابان بن ابی‌عیّاش از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت: از سلمان فارسی شنیدم که چنین می‌گفت:

هنگامی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت و مردم آنچه می‌خواستند کردند، ابوبکر و عمر و ابوعبیدهٔ جراح نزد مردم آمدند و با انصار به مخاصمه برخاستند و آنان را با حجت و دلیل علی ﷺ محکوم کردند و چنین گفتند: ای گروه انصار، قریش از شما به امر خلافت سزاوارترند، زیرا پیامبر ﷺ از قریش است، و مهاجرین از شما بهترند زیرا خداوند در کتابش ابتدا آنان را ذکر کرده و ایشان را فضیلت داده است. پیامبر ﷺ هم فرموده است: «امامان از قریش‌اند».

کیفیت غسل و نماز بر پیامبر ﷺ

سلمان می‌گوید: نزد علی ﷺ آمدم در حالیکه پیامبر ﷺ را غسل می‌داد. پیامبر ﷺ به علی ﷺ وصیّت کرده بود که کسی غیر او غسلش را برعهده نگیرد. وقتی عرض کرد: یا رسول الله، پس چه کسی مرا در غسل تو کمك خواهد کرد؟ فرمود: جبرئیل. علی ﷺ هیچ عضوی (از اعضای حضرت) را اراده نمی‌کرد مگر آنکه برایش گردانیده می‌شد[1].

---

۱. در «د» این جمله اضافه شده است: «و فضل بن عباس در حالیکه چشمانش بسته بود آب می‌ریخت».

وقتی پیامبرﷺ را غسل داد و حنوط نمود و کفن کرد من و ابوذر و مقداد و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسینﷺ را به داخل خانه برد، و خود جلو ایستاد و ما پشت سر او صف بستیم و بر آنحضرت نماز خواندیم. عایشه نیز در حجره بود ولی متوجه نشد چرا که خداوند چشم او را گرفته بود.

سپس ده نفر از مهاجرین و ده نفر از انصار را به داخل می آورد. آنان وارد می شدند و دعا می‌کردند و خارج می‌شدند، تا آنکه هیچکس از حاضرین از مهاجرین و انصار باقی‌نماندند مگر آنکه بر آنحضرت نماز خواندند[۲].

کیفیت بیعت مردم با ابوبکر

سلمان فارسی می‌گوید: کار مردم را به علیﷺ - در حالیکه پیامبرﷺ را غسل می داد - خبر دادم و گفتم: ابوبکر هم اکنون بر فراز منبر پیامبرﷺ قرار گرفته، و مردم به این راضی نمی‌شوند که با یك دست با او بیعت کنند، بلکه با هر دو دستِ راست و چپ با او بیعت می‌کنند[۳]!

اوّلین بیعت کننده با ابوبکر

علیﷺ فرمود: ای سلمان، آیا می‌دانی اوّل کسی که با او بر منبر پیامبرﷺ بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولی او را در سقیفهٔ بنی ساعده دیدم هنگامی که انصار محکوم

---

۲. این عبارت در «ده» چنین است:... علیﷺ جلو ایستاد و ما پشت سر اوصف بستیم و بر آنحضرت نماز خواندیم و عایشه در حجره بود و نمی‌دانست، و کسی جز ما بر بدن آنحضرت نماز نخواند. سپس ده نفر از مهاجرین و انصار را وارد خانه می‌کرد و بر آنحضرت سلام می‌دادند و خارج می‌شدند بطوری که احدی از مهاجرین و انصار که حاضر (در مدینه) بودند نماندند مگر آنکه اینگونه نماز خواندند که کاری جز سلام و ثناگفتن بر پیامبرﷺ نبود.

لازم به تذکر است که: نماز مردم بر بدن پیامبرﷺ چنین بوده است که مقابل بدن مطهر آنحضرت می‌ایستادند و آیهٔ «إِنَّ اللهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً» را می‌خواندند و بر حضرتش سلام و درود می‌فرستادند و بیرون می آمدند. به بحار: ج ۲۲ ص ۵۲۶ ح ۳۲ مراجعه شود.

۳. «ده»: بخدا قسم (ابوبکر) راضی نمی‌شود که (فقط) با یك دست با او بیعت کنند.

شدند، و اوّلین کسانی که با او بیعت کردند مغیرة بن شعبه و سپس بشیر بن سعید و بعد ابوعبیدهٔ جرّاح و بعد عمر بن الخطاب و سپس سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل بودند.

فرمود: دربارهٔ اینان از تو سؤال نکردم، آیا دانستی هنگامی که از منبر بالا رفت اوّل کسی که با او بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولی پیرمرد سالخورده‌ای که بر عصایش تکیه کرده بود دیدم که بین دو چشمانش جای سجده‌ای بود که پینهٔ آن بسیار بریده شده بود! او بعنوان اولین نفر از منبر بالا رفت و تعظیمی کرد و در حالیکه می‌گریست گفت: «سپاس خدایی راکه مرا نمیرانید تا ترا در این مکان دیدم! دستت را (برای بیعت) باز کن». ابوبکر هم دستش را دراز کرد و با او بیعت کرد. سپس گفت: «روزی است مثل روز آدم»[۴]! و بعد از منبر پائین آمد و از مسجد خارج شد.

علی ﷺ فرمود: ای سلمان، می‌دانی او که بود؟ عرض کردم: نه، ولی گفتارش مرا ناراحت کرد، گوئی مرگ پیامبر ﷺ را با شماتت و مسخره یاد می‌کرد. فرمود: او ابلیس بود. خدا او را لعنت کند.

ابلیس از غدیر تا سقیفه

پیامبر ﷺ به من خبر داد که ابلیس و رؤسای اصحابش هنگام منصوب کردن آنحضرت مرا به امر خداوند در روز غدیرخم حاضر بودند.

آنحضرت به مردم خبر داد که من نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیارترم، و به ایشان دستور داد که حاضران به غایبان برسانند.

(در آن روز) شیاطین و مریدان از اصحاب ابلیس رو به او کردند و گفتند: «این امت، مورد رحمت قرار گرفته و حفظ شده‌اند، و دیگر تو و ما را بر اینان راهی نیست. چراکه پناه و امام بعد از پیامبرشان به آنان شناسانده شد». ابلیس غمگین[۵] و محزون رفت.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: بعد از آن پیامبر ﷺ به‌من خبر داد و فرمود: مردم در سقیفهٔ

---

۴. اشاره به حیلهٔ شیطان نسبت به حضرت آدم ﷺ در بهشت است، و خود شیطان بیعت ابوبکر را به آن تشبیه کرده است.

۵. «ب»: مأیوس.

بنی ساعده با ابوبکر بیعت می‌کنند بعد از آنکه با حقّ ما و دلیل ما استدلال کنند. سپس به مسجد می‌آیند و اولین کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد ابلیس است که به‌صورت پیر مرد سالخوردهٔ پیشانی پینه بسته چنین و چنان خواهد گفت.

سپس خارج می‌شود و اصحاب و شیاطین و ابلیس‌هایش را جمع می‌کند. آنان به سجده می‌افتند و می‌گویند: «ای آقای ما، ای بزرگ ما، تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی»! (ابلیس) می‌گوید: «کدام امت پس از پیامبرشان گمراه نشدند؟ هرگز! گمان کرده‌اید که من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟ کار مرا چگونه دیدید هنگامی‌که آنچه خداوند و پیامبرش دربارهٔ اطاعت او دستور داده بودند ترک کردند». و این همان قول خداوند تعالی است که «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»[6]، «ابلیس گمان خود را به آنان درست نشان داد و آنان به‌جز گروهی از مؤمنین او را متابعت کردند».

۲

اتمام حجت امیرالمؤمنین علیه السلام

سه بار کمک خواهی اصحاب کساء بر در خانه‌های مهاجرین و انصار

سلمان می‌گوید: وقتی شب شد علی علیه السلام حضرت زهرا علیها السلام را سوار بر چهارپایی نمود و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین علیهما السلام راگرفت، و هیچیک از اهل بدر[7] از مهاجرین و انصار را باقی نگذاشت مگر آنکه به خانه‌هایشان آمد و حقّ خود را برایشان یادآور شد و آنان را برای یاری خویش فراخواند. ولی جز چهل و چهار نفر، کسی از آنان دعوت او را قبول نکرد. حضرت به آنان دستور داد هنگام صبح با سرهای تراشیده و

---

۶. سورهٔ سبا: آیهٔ ۲۰.

۷. منظور از اهل بدر کسانی‌اند که در جنگ بدر (اولین جنگ اسلام) شرکت داشته‌اند.

در حالیکه اسلحه‌هایشان را به همراه دارند بیایند و با او بیعت کنند که تا سر حد مرگ استوار بمانند.

وقتی صبح شد جز چهار نفر کسی از آنان نزد او نیامد[۸]. (سلیم می‌گوید:) به سلمان گفتم: چهار نفر چه کسانی بودند؟ گفت: من و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام.

امیرالمؤمنین ﷺ در شب بعد هم نزد آنان رفت و آنان را قسم داد. گفتند: «صبح نزد تو می‌آئیم». ولی هیچیک از آنان غیر از ما نزد او نیامد. در شب سوم هم نزد آنان رفت ولی غیر از ما کسی نیامد.

جمع قرآن و دعوت به آن

وقتی حضرت عهد شکنی و بی‌وفایی آنان را دید خانه نشینی اختیار کرد و به قرآن رو آورد و مشغول تنظیم و جمع آن شد، و از خانه‌اش خارج نشد تا آنکه آنرا جمع آوری نمود در حالیکه قبلاً در اوراق و تکه چوبها و پوستها و کاغذها (نوشته شده) بود[۹].

وقتی حضرت همهٔ قرآن را جمع می‌نمود و آنرا با دست مبارک خویش طبق تنزیل[۱۰] و تأویلش و ناسخ و منسوخش[۱۱] می‌نوشت، ابوبکر به سراغ او فرستاد که بیرون بیا و بیعت کن.

علی ﷺ جواب فرستاد: «من مشغول هستم و با خود قسم یاد کرده‌ام که عبا بر دوش نیندازم جز برای نماز، تا آنکه قرآن را تنظیم و جمع نمایم». آنان هم چند روز دربارهٔ او سکوت اختیار کردند.

---

۸. از روایت کتاب احتجاج چنین بر می‌آید که در خانه‌هایشان با حضرت تا حد شهادت بیعت کردند ولی فردا صبح حاضر نشدند.

۹. منظور آن است که هر آیه یا سوره‌ای نازل می‌شد فوراً روی چوب یا پوست یا کاغذی نوشته می‌شد تا از بین نرود، و لذا بعضی آیات روی پوست و بعضی روی چوب و بعضی روی کاغذ بود.

۱۰. تنزیل یعنی آن طور که نازل شده است.

۱۱. در «د» اضافه شده: و محکم و متشابهش، و وعده‌های خوب و ترساننده‌اش، و ظاهر و باطنش. . .

و شاید بتوان از این فقرات استفاده کرد که این قرآنی که حضرت جمع آوری نمودند، گذشته از متن اصلی قرآن شامل تفسیر و تأویل آیات قرآن و نیز تشخیص محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و سایر دقائق علوم قرآن بوده است.

امیرالمؤمنینؑ قرآن را در یک پارچه جمع‌آوری نمود و آن را مهر کرد. سپس بیرون آمد در حالیکه مردم با ابوبکر در مسجد پیامبرﷺ اجتماع کرده بودند. حضرت با بلندترین صدایش فرمود:

«ای مردم، من از روزی که پیامبرﷺ از دنیا رفته به غسل آنحضرت و سپس به قرآن مشغول بوده‌ام تا آنکه همهٔ آن را بصورت یک مجموعه در این [۱۲] پارچه جمع‌آوری نمودم. خداوند بر پیامبرﷺ آیه‌ای نازل نکرده مگر آنکه آنرا جمع‌آوری کرده‌ام، و آیه‌ای از قرآن نیست مگر آنکه آنرا جمع نموده‌ام، و آیه‌ای از آن نیست مگر آنکه برای پیامبرﷺ خوانده‌ام [۱۳] و تأویلش را به من آموخته است».

سپس فرمود: «برای آنکه فردا نگوئید: ما از این مطلب بی‌خبر بودیم»! و بعد فرمود: **«و بدین جهت که روزقیامت نگوئید: من شما را به یاری خویش دعوت نکردم و حق خود را برایتان یادآور نشدم، و شما را به کتاب خدا از ابتدا تا انتهایش دعوت نکردم»!**

عمر گفت: قرآنی که همراه خود داریم ما را از آنچه بدان دعوت می‌کنی بی‌نیاز می‌نماید» [۱۴] ! سپس علیؑ داخل خانه‌اش شد.

---

۱۲. از کلمهٔ «این» می‌توان استفاده کرد که حضرت قرآن مزبور را بطور کامل به همراه خود به مسجد آورده بودند کما اینکه این فقره در نسخهٔ «د» به این مطلب صراحت دارد و چنین است: «ای مردم، من از زمانی‌که پیامبرﷺ از دنیا رفته همچنان مشغول به غسل و تجهیز و کفن و حنوط و دفن آن حضرت بودم، سپس به قرآن مشغول شدم تا همهٔ آنرا در این پارچه جمع نمودم. خداوند تبارك و تعالی آیه ای بر پیامبرﷺ نازل نکرده مگر آنکه جمع نموده و نوشته‌ام، و آیه‌ای از آن نیست مگر آنکه برای پیامبرﷺ خوانده‌ام و تأویل و تنزیل آن و ظاهر و باطن و عام و خاص و ناسخ و منسوخ آنرا به من آموخته است. و آن این است! روزقیامت نگوئید که من شما را به یاری خویش فرا نخواندم»؟!

۱۳. کلمهٔ «أقرأنی» یعنی پیامبرﷺ از من خواست تا برایش آیات قرآن را بخوانم و من برای او خواندم و حضرت آنها را تأیید کرد.

۱۴. در کتاب احتجاج عبارت چنین است: «گفتند: احتیاجی به آن نداریم، نظیر آن نزد ما هست». و در «د» عبارت بعدی چنین است: «علیؑ داخل خانه‌اش شد و در را بست».

در بحار: ج ۹۲ ص ۴۲ ح ۲ در این باره از ابوذر چنین روایت کرده است که گفت:

وقتی پیامبرﷺ از دنیا رفت علیؑ قرآن را جمع کرد و آنرا نزد مهاجرین و انصار آورد و بر ایشان عرضه نمود چنانکه پیامبرﷺ او را بدین مطلب وصیت فرموده بود. وقتی ابوبکر آنرا گشود در صفحهٔ

←

اتمام حجت بر ابوبکر در القاب ادّعایی

عمر به ابوبکر گفت: سراغ علی بفرست که باید بیعت کند، و تا او بیعت نکند ما صاحب مقامی نیستیم، و اگر بیعت کند از جهت او آسوده می‌شویم.

ابوبکر (کسی را) نزد علی ؑ فرستاد که: «خلیفهٔ پیامبر را جواب بده»! فرستاده نزد حضرت آمد و مطلب را عرض کرد. حضرت فرمود: «سبحان الله، چه زود بر پیامبر دروغ بستید! او و آنانکه اطراف او هستند می‌دانند که خدا و رسولش غیر مرا خلیفه قرار نداده‌اند». فرستاده آمد و آنچه حضرت فرموده بود رسانید.

(ابوبکر) گفت: برو به او بگو: «امیرالمؤمنین ابوبکر را جواب بده»! او هم آمد و آنچه گفته بود به حضرت خبر داد. علی ؑ فرمود: «سبحان الله، بخدا قسم زمانی طولانی نگذشته است که فراموش شود. بخدا قسم او می‌داند که این نام (امیرالمؤمنین) جز برای من صلاحیت ندارد. پیامبر ﷺ به او که هفتمی در میان هفت نفر بود امر کرد و بعنوان امیر المؤمنین بر من سلام کردند. او و رفیقش عمر از میان هفت نفر سؤال کردند و گفتند: آیا حقّی از جانب خدا و رسولش است؟ پیامبر ﷺ به آن دو فرمود: آری حق است، حقی از جانب خدا و رسولش که او امیرمؤمنان و آقای مسلمانان و صاحب پرچم سفید پیشانیان شناخته شده است[۱۵]. خداوند عزّ و جلّ او را در روزقیامت بر کنار صراط می‌نشاند و او دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنّم وارد می‌کند».

← اولی که باز کرد فضائح آنان بود. عمر از جا برخاست و گفت: یا علی، آن را برگردان که ما را به آن احتیاجی نیست! علی ؑ هم آنرا گرفت و برگشت. . .

وقتی عمر به خلافت رسید از امیرالمؤمنین ؑ خواست تا آن قرآن را به آنان بدهد. . . و گفت: ای ابا الحسن، چه می‌شود اگر قرآنی را که نزد ابوبکر آورده بودی بیاوری تا همه بر آن متفق شویم! حضرت فرمود: هیهات، راهی به این مطلب نیست، آنرا نزد ابوبکر آوردم تا حجّت بر شما تمام شود و روزقیامت نگوئید: «ما از این بی‌خبر بودیم» یا بگوئید: «آنرا نزد ما نیاوردی»! قرآنی که نزد من است جز پاکان و جانشینان از فرزندانم به آن دست نمی‌یابند. عمر پرسید: آیا زمان معلومی برای ظاهر کردن آن هست؟ فرمود: آری وقتی قائم از فرزندانم قیام کند آنرا ظاهر می‌نماید و مردم را بر عمل به آن وادار می‌کند و سنت طبق آن جاری می‌شود.

۱۵. کلمهٔ «الغرّ المحجّلین» اگر چه از معنای دقیقی برخوردار است ولی در اینجا به‌صورت کنایه آمده است. یعنی شیعیان امیرالمؤمنین ؑ در روز قیامت چنان نورانی‌اند که در بین مردم شناخته می‌شوند.

فرستادهٔ ابوبکر رفت و آنچه حضرت فرموده بود به او خبر داد. سلمان می‌گوید: آن روز را هم دربارهٔ او سکوت کردند.

کمک خواهی اصحاب کساء از صحابه برای بار چهارم

شب هنگام که شد علی‌ﷺ حضرت زهراﷺ بر چهارپایی سوار کرد و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین‌ﷺ راگرفت، واحدی از اصحاب پیامبرﷺ را باقی نگذاشت مگر آنکه در منزلشان نزد آنان رفت، و حقّ خود را برای آنان یادآور شد و آنان را به یاری خویش فراخواند. ولی هیچکس جز ما چهار نفر او را اجابت نکرد. ما سرهایمان را تراشیدیم و یاری خود را مبذول داشتیم، و زبیر در یاریش از همهٔ ما شدّت بیشتری داشت[۱۶].

۳

شهادت حضرت زهراﷺ

نقشهٔ حمله به خانهٔ حضرت

وقتی علی‌ﷺ خوارکردن مردم و ترک یاری او را، و متّحد شدنشان با ابوبکر و اطاعت و تعظیمشان نسبت به او را دید، خانه‌نشینی اختیار کرد.

عمر به ابوبکر گفت: چه مانعی داری که سراغ علی بفرستی تا بیعت کند، چراکه کسی جز او و این چهار نفر[۱۷] باقی‌نمانده مگر آنکه بیعت کرده‌اند.

---

۱۶. از آنجاکه گویندهٔ این سخن سلمان است و او زبیر را خوب می‌شناسد چنانکه در آخر همین حدیث تصریح شده است، لذا شاید مراد سلمان شدّت و حرارت فوق‌العادهٔ زبیر در این مسئله است که در همین حدیث نمونهٔ آن ذکر خواهد شد.

۱۷. «د»: جز اهل این خانه و این چهار نفر.

ابوبکر در میان آن دو نرمخوتر تروسازشکارتر و زرنگ‌تر و دوراندیش‌تر بود، و دیگری (عمر) تندخوتر و غلیظ‌تر و خشن‌تر بود. ابوبکر گفت: چه کسی را سراغ او بفرستیم؟ عمر گفت: قنفذ را می‌فرستیم. او مردی تندخو و غلیظ و خشن و از آزادشدگان است و نیز از طایفهٔ بنی‌عدی بن کعب است[۱۸].

ابوبکر، قنفذ را نزد امیرالمؤمنین ﷺ فرستاد و عده‌ای کمك نیز به همراهش قرار داد. او آمد تا در خانهٔ حضرت و اجازهٔ ورود خواست، ولی حضرت به آنان اجازه نداد. اصحاب قنفذ به نزد ابوبکر و عمر برگشتند در حالیکه آنان در مسجد نشسته بودند و مردم اطراف آن دو بودند و گفتند: به ما اجازه داده نشد. عمر گفت: بروید، اگر به شما اجازه داد وارد شوید و گرنه بدون اجازه وارد شوید.

آنها آمدند و اجازه خواستند. حضرت زهرا ﷺ فرمود: «به شما اجازه نمی‌دهم بدون اجازه وارد خانهٔ من شوید». همراهان او برگشتند ولی خود قنفذ ملعون آنجا ماند. آنان (به ابوبکر و عمر) گفتند: فاطمه چنین گفت، و ما از اینکه بدون اجازه وارد خانه‌اش شویم خودداری کردیم. عمر عصبانی شد و گفت: ما را با زنان چه کار است!!

سپس به مردمی که اطرافش بودند دستور داد تا هیزم بیاورند. آنان هیزم برداشتند[۱۹] و خود عمر نیز همراه آنان هیزم برداشت و آنها را اطراف خانهٔ علی و فاطمه و فرزندانشان ﷺ قرار دادند. سپس عمر ندا کرد بطوریکه علی و فاطمه ﷺ بشنوند و گفت: «بخدا قسم ای علی باید خارج شوی و با خلیفهٔ پیامبر بیعت کنی و گرنه خانه را با خودتان به آتش می‌کشم»!

حضرت زهرا ﷺ فرمود: ای عمر، ما را با تو چه کار است؟ جواب داد: در را باز کن و گرنه خانه‌تان را به آتش می‌کشیم! فرمود: «ای عمر، از خدا نمی‌ترسی که به خانهٔ من وارد می‌شوی»[۲۰]؟! ولی عمر اباکرد از اینکه برگردد[۲۱].

---

۱۸. لازم به تذکر است که عمر نیز از همین طایفه است.

۱۹. «د»: بسته‌های هیزم حمل کردند!!

۲۰. کلمهٔ «تدخل علی بیتی» را می‌توان به‌معنای «به خانه‌ام هجوم می‌آوری» هم گرفت.

۲۱. «د»: ولی حضرت جواب عمر را نداد.

آتش زدن در خانه و مجروح شدن حضرت زهراؑ بدست عمر

عمر آتش طلبید و آنرا بر در خانه شعله ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز کرد و داخل شد[۲۲]!

حضرت زهراؑ در مقابل او درآمد و فریاد زد: «یا ابتاه، یا رسول الله»! عمر شمشیر را در حالیکه در غلافش بود بلند کرد و به پهلوی حضرت زد. آنحضرت ناله کرد: «یا ابتاه»! عمر تازیانه را بلند کرد و به بازوی حضرت زد. آنحضرت صدا زد: «یا رسول الله، ابوبکر و عمر با بازماندگانت چه بد رفتاری کردند»!

دفاع امیرالمؤمنینؑ از حضرت زهراؑ

علیؑ ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به‌شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد. ولی سخن پیامبرﷺ و وصیتی را که به او کرده بود بیاد آورد و فرمود: «ای پسر صهّاک[۲۳]، قسم به آنکه محمّد را به پیامبری مبعوث نمود، اگر نبود مقدّری که از طرف خداوند گذشته و عهدی که پیامبر با من نموده است می‌دانستی که تو نمی‌توانی به خانهٔ من داخل شوی».

دستور ابوبکر برای حمله و آتش زدن خانه

عمر فرستاد و کمك خواست. مردم هم آمدند تا داخل خانه شدند، و امیرالمؤمنینؑ هم سراغ شمشیرش رفت.

قنفذ نزد ابوبکر برگشت در حالیکه می‌ترسید علیؑ با شمشیر سراغش بیاید چرا که شجاعت و شدّت عمل آنحضرت را می‌دانست.

ابوبکر به قنفذ گفت: «برگرد، اگر از خانه بیرون آمد (دست نگه‌دار) و گرنه در

---

۲۲. «د»: عمر آتش راکنار درب خانه قرار داد در حالیکه می‌ترسید علیؑ با شمشیرش خارج شود چراکه شجاعت و شدت او را می‌شناخت، تا آنکه درب خانه آتش گرفت.

۲۳. «صهاك» نام مادر عمر است که در پاورقی ۵۱ همین حدیث تفصیل آن خواهد آمد.

خانه‌اش به او هجوم بیاور، و اگر مانع شد خانه را بر سرشان به آتش بکشید»! قنفذ ملعون آمد و با اصحابش بدون اجازه به خانه هجوم آوردند. علی ؑ سراغ شمشیرش رفت، ولی آنان زودتر به‌طرف شمشیر آنحضرت رفتند، و با عدّهٔ زیادشان بر سر او ریختند. عدّه‌ای شمشیرها را بدست گرفتند و بر آنحضرت حمله‌ور شدند و او راگرفتند و برگردن او طنابی انداختند[۲۴]!!

مجروح شدن حضرت زهرا ؑ بدست قنفذ

حضرت زهرا ؑ جلو در خانه، بین مردم و امیرالمؤمنین ؑ مانع شد. قنفذ ملعون با تازیانه به آنحضرت زد، بطوریکه وقتی حضرت از دنیا می‌رفت در بازویش از زدن او اثری مثل دستبند بر جای مانده بود[۲۵]. خداوند قنفذ را و کسی‌که او را فرستاد لعنت کند.

۴

بیعت اجباری امیرالمؤمنین ؑ

علی ؑ، از خانه تا مسجد

سپس علی ؑ را بردند و به‌شدت او را می‌کشیدند، تا آنکه نزد ابوبکر رسانیدند. و این در حالی بود که عمر بالای سر ابوبکر با شمشیر ایستاده بود، و خالد بن ولید و

---

۲۴. در کتاب احتجاج چنین است: برگردن او طناب سیاهی انداختند!! و در «د» دستور حمله به خانه از قول عمر پس از به آتش کشیدن درب خانه ذکر شده است که به قنفذ گفت: بر او حمله کن و او را بیرون بیاور.

۲۵. «د»: حضرت زهرا ؑ آمد تا بین مردم و امیرالمؤمنین ؑ مانع شود. قنفذ با تازیانه‌اش به او زد و بین در مورد فشار قرار گرفت و فریاد زد: «یا ابتاه، یا رسول الله». و جنین کشته شده را سقط کرد، و تازیانهٔ قنفذ در بازوی او مثل دستبند اثر کرد. در کتاب احتجاج عبارت چنین است: با تازیانه بر بازویش زد و اثر آن ـ بخاطر زدن قنفذ ـ در بازوی آنحضرت مثل دستبند باقی‌ماند. ابوبکر سراغ قنفذ فرستاد که «فاطمه را بزن»! قنفذ او را به طرف چهارچوب درب خانه کشانید و سپس درب را فشار داد و استخوانی از پهلویش شکست و جنینی سقط کرد. در نتیجه دائماً در بستر بود تا در اثر همان شهید شد.

ابوعبیدة بن جراح و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبة و اسید بن حضیر و بشیر بن سعید و سایر مردم در اطراف ابوبکر نشسته بودند و اسلحه همراهشان بود[۲۶].

ورود بی‌اجازه به خانهٔ حضرت زهراؑ

سلیم می‌گوید: به سلمان گفتم[۲۷]: آیا بدون اجازه به خانهٔ فاطمهؑ وارد شدند[۲۸]؟! گفت: آری بخدا قسم، و این در حالی بود که «خمار»[۲۹] نداشت. حضرت زهراؑ صدا زد: **«وا ابتاه، وا رسول الله، ای پدر، ابوبکر و عمر بعد از تو با بازماندگانت بد رفتاری کردند در حالیکه هنوز چشمان تو در قبرت باز نشده است»**[۳۰] و این سخنان را حضرت با بلندترین صدایش ندا می‌نمود.

---

۲۶. «د»: و شمشیرها را کشیده بودند.

۲۷. این قطعه از حدیث سلیم را علاّمه سید محمد بن مهدی قزوینی در اشعار عربی خود آورده که در مجالس عزاداری بسیار خوانده می‌شود:

يا عَجَباً يَسْتَأذِنُ الأَمينُ — عَلَيْهِمُ وَ يَهْجِمُ الخَؤونُ
قالَ سُلَيْمٌ: قُلْتُ: يا سَلْمانُ — هَلْ هَجَمُوا وَ لَمْ يَكُ اسْتِيذانُ
فَقالَ: اي وَ عِزَّةِ الجَبّارِ — وَ ما عَلَى الزَّهْراءِ مِنْ خِمارِ
لٰكِنَّها لاذَتْ وَراءَ البابِ — رِعايَةً لِلسِّتْرِ وَ الحِجابِ
فَمُذْ رَأَوْها عَصَرُوها عَصْرَةً — كادَتْ بِنَفْسي أَنْ تَمُوتَ حَسْرَةً
تَصيحُ يا فِضَّةُ سَنِّديني — فَقَدْ وَ رَبّي قَتَلُوا جَنيني
فَأَسْقَطَتْ بِنْتُ الهُدىٰ وَاحَزَنا — جَنينَها ذاكَ المُسَمّىٰ مُحْسِناً
وَ لَمْ يَرُعْها كُلُّما قَدْ فَعَلُوا — لٰكِنَّها قَدْ خَرَجَتْ تُوَلْوِلُ
فَانْبَعَثَتْ تَصيحُ بَيْنَ النّاسِ — خَلُّوهُ أَوْ لَأَكْشِفَنَّ راسي

به کتاب «وفاة الصدیقة الطاهرة» تألیف سید عبد الرزّاق مقرّم: ص ۴۹، و کتاب «ریاض المدح والثناء» تألیف شیخ حسین بن علی بلادی: ص ۳ مراجعه شود.

۲۸. «د»: آیا درِ خانهٔ حضرت زهراؑ را آتش زدند و بدون اجازه به خانهٔ او وارد شدند؟!

۲۹. «خِمار» به‌معنای پوشش همهٔ سر، و یا پوشش صورت است.

۳۰. ظاهراً منظور نوعی کنایه است و معنی این است که وقتی انسان در قبر گذاشته می‌شود دوباره زنده می‌شود، ولی ابوبکر و عمر آنقدر در جنایت خویش عجله داشتند که این اندازه هم مهلت ندادند.

سلمان می‌گوید: ابوبکر و اطرافیانش را دیدم که می‌گریستند و صدایشان بـه گـریه بلند شده بود. در میان آنان کسی نبود مگر آنکه گریه می‌کرد جز عمر و خالد بن ولید و مغیرة بن شعبه، و عمر می‌گفت: ما را با زنان و رأی آنان کاری نیست!!

سخنان امیرالمؤمنین ﷺ هنگام ورود به مسجد

سلمان می‌گوید: علی ﷺ را نزد ابوبکر رسانیدند در حالیکه می‌فرمود: **بخدا قسـم، اگر شمشیرم در دستم قرار می‌گرفت می‌دانستید که هرگز به این کار دست نمی‌یابید. بخدا قسم خود را در جهاد با شما سرزنش نمی‌کنم، و اگر چهل نفر بـرایـم مـمکن مـی‌شد جمعیت شما را متفرّق می‌ساختم، ولی خدا لعنت کند اقوامی را که با من بیعت کردند و سپس مرا خوار نمودند.**

ابوبکر تا چشمش به علی ﷺ افتاد فریاد زد: «او را رها کـنید»! عـلی ﷺ فـرمود: **ای ابوبکر، چه زود جای پیامبر را ظالمانه غصب کردید[۳۱] ! تو به چه حقّی و با داشتن چه مقامی مردم را به بیعت خویش دعوت می‌نمایی؟ آیا دیروز به امر خدا و پیامبر با من بیعت نکردی؟**

شهادت حضرت زهرا و محسن ﷺ

قنفذ ـ که خدا او را لعنت کند ـ فاطمه ﷺ را با تا زیانه زد آن هنگام‌که خود را بین او و شوهرش قرار داد، و عمر پیغام فرستاد که اگر فاطمه بین تو و او مانع شد او را بزن. قنفذ او را به سمت چهارچوب درِ خانه‌اش کشانید و در را فشار داد بـطوری کـه اسـتخوانـی از پهلویش شکست و جنینی سقط کرد، و همچنان در بستر بود تا در اثر همان شهید شد.

اتمام حجّت امیرالمؤمنین ﷺ با فضائلش

وقتی علی ﷺ را به نزد ابوبکر رسانیدند عمر بصورت اهانت آمیزی[۳۲] گفت: «بیعت کن و این اباطیل را رها کن»!

---

۳۱. کلمهٔ «توثّبتم» را می‌توان به «طغیان کردید» نیز معنی کرد.

۳۲. کلمهٔ «انتهره» یعنی «با فریاد کسی را ردّ کرد» که در اینجا ترسیمی از حالت خشونت عمر است.

علی‌ﷺ فرمود: اگر انجام ندهم شما چه خواهید کرد؟ گفتند: ترا با ذلّت و خواری می‌کشیم! فرمود: در این صورت بندۀ خدا و برادر پیامبرش را کشته‌اید! ابوبکر گفت: بندۀ خدا بودن درست است[۳۳] ولی به برادر پیامبر بودن اقرار نمی‌کنیم! فرمود: آیا انکار می‌کنید که پیامبرﷺ بین من و خودش برادری قرار داد؟ گفتند: «آری»! و حضرت این مطلب را سه مرتبه بر ایشان تکرار کرد.

سپس حضرت رو به آنان کرد و فرمود: ای گروه مسلمانان، و ای مهاجرین و انصار، شما را بخدا قسم می‌دهم که آیا در روز غدیرخم از پیامبرﷺ شنیدید که آن مطالب را می‌فرمود، و در جنگ تبوك آن مطالب را می‌فرمود[۳۴]؟

سپس علی‌ﷺ آنچه پیامبرﷺ علنی برای عموم مردم دربارۀ او فرموده بود چیزی باقی نگذاشت مگر آنکه برای آنان یادآور شد. (و مردم دربارۀ همۀ آنها اقرار کردند و) گفتند: بلی، بخدا قسم[۳۵].

حدیث جعل کردن ابوبکر

وقتی ابوبکر ترسید مردم علی‌ﷺ را یاری کنند و مانع او شوند پیش دستی کرد و (خطاب به حضرت) گفت: آنچه گفتی حق است که باگوش خود شنیده‌ایم و فهمیده‌ایم و قلبهایمان آنرا در خود جای داده است، ولکن بعد از آن من از پیامبر شنیدم که می‌گفت: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را انتخاب کرده و ما را بزرگوار داشته و آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده است. و خداوند برای ما اهل بیت نبوّت و خلافت را جمع نخواهد کرد».

افشای اسرار اصحاب صحیفۀ ملعونه

علی‌ﷺ فرمود: آیا کسی از اصحاب پیامبر هست که با تو در این مطلب حضور

---

۳۳. در کتاب احتجاج چنین است: بندۀ خدا بودن درست است، همۀ ما بندگان خدا هستیم.

۳۴. کلمۀ «کذا و کذا» به «آن مطالب» معنی شده است. منظور از سخن حضرت در روز غدیر «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ» است، و مراد از کلام آنحضرت در جنگ تبوک «أنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسىٰ» است.

۳۵. کلمۀ «اللهم بلی»، بمعنی تأکید در تصدیق مطلب است که بصورت «آری بخدا قسم» ترجمه شده است.

داشته[۳۶]؟ عمر گفت: خلیفهٔ پیامبر راست می‌گوید. من هم از پیامبر شنیدم همانطور که ابوبکر گفت. ابوعبیده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل هم گفتند: راست می‌گوید، ما این مطلب را از پیامبر شنیدیم.

علی ﷺ به آنان فرمود[۳۷]: وفا کردید به صحیفهٔ ملعونه‌ای[۳۸] که در کعبه بر آن هم

۳۶. یعنی فرضاً پیامبر چنین سخنی گفته باشد چه کسی با تو در آنجا حضور داشته است؟

۳۷. «د»: امیرالمؤمنین ﷺ خنده‌ای کرد و فرمود: الله اکبر! چه دقیق وفا کردید به صحیفهٔ ملعونه‌تان که با هم در کعبه بر سر آن عهد و پیمان بستید.

۳۸. تفصیل داستان صحیفهٔ ملعونه را در بحار: ج ۲۸ ص ۱۱۱ - ۹۶ بنقل از حذیفه نقل کرده که خلاصه‌اش چنین است:

اوّل کسانی که بر غصب خلافت هم پیمان شدند ابوبکر و عمر بودند، و اساس و پایه‌ای که طبق آن پیمان بستند و سایر پیمانهایشان هم بر آن پایه بود این بود که «اگر محمّد بمیرد یا کشته شود این امر خلافت را از اهل بیتش بگیریم بطوری‌که تا ما هستیم احدی از آنان به خلافت دست نیابد».

بعد از آن ابوعبیدهٔ جراح و معاذبن جبل و در آخر سالم مولی ابی حذیفه هم به آنان پیوستند و پنج نفر شدند. اینان جمع شدند و داخل کعبه رفتند و در بین خود نوشته‌ای در این باره نوشتند که: «اگر محمد بمیرد یا کشته شود...». و در تمام این قضایا عایشه و حفصه جاسوس پدرانشان در خانه پیامبر ﷺ بودند.

سپس ابوبکر و عمر جمع شدند و سراغ منافقین و آزادشدگان فرستادند و ما بین خود مشورت و نظر خواهی کردند و بر این رأی متفق شدند که هنگام بازگشت پیامبر ﷺ از حجة الوداع در گردنهٔ «هرشی» که در راه مکه در نزدیکی حجفه است شتر حضرت را برمانند و به این طریق حضرت را بقتل برسانند. کسانی که اجرای نقشه را بر عهده داشتند چهارده نفر بودند که در جنگ تبوک هم همین نقش را بر عهده داشتند ولی این نقشهٔ آنان بر آب شد.

امیرالمؤمنین ﷺ از طرف خداوند در غدیرخم منصوب شد و سپس پیامبر ﷺ حرکت کرد تا به گردنهٔ «هرشی» رسید و آن عده جلوتر رفتند و بر سر راه پنهان شدند، ولی این بار هم خداوند آنان را مفتضح کرد و پیامبرش را حفظ نمود.

وقتی وارد مدینه شدند همگی در خانهٔ ابوبکر جمع شدند و در بین خود نوشته‌ای نوشتند و آنچه دربارهٔ خلافت تعهّد کرده بودند در آن ذکر کردند، و اوّلین مطلب آن شکستن پیمان و ولایت علی بن ابی طالب ﷺ بود، و اینکه خلافت از آن ابوبکر و عمر و ابوعبیده است و سالم نیز با آنان است و از این عده خارج نمی‌شود.

این صحیفهٔ دوم را سی و چهار نفر امضاء کردند که چهارده‌نفر همان کمین کنندگان در گردنهٔ هرشی بودند که عبارت بودند از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و عمروعاص و طلحه و ابوعبیده جراح و عبدالرحمان بن عوف و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری و مغیرة بن شعبه و سعد

←

پیمان شدید که: «اگر خداوند محمّد را بکشد یا بمیرد امر خلافت را از ما اهل بیت بگیرید».

ابوبکر گفت: از کجا این مطلب را دانستی؟ ما تو را از آن مطلع نکرده بودیم! حضرت فرمود: ای زبیر و تو ای سلمان و تو ای اباذر و تو ای مقداد، شما را به خدا و به اسلام، می‌پرسم آیا از پیامبرﷺ نشنیدید که در حضور شما می‌فرمود: «فلانی و فلانی - تا آنکه حضرت همین پنج نفر را نام‌برد - ما بین خود نوشته‌ای نوشته‌اند و در آن هم پیمان شده‌اند و بر کاری که کرده‌اند قسم‌ها خورده‌اند که اگر من کشته شوم یا بمیرم . . . »[۳۹]؟

آنان گفتند: آری ما از پیامبرﷺ شنیدیم که این مطلب را به تو می‌فرمود که «آنان بر آنچه انجام دادند معاهده کرده و هم پیمان شده‌اند، و در بین خود قراردادی نوشته‌اند که اگر من کشته شدم یا مُردَم، بر علیه تو ای علی متّحد شوند و این خلافت را از تو بگیرند». تو گفتی: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله، هرگاه چنین شد دستور می‌دهی چکنم؟ فرمود: اگر یارانی بر علیه آنان یافتی با آنها جهاد کن و اعلام جنگ نما، و اگر یارانی نیافتی بیعت کن و خون خود را حفظ نما.

علیﷺ فرمود: بخدا قسم، اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا می‌نمودند در راه خدا با شما جهاد می‌کردم. ولی بخدا قسم بدانید که احدی از نسل شما تا روزقیامت به خلافت دست پیدا نخواهد کرد.

← بن ابی وقاص و اوس بن حدثان و بیست نفر دیگر عبارت بودند از: ابوسفیان، عکرمه پسر ابوجهل، خالد بن ولید، بشیربن سعید، سهیل بن عمرو، صهیب بن سنان، ابوالاعور اسلمی، صفوان بن امیّه، سعید بن عاص، عیّاش بن ابی ربیعه، حکیم بن حزام، مطیع بن اسود مدری و چند نفر دیگر که هر کدام ا زاینان جمعیّت عظیمی را بدنبال خود داشتند که سخنشان را می‌پذیرفتند و از آنان اطاعت می‌کردند.

نویسندهٔ این صحیفه سعید بن عاص اموی بود و در محرم سال دهم هجرت آنرا نوشت. سپس آنرا به ابوعبیدهٔ جراح سپردند و او آنرا به مکه فرستاد. آن صحیفه همچنان درکعبه مدفون بود تا زمان عمر که آنرا از محلش بیرون آورد.

۳۹. «د»: در بین خود نوشته‌ای نوشته‌اند که اگر محمد از دنیا رفت بر علیه اهل بیت متّحد شوند تا امر خلافت را از آنان زایل کنند.

جواب حدیث جعلی ابوبکر

دلیل بر دروغ بودن سخنی که به پیامبر نسبت دادید [40] کلام خداوند تعالی است که «اَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلٰی ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ اِبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً» [41]، «آیا بر مردم حسد می‌برند بر آنچه خداوند از فضلش به آنان داده است؟ ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان حکومت بزرگ دادیم». کتاب یعنی نبوت و حکمت یعنی سنت و حکومت یعنی خلافت، و ما آل ابراهیم هستیم.

دفاع مقداد و سلمان و ابوذر از امیرالمؤمنین ﷺ

مقداد برخاست و گفت: یا علی، به من چه دستور می‌دهی؟ بخدا قسم اگر امر کنی با شمشیرم می‌زنم و اگر امر کنی خود داری می‌کنم. علی ﷺ فرمود: ای مقداد، خود داری کن و پیمان پیامبر و وصیتی که به تو کرده را بیاد بیاور.

(سلمان می‌گوید:) برخاستم و گفتم: قسم به آنکه جانم بدست اوست، اگر من بدانم که ظلمی را دفع می‌کنم یا برای خداوند دین را عزت می‌بخشم، شمشیرم را بر دوش می‌گذارم و با استقامت با آن می‌جنگم [42]. آیا بر برادر پیامبر و وصیّش و جانشین او در امتش و پدر فرزندانش هجوم می‌آورید؟ بشارت باد شما را به بلا، و ناامید باشید از آسایش!

ابوذر برخاست و گفت: ای امتی که بعد از پیامبرش متحیر شده و به سرپیچی خویش خوار شده‌اید، خداوند می‌فرماید: «اِنَّ اللهَ اصْطَفٰی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ اِبْراهیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ، ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللهُ سَمیعٌ عَلیمٌ» [43]، «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر همهٔ جهانیان برگزید، نسلی که از یکدیگرند، و خداوند شنونده

---

۴۰. مراد همان حدیث جعلی است که «ما اهل بیتی هستیم که خداوند نبوت و امامت را در ما جمع نمی‌کند».

۴۱. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۴.

۴۲. جمله «ثُمَّ ضَرَبْتُ بِهِ قُدُماً قُدُماً»، یعنی با استواری و بدون شکست می‌جنگم.

۴۳. سوره آل عمران: آیات ۳۳ و ۳۴.

و دانا است». آل محمد فرزندان نوح و آل ابراهیم از ابراهیم و برگزیده و نسل اسماعیل و عترت محمدِ پیامبرند. آنان اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه‌اند. آنان همچون آسمان بلند و کوههای پایدار و کعبهٔ پوشیده و چشمهٔ زلال و ستارگان هدایت‌کننده و درخت مبارك هستند که نورش می‌درخشد و روغن آن مبارك است[۴۴]. محمد خاتم انبیاء و آقای فرزندان آدم است، و علی وصیّ اوصیاء و امام متقین و رهبر سفید پیشانیان معروف است، و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصیّ محمد و وارث علم او و صاحب اختیارتر مردم نسبت به مؤمنین، همانطور که خداوند فرموده: «النَّبِيُّ اَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ اَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ وَ اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّٰهِ»[۴۵]، «پیامبر نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و همسران او مادران آنان‌اند و خویشاوندان در کتاب خدا بعضی بر بعضی اولویت دارند». هر که را خدا مقدّم داشته جلو بیندازید و هر که را خدا مؤخر داشته عقب بزنید، و ولایت و وراثت[۴۶] را برای کسی قرار دهید که خدا قرار داده است.

تهدید عمر به قتل برای بیعت

عمر، در حالیکه ابوبکر بالای منبر نشسته بود به او گفت: چطور بالای منبر نشسته‌ای و این مرد[۴۷] نشسته و روی جنگ دارد و بر نمی‌خیزد با تو بیعت کند. دستور بده گردنش را بزنیم!

این در حالی بود که امام حسن و امام حسین علیهما السلام ایستاده بودند. وقتی گفتهٔ عمر را شنیدند به گریه افتادند. امیرالمؤمنین علیه السلام آن دو را به سینه چسبانید و فرمود: گریه نکنید، بخدا قسم بر قتل پدرتان قدرت ندارند.

---

۴۴. اشاره به آیهٔ ۳۵ از سورهٔ نور است که خداوند تعالی می‌فرماید: «اَللّٰهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ اَلْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ اَلزُّجَاجَةُ كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ...»

۴۵. سورهٔ احزاب: آیهٔ ۶.

۴۶. «الف»: وزارت.

۴۷. اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام است.

دفاع امّ ایمن و بُریدهٔ اسلمی از امیرالمؤمنین ﷺ

ام ایمن پرستار پیامبر ﷺ[۴۸] آمد و گفت: «ای ابوبکر، چه زود حسد و نفاق خود را ظاهر ساختید»! عمر دستور داد تا او را از مسجد بیرون کردند و گفت: «ما را با زنان چه کار است»؟!

بریدهٔ اسلمی برخاست و گفت: ای عمر، آیا بر برادر پیامبر و پدر فرزندانش حمله می‌کنی؟ تو در میان قریش همان کسی هستی که تو را آن طور که باید می‌شناسیم! آیا شما دو نفر همان کسانی نیستید که پیامبر ﷺ به شما فرمود: «نزد علی بروید و بعنوان امیرالمؤمنین بر او سلام کنید»؟ شما هم گفتید: آیا از امر خدا و امر رسولش است؟ فرمود: آری.

ابوبکر گفت: چنین بود ولی پیامبر بعد از آن فرمود: «برای اهل بیت من نبوّت و خلافت جمع نمی‌شود»! بریده گفت: «بخدا قسم پیامبر این را نگفته است. بخدا قسم در شهری که تو در آن امیرباشی سکونت نمی‌کنم». عمر دستور داد تا او را هم زدند و بیرون کردند!

کیفیت بیعت اجباری امیرالمؤمنین ﷺ

سپس عمر گفت: برخیز ای فرزند ابی طالب و بیعت کن! حضرت فرمود: اگر انجام ندهم چه خواهید کرد؟ گفت: بخدا قسم در این صورت گردنت را می‌زنیم! امیرالمؤمنین ﷺ سه مرتبه حجّت را برآنان تمام کرد، و سپس بدون آنکه کف دستش را بازکند دستش را درازکرد. ابوبکر هم روی دست او زد و به‌همین مقدار از او قانع شد.

علی ﷺ قبل از آنکه بیعت کند در حالیکه طناب برگردنش بود خطاب به پیامبر ﷺ صدا زد: «ای پسر مادرم، این قوم مرا خوار کردند و نزدیک بود مرا بکشند»[۴۹].

---

۴۸. ام ایمن پس از وفات آمنه مادر پیامبر ﷺ، رسیدگی به امور حضرت را به عهده داشت که اصطلاحاً چنین زنی را «حاضنه» می‌گویند.

۴۹. «د»: سپس حضرت متوجّه قبر پیامبر ﷺ شد و صدا زد: ای پسرعمو، این قوم مراخوار کردند و نزدیک بود مرا بکشند. پس عذر به پیشگاه خدا و سپس به پیشگاه توست.

حضرت در اینجا سخنی را فرموده که حضرت هارون به حضرت موسی ﷺ گفت: «یَابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي»، سورهٔ اعراف: آیهٔ ۱۵۰.

بیعت زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد

به زبیر گفته شد: بیعت کن. ولی اباکرد. عمر و خالد بن ولید و مغیرة بن شعبه با عده‌ای از مردم به همراهشان بر او حمله کردند و شمشیرش را از دستش بیرون کشیدند و آنرا بر زمین زدند تا شکستند و او را کشان‌کشان آوردند.

زبیر ـ در حالیکه عمر روی سینه‌اش نشسته بود ـ گفت: «ای پسر صهّاک، بخدا قسم اگر شمشیرم در دستم بود از من فاصله می‌گرفتی»، و سپس بیعت کرد.

سلمان می‌گوید: سپس مرا گرفتند و برگردنم کوبیدند تا مثل غده‌ای ورم کرد. سپس دست مرا گرفتند و آنرا پیچانیدند. لذا به اجبار بیعت کردم.

سپس ابوذر و مقداد به اجبار بیعت کردند، و احدی از امت غیر از علی ﷺ و ما چهار نفر به اجبار بیعت نکردند، و در بین ماهم احدی گفتارش شدیدتر از زبیر نبود. او وقتی بیعت کرد چنین گفت: «ای پسر صهّاك، بخدا قسم اگر این طاغیانی [۵۰] که تراکمک کردند نبودند تو در حالی که شمشیرم همراهم بود نزدیک من نمی‌آمدی، به‌خاطر پستی و ترسی که از تو سراغ دارم، ولی طاغیانی یافته‌ای که به کمك آنان قوی شده‌ای و قهر و غلبه نشان می‌دهی.

عمر عصبانی شد و گفت: آیا نام صهّاك را می آوری؟ گفت: مگر صهّاک کیست؟! و چه مانعی از ذکر نام او هست؟ صهاک زنی زناکار بود، آیا این مطلب را انکار می‌کنی؟ آیا کنیز حَبَشی جدم عبدالمطلب نبود که جدّ تو نفیل با او زناکرد و پدرت خَطّاب را بدنیا آورد. عبدالمطلب هم صهاک را بعد از زنایش به جدت بخشید و بعد خطاب را به‌دنیا آورد. خطّاب غلام جد من و ولد الزنا است [۵۱] !

---

۵۰. «ب»: اوباشی. در کتاب احتجاج: آزادشدگانی.

۵۱. در بحار ج ۸ قدیم ص ۲۹۵ چنین روایت کرده است: صهاك کنیز حبشی عبدالمطلب بود و برای او شتر می‌چرانید. نفیل با او زناکرد و خطاب را به‌دنیا آورد. خطاب وقتی به سن بلوغ رسید به صهاك طمع کرد و با او زنا نمود و دختری به‌دنیا آورد. آن دختر را در پارچه‌ای از پشم پیچید و از ترس مولایش او را بر سر راه گذاشت. هاشم بن مغیره او را دید و برداشت و تربیت کرد و نامش را «حنتمه» گذاشت. وقتی حنتمه به سن بلوغ رسید روزی خطاب او را دید و در او طمع کرد و او را از هاشم خواستگاری نمود. هاشم او را

←

ابوبکر بین آن دو را اصلاح کرد و هرکدام دست از یکدیگر برداشتند[۵۲].

۵

اتمام حجّت اصحاب امیرالمؤمنین ؑ

سخنان سلمان بعد از بیعت

سلیم بن قیس می‌گوید: به سلمان گفتم: ای سلمان، آیا بیعت کردی و چیزی نگفتی؟ او گفت: بعد از آنکه بیعت کردم چنین گفتم: «بقیهٔ روزگار را ضرر و هلاکت ببینید، آیا می‌دانید با خود چه کرده‌اید؟ کار درست کردید و به خطا رفتید! با سنت آنان که قبل از شما بودند که تفرقه و اختلاف می‌نمودند درست و مطابق انجام دادید، و از سنّت پیامبرتان خطا رفتید که خلافت را از معدنش و از اهلش خارج ساختید[۵۳].

عمر گفت: ای سلمان، حال که رفیقت بیعت نمود و تو نیز بیعت کردی هرچه می‌خواهی بگو و هرچه می‌خواهی بکن و رفیقت هم هرچه می‌خواهد بگوید.

سلمان می‌گوید: گفتم: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «**برابر گناه همهٔ امتش تا روزقیامت و برابر عذاب همهٔ آنان برگردن تو و رفیقت که با او بیعت کردی خواهد بود**». عمر گفت: هرچه می‌خواهی بگو، آیا چنین نیست که بیعت نمودی و خداوند چشمت را

← به ازدواج خَطّاب در آورد! و عمر بن خطاب متولد شد. بنابراین خطاب پدر و پدر بزرگ و دایی عمر است و حنتمه مادر و خواهر و عمهٔ او است!!!

۵۲. «د» در اینجا این اضافه را دارد: و زبیر در این باره زیاد سخن گفت، تا آنکه ابوبکر برخاست و بین آن دو را اصلاح کرد.

۵۳. «د»: سلمان گفت: آری، گفتم: خسران و هلاکت بر شما باد، هم درست و هم خطا رفتید اگر بفهمید با خودتان چه کردید. گفتند: چگونه درست و چگونه خطا کردیم؟ گفتم: با سنّت آنان که قبل از شما بودند در تفرقه و گمراهی و اختلاف مطابقت کردید، و از سنّت پیامبرتان خطا رفتید که آنرا از معدن و اهلش خارج ساختید.

روشن نساخت که رفیقت خلافت را بر عهده بگیرد؟!

گفتم: **شهادت می‌دهم که من در بعضی کتابهائی که از طرف خداوند نازل شده خوانده‌ام که تو ـ با اسم و نَسَب و اوصافت ـ دری از درهای جهنّم هستی.** عمر گفت: هر چه می‌خواهی بگو. آیا خداوند خلافت را از اهل این خانه نگرفت که شما آنان را بعد از خداوند ارباب خود قرار داده‌اید؟!

به او گفتم: شهادت می‌دهم از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود، در حالیکه دربارهٔ این آیه از او سؤال کردم که «**فَیَوْمَئِذٍ لایُعَذِّبُ عَذابَهُ اَحَدٌ وَ لایُوثِقُ وَ ثاقَهُ اَحَدٌ**»[۵۴]، «در آن روز هیچکس را مانند او عذاب نمی‌کند و هیچ‌کس را مانند او به بند نمی‌کشد». حضرت به من خبر داد که آن تو هستی. عمر گفت: ساکت شو، خدا صدایت را خفه کند، ای غلام، و ای پسر زن بد بو[۵۵]!

علیؑ فرمود: ای سلمان، ترا قسم می‌دهم که ساکت باشی.

سلمان می‌گوید: بخدا قسم، اگر علیؑ مرا به سکوت امر نکرده بود آنچه دربارهٔ او نازل شده و هرچه دربارهٔ او و رفیقش از پیامبرﷺ شنیده بودم به او خبر می‌دادم. وقتی عمر دید من ساکت شدم گفت: تو مطیع و تسلیم او هستی.

سخنان ابوذر بعد از بیعت

سلمان می‌گوید: وقتی ابوذر و مقداد بیعت کردند و چیزی نگفتند، عمر گفت: ای سلمان، تو هم مثل دو رفیقت خودداری نمی‌کنی؟ بخدا قسم تو نسبت به اهل این خانه از آن دو نفر با محبّت‌تر نیستی و از آن دو بیشتر به آنان احترام نمی‌کنی. همانطور که می‌بینی خودداری کردند و بیعت نمودند.

ابوذر گفت: ای عمر، ما را به محبت آل محمد و احترام آنان سرزنش می‌کنی؟ خدا لعنت کند ـ که لعنت کرده است ـ هرکس آنان را دشمن بدارد و به آنان نسبت ناروا دهد و

۵۴. سورهٔ فجر: آیات ۲۵ و ۲۶.

۵۵. کلمهٔ «یابن اللخناء» به‌صورت فوق ترجمه شده است.

به حق آنان ظلم کند و مردم را برگردن ایشان سوار نماید و این امت را به پشت سرشان به‌طور قهقری برگرداند[۵۶].

عمر گفت: آمین، خداوند لعنت کند هرکس راکه به حق آنان ظلم کند! ولی نه بخدا قسم، ایشان را در خلافت حقّی نیست و آنان با سایر مردم در این مسئله یکسانند! ابوذر گفت: پس چرا بر علیه انصار با حق ایشان و دلیلشان استدلال کردید؟!

سخنان امیرالمؤمنین ﷺ بعد از بیعت

علی ﷺ به عمر فرمود: ای پسر صهّاك، ما را در خلافت حقّی نیست، ولی برای تو و فرزند زن مگس‌خوار[۵۷] هست؟!

عمر گفت: ای اباالحسن، اکنون‌که بیعت کردی خودداری نما، چراکه عموم مردم به رفیق من رضایت دادند و به تو رضایت ندادند، پس گناه من چیست؟

علی ﷺ فرمود: **ولی خداوند عزوجل و رسولش جز به من راضی نشدند. پس تو و رفیقت و آنان‌که تابع شما شدند و شما راکمک کردند را به نارضایتی خداوند و عذاب و خواری او بشارت باد. وای بر تو ای پسر خطاب! اگر بدانی که چه جنایتی بر خود روا داشته‌ای. اگر بدانی از چه خارج شده و به چه داخل شده‌ای و چه جنایتی بر خود و رفیقت نموده‌ای!**

ابوبکر گفت: ای عمر، حال‌که با ما بیعت کرده و از شرّ او و حملهٔ ناگهانی و فسادش درکارمان در امان شدیم بگذار هرچه می‌خواهد بگوید.

اصحاب صحیفه در تابوت جهنم

علی ﷺ فرمود: جز یک مطلب چیزی نمی‌گویم. شما را بخدا یادآور می‌شوم ای

---

۵۶. «قهقری» یعنی عقب رفتن در حالیکه روی شخص به جلو باشد. جملهٔ «رَدَّ هٰذِهِ الأُمَّةَ القَهقَریٰ عَلیٰ أدبارِها» حامل معنای ظریفی است. گوئی ابوبکر و عمر امت را از همان راهی که آمده بودند به‌سوی جاهلیّت بر می‌گرداندند با اینکه در ظاهر روی مردم با اسلام بود.

۵۷. کلمهٔ «ابن آکلة الذُّبان» که به «فرزند زن مگس‌خوار» معنی شده کنایه از ابوبکر است.

چهار نفر ـ که منظور حضرت من و ابوذر و زبیر و مقداد بود ـ، من از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود: صندوقی از آتش وجود دارد که در آن دوازده نفرند، شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین[۵۸]. (آن صندوق) در چاهی در قعر جهنّم در صندوق قفل شدهٔ دیگری است. بر درِ آن چاه صخره‌ای است که هرگاه خداوند بخواهد جهنّم را شعله‌ور نماید آن صخره را از در آن چاه بر می‌دارد و جهنّم از شعله و حرارت آن چاه شعله‌ور می‌شود.

علیؑ فرمود: شما شاهد بودید که از پیامبرﷺ دربارهٔ آنان و «اوّلین» سؤال کردم، فرمود: امّا «اوّلین» عبارتنداز: فرزند آدم که برادرش (هابیل) را کشت، و فرعونِ فرعونها، و آن کسی که با ابراهیمؑ دربارهٔ خداوند به منازعه پرداخت[۵۹] و دو نفر از بنی‌اسرائیل که کتابشان را تحریف کردند و سنّتشان را تغییر دادند، یکی از آنان کسی بود که یهودیان را یهودی نمود و دیگری نصاری را نصرانی کرد. و ابلیس ششمی آنان است[۶۰]. و امّا «آخرین» عبارتنداز دجال[۶۱] و این پنج نفر اصحاب صحیفه و نوشته و جبت و طاغوتی که بر سر آن با هم عهد بسته‌اند و بر عداوت با تو ـ ای برادرم ـ هم پیمان شده‌اند، و بعد از من بر علیه تو متحد می‌شوند. این و این، که پیامبرﷺ آنان را برای ما نام برد و بر شمرد.

سلمان می‌گوید: ما گفتیم: راست گفتی، ما شهادت می‌دهیم که این مطلب را از پیامبرﷺ شنیدیم.

عثمان لعنت شدهٔ پیامبرﷺ

عثمان گفت: ای ابا الحسن، آیا نزد تو و این اصحابت دربارهٔ من حدیثی نیست؟

علیؑ فرمود: بلی، از پیامبر شنیدم که دو بار تو را لعنت کرد و بعد از آنکه ترا لعنت نمود برایت استغفار نکرد.

---

۵۸. منظور از اوّلین و آخرین، امتهای اوّل روزگار و امتهای آخر روزگارند.

۵۹. منظور «نمرود» است که در نسخهٔ «د» چنین آمده: «و نمرود صاحب عقابها و فرعون صاحب میخها».

۶۰. در بعضی نسخه‌ها بجای «ابلیس»، پی‌کنندهٔ شتر صالحؑ و قاتل حضرت یحییؑ ذکر شده است.

۶۱. «د»: دجال اعور، یعنی یک چشم کور.

عثمان غضبناک شد و گفت: مرا با تو چه کار است! هیچگاه مرا رها نمی‌کنی، نه در زمان پیامبر و نه بعد از او! علی ؑ فرمود[۶۲]: آری، خداوند بینی‌ات را بر خاک بمالد.

پیشگوئی از ارتداد زبیر

عثمان گفت: بخدا قسم از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: زبیر مرتدّ از اسلام کشته می‌شود!

سلمان می‌گوید: علی ؑ بطور خصوصی به من فرمود: عثمان راست می‌گوید، او بعد از قتل عثمان با من بیعت می‌کند و بعد بیعت مرا می‌شکند و مرتّد کشته می‌شود.

ارتداد مردم پس از پیامبر ﷺ جز چهار نفر

سلمان می‌گوید: علی ؑ فرمود: «**همهٔ مردم بعد از پیامبر ﷺ مرتّد شدند جز چهار نفر[۶۳]. مردم بعد از پیامبر ﷺ به منزلهٔ هارون و تابعینش و بـه‌منزلهٔ گـوساله و تـابعینش شدند. پس علی ؑ شبیه هارون و عتیق[۶۴] شبیه گوساله و عمر شبیه سامری است.**

از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: قومی از اصحابم از صاحبان شخصیت و مقام نسبت به من برای عبور از پل صراط می‌آیند. وقتی آنان را دیدم و آنان مرا دیدند و آنان را شناختم و آنان مرا شناختند، ایشان را از نزد من جدا می‌کنند. می‌گویم: پروردگارا، اصحابم، اصحابم! گفته می‌شود: نمی‌دانی بعد از تو چه کرده‌اند. وقتی از ایشان جدا شدی به عقب برگشتند. من هم می‌گویم: دور از رحمت خدا باشند.

شباهت مسلمین به بنی‌اسرائیل

از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: امّت من سنّت بنی‌اسرائیل را مرتکب خواهند شد بطوری که قدم جای قدم آنان می‌گذارند و تیر به همانجا که آنان زدند می‌زنند، و وجب

---

۶۲. «الف»: زبیر گفت.

۶۳. از اینجا ببعد دنبالهٔ کلام سلمان است نه امیرالمؤمنین ؑ. و عبارت در کتاب احتجاج چنین است: سلیم می‌گوید: سپس سلمان رو به من کرد و گفت: این قوم بعد از پیامبر ﷺ مرتّد شدند مگر آنانکه خداوند به‌وسیله آل محمد ؑ حفظشان کرد.

۶۴. «عتیق» لقب ابوبکر است.

به وجب و ذراع به ذراع و باع به باع[65] کارهای آنان را انجام خواهند داد، تا آنجاکه اگر داخل سوراخ حیوانی[66] شده باشند اینان نیز همراه آنان داخل می‌شوند. تورات و قرآن را یک نفر از ملائکه در یک ورق[67] با یک قلم نوشته است، و مَثَلها و سنّتها (در آنان و اینان) به یک صورت جاری شده است.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. منهاج الفاضلین (نسخهٔ خطی): ص ۲۵۹.
۲. بحار: ج ۲۸ ص ۲۳.
۳. بحار: ج ۲۸ ص ۵۴ .
۴. بحار: ج ۲۸ ص ۲۶۱.
۵ . بحار: ج ۴۳ ص ۱۹۷ ح ۲۹.
۶ . بحار: ج ۸۱ص ۲۵۶ ح ۱۸.
۷. بحار: ج ۹۲ص ۴۰.
۸ . بحار: ج ۸قدیم ص ۲۴۲.
۹. عوالم‌العلوم، جلد حضرت زهراﷺ: ص ۲۲۰ ح ۲.
۱۰. مدینة المعاجز: ص ۱۳۲.
۱۱. کفایة الموحدین: ج ۲ ص ۲۳۰.

روایت با سند به سلیم:

۱. کتاب بهار (حسین بن سعید) به‌روایت ابن طاووس درکتاب الیقین: باب ۱۱۵.
۲. روضه کافی: ص ۳۴۳ ح ۵۴۱ .
۳. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۱۰۵.
۴. اثبات الوصیة (علامه حلی): ص ۷.
۵ . المحتضر: ص ۶۰ .

---

۶۵. «ذراع» به اندازهٔ آرنج تا سر انگشتان و «باع» از شانه تا سر انگشتان است.این کلمات کنایه از شدت مشابهت است و می‌توان گفت: منظور از وجب و ذرع و باع، کارهای کوچک و متوسط و بزرگ است یعنی در هر کاری پیرو آنان می‌شوند.

۶۶. کلمهٔ «جُحر» به‌معنی سوراخی است که حیوانات درنده بعنوان خانه برای خود می‌کَنَند. منظور این است که اگر آنان کارهای خطرناکی مثل وارد شدن به لانهٔ حیوانات درنده انجام داده باشند این امت نیز خواهند کرد.

۶۷. کلمهٔ «رقّ» به‌معنی صفحهٔ سفید و نیز بمعنای پوست نازکی که روی آن می‌نویسند آمده است. در نسخهٔ «ب» تورات و انجیل و قرآن ذکر شده است.

ابلیس و بنیانگذار سقیفه در روز قیامت

ابان بن ابی عیّاش از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده که گفت: از سلمان فارسی شنیدم که می‌گفت:

وقتی روز قیامت برپا شود ابلیس را در حالیکه با افساری آتشین لجام شده می‌آورند، و «زُفَر»[1] را در حالیکه با دو افسار آتشین لجام شده می‌آورند!

ابلیس نزد او می‌رود[2] و فریاد می‌زند و می‌گوید: مادر به عزایت بنشیند،[3] تو که هستی؟ من کسی هستم که اوّلین و آخرین راگمراه کردم، در حالیکه به یک افسار لجام شده‌ام و تو به دو افسار لجام شده‌ای!

او می‌گوید: من کسی هستم که امر کردم و اطاعت شدم و خداوند امر کرد و عصیان شد![4]

---

۱. «زُفَر» کنایه از عمر است چنانکه در بسیاری از احادیث وارد شده است. به بحار: ج ۲۲ ص ۲۲۳، و ج ۳۷ ص ۱۱۹ مراجعه شود.

۲. «الف» خ ل: ابلیس به او نگاه می‌کند.

۳. در بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۹۸ در حدیثی نقل می‌کند که خداوند تعالی می‌فرماید: «عمر را در چنان قعری از جهنّم بدار بیاوزم که ابلیس از بالا بر او مشرف شود و او را لعنت کند».

۴. منظور این است که ابلیس مردم را وادار می‌کند که سخن خدا را اطاعت نکنند، ولی عمر چنان کرد که وقتی خداوند دربارهٔ مطلبی دستوری داده و او هم در مقابل خدا دستوری داده مردم از خدا سرپیچی کنند و سخن او را انتخاب کنند، همانطور که در بدعتهای عمر که در همین کتاب خواهد آمد مشهود است که او در مقابل حکم خداوند حکمی جعل می‌کرد و مردم هم سخن خدا را رها کرده و سخن او را می‌پذیرفتند.

در اینجا مناسب است حدیثی را که در بحار: ج ۸ ص ۳۱۵ ح ۹۵ از کتاب اختصاص شیخ مفید نقل کرده بیاوریم:

←

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۱۳.

روایت از غیر سلیم:

۱. ثواب الاعمال: ص ۲۴۸ ح ۹ و ص ۲۵۵ ح ۲.

۲. تفسیر عیّاشی: ج ۲ ص ۲۲۳ ح ۹.

← امیرالمؤمنین﷣ می‌فرماید: روزی به سمت بیرون کوفه خارج شدم و قنبر پیشاپیش من در حرکت بود. در این هنگام ابلیس رو به ما می‌آمد. من به او گفتم: تو پیرمرد بدی هستی! گفت: یا امیرالمؤمنین، چرا چنین می‌گویی؟ بخدا قسم، برایت حدیثی نقل کنم که خودم از خدای عزوجل بدون واسطه شنیده‌ام:

آن هنگام که بخاطر گناهم به آسمان چهارم فرود آمدم چنین ندا کردم: ای خدای من و ای آقای من، گمان نمی‌کنم مخلوقی شقی‌تر از من خلق کرده باشی. خداوند به من چنین وحی کرد: بلی، از تو شقی‌تر خلق کرده‌ام، نزد مالک (خزانه‌دار جهنّم) برو تا به تو نشان دهد.

نزد مالک رفتم و گفتم: خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: شقی‌تر از مرا نشانم ده. مالک مرا به جهنم برد و درِ طبقه بالا را برداشت. آتش سیاهی بیرون آمد که گمان کردم مرا و مالک را در خود فرو برد. مالک به آتش گفت: «آرام باش»، و آرام گرفت.

سپس مرا به طبقهٔ دوم برد. آتشی بیرون آمد که از اولی سیاه‌تر و گرم‌تر بود. به آن گفت: «خاموش باش»، و خاموش شد. تا آنکه مرابه طبقهٔ هفتم برد، و هر آتشی که از طبقه‌ای خارج می‌شد شدیدتر از طبقهٔ قبل بود.

در طبقهٔ هفتم آتشی بیرون آمد که گمان کردم مرا و مالک را و همهٔ آنچه خداوند عزوجل خلق کرده را در خود فرو برد. دست بر چشمانم گذاردم و گفتم: ای مالک دستور ده تا خاموش شود و گرنه من خاموش می‌شوم. مالک گفت: تو تا روز معین خاموش نخواهی شد. سپس دستور داد و آن آتش خاموش شد. دو مرد را دیدم که برگردنشان زنجیرهای آتشین بود و آنان را از بالا آویزان کرده بودند و بالای سر آنان عده‌ای با تازیانه‌های آتش آنان را می‌زدند.

پرسیدم: ای مالک، این دو نفر کیانند؟ گفت: آیا آنچه بر ساق عرش بود نخوانده‌ای ـ و من قبلاً یعنی دو هزار سال قبل از آنکه خداوند دنیا را خلق کند خوانده بودم ـ «لاإلٰهَ إلّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، أیَّدْتُهُ وَ نَصَرْتُهُ بِعَلِیٍّ (یعنی محمد را به علی مؤید نموده و یاری کردم)». مالک گفت: این دو نفر دشمن آنان وظالمین بر ایشان هستند.

٦

مفاخر امیرالمؤمنین علیه السلام، پیشگوئی از رفتار امّت با امیرالمـؤمنین علیه السلام، سخنان حسن بصری در فضائل امیرالمـؤمنین علیه السلام، حسن بصری و توجیه نفاق او.

مفاخر امیرالمؤمنین علیه السلام

سلیم می‌گوید: ابوذر و سلمان و مقداد برایم نقل کردند، و سپس از علی علیه السلام شنیدم. آنان گفتند:

مردی بر علی بن ابی طالب علیه السلام فخر نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی، تو بر همهٔ عرب فخر کن[۱]، که تو از نظر پسر عمو و پدر و برادر از همه بزرگوارتر هستی. تو خودت و نَسَبَت و همسرت و فرزندانت و عمویت از همه بزرگوارترید. تو در تقدیم جان و مالت از همه بالاتر، و در بردباری از همه کاملتر، و در اسلام از همه پیشتر و از نظر علم از همه بیشتر هستی.

تو کتاب خدا را از همه بهتر قرائت می‌کنی و سنن خدا را[۲] از همه بهتر می‌دانی. قلب تو در برخورد روز جنگ از همه شجاعتر، و دست تو بخشنده‌تر است. در دنیا از همه زاهدتر و در تلاش و کوشش از همه شدیدتر و در اخلاق از همه نیکوتر و در زبان از همه راستگوتری، و محبوبترین مردم نزد خدا و من هستی.

پیشگوئی از رفتار امت با امیرالمؤمنین علیه السلام

تو بعد از من سی سال خواهی ماند، که خدا را عبادت می‌کنی و بر ظلم قریش صبر می‌نمائی[۳]، و آنگاه که یارانی یافتی در راه خدای عزوجل با آنان به جهاد برمی‌خیزی.

---

۱. در کتاب فضائل شاذان عبارت چنین است: ای علی، بر اهل شرق و غرب و عجم و عرب فخر کن که تو بزرگوارترِ آنان و پسر عموی پیامبر هستی...

۲. «ب»: سرّ خدا را.

۳. «الف»: و ظلم قریش را به‌چشم خود می‌بینی.

برای تأویل قرآن با ناکثین وقاسطین و مارقین از این امّت جنگ می‌نمائی همانطور که با من برای تنزیل آن جنگیدی.

سپس به شهادت کشته می‌شوی، و محاسنت از خون سرت خضاب می‌شود. قاتل تو در بغض نسبت به خداوند و دوری از خدا و از من همچون پی کنندهٔ شتر (صالح) و همچون قاتل یحیی بن زکریا و فرعون ذوالاوتاد (صاحب میخها) خواهد بود[۴].

سخن حسن بصری در فضائل امیرالمؤمنین عليه‌السلام

ابان می‌گوید: این حدیث را بنقل از ابوذر برای حسن بصری نقل کردم. او گفت: سلیم و ابوذر راست گفته‌اند. علی بن ابی طالب دارای سبقت در دین و علم و حکمت و فقه، و نیز در رأی و مصاحبت (با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله)، و هم د رفضل و کمالات، و در فامیل و دامادی، و در شجاعت در جنگ، و در بخشش و نیکی و علم به قضاوت، و در نزدیکی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علم به حکم بین مردم و فیصلهٔ خصومت و در امتحان دادن در اسلام است. علی در هرکاری بلند مرتبه است[۵]. خدا علی را رحمت کند و بر او درود فرستد.

سپس حسن بصری گریه کرد بطوری‌که محاسنش تر شد.

ابان می‌گوید: به او گفتم: ای ابوسعید[۶]، آیا به کسی غیر از پیامبر هم وقتی یاد می‌کنی «صلی الله علیه» می‌گویی؟ گفت: هرگاه مسلمین را یاد کردی بر آنان رحمت فرست، و بر محمد و آل محمد صلوات بفرست، و علی افضل آل محمد است.

گفتم: ای ابوسعید، از حمزه و جعفر و فاطمه و حسن و حسین هم افضل است؟ گفت: آری بخدا قسم، از آنان افضل است. و چه کسی شک دارد که او از آنان افضل است؟

---

۴. در کتاب فضائل شاذان این جملات اضافه شده است: ای علی، تو بعد از من در هر کاری که غالب بودی مغلوب و غصب شده خواهی بود. در راه خدا و رسولش بر اذیت صبر خواهی کرد در حالیکه جزای الهی را در نظر داری و نزد خداوند ضایع نخواهد شد. خداوند بعد از من دربارهٔ اسلام به تو جزای خیر دهد.

۵. «ب»: علی در هر فنی عالم بود.

۶. «ابوسعید» کنیهٔ حسن بصری است.

پرسیدم: برای چه؟ گفت: نام شرک و کفر و بت پرستی و شراب‌خواری بر او جاری نشده است. و علی از آنان افضل است بخاطر سبقت در اسلام و علم به کتاب خدا و سنت پیامبرش، و اینکه پیامبر ﷺ به فاطمه ؑ فرمود: «ترا به ازدواج افضل امتم در آوردم»، که اگر در امّت افضل از او بود استثنا می‌کرد. و اینکه پیامبر ﷺ بین اصحابش برادری ایجاد کرد و بین علی و خودش برادری قرار داد. پیامبر ﷺ هم خودش و هم برادری که برای خود قرار داد از همه افضل است. و او را در روز غدیرخم نصب کرد و برای او صاحب اختیاری بر مردم را واجب کرد همانطورکه برای خود واجب کرده بود، و فرمود: «هرکس من صاحب اختیار اویم علی صاحب اختیار اوست». و به او گفت: «تو نسبت به من بمنزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی» و این سخن را به هیچیک از اهل بیتش و احدی از امتش جز او نفرموده است. او سوابق بسیار و مناقبی دارد که احدی از مردم مثل آنها را ندارد.

ابان می‌گوید: به حسن بصری گفتم: افضل این امّت بعد از علی ؑ کیست؟ گفت: همسر او و دو پسرش.

گفتم: بعد چه کسی؟ گفت: سپس جعفر و حمزه. افضل مردم اصحاب کساء هستند که آیهٔ تطهیر دربارهٔ ایشان نازل شده است. در آن (کساء) پیامبر ﷺ خود و علی و فاطمه و حسن و حسین راکنار یکدیگر جمع کرد و فرمود: «اینان مورد اطمینان من و عترت من از اهل بیتم هستند»، خداوند هم بدی‌ها را از ایشان برد و آنان را پاک گردانید. امّ سلمه گفت: مرا نیز همراه خود و آنان داخل کساء نما. فرمود: ای ام سلمه، تو بانوی نیکوئی و عاقبتت هم خیر خواهد بود، ولی این آیه فقط دربارهٔ من و اینان نازل شده است.

حسن بصری و توجیه نفاقش

ابان می‌گوید: گفتم: الله! ای ابوسعید[7]، آنچه که دربارهٔ علی ؑ روایت می‌کنی، در مقابل آنچه از تو شنیده‌ام که دربارهٔ او می‌گوئی؟!

گفت: ای برادرم[8]، بدینوسیله خون خود را از این جبّاران ظالم ـ که خدا لعنتشان

۷. «الله» در اینجا بصورت کلمهٔ تعجب بکار رفته است.

۸. «ج»: ای احمق.

کند ـ حفظ می‌کنم. ای برادرم، اگر آنها نباشد چوب بر سرم بلند می‌کنند! ولی من آنچه شنیده‌ای را می‌گویم و به آنان می‌رسد و از من دست بر می‌دارند. من از بغض علیّ، غیر علی بن ابی‌طالب را قصد می‌کنم، و آن ظالمین گمان می‌کنند من از دوستداران ایشانم. خداوند عزوجل می‌فرماید: «اِدْفَعْ بِالَّتي هِيَ اَحْسَنُ السَّيِّئَةَ»، «با آن روش که نیکوتر است بدی را دفع کن» و منظور تقیّه است.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۴۰ ص ۹۳.

روایت با سند به سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۲۲۹.

۲. فضائل شاذان بن جبرئیل: ص ۱۴۵.

۳. نزهة الکرام رازی: ص ۵۵۶.

۴. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۴ ص ۳۹۶.

روایت از غیر سلیم:

۱. مناقب ابن شهرآشوب، به روایت بحار: ج ۴۰. ص ۶۸.

۷

افتراق امت به هفتاد و سه گروه، تعیین فرقهٔ ناجیه، امامانِ فرقهٔ ناجیه، هفتاد و سه فرقه در روزقیامت، مستضعفِ دینی، اهل بهشت و اهل جهنم و اصحاب اعراف، مؤمن و کافر و مستضعف، فرق ایمان و اسلام، وظیفهٔ جاهل به حق، اصحاب حساب و شفاعت، دعای امیر المؤمنین‌﵇ برای سلیم بن قیس.

افتراق امت به هفتاد و سه گروه

ابان می‌گوید: سلیم می‌گفت: از علی بن ابی طالب﵇ شنیدم که می‌فرمود: بزودی امّت به **هفتاد و سه گروه** متفرق خواهند شد،که هفتاد و دو گروه در آتش و یک گروه در بهشت خواهند بود. **سیزده گروه** از هفتاد و سه گروه محبّت ما اهل بیت را ادّعا می‌کنند، ولی یکی از آنها در بهشت و دوازده گروه در آتش‌اند.

تعیین فرقهٔ ناجیه

گروه نجات یافتهٔ هدایت شده‌که آرزوی (بهشت دارند) و مؤمن و تسلیم و موافق و هدایت کننده‌اند، آنان کسانی‌اند که به من ایمان آورده[۱] و در مقابل امر من تسلیم و مطیع من هستند[۲].از دشمن من بیزاری جسته و مرا دوست می‌دارند و دشمنم را مبغوض می‌دارند. آنانکه به حق من و امامتم و واجب بودن اطاعتم از روی کتاب خدا و سنت پیامبرش معرفت دارند. در نتیجه (از عقیدهٔ خود) برنمی‌گردند و شک نمی‌کنند، بخاطر آنکه خداوند قلبشان را از معرفت حق ما نورانی کرده[۳] و فضلیتشان را به آنان فهمانده است، و به آنان الهام کرده و ناصیهٔ[۴] آنان راگرفته و در شیعیان ما داخل نموده است،

---

۱. «ب»: به من اقتدا کرده‌اند.

۲. «ب» و «د»: مطیع من‌اند و ولایت مرا دارند.

۳. «ب»: بخاطر آنکه خداوند حق ما را در قلبهایشان نورانی نموده است.

۴. ناصیه یعنی موی جلوی سر، و در اینجا کنایه از هدایت خداوند است که راه راست را به ایشان نشان می‌دهد.

بطوری‌که قلبهایشان اطمینان یافته و یقینی پیدا کرده که شکی با آن مخلوط نمی‌شود.

امامانِ فرقهٔ ناجیه

من و جانشینانم بعد از من تا روزقیامت هدایت کنندهٔ هدایت یافته‌ایم. کسانی‌که خداوند آنان را در آیه‌های بسیاری از قرآن در کنار خود و پیامبرش قرار داده، و ما را پاک نموده و از گناهان معصوم داشته و ما را شاهدین بر خلقش و حجّت در زمینش و خزانه‌داران علمش و معادن حکمتش و تفسیر کنندگان وحی خود قرار داده است. ما را با قرآن و قران را با ما قرار داده، که نه ما از آن جدا می‌شویم و نه آن از ما جدا می‌شود تا در حوض کوثر بر پیامبر ﷺ وارد شویم.

هفتاد و سه فرقه در روزقیامت

در بین هفتاد و سه فرقه فقط آن یک گروهند که از آتش و از همهٔ فتنه‌ها و گمراهی‌ها و شبهه‌ها نجات یافته هستند و آنها بحق اهل بهشتند. آنان هفتاد هزارند[۵] که بدون حساب داخل بهشت می‌شوند.

همهٔ آن هفتاد و دو گروه به غیر حق متدّین شده‌اند و دین شیطان را یاری می‌دهند، و (دستوراتشان را) از ابلیس و دوستانش می‌گیرند. آنان دشمن خدای تعالی و دشمن پیامبرش و دشمن مؤمنین‌اند و بدون حساب داخل آتش می‌شوند، و از خدا و رسولش بیزارند[۶]. خدا و رسولش را فراموش کرده و به خدا شرک ورزیده و کافر شده‌اند و غیرخدا را پرستیده‌اند، ولی خود هم نمی‌دانند و گمان می‌کنند کار درستی می‌کنند. روزقیامت می‌گویند. «بخدا قسم ما مشرک نبودیم، برای او قسم یاد می‌کنند همانطور که برای شما قسم می‌خورند و گمان می‌کنند بر پایه‌ای استوارند، بدانید که آنان دروغگویند»[۷].

---

۵. ظاهراً هفتاد هزار کنایه از کثرت این عده است نه اینکه به‌همین تعداد معین باشند.

۶. «د»: از خدا و از رسولش بیزارند و خدا و رسولش هم از ایشان بیزارند. به‌خدا و رسولش ناسزا گفته‌اند و مشرک شده‌اند.

۷. داخل گیومه مضمون آیهٔ ۲۳ از سورهٔ انعام و آیهٔ ۱۸ از سورهٔ مجادله است.

مستضعفین دینی

سلیم می‌گوید: عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، چه می‌فرمائید دربارهٔ کسی که توقف کرده است. نه به شما اقتدا کرده و نه شما را دشمن داشته است؟ دشمنی شما را عقیدهٔ خود قرار نداده و تعصب هم ندارد. ولایت شما را ندارد و از دشمن شما هم بیزاری نمی‌جوید. او می‌گوید: «نمی‌دانم» و راست می‌گوید[۸].

فرمود: اینان از هفتاد و سه گروه نیستند. پیامبر ﷺ از هفتاد و سه فرقه، اعراض کنندگان از حق را که پرچمی برافراشته و خود را مشهور کرده‌اند و به دین خود دعوت می‌کنند قصد کرده است. یک فرقه از ایشان متدیّن به دین الهی و هفتاد و دو فرقه متدیّن به دین شیطان‌اند، که با قبول گفتهٔ آنان ولایتشان را می‌پذیرند و از آنانکه مخالفشان باشند بیزاری می‌جویند.

امّا کسی که خدا را به یگانگی قبول دارد و به پیامبر ﷺ ایمان آورده ولی نسبت به ولایت ما و گمراهی دشمن ما شناخت ندارد و عداوتی هم در دل ندارد، و چیزی را حلال یا حرام نکرده است، و قبول کرده همهٔ آنچه در بین اختلاف کنندگان امت اختلافی نیست که خداوند به آنها امر کرده، و خودداری نموده از آنچه بین اختلاف کنندگان امت در آن اختلافی نیست که خدا به آن امر کرده یا از آن نهی نموده است. در نتیجه نه عداوتی در دل دارد[۹]، و نه چیزی را حرام کرده یا حلال نموده است. او نمی‌داند و علم آنچه بر او مشکل شده به خدا واگذار نموده است[۱۰]، چنین شخصی نجات یافته است.

اهل بهشت و اهل جهنم و اصحاب اعراف

این طبقه بین مؤمنین و مشرکین قرار دارند و قسمت اعظم مردم و اکثریت آنها هستند. اینها اصحاب حساب و میزان و اعراف هستند و جهنّمی‌هایی هستند که انبیاء و

۸. یعنی در اینکه می‌گوید «نمی‌دانم و نمی‌توانم حق را تشخیص دهم» راست می‌گوید.

۹. «ب»: به ما ظلم نکرده است.

۱۰. «ب»: هرگاه نداند می‌گوید: «نمی‌دانم» و علم آنچه مشکل می‌شود را به خدا واگذار می‌کند.

ملائکه و مؤمنین آنها را شفاعت می‌کنند. اینان از آتش بیرون آورده می‌شوند و «جهنّمیّون»[11] نامیده می‌شوند.

امّا مؤمنین، اینان نجات می‌یابند و بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. امّا مشرکین، اینان بدون حساب وارد آتش می‌شوند. حساب برای اهل این صفات است که بین مؤمنین و مشرکین هستند، و برای آنانکه قلبشان با اسلام انس داده شده[12] و گناهکارند[13]، و برای آنانکه اعمال نیکی را با اعمال بدی مخلوط کرده‌اند، و

۱۱. دربارهٔ «جهنّمیّون» یعنی «جهنّمی‌ها» دو حدیث از بحار الانوار نقل می‌شود. در ج ۸ ص ۳۵۵ ح ۸ از امام صادق؈ چنین روایت کرده است: پیامبرﷺ به امیرالمؤمنین؈ فرمود: ... آنگاه که وارد بهشت شدید و با همسرانتان مستقّر شدید و در منازلتان جای گرفتید خداوند به مالک (خزانه‌دار جهنّم) امر می‌کند که: «درهای جهنم را بازکن تا اولیاء من بنگرند به فضیلتی که ایشان را بر دشمنانشان داده‌ام». درهای جهنم باز می‌شود، و شما بر آنها مشرف می‌شوید.

وقتی اهل جهنم بوی عطر بهشت را می‌شنوند می‌گویند: ای مالک، آیا در تخفیف عذاب از ما طمع کرده‌ای؟ ما نسیمی احساس می‌کنیم! مالک می‌گوید: خداوند به من وحی فرموده که درهای جهنّم را باز کنم تا اهل بهشت به شما نگاه کنند.

اهل جهنم سرهایشان را بلند می‌کنند. یکی می‌گوید: ای فلانی، آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر نمودم؟ دیگری می‌گوید: آیا تو عریان نبودی و من تو را پوشاندم؟ دیگری می‌گوید: ای فلانی، آیا ترسان نبودی و من ترا پناه دادم؟ آن دیگر می‌گوید: ای فلانی، آیا تو برای من سخن نمی‌گفتی و من آنرا پنهان می‌کردم (یعنی سرّ تو را فاش نمی‌کردم)؟ اهل بهشت می‌گویند: آری. اهل جهنم می‌گویند: پس از خدا بخواهید تا ما را ببخشد.

اهل بهشت برایشان دعا می‌کنند، و آنان را از جهنّم خارج کرده به بهشت می‌آورند. آنان در بهشت حالت ملامت شده پیدا می‌کنند و «جهنّمیّون» نامیده می‌شوند. لذا به اهل بهشت می‌گویند: از پروردگارتان درخواست کردید و ما را از عذابش نجات داد. حال در خواست کنید تا این نام را از ما بر دارد و در بهشت به ما جایی دهد. آنان دعا می‌کنند، و خداوند به بادی امر می‌کند و بر دهان اهل بهشت می‌وزد و آن نام را فراموششان می‌کند و در بهشت برایشان جایی قرار می‌دهد.

همچنین در بحار: ج ۸ ص ۳۶۰ ح ۲۹ از محمد بن مسلم روایت کرده است که از امام صادق؈ دربارهٔ «جهنّمیّون» پرسیدم. فرمود: امام باقر؈ می‌فرمود: آنان از جهنم بیرون آورده می‌شوند و ایشان را کنار چشمه‌ای نزدیک در بهشت می‌رسانند که «عین الحیوان» نامیده می‌شود. از آب آن بر آنها می‌پاشند و مانند زراعت رشد می‌کنند، و گوشت و پوست و موی ایشان می‌روید.

۱۲. کلمهٔ «المؤلّفة قلوبهم» یعنی کسانی‌که به طُرُق مختلف به‌سوی اسلام جذب می‌شوند.

۱۳. «ب»: اعتراف دارند.

مستضعفینی که نه قدرت بر درک مفاهیم کفر و شرک دارند و نه می توانند دشمنی کنند و نه به راهی هدایت می‌شوند که مؤمنِ عارف باشند.

اینان اصحاب اعراف‌اند، که خداوند دربارهٔ اینان مشیّت دارد: اگر خداوند یکی از اینان را وارد آتش کند بخاطر گناه اوست، و اگر از او درگذرد به رحمت خویش رفتار کرده است.

مؤمن، کافر، مستضعف

عرض کردم: اصلحك الله، آیا مؤمنِ عارفِ داعی[۱۴] داخل آتش می‌شود؟ فرمود: نه.

عرض کردم: آیا کسی‌که امامش را نشناسد داخل بهشت می‌شود؟ فرمود: نه، مگر آنکه خدا بخواهد.

عرض کردم: آیا کافر یا مشرك داخل بهشت می‌شوند؟ فرمود: جز کافر کسی داخل آتش نمی‌شود مگر آنکه خدا بخواهد.

عرض کردم: اصلحك الله، هرکس با ایمان به خدا و معرفت به امامش و اطاعت او خدا را ملاقات کند، از اهل بهشت است؟ فرمود: آری، اگر خدا را ملاقات کند و از مؤمنینی باشد که خداوند عزوجل می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»[۱۵]، «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ»[۱۶]، «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»[۱۷]، «آنانکه ایمان آورده و کارهای نیک انجام دادند، آنانکه ایمان آوردند و تقوی پیشه کردند، آنانکه ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم نپوشاندند».

عرض کردم: هرکس از آنان که خدا را با گناهان کبیره ملاقات کند چه می‌شود؟ فرمود: او در اختیار مشیّت خداوند است، اگر او را عذاب کند بخاطر گناه اوست و اگر از او بگذرد به رحمت خویش است.

---

۱۴. کلمهٔ «داعی» احتمالاً به‌معنای «دعوت‌کنندهٔ به‌حق» است. و در «ب»: «باتقوی» ذکر شده است.
۱۵. سورهٔ بقره: آیهٔ ۸۲.
۱۶. سورهٔ یونس: آیهٔ ۶۳.
۱۷. سورهٔ انعام: آیهٔ ۸۲.

عرض کردم: اگرچه مؤمن است خدا او را داخل آتش می‌نماید؟ فرمود: آری، بخاطر گناهش! چراکه او از مؤمنینی نیست که خداوند قصد کرده که «او ولیّ مؤمنین است»، زیرا آنانکه خداوند قصد کرده که «او ولیّ آنان است» و «بر آنان ترسی نیست و محزون نمی‌شوند»، آنان کسانی‌اند که تقوی پیشه کنند و اعمال صالح انجام دهند و ایمانشان را به ظلم نپوشانده باشند.

فرق ایمان و اسلام[۱۸]

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، ایمان چیست و اسلام چیست؟ فرمود: ایمان اقرار به معرفت است، و اسلام همان است که به آن اقرار کرده‌ای و تسلیم و اطاعت از ایشان[۱۹].

عرض کردم: آیا ایمان، اقرار بعد از معرفت به آن است؟ فرمود: هرکس که خداوند خود را و پیامبر و امامش را به او بشناساند، و او اقرار به اطاعت آنان کند مؤمن است.

عرض کردم: معرفت از جانب خداوند و اقرار از سوی بنده است؟ فرمود: معرفت از جانب خداوند، دعوت و اتمام حجّت و منّت و نعمت است؛ و اقرار از سوی خداوند، قبول بنده است که بر هرکس بخواهد منّت می‌گذارد. معرفت کار خداوند تعالی در قلب است، و اقرار کار قلب از سوی خدا و حفظ و رحمت اوست.

وظیفهٔ جاهل به حق

پس هرکس که خداوند او را عارف قرار نداده باشد حجّتی بر او نیست، و وظیفه‌اش این است که توقف کند و از آنچه نمی‌داند خودداری کند. خداوند هم او را بخاطر جهلش عذاب نمی‌کند، بلکه برای عملش به اطاعت او را جزای خیر می‌دهد و برای عملش به معصیت او را عذاب می‌نماید. (آیا جاهل) می‌تواند اطاعت کند و می‌تواند معصیت نماید، ولی نمی‌تواند معرفت پیداکند و می‌تواند جاهل بماند؟ این محال است!

هیچکدام از این‌ها نمی‌شود مگر با قضا و قدر از سوی خداوند و علم او و کتابش

---

۱۸. در این قسمت مطالب بسیار دقیقی دربارهٔ ایمان و اسلام ذکر شده که احتیاج به تفسیر دارد.

۱۹. منظور از «ایشان» در عبارت بعد روشن شده است که پیامبر و ائمه علیهم السلام هستند.

ولی بدون اجبار، چراکه اگر مجبور باشند معذور خواهند بود و جای سپاس هم ندارند[۲۰].

هرکس جاهل باشد می‌تواند آنچه بر او مشکل شد به‌ما واگذار نماید. هرکس خدا را بر نعمت شکر کند و از معصیت به درگاه او استغفار کند، و مطیعین را دوست بدارد و آنان را بخاطر اطاعتشان سپاس گوید، وگناهکاران را مبغوض بدارد و آنان را مذمّت کند[۲۱]، همین مقدار او راکفایت می‌کند اگر علم اینها را به‌ما واگذار کند.

در اوّل نسخهٔ «ج» همین حدیث با اضافاتی در آخر آن مذکور است. ذیلاً قسمت آخر حدیث که شامل اضافات است آورده می‌شود:

اصحاب حساب و شفاعت

... بعضی از آنان کسانی‌اندکه خداوند ایشان را می‌آمرزد و بخاطر اقرار و توحید آنها را داخل بهشت می‌نماید، و بعضی از آنان در آتش عذاب می‌شوند و سپس ملائکه و انبیاء و مؤمنین ایشان را شفاعت می‌کنند. سپس از آتش بیرون آورده می‌شوند و داخل بهشت می‌شوند و در آنجا «جهنّمیّون»[۲۲] نامیده می‌شوند.

اصحاب اقرار از اینانند، و میزان و حساب هم جز بر اینان نیست. چون اولیاء خداوندکه به خدا و رسولش و حجّت‌های خدا در زمین و شاهدین او بر خلقش معرفت دارند و به حق آنان اقرار دارند و مطیع آنان هستند بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.

معاندینِ ایشان، که ترسانده شده‌اند و زیر بار حق نمی‌روند و دشمنی می‌کنند و دشمنان خدایند بدون حساب داخل آتش می‌شوند.

امّا آنچه بین این دو است اکثریت مردم‌اند و اصحاب میزان و حساب و شفاعتند.

۲۰. یعنی در صورت جبر در گناه خود معذورند و بر کار نیک هم پاداش و سپاسی ندارند.

۲۱. «ب»: و آنان را از معصیت باز دارد.

۲۲. توضیح دربارهٔ «جهنّمیّون» در پاورقی ۱۱ گذشت.

دعای امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام برای سلیم بن قیس

سلیم می‌گوید: به امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام عرض کردم: عقدهٔ مرا گشودی و برایم واضح کردی و سینه‌ام را شفا بخشیدی. **از خداوند بخواه تا مرا در دنیا و آخرت از اولیای تو قرار دهد؟ فرمود: خداوندا، او را از آنان قرار ده.**

سپس حضرت رو به من کرد و فرمود: آیا به‌تو بیاموزم چیزی که از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ام که به سلمان و ابوذر و مقداد آموخت؟ عرض کردم: بلی، یا امیرالمؤمنین. فرمود: هر صبح و شام ده مرتبه بگو: «**اَللّٰهُمَّ ابْعَثْنی عَلَی الْایمٰانِ بِکَ وَ التَّصْدیقِ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِكَ وَ الْوِلاٰیَةِ لِعَلِیِّ بْنِ اَبی طٰالِبٍ وَ الْایتِمٰامِ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَإِنّی قَدْ رَضیتُ بِذٰلِکَ یٰارَبِّ**»، یعنی: «خداوندا، مرا با ایمان به‌خودت و تصدیق پیامبرت محمد و ولایت علی بن ابی‌طالب و اقتدا به امامان از آل محمد مبعوث فرما. ای پروردگار، من به این عقیده راضی هستم».

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، سلمان و ابوذر و مقداد این دعا را برایم نقل کردند، و از هنگامی‌که از ایشان شنیده‌ام آنرا ترك نکرده‌ام. **فرمود: تا زنده هستی آن را ترک مکن.**

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۲۸ ص ۱۴.

۲. بحار: ج ۶۸ ص ۲۸۷.

۳. الدُرر النجفیة(بحرانی): ص ۸۴.

روایت با سند به سلیم:

۱. بصائر الدرجات: ص ۸۳ ح ۶.

۲. اکمال الدین: ج ۱ ص ۲۴۰ ح ۶۳.

۳. کافی: ج ۱ ص ۱۹۱ ح ۵.

۸

۱. معنای اسلام و ایمان.

۲. پایه‌های ایمان: یقین، صبر، عدل، جهاد. کمترین درجهٔ ایمان و کفر و گمراهی، دوازده امام علیهم السلام حجّتهای الهی.

۱

معنای اسلام و ایمان[۱]

ابان بن ابی عیّاش از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت: از علی بن ابی‌طالب علیه السلام شنیدم در حالیکه مردی از آنحضرت دربارهٔ ایمان سؤال کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین، مرا از ایمان خبرده بطوری‌که از غیر تو و بعد از تو از کسی در این باره سؤال نکنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و مثل همین که از من پرسیدی از آنحضرت سؤال کرد و مثل سخن تراگفت. پیامبر صلی الله علیه و آله با آن مرد مشغول صحبت شد و به او فرمود: بنشین. آن مرد عرض کرد: ایمان آوردم.

سپس علی علیه السلام رو به آن مرد کرد و فرمود: هیچ میدانی که جبرئیل به‌صورت انسانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: اسلام چیست؟ فرمود: «شهادت به اینکه خدائی جز الله نیست و اینکه محمد پیامبر خدا است و بپا داشتن نماز و دادن زکات و حج خانهٔ خدا و روزهٔ ماه رمضان و غسل جنابت». عرض کرد: ایمان چیست؟ فرمود: به خدا و ملائکه‌اش و کتابهایش و پیامبرانش و به زندگی بعد از مرگ و به همهٔ مقدّرات ـ خیر و شرّ آن و شیرین و تلخ آن ـ ایمان بیاوری[۲].

---

۱. در این حدیث دربارهٔ ایمان و اسلام نکات ظریفی ذکر شده که احتیاج به تفسیر و توضیح دارد. در مواردی که مفاهیم پیچیده است به بحار: ج ۶۸ ص ۳۵۶ مراجعه شود.

۲. «به مقدرات ایمان بیاوری» یعنی: همه را از جانب خداوند بدانی.

وقتی آن مرد برخاست پیامبرﷺ فرمود: این جبرئیل بود، آمده بود تا دینتان را به شما بیاموزد. و چنین بود که هرگاه پیامبرﷺ به او مطلبی می‌فرمود او می‌گفت: «درست می‌گویی». پرسید: روزقیامت چه زمانی است؟ فرمود: سؤال شونده از سؤال کننده (در این باره) عالم‌تر نیست. گفت: راست گفتی.

۲

پایه‌های ایمان

امیرالمؤمنینؑ بعد آنکه از کلمهٔ «راست گفتی» جبرئیل فراغت یافت چنین فرمود: بدانید که ایمان بر چهار پایه بنا شده است: **یقین و صبر و عدل و جهاد.**

یقین

یقین بر چهار شعبه است: **شوق و ترس و زهد و انتظار**[۳].

هرکس مشتاق بهشت باشد شهوات را از یاد می‌برد، و هرکس از آتش بترسد از محرّمات پرهیز می‌کند، و هرکس نسبت به‌دنیا زهد و بی‌اعتنایی کند مصیبتها بر او آسان می‌شود[۴]، و هرکس به انتظار مرگ باشد در خیرات می‌شتابد.

صبر

صبر بر چهار شعبه است: **بصیرت در فهم و درک**[۵]**، تأویل و تبیین حکمت، شناخت عبرتها**[۶]**، سنن پیشینان.**

---

۳. هریک از شعبه‌ها در جمله‌های بعد توضیح داده می‌شود.

۴. «ب»: مصیبتها را آسان می‌شمارد.

۵. «ب»: نظر با حجّت.

۶. «د»: نصیحت گرفتن از عبرتها.

هرکس در فهم و درك بصیرت داشته باشد در حکمت جستجو و تبیین می‌کند، و هرکس در حکمت تبیین کند عبرتها را می‌شناسد، و هرکس عبرت را بشناسد حکمت را تأویل و تفسیر می‌کند، و هرکس حکمت را تفسیر کند عبرت را می‌بیند، و هرکس عبرت را ببیند گویا همراه پیشینیان بوده است.

عدل

عدل بر چهار شعبه است: **پیچیده‌های فهم، و پوشش علم و شکوفهٔ حکمتها و باغ حلم.**

هرکس بفهمد جمله‌های علم را تفسیر می‌کند، و هرکس علم داشته باشد شرایع حکمت بر او عرضه می‌شود، و هرکس بردباری کند در کارش افراط نمی‌کند و بوسیلهٔ آن در بین مردم ستوده زندگی می‌کند.

جهاد

جهاد بر چهار شعبه است: **امر به معروف و نهی از منکر، و راستگوئی در جاهای مختلف، و غضب بخاطر خداوند، و بغض و عداوت با فاسقین.**

هرکس امر به معروف کند کمر مؤمن را محکم می‌کند، و هرکس نهی از منکر کند بینی فاسق را[7] به‌خاك می‌مالد، و هرکس در جاهای مختلف راست بگوید وظیفه‌ای که بر عهده‌اش بوده انجام داده است، و هرکس با فاسقین عداوت داشته باشد و بخاطر خداوند غضب کند خداوند بخاطر او غضب می‌نماید[8].

و این است ایمان و پایه‌ها و شعبه‌های آن.

---

۷. «ب»: منافقین را.

۸. «د»: هرکس با فاسقین عداوت داشته باشد برای خدا غضب می‌کند و هرکس برای خدا غضب کند خدا برای او غضب می‌کند.

کمترین درجهٔ ایمان و کفر و گمراهی

آن مرد گفت[۹]: یا امیرالمؤمنین، کمترین چیزی که شخص با آن مؤمن می‌شود، و کمترین چیزی که با آن کافر می‌شود، و کمترین چیزی که با آن گمراه می‌شود چیست؟

حضرت فرمود: سؤال کردی جواب را بشنو:

کمترین چیزی که شخص با آن مؤمن می‌شود آن است که خداوند خود را به او بشناساند، و او به پروردگاری و یگانگی خداوند اقرار نماید، و پیامبرش را به او بشناساند و او به نبوّت و ابلاغ (رسالت او) اقرار نماید، و حجّت خود در زمین و شاهد بر خلقش را به او بشناساند و او به اطاعتش اقرار کند[۱۰].

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، اگر چه نسبت به همه‌چیز ـ غیر آنچه توضیح دادی ـ جاهل باشد؟ فرمود: آری، (فقط) هرگاه به او دستور داده شد اطاعت کند و هرگاه نهی شد بپذیرد.

کمترین چیزی که شخص با آن کافر می‌شود آن است[۱۱] که چیزی را بعنوان دین بپذیرد و گمان کند که خداوند او را به آن امر کرده ـ از چیزهایی که خداوند نهی کرده است ـ بعد آنرا دین خود قرار دهد و براساس آن تبرّی و تولی داشته باشد و گمان کند خدایی را که به او امر کرده می‌پرستد.

کمترین چیزی که شخص با آن گمراه می‌شود آن است که حجّت خدا در زمین و شاهد او بر خلقش را که امر به اطاعت او نموده و ولایتش را واجب کرده نشناسد.

---

۹. در کتاب کافی و معانی الاخبار، سلیم می‌گوید: من پرسیدم.

۱۰. این عبارت در کتاب کافی چنین است:... خداوند تبارک و تعالی خود را به او بشناساند و او اقرار به اطاعتش نماید، و پیامبرش را به او بشناساند و او اقرار به اطاعتش نماید، و امام و حجت خود در زمین و شاهد بر خلقش را به او بشناساند و او اقرار به اطاعتش نماید.

۱۱. این عبارت در کتاب کافی چنین است: کمترین چیزی که بنده با آن کافر می‌شود این است که کسی گمان کند چیزی را که خدا از آن نهی فرموده، خدا به آن امر کرده است، و آنرا دین خود قرار دهد و طبق آن پایهٔ دوستی خود را قرار دهد، و گمان کند خدائی را که به آن دستور داده را عبادت می‌کند، در حالیکه شیطان را عبادت می‌کند.

دوازده امام، حجتهای الهی

(آن مرد) عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، آنان را برایم نام ببر. فرمود: کسانی که خداوند ایشان را با خود و پیامبرش قرین نموده[۱۲] و فرموده است: «**أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ**»[۱۳] یعنی: «از خدا و پیامبر و اولی الامرتان پیروی کنید».

عرض کرد: برایم روشن نمائید. فرمود: آنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه‌ای که خواند و همان روز از دنیا رفت چنین فرمود: «من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آن دو تمسّک کرده‌اید هرگز گمراه نخواهید شد: **کتاب خداوند و اهل بیتم**. خداوند لطیف خبیر با من عهد کرده است که آن دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو ـ و حضرت به دو انگشت سبابهٔ خود اشاره فرمودند ـ و نمی‌گویم مثل این دو ـ و حضرت به انگشت سبابه و وسط اشاره کردند ـ زیرا یکی از این دو جلوتر از دیگری است[۱۴]. پس به این دو تمسّک کنید تا گمراه نشوید، و از آنان پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید، و از آنان عقب نمانید که متفرّق می‌شوید[۱۵]، و به آنان چیزی یاد ندهید که از شما عالم‌ترند.

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، او را برایم نام ببر. فرمود: کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را در غدیرخم نصب کرد و به آنان خبر داد که او نسبت به آنان صاحب اختیارتر از خودشان است، و سپس به آنان دستور داد تا حاضران غائبان را آگاه نمایند.

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، آن شما هستید؟ فرمود: **من اوّل و افضل آنها هستم. سپس پسرم حسن بعد از من نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان است. سپس پسرم حسین بعد از او نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان است. و سپس**

---

۱۲. «د»: کسانی که خداوند اطاعت ایشان را با اطاعت خود و پیامبرش قرین قرار داده است.

۱۳. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹.

۱۴. یعنی حضرت دو انگشت سبابه از دو دست را کنار یکدیگر قرار دادند اشاره به اینکه قرآن و عترت اینگونه مساوی و قرین یکدیگرند، و بعد انگشت سبابه و وسط از یک دست را نشان دادند و اشاره کردند که نسبت اهل بیت و قرآن مانند این دو نیست که یکی از دیگری مهمتر یا مقدم‌تر باشد.

۱۵. «ب»: که از دین برمی‌گردید.

جانشینان پیامبرﷺ هستند تا بر سر حوض کوثر یکی پس از دیگری به خدمت او وارد شوند.

آن مرد نزد علیؑ رفت و سر حضرت را بوسید و سپس عرض کرد: برایم روشن کردی و مشکلم را حل کردی و هر مشکلی در قلبم بود[16] از بین بردی.

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۶۸ ص ۲۸۸، و ج ۶۹ ص ۱۶.

روایت با سند به سلیم:

۱. معانی الاخبار: ص ۳۷۴ ح ۴۵.

۲. کافی: ج ۲ ص ۴۱۴.

روایت از غیر سلیم:

۱. نهج‌البلاغه: ص ۴۶۹ شمارهٔ ۳۱ از کلمات حکمت.

۲. کافی: ج ۲ ص ۵۰ .

۳. تحف العقول: ص ۱۱۰.

۴. خصال صدوق: باب ۴ ح ۷۴.

۵ . الغارات ثقفی: ص ۱۴۲.

۱۶. «د»: هر شکّی در دلم بود.

۹

توصیف اسلام نسبت به متدیّنین، خصوصیات و ثمرات اسلام، نتایج ایمان.

توصیف اسلام نسبت به متدیّنین

ابان بن ابی عیّاش از سلیم نقل می‌کند که مردی خدمت امیرالمؤمنین ﷺ آمد و دربارهٔ اسلام[1] سؤال کرد. حضرت فرمود:

خداوند تبارك و تعالی اسلام را تشریع و قانون‌گذاری کرد، و قوانین آنرا برای کسی‌که به آن داخل شود آسان قرار داد، و پایه‌های آنرا برای کسی‌که به جنگ آن برخیزد مستحکم نمود.

خداوند اسلام را عزّت قرار داد برای کسی‌که دوستدارش باشد، صلح و سلامتی برای کسی‌که داخل آن شود، پیشوای کسی که به آن اقتداکند، زینت برای کسی‌که خود را به آن بیاراید، ذخیره برای کسی‌که آنرا دین خود قرار دهد، دستاویز برای کسی‌که خود را به آن محکم کند، ریسمان برای کسی‌که به آن چنگ زند، دلیلی محکم برای کسی‌که آنرا بیاموزد، نور برای کسی‌که آنرا وسیلهٔ روشنی خود قرار دهد، شاهد برای کسی‌که بوسیلهٔ آن به مخاصمهٔ دشمن رود، باعثِ غلبه برای کسی با آن به محاکمه رود، علم برای کسی‌که آنرا در قلب خود جای دهد، حدیث برای کسی‌که آنرا روایت کند، حکم برای کسی‌که به آن قضاوت کند، مایهٔ حلم برای کسی‌که آنرا مورد تجربه و آزمایش قرار دهد، و شفاء و تعقّل برای کسی‌که تدّبر و تفکّر نماید، فهم برای کسی‌که زیرکی کند، یقین برای کسی‌که فکر کند، بصیرت برای کسی‌که قصد آنرا کرده باشد، نشانه برای کسی‌که آنرا نشان خود قرار دهد، مایهٔ عبرت برای کسی‌که می‌خواهد پند بگیرد.

---

۱. در این حدیث نکات دقیقی دربارهٔ «اسلام» آمده که احتیاج به تفسیر دارد. بنابراین سنگینی الفاظ ترجمه بخاطر پیچیدگی مطلب است. در مورد شرح این حدیث به‌بحار: ج ۶۸ ص ۳۶۵ ـ ۳۵۲ مراجعه شود.

خداوند اسلام را نجات قرار داده برای کسی‌که راست بگوید، و دوستی برای کسی‌که در پی اصلاح باشد، و تقرب برای کسی‌که نزدیک شود، و اعتماد برای کسی‌که توکل کند، و امید[۲] برای کسی‌که کارش را (به‌خدا) بسپارد، و سابقه برای کسی‌که احسان کند، و خیر برای کسی‌که پیشی بگیرد، و سپر برای کسی‌که صبر کند، و لباس برای کسی‌که تقوی پیشه کند، و پناه و کمک برای کسی‌که هدایت یافته، و پناهگاه[۳] برای کسی‌که امن می‌طلبد، باعث اطمینان برای کسی‌که تسلیم باشد، و باعث خوشی برای راستگویان، و موعظه برای متقّین و نجات برای رستگاران قرار داده است.

خصوصیات و ثمرات اسلام

این است حق، که راه آن هدایت و صفت آن خوبی و اثر نیک آن مجد و بندگی[٤] است.

راه آن روشن، منار آن نور دهنده، چراغ آن پرنور، نهایت آن بلند مرتبه، میدان آن کم و در برگیرندهٔ سواری‌های مسابقه است. مورد مسابقه‌اش قابل توجه، و عذاب آن دردناك و نعمت آن قدیم است. آمادگی آن قدیم و سواران آن بزرگوارند[٥].

ایمان راه آن، و اعمال نیك محلّ نور آن، و فقه و فهم چراغهای آن، و مرگ نهایت آن، دنیا میدان آن، و قیامت سواری آن و بهشت مورد مسابقهٔ آن، و آتش عذاب آن و تقوی آمادگی آن، و محسنین سواران آن هستند.

نتایج ایمان

با ایمان بر کارهای صالح دلالت می‌شود، و با اعمال صالح فقه و فهم آباد می‌شود، و با فقه و فهم از مرگ ترسیده می‌شود، و با مرگ دنیا خاتمه می‌یابد، و با دنیا به قیامت

---

۲. «ب»: آسایش و راحتی.

۳. «ب» و «د»: ستر و پوشش.

۴. «ب»: جدّیت.

۵. در اینجا حضرت اسلام را مسابقه در میدانی فرض نموده و تشبیه فرموده و سپس وجه تشبیه را توضیح داده‌اند.

عبور داده می‌شود، و با قیامت بهشت نزدیک می‌شود، و بهشت حسرت اهل آتش است، و آتش موعظهٔ متقین است، و تقوی اصل ایمان است.

و این است اسلام!

روایت از غیر سلیم:

۱. کافی: ج ۲ ص ۴۹.

۲. نهج‌البلاغه: خطبهٔ ۱۰۴.

۳. تحف العقول: ص ۱۰۹.

۴. امالی شیخ مفید: ص ۶۲ مجلس ۳۳.

۵. امالی شیخ طوسی: ج ۱ ص ۳۵.

۱۰

۱. علت عدم توافق روایات شیعه با روایات مخالفین: سؤال سلیم دربارهٔ اختلاف احادیث، دروغ بستن به پیامبر ﷺ، انواع چهارگانهٔ راویان حدیث، سخن پیامبر ﷺ همچون قرآن شامل عام و خاص و ...، رابطهٔ امیرالمؤمنین ؑ با پیامبر ﷺ در علم، یازده امام شریکهای امیرالمؤمنین ؑ، نام دوازده امام ؑ.

۲. تأیید سلیم در نقل این حدیث توسط ائمه ؑ: تأیید امام حسن و امام حسین ؑ، تأیید امام زین العابدین و امام باقر ؑ در زمان حیات سلیم، تأیید امام زین‌العابدین ؑ بعد از وفات سلیم، تأیید امام باقر ؑ بعد از وفات سلیم، تأیید امام صادق ؑ.

۳. عهد شکنی‌های امّت نسبت به اهل بیت ؑ: سقیفه برای ابوبکر و عمر، شوری برای عثمان، جنگهای جمل و صفین و نهروان، بیعت شکنی با امام حسن و امام حسین ؑ مظلومیت شیعیان در زمان زیاد و ابن زیاد و حجاج.

۴. تاریخچه‌ای از جعل و تحریف احادیث: نگاهی به جعل احادیث، نمونه‌هایی از احادیث جعلی، بیان چگونگی جعل و تحریف.

۱

علت عدم توافق روایات شیعه با روایات مخالفین

سؤال سلیم دربارهٔ اختلاف احادیث

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: به علی ؑ عرض کردم[۱]: یا امیرالمؤمنین من از سلمان و مقداد و ابوذر مطالبی در تفسیر قرآن و روایت از پیامبر ﷺ شنیدم[۲]، سپس از شما

---

۱. از روایت کتاب احتجاج: ج ۱ ص ۳۹۲ چنین برمی‌آید که امیرالمؤمنین ؑ در حال خطابه بوده‌اند و سلیم در اثناء خطبه این سؤال را مطرح می‌کند.

۲. در کافی و خصال بعد از این عبارت چنین است: غیر آنچه در دست مردم است.

شنیدم تصدیق آنچه از ایشان شنیده بودم. در دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیثِ منقول از پیامبر ﷺ دیدم که با آنچه از شما شنیدم مخالف بود و شما معتقدید که آنها باطل است[۳]. آیا می‌فرمائید مردم عمداً بر پیامبر ﷺ دروغ می‌بندند و قرآن را به رأی خویش تفسیر می‌کنند؟

دروغ بستن به پیامبر ﷺ

سلیم می‌گوید: حضرت رو به من کرد و فرمود: ای سلیم، سؤال کردی حال جواب را بفهم[٤]. آنچه در دستِ مردم است شامل حق و باطل، صدق و کذب، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه، و حفظ و وهم[٥] است.

در زمان خود پیامبر ﷺ بر آنحضرت دروغ بستند، تا آنجاکه در میان مردم برخاست و در خطابه‌اش فرمود: **«ای مردم، نسبت دروغ بر من زیاد شده است**[٦]**. هرکس عمداً بر من دروغ ببندد جای خود را در آتش آماده کند.**

هنگامی‌که آنحضرت از دنیا رفت هم بر آنحضرت دروغ بستند[۷]. رحمت خداوند بر پیامبر رحمت و درود او بر اهل بیتش باد.

انواع چهارگانهٔ راویان احادیث

حدیث را چهار نفر برای تو می‌آورند که پنجمی ندارد:

یکی منافقی که ایمان را در ظاهر نشان می‌دهد و به اسلام ظاهرسازی می‌کند[۸]، و

---

۳. در کافی و خصال چنین است: شما در آن مطالب با مردم مخالفید و معتقدید همهٔ آنها باطل است.

۴. «ب» و «د»: بشنو.

۵. «وهم» یعنی آنچه شخص خیال می‌کند درست حفظ کرده در حالیکه اشتباه می‌کند. این مطلب در متن حدیث هم توضیح داده شده است.

۶. کلمهٔ «کذّابة» به سه معنی می‌تواند باشد: دروغ، مطالبی که به دروغ ساخته می‌شوند، کسانی‌که احادیث دروغ بسیار جعل می‌کنند. به تعلیقهٔ اصول کافی تألیف میرداماد: ص ۱۴۶ مراجعه شود.

۷. در کتاب مختصر اثبات الرجعه عبارت چنین است: پس از پیامبر ﷺ بر او دروغ بستند بیش از آنچه در زمان خودش بر آنحضرت دروغ بستند.

۸. «ب»: خود را با اسلام حفظ می‌کند.

پروا ندارد و ابا نمی‌کند که عمداً بر پیامبرﷺ نسبت دروغ دهد.

اگر مسلمانان بدانند که او منافق و کذّاب است از او نمی‌پذیرند و او را تصدیق نمی‌کنند[۹]، ولی با خود می‌گویند: «او صحابی پیامبر است. آنحضرت را دیده و از او شنیده است. نه دروغ می‌گوید و نه دروغ بر پیامبر را حلال می‌داند»[۱۰].

خداوند از منافقین خبر داده و آنان را توصیف نموده[۱۱] و فرموده است: «وَ اِذٰا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ اَجْسٰامُهُمْ وَ اِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ»[۱۲]، «هرگاه آنان را ببینی اجسامشان ترا به تعجب وا می‌دارد و اگر سخن بگویند به کلام آنان گوش می‌دهی».

همین افراد بعد از پیامبرﷺ ماندند و با باطل و دروغ و نفاق و بهتان خود را به امامانِ ضلالت و دعوت کنندگان به آتش نزدیک کردند. آنها هم ایشان را بر سر کارها گماردند و آنان را برگردهٔ مردم سوار نمودند و به وسیلهٔ آنان از دنیا استفاده کردند[۱۳]. مردم هم در دنیا با پادشاهان هستند مگر آنانکه خدا حفظشان کند[۱۴]. این اوّلی از چهار گروه راویان حدیث است.

یکی دیگر کسی که از پیامبرﷺ سخنی را شنیده و آن را چنانکه هست حفظ نکرده و از خیال خود به آن مخلوط کرده، ولی عمداً دروغ نمی‌گوید. حدیث در دست اوست و آنرا روایت کرده و به آن عمل می‌نماید و می‌گوید: «من این را از پیامبرﷺ شنیده‌ام».

اگر مسلمین بدانند که او در آن حدیث از وهم و خیال خود اضافه کرده از او نمی‌پذیرند، و خود او هم اگر بداند وهم و خیال در آن راه داده آن حدیث را کنار می‌گذارد.

---

۹. در کتاب المسترشد عبارت چنین است: حدیثی از او نقل نمی‌کنند.

۱۰. در کافی و خصال اضافه کرده: به‌همین جهت مردم از او حدیث را قبول می‌کنند در حالیکه حال او را نمی‌دانند.

۱۱. در تحف‌العقول عبارت چنین است: «آنان را به بهترین وجهی توصیف نموده است».

۱۲. سورهٔ منافقین: آیهٔ ۴.

۱۳. جملهٔ «اَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيٰا» یعنی دنیا را به‌وسیلهٔ آنان خوردند، که به‌صورت فوق ترجمه شده است.

۱۴. در کتاب تحف العقول عبارت چنین است: و دانسته‌ای که مردم به‌همراه پادشاهان اتباع دنیا هستند، و آن هدفی است که دنبال می‌کنند، مگر آنانکه خدا حفظشان کند.

سومی کسی است که چیزی از پیامبرﷺ شنیده که به آن امر فرموده است، ولی حضرت بعد از آن نهی فرموده و او نمی‌داند. یا از آنحضرت شنیده که از چیزی نهی فرموده، ولی بعد به آن امر کرده و او نمی‌داند. منسوخ را حفظ کرده و ناسخ را حفظ نکرده است.

اگر او بداند آن حدیث منسوخ است آنرا کنار می‌گذارد، و اگر مسلمین بدانند که وقتی آنرا می‌شنوند منسوخ است آنرا کنار می‌گذارند.

چهارمی کسی که بر خدا و پیامبرشﷺ دروغ نمی‌بندد چون دروغ را مبغوض می‌دارد و از خدا می‌ترسد و به پیامبرﷺ احترام می‌گذارد، و وهم و خیال هم نمی‌کند. بلکه آنچه شنیده است را همانطور که شنیده حفظ کرده، و همانطور که شنیده برای دیگران آورده بدون آنکه در آن زیاد یا کم کند. ناسخ و منسوخ را حفظ کرده و به ناسخ عمل کرده و منسوخ را کنار گذاشته است.

سخن پیامبر همچون قرآن شامل عام و خاص

امر و نهی پیامبرﷺ[۱۵] مثل قرآن ناسخ و منسوخ، عام و خاص، و محکم و متشابه دارد. گاهی سخنی از پیامبرﷺ صادر می‌شد که دو وجه داشت: کلام خاص و کلام عام[۱۶]، مثل قرآن که آنرا کسانی که مقصود خدا و پیامبر را هم نمی‌دانستند می‌شنیدند.

چنین نبود[۱۷] که همهٔ اصحاب پیامبرﷺ که از آنحضرت سؤال می‌کردند جواب را

---

۱۵. این عبارات در کتاب مختصر اثبات الرجعة بصورت دنبالهٔ توصیف چهارمین نوع محدثین ذکر شده و چنین است: او می‌داند که امر پیامبر مانند امر قرآن است و در آن هم مثل قرآن ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه وجود دارد. گاهی پیامبرﷺ سخنی می‌فرمود که دو وجه داشت: کلام عام و کلام خاص، مثل قرآن. خداوند تبارك و تعالی در کتابش می‌فرماید: «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»، «آنچه پیامبر برای شما آورد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد خودداری کنید». آنانکه معرفت نداشته و نفهمیدند مقصود خدا و رسول چیست، مسئله برایشان مشتبه شد.

۱۶. ظاهراً مقصود این است که بعضی از سخنان حضرت در ظاهر معنایی داشت، ولی در صورت دقت معنای ظریفی از آن استفاده می‌شد. معنای ظاهری برای عموم و معنای دقیق برای خواص بود.

۱۷. عبارت در مختصر اثبات الرجعه چنین است: چنین نبود که همهٔ اصحاب پیامبرﷺ از او مطلبی
←

می‌فهمیدند، بلکه در میان آنان کسانی بودند که سؤال می‌کردند ولی در مورد جوابِ سؤال توضیح و بیانی از حضرت نمی‌خواستند. حتّی دوست داشتند که تازه وارد یا اعرابی بیاید و از پیامبرﷺ سؤال کند تا از او بشنوند.

رابطه امیرالمؤمنینؑ با پیامبرﷺ در علم

من هر روز یک بار و هر شب یک بار به خدمت پیامبرﷺ می‌رسیدم و در آنجا با من خلوت می‌نمود، و هر جا که می‌رفت من هم می‌رفتم[۱۸]. اصحاب پیامبر هم می‌دانستند که این کار را با غیر من نسبت به احدی از مردم انجام نمی‌دهد.

این برنامه گاهی در منزل من بود[۱۹] که پیامبرﷺ نزد من می‌آمد! **هرگاه من در یکی از منازلش به خدمت او وارد می‌شدم با من تنها می‌شد و به همسرانش دستور می‌داد تا برخیزند و جز من و او کسی نمی‌ماند، ولی وقتی برای خلوت به خانهٔ من می‌آمد فاطمه و هیچیک از دو پسرم (حسن و حسین) از پیش ما بر نمی‌خاستند.**

برنامه چنین بود که تا سؤال داشتم جوابم را می‌فرمود، و وقتی ساکت می‌شدم یا سؤالهایم تمام می‌شد خود آنحضرت شروع می‌کرد. آیه‌ای از قرآن بر او نازل نشد مگر آنکه آنرا برایم خواند و من برایش خواندم[۲۰] و آن را بر من املا کرد و من همه را به خط خود نوشتم، و از خدا خواست که آنرا به من بفهماند و در حفظ من قرار دهد[۲۱].

← می‌پرسیدند، و نه اینکه هرکس چیزی می‌پرسید پاسخ را می‌فهمید و نه هرکس می‌فهمید حفظ می‌کرد. در میان آنان کسانی بودند که هرگز چیزی از حضرت نپرسیده بودند، و دوست داشتند یک اعرابی یا تازه وارد و یا غیر او (خ ل: اهل کتاب) بیاید و از حضرت بپرسد و آنان گوش فرا دهند.

۱۸. «ده»: آنچه می‌پرسیدم به من پاسخ می‌داد.

۱۹. عبارت در کتاب کافی چنین است: اکثراً این برنامه در منزل من بود.

۲۰. کلمهٔ «أقرأنیها»، یعنی من خواندم و او گوش داد و صحّت یادگرفتن مرا تصدیق فرمود.

۲۱. این عبارات در کتاب بصائرالدرجات و تحف العقول چنین است: آیه‌ای دربارهٔ شب یا روز، آسمان و زمین، دنیا و آخرت، بهشت و جهنم، دشت و کوه، نور و ظلمت بر او نازل نشد مگر آنکه مرا به قرائت آن وا داشت و بر من املا نمود و به دست خود نوشتم و تأویل و تفسیر و محکم و متشابه و خاص و عام و اینکه چگونه و کجا و دربارهٔ چه کسانی تا روزقیامت نازل شده را به من آموخت.

آیه‌ای از کتاب خدا را از روزی که حفظ کرده‌ام و پیامبر ﷺ تأویل آن را به‌من آموخت و حفظ کردم و بر من املاکرد و من نوشتم، فراموش نکرده‌ام.

آنحضرت هرچه از حلال و حرام یا امر و نهی، یا اطاعت و معصیت که بود یا تا روزقیامت خواهد شد را ترک نکرد و همه را به من یاد داد و آنرا حفظ کردم و یک حرف از آنرا هم فراموش نکردم. سپس دست بر سینهٔ من گذاشت و از خدا خواست که قلب مرا پر از علم و فهم و فقه و حکمت و نور نماید، و مرا طوری علم دهد که جهل به من راه نیابد، و طوری حفظ کنم که فراموشی به من عارض نشود.

روزی به پیامبر ﷺ عرض کردم: یا نبی الله، از روزی که برای من آن دعا را کرده‌ای چیزی از آنچه به من آموخته‌ای فراموش نکرده‌ام، پس چرا بر من املا می‌فرمائی و مرا امر به نوشتن آنها می‌نمائی؟ آیا نسبت به من از فراموشکاری بیم داری؟ فرمود[۲۲]: برادرم، بر تو از نسیان و جهل ترس ندارم. خداوند به‌من خبر داده که دعای مرا دربارهٔ تو و شریکهایت که بعد از تو خواهند بود مستجاب کرده است.

یازده امام، شریکهای امیرالمؤمنین ﷺ

گفتم: یا نبی الله، شریکهای من کیانند؟ فرمود: آنانکه خداوند ایشان را با خود و من قرین نموده و در حق ایشان فرموده است: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ»[۲۳]، «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، از خدا و از پیامبر و از اولی الامر خود اطاعت کنید»، و اگر از منازعه در چیزی خوف داشتید آن را به خدا و رسول و اولی‌الامر از خود ارجاع دهید.

عرض کردم: یا نبی الله، آنان کیانند؟ فرمود: جانشینان، تا آنکه بر سر حوضم بر من

---

۲۲. این عبارات در کتاب مختصر اثبات الرجعة چنین است: برادرم، بر تو از نسیان و جهل نمی‌ترسم ولی دوست دارم برایت دعاکنم. خداوند به من دربارهٔ تو و شریکهای تو خبر داده که حافظ آنان باشد، آنانکه خداوند اطاعتشان را به اطاعت خود و پیامبرش قرین داشته و دربارهٔ آنان فرموده است: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ...».

۲۳. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹.

وارد شوند. همهٔ ایشان هدایت کننده و هدایت شده‌اند. حیلهٔ کسانی که بر آنان حیله کنند و خوار کردن آنانکه بخواهند آنان را خوار کنند به آنها ضرر نمی‌رساند. آنان با قرآن و قرآن با آنان است. نه آنان از قرآن جدا می‌شوند و نه قرآن از آنان جدا می‌شود. خداوند امّتم را بوسیلهٔ ایشان یاری می‌کند، و بخاطر ایشان باران بر امّتم می‌بارد و با دعاهای مستجاب آنان بلا از ایشان دفع می‌شود[۲۴].

نام دوازده امام

عرض کردم: یا رسول الله، آنان را برایم نام ببر. فرمود: این پسرم ـ و دستش را بر سر امام حسن گذاشت ـ سپس این پسرم ـ و دستش را بر سر امام حسین گذاشت ـ سپس پسرِ این پسرم ـ و باز دستش را بر سر امام حسین گذاشت ـ سپس پسر او که همنام من است، نام او «محمد» است. او شکافندهٔ علم من و خزانه‌دار وحی خدا است. برادرم، این «علی»[۲۵] در زمان حیات تو به‌دنیا خواهد آمد. از من به او سلام برسان. سپس رو به امام حسین کرد و فرمود: «محمد بن علی» در زمان حیات تو متولد می‌شود. از من به او سلام برسان. برادرم، سپس بقیّهٔ دوازده امام از فرزندانت خواهند بود.

عرض کردم: یا نبی الله، آنان را برایم نام ببر. حضرت فرد فرد آنان را برایم نام برد[۲۶]. ای برادر بنی هلال[۲۷]، بخدا قسم از ایشان است مهدی این امت که زمین را از قسط

۲۴. عبارت در کتاب مختصر اثبات الرجعة چنین است: بخاطر ایشان بلاء دفع می‌شود و دعا مستجاب می‌گردد.

۲۵. یعنی امام زین العابدین علی بن الحسین.

۲۶. در کتاب مختصر اثبات الرجعة و در بعضی نسخ اعتقادات صدوق نام ائمه در اینجا برده شده است. عبارت در اعتقادات صدوق چنین است:

گفتم: یا رسول الله، آنان را برایم نام ببر. فرمود: تو ای علی، سپس این پسرم ـ و دست بر سر امام حسن گذاشت ـ سپس این پسرم ـ و دست بر سر امام حسین گذاشت ـ سپس همنام تو برادرم که او سیّد عبادت کنندگان است. سپس پسرش همنام من محمّد که شکافندهٔ علم من و خزانه‌دار وحی الهی است. بزودی «علی» در زمان حیات تو ای برادر بدنیا خواهد آمد. از من به او سلام برسان. و بزودی ای حسین، «محمّد» در زمان حیات تو بدنیا خواهد آمد. از من به او سلام برسان. سپس جعفر، بعد موسی بن

←

و عدل پر می‌کند همانطور که از ظلم جور پر شده باشد. بخدا قسم من همهٔ آنان که بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند می‌شناسم و اسم همهٔ آنان و قبائلشان را می‌دانم.

۲

تأیید سلیم در نقل این حدیث توسط ائمه ﷺ

تأیید امام حسن و امام حسین ﷺ

سلیم می‌گوید: بعد از شهادت امیرالمؤمنین ﷺ [۲۸]، امام حسن و امام حسین ﷺ را در مدینه ملاقات کردم، و این حدیث را بنقل از پدرشان برای ایشان نقل کـردم. فـرمودند: راست گفتی، پدرمان علی ﷺ این حدیث را برای تو بازگو کرد و ما هم نشسته بـودیم. همچنین این حدیث را از پیامبر ﷺ همانطور که پدرمان برایت نقل کرد عیناً بیاد داریم، نه چیزی از آن کم و نه چیزی به آن زیاد شده است.

تأیید امام زین العابدین و امام باقر ﷺ در زمان حیات سلیم

سلیم می‌گوید: بعد حضرت علی بن الحسین ﷺ را ملاقات کردم در حالیکه پسرش مـحمد بـن عـلی ﷺ [۲۹] هـم نـزد آنـحضرت بـود. آنـچه از پـدرش و عـمویش و از امیرالمؤمنین ﷺ شنیده بودم برای آنحضرت نقل کردم. حضرت فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ در حالیکه مریض بود و من در سنین کودکی بودم از پیامبر ﷺ به من سلام رسانید.

← جعفر، بعد علی بن موسی، بعد محمد بن علی، بعد علی بن محمد، بعد حسن بن علی زکیّ، سپس آنکه نامش نام من و رنگش رنگ من است، قیام‌کننده به امر خداوند در آخر زمان، مهدی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همانطور که از ظلم و جور پر شده باشد.

۲۷. منظور از «برادر بنی هلال»، سلیم بن قیس هلالی است.

۲۸. «د»: بعد از آنکه معاویه حکومت را بدست گرفت.

۲۹. یعنی امام باقر ﷺ.

سپس امام باقر﷣ فرمود: جدّم حسین﷣ طبق عهدی که با پیامبرﷺ داشت ـ در حالیکه مریض بود ـ سلام پیامبرﷺ را به من رسانید.

تأیید امام زین العابدین﷣ بعد از وفات سلیم

ابان می‌گوید: این حدیث را بطور کامل خدمت حضرت علی بن الحسین﷣ نقل کردم. آنحضرت فرمود: **سلیم راست گفته است**، جابر بن عبدالله انصاری نزد پسرم آمد در حالیکه در سن نوجوانی و مکتب رفتن بود. جابر او را بوسید و سلام پیامبرﷺ را به او رسانید[۳۰].

تأیید امام باقر﷣ بعد از وفات سلیم

ابان می‌گوید: بعد از وفات امام زین العابدین﷣ به سفر حج رفتم و امام باقر﷣ را ملاقات کردم و همهٔ این حدیث را برایش نقل کردم و یک حرف هم از آن کم نکردم.

چشمان حضرت اشك آلود شد و فرمود: سلیم بعد از شهادت جدّم حسین﷣ نزد من آمد و من در خدمت پدرم نشسته بودم، و این حدیث را عیناً برایم نقل کرد.

پدرم به او گفت: **راست گفتی**، پدرم این حدیث را عیناً از امیرالمؤمنین﷣ برایت نقل کرد و ما حاضر بودیم. سپس امام حسن و امام حسین﷨ آنچه از پیامبرﷺ شنیده بودند برای سلیم نقل کردند.

تأیید امام صادق﷣

حماد بن عیسی می‌گوید[۳۱]: این حدیث را نزد مولایم امام صادق﷣ ذکر نمودم. حضرت گریه کرد و فرمود: **سلیم راست گفته است**، این

---

۳۰. در «ب» این مطالب را از لسان امام باقر﷣ چنین نقل کرده است: ابان می‌گوید: این حدیث را بطور کامل از سلیم برای امام باقر﷣ نقل کردم. حضرت فرمود: سلیم راست گفته است. جابربن عبدالله انصاری نزد پدرم آمد در حالیکه من پسری در سن مکتب رفتن بودم و از طرف پیامبرﷺ به من سلام رسانید.

۳۱. این قطعه جزء کتاب سلیم نیست و در آخر حدیث منقول از سلیم در کتاب مختصر اثبات الرجعة به نقل از حماد بن عیسی یکی از راویان کتاب سلیم آمده است.

حدیث را پدرم از پدرش علی بن الحسین علیه السلام و او از پدرش حسین بن علی علیه السلام نقل کرد که فرمود: **این حدیث را زمانی که سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید شنیدم.**

۳

عهد شکنی‌های امت نسبت به اهل بیت علیهم السلام

ابان بن ابی عیّاش می‌گوید: امام باقر علیه السلام (پس از تأیید حدیث سلیم) فرمود: ما اهل بیت چقدر از ظلم قریش و متحد شدنشان بر علیه ما و کشتن شان ما را دیده‌ایم، و چه‌ها که شیعیان و محبیّن ما از مردم دیده‌اند!

پیامبر ﷺ از دنیا رفت در حالیکه دربارهٔ حق ما اقدام فرموده بود و به اطاعت ما فرمان داده و ولایت و دوستی ما را واجب کرده بود، و به مردم خبر داده بود که ما صاحب اختیارتر از خود آنها بر ایشانیم، و دستور داده بود که حاضرانشان به غائبان برسانند.

سقیفه برای ابوبکر و عمر

آنان بر علیه علی علیه السلام متحد شدند. آنحضرت هم با آنچه پیامبر ﷺ دربارهٔ او فرموده بود و عموم مردم شنیده بودند در مقابل آنان استدلال کرد.

گفتند: درست می‌گویی، پیامبر ﷺ این را فرموده است، ولی آن را نسخ کرده و گفته: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند عزوجل ما را بزرگوار داشته و انتخاب کرده و دنیا را برای ما راضی نشده است، و خداوند نبوّت و خلافت را برای ما جمع نمی‌کند»!

چهار نفر هم به سخن او گواهی دادند: **عمر و ابوعبیدة و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه.** اینان مسئله را بر مردم مشتبه کردند و مطلب را بر آنان راست جلوه دادند و ایشان را به عقب برگرداندند، و خلافت را از معدنش و آنجایی که خدا قرار داده بود خارج کردند.

بر علیه انصار با حق ما و دلیل ما استدلال کردند و خلافت را بـرای ابـوبکر مـنعقد کردند. ابوبکر هم آن را به عمر برگرداند تا در مقابل کار او تلافی کرده باشد.

شوری برای عثمان

سپس عمر خلافت را شوری بین شش نفر قرار داد. آنان هـم مسئله را بـر عـهدهٔ عبدالرحمان بن عوف گذاردند. ابن عوف خلافت را برای عثمان قرار داد به شرط آنکه بعد از خودش به او برگرداند.

ولی عثمان به عبدالرحمان حیله کرد، و ابن عوف کفر و جهل خود را ظاهر ساخت و در زمان حیاتش بر علیه عثمان سخن گفت و فرزندان ابن عوف چنین پنداشتند که عثمان او را مسموم کرد و از دنیا رفت[۳۲].

جنگهای جمل و صفین و نهروان

سپس طلحه و زبیر بپا خاستند و به اختیار خود و بدون اجبار با علی ﷺ بیعت کردند. ولی بیعت خود را شکستند و خیانت کردند، و سپس عایشه را بعنوان خونخواهی عثمان با خود به بصره بردند[۳۳].

سپس معاویه طاغیان اهل شام را برای خونخواهی عثمان فراخوانـد و بـر عـلیه مـا جنگ بپا کرد.

سپس اهل «حروراء» با امیرالمؤمنین ﷺ مخالفت کردند به این عنوان که طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش حکم کند!! در حالیکه اگر این دو گروه[۳۴] طبق آنچه با ایشان شرط

۳۲. «د»: ابن عوف خلع عثمان از خلافت و کفر او را اعلام کرد و گفت که عثمان او را مسموم کرده است، و بدینصورت ابن عوف از دنیا رفت.

علامهٔ امینی در الغدیر: ج ۹ ص ۸۶ چنین روایت کرده است: هنگامی که کارهای خلافِ عثمان ظاهر شد به عبدالرحمان بن عوف گفتند: اینها همه کار توست. گفت: چنین گمانی دربارهٔ او نداشتم، ولی قسم یاد می‌کنم که هرگز با او سخن نگویم.

۳۳. «د»: تا آنکه هر دو کشته شدند.

۳۴. یعنی اهل جنگ صفین و نهروان، و طبق نسخهٔ «ب»: اگر آن دو نفر (یعنی حکمین).

کرده بود حکم می‌کردند باید حکم می‌کردند که علیؑ در کتاب خدا و بر لسان پیامبرش و در سنّت او «امیرالمؤمنین» است. ولی اهل نهروان با او مخالفت کردند و جنگیدند.

بیعت شکنی با امام حسن و امام حسینؑ

سپس با حضرت حسن بن علیؑ -بعد از پدرش- بیعت کردند و با او پیمان بستند. ولی با او عهد شکنی کردند و او را تنها گذاشتند و بر ضد او شورش نمودند تا آنجا که با خنجری بر ران[۳۵] حضرت ضربت زدند و خیمه گاه او در لشگر را به غارت بردند و به خلخالهای همسران حضرت دستبرد زدند.

آنحضرت هم چون یارانی نیافت با معاویه صلح کرد و خون خود و اهل بیت و شیعیانش را حفظ نمود، که آنان واقعاً کم بودند[۳۶].

سپس هیجده هزار نفر[۳۷] از اهل کوفه با امام حسینؑ بیعت کردند، ولی عهد خود را شکستند. سپس روی در روی او آمدند و با او جنگیدند تا آنحضرت به شهادت رسید.

مظلومیت شیعیان در زمان زیاد و ابن زیاد و حجاج

ما اهل بیت از زمانی که پیامبرﷺ از دنیا رفته همچنان ذلیل و تبعید و محروم می‌شویم و کشته و طرد می‌گردیم، و بر خون خود و همهٔ آنانکه ما را دوست دارند ترس داریم.

در مقابل، دروغگویان برای دروغ خود زمینه‌ای یافته‌اند که بوسیلهٔ آنها نزد رؤساء و قاضیان و کارگزارانشان در هر شهری تقرب می‌جویند. برای دشمنان ما دربارهٔ والیان گذشتهٔ خود احادیث دروغین و باطل نقل می‌کنند. و از ما سخنانی را که نگفته‌ایم روایت

---

۳۵. «ب»: بر شکم حضرت. «د»: بر پهلوی حضرت.

۳۶. یعنی شیعیان واقعی تعدادشان کم بود که حضرت خون آنان را حفظ نمود.

۳۷. «ب» و «د» : بیست هزار نفر.

می‌کنند تا ما را بد جلوه داده باشند و بر ما دروغ ببندند و با سخنان باطل و دروغ به سردمداران و قاضیان خود تقرب جویند[۳۸].

اوج این مطلب و کثرت آن در زمان معاویه بعد از وفات امام حسن علیه السلام بود، که شیعیان در هر شهری کشته شدند و دست و پای آنان قطع گردید، و با هر تهمت و گمانی دربارهٔ محبّت ما و وابستگی به ما بدار آویخته شدند[۳۹].

این بلا همچنان تا زمان ابن زیاد بعد از شهادت امام حسین علیه السلام شدت می‌گرفت و بیشتر می‌شد[۴۰].

سپس حجاج آمد و شیعیان را به انواع کشتن و به هر گمان و تهمتی بقتل رسانید تا آنجاکه اگر به کسی «کافر» یا «آتش پرست» می‌گفتند برایش محبوب‌تر از آن بود که به او «شیعهٔ حسین صلوات الله علیه» گفته شود.

۴

تاریخچه‌ای از جعل و تحریف احادیث

نگاهی به جعل احادیث

چه بسا شخصی که از او به نیکی یاد می‌شد ـ و شاید واقعاً هم پرهیزکار و راستگو بود ـ می‌دیدی که احادیث عظیم و عجیبی دربارهٔ فضلیت بعضی از سردمداران گذشته نقل می‌کند که خداوند هیچیک از آنها را خلق نکرده است[۴۱]. او گمان می‌کند آنها حق

---

۳۸. «د»: و از قول ما آنچه نگفته‌ایم و دستور نداده‌ایم را نقل می‌کنند تا ما را نزد مردم مبغوض نمایند و در نتیجه مردم ما را ترک کنند و از ما بیزاری بجویند.

۳۹. عبارت در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید چنین است: و هرکس بعنوان محبت و وابستگی به ما از او یاد می‌شد زندانی می‌گردید یا مال او به غارت می‌رفت یا خانه‌اش ویران می‌شد.

۴۰. «ب»: سپس بلا همچنان در زمان معاویه و یزید تا بعد از شهادت امام حسین علیه السلام شدت می‌یافت و بیشتر می‌شد.

۴۱. «ب»: که خداوند هیچ فضلیتی در ایشان خلق نکرده است.

است بخاطر کثرت کسانی که این مطلب را از ایشان شنیده‌اند و به دروغگوئی و کمی تقوی شناخته نشده‌اند.

آنان از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین ﷺ مطالب قبیحی نقل می‌کنند که خدا می‌داند در این باره دروغ و باطل نقل کرده‌اند.

نمونه‌هایی از احادیث جعلی

ابان می‌گوید: به امام باقر ﷺ عرض کردم: اصلحك الله، مقداری از آنها برایم ذکر کنید.

فرمود: روایت کرده‌اند که «دو آقای پیران اهل بهشت ابوبکر و عمر هستند»! و اینکه «به عمر الهام می‌شود و ملائکه به او سخن می‌آموزند»! و اینکه «سکون و آرامش بر زبان او سخن می‌گوید»! و اینکه «ملائکه از عثمان حیا می‌کنند»! و اینکه «من وزیری از اهل آسمان و وزیری از اهل زمین دارم»[۴۲]! و اینکه «به آنانکه بعد از من هستند اقتدا کنید» و اینکه «ای کوه حراء، ساکن باش که بر فراز تو جز پیامبر و صدیق و شهید کسی نیست»[۴۳].

امام باقر ﷺ بیش از صد روایت[۴۴] را شمرد که مردم گمان می‌کنند حق است، و فرمود: بخدا قسم همهٔ اینها دروغ و باطل است.

بیان چگونگی جعل و تحریف

عرض کردم: اصلحك الله، هیچکدام از اینها صحیح نبوده است؟ فرمود: بعضی از اینها جعلی و بعضی تحریف شده است.

امّا تحریف شده، حضرت چنین قصد کرده بود که «(ای کوه) بر فراز تو پیامبر خدا

---

۴۲. «د»: من دو وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین دارم. که منظور را ابوبکر و عمر گرفته‌اند.

۴۳. در الغدیر: ج ۹ ص ۳۳۲ چنین نقل می‌کند که: پیامبر ﷺ در کوه حراء بود که کوه تکانی خورد و سنگهایش بطرف پای کوه سرازیر شد. حضرت با پای مبارك به کوه زدند و فرمودند: آرام بگیر که بر فراز تو کسی جز پیامبر یا صدیق یا شهید نیست. مخالفین کلمهٔ «شهید» در این حدیث را به عثمان، و در بعضی روایات به ابوبکر و عمر تفسیر کرده‌اند، در حالیکه منظور امیرالمؤمنین ﷺ بوده است. به الغدیر: ج ۱۰ ص ۷۳ مراجعه شود.

۴۴. «ب»: دویست روایت.

و صدیق و شهید است» و آنحضرت علی‌ﷺ را قصد کرده بود، و کوه حرا هم سخن حضرت را پذیرفت.

و نظیر آن که فرمود: چطور بر تو مبارك نباشد در حالیکه پیامبر و صدیق و شهید از تو بالا رفته‌اند، و منظور آنحضرت علی‌ﷺ بود.

ولی اکثر این احادیث دروغ وکذبِ آراسته و باطل است. خداوندا، سخن مرا سخن پیامبر و علی‌ﷺ قرار ده، هرگاه که امت محمّدﷺ بعد از او اختلاف کنند تا روزی که خداوند مهدی‌ﷺ را مبعوث نماید.

روایت از کتاب سلیم:

۱. روضة المتقین: ج ۱۲ ص ۲۰۱.
۲. منهاج الفاضلین(خطی): ص ۲۳۹.
۳. بحار: ج ۲ ص ۲۱۸.
۴. بحار: ج ۲۷ ص ۲۱۱.
۵. بحار: ج ۲۸ ص ۲۹۵.
۶. بحار: ج ۳۶ ص ۲۷۶.
۷. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۶۴.
۸. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۵۴۳.
۹. فرائد الاصول(شیخ انصاری): ص ۳۶.
۱۰. احقاق الحق: ج ۱ ص ۵۵.
۱۱. عوالم العلوم: ج ۲. ۳ ص ۵۳۴ ح ۱.
۱۲. فضائل السادات: ص ۱۰.

روایت با سند به سلیم:

۱. مختصر اثبات الرجعة: ح ۱.
۲. بصائر الدرجات: ص ۱۹۸ ح ۳.
۳. اصول کافی: ج ۱ ص ۶۲ ح ۱.
۴. المسترشد: ص ۳۶.

۵. خصال صدوق: باب ۴ ح ۱۳۱.

۶. اعتقادات صدوق: صفحهٔ آخر.

۷. اکمال الدین صدوق: ص ۲۸۴

۸. رجال کشی: ج ۱ ص ۳۲۱ ح ۱۶۷.

۹. الاستنصار (کراجکی): ص ۱۰.

۱۰. غیبت نعمانی: ص ۴۹.

۱۱. شواهد التنزیل (حسکانی): ج ۱ ص ۱۴۸ ح ۲۰۲.

۱۲. شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۳۵ ح ۴۱.

۱۳. تحف العقول: ص ۱۳۱.

۱۴. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۴ ح ۲.

۱۵. تفسیر عیّاشی: ج ۱ ص ۲۵۳ ح ۱۷۷.

۱۶ - الصراط المستقیم (بیاضی): ج ۲ ص ۱۲۷.

۱۷. کتاب التحفة فی الکلام، به‌روایت شیخ حر در اثبات الهداة: ج ۲ ص ۲۰۰.

۱۸. فضائل السادات: ص ۱۷۰.

۱۹. کفایة الموحدین (طبرسی): ج ۲ ص ۲۹۱ و ۳۴۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. مختصر اثبات الرجعة: ح ۱ از حماد بن عیسی از امام صادق ؑ.

۲. نهج البلاغه: خطبهٔ ۲۱۰.

۳. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۳۹۲.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۱ ص ۴۳.

۵. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۱ ص ۲۴۲.

۶. اعلام الوری: ص ۳۷۵.

۷. تفسیر عیّاشی: ج ۱ ص ۲۴۶.

۸. امالی مفید: ص ۶۷.

۹. تذکرة الخواص: ص ۱۴۲.

۱۱

۱. اتمام حجت امیرالمؤمنین علیه السلام در اجتماع مهاجرین و انصار در زمان عثمان: تفاخر مهاجرین و انصار، نام حاضرین در مجلس مناشدهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام، منظرهٔ مجلس مناشده.

۲. مسنا شدات و احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام: خلقت محمد و علی علیهما السلام با طینت واحد، خلقتِ نوری اهل بیت علیهم السلام و پاکی نسل ایشان، علی علیه السلام برادر پیامبر صلی الله علیه و آله، سدّ ابواب بجز باب علی علیه السلام، اعلام ولایت در غدیرخم، علی علیه السلام ولی هر مؤمن، علی علیه السلام در مباهله، علی علیه السلام در خیبر، علی علیه السلام در ابلاغ سورهٔ برائت، علی علیه السلام در شدائد پیامبر صلی الله علیه و آله، علی از پیامبر و پیامبر از علی علیهما السلام، ملاقاتهای خصوصی پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام، علی علیه السلام افضل امت، علی علیه السلام سید عرب، علی علیه السلام غسل دهندهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام در حدیث ثقلین، علی علیه السلام سابق الی الله، علی علیه السلام در السابقون السابقون، اجمالی از واقعهٔ غدیرخم، علی علیه السلام در حدیث کساء، علی علیه السلام در صادقین، علی علیه السلام بمنزلهٔ هارون، علی علیه السلام از شاهدان بر مردم، علی علیه السلام در جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله، کیفیت مجلس مناشده.

۳. سخنان طلحه با امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ چند مسئلهٔ مهم: هفت جواب به حدیث جعلی ابوبکر و عمر دربارهٔ خلافت: جواب اوّل: معاهده بر صحیفهٔ ملعونه، جواب دوم: حدیث غدیر، جواب سوم: حدیث منزلت، جواب چهارم: حدیث ثقلین، جواب پنجم: حدیث تسلیم بإمرة المؤمنین، جواب ششم: شورای شش نفری عمر، جواب هفتم: سخنان عمر هنگام مرگ، کسی جز دوازده امام علیهم السلام حق خلافت و امامت ندارد، کدام سزاوارتر به جانشینی پیامبرند؟

سخنی دربارهٔ «لیبلغ الشاهد الغائب»: دستور به تبلیغ ولایت ائمه علیهم السلام، ائمه علیهم السلام مبلغین اوامر الهی به مردم.

سخنی دربارهٔ جمع قرآن: قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام، قرآن عمر، قرآن عثمان، قرآن به املای پیامبر صلی الله علیه و آله، در کتف چه نوشته شد؟ سندی محکم برای قرآن موجود، قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام نزد کیست؟ دوازده امام ضلالت از بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه.

۱

اتمام حجّت امیرالمؤمنین ﷺ در اجتماع مهاجرین و انصار در زمان عثمان

تفاخر مهاجرین و انصار

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: در زمان حکومت عثمان، در مسجد پیامبر ﷺ علی ﷺ را با جماعتی دیدم که با یکدیگر گفتگو می‌کردند و فقه و علم را مذاکره می‌کردند.

از طرفی قریش و فضیلت و سوابق و هجرت ایشان را یادآور شدند، فضائلی که پیامبر ﷺ دربارهٔ ایشان فرموده بود مثل کلام حضرت که «امامان از قریش هستند» و «مردم دنباله رو قریش هستند»، و «قریش امامان عرب هستند»، و «به قریش ناسزا نگوئید»، و «هر قریشی قوّت دو مرد از دیگران را دارد»، و «خدا مبغوض بدارد هرکس قریش را مبغوض بدارد»، و «هرکس خواری قریش را اراده کند خدا او را خوار کند».

از طرف دیگر انصار و فضیلت و سوابق و یاری ایشان را یاد کردند و آنچه خداوند در قرآن بر ایشان ثنا گفته و فضائلی که پیامبر ﷺ دربارهٔ ایشان فرموده است[1].

همچنین آنچه پیامبر ﷺ بر سر جنازهٔ سعد بن معاذ[2] و حنظلة بن راهب غسیل

---

۱. در کتاب احتجاج این عبارات در اینجا اضافه شده است: مثل کلام حضرت که: «انصار عیال من و صاحب سرّ من هستند»، و «هرکس انصار را دوست بدارد خدا او را دوست بدارد و هر که آنان را مبغوض بدارد خدا او را مبغوض بدارد»، و «انصار را مبغوض نمی‌دارد کسی‌که به خدا و رسولش ایمان آورده باشد»، و «اگر مردم به راههای مختلفی بروند من راههای انصار می‌پیمایم».

۲. در کتاب احتجاج این عبارات در اینجا اضافه شده است: و آنچه پیامبر ﷺ بر سر جنازهٔ سعد بن معاذ فرمود که «عرش در مرگ او به لرزه درآمد»، و اینکه وقتی حوله‌هایی از یمن برای حضرت آوردند و مردم خوششان آمد، آنحضرت فرمود: «حوله‌های سعد در بهشت زیباتر از اینهاست».

←

الملائکة[۳] و نیز آنکه زنبوران از جنازه‌اش دفاع کردند[٤] فرموده بود یادآور شدند، بطوری که چیزی از فضائل خود باقی نگذاشتند.

هرکدام از دو گروه می‌گفتند: «فلانی و فلانی از ماست». قریش می‌گفتند: «پیامبرﷺ از ماست، و حمزة بن عبدالمطلب و جعفر و عبیدة بن حارث و زید بن حارثة و ابوبکر و عمر و عثمان و سعد و ابوعبیدة و سالم و ابن عوف از ما هستند»، بطوریکه احدی از سابقه داران دو گروه را باقی نگذاشتند و همه را نام بردند.

نام حاضرین در مجلس مناشدهٔ امیرالمؤمنینؑ

در حلقهٔ اجتماع بیش از دویست نفر حاضر بودند، که بعضی به طرف قبله تکیه داده بودند و بعضی در دایرهٔ مجلس نشسته بودند.

آنانکه از قریش بیاد دارم: علی بن ابی طالبؑ و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف و زبیر و طلحه و عمار و مقداد و ابوذر و هاشم بن عتبة و عبدالله بن عمر و امام حسن و امام حسینؑ و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و عبدالله بن جعفر و عبیدالله بن عباس بودند.

از انصار: اُبیّ بن کعب و زید بن ثابت و ابو ایوّب انصاری و ابوالهیثم بن تیهان و محمد بن مسلمة و قیس بن سعد بن عبادة و جابر بن عبدالله و ابو مریم و انس بن مالك و زید بن ارقم و عبدالله بن ابی اوفی و ابولیلی به‌همراه پسرش عبدالرحمان که کنار او نشسته

← همچنین از سخنان حضرت بر سر جنازهٔ سعد این بود که فرمود: «ملائکه بدون کفش و عبا در تشییع جنازهٔ او بودند، و من هم به آنان اقتدا کردم. دست من در دست جبرئیل بود و هر جای تابوت را می‌گرفت من نیز می‌گرفتم. به بحار: ج ۱۰ ص ۴۳، و ج ۲۰ ص ۲۳۶ مراجعه شود.

۳. حنظلة بن راهب در جنگ احد به شهادت رسید و پیامبرﷺ فرمود: «ملائکه را دیدم که او را غسل می‌دادند». وقتی حضرت به مدینه بازگشت از همسرش دربارهٔ او پرسید. او گفت: «چون حنظله علاقه به جهاد داشت بدون آنکه غسل جنابت نماید راهی جنگ شد»، لذا به او «غسیل الملائکه» گفتند. به بحار ج ۲۰ ص ۴۷ و ۵۸ مراجعه شود.

۴. مقصود عاصم بن ثابت انصاری معروف به «حمی الدَبْر» است که در جنگ شهید شد و مشرکین خواستند جنازهٔ او را به یکی از زنان انتقامجوی کفّار بفروشند ولی خداوند زنبورها را فرستاد و اطراف بدن او را گرفتند تا کفار به او نزدیک نشوند. به بحار: ج ۲۰ ص ۱۵۲ مراجعه شود.

بود و نوجوانی تازه مو بر صورت بر آورده و سفید رو بود. سپس ابوالحسن بصری همراه پسرش حسن که او هم نوجوانی تازه مو بر صورت برآورده و سفید رو باقدی مناسب[۵] بود آمدند.

سلیم می‌گوید: من به او و عبدالرحمان بن ابی لیلی نگاه می‌کردم، و نمی‌توانستم تشخیص دهم کدام نیکوترند، ولی حسن بصری بزرگتر و بلند قدتر بود.

منظرهٔ مجلس مناشده

صحبت به درازا کشید و از صبح تا ظهر طول داشت[۶]، و عثمان در خانه‌اش بود و از گفتگوی آنان خبر نداشت. علی بن ابی طالب ﷺ هم ساکت بود، و او و هیچیک از اهل بیتش سخنی نمی‌گفتند.

مردم رو به علی ﷺ کردند و گفتند: چرا سخنی نمی‌گوئی؟ حضرت فرمود: هرکدام از دو گروه فضیلتی را گفتند و به‌حق هم گفتند.

سپس فرمود: ای قریش و ای انصار[۷]، خداوند بخاطر چه‌کسی این فضیلت را به شما داده است؟ آیا بخاطر خودتان و قبائلتان و خانواده‌هایتان، یا بخاطر غیرشما؟ گفتند: **خداوند بخاطر پیامبر ﷺ[۸] این فضائل را به‌ما عطا فرموده و بر ما منت گذاشته است، و همهٔ اینها را ببرکت او یافته‌ایم و به آنها رسیده‌ایم. هر فضیلتی در دنیا و دین که به آن دست یافته‌ایم بخاطر پیامبر ﷺ است نه بخاطر خودمان و نه قبائلمان و نه خانواده‌هایمان.**

فرمود: ای قریش و ای انصار، راست گفتید.

---

۵. «ج»: قدی کشیده.

۶. «الف» و «ج»: تا وقت نماز ظهر طول کشید.

۷. «ب»: من از شما ای قریش و ای انصار می‌پرسم.

۸. «ب» و «د»: بخاطر پیامبر ﷺ و اهل بیت و قبیله‌اش....

۲

مناشدات[۹] و احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام

خلقت محمد و علی علیهما السلام با طینت واحد

امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامهٔ کلامش فرمود: آیا اقرار می‌کنید که آنچه از خیر دنیا و آخرت که بدان دست یافته‌اید فقط از ما اهل بیت بوده و از هیچکدام شما نبوده است[۱۰]؟

آیا اقرار می‌کنید که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدید که می‌فرمود: «**من و برادرم علی بن ابی طالب تا آدم با یک طینت هستیم**»[۱۱]؟

اهل بدر و اهل اُحُد و سابقه داران و متقدّمین گفتند: آری، این را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم.

خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام و پاکی نسل ایشان

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پسر عمویم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من و اهل بیتم نوری بودیم که چهارده هزار سال قبل آنکه خداوند آدم را خلق کند در پیشگاه پروردگار مشغول عبادت بودیم. وقتی خداوند آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او قرار داد و او را به زمین فرستاد. سپس آن نور را در صلب نوح در کشتی حمل نمود. سپس در صلب ابراهیم آنرا به آتش پرتاب کرد. سپس خداوند همچنان ما را از صلب‌های با شرافت به

---

۹. «مناشده» در اصطلاح یعنی برای اقرار گرفتن از مخاطب دربارهٔ مطلبی، گوینده او را قسم می‌دهد و از او اقرار می‌طلبد. در این مجلس هم حضرت دربارهٔ فضائل خود و اهل بیتش مردم را قسم می‌دهد و از آنان اقرار می‌گیرد، که از نظر تاریخی و اعتقادی ارزش مهمّی دارد.

۱۰. ـ «ب»: و از هیچکس دیگری نبوده است.

۱۱. دربارهٔ ابتدای خلقت اهل بیت علیهم السلام به جلد ۲۵ بحار الانوار مراجعه شود.

رَحِمهای پاک و از رحمهای پاك به صلب‌های با شرافت بین پدران و مادران منتقل می‌نمود که هرگز یکی از آنها بصورت زنا با یکدیگر ملاقات نکردند»؟

سابقه داران و متقدّمین واهل بدر و اهل احد گفتند: آری، این را از پیامبر ﷺ شنیدیم.

علی ؑ برادر پیامبر ﷺ

فرمود: شما را به‌خدا قسم می‌دهم، آیا اقرار می‌کنید که پیامبر ﷺ بین هر دو نفر از اصحابش برادری قرار داد، و بین من و خودش برادری قرار داد و فرمود: **«تو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرت هستم»**؟

گفتند: آری بخدا قسم.

سدّ ابواب بجز از باب علی ؑ

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر ﷺ محل مسجد خود را خرید و آنرا بنا کرد، و سپس (در اطراف آن) ده خانه بنا کرد که نُه خانه برای خود و دَهُمی را در وسط آنها برای من قرار داد، و هر دری که به مسجد باز می‌شد ـ بجز درب خانهٔ مرا ـ مسدود کرد؟ آنگاه در این باره بعضی سخنانی گفتند و پیامبر ﷺ فرمود: **«من درِ خانه‌های شما را نبستم و نه درِ خانهٔ او را بازگذاردم، بلکه خداوند به من دستور بستن درِ خانه‌های شما و بازگذاردن درِ خانهٔ او را داد»**. همچنین پیامبر ﷺ همهٔ مردم را ـ جز من ـ نهی کرد از اینکه در مسجد بخوابند، و من در مسجد جنب می‌شدم، و منزل من و پیامبر ﷺ در مسجد یکی بود، و برای پیامبر و برای من در مسجد اولادی به‌دنیا می‌آمد[۱۲].

گفتند: آری بخدا قسم.

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که عمر اصرار داشت شکافی بقدر چشم از خانه‌اش به

---

۱۲. باید توجه داشت که این مطلب اختصاص به آن دو بزرگوار دارد و بخاطر عصمتشان است که از هر رجس و ناپاکی بدورند.

مسجد باز کند، ولی حضرت اجازه نداد[۱۳] و فرمود: «**خداوند به حضرت موسی علیه السلام دستور داد تا مسجد پاکیزه‌ای بنا کند که جز او و هارون و دو پسرش در آن سکونت نکنند، به من هم دستور داده مسجد پاکیزه‌ای بنا کنم که جز من و برادرم و دو پسرش در آن سکونت نکنند**»؟

گفتند: آری بخدا قسم.

اعلام ولایت در غدیرخم

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیرخم مرا فراخواند و ولایت مرا اعلام کرد و فرمود: حاضران به غائبان برسانند.

گفتند: آری بخدا قسم.

علی علیه السلام ولیّ هر مؤمن

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ تبوك فرمود: «**تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، و تو صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من هستی**»؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی علیه السلام در مباهله

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله اهل نجران را برای مباهله دعوت کرد،

---

۱۳. در بحار: ج ۳۹ ص ۲۳ روایت کرده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله دستور مسدود کردن درهای رو به مسجد را صادر فرمود عمر بن خطاب آمد و گفت: یا رسول الله، من دوست دارم آنگاه که شما برای نماز می‌روید به شما نگاه کنم. به‌من اجازه دهید پنجره‌ای داشته باشم تا از آن به شما نگاه کنم. فرمود: خدا اجازه نداده است. گفت: پس به اندازه‌ای که صورتم را در آن قرار دهم؟ فرمود: خدا اجازه نداده است. گفت: به اندازه‌ای که دو چشمم را در آن قرار دهم؟ فرمود: خدا اجازه نداده است. و اگر بگوئی بقدر یک سر سوزن، باز هم به تو اجازه نخواهم داد. قسم به آنکه جانم بدست اوست من نه شما را خارج کرده‌ام و نه او را داخل نموده‌ام. بلکه خداوند او را داخل نموده و شما را خارج کرده است.

کسی جز من و همسرم و دو پسرم را همراه نیاورد؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی ﷺ در خیبر

فرمود: آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ پرچم خیبر را بدست من سپرد و فرمود: «فردا پرچم را بدست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش او را دوست می‌دارند، ترسو و فرار کننده نیست و خدا خیبر را بدست او فتح می‌کند»؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی ﷺ در ابلاغ سورهٔ برائت

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر ﷺ مرا برای ابلاغ سورهٔ «برائت» فرستاد، و غیر مرا (که ابوبکر بود) برگردانید بعد از آنکه او را فرستاده بود[۱۴]، و این بخاطر وحی الهی بود که فرمود: خداوندِ علیِّ اعلی می‌فرماید: «از جانب تو کسی حق رساندن پیام ندارد مگر کسی که از خودت باشد»؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی ﷺ در شدائد پیامبر ﷺ

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که هیچ کار مشکلی برای پیامبر ﷺ پیش نیامد مگـر آنکـه بخاطر اطمینانی که به‌من داشت مرا در آن موارد پیش می‌فرستاد. و هیچگاه مرا به اسـم صدا نزد، بلکه می‌فرمود: «ای بردارم» و یا «برادرم را به‌نزد من فراخوانید»؟

گفتند: آری بخدا قسم.

---

۱۴. در بحار: ج ۳۵ ص ۲۹۵ از امام صادق ﷺ چنین روایت کرده است که پیامبر ﷺ سورهٔ برائت را بـدست ابوبکر فرستاد تا در موسم حج برای مردم بخواند. جبرئیل نازل شد که: «از جانب تو جز علی حق ابلاغ ندارد». آنحضرت، علی ﷺ را فراخواند و دستور داد تا بر شتر عضباء سوار شود و خـود را بـه ابـوبکر برساند و سورهٔ برائت را از او بگیرد و در مکه برای مردم بخواند. برای تفصیل بیشتر به بحار: ج ۳۵ ص ۲۸۴ باب ۹، و الغدیر: ج ۶ ص ۳۴۱ مراجعه شود.

علی از پیامبر و پیامبر از علی علیهما السلام

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد دختر حمزه بین من و جعفر و زید قضاوت کرد [۱۵] و فرمود: «ای علی، تو از منی و من از توام، و تو صاحب اختیار هر مؤمن بعد از من هستی»؟

گفتند: آری بخدا قسم.

ملاقاتهای خصوصی پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که من با پیامبر صلی الله علیه و آله در هر روز و شب به منزل یکدیگر می‌رفتیم و خلوتی داشتیم، که در آن اگر من سؤال می‌کردم به من جواب می‌گفت و اگر ساکت می‌شدم خود آنحضرت شروع می‌فرمود.

گفتم: آری بخدا قسم.

علی علیه السلام افضل امّت

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا بر جعفر و حمزه فضلیت داد و به فاطمه علیها السلام فرمود: **«تو را به ازدواج کسی در آوردم که بهترین اهل بیتم و بهترین امتم، و مقدّمترین آنها در اسلام و بالاترین آنها در حلم و بیشترین آنان در علم است»؟**

گفتند: آری بخدا قسم.

---

۱۵. در بحار: ج ۲۰ ص ۳۷۲ روایت کرده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در عمرة القضاء از مکه خارج شد، دختر حضرت حمزه دنبال حضرت آمد و صدا می‌زد: ای عمو، ای عمو. امیرالمؤمنین علیه السلام او را به فاطمهٔ زهرا علیها السلام سپرد و فرمود: دختر عمویت را نگهداری کن. در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام و جعفر و زید بن حارثهٔ بر سر نگهداری او سخن گفتند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من سزاوارترم چون او دختر عموی من است. جعفر گفت: دختر عموی من است و خالهٔ او همسر من است. زید گفت: دختر برادرم است. پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره قضاوت کرد که باید همراه خاله‌اش باشد و فرمود: «خاله بمنزلهٔ مادر است». و به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «تو از منی و من از توام». و به جعفر فرمود: «تو در خلقت و اخلاق به من شباهت داری». و به زید فرمود: «تو برادر ما و از موالی ما هستی».

علی ﷺ سید عرب

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر ﷺ فرمود: «**من آقای فرزندان آدم هستم و برادرم علیّ آقای عرب و فاطمه سیّدهٔ زنان اهل بهشت و دو پسرم حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند**»؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی ﷺ غسل دهندهٔ پیامبر ﷺ

فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر ﷺ به من دستور داد او را غسل دهم، و به من خبر داد که جبرئیل مرا بر غسل او کمك می‌کند؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی ﷺ در حدیث ثقلین

فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا اقرار می‌کنید که پیامبر ﷺ در آخرین خطابه‌ای که برای شما ایراد کرد فرمود: «**ای مردم، من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آن دو تمسّک دارید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهل بیتم**»؟

گفتند: آری بخدا قسم[۱۶].

علی ﷺ سابق الی الله

سپس علی ﷺ فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که خداوند عزوجل در کتابش سابق را بر مسبوق در بیش از یک آیه فضیلت داده است، واحدی از این امت از من نسبت به خدا و رسولش سبقت نگرفته است؟

گفتند: آری بخدا قسم.

---

۱۶. تا اینجا از نسخه‌های «الف» و «ج» نقل شد، و بقیه مناشدات از نسخه‌های «ب» و «د» نقل می‌شود. در کتاب احتجاج در این قسمت چنین اضافه شده است: فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که من اوّلین امت در ایمان به‌خدا و رسولش هستم؟ گفتند: آری بخدا قسم.

علی ﷺ در «السابقون السابقون»

فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که وقتی آیهٔ «والسّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْاَنْصارِ»[۱۷]، «سبقت جویندگان اوّل از مهاجرین و انصار»، و آیهٔ «السَّابِقُونَ السّابِقُونَ اُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»[۱۸]، «سبقت جویندگان، سبقت جویندگان، آنان مقرّبان‌اند»، نازل شد، در این باره از پیامبر ﷺ سؤال شد. حضرت فرمود: «**خداوند این آیات را در مورد انبیاء و جانشینان ایشان نازل کرده است. من افضل انبیاء و رسولان خدایم، و علی بن ابی طالب جانشین من افضل اوصیاء است**»؟

گفتند: آری بخدا قسم.

اجمالی از واقعهٔ غدیرخم

فرمود: شما را قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که وقتی این آیات نازل شد: «یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ»[۱۹]، «ای کسانی که ایمان آوردید از خدا و رسول و اولی الامرتان اطاعت کنید»، و آیهٔ «اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاٰةَ وَ هُمْ راکِعُونَ»[۲۰]، «صاحب اختیار شما خدا و پیامبرش و کسانی‌اند که ایمان آورده و نماز را بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند»، و آیهٔ «اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تُتْرَکُوا وَ لَمّا یَعْلَمِ اللهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَ لاٰ رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَةً»[۲۱]، «گمان می‌کنید رها می‌شوید در حالیکه هنوز خداوند نمی‌داند آنانکه از شما جهاد کردند و غیرازخدا و رسولش و مؤمنین محل اعتمادی برای خود بر نگزیدند»، وقتی این آیات نازل شد مردم گفتند: یا رسول الله، آیا این آیات دربارهٔ بعضی

---

۱۷. سورهٔ توبه: آیهٔ ۱۰۰.

۱۸. سورهٔ واقعه: آیهٔ ۱۰.

۱۹. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹ .

۲۰. سورهٔ مائده: آیهٔ ۵۵ .

۲۱. سورهٔ توبه: آیهٔ ۱۶.

از مؤمنین است یا نسبت به همهٔ آنان عمومیت دارد؟

خداوند عزوجل به پیامبرش دستور داد تا والیان امرشان را به آنان بشناساند و ولایت را مانند نماز و زکات و روزه و حجّشان برایشان تفسیر کند. لذا مرا در غدیرخم برای مردم منصوب نمود، و سپس خطابه‌ای ایراد کرد و فرمود: «ای مردم، خداوند مرا به رسالتی فرستاده که سینه‌ام از آن به تنگ آمده و گمان کردم که مردم مرا تکذیب می‌کنند، ولی خداوند مرا ترسانید که باید این پیام را برسانم و گرنه مرا عذاب خواهد کرد».

سپس دستور داد نداکنند تا مردم جمع شوند، و بعد خطابه‌ای ایراد کرد و فرمود: «ای مردم، آیا می‌دانید که خداوند عزوجل صاحب اختیار من است و من صاحب اختیار مؤمنین هستم و من از خود آنان به ایشان صاحب اختیارترم»؟ گفتند: بلی، یا رسول الله. فرمود: «برخیز، ای علی». من برخاستم و حضرت فرمود: **«هرکس من صاحب اختیار او هستم این علی صاحب اختیار اوست. پروردگارا، هرکس او را دوست می‌دارد دوست بدار و هرکس او را دشمن می‌دارد دشمن بدار.**

(در همان غدیرخم) سلمان برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، ولایت و صاحب اختیاری او چگونه است؟ فرمود: **«ولایت و صاحب اختیاری او همچون ولایت من است. هرکس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارترم علی هم نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است».**

خداوند تعالی هم این آیه را نازل کرد: «اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً»[۲۲]، «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را بعنوان دین شما راضی شدم». پیامبرﷺ سه مرتبه تکبیر گفت و فرمود: «الله اکبر، کمال نبوت من و تکمیل دین خدا ولایت علی بعد از من است».

ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: یا رسول الله، آیا این آیات بخصوص دربارهٔ علی است؟! فرمود: آری، دربارهٔ او و جانشینانم تا روزقیامت است. گفتند: یا رسول الله، آنان را برای ما بیان فرما. فرمود: برادرم و وزیرم و وارثم و وصیّم و جانشینم در امتم و صاحب

---

۲۲. سورهٔ مائده: آیهٔ ۳.

اختیار هر مؤمنی بعد از من علی، سپس پسرم حسن، سپس پسرم حسین، سپس نه نفر از فرزندان پسرم حسین، یکی پس از دیگری، که قرآن با آنان و آنان باقرآنند. نـه آنـها از قرآن جدا می‌شوند و نه قرآن از ایشان جدا می‌شود تا بر سر حوض بر من وارد شوند».

همهٔ حاضرین (در مجلس مناشده) گفتند: آری بخدا قسم، همهٔ آنچه گفتی دقیقاً شنیدیم و حاضر بودیم. و بعضی گفتند: اکثر آنچه گفتی حفظ کرده‌ایم ولی همه‌اش را بیاد نداریم، ولی اینان که همه‌اش را بیاد دارند منتخبین وافاضل ما هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: راست گفتید. همهٔ مـردم در حـفظ و بـیاد داشـتن یکسـان نیستند. قَسَم می‌دهم آنان را که این مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله بیاد دارند که بپا خیزند و بازگو کنند.

در اینجا زیدبن ارقم و براء بن عازب و ابوذر و مقداد و عمار گـفتند: مـا شـهادت می‌دهیم که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را بیاد داریم که بر منبر ایستاده بود و تو در کنار او بـودی و می‌فرمود: ای مردم، خداوند به من دستور داده که معرفی کنم امام شما را و آنکه بعد از من در میان شما قائم خواهد بود و وصی خود و جانشینم را، و آن کسی که خداونـد در کتابش اطاعت او را بر مؤمنین واجب کرده و اطاعت او را قرین اطاعت خود و اطاعت من نموده، و شما را در قرآن به ولایت او دستور داده است. من در این باره ـ از ترس اهـل نفاق و تکذیبشان ـ به پروردگارم مراجعه کردم، ولی مرا ترسانید که باید ایـن رسـالت را برسانم وگرنه مرا عذاب می‌کند.

ای مردم، خداوند در کتابش شما را به نماز امر کرده و من آنرا برایتان بیان نمودم، و به زکات و روزه و حج دستور داده که آنرا هم برای شما بیان و تفسیر نمودم، و به ولایت دستور داده و من شما را شـاهد مـی‌گیرم کـه ولایت مـخصوص ایـن شـخص است ـ و حضرت دست مبارك را بر علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دادند ـ و سپس برای دو پسرش بعد از او، و سپس برای اوصیاء از فرزندانشان بعد از آنهاست. آنان از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از آنان جدا نمی‌شود تا بر سر حوضم بر من وارد شوند.

ای مردم، پناه و امامتان بعد از خودم و ولیّ و هدایت کنندهٔ شما را برایتان بیان کردم

و او برادرم علی بن ابی طالب است و او در میان شما بمنزلهٔ من در میان شما است. در دین خود از او پیروی کنید و در همهٔ امورتان از او اطاعت نمایید، زیرا آنچه خداوند از علم و حکمتش به‌من آموخته نزد او است. از او بپرسید و از او و جانشینانش بعد از او بیاموزید. به آنان چیزی یاد ندهید و بر آنان پیشی نگیرید و از ایشان عقب نمانید که آنان با حق و حق با آنان است، نه ایشان از حق جدا می‌شوند و نه حق از ایشان جدا می‌شود».

زیدبن ارقم و بقیه پس از این شهادت نشستند.

علیؑ در حدیث کساء

سلیم می‌گوید: سپس علیؑ فرمود: ای مردم، آیا می‌دانید که خداوند در کتابش این آیه را نازل کرد: «اِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»[۲۳]، «خداوند خواسته است که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک گرداند». پیامبرﷺ مرا و فاطمه و دو پسرم حسن و حسین را جمع کرد و روانداز‌ی[۲۴] بر روی ما انداخت و فرمود: «اینان اهل بیت من و فامیل و اقربای من هستند. آنان را ناراحت می‌کند آنچه مرا ناراحت می‌کند، و مرا اذیت می‌کند آنچه آنان را اذیت می‌کند، و مرا به تنگ می‌آورد آنچه آنان را به تنگ می‌آورد. رجس و پلیدی را از ایشان ببر و آنان را پاک گردان».

اُمّ سلمه عرض کرد: یا رسول الله، من هم با شما هستم؟ فرمود: «عاقبت تو به‌خیر است، ولی این آیه فقط دربارهٔ من و برادم و دخترم فاطمه و دو پسرم و نه نفر از فرزندان پسرم حسین بطور خاص نازل شده واحدی غیر از آنان در این آیه همراه ما نیست».

همهٔ حاضرین (در مجلس مناشده) گفتند: شهادت می‌دهیم که اُمّ سلمه این مطلب را برای ما نقل کرد. و ما همین را از پیامبرﷺ پرسیدیم، و آنحضرت برای ما مثل حدیث اُمّ سلمه را نقل فرمود.

---

۲۳. سورهٔ احزاب: آیهٔ ۳۳.

۲۴. در کتاب احتجاج: رواند‌از فدکی.

علی﵇ در صادقین

سپس علی﵇ فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که خداوند این آیه را نازل کرد: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَکُونُوا مَعَ الصّادِقینَ»[۲۵]، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوی پیشه کنید و با صادقین باشید». سلمان عرض کرد: یا رسول الله، آیا این آیه عمومیّت دارد یا به عدّهٔ خاصیَ مربوط است؟ فرمود: امر شدگان همهٔ مؤمنین هستند که به این مطلب دستور داده شده‌اند، ولی «صادقین» مخصوص برادرم علی و اوصیاء من بعد از او تا روز قیامت است.

گفتند: آری بخدا قسم.

علی﵇ بمنزلهٔ هارون

فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که من در جنگ تبوك به پیامبرﷺ عرض کردم: چرا مرا (در مدینه) بجای خود گذاشتی[۲۶]؟ فرمود: «مدینه جز من یا تو صلاحیت دیگری را ندارد. و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی مگر در اینکه پیامبری بعد از من نیست»؟

گفتند: آری بخدا قسم.

علی﵇ از شاهدان بر مردم

فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که خداوند در سورهٔ حج چنین نازل کرد: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ وَ جاهِدُوا فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ، هُوَاجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ اَبیکُمْ

---

۲۵. سورهٔ توبه: آیهٔ ۱۱۹.

۲۶. در جنگ تبوك پیامبرﷺ شخصا با لشکر حرکت کرد و امیرالمؤمنین﵇ را به‌عنوان نائب و جانشین خود در مدینه منصوب کرد. منافقین از این مطلب سوء استفاده کرده وگفتند: نسبت به علی تغییر نظر داده که او را با خود نبرده است. در جواب منافقین حضرت مطلب فوق را فرمودند.

اِبْرٰاهِيمَ هُوَ سَمّٰاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هٰذٰا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى النّٰاسِ، فَأَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّكٰاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ مَوْلاٰكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيرِ»[۲۷]، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع و سجود بجا آورید و پروردگار خود را عبادت کنید و کار نیك انجام دهید به امید آنکه رستگار شوید. در راه خدا آنطور که سزاوار است جهاد کنید. او شما را برگزید و در دین بر شما سختی قرار نداد، دین پدرتان ابراهیم که از قبل شما را مسلمان نامید، و در این باره تا پیامبر شاهد بر شما باشد و شما شاهدان بر مردم باشید. نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و به کمك خداوند خود را از معصیت باز دارید. او صاحب اختیار شماست و خوب صاحب اختیار و خوب یاری کننده‌ای است».

(وقتی این آیه نازل شد) سلمان بپا خاست و عرض کرد: یا رسول الله، اینان چه کسانی هستند که تو بر آنان شاهدی و آنان بر مردم شاهدند، و خداوند آنان را برگزیده و در دین بر آنان سختی قرار نداده، همان که دین پدرشان ابراهیم است؟ فرمود: از اینان فقط سیزده نفر قصد شده و هیچکس دیگری از امت قصد نشده است. سلمان پرسید: یا رسول الله، آنان را برای ما بیان فرما؟ فرمود: **«من و برادرم و یازده نفر از فرزندانم».**

حاضرین در مجلس گفتند: آری بخدا قسم.

علی ؑ در جانشینان پیامبر ﷺ

فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ خطابه‌ای ایراد کرد ـ که بعد از آن خطابه‌ای ایراد نکرد ـ و فرمود: **«ای مردم، من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم. به این دو تمسّک جوئید که هرگز گمراه نمی‌شوید. خداوند لطیف خبیر به من خبر داده و به من وعده داده است که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند».**

عمر بن خطاب در حال شبه غضب برخاست و گفت: یا رسول الله، آیا همهٔ

---

۲۷. سورهٔ حج: آیهٔ ۷۸.

اهل بیتت چنین‌اند؟ فرمود: نه، فقط اوصیاء من از اهل بیتم، که اوّل آنان برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفهٔ من در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علیّ است. سپس پسرم حسن، سپس پسرم حسین، سپس نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری تا بر سر حوض کوثر نزد من آیند. آنان شاهدان خدا در زمین و حجّت‌های او بر خلقش و خزانه‌داران علم او و معادن حکمت اویند. هرکس آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس از آنان سرپیچی کند از فرمان خدا سرپیچی کرده است»؟

همه گفتند: شهادت می‌دهیم که پیامبر ﷺ این مطلب را فرمود.

کیفیّت مجلس مناشده

سپس سؤالهای امیرالمؤمنین ؑ از مردم تا ذکر آخر فضائلش ادامه پیدا کرد، و حضرت چیزی باقی نگذاشت مگر آنکه در آن مورد آنان را قسم داد و از آنان سؤال کرد تا آنکه همهٔ مناقبش را و بسیاری از آنچه پیامبر ﷺ به او فرموده بود ذکر کرد، و در همهٔ آنها مردم سخن او را تصدیق می‌کردند و شهادت می‌دادند که سخن حقّی است.

سلیم می‌گوید: امیرالمؤمنین ؑ چیزی از آنچه خداوند بخصوص دربارهٔ او یا دربارهٔ او و اهل بیتش در قرآن یا برلسان پیامبر ﷺ نازل کرده بود باقی نگذاشت مگر آنکه در آن مورد مردم را قسم داد. در بعضی از آنها همه می‌گفتند: «آری»، و در مواردی عده‌ای ساکت می‌ماندند و بقیه می‌گفتند: «آری بخدا قسم»، و آنانکه ساکت بودند به اقرارکنندگان می‌گفتند: شما نزد ما مورد اعتماد هستید، و غیر شما هم از کسانی که به آنان اعتماد داریم برای ما نقل کرده‌اند که این مطالب را از پیامبر ﷺ شنیده‌اند.

حضرت فرمود: آیا اقرار می‌کنید که پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس گمان کند مرا دوست دارد و بغض علی را دارد، چنین کسی دروغ می‌گوید و مرا دوست ندارد»، و حضرت هنگام سخن دست بر سر من [۲۸] گذاشت. کسی از حضرت پرسید: یا رسول الله، این مطلب چطور می‌شود؟ فرمود: «زیرا او از من است و من از اویم. هرکس او را دوست

---

۲۸. «الف»: بر سینه‌ام.

بدارد مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست بدارد خدا را دوست دارد. هرکس بغض علی را دارد مرا مبغوض داشته و هرکس مرا مبغوض بدارد خدا را مبغوض داشته است».

حدود بیست نفر از بزرگان مهاجرین و انصار گفتند: «آری بخدا قسم»، و بقیه ساکت ماندند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به سکوت کنندگان فرمود: چرا ساکتید؟ گفتند: اینان که شهادت دادند در راستگویی و فضیلت و سابقه نزد ما مورد اعتماد هستند. حضرت فرمود: خدایا بر اینان شاهد باش.

آنان گفتند: پروردگارا، ما شهادت نداده‌ایم و نگفته‌ایم جز آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم، و آنچه افراد مورد اطمینان از اینان و دیگران برای ما نقل کرده‌اند که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند.

۳

سخنان طلحه با امیرالمؤمنین علیه السلام

هفت جواب به حدیث جعلی ابوبکر و عمر دربارهٔ خلافت

طلحة بن عبیدالله ـ که «زیرك قریش خوانده می‌شد ـ گفت: چه کنیم با ادعای ابوبکر و عمر و اصحابش که او را تصدیق کردند و شهادت بر گفتار او دادند در آن روزی که تو را به اجبار می‌آوردند و در گردنت طنابی بود[۲۹]! به تو گفتند: «بیعت کن»، و تو در مقابل آنان با فضائل و سوابق خود استدلال کردی، و همه تو را تصدیق کردند. ولی بعد از آن ابوبکر ادعا کرد از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است که گفته: «خداوند نخواسته است نبوت و خلافت برای ما اهل بیت جمع شود». عمر و ابوعبیدهٔ جراح و سالم و معاذ بن جبل هم او را تصدیق کردند؟!

---

۲۹. «ج»: طنابی در گردنت پیچیده بود. «ج» خ ل: تو را در حالی آوردند که طنابی را در گردنت محکم کرده بودند.

سپس طلحه رو به حضرت کرد و گفت: همهٔ آنچه گفتی و ادعا کردی حق است، و آنچه از سابقه و فضیلت که با آنها استدلال کردی ما هم اقرار می‌کنیم و قبول داریم ولی دربارهٔ خلافت، این پنج نفر به آنچه شنیدی شهادت دادند!

جواب اوّل: معاهده بر صحیفهٔ ملعونه

در اینجا علی ﷺ بپا خاست و از سخن طلحه به غضب آمد و چیزی را که کتمان می‌کرد فاش نمود و مطلبی را روشن کرد که در روزمرگ عمر فرموده بود ولی مردم مقصود آنحضرت را نفهمیده بودند[۳۰].

حضرت رو به طلحه کرد و در حالیکه مردم می‌شنیدند فرمود: ای طلحه، بخدا قسم نوشته‌ای که روزقیامت با آن خدا را ملاقات کنم محبوبتر از نوشتهٔ این پنج نفر نیست که در حجة الوداع در خانهٔ کعبه بر سر وفای به آن هم پیمان شدند که: **«اگر خداوند محمد را بکشد یا بمیرد یکدیگر را بر ضدّ من کمک کنند و پشتیبانی نمایند تا به خلافت نرسم»**[۳۱]!

جواب دوم: حدیث غدیر

حضرت فرمود: ای طلحه، دلیل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند[۳۲]، سخن پیامبر ﷺ است که در روز غدیرخم فرمود: **«هرکس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارترم علی هم نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است»**. من چگونه می‌توانم بر آنان صاحب اختیارتر از خودشان باشم در حالیکه آنان امیران و حاکمان بر من باشند؟!

۳۰. در بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۲ و ۲۷ روایت کرده که وقتی عمر مُرد و جنازهٔ او را در کفن پیچیدند، امیرالمؤمنین ﷺ نگاهی به جنازه‌اش کرد و فرمود: «هیچکس را بیشتر دوست ندارم که با صحیفه و نوشته‌اش خدا را ملاقات کنم مانند این به کفن پیچیده»، که اکثر مردم منظور حضرت را نفهمیدند. در عبارات فوق امیرالمؤمنین ﷺ منظور از صحیفه را بیان فرموده است.

۳۱. «ب» و «د»: که خلافت به من نرسد.

۳۲. «ج» خ ل: دلیل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند و بر صحت آنچه من گفتم....

جواب سوم: حدیث منزلت

همچنین سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی بجز نبوّت»، آیا نمی‌دانستید که نبوّت غیر از خلافت است؟ اگر با نبوت چیز دیگری هم بود پیامبر ﷺ آنرا استثنا می‌کرد؟!

جواب چهارم: حدیث ثقلین

همچنین سخن پیامبر ﷺ که فرمود: من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به این دو تمسّک کرده‌اید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم[۳۳]. از اینان پیشی نگیرید و از اینها عقب نمانید. به اینان چیزی نیاموزید که از شما داناترند.

بنابراین سزاوار است خلیفهٔ بر امّت کسی جز داناترین آنان به کتاب خدا و سنّت پیامبرش نباشد، که خداوند هم می‌فرماید: «اَفَمَنْ یَهْدي إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لاٰیَهِدِّي إِلاّٰ أَنْ یُهْدیٰ فَمٰا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»[۳۴]، «آیا کسی که به حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که تابع او شوند یا کسی که هدایت نمی‌شود مگر آنکه او را هدایت کنند، پس چه شده شما را و چگونه حکم می‌کنید»، و نیز می‌فرماید: «وَ زٰادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»[۳۵]، «در علم و جسم او را وسعت عنایت نمود»، و می‌فرماید: «اَوْ أَثٰارَةٍ مِنْ عِلْمٍ اِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ»[۳۶]، «یا اثری باقی‌مانده از علم، اگر راستگو هستید»، و نیز پیامبر ﷺ می‌فرماید: **«هیچ امتّی اختیار حکومت خود را بدست کسی نمی‌سپارند در حالیکه عالم‌تر از او در میانشان باشد مگر آنکه کارشان همچنان رو به پائین می‌رود، تا به آنچه ترک کرده‌اند باز گردند»**. پس ولایت جز امیر بودن بر امّت نیست.

---

۳۳. «ب»: به این دو تمسّک کنید تا گمراه نشوید: کتاب خدا و اهل بیتم.

۳۴. سورهٔ یونس: آیهٔ ۳۵.

۳۵. سورهٔ بقره: آیهٔ ۲۴۷.

۳۶. سورهٔ احقاف: آیهٔ ۴.

جواب پنجم: حدیث تسلیم به امرة المؤمنین

دلیل بر دروغ و باطل و ناحقّ‌شان این است که آنان به‌دستور پیامبرﷺ بر من بعنوان «امیرالمؤمنین» سلام کردند[۳۷]. و این مطلب بر آنان (ابوبکر و عمر) و بر تو (ای طلحه) بخصوص و بر این که همراه توست ـ یعنی زبیر ـ و بر همهٔ امت و بر این دو نفر ـ و حضرت به سعد بن ابی و قاص و عبدالرحمان بن عوف اشاره کردند ـ و بر این خلیفهٔ ظالم شما[۳۸] ـ یعنی عثمان ـ حجّت است.

جواب ششم: شورای شش نفری عمر

ما گروه شش نفری شوری همگی زنده هستیم. اگر عمر و اصحابش در نسبت حدیث به پیامبرﷺ راست می‌گفتند پس چرا عمر مرا جزء شوری قرار داد؟ آیا ما را در شوری برای خلافت قرار داد یا غیر آن؟ اگر نظرتان این است که شوری را برای غیر حکومت قرار داد پس اکنون عثمان بر ما امارتی نخواهد داشت، و ما باید در موضوع دیگری مشورت می‌کردیم چرا که در این‌صورت او به ما دستور داده که در غیر مسئلهٔ خلافت مشورت کنیم، و اگر شوری دربارهٔ خلافت بوده پس چرا مرا همراه شما داخل شوری نمود؟! چرا مرا خارج نکرد در حالیکه می‌گفت: «پیامبر اهل بیتش را از خلافت خارج کرده و خبر داده که آنان را در خلافت نصیبی نیست»؟!

جواب هفتم: سخنان عمر هنگام مرگ

چرا عمر هنگامی‌که ما شش نفر اصحاب شوری را یکی یکی فراخواند به پسرش عبدالله گفت: ـ (در اینجا حضرت اشاره به پسر عمر که در مجلس حاضر بود فرمود:) هان، او اینجاست ـ تو را بخدا قسم می‌دهم که بگوئی وقتی ما خارج شدیم پدرت به تو چه گفت؟ عبدالله بن عمر گفت: حال که مرا قسم دادی[۳۹]، او گفت: «اگر با

---

۳۷. یعنی به امر پیامبرﷺ به من گفتند: «السلام علیك یا امیرالمؤمنین».

۳۸. «الف» و «ب»: این خلیفهٔ شما که اکنون بر سر کار است.

۳۹. «الف» خ ل: کمترین شهادت من این است که او گفت:...

اصلع [۴۰] بنی هاشم بیعت کنند آنان را به وسط جادهٔ روشن خواهد کشانید و طبق کتاب پروردگارشان و سنّت پیامبرشان بپا خواهد داشت»!

سپس حضرت فرمود: ای پسر عمر، در آنجا تو چه گفتی؟ پسر عمر گفت: من به او گفتم: ای پدر، چه مانعی داری که او را خلیفه قرار دهی؟ حضرت فرمود: عمر چه جوابی به تو داد؟ پسر عمر گفت: او مطلبی گفت که آنرا کتمان می‌کنم! فرمود: پیامبر ﷺ آنچه او به تو گفته و تو به او گفته‌ای به من خبر داده است؟ پسر عمر پرسید: چه موقع خبر داده است؟! فرمود: در زمان حیاتش به من خبر داد، و سپس در آن شبی که پدرت از دنیا رفت در خواب به من خبر داد، و هرکس پیامبر ﷺ را در خواب ببیند گویا در بیداری دیده است.

پسر عمر گفت: چه چیزی به تو خبر داده است؟ فرمود: ای پسر عمر، تو را بخدا قسم می‌دهم که اگر برایت نقل کردم گفتارم را تصدیق کنی؟ پسر عمر گفت: اگر هم خواستم ساکت می‌مانم! حضرت فرمود: وقتی به او گفتی: «چه مانعی داری که او را خلیفه قرار دهی»؟ گفت: مانع من صحیفه و نوشته‌ای است که در بین خود نوشته‌ایم و معاهده‌ای که در کعبه در حجة الوداع بر سر آن هم پیمان شده‌ایم! پسر عمر در اینجا ساکت ماند و گفت: تو را بحقّ پیامبر قسم می‌دهم که از من دست برداری!

سلیم می‌گوید: پسر عمر را در آن مجلس می‌دیدم که گریه راه گلویش را بسته بود و از دو چشمانش اشک جاری بود.

سپس علی ﷺ رو به طلحه و زبیر و عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص [۴۱] نمود و فرمود: بخدا قسم اگر آن پنج نفر (اصحاب صحیفه) بر پیامبر ﷺ دروغ بسته‌اند ولایت آنها بر شما حلال نیست، و اگر راست گفته‌اند برای شما حلال نیست مرا همراه خود داخل شوری قرار دهید، زیرا ورود من در شوری (به گفتهٔ شما) مخالفت با پیامبر ﷺ و سرپیچی از فرمان او به‌حساب می‌آید.

---

۴۰. اصلع یعنی کسی‌که جلوی سرش مو ندارد که در اینجا اشاره به امیرالمؤمنین ﷺ است.

۴۱. این چهار نفر با عثمان و امیر المؤمنین ﷺ، شش نفر اصحاب شوری بودند.

کسی جز دوازده امام حق خلافت و امامت ندارد

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام رو به مردم کرد و فرمود: منزلت مرا در میانتان و آنطور که مرا می‌شناسید به‌من خبر دهید، آیا من نزد شما راستگو هستم یا دروغگو؟ گفتند: بلکه صدّیق صدوق[42] هستی. بخدا قسم نه در زمان جاهلیّت و نه بعد از اسلام تو را به دروغگوئی نشناخته‌ایم.

حضرت فرمود: قسم به خدایی که ما اهل بیت را به نبوّت کرامت داد و محمد صلی الله علیه و آله را از ما قرار داد، و بعد از او به ما کرامت فرمود که ما را امامان مؤمنین قرار داد، **از قول پیامبر صلی الله علیه و آله کسی جز ما نمی‌تواند ابلاغ نماید و امامت و خلافت جز در ما صلاحیّت ندارد، و خداوند با ما اهل بیت برای احدی از مردم نصیب و حقّی در خلافت قرار نداده است.**

رسول الله صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است که بعد از او رسول و نبیّی نیست. خداوند انبیاء را تا روزقیامت با پیامبر صلی الله علیه و آله خاتمه داد، و با قرآن کتابها را تا روزقیامت خاتمه داد. ما را بعد از محمّد صلی الله علیه و آله خلفاء در زمین و شاهدان بر مردم قرار داد، و اطاعت ما را در کتابش واجب کرد و ما را با خود و پیامبرش در اطاعت در چند آیهٔ قرآن قرین قرار داد.

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را پیامبر و ما را جانشینان بعد از او در میان خلقش و شاهدان بر خلقش قرار داد، و اطاعت ما را در کتاب مُنزلش واجب کرد و سپس خدای عزوجل به پیامبرش دستور داد که این مطلب را به امتش برساند. او هم طبق دستور خداوند به آنان ابلاغ نمود.

کدام سزاوارتر به جانشینی پیامبرند؟!!

کدامیک از این دو[43] سزاوارتر به نشستن در مقام و جای پیامبرند؟ شما از پیامبر صلی الله علیه و آله

---

۴۲. صدیق یعنی کامل در راستگویی، و صدوق یعنی آنکه همیشه راست می‌گوید.

۴۳. اشارهٔ حضرت به خودشان و ابوبکر است، چنانکه از دنبالهٔ کلام روشن می‌شود.

شنیدید که وقتی مرا برای ابلاغ سورهٔ برائت فرستاد فرمود: «**صلاحیت ندارد از قول من مطلبی را برساند بجز خودم یا کسی که از خودم باشد**». شما را بخدا قسم می‌دهم آیا این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیدید؟

گفتند: آری بخدا قسم، ما شهادت می‌دهیم که این مطلب را از پیامبر ﷺ آن هنگام که تو را برای سورهٔ برائت فرستاد شنیدیم.

حضرت فرمود: رفیق شما (ابوبکر) صلاحیت نداشت که از قول پیامبر ﷺ نوشته‌ای بقدر چهار انگشت را برساند و جز من برای ابلاغ آن صلاحیت پیدا نکرد! کدامیک از این دو سزاوارتر به مقام و جای اویند؟ آنکه پیامبر ﷺ بخصوص نامبرده که از اوست یا آن کسی‌که بخصوص تعیین شده که از پیامبر نیست[٤٤]؟

سخنی دربارهٔ «لیبلغ الشاهد الغائب»

طلحه گفت: این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیدیم. ولی برای ما بیان کن که چگونه احدی صلاحیت ندارد مطلبی را از پیامبر ﷺ ابلاغ نماید، در حالیکه آنحضرت به ما و به سایر مردم فرمود: «لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغائِبَ» یعنی حاضرین شما به غائبان اطلاع دهند؟ و در بیابان عَرَفه در حجة الوداع فرمود: «خدا رحمت کند کسی که سخن مرا بشنود و آنرا در قلب خود جای دهد و سپس آنرا از قول من برساند. چه بسا کسی که علمی را حمل می‌کند ولی خود نمی‌فهمد، و چه بسا کسی‌که علمی را برای فهمیده‌تر از خود حمل می‌کند. سه چیز است که قلب فرد مسلمان در آنها خیانت نمی‌کند: خالص کردن عمل برای خداوند، شنوا بودن و اطاعت و خیر خواهی برای والیان امر، و همراهی با اجتماع مسلمانان، چراکه دعوت والیان امر همهٔ مسلمانان را در بر می‌گیرد و نیز پیامبر ﷺ در بیش

---

۴۴. به پاورقی ۱۴ در همین حدیث مراجعه شود. منظور این است که وقتی پیامبر ﷺ فرمود: «باید رسانندهٔ قول من از خودم باشد و در این میان سورهٔ برائت را از ابوبکر پس گرفت و به امیرالمؤمنین ؑ داد تا ابلاغ نماید»، با این عمل حضرت معلوم شد فردی که یقیناً از پیامبر ﷺ نیست ابوبکر است و فردی که یقیناً از پیامبر ﷺ است امیرالمؤمنین ؑ است.

از یک مورد بپا خاست و فرمود: «حاضران به غائبان برسانند».

دستور تبلیغ ولایت ائمه علیهم السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره فرموده در روز غدیرخم و در روز عرفه در حجة الوداع و در روز رحلتش بوده است! در آخرین خطبه‌ای که آنحضرت ایراد فرمود نظر کن که فرمود: «من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به این دو تمسّک کرده‌اید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهل بیتم. خداوند لطیف خبیر به من وعده داده است که این دو از یکدیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت ـ که حضرت به دو انگشت سبّابه و وسط اشاره کردند ـ که یکی جلوتر از دیگری است. به این دو تمسّک کنید تا گمراه نشوید و لغزش ننمائید[۴۵]. از ایشان جلوتر نروید و از آنها عقب نمانید، و به آنها چیزی یاد ندهید که از شما داناترند».

پیامبر صلی الله علیه و آله به عموم مردم دستور داده که هر کس از مردم را دیدند واجب بودن اطاعت از امامان آل محمّد علیهم السلام و واجب بودن حقّشان را برسانند، و این وظیفهٔ ابلاغ را در هیچ مطلب غیر از این موضوع نفرموده است. در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله به عموم مردم دستور داده که به مردم برسانند حجّت و دلیل کسانی[۴۶] را که همهٔ آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله بدان مبعوث شده را، از قول او کسی جز ایشان نمی‌رساند.

ای طلحه، آیا نمی‌بینی که پیامبر صلی الله علیه و آله ـ در حالیکه شما هم می‌شنیدید ـ به من فرمود: ای برادرم، غیر تو قرض مرا ادا و ذمّهٔ مرا بریء نمی‌کند. تو هستی که ذمّهٔ مرا بریء می‌کنی و امانت مرا ادا می‌نمایی و طبق سنّت من جنگ می‌کنی».

وقتی ابوبکر حکومت را بدست گرفت آیا قرض و وعده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را ادا کرد[۴۷]؟ من بودم که آنها را با دلیل و شاهد محکم کردم[۴۸] و قرض و وعده‌های

---

۴۵. «ج»: روگردان نشوید.

۴۶. «ب»: واجب بودن اطاعت کسانی را...

۴۷. «الف» و «ب»: وقتی ابوبکر حکومت را بدست گرفت قرض و وعده‌های حضرت را ادا نکرد.

۴۸. «الف» و «ب»: شما همگی با او بیعت کردید، و من قرض و وعده‌های حضرتش را ادا کردم.

حضرتش را ادا کردم. پیامبر ﷺ هم به مردم خبر داده بود که قرض و وعده‌های او را جز من ادا نخواهد کرد. آنچه که ابوبکر به آنان داد ادای قرض و وعده‌های حضرت نبود، و فقط ادا کردن من قرض و وعده‌های آنحضرت را ذمّهٔ حضرتش را بریٔ و امانتش را ادا نمود.

ائمه ﷺ مبلّغین اوامر الهی به مردم

از قول پیامبر ﷺ همهٔ آنچه از جانب خداوند عزوجل آورده را فقط امامانی ابلاغ می‌کنند که خداوند اطاعت آنان را در کتابش واجب کرده و به ولایت ایشان امر نموده است. آنانکه هرکس از ایشان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کس از آنان سرپیچی کند از خدا سرپیچی نموده است.

طلحه گفت: مشکل مرا آسان نمودی. نمی‌دانستم پیامبر ﷺ از این مطلب چه قصد کرده است تا اینکه آنرا برایم بیان نمودی. ای اباالحسن، خدا به تو از همهٔ امّت جزای خیر دهد.

سخنی دربارهٔ جمع قرآن [۴۹]

قرآن امیرالمؤمنین ﷺ

طلحه گفت: ای ابا الحسن، مسئله‌ای را می‌خواهم از تو سؤال کنم: تو را دیدم که به همراه پارچه‌ای مهر شده بیرون آمدی [۵۰] و گفتی: «ای مردم، من مشغول غسل و کفن و دفن پیامبر ﷺ بودم، و سپس به کتاب خدا مشغول شدم تا آنرا جمع نمودم. این کتاب خدا بصورت یک مجموعه است [۵۱] که یك حرف هم از آن نیفتاده است». من آن کتابی که نوشته و جمع آوری کرده‌ای ندیده‌ام.

---

۴۹. آنچه در این بخش آمده باید تا آخر به دقت مطالعه شود که نهایتاً سند محکمی برای قرآن کنونی است.
۵۰. اشاره به ایام بعد از رحلت پیامبر ﷺ است که حضرت این کار را انجام داد. به ص ۲۲۲ همین کتاب مراجعه شود.
۵۱. «ب»: این کتاب خدا نزد من است که آنرا نوشته و جمع آوری کرده‌ام.

قرآن عمر

طلحه سخنانش را چنین ادامه داد: عمر را دیدم که وقتی به خلافت رسید سراغ تو فرستاد که آن قرآن را نزد من بفرست، و تو از فرستادن آن اباکردی.

عمر هم مردم را فراخواند، اگر دو نفر بر آیه‌ای از قرآن شهادت می‌دادند آنرا می‌نوشت، و آنچه فقط یک نفر به آن شهادت می‌داد کنار می‌گذاشت و آنرا نمی‌نوشت.

عمر می‌گفت ـ و من هم می‌شنیدم ـ: «در روز جنگ یمامه مردانی کشته شدند که قرآنی می‌خواندند که غیرآنان نمی‌خواندند، و آن مقدار از بین رفت».

و نیز گوسفندی سراغ صفحه‌ای از آن آمد ـ در حالیکه نویسندگان عمر مشغول نوشتن بودند ـ و آن صفحه را خورد و آنچه در آن بود از بین رفت[۵۲]، و در آن روز نویسنده عثمان بود. در این باره چه می‌گوئید؟

از عمر و اصحابش ـ که نوشته‌های خود از قرآن را جمع‌آوری کردند ـ شنیدم که در زمان عثمان[۵۳] می‌گفتند: «سورهٔ احزاب معادل سورهٔ بقره، سورهٔ نور صد و شصت آیه، و سورهٔ حجرات نود آیه[۵۴] بوده است».

این چه کاری است، و چه مانعی داری ـ خدا ترا رحمت کند ـ که آنچه جمع‌آوری کرده‌ای برای مردم ظاهر کنی؟

قرآن عثمان

طلحه گفت: خودم در کار عثمان حاضر بودم که آنچه عمر جمع کرده بود گرفت و نویسندگان را برای آن جمع کرد[۵۵] و مردم را بر یک قرائت وادار نمود و قرآن اُبَیّ بن

۵۲. در کتاب «ایضاح» تألیف فضل بن شاذان: ص ۱۱۲ مطالبی در این باره آمده است. پیداست که این مطالب را طلحه می‌گوید و باید منتظر جواب امیرالمؤمنین ﷺ در عبارتهای بعدی باشیم.

۵۳. «الف»: در زمان عمر و عثمان.

۵۴. «الف» و «ب» و «د»: شصت آیه، و در «الف» خ ل اضافه شده: سورهٔ حجر صد و نود آیه بود.

۵۵. «ب» و «د»: عثمان را بیاد دارم که آنچه عمر جمع کرده بود آتش زد. «ج»: عثمان سراغ آنچه عمر جمع کرده بود رفت و قرآن را جمع کرد.

کعب و ابن مسعود را پاره کرد و به آتش سوزانید[۵۶]. این دیگر چه کاری است؟!

قرآن به املاء پیامبر ﷺ

امیرالمؤمنین ؑ فرمود: ای طلحه، هر آیه‌ای که خداوند در کتابش بر محمد ﷺ نازل کرده، به املای آنحضرت و خطّ خودم نزد من موجود است. و نیز تأویل هر آیه‌ای که بر محمد ﷺ نازل شده و هر حلال و حرام و هر حدّ و حکم و هر چیزی که امت تا روزقیامت بدان احتیاج دارند حتی دیهٔ خراش بر بدن، به املای پیامبر و خط خودم نزد من نوشته شده و موجود است.

طلحه پرسید: آیا هرچیزی از کوچک و بزرگ و خاصّ و عامّ، آنچه بوده یا تا روزقیامت خواهد شد نوشته شده و نزد تو است؟

فرمود: بلی، و غیر از آن پیامبر ﷺ در بیماریش کلید هزار باب از علم را پنهانی به‌من آموخت که از هر بابی هزار باب باز می‌شود. اگر این امّت از زمانی‌که خداوند پیامبرش را قبض روح کرده تابع من می‌شدند و مرا اطاعت می‌کردند از بالای سرشان و از زیر پایشان تا روزقیامت با خوشی و وسعت نعمتهای الهی را می‌خوردند[۵۷].

در کتف چه نوشته شد؟

ای طلحه، آیا حاضر نبودی نزد پیامبر ﷺ هنگامی‌که کتف[۵۸] خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند. در آنجا رفیق تو (عمر) آن سخنش را گفت که: «پیامبر خدا هذیان می‌گوید»! حضرت هم غضب کرد و نوشتن آن را رها کرد؟

---

۵۶. در بحار: ج ۸ قدیم ص ۳۰۸ روایت کرده که: عثمان همهٔ مردم را فقط بر قرائت زید بن ثابت وادار کرد و سایر قرآنها را سوزانید و هفت قرآن را طبق آنچه بین قرّاء مشهور بود نوشت، یکی را به کوفه و یکی را به بصره و نیز به هریک از شام و مکه و یمن و بحرین یکی فرستاد و یکی را در مدینه نگه داشت که به آن قرآن «امام» می‌گفتند.

۵۷. یعنی زندگی خوش از هر جهت برایشان آماده می‌شد. و منظور از بالای سر و زیر پا نعمتهای آسمانی و زمینی است.

۵۸. «ج»: ورقه‌ای خواست.

طلحه گفت: آری، در این موضوع حاضر بودم.

فرمود: وقتی شما از حضور پیامبرﷺ بیرون رفتید، حضرتش به من خبر داد که می‌خواست در کتف چه بنویسد و عموم مردم را بر آن شاهد بگیرد، و جبرئیل به او خبر داد که خداوند عزوجل اختلاف و تفرقهٔ این امت را می‌داند. سپس ورقه‌ای خواست و آنچه می‌خواست در کتف بنویسد بر من املا نمود و سه نفر را بر آن شاهد گرفت: سلمان و ابوذر و مقداد، و در آن ورقه امامان هدایت را که خداوند امر به اطاعت آنان تا روزقیامت نموده نام برد. **اوّلِ آنها مرا نام برد و سپس این پسرم ـ و حضرت دست خود را به امام حسنؑ نزدیک کرد ـ سپس حسین و سپس نه نفر از فرزندان این پسرم ـ یعنی امام حسینؑ ـ.** ای ابوذر و ای مقداد[۵۹]، آیا چنین نبود؟

ابوذر و مقداد برخاستند و گفتند: ما بر این مطلب نسبت به پیامبرﷺ شهادت می‌دهیم.

طلحه گفت: بخدا قسم از پیامبرﷺ شنیدم که دربارهٔ ابوذر می‌فرمود: «آسمان سایه نیفکنده و زمین حمل نکرده صاحب زبانی راستگوتر از ابوذر و نیکوکارتر نزد خداوند»، و من شهادت می‌دهم که این دو جز به حق شهادت ندادند، و تو (ای علی) نزد من از این دو راستگوتر و مقدّم‌تر هستی.

سپس حضرت رو به طلحه کرد و فرمود: ای طلحه و تو ای زبیر، تو ای سعد و تو ای پسر عوف، از خدا بترسید و رضایت او را مقدّم دارید و آنچه نزد اوست اختیار کنید و در راه خدا از ملامت سرزنش کننده‌ای نترسید.

سَنَدی محکم برای قرآن موجود

طلحه گفت: یا اباالحسن، می‌بینم سؤال مرا دربارهٔ قرآن جواب ندادی، آیا قرآن خود را برای مردم ظاهر نمی‌کنی؟ حضرت فرمود: ای طلحه، عمداً از جواب تو خودداری کردم.

---

۵۹. این سؤال امیرالمؤمنینؑ در مجلس زمان عثمان از این دو نفر است و سلمان را نام نبرده چون او در آن ایام از دنیا رفته بود.

طلحه گفت: پس دربارهٔ قرآنی که عمر و عثمان نوشتند به من خبر ده، آیا همه‌اش قرآن است یا چیزی که قرآن نباشد هم در آن هست؟

حضرت فرمود: **همه‌اش قرآن است. اگر آنچه در آن است بگیرید از آتش نجات یافته داخل بهشت می‌شوید، چرا که در آن حجّت ما و بیان امر ما و حقّ ما و وجوب اطاعت ما آمده است.**

طلحه گفت: مرا بس است. اکنون که قرآن است مرا کافی است.

قرآن امیرالمؤمنین ؑ نزد کیست؟

سپس طلحه گفت: به من خبر بده دربارهٔ آنچه از قرآن و تأویلش و علم حلال و حرام که در دست توست، آنرا به چه کسی می‌سپاری و صاحب آن بعد از تو کیست؟

فرمود: به آن کسی که پیامبر ﷺ دستور داده به او بسپارم. گفت: او کیست؟ فرمود: **وصیّ من و صاحب اختیار مردم بعد از من این پسرم حسن، و پسرم حسن هنگام مرگ آنرا به این پسرم حسین خواهد سپرد. سپس به فرزندان حسین یکی پس از دیگری منتقل می‌شود تا آخرین آنها کنار حوض کوثر بر پیامبر ﷺ وارد شود.** آنان با قرآن و قرآن با آنها است. از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از آنان جدا نمی‌شود.

دوازده امام ضلالت از بنی تیم و بنی عدی و بنی امیّه

فرمود: بدانید که معاویه و پسرش به‌زودی بعد از عثمان حکومت را بدست می‌گیرند، و بعد از آن دو نفر هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی العاص یکی پس از دیگری خواهند آمد که تکمیل دوازده امام ضلالت خواهند بود، و آنان همان کسانی هستند که پیامبر ﷺ آنان را بر منبرش دید که امّتش را به‌صورت قهقهری به عقب برمی‌گردانند، ده نفر از آنان از بنی امیّه‌اند و دو نفر این پایه را برای آنان پی‌ریزی کرده‌اند و گناهان امّت بر عهدهٔ آن دو است.

در اینجا همهٔ مردم گفتند: ای ابا الحسن، خدا ترا رحمت کند و ترا بیامرزد و بخاطر خیرخواهی و گفتار نیکت، از طرف ما به تو جز ای خیر دهد.

روایت از کتاب سلیم:

۱. منهاج الفاضلین (خطی): ص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۲. بحار: ج ۸ قدیم ص ۳۴۲.

۳. بحار: ج ۲۶ ص ۶۵ ح ۱۴۷.

۴. بحار: ج ۶۱ ص ۲۴۰ ح ۷.

۵. بحار: ج ۹۲ ص ۴۱.

۶. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۸۴ ح ۸۹۸.

۷. فضائل السادات: ص ۲۸۴.

۸. اللوامع النورانیة: ص ۲۳۷.

روایت با سند به سلیم:

۱. اکمال الدین: ص ۲۴۷ ج ۲۵.

۲. غیبت نعمانی: ص ۵۲.

۳. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۲۱۰.

۴. التحصین ابن طاووس: قسم دوم باب ۲۵.

۵. فرائد السمطین: ج ۱ ص ۳۱۲ ب ۵۸ ح ۲۵۰.

۶. نزهة الکرام: ص ۵۳۹.

۱۲

خطبهٔ امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در سال آخر عمر مبارک: شکایت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام از یاران خود، دنیاگرائی و بی‌توجهی به آخرت، خستگی از جنگ و بی‌نظمی، چرا امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام مانند عثمان سکوت نکرد؟ جزای کسی که به دشمن خود تمکین کند! «سامره» قائلین به «لاقتال»، چرا امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در مقابل ابوبکر و عمر شمشیر نکشید؟ اقدام امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام برای جنگ با ابوبکر و عمر، فرق سکوت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام با سکوت عثمان، عثمان مقصر در قتل خود، سوابق جنگ و صلح امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، شیعه و ناصبی و مستضعف، تأثیر این خطبه در قلوب مردم، شهادت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام.

خطبهٔ امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در سال آخر عمر مبارک

شکایت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام از یاران خود

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: در اطراف امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام نشسته بودیم و گروهی از اصحاب نزد آنحضرت بودند. یک نفر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، چه خوب است مردم را برای رفتن به جنگ ترغیب فرمائی.

دنیاگرائی مردم و بی‌توجّهی به آخرت

حضرت برخاست و خطبه‌ای ایراد کرد و طیّ آن فرمود: من شما را برای رفتن به جنگ ترغیب نمودم[1] ولی شما نرفتید، و خیر خواهی شما را نمودم ولی شما نپذیرفتید، و

---

۱. «ج»: همین عیب شما را کافی است که من چقدر شما را برای جنگ ترغیب نمودم ولی...

شما را فراخواندم ولی گوش نکردید. شما حاضران همچون غائب و زنده‌هایی همچون مرده و کَرانی صاحب گوش هستید. بر شما حکمت تلاوت می‌کنم و شما را به موعظه‌های شفا بخش و کفایت کننده نصیحت می‌کنم و به جهاد با اهل ظلم و جور ترغیب می‌نمایم، ولی به آخر سخنم نرسیده شما را می‌بینم که در حلقه‌های پراکنده متفرق شده‌اید[۲] و برای یکدیگر شعر می‌گوئید و ضرب‌المثل می‌آورید و از قیمت خرما و شیر می‌پرسید.

خستگی از جنگ و بی‌نظمی!

دستتان بریده باد[۳]! از جنگ و آمادگی برای آن[۴] خستگی نشان داده‌اید، و قلبهایتان را از یاد آن آسوده کرده‌اید، و خود را با اباطیل و مطالب گمراه کننده و عذرهای واهی مشغول کرده‌اید.

و ای بر شما! با آنان بجنگید قبل آنکه آنان با شما بجنگند. بخدا قسم، هرگز قومی در وسط خانهٔ خود مورد حمله قرار نمی‌گیرند مگر آنکه ذلیل می‌شوند. قسم بخدا گمان ندارم شما گفته‌هایم را عملی کنید تا دشمنانتان کار خود را بکنند، و من هم دوست داشتم که آنان را می‌دیدم و با بصیرت و یقینم خدا را ملاقات می‌کردم و از چشیدن درد گرفتاری به شما و از همنشینی با شما راحت می‌شدم[۵].

شما همچون گلّهٔ شتری هستید که چوپان آن گم شده باشد. هرچه از یک طرف جمع آوری شوند از سوی دیگر پراکنده می‌شوند.

این‌طور که من می‌بینم بخدا قسم گویا شما را می‌نگرم که اگر جنگ شعله بگیرد و مرگ شدّت یابد[۶] همچون شکافتن سر و همچون انفراج زن هنگام وضع حمل که دست

۲. «ب»: بی‌اعتنا به سخنان من شده‌اید.
۳. «ج»: دستتان خاك آلود باد.
۴. «ج»: از جنگ و شعله‌ور شدن آن.
۵. «ج»: بخدا قسم دوست داشتم که از شما جدا می‌شدم و از آنچه از شما تحمّل می‌کنم راحت می‌شدم.
۶. «ج»: بخدا قسم، نمی‌فهمید مگر وقتی که جنگ شعله گرفته و مرگ سرخ به میان آید.

لمس کننده‌ای را مانع نمی‌شود[۷]، از اطراف علی بن ابی طالب پرا کنده می‌شوید.

چرا امیرالمؤمنین ﷺ مانند عثمان سکوت نکرد؟

اشعث بن قیس کندی گفت: آیا خوب نبود تو هم کار عثمان بن عفان را می‌کردی[۸]؟

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ای «عِرْف النار»[۹]، آیا خیال می‌کنید من هم کار عثمان را انجام می‌دهم؟ ای پسر قیس، من از شر آنچه می‌گویی بخدا پناه می‌برم! بخدا قسم آنچه عثمان انجام داد خفّت آور است حتّی برای کسی‌که دین ندارد و حق در دست او نیست، من چگونه آنرا انجام دهم در حالیکه دلیلی از جانب پروردگارم دارم و حجّت او در دست من و حق با من است؟!

جزای کسی‌که به دشمن خود تمکین کند!

بخدا قسم، اگر کسی به دشمن خود اجازه دهد تا گوشت او را جدا کند و پوستش را پاره کند و استخوانش را بشکند و خونش را بریزد، در حالیکه قادر بر ممانعت او باشد، گناه او عظیم است و آنچه سینه‌اش آنرا در خود جای داده (یعنی قلبش) ضعیف است[۱۰].

اگر تو می‌خواهی ای پسر قیس چنین کسی باش، و امّا من نخواهم بود و کمتر از این راضی نمی‌شوم که با دست خویش ضربهٔ شمشیری فرود آورم که استخوان سرها را به هوا پرتاب کند و از ضرب آن کف و مچ دست نابود شود، و بعد از آن خدا هرچه بخواهد می‌کند.

---

۷. یعنی این اندازه اختیار از کف می‌دهد.

۸. همانطور که از دنبالهٔ حدیث معلوم می‌شود منظور از کار عثمان این است که وقتی دید مردم با او مخالف شده‌اند با اینکه از قبیلهٔ خود یارانی داشت ولی آنان را به کمک خود نخواند. مردم هم وقتی این حالت او را دیدند حمله کردند و او را کشتند.

۹. «عرف النار» لقبی است که حضرت به اشعث بن قیس داده و در موارد دیگر هم آمده است و معنای آن «بوی آتش» است.

۱۰. «ب»: عقلش ضعیف است.

و ای بر تو ای پسر قیس! مؤمن به هر مرگی می‌میرد ولی خود را نمی‌کُشد. هرکس قادر بر حفظ خون خود باشد و بین خود و قاتلش را آزاد بگذارد، در واقع خود را کشته است.

«سامره» قائلین به «لاقتال»

وای بر تو ای پسر قیس! این امّت بر هفتاد و سه گروه متفرق می‌شوند، یک گروه از اینان در بهشت و هفتاد و دو گروه در آتش‌اند. بدترین آنها و مبغوض‌ترینشان نزد خداوند و دورترین آنها از خدا «سامره» هستند که می‌گویند «جنگ نه» و دروغ می‌گویند. خداوند عزوجل به جنگ این تجاوزکاران و از دین خارج شدگان[۱۱] در کتاب خود و سنّت پیامبرش دستور داده است.

چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل ابوبکر و عمر شمشیر نکشید؟

اشعث بن قیس در حالیکه از سخن حضرت به غضب آمده بود گفت: ای پسر ابی‌طالب، چه مانعی داشتی هنگامی‌که با ابوبکر و عمر و بعد از آنها با عثمان بیعت شد، جنگ کنی و شمشیر بزنی؟! تو از روزی که به عراق آمده‌ای برای ما خطبه‌ای نخوانده‌ای مگر اینکه در آن قبل از اینکه از منبر پائین بیایی گفته‌ای: **«بخدا قسم من سزاوارترین مردم نسبت به آنان هستم و از هنگامی‌که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را قبض روح کرده همچنان مظلوم بوده‌ام»**. چه چیزی ترا مانع شده که با شمشیرت از مظلومیّت خود دفاع کنی؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای پسر قیس، سخنت راگفتی جواب را بشنو: ترس و یا کراهت از لقای پروردگار مرا از این اقدام مانع نبوده، و نه اینکه نمی‌دانستم آنچه نزد خداست از دنیا و بقاء در آن برای من بهتر است[۱۲]. آنچه مرا از این کار مانع شد امر

---

۱۱. «باغی» یعنی تجاوزکار، که در اینجا کنایه از اصحاب معاویه است، و «مارق» یعنی خارج شده از دین که کنایه از نهروانیان است.

۱۲. «ج»: و من می‌دانم که آنچه نزد خداست از دنیا و آنچه در آن است بهتر است.

پیامبر ﷺ و پیمان او با من بود. پیامبر ﷺ به من خبر داد که امت بعد از او با من چه خواهند کرد.

بنابراین هنگامی که کارهایشان را با چشم می‌دیدم علم من و یقینم قوی‌تر از قبل نبود، بلکه من به سخن پیامبر ﷺ بیشتر از آنچه با چشم دیدم و شاهد بودم یقین داشتم. عرض کردم: یا رسول الله، وقتی چنین کارهایی بوقوع پیوست چه سفارشی به من می‌فرمایی؟ فرمود: «اگر یارانی پیدا کردی به آنان اعلان جنگ کن و با ایشان جهاد کن، و اگر یارانی نیافتی دست نگهدار و خون خود را حفظ کن تا زمانی‌که برای برپایی دین و کتاب خدا و سنّت من یارانی پیدا کنی».

و پیامبر ﷺ به من خبر داد که بزودی امت مرا خوار کرده و با غیر من بیعت می‌کنند و تابع دیگری می‌شوند.

و پیامبر ﷺ به من خبر داد که من نسبت به او همچون هارون نسبت به موسی هستم، و امت بعد از او بمنزلهٔ هارون و پیروانش و گوساله و پیروانش خواهند شد، آنجاکه موسی گفت: «یٰا هٰارُونُ، مٰا مَنَعَکَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلاّٰ تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ اَمْرِي قٰالَ يَابْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كٰادُوا يَقْتُلُونَنِي» وَ قٰالَ: «يَا بْنَ اُمَّ لاٰتَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لاٰ بِرَأْسِي إِنّي خَشِيتُ اَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي اِسْرٰائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي»[۱۳]، «ای هارون، چرا وقتی دیدی مردم گمراه می‌شوند دست از متابعت من برداشتی؟ آیا با فرمان من مخالفت کردی؟ گفت: ای پسر مادرم، این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیك بود مرا بکشند» و گفت: «ای پسر مادرم، گریبان مرا مگیر و دست از سرم بردار[۱۴]، من ترسیدم بگوئی بین بنی اسرائیل اختلاف انداختی و گفتار مرا مراعات نکردی»[۱۵].

۱۳. سورهٔ اعراف: آیهٔ ۱۵۰.

۱۴. جملهٔ «لا تأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لا بِرَأْسِي» یعنی «محاسن من و سر مرا مگیر» که کنایه است، در متن هم بصورت کنایه معنی شده است.

۱۵. از جملهٔ «اگر یارانی پیدا کردی...» تا اینجا عبارت در «ب» و «د» چنین است: ای علی، مژده باد تو را، که زندگی و مرگ تو با من است و تو برادر و وزیر و وارث من هستی، و تو ذمّهٔ مرا بری و امانت مرا ادا می‌نمائی و طبق سنّت من می‌جنگی. تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی و تو از هارون

←

مقصود پیامبرﷺ این بود که موسیؑ وقتی هارون را جانشین خود در میان آنان قرار داد به او دستور داد که اگر گمراه شدند و یارانی پیدا کرد با آنان جهاد نماید، و اگر یارانی پیدا نکرد خودداری کند و خون خود را حفظ کند و بین آنان تفرقه نیندازد. من هم ترسیدم برادرم پیامبرﷺ همین سخن را به من بگوید که: «چرا بین امّت تفرقه انداختی و مراعات سخن مرا نکردی، در حالیکه با تو عهد کرده بودم که اگر یارانی نیافتی دست نگه داری و خون خود و اهل بیت و شیعیانت را حفظ کنی»؟

اقدام امیرالمؤمنینؑ برای جنگ با ابوبکر و عمر

فرمود: وقتی پیامبرﷺ از دنیا رفت مردم به ابوبکر تمایل نشان دادند و با او بیعت کردند در حالیکه من مشغول غسل و دفن آنحضرت بودم. سپس به قرآن مشغول شدم و با خود قسم یاد کردم که عبا بردوش[۱۶] نیندازم مگر برای نماز تا آنکه همهٔ قرآن را در یک کتاب جمع کنم، و این کار را انجام دادم.

سپس فاطمه را سوار کردم و دست دو پسرم حسن و حسین را گرفتم، و احدی از اهل بدر و سابقه‌داران از مهاجرین و انصار را فراموش نکردم مگر آنکه آنان را دربارهٔ حقّ خود قسم دادم و به یاری خویش دعوت نمودم. ولی از همهٔ مردم جز چهار نفر ندای مرا اجابت نکردند که سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر بودند. همراه من کسی از اهل بیتم نبود[۱۷] که باکمك او بجنگم و قوّت بگیرم. حمزه در روز اُحُد و جعفر در روز موته کشته شده بودند. من بین دو نفر احمقِ بد خلقِ[۱۸] ذلیل حقیر عاجز یعنی عباس و عقیل ماندم که

← نیك پیروی خواهی کرد آنگاه که قومش او را ضعیف شمردند و نزدیك بود او را بکشند. در مقابل ظلم قریش و همدستی آنان بر علیه تو صبر کن که اینها کینه‌های بدر و خونخواهی‌های احد است. و تو بمنزلهٔ هارون و تابعینش و آنان به‌منزلهٔ گوساله و تابعینش هستند.

۱۶. منظور از «رداء» که در عبارت عربی به کار رفته لباسی است که بر روی سایر لباسها بعنوان لباس بیرون از منزل می‌پوشند.

۱۷. «ج»: کسی از اهل بیتم با من قیام نکرد.

۱۸. «الف» و «ب»: توخالیِ خشک.

این دو باکفر فاصله کمی داشتند[۱۹].

لذا مرا مجبور کردند و بر من غالب شدند. من هم سخنی راکه هارون به برادرش گفته بود گفتم: «ای پسر مادرم، این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیك بود مرا بکشند»[۲۰].

پس من از هارون نیك پیروی کرده و با عهد پیامبرﷺ حجّتی قوی در دست دارم.

فرق سکوت امیرالمؤمنینؑ با سکوت عثمان

سلیم می‌گوید: اشعث گفت: عثمان نیز چنین کرد. از مردم پناه خواست و آنان را به کمك خویش طلبید ولی یارانی نیافت، لذا دست نگه داشت تا آنکه با مظلومیّت کشته شد!

فرمود: وای بر تو ای پسر قیس! آنگاه‌که مردم بر من غالب شدند و مرا ضعیف شمردند و نزدیك بود مرا بکشند، اگر به من می‌گفتند: «ترا حتماً می‌کشیم» از اینکه مرا بکشند مانع می‌شدم اگر چه کسی جز خود را نداشتم[۲۱]، ولی آنان به من گفتند: «اگر بیعت‌کنی از تو دست بر می‌داریم و به تو احترام می‌کنیم و ترا مقرب می‌داریم و فضیلت می‌دهیم، و اگر بیعت نکنی ترا می‌کشیم». در اینجا بود که وقتی کسی را نیافتم با ایشان بیعت‌کردم. بیعت من با آنان باطلی را بر ایشان حق نمی‌کند و موجب حقّی بر ایشان نمی‌شود[۲۲].

هنگامی‌که مردم به عثمان گفتند: «خلافت را از خود خلع کن تا دست از تو برداریم»، اگر خود را خلع می‌کرد او را نمی‌کشتند، ولی او گفت: «خلع نمی‌کنم»، مردم هم گفتند: «ما تو را می‌کشیم»! او از قبولِ سخن مردم خود داری کرد تا او را کشتند.

بجان خودم قسم، اگر خلافت را از خود خلع می‌کرد برایش بهتر بود، چراکه آنرا بناحق گرفته بود و در آن نصیبی برایش نبود و آنچه حقّ او نبود ادّعا می‌کرد و حق دیگران را تصرف کرده بود.

---

۱۹. «ج»: با اسلام فاصلهٔ کمی داشتند. یعنی تازه مسلمان بودند.

۲۰. «ب»: مرا مجبور کردند و بر من غالب شدند و مرا ضعیف شمردند، همانطور که پیامبر خدا حضرت هارون قبل از من ضعیف شمرده شد، و نزدیك بود مرا بکشند.

۲۱. «ج»: آنان را از خود دفع می‌کردم و با شمشیر به جهاد با آنان بر می‌خاستم.

۲۲. «ب»: و حقی را باطل نمی‌کند.

عثمان مقصّر در قتل خود

فرمود: وای بر تو ای پسر قیس! عثمان از دو حالت خارج نیست: یا مردم را به یاری خویش فراخوانده ولی او را کمك نکرده‌اند و یا مردم از او خواسته‌اند تا یاریش دهند ولی خودش مردم را منع کرده است. برای او حلال نبوده که مسلمانان را از یاری امامی هدایت‌کننده و هدایت شده که هیچ بدعتی نگذاشته و هیچ بدعت‌گذاری را پناه نداده منع نماید[۲۳]. اکنون که نهی کرده کار بدی کرده است، و مردم هم کار بدی کرده‌اند که او را اطاعت کرده‌اند! و یا اینکه ظلم و رفتار بد او موجب شده که بخاطر جور او و حکمش برخلاف کتاب و سنّت، مردم او را سزاوار یاری ندیده‌اند. همهٔ اینها در حالی بود که همراه عثمان ـ از اهل بیتش و دوستان و اصحابش ـ بیش از چهار هزار نفر بودند که اگر می‌خواست بوسیلهٔ آنان از خود دفاع کند می‌نمود، پس چرا آنان را از یاری خویش منع نمود؟

سوابق جنگ و صلح امیرالمؤمنین علیه السلام

من اگر در روزی که با ابوبکر بیعت شد بقّیهٔ چهل نفر[۲۴] که مطیع من باشند می‌یافتم با آنان به جهاد بر می‌خاستم. ولی روزی که با عمر و عثمان بیعت شد چنین نمی‌کردم، زیرا من بیعت کرده بودم و مثل من بیعتش را نمی‌شکند[۲۵].

وای بر تو ای پسر قیس! مرا چگونه دیدی هنگامی که عثمان کشته شد و من یارانی یافتم؟ آیا پراکندگی یا تأخیر یا ترس یا تقصیری در جنگ روز بصره از من دیدی، در حالیکه آنان اطراف شترشان بودند؟ ملعون است کسی که با او بوده، ملعون است کسی که

۲۳. یعنی اگر عثمان چنین امامی بوده است چرا مردم را منع کرده و اگر ضد این صفات در او جمع بوده (چنانکه بوده) پس مردم خوب کرده‌اند که او را یاری نکرده‌اند.

۲۴. یعنی چهار نفر که سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر باشند حاضر بودند و بقیهٔ آنها که سی و شش نفر بودند حاضر نشدند.

۲۵. «ج»: من قبل از آنکه آنان متفرق شوند و تغییر پیدا کنند بیعت کرده بودم و بیعت او برگردن من مورد توجّه بود.

در اطراف آن شتر کشته شده، ملعون است کسی که بعد از آن بدون توبه و استغفار باز گشته است. آنان یاران مرا کشتند و بیعت مرا شکستند و عامل مرا قطعه قطعه کردند و بر من ظلم نمودند. من با دوازده هزار نفر به سوی آنان رفتم در حالیکه آنان بیش از صد و بیست هزار نفر بودند. خداوند مرا بر آنان پیروز نمود و آنان را بدست ما کشت و سینهٔ مؤمنین را شفا بخشید[۲۶].

ای پسر قیس، جنگ ما را در روز صفین چگونه دیدی که خداوند پنجاه هزار نفر[۲۷] از آنان را در یک واقعه به آتش فرستاد؟

و ما را چگونه دیدی در روز نهروان، که با مارقین برخورد کردیم؟ در حالیکه آنان دین کسانی را داشتند که سعیشان در زندگی دنیا به گمراهی کشیده شده و گمان می‌کردند کار نیکی انجام می‌دهند. خداوند آنان را هم بدست ما در یک واقعه به آتش فرستاد، بطوری که ده نفر از آنان باقی نماند و از مؤمنین ده نفر را هم نکشتند.

وای بر تو ای پسر قیس! هیچ دیدی که پرچمی یا عَلَمی بدست من باز گردد[۲۸]؟ مرا ملامت می‌کنی ای پسر قیس، در حالیکه من همراه پیامبر ﷺ در همهٔ وقایع و جنگهایش بودم و در مشکلات پیشاپیش آنحضرت می‌رفتم. نه فرار می‌کردم و نه جای خود را ترک می‌نمودم و نه عجز نشان می‌دادم و نه جایگاه خود را خالی می‌گذاردم و نه پشت به دشمن می‌کردم، چراکه برای پیامبر و وصّی او سزاوار نیست که وقتی لباس جنگ پوشید

---

۲۶. این عبارات در «ج» چنین است: «و آنان شترشان و آنکه آنان را فریب داد و آنانکه در اطراف او کشته شدند، و هرکس بعد از آن باقی‌ماند بدون آنکه برگردد یا توبه کند و یا استغفار نماید همگی ملعونند. آنان یاران مرا کشتند و بیعت مرا شکستند و عامل مرا قطعه قطعه کردند و بر من از حد خود تجاوز نمودند. من با دوازده هزار نفر سراغ آنان رفتم در حالیکه آنان صد و بیست و چند هزار نفر بودند. خداوند مرا بر آنان پیروز کرد و پنجاه هزار نفر از آنان را بدست ما یکجا به آتش فرستاد».

همین عبارات در «د» چنین است: آیا در جنگ من در بصره پراکندگی یا ترس یا کوتاهی از من دیدی، در حالیکه اطراف شتر ملعون آنان بیش از پنجاه هزار نفر بودند، بعد از آنکه یاران مرا کشتند و بیعت مرا شکستند و عامل مرا قطعه قطعه کردند و بر من ظلم کردند. من هم باکمتر از ده هزار نفر به طرف آنان رفتم...

۲۷. «ب»: هفتاد هزار نفر. «الف» خ ل: بیش از هفتاد هزار نفر.

۲۸. «ج»: آیا درمن سستی یا تأخیر دیده‌ای و یا دیده‌ای پرچمی به‌سوی من باز گردد؟

وقصد دشمنش را نمود برگردد یا منصرف شود تا آنکه کشته شود یا خدا برایش فتح کند.

ای پسر قیس، هیچ دربارهٔ من فرار یا عقب‌نشینی شنیده‌ای؟

ای پسر قیس، قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را آفرید، اگر روزی که با ابوبکر بیعت شد ـ که مرا به داخل شدن در بیعت او ملامت کردی ـ چهل نفر می‌یافتم که بصیرتشان مثل آن چهار نفر که یافتم بود، خود داری نمی‌کردم و با آنان می‌جنگیدم، ولی نفر پنجمی نیافتم و دست نگه داشتم.

اشعث پرسید: یا امیرالمؤمنین، آن چهار نفر کیانند؟ فرمود: **سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر بن صفیّه قبل از آنکه بیعت مرا بشکنند!** چراکه او دو بار با من بیعت کرد: بیعت اوّل او که بدان وفاکرد زمانی بود که با ابوبکر[۲۹] بیعت شد و چهل نفر از مهاجرین و انصار نزد من آمدند و با من بیعت کردند که زبیر هم در میان آنان بود. من به آنها دستور دادم که صبح در حالیکه سرها را تراشیده‌اند و اسلحه همراه دارند بر در خانهٔ من حاضر باشند. ولی کسی جز چهار نفر به گفتهٔ خود وفا نکرد و به من راست نگفت: سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر.

بیعت دیگر زبیر با من هنگامی بود که او و رفیقش طلحه بعد از قتل عثمان نزد من آمدند و با اختیار خود و بدون اجبار با من بیعت کردند. سپس از دین خود برگشتند در حالیکه مرتد و بیعت شکن و زورگو و معاند و زیانکار[۳۰] بودند. خداوند هم آنان راکشته به آتش فرستاد.

و امّا آن سه نفر: سلمان و ابوذر و مقداد، بر دین محمدﷺ و بر دین ابراهیم ثابت ماندند تا به محضر خداوند ملحق شدند. خدا آنان را رحمت کند.

ای پسر قیس، قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را آفرید[۳۱]، اگر آن چهل نفری

---

۲۹. «ج»: عتیق. و «عتیق» لقب ابوبکر است.

۳۰. «الف» و «ب»: حسود.

۳۱. «الف» و «ب»: بخدا قسم.

که بیعت کردند به من وفادار بودند و صبح هنگام بر در خانهٔ من با سرهای تراشیده حاضر می‌شدند قبل از آنکه بیعت ابوبکر برگردن من مُلزم شود بر علیه او قیام می‌کردم و او را به درگاه الهی به محاکمه می‌کشیدم. و اگر قبل از بیعت عثمان یارانی می‌یافتم بر علیه آنان قیام می‌کردم و آنان را هم به درگاه الهی به محاکمه می‌کشیدم. ابن عوف خلافت را برای عثمان قرار داد و در بین خود شرط کردند که هنگام مرگش به او برگرداند. و امّا بعد از بیعت من با اینان دیگر راهی برای جهاد با آنها وجود نداشت.

شیعه و ناصبی و مستضعف

اشعث گفت: بخدا قسم، اگر مسئله اینطور که تو می‌گویی باشد همهٔ امت محمد، جز تو و شیعیانت، هلاك شده‌اند؟

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: ای پسر قیس، بخدا قسم همانطور که می‌گویم حق با من است. ولی از امت جز ناصبیان و بیعت شکنان و زورگویان و انکار کنندگان و معاندان هلاك نمی‌شوند. کسی که به توحید تمسّك جوید و به محمد ﷺ و اسلام اقرار نماید و از دین خارج نشود و ظالمان را بر علیه ما کمك نکند و عداوت و دشمنی بر علیه ما را در دل نگیرد، ولی دربارهٔ خلافت شكّ داشته باشد و اهل آن و والیانش را نشناسد و به ولایت ما معرفت نداشته باشد و به عداوت با ما هم معتقد نباشد، چنین کسی مسلمان مستضعفی است که رحمت خدا دربارهٔ او امید می‌رود و از جهت گناهانش بر او ترسیده می‌شود[۳۲].

تأثیر این خطبه در قلوب مردم

ابان می‌گوید: سلیم بن قیس گفت: آن روز احدی از شیعیان علی ﷺ نماند مگر آنکه صورتش بر افروخته شد و از گفتار حضرت شاد شد، بخاطر آنکه امیرالمؤمنین ﷺ

۳۲. این عبارات در «ج» چنین است: و امّا کسی که به توحید و اقرار به محمد ﷺ و اسلام تمسّک نماید و از ولایت ائمه ﷺ خارج نشود و ظالمان را بر علیه ما کمک نکند و دشمنی ما را معتقد نباشد، چنین کسی مسلمان ضعیفی است که برای او امید رحمت از جانب خدای عزوجل داریم و از گناهانش بر او می‌ترسیم.

مسئله را شرح داد و آنرا اظهار نمود و پرده را برداشت و تقیّه راکنار گذاشت.

اَحَدی از قاریان قرآن نیز باقی‌نماند که دربارهٔ خلفای گذشته (ابوبکر و عمر و عثمان) شک داشت و دربارهٔ آنان خود داری می‌نمود و برائت از آنان را از روی تقوی و دوری از گناه کنار گذارده بود مگر آنکه یقین پیداکرد[۳۳] و بصیرت یافت و عقیده‌اش درست شد و از آن روز شکّ و توَقف را کنار گذاشت.

همچنین در اطراف حضرت باقی‌نماند احدی از کسانی که بیعت با حضرتش را قبول نکرده بودند جز آنطور که با عثمان و دو نفر قبل از او بیعت نمودند، مگر اینکه ناراحتی در رویشان ظاهر شد و در تنگنا قرار گرفتند و از گفتار آنحضرت ناراحت شدند[۳٤]، البته عدّهٔ زیادی از آنان بصیرت پیداکردند و شکّشان از بین رفت.

همچنین ابان از سلیم نقل می‌کند: روزی را بر عموم مردم ندیدم که از آن روز چشم ما را روشن‌تر کند، بخاطر پرده‌ای که امیرالمؤمنین‌ؑ برای مردم برداشت و حقّی که ظاهر نمود و مسئله و عاقبت‌کار را شرح داد و تقیّه را کنار گذارد.

شیعه بعد از آن مجلس و از آن روز زیاد شدند و سخن گفتند، در حالیکه قبلاً کمترین گروه لشکرش بودند، و سایر مردم همراه حضرت می‌جنگیدند بدون آنکه علم به مقام او نسبت به خدا و رسولش داشته باشند[۳۵]. بعد از آن مجلس شیعه اکثریت مردم و قسمت اعظم آنها شدند.

شهادت امیرالمؤمنینؑ

این مجلس بعد از واقعهٔ نهروان بود که حضرت دستور آمادگی و حرکت به‌سوی معاویه را می‌داد. ولی طولی نکشید که آنحضرت به شهادت رسید. ابن ملجم لعنه الله او

---

۳۳. «ج»: احدی از آنانکه در قلبشان دربارهٔ ناصبیان شک داشتند و نسبت به آنان خود داری می‌نمودند و مسئله برائت از آنان از روی تقوی ظاهر نمی‌کردند باقی‌نماندند مگر اینکه خوشحال شدند....

۳۴. «ج»: باقی‌نماند احدی از بیعت‌کنندگان عثمان که با او بیعت نکرده بودند و خبر این خطبه به آنان رسید مگر آنکه سینه‌شان به تنگ آمد و از گفتار او ناراحت شدند.

۳۵. «الف»: و بعد از آن مردم با علم به مقام او و همراهش می‌جنگیدند.

را با خدعه و ترور شهید نمود، در حالیکه شمشیرش مسموم بود و قبلاً آنرا مسموم کرده بود.

و صلی الله علی سیدنا امیرالمؤمنین و سلّم تسلیماً[۳٦].

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۸ قدیم ص ۱۴۹.

۲. ارشاد القلوب: ص ۳۹۴.

۳. احقاق الحق: ج ۱ ص ۶۱.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی شیخ مفید: ص ۸۷ مجلس ۱۸.

۲. نهج البلاغه: ص ۸۷ خطبه ۳۴.

۳. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۲۵۴.

۴. ارشاد شیخ مفید: ص ۱۴۸.

۵. الغارات ثقفی به‌روایت بحار: ج ۸ قدیم ص ۶۵۰.

---

۳۶. «ب» خ ل: طولی نکشید که ابن ملجم لعنه الله آنحضرت را با خدعه و ترور در نماز صبح شهید نمود، در حالیکه حضرت به او دستور عبادت خدا را داده بود. او به‌سوی حضرت حمله کرد و با شمشیر مسمومی که قبلاً مسموم کرده بود بر آنحضرت ضربت زد.

۱۳

بیت‌المال در زمان عمر: نامهٔ ابوالمختار به عمر دربارهٔ تضییع بیت‌المال، اعتراض ابن غلاّب به ابوالمختار، عمر نصف اموال کارمندانش را مصادره کرد، علت استثنای قنفذ از پرداخت غرامت.

بیت‌المال در زمان عمر

نامهٔ ابوالمختار به عمر دربارهٔ تضییع بیت‌المال

ابان می‌گوید: سلیم گفت: ابوالمختار بن ابی الصعق این اشعار را برای عمر بن خطاب نوشت:

اَلا أَبْلِغْ اَميرَالْمُؤْمِنينَ رِسالَةً — فَأَنْتَ اَمينُ اللهِ فِي الْمالِ وَالْأَمْرِ
وَ اَنْتَ اَمينُ اللهِ فينا وَ مَنْ يَكُنْ — اَميناً لِرَبِّ النّاسِ يَسْلَمْ لَهُ صَدْري
فَلا تَدَعَنْ اَهْلَ الرَّساتيقِ وَ الْقُرىٰ — يَخُونُونَ مالَ اللهِ فِي الْأُدْمِ الْحُمْرِ
وَ اَرْسِلْ اِلَى النُّعْمانِ وَ ابْنِ مَعْقِلٍ — وَ اَرْسِلْ اِلىٰ حَزْمٍ وَ اَرْسِلْ اِلىٰ بِشْرِ
وَ اَرْسِلْ اِلَى الْحَجّاجِ وَ اعْلَمْ حِسابَهُ — وَ ذاكَ الَّذي فِي السُّوقِ مَوْلىٰ بَني بَدْرِ
وَ لاتَنْسِيَنَّ التّابِعَيْنِ كِلَيْهِما — وَ صِهْرُ بَني غَزْوانِ فِي الْقَوْمِ ذا وَفْرِ
وَ ما عاصِمٌ فيها بِصُفْرٍ عِيابُهُ — وَ لاَ ابْنُ غَلاّبٍ مِنْ رُماةِ بَني نَصْرِ
وَ اسْتَلَّ ذاكَ الْمالُ دُونَ ابْنِ مُحْرَزٍ — وَ قَدْ كانَ مِنْهُ فِي الرَّساتيقِ ذاوَفْرِ
فَاَرْسِلْ اِلَيْهِمْ يَصْدِقُوكَ وَ يُخْبِرُوا — اَحاديثَ هٰذَا الْمالِ مَنْ كانَ ذافِكْرِ
وَ قاسِمْهُمُ اَهْلي فِداؤُكَ اِنَّهُمْ — سَيَرْضَوْنَ اِنْ قاسَمْتَهُمْ مِنْکَ بِالشَّطْرِ
وَ لاتَدْعُوَنّي لِلشَّهادَةِ اِنَّني — اَغيبُ وَ لٰكِنّي اَرىٰ عَجَبَ الدَّهْرِ
اَرَى الْخَيْلَ كَالْجُدْرانِ وَ الْبيضَ كَالدُّمىٰ — وَ خَطِّيَّةً في عِدَّةِ النَّمْلِ وَ الْقَطْرِ
وَ مِنْ ريطَةٍ مَطْوِيَّةٍ في قِرابِها — وَ مِنْ طَيِّ اَبْرادٍ مُضاعَفَةٍ صُفْرِ
اِذاالتّاجِرُ الدّاري جاءَ بِفَأْرَةٍ — مِنَ الْمِسْكِ راحَتْ في مَفارِقِهِمْ تَجْري
نَئُوبُ اِذا نابُوا وَ نَغْزُو اِذا غَزَوْا — فَاِنَّ لَهُمْ مالاً وَ لَيْسَ لَنا وَفْرِ

یعنی[1]:

بدانید که پیامی را به امیرالمؤمنین (عمر) ابلاغ می‌کنم:

«تو امین خدا در مال و در کارها هستی، و تو امین خدا در میان مائی، و هرکس امین خدای مردم باشد سینه‌ام در مقابل او تسلیم است.

اهل روستاها و قصبات را نگذار که مال خدا را با مصرف در خورشهای سرخ رنگ[2] مورد خیانت قرار دهند.

سراغ نعمان و ابن معقل و حزم و بشر بفرست. و نیز سراغ حجاج بفرست و حساب او را بدان. او همان کسی است که در بازار غلامِ طایفهٔ بنی بدر بود. دو نفر تابعین را فراموش مکن و داماد طایفهٔ بنی غزوان هم در بین آنها صاحب ثروت است. عاصم نیز در میان آنان زنبیلش خالی نیست و همچنین ابن غلاّب که از تیراندازان طایفهٔ بنی‌نصر است.

آن مال از دست ابن محرز[3] گرفته شد در حالیکه او در روستاها اموال زیادی داشت.

سراغ اینان بفرست که سخن راست را برایت بگویند و خبرهای این مال را به کسانی که صاحب فکر هستند خبر دهند. ای خاندانم فدایت! آن اموال را با آنان قسمت کن که اگر تقسیم کنی به نصف آن راضی می‌شوند. ولی مرا برای شهادت فرا مخوان که من پنهان شده عجائب روزگار را تماشا خواهم کرد.

در اموال آنان اسبها را چون دیوار، و کلاه‌خودها را مانند تصاویر سرخ گونه و نیزه‌های خطّی به تعداد مورچه‌ها و قطره‌های باران، و لباسهای نرم پیچیده در صندوقها و لباسهای خط‌دار زرد رنگ بسیار که پیچیده شده می‌بینم.

هنگامی که تاجر عطر فروش نافه‌ای از مشک بیاورد در جاده‌های آنان به‌راه می‌افتد. وقتی نوبت به آنان می‌رسد به‌ما هم می‌رسد و وقتی آنان جنگ می‌کنند ما هم جنگ می‌کنیم، در حالیکه آنان اموالی دارند ولی ما اموال زیادی نداریم.

---

۱. باید توجه داشت که این اشعار را یکی از دوستان عمر به‌عنوان دلسوزی برای او نوشته و لذا القابی که در اینجا برای عمر آمده از زبان او عیناً ترجمه می‌شود. نکتهٔ دیگر اینکه قطعه‌هایی از این اشعار اشاره به جریان خاصی است که در ذهن گوینده و مخاطب معلوم بوده و منظور از آن برای ما روشن نیست.

۲. «ب»: در خورشها و شراب.

۳. ابن محرز، درکتاب فتوح بلاذری بنام «ابن محرش» آمده است.

اعتراض ابن غلاب به ابوالمختار

ابن غلاب مصری[4] هم این اشعار راگفت:

اَلاٰ اَبْــلِغْ اَبَـا الْـمُخْتٰار اَنّـي اَتَـيْتُهُ — وَ لَـمْ أَكُ ذٰاقُـرْبيٰ لَـدَيْهِ وَ لاٰصِـهْرٍ

وَ مٰـا كٰـانَ عِـنْدي مِـنْ تُـرٰاثٍ وَرِثْـتُهُ — وَ لاٰصَـدَقٰاتٍ مِـنْ سِـبيً وَ لاٰغَـدْرٍ

وَ لٰكِـنْ دَرٰاكِ الرَّكْـضِ فـي كُـلِّ غٰـارَةٍ — وَ صَبْري اِذٰا ما الْمَوْتُ كٰانَ وَ رَاالسُّـمْرِ

بِسٰــابِغَةٍ يَــغْشَى اللُّـبٰانُ فُـضُولُهٰا — اُكَــفْكِفُهٰا عَـنّي بِـاَبْيَضَ ذي وَفْـرٍ

یعنی:

«به ابوالمختار خبر می‌دهم که من نزد او آمدم در حالیکه نه با او فامیل بودم و نه رابطهٔ دامادی داشتم. میراثی که به ارث برده باشم و صدقاتی که از اسیر کردن و غدر و حیله بدست آورده باشم نداشتم. این اموال را با دویدن‌های متصل در هر غارتی و صبر در آن هنگام که مرگ پشت سر نیزه‌ها بود بدست آورده‌ام که با زره کامل بلندی که دانه‌های آن سینه را می‌پوشاند و با شمشیری بلند آنرا از خود دفع می‌کردم.

عمر نصف اموال کارمندانش را مصادره کرد

سلیم می‌گوید: عمر بن خطاب در آن سال از همهٔ عمّالش نصف اموالشان را بخاطر شعر ابوالمختار بعنوان غرامت گرفت، **ولی از قنفذ عدوی هیچ نگرفت** در حالیکه او هم از عمّالش بود، و آنچه از او گرفته شده بود که بیست هزار درهم بود به او باز گردانید و حتی یک دَهُم و نصف یک دهم هم از او نگرفت.

از جملهٔ عمالش که مورد غرامت قرار گرفتند ابوهریره بود که والی بحرین بود.

---

۴. ابن غلاب که نامش خالد بن حرث بود مسئول بیت‌المال در اصفهان بود و نامش در اشعار ابوالمختار آمده است.

اموال او را شمرد که به بیست و چهار هزار رسید و دوازده هزار آن را به‌عنوان غرامت از او گرفت[۵].

علت استثنای قنفذ از پرداخت غرامت

ابان می‌گوید: سلیم گفت: علی ؑ را ملاقات کردم و دربارهٔ این کار عمر از آنحضرت سؤال کردم. فرمود: هیچ میدانی چرا نسبت به قنفذ خودداری کرده و از او هیچ غرامت نگرفته است؟ عرض کردم: نه. فرمود: **زیرا او بود که فاطمه را با تازیانه زد آن هنگام که آمده بود بین من و آنها فاصله شود. فاطمه ؑ هم از دنیا رفت در حالیکه اثر تازیانه در بازویش مانند بازوبند باقی‌مانده بود.**

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۲۳.

روایت از غیر سلیم:

۱. فتوح البلدان بلاذری: ص ۹۰ و ۲۲۶ و ۳۹۲.

---

۵. در الغدیر: ج ۶ ص ۲۷۷ ـ ۲۷۱ به‌نقل از فتوح البلدان بلاذری نام عده‌ای از عمال عمر که مورد غرامت قرار گرفتند و نصف اموالشان را گرفت را ذکر کرده که ذیلاً ذکر می‌شود:

ابوبکرهٔ ثقفی، نافع ثقفی، حجاج بن عتیک ثقفی عامل فرات، جزء بن معاویه عامل سرّق، بشر بن محتفز عامل جندی شاپور، ابن غلاب مسئول بیت‌المال اصفهان، عاصم سلمی عامل مناذر، سمرة بن جندب مسئول بازار اهواز، نعمان بن عدی عامل منطقهٔ دجله، مجاشع داماد بنی غزوان مسئول صدقات بصره، شبل بجلی مسئول غنیمتها، ابو مریم بن محرش عامل را مهرمز، سعد بن ابی و قاص عامل کوفه، ابوموسی اشعری عامل بصره، عمروعاص عامل مصر، عتبه بن ابی سفیان عامل طائف، ابوهریره عامل بحرین.

۱۴

بدعتها و اعتراضات ابوبکر و عمر در دین:

۱. بدعتهای ابوبکر و عمر: غرامت گرفتن عمر از کارگزاران، تعجب امیرالمؤمنین علیه السلام از بدعت پسندی مردم، انتقال مقام ابراهیم علیه السلام به محل آن در جاهلیّت، تغییر پیمانهٔ صاع و مُدّ پیامبر صلی الله علیه و آله، غصب فدک، نقشهٔ قتل امیرالمؤمنین علیه السلام، حبس خمس، آزاد کردن کنیزان صاحب فرزند، قضاوت باطل در مورد نصر و جعده و ابن وبره، بدعت دربارهٔ طلاق، حذف «حیّ علی خیر العمل» از اذان، بدعت در حکم همسر مفقود، بدعتهای عمر دربارهٔ عجم، بدعت در حکم سرقت، پشتوانهٔ دروغین بدعتهای عمر، بدعت در آزاد کردن کنیزان یمن.

۲. اعتراضات و اهانتهای ابوبکر و عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله: بازگشت ابوبکر و عمر از لشکر اسامه، منع عمر از نوشتن کتف، اهانت عمر به صفیّه در مورد شفاعت، مخالفت ابوبکر و عمر در قتل رئیس خوارج، مخالفت ابوبکر و عمر در ابلاغ پیام، بدیها و مخالفتهای ابوبکر و عمر بیش از حد شمارش، اهانت عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله و عکس‌العمل آنحضرت، ابتدای خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام، نسب پیامبر صلی الله علیه و آله، سؤال مردم از انساب و عاقبت خود، اعتراف عمر به اهانت خود نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله، اعتراض عمر به آنحضرت صلی الله علیه و آله در مورد زکات عبّاس، اعتراض عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز بر جنازهٔ منافق، اعتراض عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله در صلح حدیبیّه، اعتراض و انکار عمر در غدیرخم، اعتراض و استهزاء عمر در بیماری امیرالمؤمنین علیه السلام.

۳. سوابق سوء ابوبکر و عمر و عثمان در مسئلهٔ خلافت: اتمام حجت با سلام بعنوان «امیرالمؤمنین»، انتخاب یا انتصاب یا شوری، ابوبکر و عمر بدتر از عثمان.

بدعتها و اعتراضات ابوبکر و عمر نسبت به دین

ابان می‌گوید: سلیم گفت: در مسجد پیامبر ﷺ به عدّه‌ای که گِرد هم نشسته بودند برخوردم که در میان آنان، بجز سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابی بکر و عمر بن ابی‌سلمه و قیس بن سعد بن عباده، کسی غیر از بنی هاشم نبود.

۱

بدعتهای ابوبکر و عمر

غرامت گرفتن عمر از کارگزاران

عبّاس به علی ﷺ گفت: چه چیزی عمر را مانع شد که از قنفذ هم مانند سایر کارگزارانش غرامت بگیرد؟ امیرالمؤمنین ﷺ نگاهی به اطرافیانش کرد و چشمانش پر از اشک شد و فرمود: عمر خواست بدینوسیله از قنفذ بخاطر ضربتی که با تازیانه به فاطمه ﷺ زد تشکر کرده باشد[۱]. همان ضربتی که فاطمه ﷺ از دنیا رفت در حالیکه اثر آن بر بازویش مانند دستبند باقی‌مانده بود[۲].

سپس فرمود: تعجّب است از محبّت این مرد (عمر) و رفیقش قبل از او (ابوبکر) که در قلوب این امّت جای گرفته و تسلیم آنان در برابر او در هرچیزی که بدعت گذاشته است.

اگر کارگزاران عمر خائن بودند و این اموال در دست آنان به خیانت جمع شده بود، او حقّ نداشت آنان را رها کند و باید همه را می‌گرفت چراکه غنیمت مسلمانان است. پس چرا نصف آن راگرفته و نیم دیگر را در دست آنان باقی گذاشت؟!

---

۱. «الف»: ما شکایت می‌کنیم از زدن او فاطمه ﷺ را.

۲. «ب»: بر بازوی او دیده می‌شد. «د»: در بازوی او اثر کرده بود.

و اگر خائن نبودند عمر حق نداشت چیزی از اموال آنان را نه کم و نه زیاد بگیرد. پس چرا نیمی از آنرا گرفت؟ حتی اگر به خیانت در دست آنها بود ولی خودشان اقرار نکردند و شاهدی هم بر علیه آنان وجود نداشت برای او حلال نبود نه کم و نه زیاد چیزی از آنان بگیرد.

عجیب‌تر این است که آنان را بر سر کارهایشان باز گرداند! اگر خائن بودند جایز نبود آنان را دوباره بکار گیرد، و اگر خائن نبودند اموال آنها برایش حلال نبود.

تعجب امیرالمؤمنین﷣ از بدعت پسندی مردم

سپس علی﷣ رو به جمعیت کرد و فرمود: تعجب است از قومی که می‌بینند سنّت پیامبرشان کم‌کم و دسته‌دسته تبدیل و تغییر می‌یابد و با این همه راضی می‌شوند و انکار نمی‌کنند بلکه در دفاع از بدعتها غضب می‌کنند و کسانی راکه ایراد بگیرند و آنرا انکار کنند سرزنش می‌نمایند[۳]. سپس قومی بعد از ما می‌آیند و بدعت و ظلم و از پیش خود ساخته‌های او را تابع می‌شوند و بدعتهای او را سنّت و دین می‌شمارند و به‌وسیلهٔ آن به پیشگاه پروردگار تقرّب می‌جویند.

انتقال مقام ابراهیم به محلّ آن در جاهلیّت

مثل برگردانیدن مقام ابراهیم﷣ از جائی که پیامبرﷺ قرار داد به موضعی که در زمان جاهلیت در آن بود و حضرت آنرا از آنجا تغییر مکان داده بود[۴].

۳. «ب»: ... و با این همه غیرت نشان نمی‌دهند و انکار نمی‌نمایند، بلکه در دفاع از بدعتها غضب می‌کنند و به آن راضی می‌شوند و به هرکس که ایراد بگیرد عیب‌جوئی می‌کنند.

۴. در بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۷ از امام حسین﷣ نقل کرده است که فرمود: محل مقام ابراهیم که حضرت ابراهیم﷣ آنرا قرار داد کنار دیوار کعبه بود. و همچنان در آنجا بود تا آنکه اهل جاهلیت آنرا به محلی که اکنون در آنجاست تغییر مکان دادند. وقتی پیامبرﷺ مکه را فتح کرد آنرا به محلّی که حضرت ابراهیم﷣ قرار داده بود برگردانید و همچنان در آنجا بود تا عمر بن خطاب به حکومت رسید و پرسید: چه کسی جای قبلی مقام ابراهیم را می‌داند؟ یک نفر گفت: من با طنابی فاصلهٔ آنرا گرفته‌ام و اکنون نزد من است. عمر گفت: آنرا برای من بیاور. آنرا آورد و اندازه گرفتند و به‌جای اولش که در زمان جاهلیت بود برگرداندند!

تغییر پیمانهٔ صاع و مد پیامبر ﷺ

همچنین تغییر صاع و مُدّ[5] پیامبر ﷺ، که در حقوق واجب و مستحب طبق آن پیمانه می‌شد. زیاد کردن مقدار پیمانه توسط عمر جز شرّ نتیجه‌ای نداشت زیرا در کفارهٔ قسم و ظهار[6] طبق آن مقدار واجب از غلاّت به فقرا داده می‌شد، و پیامبر ﷺ هم فرموده بود: «خداوندا، بر مُدّ و صاع ما برکت عنایت فرما». مردم بین او و این کارش مانع نشدند، بلکه راضی شدند و کاری که انجام داده بود قبول کردند.

غصب فدک

همچنین گرفتن او و رفیقش فدک را، در حالیکه در دست فاطمه ؈ و در تصرّف او بود و از زمان پیامبر ﷺ از غلّه و محصول آن استفاده می‌کرد. از او بر آنچه در دستش بود شاهد خواست و سخن او را تصدیق نکرد و ام ایمن را هم تصدیق نکرد. در حالیکه او به یقین می‌دانست ـ همانطور که ما می‌دانیم ـ فدک در دست او بود، و برای او جایز نبود نسبت به آنچه در دستش بود از او شاهد بخواهد و نه او را دربارهٔ آن متّهم کند.

مردم هم از این کار او خشنود شدند و او را ستایش کردند و گفتند: «پرهیزکاری و فضیلت او را بدین کار وادار کرد»!

کارِ زشتشان هنگامی زیبا جلوه کرد که از سخن اوّل خود برگشتند و گفتند: «گمان می‌کنیم فاطمه هرگز غیر حق نمی‌گوید و علی هم جز به حق شهادت نداده است. اگر با ام ایمن زن دیگری بود فدک را برای فاطمه امضا می‌کردیم»! و با این کار نزد جهّال منزلت بیشتری پیدا کردند.

---

۵. صاع و مُدّ دو پیمانهٔ اندازه‌گیری در کیل است که صاع واحد بزرگ و مُدّ واحد کوچک است. از آنجا که اندازهٔ این دو پیمانه باید دقیق باشد پیامبر ﷺ مقدار دقیق آن را تعیین فرمودند. ولی عمر مقدار پیامبر ﷺ را تغییر داد و آن را زیادتر کرد.

۶. «ظهار» عملی بود که در جاهلیّت انجام می‌شد و در اسلام برای کسی که چنین کاری انجام دهد کفاره قرار داده شد، و آن این بود که مردی به همسر خود بگوید: «ظَهْرُكِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمّي» و خلاصهٔ معنایش این است که: «تو مثل مادرم بر من حرام هستی».

مگر آنها چه بودند و چه کسی دستور داده بود که آنان حاکم باشند[۷] و عطا کنند یا مانع از حق کسی شوند؟! ولی امت به آن دو مبتلا شدند و آنها هم خود را داخل چیزی کردند که حقی دربارهٔ آن نداشتند و در مورد آن چیزی نمی‌دانستند.

هنگامی که ابوبکر می‌خواست فدك را از دست فاطمه علیها السلام خارج کند در حالیکه در دست او بود آنحضرت به آنها فرمود: «آیا در دست من نبود و وکیل من در آن نبود و در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله غلّهٔ آن‌را نخورده بودم»؟ گفتند: بلی. فرمود: **«پس چرا در مورد چیزی که در دست من است از من دلیل و شاهد می‌خواهید»**؟ گفتند: چون غنیمت مسلمانان است، اگر شاهد آوردی به تو می‌دهیم وگرنه امضا نمی‌کنیم!

فاطمه علیها السلام ـ در حالیکه مردم در اطراف آن دو نفر می‌شنیدند ـ فرمود: «می‌خواهید کاری که پیامبر صلی الله علیه و آله کرده ردّ کنید و دربارهٔ ما بخصوص حکمی جاری کنید که دربارهٔ سایر مسلمین انجام نداده‌اید؟ ای مردم، بشنوید آنچه این دو مرتکب می‌شوند[۸]. چه نظر می‌دهید اگر من اموالی را که در دست مسلمین است ادّعا کنم، آیا از من شاهد می‌خواهید یا از آنها»؟ گفتند: البتّه از تو می‌خواهیم. فرمود: حال اگر همهٔ مسلمانان آنچه در دست من است ادّعا کنند از آنها شاهد می‌خواهید یا از من؟

عمر غضباك شد و گفت: این غنیمتی است برای مسلمین و زمین آنها است، و آن در دست فاطمه است و محصول آن را می‌خورد. اگر شاهدی بر ادعای خود آورد که پیامبر از بین مسلمین این غنیمت و حقّشان را به فاطمه بخشیده در این باره تجدید نظر می‌کنیم.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: مرا بس است! ای مردم شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیدید که می‌فرمود: **«دخترم فاطمه سیّدهٔ زنان اهل بهشت است»**؟ گفتند: آری بخدا قسم این را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم. فرمود: «آیا سیدهٔ زنان اهل بهشت ادّعای باطل می‌کند و آنچه حقّش نیست می‌گیرد؟ اگر چهار نفر بر علیه من به فحشا شهادت دهند یا دو نفر به سرقت شهادت دهند، آیا سخن آنان را بر علیه من تصدیق می‌کنید»؟

---

۷. «ب»: در شأن آنها نیست که حاکم باشند.

۸. «ب»: بشنوید آنچه عتیق (ابوبکر) بر ما تحمیل می‌کند. «الف» خ ل: بشنوید گناهی را که اینان مرتکب می‌شوند.

در اینجا ابوبکر ساکت شد، ولی عمر گفت: آری، و بر تو حدّ جاری می‌کنیم!!! فرمود: دروغ گفتی ولئامت خود را ثابت کردی، مگر آنکه اقرار کنی بر دین محمد ﷺ نیستی. کسی‌که شهادتی را بر علیه سیدهٔ زنان اهل بهشت قبول می‌کند یا حدّی را بر او جاری می‌نماید ملعون است و به آنچه خدا بر محمّد ﷺ نازل کرده کافر است، زیرا کسانی‌که خداوند همهٔ بدیها را از آنان برده و آنان را پاك گردانیده شهادتی بر علیه‌شان روا نیست، چون از هر بدی معصوم‌اند و از هر فحشائی پاک شده‌اند. ای عمر، در بارهٔ اهل این آیه (آیهٔ تطهیر) به من خبر ده، اگر قومی بر علیه آنان یا یکی از ایشان نسبت شرك یا کفر یا فحشا دهد آیا مسلمانان از ایشان برائت می‌جویند و بر آنها حَد جاری می‌کنند؟

عمر گفت: آری، آنان با سایر مردم در این باره یکی هستند. فرمود: «دروغ گفتی و کافر شدی، آنها با سایر مردم در این باره یکی نیستند، زیرا خداوند آنان را معصوم قرار داده و دربارهٔ عصمت و طهارت آنان آیه نازل کرده و همهٔ بدی‌ها را از ایشان برده است. پس هرکس بر علیه آنان مطلبی را تصدیق کند خدا و رسولش را تکذیب نموده‌است».

ابوبکر گفت: ای عمر، تو را قسم می‌دهم که ساکت باشی!

نقشهٔ قتل امیرالمؤمنین ﷺ

شب که شد ابوبکر و عمر سراغ خالد بن ولید فرستادند و گفتند: ما می‌خواهیم موضوعی را پنهانی با تو در میان بگذاریم[۹] و آنرا به تو واگذار کنیم بخاطر اطمینانی که به تو داریم. خالد گفت: هر کاری می‌خواهید به من واگذار کنید که من مطیع فرمان شما هستم. گفتند: «این پادشاهی و سلطنت تا علی زنده است برای ما فایده ندارد. نشنیدی به ما چه گفت و چگونه با ما روبرو شد؟ ما در امان نیستیم که او پنهانی به سوی خود دعوت کند و عدّه‌ای به او پاسخ مثبت دهند و او بر علیه ما قیام کند، چراکه او شجاعترین عرب است و ما هم نسبت به او این کارهائی که دیدی مرتکب شده‌ایم و در حکومت

۹. «ب» و «د»: کاری را با تو مشورت کنیم.

پسرعمویش بر او غالب شدیم در حالیکه حقی در آن نداشتیم و فدک را هم از دست همسر او بیرون آوردیم. (ابوبکر گفت:) وقتی نماز صبح را با مردم خواندم کنار او بایست و شمشیرت همراهت باشد. وقتی من نماز را خواندم و سلام دادم گردن او را بزن»!!

علی ﷺ می‌فرماید: خالد بن ولید در حالیکه شمشیرش را به کمر بسته بود در کنار من به نماز ایستاد. ابوبکر هم به نماز ایستاد و در تصمیم خود متردّد و پشیمان شده و متحیّر مانده بود، تا آنجاکه نزدیک بود آفتاب طلوع کند! لذا قبل از آنکه سلام دهد گفت: «آنچه به تو دستور داده بودم انجام مده» و سپس سلام نماز را داد!! به خالد گفتم: موضوع چه بود؟! گفت: به من دستور داده بود که وقتی سلام نماز را داد گردن تو را بزنم. گفتم: آیا چنین کاری را می‌کردی؟ گفت: آری بخدا قسم، اگر سلام می‌داد انجام می‌دادم!

حبس خمس

سلیم می‌گوید: سپس امیرالمؤمنین ﷺ رو به عباس و اطرافیانش کرد و فرمود[۱۰]: آیا تعجب نمی‌کنید از اینکه او و رفیقش سهم ذوی القربی راکه خداوند برای ما در قرآن واجب کرده حبس نموده‌اند؟! خدا هم می‌دانست که اینان بزودی در این باره به‌ما ظلم می‌کنند و آنرا از دست ما خارج می‌کنند و لذا فرمود: «اِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَ ما اَنْزَلْنا عَلىٰ عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ»[۱۱]، «اگر به خدا و به آنچه در روز فرقان، روزی که دو گروه با یکدیگر ملاقات می‌کنند نازل کردیم ایمان آورده‌اید...»[۱۲].

---

۱۰. عبارت در کتاب ارشاد القلوب چنین است: سپس امیرالمؤمنین ﷺ رو به اطرافیانش کرد و فرمود: آیا برای شما رأیی ظاهر نشد که باعث شد آنان بر ما اهل بیت از هر جانب و به هر شکلی مسلط شوند و از هیچگونه دور کردن و به نهایت درجه بدرفتاری و گرفتن حقوق ما کوتاهی نکنند. آیا عجیب نیست که او و رفیقش سهم ذوی القربی را از ما حبس می‌کنند ... .

۱۱. سورهٔ انفال: آیهٔ ۴۱.

۱۲. منظور حضرت این است که خداوند آیهٔ خمس را بصورت شرط آورده که اگر مؤمن هستید چنین کنید، اشاره به اینکه در آینده عده‌ای به آن ایمان نخواهند داشت.

الحاق خانهٔ جعفر به مسجد

تعجب است از اینکه عمر خانهٔ برادرم جعفر را خراب کرد و آنرا به مسجد ملحق نمود و از قیمت آن نه کم و نه زیاد چیزی به پسرانش نداد. مردم هم این را بر او عیب نگرفتند و تغییر هم ندادند، گویی خانهٔ مردی از دیلم را گرفته است[۱۳]!

بدعت در غسل جنابت

تعجب است از جهل عمر و جهل امّت که او به همهٔ عمّالش نوشت: «اگر جُنُب آب پیدا نکرد بر او واجب نیست نماز بخواند، و نباید بر خاك تیمّم کند تا آب بیابد، اگر چه آب پیدا نکند تا خدا را ملاقات کند»! مردم هم قبول کردند و به آن راضی شدند، در حالیکه هم خود او و هم مردم می‌دانستند که پیامبر ﷺ به عمار و ابوذر دستور داد که از جنابت تیمّم کنند و نماز بخوانند. این دو نفر و غیر اینها هم نزد عمر شهادت دادند[۱۴]، ولی او قبول نکرد و در مقابل آنان سری بلند نکرد و توجهی ننمود.

بدعت در ارث جدّ

تعجب از اینکه آن دو بدون علم و بی‌توجه و از روی جهل قضاوتهای مختلفی دربارهٔ ارث جد نمودند[۱۵]، و از روی جرأت بر پروردگار و بی‌تقوائی آنچه را نمی‌دانستند ادعا کردند. آنان ادعا کردند که پیامبر ﷺ از دنیا رفت در حالیکه دربارهٔ جدّ

---

۱۳. «ب» و «د»: مردم او را سرزنش نکردند گویی خانهٔ مردی از ترك یا کابل را گرفته است.

۱۴. در الغدیر: ج ۶ ص ۸۳ روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و گفت: من جُنُب شدم و آب پیدا نکردم. عمر گفت: نماز نخوان! عمار گفت: آیا یاد نداری که من و تو در لشکری به جنگ رفته بودیم و جنب شدیم و آب نیافتیم. در آن روز تو نماز نخواندی ولی من در خاك غلطیدم و نماز خواندم. پیامبر ﷺ فرمود: کافی بود دستت را بر خاك بزنی و در آن بدمی و به‌صورت و دستانت بکشی. عمر در جواب عمار گفت: ای عمار از خدا بترس!! عمار هم گفت: اگر نمی‌خواهی این حدیث را نقل نکنم!!

۱۵. از آنجا که دربارهٔ ارث جدّ (پدربزرگ) هم ابوبکر و هم عمر قضاوتهای مختلفی نموده‌اند لذا در این قسمت ضمیر تثنیه آمده و هر دو نفر ذکر شده‌اند. به الغدیر: ج ۶ ص ۱۱۷ و ج ۷ ص ۱۲۰ مراجعه شود.

حکمی نکرده بود. هیچکس هم ادّعا نکرد که ارث جدّ را می‌داند. بلکه در این باره تابع آن دو نفر شدند و سخن آنان را تصدیق کردند!

آزاد کردن کنیزان صاحب فرزند

همچنین از بدعتهای عمر حکم به آزادی کنیزانی است که صاحب فرزند می‌شوند[۱۶]، که مردم در این مورد هم سخن او را مورد عمل قرار دادند و امر پیامبرﷺ راکنار گذاشتند.

قضاوت باطل در مورد نصر و جعده و ابن و بره

همچنین آن حکمی که دربارهٔ نصر بن حجاج[۱۷] و جعدة از طایفهٔ بنی سلیم[۱۸] و ابن وبرة[۱۹] به اجرا در آورد.

---

۱۶. اشاره به بدعت عمر است که گفت: هر کنیز حامله وقتی وضع حمل کند آزاد می‌شود.

۱۷. اشاره به تبعید بدون جهت نصر بن حجاج است. در بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۶ روایت کرده که روزی عمر در کوچه‌های مدینه گردش می‌کرد. صدای زنی را شنید که در خانه‌اش شعر عاشقانه‌ای می‌خواند و در آن نصر بن حجاج را معشوقهٔ خود می‌خواند. دستور داد نصر را حاضر کنند. وقتی او را آوردند دید از نظر سیما و چشمان و موهایش زیباترین مردم است. ابتدا دستور داد موی او را تراشیدند و در نتیجه صورت زیبای او بهتر دیده شد. دستور داد تا عمامه بر سر بگذارد و در نتیجه چشمانش زیباتر دیده شدند. عمر گفت: در شهری که من هستم نباید ساکن باشی! گفت: برای چه؟ عمر گفت: حرف همین است که گفتم! و دستور داد او را به بصره تبعید کردند! عمر نظیر این حکم را دربارهٔ پسرعموی نصر بن حجاج نیز صادر کرد. به طبقات ابن سعد: ج ۳ ص ۳۸۵ مراجعه شود. لازم به تذکر است که جنبهٔ بدعت در این حکم عمر آن است که مجرد زیبا بودن یک شخص که یک مسئلهٔ خدا دادی است این حق را به کسی نمی‌دهد که بدون جرم سر او را بترا شد و سپس او را تبعید نماید.

۱۸. اشاره به شلاق زدن بی‌جهت به جعده است. در طبقات ابن سعد: ج ۳ ص ۲۸۵ روایت کرده که نامه‌ای بدست عمر رسید که در آن اشعاری بود و خلاصه‌اش این بود که شخصی از جعده شکایت کرده بود که در خانهٔ زنانی که شوهرشان در سفر است و غایبند می‌رود و گوئی می‌خواهد با آنان رابطه بر قرار کند. عمر جعده را فراخواند و دستور داد پاهایش را ببندند و صد ضربه شلاق به او بزنند و به او دستور داد بر زنانی که شوهرشان غائب است وارد نشود. جنبهٔ بدعت در این حکم هم این است که اولاً بدون ثبوت صدق شکایت‌کننده دربارهٔ او حکم کرده، و ثانیاً احتمال ارتباط با زنان بوده و هنوز ثابت نشده بود، و ثالثاً صد ضربه شلاق حد برای زنای ثابت شده است و در اینجا بر فرض ثبوت شکایت، مجرد ارتباط ثابت می‌شود که باید کمتر از حدّ شرعی و بعنوان تعزیر مجازات شود.

۱۹. قضیهٔ ابن و بره در مدارک موجود یافت نشد.

بدعت در بارهٔ طلاق

عجیب‌تر از اینها، آنکه ابوکنف عبدی نزد عمر آمد و گفت: «من در حالیکه غائب بودم همسرم را طلاق دادم و خبر طلاق به او رسید. بعد در حالیکه او در عدّه بود رجوع کردم و خبر رجوع را برای او نوشتم ولی نوشتهٔ من به‌دست او نرسید تا آنکه ازدواج کرد».

عمر در جواب او نوشت: «اگر این کسی‌که با او ازدواج کرده دخول نموده همسر او حساب می‌شود، و اگر دخول نکرده همسر توست»!! این مطلب را نوشت در حالیکه من حاضر بودم ولی با من مشورت نکرد و از من سؤال ننمود، گوئی خود را با علمش از من مستغنی می‌دید[۲۰]. خواستم او را نهی کنم ولی با خود گفتم: باکی ندارم تا خدا رسوایش کند. ولی مردم بر او عیب نگرفتند بلکه تحسین کردند و آن را سنّت قرار دادند و از او قبول کردند و آنرا عملِ دُرست حساب کردند، در حالیکه این حکمی بود که اگر دیوانهٔ بی‌ارزش کم عقلی هم می‌خواست در این باره حکم کند بیش از این نمی‌گفت[۲۱].

حذف «حیّ علی خیر العمل» از اذان

همچنین برداشتن او «**حیّ علی خیر العمل**» را از اذان[۲۲]، که مردم آنرا سنّت حساب کردند و در این حکم تابع او شدند.

بدعت در حکم همسر مفقود

همچنین حکم او دربارهٔ مرد مفقود که «مهلت زنش چهار سال است و بعد از آن ازدواج می‌کند. اگر شوهرش آمد بین باز پس گرفتن همسرش و یاگرفتن مهریهٔ او مخیّر می‌شود»!!

---

۲۰. در کتاب ارشاد القلوب: خود را با جهلش از من مستغنی می‌دید.

۲۱. در کتاب ارشاد القلوب عبارت چنین است: در این باره قضاوتی کرد که اگر دیوانه‌ای حکم می‌کرد بر او ایراد می‌گرفتند.

۲۲. در الغدیر: ج ۶ ص ۲۱۳ روایت کرده که عمر گفت: سه کار در زمان پیامبر حلال بود که من آنها را حرام می‌کنم و برای آنها عقاب می‌نمایم: حج تمتّع، متعهٔ زنان، حیّ علی خیرالعمل در اذان.

مردم این حکم او را هم تحسین کردند و آن را سنّت حساب کردند و بخاطر جهل و نادانی به کتاب خدا و سنّت پیامبرش از او قبول نمودند.

بدعتهای عمر دربارهٔ عجم

همچنین عمر هر عجمی را از مدینه اخراج کرد[۲۳].

و طنابی به طول پنج وجب برای عمالّش به بصره فرستاد و گفت: «**هرکس از عجمها را گرفتید که قامت او بقدر این طناب بود گردنش را بزنید**»!!

و همچنین برگرداندن او زنان اسیر شوشتر را در حالیکه حامله بودند[۲۴]!

بدعت در حکم سرقت

در مورد بچه‌هایی که در بصره سرقت کرده بودند طنابی فرستاد و گفت: «هرکدام به بلندی این طناب رسید دست او را قطع کنید»[۲۵]!!

پشتوانهٔ دروغین بدعتهای عمر

عجیب‌تر از آن اینکه کذّابی، دروغی را دربارهٔ عمر شایع کرد، و خود او و جاهلان آن را پذیرفتند و گمان کردند که «ملائکه بر لسان عمر سخن می‌گوید و به او تلقین می‌کند»[۲۶]!

---

۲۳. در مروج الذهب مسعودی: ج ۲ ص ۳۲۰ روایت کرده که: عمر اجازه نمی‌داد احدی از عجم وارد مدینه شود.

۲۴. یعنی زنانی را که در جنگ شوشتر اسیر شده بودند و پس از تقسیم بین مسلمانان بعنوان کنیز از آنان حامله شده بودند، دوباره آزاد کرد بدون آنکه مسئلهٔ فرزندان در مورد آنان حل و فصل شود.

۲۵. نظیر این را علامهٔ امینی در الغدیر: ج ۶ ص ۱۷۱ آورده که پسری از اهل عراق سرقت کرده بود. عمر نوشت: «او را وجب کنید، اگر شش وجب شد دستش را قطع کنید»! او را وجب کردند بقدر یک انگشت کم بود و آزاد شد!

۲۶. در این باره به الغدیر: ج ۶ ص ۳۳۱ و نیز آخر حدیث ۱۰ کتاب حاضر مراجعه شود.

بدعت در آزاد کردن کنیزان یمن

همچنین عمر زنان اسیر یمن را آزاد کرد[۲۷].

۲

اعتراضات و اهانتهای ابوبکر و عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله

بازگشت از لشکر اسامه

همچنین بازگشت عمر و رفیقش (ابوبکر) از لشکر اسامة بن زید در حالیکه بعنوان «امیر» بر او سلام کرده بودند[۲۸].

منع از نوشتن «کتف»

عجیب‌تر از آن اینکه خدا می‌داند و مردم هم می‌دانند[۲۹] که او پیامبر صلی الله علیه و آله را از نوشتن کتفی که خواسته بود مانع شد[۳۰]. ولی این کارش نزد مردم ضرری به او نَزَد و نقصی برای او حساب نشد.

---

۲۷. این بدعت نظیر آزادی کنیزان شوشتر است که از مسلمانان حامله بودند. در کتاب ایضاح فضل بن شاذان: ص ۴۶۳ روایت کرده که عمر زنان اسیر یمن را در حالیکه حامله بودند آزاد کرد و آنان را از دست مالکانشان که آنها را خریده بودند گرفت، بدون آنکه مسئلهٔ فرزندان در رحم آنان حل شود.

۲۸. در بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۴۵ روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله شب بیست و ششم ماه صفر سال یازدهم هجرت به مردم دستور داد برای جنگ با روم آماده شوند. اسامه را فراخواند و او را سرلشکر قرار داد و عَلَم را به او سپرد و کسانی راکه از لشکر او تخلف کنند لعنت کرد. از جمله افرادی که بخصوص نام برد ابوبکر و عمر بودند، که این دو در شب رحلت حضرت به مدینه بازگشتند و برای غصب خلافت آماده شدند. حضرت در آن شب فرمود: «امشب شر عظیمی وارد مدینه شده است». به پاورقی ۳۲ از حدیث ۵۸ این کتاب نیز مراجعه شود.

۲۹. «ب»: خدا به مردم فهماند. در ارشاد القلوب: او و آنانکه با او و در اطراف او هستند می‌دانند.

۳۰. دربارهٔ قصهٔ «کتف» به حدیث ۱۱ و ۴۹ کتاب حاضر مراجعه شود.

اهانت عمر به صفیّه در مورد شفاعت

او بود که دربارهٔ صفیه (عمهٔ پیامبرﷺ) آن سخنان را گفت. حضرت هم غضبناک شد و آن سخنان را فرمود[۳۱].

مخالفت ابوبکر و عمر در قتل رئیس خوارج

او و رفیقش بودند که از قتل مردی که پیامبرﷺ دستور کشتن او را داده بود خودداری کردند. آنحضرت بعد از آن دو، به من دستور داد و در این باره مطالبی فرمود[۳۲].

مخالفت ابوبکر و عمر در ابلاغ پیام

پیامبرﷺ به ابوبکر دستور داد تا در بین مردم نداکند. «هرکس با توحید خدا را ملاقات کند و به او هیچ شریکی قائل نشود، داخل بهشت می‌شود». عمر مانع ابوبکر شد.

---

۳۱. در بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۰۰ از امام باقرؑ روایت کرده که پسر صفیه دختر عبدالمطلب از دنیا رفته بود. عمر به او برخورد کرد و گفت: «گوشواره‌ات را بپوشان که فامیلی تو با پیامبر برایت نفعی نخواهد داشت»!! صفیه گفت: تو مگر گوشوارهٔ مرا دیدی ای زنا زاده؟ سپس صفیه نزد پیامبرﷺ آمد و این جریان را به آنحضرت خبر داد و گریست. حضرت بیرون آمد و نداکرد تا مردم جمع شدند. سپس فرمود: چه شده است که عدّه‌ای گمان می‌کنند خویشاوندی من نفعی ندارد.....

۳۲. در الغدیر: ج ۷ ص ۲۱۶ از ابی سعید خدری روایت کرده است که: ابوبکر نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: یا رسول الله، من از فلان مکان می‌گذشتم، مردی با خشوع و خوش سیما مشغول نماز بود. حضرت به او فرمود: سراغ او برو و او را بقتل برسان. ابوبکر سراغ او رفت ولی او را به آن حالت دید و نخواست او را بکشد و نزد پیامبرﷺ برگشت. حضرت به عمر فرمود: برو و او را بکش. عمر هم آمد و چون او را به همان حالتی که ابوبکر دیده بود ملاحظه کرد او را نکشت و برگشت و گفت: من او را در حال خشوع یافتم و نخواستم او را بکشم. حضرت فرمود: یا علی، تو برو و او را بکش. علیؑ آمد ولی او را ندید و برگشت و عرض کرد: یا رسول الله، او را ندیدم. حضرت فرمود: «آن مرد و اصحابش قرآن را می‌خوانند ولی از گلویشان تجاوز نمی‌کند. از دین بیرون می‌روند همانطور که تیر به شکار اصابت کند و از تن او بیرون آید، و دوباره به دین بر نمی‌گردند مگر آنکه تیر به شکاف خود برگردد. آنان را بکشید که بدترین مردمان هستند. و آن مرد ذوالثدیة رئیس خوارج نهروان بود.

ابوبکر هم سخن عمر را اطاعت کرد و از پیامبر ﷺ سرپیچی کرد و امر آنحضرت را اجرا نکرد. پیامبر ﷺ در این‌باره هم مطالبی فرمود.

بدیها و مخالفتهای بیشمار ابوبکر و عمر

امیرالمؤمنین ؑ فرمود: بدیهای عمر و رفیقش (ابوبکر) بیش از آن است کـه بـه شماره و حساب آید. با این همه، این بدیها باعث نقص آن دو نزد جهال و عامّهٔ مردم نشده است، بلکه نزد ایشان محبوب‌تر از پدران و مادران و خود آنها هستند، و مردم بخاطر آنها غضب می‌کنند در حدّی که برای پیامبر ﷺ آنطور غضب نمی‌کنند[۳۳].

اهانت عمر به پیامبر ﷺ و عکس‌العمل آنحضرت

علی ؑ فرمود: روزی از کنار صهّاکی[۳٤] می‌گذشتم که به من گفت: «مَثَل محمد[۳۵] جز مَثَل درخت خرمایی که در محل زباله‌ای روییده باشد نیست»! من نزد پیامبر ﷺ آمدم و این مطلب را گفتم. حضرت غضب کرد و با همان حال غضب بر منبر آمد. انصار بخاطر غضبی که از آنحضرت دیدند دهشت زده شدند و غرق در اسلحه آمدند.

حضرت فرمود: «چه شده است اقوامی را که مرا در مورد خویشاندانم سرزنش می‌کنند؟ در حالیکه از من شنیده‌اند آنچه در فضیلت آنان گفته‌ام و همچنین فضیلت دادن خدا ایشان را و آنچه خدا به ایشان اختصاص داده که بدیها را از ایشان برده و آنان را پاک گردانیده است. همچنین شنیده‌اید آنچه دربارهٔ افضل اهل بیتم و بهترین آنها گفته‌ام از آنچه خداوند او را بدان اختصاص داده و او را اکرام نموده و تفضیل داده مانند سبقت او در اسلام و گرفتاریهای او در راه آن، و خویشاوندی او با من و اینکه او نسبت به‌من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی است. بعد از اینها گمان می‌کنید مَثَل من در اهل بیتم همچون درخت خرمایی روییده در زباله است»؟!

---

۳۳. در کتاب ارشاد القلوب در اینجا اضافه کرده: و از ذکر آن دو به بدی پرهیز می‌کنند بگونه‌ای که در مورد پیامبر ﷺ پرهیز نمی‌کنند.

۳٤. صهّاکی کنایهٔ از عمر است که به اعتبار مادرش «صهّاک» آورده شده است.

۳۵. «الف»: مثل محمد در اهل بیتش....

ابتدای خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام

بدانید که خداوند مخلوقاتش را آفرید و آنان را به دو گروه تقسیم نمود، و مرا در بهترین دو گروه قرار داد. سپس یك فرقه را به سه گروه تقسیم کرد که از شعبه‌ها و قبایل و خاندانهایی تشکیل می‌شد، و مرا در بهترین شعبه‌ها و قبیله‌ها قرار داد. سپس آنها را هم به خاندانهایی تقسیم کرد و مرا در بهترین خاندانها قرار داد، و این همان کلام خداوند است که: «اِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»[۳۶]. این آیه در اهل‌بیت من و عترتم و خودم و برادرم علی بن ابی طالب تحقُّق پیدا کرده است.

بدانید که خداوند نظری به اهل زمین کرد و مرا از میان ایشان انتخاب کرد. سپس نظر دیگری کرد و برادرم علی و وزیر و وصیّم و جانشینم در امتّم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از مرا انتخاب کرد، و مرا بعنوان رسول و نبی و راهنما مبعوث کرد و به من وحی نمود که علی را بعنوان برادر و ولی و وصیّ و خلیفه در امتّم بعد از خود قرار دهم.

بدانید که او صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است. هرکس او را یاری کند خدا او را یاری می‌کند، و هرکس با او دشمنی کند خدا او را دشمن می‌دارد[۳۷]، و هر کس او را دوست بدارد خدا او را دوست می‌دارد، و هر کس او را مبغوض بدارد خدا او را مبغوض می‌دارد. جز مؤمن او را دوست ندارد و جز کافر او را مبغوض نمی‌دارد. او سرپرست زمین بعد از من[۳۸] و باعث آرامش آن و کلمهٔ تقوای خداوند و ریسمان محکم الهی است. آیا می‌خواهید نور خدا را با دهانتان خاموش کنید؟ خداوند نور خود را به نهایت می‌رساند اگر چه مشرکان را خوش نیاید. دشمنان خدا می‌خواهند نور برادرم را خاموش کنند، ولی خدا نمی‌گذارد تا آنکه نور خود را کامل نماید.

---

۳۶. سورهٔ احزاب: آیهٔ ۳۳.

۳۷. «ب» و «د»: هرکس او را یاری کند خدا را یاری کرده و هرکس او را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است.

۳۸. در کتاب فضائل: زینت زمین.

ای مردم، حاضرانِ شما سخن مرا به غائبان برسانند. خدایا بر اینان شاهد باش.

ای مردم، خداوند نظر سوّمی نمود و بعد از من از میان آنها دوازده جانشین از اهل بیتم انتخاب کرد که آنان برگزیدگان امتّم هستند. یازده امام یکی پس از دیگری بعد از برادرم می‌باشند که هریك از دنیا برود یکی از آنان خلافت را بدست می‌گیرد.

مَثَل آنان مَثَل ستارگان در آسمان است که هر ستاره‌ای غروب کند ستارهٔ دیگری طلوع می‌کند، چون آنان امامان هدایت کنندهٔ هدایت شده‌ای هستند که حیلهٔ کسانی‌که با ایشان مکر کنند و خوار کردن آنانکه ایشان را خوار کنند به ایشان ضرری نمی‌رساند، بلکه خداوند به کسانی که با ایشان حیله‌کنند یا آنان را خوار کنند با همان مکر و خواری ضرر می‌زند.

آنان حجّت‌های خداوند در زمین و شاهدان او بر خلقش هستند. هرکس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس از ایشان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است. آنان با قرآن و قرآن با آنان است، نه ایشان از قرآن جدا می‌شوند و نه قرآن از ایشان جدا می‌شود تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

اوّل امامان برادرم علی بهترین آنهاست. سپس پسرم حسن و سپس پسرم حسین و سپس نه نفر از فرزندان حسین که مادرشان دخترم فاطمه است. صلوات خدا بر آنان باد. بعد از آنان (در فضلیت)، پسرعمویم و برادر برادرم جعفر بن ابی طالب[۳۹] و عمویم حمزة بن عبدالمطلب است.

بدانید که من محمد بن عبدالله هستم و بهترین انبیاء و مرسلین هستم. دخترم فاطمه سیدهٔ زنان اهل بهشت است، و علی و فرزندان او که اوصیائند بهترین اوصیاء هستند، و اهل بیت من بهترین اهل بیت‌های پیامبرانند و دو پسرم آقای جوانان اهل بهشتند.

ای مردم، امیدهای شما به شفاعت من است، آیا اهل بیت من از آن عاجزند؟ هرکس که از نسل جدم عبدالمطلب بدنیا آمده باشد و خدا را با توحید و بدون آنکه شرکی قائل شود ملاقات کند، او را وارد بهشت می‌کند، اگر چه گناهانش بعدد ریگها و

---

۳۹. یعنی جعفر بن ابی طالب برادر امیرالمؤمنین﷣ است و امیرالمؤمنین﷣ هم برادر پیامبرﷺ است.

کف دریاها باشد[۴۰].

ای مردم، اهل بیت مرا در حیات من و پس از من بزرگ بشمارید و به ایشان اکرام کنید و آنان را فضیلت دهید[۴۱]. برای احدی جایز نیست به احترام دیگری از جایش برخیزد مگر برای اهل بیتم. اگر من حلقهٔ درب بهشت را بگیرم و سپس پروردگار برایم تجلّی کند و من به سجده در آیم و به من اجازهٔ شفاعت داده شود کسی را بر اهل بیتم مقدّم نمی‌دارم.

نَسَب پیامبرﷺ

فرمود: ای مردم، نسبت مرا بگوئید که من کیستم؟! یک نفر از انصار برخاست و عرض کرد[۴۲]: از غضب خدا و رسولش به خدا پناه می‌بریم. یا رسول الله، به ما خبر ده که چه کسی دربارهٔ اهل بیت تو را اذیت کرده تا گردن او را بزنیم[۴۳] و بدینوسیله به عترتش نیکی شده باشد.

حضرت فرمود: نَسَب مرا این‌گونه بگوئید: «**من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم**»، و حضرت نسب خود را تا نزار ذکر کرد و بعد تا حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل الله رساند[۴۴] و سپس فرمود: من و اهل بیتم با طینت پاکی از زیر عرش تا آدم

---

۴۰. این عبارت در کتاب فضائل چنین است: «ای مردم، آیا شفاعت مرا نسبت به خود امیدوارید و من از شفاعت اهل بیت خود عاجزم؟! ای مردم، هرکس فردای قیامت با ایمان خدا را ملاقات کند بدون آنکه شرکی بورزد اجر او بهشت است اگر چه گناهانش بقدر خاک زمین باشد». البته توحید بدون ولایت اهل‌بیتﷺ ارزشی ندارد که در روایات به تواتر وارد شده است.

۴۱. این عبارت در کتاب «مشارق انوار الیقین» چنین است: ای مردم، اهل بیت مرا بزرگ بدارید و آنان را دوست بدارید و بعد از من همراه آنان باشید که ایشان صراط مستقیم هستند.

۴۲. این عبارت در کتاب فضائل چنین است: انصار برخاستند و در حالیکه اسلحه‌ها را بدست گرفته بودند گفتند:....

۴۳. «ب» و «د»: تا او را بکشیم.

۴۴. در کتاب فضائل در اینجا اضافه کرده: سپس نسب خود را تا نوح پیش رفت. در بحار: ج ۱۵ ص ۱۰۷ نَسَب پیامبرﷺ را تا حضرت آدمﷺ چنین روایت کرده است: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم ←

بوده‌ایم و نسل ما همه‌اش نکاح بوده و زنا نبوده است و ازدواجهای جاهلیت به نسل ما مخلوط نشده است.

سؤال مردم از انساب و عاقبت خود

فرمود: از من سؤال کنید. بخدا قسم هیچکس دربارهٔ پدر و مادرش و نسبش از من نمی‌پرسد مگر اینکه به او خبر می‌دهم.

مردی برخاست و گفت: پدر من کیست؟ فرمود: «پدر تو فلانی است، همان کسی که بعنوان پسر او خوانده می‌شوی». آن مرد خدا را حمد و ثنا نمود و گفت: اگر مرا به غیر او هم نسبت می‌دادی راضی می‌شدم و تسلیم بودم.

مرد دیگری برخاست و پرسید: پدر من کیست؟ فرمود: «پدر تو فلانی است»، و حضرت شخص دیگری غیر آنکه بنام پدرش معروف بود ذکر نمود. آن مرد هم از اسلام مرتد شد.

مرد دیگری برخاست و گفت: آیا من از اهل بهشتم یا اهل آتش؟ فرمود: از اهل بهشت. مرد دیگری برخاست و گفت: من اهل بهشتم یا آتش؟ فرمود: از اهل آتش!

اعتراف عمر به اهانت خود نسبت پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ غضبناك فرمود: چرا آن کسی که بهترین اهل بیتم و برادر و وزیر وارث و وصیّم و خلیفه‌ام در امتّم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از مرا سرزنش کرده بر نمی‌خیزد تا بپرسد پدرش کیست و جایش کجاست[۴۵]، آیا در بهشت یا در جهنم است؟

← بن عبد مناف بن قصيّ بن كلاب بن مرة بن كعب بن لوى بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن خزيمة بن مدركة بن طابخة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان ابن ادّ بن ادد بن اليسع بن الهميسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن قيدار بن اسماعيل بن ابراهيم بن تارخ بن ناخور بن سروغ بن هود بن ارفخشد بن متوشلح بن سام بن نوح بن لمك بن ادريس بن مهلائيل بن زبارز بن قينان بن انوش بن شيث بن آدم ﷺ.

۴۵. «ج»: تا بپرسد او کیست و پسر چه کسی است؟!

عمر بن خطاب برخاست و عرض کرد[٤٦]: از نارضایتی خدا و رسولش به‌خدا پناه می‌برم. یا رسول الله ما را عفو فرما خدا تو را عفو نماید و توبهٔ ما را بپذیر خدا توبهٔ تو را بپذیرد، ما را بپوشان خدا تو را بپوشاند، از ما بگذر خدا بر تو درود بفرستد[٤٧]. پیامبرﷺ حیا کرد و خودداری نمود.

اعتراض عمر به پیامبرﷺ در مورد زکات عباس

امیرالمؤمنینؑ فرمود: عمر بود در زکات عبّاس، آن هنگام که پیامبرﷺ او را برای جمع آوری زکات فرستاد، او برگشت و گفت: عباس زکات مالش را پرداخت نمی‌کند. حضرت غضبناك شد و فرمود: سپاس خدا را که ما اهل بیت را از شرّ نسبتهای ناروائی که به ما می‌دهند در امان داشته است. عباس زکات مالش را منع نکرده است بلکه تو به عجله دربارهٔ او قضاوت کردی. او زکات چند سال را از پیش پرداخت کرده است[٤٨].

امیرالمؤمنینؑ فرمود: عمر بعد از آن نزد من آمد و از من خواست که همراه او برای شفاعت نزد پیامبرﷺ برویم تا از او راضی شود، و من هم این کار را انجام دادم.

اعتراض عمر به پیامبرﷺ در نماز بر جنازهٔ منافق

و عمر بود در جریان عبدالله بن ابی سلول که پیامبرﷺ جلو رفت تا بر جنازهٔ او نماز بخواند. عمر لباس حضرت را از پشت سر گرفت و به سمت خود کشید و گفت: «خدا ترا نهی کرده بر او نماز بخوانی و برای تو جایز نیست بر او نماز بخوانی»!!

پیامبرﷺ به او فرمود: وای بر تو، مرا اذیت کردی! من به احترام پسرش بر او نماز خواندم، و امیدوارم بخاطر این نماز من هفتاد نفر از فرزندان پدرش و اهل بیتش مسلمان

۴۶. در کتاب فضائل عبارت چنین است: در اینجا بود که دومی (عمر) ترسید که پیامبرﷺ نام او را ببرد و او را بین مردم مفتضح کند. لذا برخاست و گفت:....

۴۷. در کتاب فضائل عبارت چنین است: از ما بگذر خدا ما را فدایت گرداند. در اینجا حضرت حیا کرد و سکوت نمود، چراکه از اهل حلم و کرم و عفو بود. و سپس از منبر پائین آمد.

۴۸. «ب» و «د»: سپس پیامبرﷺ، عمر را از فرستادن برای زکات عزل نمود.

شوند. و تو چه می‌دانی در نماز چه گفتم؟ من بر علیه او دعا کردم[۴۹].

اعتراض عمر به پیامبر ﷺ در صلح حدیبیّه

عمر بود در روز حدیبیّه که وقتی صلحنامه نوشته شد به پیامبر ﷺ اعتراض کرد[۵۰] و

۴۹. در بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۰۰ روایت کرده است که پیامبر ﷺ وقتی به مدینه بازگشت عبدالله بن اُبَیّ که از منافقین بود مریض شد. پسرش عبدالله بن عبدالله که مؤمن بود در حال جان‌کندن پدر نزد حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول الله، پدر و مادرم بقربانت، اگر تو به عیادت پدرم نیایی برای ما عار می‌شود. حضرت نزد او آمد در حالیکه منافقین نزد او بودند. پسرش گفت: یا رسول الله، برای او استغفار کن. حضرت هم استغفار نمود.

عمر گفت: یا رسول الله، آیا خدا تو را نهی نکرده که برای اینان استغفار کنی یا بر آنان نماز بخوانی؟ حضرت توجهی به او نکرد. عمر دوباره سخن خود را تکرار کرد. پیامبر ﷺ فرمود: وای بر تو! من مخیّر شدم و یکی را انتخاب نمودم. خداوند می‌فرماید: «اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْلَاتَسْتَغْفِرْ لَهُمْ»، «می‌خواهی برای آنان استغفار بنما و می‌خواهی استغفار ننما».

وقتی عبدالله از دنیا رفت پسرش نزد حضرت آمد و گفت: یا رسول الله، پدر و مادرم فدایت، اگر صلاح بدانی بر سر جنازهٔ پدرم حاضر شوی؟ حضرت حاضر شد و بر سر قبرش ایستاد. عمر گفت: یا رسول الله، آیا خدا تو را نهی نکرده که هرگز بر کسی از آنان که مرده باشد نماز نخوانی و بر سر قبرش نایستی؟ حضرت فرمود: هیچ فهمیدی من چه گفتم. من گفتم: «خدایا قبر او و داخل بدنش را پر از آتش کن و او را به آتش برسان». اینجا بود که از پیامبر ﷺ حالتی که دوست نداشت ظاهر شد.

۵۰. در بحار: ج ۲۰ ص ۳۳۴ آمده است که در صلحنامهٔ پیامبر ﷺ با سهیل بن عمرو که از طرف مشرکین در حدیبیّه آمده بود، از جملهٔ مطالب چنین نوشتند: «به این شرط که اگر مردی از ما نزد تو آمد اگر چه دین تو را قبول کرد او را بهما برگردانی ولی اگر از یاران تو نزد ما آمدند برنگردانیم». مسلمانان اعتراض کردند که چطور مسلمانی را به نزد مشرکین باز گردانیم. حضرت فرمود: «هرکس از ما نزد آنها برود خدا او را دور کند، و کسانی از آنها که نزد ما بیایند به‌نزد ایشان بر می‌گردانیم، اگر خدا اسلام را در قلب آنان بداند راه فرجی برایشان مهیّا می‌کند». در این حال ابو جندل پسر سهیل بن عمرو در حالیکه زنجیر به‌دست و پایش بود و از سمت پائین مکه خارج شده بود آمد و خود را بین مسلمانان انداخت. سهیل گفت: ای محمد، این اول چیزی است که از تو وفای آن را می‌خواهیم و باید او را برگردانی. ابوجندل گفت: ای مسلمانان مرا به سوی مشرکین باز می‌گردانید، در حالیکه مسلمان شده آمده‌ام. نمی‌بینید چه کشیده‌ام، و این در حالی بود که به سختی شکنجه شده بود. پیامبر ﷺ فرمود: ای ابا جندل، صبر کن و به حساب خدا بگذار. خداوند برای تو و مستضعفینی که همراه تو هستند فرج و گشایشی قرار خواهد داد. ما بین خود و این قوم پیمان صلحی بسته‌ایم و عهد خدائی را به آنان سپرده‌ایم و آنان هم به‌ما سپرده‌اند و ما پیمان شکنی نمی‌کنیم.

گفت: آیا در دینمان متحمّل ذلت شویم[۵۱] ؟!

پیامبر ﷺ فرمود: «از اطراف من پراکنده شوید[۵۲]، آیا می‌خواهید پیمان خود را بشکنم؟ من به آنچه با آنها نوشته‌ام وفا خواهم کرد. ای سهیل دست ابوجندل را بگیر». سهیل هم او را گرفت و با غل آهنین محکم بست. ولی خداوند عاقبت کار پیامبر ﷺ را خیر و درستی و هدایت و عزت و فضیلت قرار داد.

اعتراض و انکار عمر در غدیرخم

عمر بود که در روز غدیرخم وقتی پیامبر ﷺ مرا برای ولایت نصب کرد[۵۳]، او و رفیقش (ابوبکر) با هم گفتگو کردند. او گفت: «در اینکه کار پسرعمویش را بالا ببرد هیچ کوتاهی نمی‌کند». و دیگری گفت: «در اینکه بازوی پسرعمویش را بلند کند هیچ کوتاهی نمی‌کند».

همچنین در حالیکه من منصوب شده بودم به رفیقش (ابوبکر) گفت: «این واقعاً کرامت و بزرگی است». رفیقش با تندی به او نگاه کرد و گفت: «نه بخدا قسم، ابداً این سخن او را گوش نمی‌دهم و از او اطاعت نمی‌کنم». سپس به او تکیه داد و با تکبّر به راه افتادند و رفتند. خداوند هم بعنوان وعید و منع او درباره‌اش چنین نازل کرد: «فَلاٰ صَدَّقَ وَ لاٰ صَلّیٰ، وَ لٰکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّیٰ، ثُمَّ ذَهَبَ اِلیٰ اَهْلِهِ یَتَمَطّیٰ، اَوْلیٰ لَکَ فَاَوْلیٰ، ثُمَّ اُوْلیٰ لَکَ فَاَوْلیٰ»[۵۴]، «نه تصدیق کرد و نه نماز خواند بلکه تکذیب کرد و پشت نمود. سپس با حال تبختر نزد اهل خود رفت. دوری از خیر دنیا برای تو باد! دوری از خیر آخرت برای تو باد»!

---

۵۱. در «ج» اضافه کرده: تا آنجا که افراد لشکر اطراف پیامبر ﷺ جمع شدند و گفتند: «آیا در دینمان ذلت متحمل شویم».

۵۲. «ب» و «د»: او را از نزد من بیرون کنید، آیا می‌خواهی پیمان خود بشکنم؟!

۵۳. «ج»: ولایت مرا اعلان کرد.

۵۴. سورهٔ قیامت: آیات ۳۱ تا ۳۵. آیهٔ «اَوْلیٰ لَکَ فَاَوْلیٰ...» در روایت عیون اخبار الرضا ؑ: ج ۲ ص ۳۹ بصورت بالا معنی شده است.

اعتراض و استهزای عمر در بیماری علی ﷺ

عمر بود که همراه پیامبر ﷺ و عده‌ای از اصحابش برای عیادت من آمدند. رفیقش ابوبکر با چشم به او اشاره کرد و برخاست و گفت: یا رسول الله، تو دربارهٔ علی چیزهایی به‌ما سپرده بودی ولی می‌بینم که به این مرض گرفتار شده است! اگر از دنیا رفت به چه کسی رجوع کنیم؟!

پیامبر ﷺ فرمود: «بنشین»، و این را سه مرتبه تکرار کرد. بعد رو به آن دو کرد و فرمود: «باز هم چنین کنید! بخدا قسم او در این بیماریش از دنیا نمی‌رود و بخدا قسم نمی‌میرد تا او را از غیظ و غضب پرکنید و پیمان شکنی و ظلم بسیار بر او روا دارید، و او را صابر و مقاوم بیابید. او نمی‌میرد تا از شما شرّها و بدیهایی ببیند. او با شهادت و قتل از دنیا می‌رود».

۳

سوابق سوء ابوبکر و عمر و عثمان در مسئلهٔ خلافت

اتمام حجت با سلام بعنوان «امیرالمؤمنین»

از همهٔ اینها مهمّتر اینکه پیامبر ﷺ هشتاد نفر که چهل نفر از عرب و چهل نفر از عجم بودند جمع کرد و این دو نفر هم در بین آنان بودند و آن عدّه بعنوان «امیرالمؤمنین» بر من سلام کردند. سپس فرمود: **«من شما را شاهد می‌گیرم که علیّ برادر من و وزیرم و وارث من و خلیفه‌ام در امتّم و وصیّ من در خاندانم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است. به او گوش فرا دهید و او را اطاعت کنید»**. در میان آن عدّه، ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف و ابوعبیدة و سالم و معاذ بن جبل و عده‌ای از انصار بودند. سپس فرمود: **«من خدا را بر شما شاهد می‌گیرم»**.

انتخاب یا انتصاب یا شوری؟!

سپس علی علیه السلام رو به مردم کرد و فرمود: سبحان الله از ابتلا به این دو نفر و فتنهٔ ایشان یعنی گوساله و سامریشان که در قلوب این امت جا گرفته است!

از یک طرف اینان اقرار کرده و ادعا نمودند که پیامبر صلی الله علیه و آله احدی را خلیفه قرار نداده و دستور شوری داده، و عده‌ای از آنان گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله احدی را خلیفه قرار نداده بلکه آنحضرت فرموده است: «خداوند برای ما اهل بیت بین نبوت و خلافت جمع نمی‌کند»، در حالیکه به همین هشتاد نفر فرمود: «به علی بعنوان امیرالمؤمنین سلام کنید»، و آنان را به مطالبی که فرمود شاهد گرفت.

تعجب این است که آنان اقرار کرده و بعد ادعا کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله احدی را خلیفه قرار نداده و آنان به شوری دستور داده شده‌اند. سپس اقرار کردند که دربارهٔ ابوبکر مشورت نکرده‌اند و بیعت او کار ناگهانی و حساب نشده بود! چه گناهی بالاتر از کار ناگهانی و حساب نشده است!

بعد ابوبکر عمر را جانشین خود نمود و در اینجا به پیامبر صلی الله علیه و آله اقتدا نکرد که مردم را بدون جانشین بگذارد!! وقتی در این باره به او گفته شد، جواب داد: «امت محمّد را مثل کفش کهنه رها کنم؟ بدون آنکه احدی را بر آنان خلیفه قرار دهم آنها را رها کنم»؟! که با این سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله طعنه می‌زد و از نظر آنحضرت اعراض می‌نمود.

سپس عمر کار سومی کرد. نه طبق ادعای خود که پیامبر خلیفه‌ای تعیین نکرده مردم را رها کرد، و نه مانند ابوبکر خلیفه تعیین کرد. بلکه راه سومی آورد و خلافت را بین شش نفر شوری قرار داد و همهٔ عرب را از آن خارج کرد. با این کار خود را نزد عموم مردم، محبوب‌تر کرد و آن پنج نفر را با فتنه و ضلالتی که در قلبشان جای داشت همتای من قرار داد.

سپس ابن عوف با عثمان بیعت کرد و بقیه هم با او بیعت کردند در حالیکه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند که در چند مورد عثمان را لعن کرده بود.

ابوبکر و عمر بدتر از عثمان

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: عثمان با آن گونه که بود از آن دو (ابوبکر و عمر) بهتر بود. روزی سخنی گفت که نسبت به او رقّت پیدا کردم و گفتارش مرا متعجّب ساخت.

یک روز که من در خانه‌اش نزد او نشسته بودم عایشه و حفصه آمدند و میراث خود را از زمین و اموال پیامبر ﷺ که در دست عثمان بود مطالبه کردند. عثمان گفت: نه بخدا قسم، نه احترامی نزد من دارید و نه پاسخ مثبت به شما می‌دهم. ولی شهادت شما بر علیه خودتان را می‌پذیرم. شما دو نفر نزد پدرانتان (ابوبکر و عمر) شهادت دادید از پیامبر ﷺ شنیده‌اید که گفته است: «پیامبر ارث نمی‌گذارد، هر چه باقی بگذارد صدقه است». سپس به یک عرب بیابانی احمق که بر پاشنه‌هایش بول می‌کرد[55] و با بول خود تطهیر می‌نمود بنام مالک بن اوس بن حدثان یاد دادید و او هم همراه شما شهادت داد[56]، و در میان اصحاب پیامبر ﷺ از مهاجرین و انصار احدی جز شما و آن اعرابی به این مطلب شهادت نداد. **بخدا قسم شکی ندارم که او بر پیامبر دروغ بست و شما هم با او به آنحضرت دروغ بستید.** ولی من شهادت شما دو نفر را بر علیه خودتان قبول می‌کنم. بروید که حقی ندارید.

آن دو از پیش عثمان برگشتند در حالیکه او را لعن می‌کردند و به او ناسزا می‌گفتند[57]. عثمان گفت: برگردید، آیا شما به این مطلب نزد ابوبکر شهادت ندادید؟ گفتند: آری. گفت: اگر بحق شهادت داده‌اید پس حقّی ندارید، **و اگر به باطل شهادت داده‌اید بر شما و بر کسی‌که شهادت شما را بر علیه این خاندان قبول کرد لعنت خدا و ملائکه و همهٔ مردم باشد!**

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: سپس عثمان نگاهی به من کرد و تبسّمی نمود و گفت: ای

---

۵۵. کنایه از اینکه در هر شرایطی بول می‌کرد و مبالات از آلودگی پاهایش نداشت.

۵۶. «ب» و «د»: سپس اعرابی پا برهنه‌ای از قبیلهٔ قیس را ملاقات کردید که بر پای خود بول می‌کرد و او همراه شما شهادت داد.

۵۷. «الف» و «ب» و «د»: برگشتند در حالیکه گریه می‌کردند و به او ناسزا می‌گفتند.

اباالحسن، آیا دربارهٔ این دو قلب تو را شفا دادم؟ گفتم: آری بخدا قسم و مطلب را رساندی و حق گفتی، خدا جز بینی آنان را بر خاک نمالید.

بعد فرمود: اینجا بود که نسبت به عثمان رقّت پیدا کردم و دانستم که منظور او از این کار رضایت من بود و او در خویشاوندی از آن دو (ابوبکر و عمر) نزدیک‌تر است و نسبت به ما از آن دو بیشتر خودداری می‌کند، **اگر چه عذری و حجتی در حکومت بر ما و ادعای حقّ (خلافت) ما ندارد.**

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۲۳.

۲. بحار: ج ۷۵ ص ۴۶۷.

۳. بحار: ج ۸۰ ص ۳۵۰.

۴. بحار: ج ۸۱ ص ۱۶۲.

۵. بحار: ج ۸۱ ص ۳۷۶.

۶. بحار: ج ۱۰۳ ص ۱۶۵.

۷. بحار: ج ۱۰۳ ص ۳۳۶.

۸. کشف اللثام: ج ۱ ص ۱۲۲.

۹. فضائل السادات: ص ۳۸۹.

روایت با سند به سلیم:

۱. غیبت نعمانی: ص ۵۲.

۲. مشارق انوار الیقین: ص ۱۹۱.

۳. ارشاد القلوب: ص ۳۹۸.

۴. فضائل شاذان: ص ۱۳۴.

۱۵

احتجاجات امیرالمؤمنین ؈ در مورد ابوبکر و عمر و عثمان: خطبهٔ امیرالمؤمنین ؈ در صفین در توصیف مرد جنگ، اصحاب پیامبر ﷺ در میدانهای جنگ، اظهار شجاعتهای عمر در ایام صلح، اخبار امیرالمؤمنین ؈ از عاقبت اصحابش، چرا باید ابوبکر و عمر و عثمان خلیفه شوند؟ سوابق فرار و ترس عمر در جنگها، سند بت‌پرستی ابوبکر و عمر، ظلم ابوبکر و عمر در استدلال با حق امیرالمؤمنین ؈، کوتاهی امت در لعنت گمراه کنندگان، مانع امیرالمؤمنین ؈ از افشای حقایق، گرفتاری امیرالمؤمنین ؈ با مردم.

احتجاجات امیرالمؤمنین ؈ در مورد ابوبکر و عمر و عثمان

خطبهٔ امیرالمؤمنین ؈ در صفین در توصیف مرد جنگ

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از علی بن ابی‌طالب ؈ شنیدم که قبل از واقعهٔ صفین می‌فرمود:

این قوم (یعنی لشکر معاویه) به حق و به سخنی که بین ما و آنها یکی باشد بر نمی‌گردند تا آنکه با لشکرهایی که پشت سر هم می‌آیند هدف قرار گیرند و گروه‌های جنگی را پشت سر هم قرار دهند، و تا آنکه لشکری بعد از لشکری به شهرهای آنان کشیده شود و اسبها در سرزمین آنان بچرند و در اسلحه خانهٔ آنان پیاده شوند، و تا غارتها از هرجای دوری بر آنان صورت بگیرد، و تا قومی صادق و صبور با آنان برخورد کنند که قتل کشته شدگان و آنان که در راه خدا از دنیا می‌روند جدّیت آنان را در اطاعت خدا بیشتر نماید.

اصحاب پیامبرﷺ در میدانهای جنگ

بخدا قسم ما را همراه پیامبرﷺ می‌دیدی که پدران و پسران و دائی‌ها[۱] و عموها و فامیلهای خود را می‌کشتیم، و این مطلب ایمان و تسلیم و جدیت ما را در اطاعت خدا و قدرت بیشتر برای مبارزه با همتاهای خود افزون می‌کرد.

مردی از ما و مردی از دشمنمان مانند دو فحل (نر) با یکدیگر در می‌آویختند و هریک در فکر رهائی خود بود و اینکه کدام به رفیقش کاسهٔ مرگ را بچشاند. گاهی از طرف دشمن به‌نفع ما می‌شد و گاهی از طرف ما به‌نفع دشمن می‌گشت. وقتی خداوند ما را صادق و صابر دید آیهٔ قرآن در ذکر خیر ما و رضایت از ما فرستاد و پیروزی را بر ما نازل کرد.

من نمی‌گویم: هرکس با پیامبرﷺ بود چنین بود، ولی قسمت اعظم و اکثریّت و عموم آنها چنین بودند. در عین حال همراه ما گروهی بودند که از فساد در کارها دریغی نداشتند. خداوند عزوجل می‌فرماید: «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضٰاءُ مِنْ اَفْوٰاهِهِمْ وَ مٰا تُخْفي صُدُورُهُمْ اَكْبَرُ»[۲]، «عداوت از دهان آنان ظاهر شده است، و آنچه سینه‌هاشان پنهان کرده بیشتر است».

اظهار شجاعتهای عمر در ایام صلح

از جملهٔ اینان بعضی از کسانی است که تو و اصحابت ـ ای اشعث بن قیس ـ او را فضیلت می‌دهید[۳]. او فرار می‌کرد[۴]، نه تیری می‌انداخت و نه شمشیری و نه نیزه‌ای می‌زد. وقتی نوبت مرگ و درگیری می‌شد به‌گوشه‌ای پناه می‌برد و پنهان می‌شد و عذر می‌آورد و مانند گوسفند یک چشم[۵] خود را پنهان می‌کرد و در مقابل دست هیچ لمس کننده‌ای از خود دفاع نمی‌کرد.

---

۱. «ب»: برادران.

۲. سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۱۱۸.

۳. منظور از این فرد عمر است چنانکه در خود این حدیث روشن می‌شود.

۴. «د»: وحشت داشت.

۵. «ب» و «د»: گوسفند رام.

هرگاه با دشمن روبرو می‌شد فرار می‌کرد و از ترس و پستی پشت به دشمن می‌نمود[۶]، و آنگاه که وقت آسایش و تقسیم غنیمت بود سخن می‌راند همانطور که خداوند می‌فرماید: «سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدٰادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ»،[۷] «به‌زودی با زبانهای تیزی که از خیر بخل می‌ورزند با شما ملاقات می‌کنند».

او همیشه از پیامبرﷺ برای گردن زدن مردی که آنحضرت قصد کشتن او را نداشت اجازه می‌خواست و آنحضرت به او اجازه نمی‌داد[۸].

روزی پیامبرﷺ به او نظر کرد در حالیکه اسلحهٔ کامل (در غیر روز جنگ) پوشیده

---

۶. در بحار: ج ۲۰ ص ۲۲۸ روایت کرده که پیامبرﷺ در روز خندق به عمر دستور داد تا به مبارزهٔ ضرار بن خطاب برود. وقتی ضرار با او رو برو شد عمر تیری برایش آماده کرد. ضرار گفت: وای بر تو ای پسر صهّاك در جنگ تن بتن تیر می‌اندازی؟! بخدا قسم اگر تیری بسوی من رها کنی در مکّه کسی از طایفه‌ات باقی نمی‌گذارم مگر آنکه او را می‌کشم. در اینجا عمر فرار کرد و ضرار دنبال او آمد و با نیزه بر سر او زد و گفت: ای عمر، این ضربه را بیاد بسپار، که من قسم یاد کرده‌ام هرگز کسی از قریش را نکشم. عمر هم تا زمان خلافتش آن ضربه را بیاد داشت و او را به حکومت یکی از شهرها فرستاد.

همچنین در بحار: ج ۲۱ ص ۱۱ روایت کرده که عمر در روز خیبر پرچم مهاجرین را بدست گرفت و حمله کرد، ولی برگشت در حالیکه او اصحابش را می‌ترساند و اصحابش او را می‌ترساندند!

۷. سورهٔ احزاب: آیهٔ۱۹.

۸. ذیلاً چند نمونه از اظهار شجاعت‌های عمر در حال آسایش ذکر می‌شود:

در بحار: ج ۱۹ ص ۲۷۱ نقل کرده که وقتی در جنگ بدر عده‌ای از کفار اسیر شدند پیامبرﷺ فرمود: دربارهٔ اینان چه نظر می‌دهید؟ عمر گفت: اینان بودند که تو را تکذیب و اخراج کردند، اینان را بقتل برسان!

در بحار: ج ۲۱ ص ۹۴ در جریان حاطب که در فتح مکه مخفیانه نامه‌ای برای اهل مکه فرستاد تا باخبر شوند، پس از افشاء و عذر خواهی او حضرت او را پذیرفت. عمر گفت: یا رسول الله، مرا واگذار تا گردن این منافق را بزنم!! ولی حضرت مانع شد.

در بحار: ج ۲۱ ص ۱۰۳ در جریان فتح مکه که عباس برای ابوسفیان از پیامبرﷺ امان نامه گرفت، عمر پیش آمد و گفت: یا رسول الله، این دشمن خدا ابوسفیان است که بدون عهد و پیمانی خدا او را بدست ما انداخته است، بگذار من گردن او را بزنم!!

در بحار: ج ۲۱ ص ۱۵۸ روایت کرده که ابن الاکوع در ایام فتح بر علیه پیامبرﷺ جاسوسی می‌کرد تا در جنگ حُنین اسیر شد. عمر وقتی او را دید به یک نفر از انصار دستور داد تا او را بکشد. او هم گردن ابن الاکوع را زد و بعد از او جمیل بن معمر کشته شد. پیامبرﷺ با حال غضب سراغ انصار فرستاد که چرا کشتید؟ مگر من نگفتم اسیری را نکشید؟ گفتند: ما به گفتهٔ عمر کشتیم. حضرت از عمر روی گردانید تا آنکه عمیر بن وهب در این باره با حضرت صحبت کرد و آنحضرت عمر را عفو کرد.

بود. آنحضرت خندید و او را به کنیه خطاب کرد و فرمود: «ای ابا فلان، امروز روز توست»!!

اشعث گفت: خوب می‌دانم چه کسی را می‌گوئی. او کسی است که شیطان از او فرار می‌کند[۹]. حضرت فرمود: ای پسر قیس، خدا از وحشت شیطان حفظ نکند هنگامی که گفت[۱۰]؟!

اخبار امیرالمؤمنین عليه السلام از عاقبت اصحابش

سپس فرمود: اگر زمانی که با پیامبر صلى الله عليه وآله بودیم و شدائد و اذیّتها و آزارها به ما می‌رسید، ما هم مانند کار امروز شما را می‌کردیم دین خدا بر پا نمی‌شد و خداوند اسلام را عزّت نمی‌داد.

بخدا قسم از این کارتان خون و ندامت و حسرت[۱۱] نتیجه خواهید گرفت. آنچه به شما می‌گویم حفظ کنید و بیاد بسپارید. شَرورهای شما و زنازادگان و آزادشدگان و طردشدگان و منافقان بر شما مسلّط می‌شوند و شما را می‌کشند. شما هم خدا را می‌خوانید ولی اجابت نخواهد کرد و بلا را از شما بر نمی‌دارد تا توبه کنید و برگردید. اگر توبه کردید و برگشتید خداوند شما را از فتنه و گمراهی ایشان نجات خواهد داد همانطور که شما را از شر خودتان[۱۲] و جهالتتان نجات داد.

چرا باید ابوبکر و عمر و عثمان خلیفه شوند؟!!

تعجب است! تعجب بسیار از جاهلان این امت و گمراهان و راهنمایان و کشانندگان آنان به آتش، چرا که آنان از پیامبر صلى الله عليه وآله شنیدند که بارها فرمود: «هیچ امّتی امور خود را

---

۹. اشاره به حدیث جعلی دربارهٔ عمر است که در اواخر حدیث ۱۰ به‌جعلی بودن آن اشاره شد.

۱۰. این سخن حضرت عیناً ترجمه شده است، و احتمالاً منظور آن است که «شیطان چگونه از عمر فرار می‌کند!؟» و یا مقصود این است که «این سخن را شیطان بر زبان تو جاری کرده».

۱۱. «الف» خ ل: حیرت.

۱۲. «الف» خ ل: از شرکتان.

بدست کسی نمی‌سپارند که در میان ایشان داناتر از او باشد مگر آنکه کارشان همچنان رو به سقوط می‌رود تا به آنچه ترک کرده‌اند باز گردند». مردم قبل از من امر خود را بدست سه نفر سپردند که هیچکدام از آنان قرآن را جمع آوری نکرده بود و نه ادّعا داشت که به کتاب خدا و سنت پیامبرش علم دارد. در حالیکه یقیناً می‌دانستند که من داناترین آنان به کتاب خدا و سنّت پیامبرش و فقیه‌ترین و قرائت کننده‌ترین آنها نسبت به کتاب خدا، و بهترین قضاوت کننده به حکم خدا هستم، و هیچکدام از آن سه نفر سابقهٔ نیک و تحمل سختیها با پیامبر صلی الله علیه و آله را در همهٔ جنگهایش نداشتند. آنان بخاطر ترس و پستی و تمایل به زندگی نه تیری انداختند و نه نیزه‌ای زدند و نه شمشیری کشیدند، در حالیکه می‌دانستند پیامبر صلی الله علیه و آله شخصاً جنگید و **اُبَی بن خلف و مسجع بن عوف** راکُشت[۱۳]، و آنحضرت از شجاعترین مردم و شدیدترین آنها در برخورد با دشمن و سزاوارتر از همه به این کار بود.

و همچنین یقیناً می‌دانند که در میان مردم کسی نبود که جای مرا بگیرد، و هیچکس جز من به جنگ شجاعان نمی‌رفت و قلعه‌ها را فتح نمی‌کرد، و هیچگاه بر پیامبر صلی الله علیه و آله مشکلی پیش نمی‌آمد و یاکاری و تنگنایی و کار پیچیده‌ای آنحضرت را ناراحت نمی‌نمود مگر آنکه می‌فرمود: «برادرم علی کجاست؟ شمشیرم کجاست؟ نیزه‌ام کجاست؟ آنکه غم و غصه را از روی من می‌برد کجاست؟» و مرا پیش می‌فرستاد. من هم پیش می‌رفتم و جان خود را فدای او می‌نمودم[۱۴]، و خداوند بدست من ناراحتی را از روی آنحضرت زایل می‌نمود. خداوند عزوجل و پیامبرش بر من منت و انعام دارند که مرا به این امر اختصاص داده و موّفق فرموده‌اند.

۱۳. در بحار: ج ۲۰ ص ۷۷ ح ۱۵ روایت کرده که اُبَی بن خلف در مکه به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: من این اسبم که نامش عوراء است علف می‌دهم تا بر روی آن تو را بکشم. حضرت فرمود: بلکه انشاء الله من این کار را می‌کنم. روز جنگ احد با پیامبر صلی الله علیه و آله روبرو شد. وقتی نزدیک شد حضرت حربه‌ای را از حارث بن صمه گرفت و به‌سمت او رفت و به او زد و بازگشت. او به سمت مشرکین می‌رفت و می‌گفت: «محمد مرا کشت». به او گفتند: به تو ضربه کاری وارد نشده! گفت: او در مکه به من گفت: تو را می‌کشم و اگر آب دهان بر من می‌انداخت مرا کشته بود. طولی نکشید که در «شرف» از دنیا رفت.

و اما مسجع بن عوف قضیه‌اش در مدارک موجود یافت نشد.

۱۴. «ب» و «د»: با جان خود او را حفظ می‌کردم.

سوابق فرار و ترس عمر در جنگها

بعضی از کسانی‌که نام بردی[۱۵] نه سختی کشید و نه سابقه‌ای و نه جنگ با پهلوانی و نه فتح و پیروزی جز یک مرتبه نداشت. سپس فرار می‌کرد و پشت به دشمن کرده و برمی‌گشت در حالیکه اصحاب خود را می‌ترسانید و آنها هم او را می‌ترسانیدند. بارها در جنگ فرار می‌کرد و وقتی نوبت آسایش و تقسیم غنیمت بود به سخن می‌آمد و چهره عوض می‌کرد و امر و نهی می‌نمود!!

عمرو بن عبدودّ در روز جنگ خندق عمر را با نامش صدا زد. او روی برگردانید و به اصحابش پناه برد، بطوری که پیامبرﷺ از واهمه‌ای که بر او عارض شده بود تبسمّ کرد و فرمود: «حبیبم علی کجاست؟ ای حبیبم ای علی، تو به مقابله با او برو»!

و عمر بود که در روز جنگ خندق به چهار نفر یارانش ـ که در آن نوشته و رأی با هم بودند[۱۶] ـ گفت: «بخدا قسم اگر آنگاه که دشمن از بالا و پائین به ما حمله می‌کند محمد را با دار و دسته‌اش به آنان تحویل دهیم سلامت می‌مانیم»! همانطور که خداوند تعالی می‌فرماید: «وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدیداً»، «وَ ظَنُّوا بِاللهِ الظُّنُونا»، «وَ قالَ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ اِلاّ غُرُوراً»[۱۷]، «شدیداً متزلزل شدند»، «به خداوند گمان‌های بد بردند»، «و منافقین و آنان که در قلبشان مرض بود گفتند: خدا و رسولش به‌ما وعده ندادند مگر برای فریب ما»!

سند بت پرستی ابوبکر و عمر

در آن روز (خندق) رفیقش ابوبکر به او گفت: «این رأی درست نیست، ما بت بزرگی را اختیار می‌کنیم و آنرا می‌پرستیم! چون ما در امان نیستیم که ابن ابی کبشه (یعنی

---

۱۵. منظور عمر است چنانکه در جملات بعد روشن می‌شود.

۱۶. «ب» و «د»: اصحاب صحیفه. و این اشاره به همان صحیفهٔ ملعونه است که در حدیث ۴ پاورقی ۳۸ ذکر شد، و معلوم می‌شود سابقهٔ دوستی این پنج نفر به قبل از حجة الوداع برمی‌گردد.

۱۷. سورهٔ احزاب: آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.

پیامبر) پیروز شود و در آن صورت موجب هلاك ما شود[۱۸]، ولی این بت ذخیره‌ای برای ما خواهد بود که اگر قریش پیروز شدند پرستش این بت را علنی می‌نمائیم و به آنها اعلام می‌کنیم که از دین قبلی خود برنگشته بودیم، و اگر دولت ابن ابی کبشه برگشت پنهانی بر پرستش این بت باقی می‌مانیم»!

جبرئیل نازل شد و این خبر را به پیامبر ﷺ رسانید. آنحضرت هم بعد از آنکه من عمرو بن عبدودّ راکشتم آنرا خبر داد و آن دو (ابوبکر و عمر) را صدا زد و فرمود: «در زمان جاهلیّت چند بت پرستیدید»؟! گفتند: ای محمّد، ما را به آنچه در زمان جاهلیّت گذشته سرزنش مکن. فرمود: «امروز چند بت پرستیده‌اید»؟! گفتند: قسم به خدایی که تو را بر حق به پیامبری مبعوث کرده، از زمانی که دین تو را علناً پذیرفته‌ایم جز خدا را نپرستیده‌ایم!

حضرت فرمود: ای علی، **این شمشیر را بگیر و به فلان مکان برو و بُتی راکه این دو می‌پرستند بیرون آور و خُرد کن، و اگر کسی میان تو و آن بت مانع‌شود گردنش را بزن»!** در اینجا آن دو به دست و پای پیامبر ﷺ افتادند و گفتند: گناه ما را پنهان کن، خدا تو را بپوشاند. من به آن دو گفتم: «در پیشگاه خدا و رسولش ضمانت کنید که جز خدا را نپرستید و هیچ چیز را شریك او قرار ندهید». آنها هم با پیامبر ﷺ بر این مطلب عهد و پیمان بستند.

من رفتم و آن بت را از مکانش بیرون آوردم و صورت و دستانش را شکستم و پاهایش را خرد کردم و نزد حضرت بازگشتم. بخدا قسم ناراحتی آن دو را نسبت به خودم را به خاطر این جریان، تا هنگامی که مُردند در صورت آنها می‌دیدم!

ظلم ابوبکر و عمر در استدلال با حق امیرالمؤمنین ﷺ

فرمود: هنگامی که پیامبر ﷺ از دنیا رفت عمر و اصحابش رفتند و در مقابل انصار با حق من استدلال کردند. اگر راست گفتند و به‌حق استدلال کردند که «آنان از انصار به

---

۱۸. یعنی اگر بت را علنی بپرستیم وقتی پیامبر پیروز شود از آن اطلاع پیدا می‌کند و موجب هلاك ما می‌شود.

خلافت اولویّت دارند چون از قریش هستند و پیامبر هم از قریش است»، در این صورت هرکس به پیامبرﷺ نزدیک‌تر است به خلافت سزاوارتر است[۱۹] و به حق من ظلم کرده‌اند، و اگر به باطل استدلال کرده‌اند پس به انصار ظلم کرده‌اند. خداوند بین ما و آنانکه در حقّمان به ما ظلم کردند و مردم را بر ما مسلّط نمودند حکم فرماید.

کوتاهی امّت در لعنت گمراه کنندگان

تعجب است که چقدر محبّت این دو و محبّت کسانی‌که امّت را از راه خدا بازداشته و از دینشان برگردانده‌اند در قلوب این امت رسوخ کرده است!

بخدا قسم اگر این امّت تا روزقیامت بر روی پا بر خاک بایستند و خاکستر بر سر بریزند و به درگاه الهی زاری کنند و تا روزقیامت نفرین کنند کسانی راکه با جرمی که به امّت نمودند آنان را گمراه کردند و از راه خدا باز داشتند و به سوی آتش کشانیدند و در معرض نارضایتی پروردگارشان قرار دادند و ایشان را مستحقّ عذاب خداکردند، باز هم در لعنت خود مقصرّند[۲۰].

این بدان جهت است که شخص مُحقّ صادق و عالم به خدا و رسولش می‌ترسد که چیزی از بدعتها و سنتها و کارهای خلاف آنان را تغییر دهد و عامّهٔ مردم به آن عادت کرده‌اند، و اگر چنین کاری انجام دهد با او دشمنی می‌کنند و مخالفت می‌نمایند و از او بیزاری می‌جویند و او را خوار می‌کنند و از حقّی که با اوست متفرّق می‌شوند. و اگر به بدعتهای آنان عمل کند و به آنها اقرار نماید و آنها را نیک جلوه دهد و به آن عقیده‌مند شود او را دوست می‌دارند و شرافت و فضیلت می‌دهند.

مانع امیرالمؤمنینؑ از افشای حقایق

بخدا قسم اگر در این لشکرم حقی را که خداوند بر پیامبرش نازل کرده با صدای

---

۱۹. یعنی اگر ابوبکر و عمر بخاطر قریشی بودن و قریش بعنوان سزاوارتر بودن و نزدیک‌تر بودن به پیامبرﷺ به خلافت سزاوارترند پس علیؑ که از همه به آنحضرت سزاوارتر و نزدیک‌تر است به خلافت هم سزاوارتر است.

۲۰. «ب» و «د»: باز هم نسبت به آنان گناهکارند. یعنی از جهت اینکه کوتاهی کرده‌اند.

بلند اعلام کنم و آنرا ظاهر نمایم و مردم را به آن دعوت کنم و آن‌طور که از پیامبر ﷺ در هر مورد شنیده‌ام شرح و تفسیر نمایم، آنگاه جز افراد کمی - آن هم ذلیلها و پَستها و بی‌ارزشهای در نظر مردم - باقی نمی‌مانند [21] و از بیان چنین مطالبی وحشت می‌کنند و از اطراف من متفرق می‌شوند.

اگر نبود پیمانی که پیامبر ﷺ با من کرده و از او شنیده‌ام و قبلاً به من سپرده حق را اعلام می‌کردم، ولی آنحضرت فرموده است: «ای برادرم، هرچه که بندهٔ خدا به آن مضطرّ شود خدا برایش حلال و جایز کرده است» و شنیدم که می‌فرمود: «تقیه از دین خداست، و کسی که تقیّه ندارد دین ندارد».

سلیم می‌گوید: سپس امیرالمؤمنین ﷺ رو به من کرد و این شعر را خواند:

اَدْفَعُهُمْ بِالرّاحِ دَفْعاً عَنّي ثُلْثانِ مِنْ حَيٍّ وَ ثُلْثٌ مِنّي

فَاِنْ عَوَّضَني رَبّي فَاَعْذَرَني

یعنی:

آنان را با آرامش از خود دفع می‌کنم که دو قسمت از قبیله‌ای و یک قسمت از خودم دفع می‌کنم. اگر پروردگارم به من عوض دهد البته عذر مرا می‌پذیرد.

گرفتاری امیرالمؤمنین ﷺ با مردم

امیرالمؤمنین ﷺ وقتی حَکَمَیْن [22] را فرستاد به آنها می‌فرمود: «طبق کتاب خدا و سنّت پیامبرش حکم کنید اگرچه نتیجهٔ آن بُریدن گلوی من باشد، چون آنانکه زمینهٔ

---

۲۱. یعنی شیعیان مؤمن من باقی می‌مانند که در نظر مردم ذلیل و پست و بی‌ارزش هستند.

۲۲. جریان حکمین در پایان جنگ صفین انجام یافت که قرار شد از طرف هر لشکر شخصی بعنوان حَکَم و قاضی برود تا قرارداد صلح نوشته شود، که از طرف لشگر شام عمروعاص بود و از طرف لشگر عراق ابوموسی اشعری بود.

حَکَمین را برای این مردم پیش آوردند خبث نیّت داشتند».

مردی از انصار به او گفت[۲۳]: این چه پراکندگی است که دربارهٔ تو به من رسیده است؟! هیچکس از امّت همچون تو در نظم امور نبوده، پس این اختلاف و پراکندگی چیست؟

فرمود: من همان رفیق توام که می‌شناسی، ولی من گرفتار خبیث تران خلق خدا شده‌ام[۲۴]. از آنان مسئله‌ای را می‌خواهم ولی ابا می‌کنند، و اگر طبق خواستهٔ آنان تابع ایشان شوم از اطراف من پراکنده می‌شوند.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۲۷.

۲. بحار: ج ۳۳ ص ۳۲۱ ح ۵۶۷.

روایت با سند به سلیم:

۱. کتاب المحتضر طبق نقل بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۲۸.

روایت از غیر سلیم:

۱. نهج‌البلاغة: ص ۹۱.

۲. کتاب صفین نصر بن مزاحم: ص ۵۲۰.

---

۲۳. «الف» خ ل: دوستی از انصار با آنحضرت ملاقات کرد و گفت.

۲۴. «ب»: فرمود: من علی بن ابی‌طالبم، من همان رفیق تو هستم که می‌شناسی، ولی من با مردمان خبیثی مورد امتحان قرار گرفته‌ام.

۱۶

پیشگوئی های حضرت عیسی علیه السلام دربارهٔ پیامبر و امامان علیهم السلام: ملاقات راهب با امیرالمؤمنین علیه السلام در راه صفّین، کتابهای حضرت عیسی علیه السلام بخط شمعون، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام در کُتُب حضرت عیسی علیه السلام، متن نوشته‌های کتاب حضرت عیسی علیه السلام، پیشگوئی پدر راهب دربارهٔ پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام، پیشگوئی حضرت عیسی علیه السلام دربارهٔ ابوبکر و عمر و سایر غاصبین، بیعت راهب با امیرالمؤمنین علیه السلام، نظیر کتاب راهب نزد امیرالمؤمنین علیه السلام، عکس‌العمل جریان راهب در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام.

پیشگوئی‌های حضرت عیسی علیه السلام دربارهٔ پیامبر و امامان علیهم السلام

ملاقات راهب با امیرالمؤمنین علیه السلام در راه صفّین

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: با امیرالمؤمنین علیه السلام از صفّین می‌آمدیم. لشکر نزدیک صومعهٔ یک راهب پیاده شدند. از صومعه پیرمرد سالخوردهٔ زیبا و خوش رو و خوش سیما و خوش چهره‌ای بیرون آمد در حالیکه کتابی در دستش بود. نزد امیرالمؤمنین علیه السلام که رسید[1] بعنوان خلافت بر آنحضرت سلام کرد[2].

حضرت فرمود: مرحبا ای برادرم **شمعون فرزند حمون**، حالت چطور است؟ خدا ترا رحمت کند.

او پاسخ داد: بخیر است ای امیرالمؤمنین و ای آقای مسلمین و ای وصّی رسول رب العالمین. من از نسل مردی از حواریّن[3] برادرت عیسی بن مریم هستم. من از نسل شمعون بن یوحنّا وصّی حضرت عیسی بن مریم هستم که از بهترین دوازده نفر حواریّن

---

۱. درکتاب فضائل عبارت چنین است: چهره‌های مردم را با دقت نگاه می‌کرد تا به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید.

۲. یعنی گفت: السلام علیك یا خلیفه رسول الله.

۳. «حواریّن» اصحاب خاصّ حضرت عیسی علیه السلام را می‌گویند.

آنحضرت و محبوبترین آنان نزد او و مقدم آنها در پیشگاه او بود و عیسی بن مریمؑ به او وصیت کرد و کتابها و علم و حکمتش را به او سپرد. و خاندانش همچنان بر دین او ثابت ماندند و به آئین او پایدار بودند و کافر نشدند و تبدیل و تغییری ندادند.

کتابهای حضرت عیسیؑ بخطّ شمعون

آن کتابها که املاء عیسی بن مریمؑ و دستخط پدرمان است نزد من است. در آنها هرکاری که مردم بعد از او انجام می‌دهند با ذکر یک‌یک پادشاهان و اینکه هریك چقدر پادشاهی می‌کند و در زمان هرکدام چه وقایعی اتفّاق می‌افتد آمده است.

پیامبر و اهل بیتؑ در کتب حضرت عیسیؑ

تا آنجا که خداوند مردی از عرب از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمان از سرزمینی که «تهامه» خوانده می‌شود از آبادی بنام «مکه» مبعوث نماید که به او «**احمد**» گفته می‌شود. گشاده رو و زیبا چشم، و ابروانش پیوسته است. صاحب شتر و حمار و چوب دستی و تاج ـ یعنی عمامه ـ است و دوازده اسم دارد.

سپس مبعث و میلاد و هجرت آن پیامبر را و کسانی‌که با او می‌جنگند و آنانکه او را کمك می‌کنند و کسانی‌که با او دشمنی می‌نمایند و مقدار عمر او و آنچه امتش بعد از او تفرقه و اختلاف می‌نمایند در آن کتاب ذکر شده است. همچنین نام هر امام هدایت و امام ضلالت تا روزی که خدا عیسی بن مریمؑ را از آسمان نازل کند[4] مذکور است.

در آن کتاب نام سیزده نفر[5] از فرزندان حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمان مذکور است و آنان بهترین کسانی هستند که خدا خلق کرده و محبوبترین خلق خدا به پیشگاه او هستند. خداوند دوستدار کسانی است که ایشان را دوست بدارند و دشمن کسانی است که با ایشان دشمن باشند. هرکس از ایشان اطاعت کند هدایت می‌یابد و

---

۴. یعنی هنگام ظهور امام زمانؑ که حضرت عیسیؑ از آسمان نازل می‌شود.

۵. منظور پیامبر و دوازده امامؑ است.

هرکس از ایشان سرپیچی کند گمراه می‌شود. اطاعت ایشان اطاعت خدا و معصیت ایشان معصیت خداست[6].

در آن کتاب است نام این امامان و نسب ایشان و صفت آنان، و اینکه هرکدام از آنها یکی پس از دیگری چقدر عمر می‌کنند، و چند نفر از آنان دین خود را پنهان می‌نماید و از قوم خود کتمان می‌کند، و چند نفر از آنان دین خود را اظهار می‌کند و کدام به حکومت می‌رسد و مردم در مقابل او سر تسلیم فرود می‌آورند، تا هنگامی‌که خداوند عیسی بن مریمﷺ را بر آخرین آنها نازل کند. عیسیﷺ پشت سر او نماز می‌گذارد و می‌گوید: «**شما امامانی هستید که برای کسی سزاوار نیست بر شما تقدم جوید**». (آن آخرین امام) پیش می‌رود و نماز را برای مردم اقامه می‌کند در حالی که حضرت عیسیﷺ پشت سر او در صف اوّل است. اوّلین آن سیزده نفر افضل آنهاست و آخرین ایشان مثل اَجر همهٔ آنها و اجر آنان که اطاعت ایشان را کرده و به هدایت ایشان هدایت شده‌اند را دارد.

متن نوشته‌های کتاب حضرت عیسیﷺ

بسم الله الرحمان الرحیم. احمد پیامبر خداست، و نام او محمد و یاسین وطه و نون و فاتح و خاتم و حاشر و عاقب و ماحی[7] است. او پیامبر خدا و دوست خدا و حبیب خدا و برگزیدهٔ او و امین او و منتخب اوست. خداوند انتقال او را در سجده کنندگان می‌دیده است ـ یعنی در صلب پیامبران ـ و با او به رحمت خویش تکلم کرده است. هرگاه خدا یاد شود او هم یاد می‌شود. او بزرگوارترین خلق خدا در پیشگاه او و محبوبترین آنها نزد اوست. خداوند هیچ خلقی را خلق نکرده ـ چه ملائکهٔ مقرّب و چه پیامبر مرسل از آدم تا دیگران ـ که نزد او بالاتر و محبوبتر از او باشند. خداوند در روزقیامت او را بر عرش خود می‌نشاند و دربارهٔ هرکس که شفاعت کند می‌پذیرد. به نام او و به یاد او قلم در لوح محفوظ در امّ الکتاب جاری گشته است. **او محمد رسول الله است.**

---

۶. «ج»: اطاعتشان موجب رضای خدا و معصیتشان موجب غضب خداوند است.

۷. «الف» خ ل: فتّاح و قائد، بجای ماحی، و در «ج» خ ل: عابد است.

سپس برادرش صاحب پرچم در روزقیامت و روز محشر کبری است. او برادر پیامبر و وصیّ او و وزیرش و خلیفهٔ او در امتش است. محبوبترین خلق خداوند نزد او بعد از پیامبر، علی بن ابی طالب[۸] صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از اوست.

سپس یازده امام از فرزندان اوّل نفر از دوازده نفر (یعنی علی ﷺ)، که دو نفر از آنان همنام دو پسر هارون یعنی شَبَر و شُبَیْر هستند و نه نفر از اولاد کوچکتر این دو برادر که حسین است، یکی پس از دیگری خواهند بود. آخرین آنها کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گذارد[۹].

در این کتاب نام هر کدام از این امامان که به حکومت می‌رسند، و آنانکه دین خود را پنهان یا ظاهر می‌کنند آمده است. اوّل کسی که دین خود را ظاهر می‌کند کسی است که همهٔ شهرهای خداوند را از عدل و داد پر می‌کند و بر ما بین مشرق و مغرب حکومت می‌کند تا آنجا که خداوند او را بر همهٔ ادیان غالب کند[۱۰].

پیشگوئی پدر راهب دربارهٔ پیامبر و امیرالمؤمنین ﷺ

وقتی پیامبر مبعوث شد پدرم زنده بود و او را تصدیق کرد و به او ایمان آورد و شهادت داد که او پیامبر خداست. پدرم پیرمرد سالخورده‌ای بود که قدرت برخاستن نداشت. او وقتی از دنیا می‌رفت به من گفت:[۱۱] **«وصیّ محمد و جانشین او ـ که نام و صفت او در این کتاب است ـ بزودی از کنار (صومعهٔ) تو عبور می‌کند، آن هنگام که سه نفر از امامان ضلالت و دعوت کنندگان به آتش ـ که با نامشان و نام قبائلشان و صفتشان و اینکه هریک از آنان چقدر حکومت می‌کنند در این کتاب ذکر شده‌اند ـ یعنی فلان و فلان و فلان[۱۲] درگذشته باشند. هرگاه عبورش بر تو افتاد نزد او برو و با او بیعت کن و همراه**

---

۸. «ج»: پسرعموی او از طرف پدر و مادر، علی است.

۹. در اینجا متنِ منقول از کتاب راهب پایان می‌پذیرد.

۱۰. در کتاب فضائل عبارت چنین است: تا خداوند او را بر همهٔ اهل زمین غالب کند.

۱۱. «ج»: ای پسرم.

۱۲. راهب از روی تقیه، نام ابوبکر و عمر و عثمان را تصریح نکرده است.

او با دشمنش جنگ کن، چرا که جهاد همراه او همچون جهاد همراه محمدﷺ است و دوستدارِ او همچون دوستدار محمد و دشمن او همچون دشمن محمد است»[۱۳].

پیشگوئی حضرت عیسیؑ دربارهٔ ابوبکر و عمر و سایر غاصبین

ای امیرالمؤمنین، در این کتاب آمده است که دوازده امام از قریش از قوم پیامبر با اهل بیتش دشمنی می‌کنند و حق ایشان را مانع می‌شوند[۱۴] و آنان را می‌کشند و طرد می‌نمایند و محروم می‌کنند و از آنان بیزاری می‌جویند و ایشان را می‌ترسانند. نام یک‌یک آنان به اسم و صفتشان در این کتاب آمده است، و اینکه هر کدام از آنان چه مدت زمانی و در چه وسعتی حکومت می‌کند، و آنچه به فرزندان تو و یاران و شیعیانت از قتل و خوف و بلا از ناحیهٔ آنان می‌رسد، و اینکه چگونه خداوند باردیگر شما را جانشین آنها و اولیاء و انصارشان می‌نماید و آنچه از ذلّت و جنگ و بلا و خواری و قتل و ترس که از جانب شما اهل بیت خواهند دید.

بیعت راهب با امیرالمؤمنینؑ

سپس راهب گفت: یا امیرالمؤمنین، دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم. من شهادت می‌دهم که خدائی جز الله نیست و محمّد بنده و پیامبر اوست و تو خلیفهٔ پیامبر خدا در امّت او و وصیّ و شاهد او بر مردم و حجّت او در زمین هستی. اسلام دین خداست و من از هر دینی که مخالف اسلام باشد بیزارم، چراکه اسلام دینی است که خداوند برای خود برگزیده و برای اولیائش به آن راضی شده است. و آن دین عیسی بن مریم و پیامبران و رُسُلی است که قبل از او بوده‌اند، و همین دین است که پدران گذشتهٔ من به آن معتقد بوده‌اند.

من تو و او و دوستان تو را دوست می‌دارم و از دشمن تو بیزارم. یازده امام از

---

۱۳. در کتاب فضائل عبارت چنین است: دوستدار او همچون دوستدار خدا و محمد است و دشمن او همچون دشمن خدا و محمد است.

۱۴. «ج»: حق ایشان را ادّعا می‌کنند.

فرزندان تو را دوست می‌دارم و از دشمنشان و مخالفین آنان و از کسانی که از آنان بیزار باشند و حقّشان را ادعّا کنند و به آنان ظلم کنند ـ از اوّلین و آخرین ـ بیزاری می‌جویم.

سپس دست داد و با حضرت بیعت نمود[۱۵].

نظیر کتاب راهب نزد امیرالمؤمنین علیه السلام

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: کتابت را به من بده. او هم کتاب را داد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به یکی از اصحابش فرمود: بر خیز با این مرد و مترجمی پیدا کن[۱۶] که سخن او را بفهمد و مطالب کتاب را به‌زبان عربی واضح برای تو بنویسد. او هم کتاب را که به عربی نوشته شده بود آورد[۱۷].

وقتی آنرا آورد حضرت به پسرش امام حسن علیه السلام فرمود: پسرم، کتابی را که به تو سپرده بودم بیاور. حضرت آنرا آورد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پسرم تو این کتاب را بخوان، و تو ای فلانی ـ که اظهار نادانی می‌کنی ـ در نسخهٔ این کتاب نگاه کن که دستخط من و املاء پیامبر صلی الله علیه و آله است.

امام حسن علیه السلام کتاب را خواند. حتی یک حرف مخالف آن نبود و تقدیم و تأخیری هم در کلمات نداشت گوئی یک شخص بر دو نفر املاء کرده است!

عکس‌العمل جریان راهب در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: «سپاس خدایی را که اگر می‌خواست امّت اختلاف نمی‌کردند و متفرّق نمی‌شدند. شکر خدائی را که مرا به فراموشی نسپرده و امر مرا رها نکرده است[۱۸] و یاد مرا نزد خود و دوستانش خاموش

---

۱۵. «ب» و «د»: دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و بیعت کرد. در کتاب فضائل چنین است: اینجا بود که امیرالمؤمنین علیه السلام دست مبارکش را پیش برد و با او بیعت کرد.

۱۶. «الف»: حاضر کن.

۱۷. یعنی رفت و مترجمی پیدا کرد و آنرا به عربی ترجمه کرد و بعد آورد.

۱۸. «ج»: امر مرا کوچک نکرده است. در کتاب فضائل: امر مرا ضایع نکرده است.

نکرده در زمانی‌که یاد دوستان شیطان و حزبش را کوچک و خاموش کرده است[۱۹].

سلیم می‌گوید: از این جریان، شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ که حاضر بودند خوشحال شدند و شکر بجا آوردند. از سوی دیگر موجب ناراحتی بسیاری از کسانی‌که اطراف آنحضرت بودند[۲۰] شد، بطوری که اثر ناراحتی در صورتشان و رنگهایشان پیدا بود.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. منهاج الفاضلین (نسخهٔ خطی): ص ۲۲۸.

۲. بحار: ج ۱۵ ص ۲۳۶.

۳. بحار: ج ۳۸ ص ۵۴.

۴. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۲۰۴ ح ۱۳۲.

۵. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۵۸ ص ۸۴۱.

۶. مدینة المعاجز: ص ۸۳ شمارهٔ ۲۰۸.

روایت با سند به سلیم:

۱. غیبت نعمانی: ص ۴۸.

۲. ارشاد القلوب: ج ۲ ص ۲۹۸.

۳. فضائل شاذان: ص ۱۴۲.

۴. کتاب الروضة: ص ۲۴.

---

۱۹. «ج»: یاد مرا نزد خود و دوستانش کوچک نکرده آنگاه‌که یاد من نزد دوستان شیطان و حزبش کوچک و خاموش شده است.

۲۰. درکتاب فضائل: بسیاری از معاندین که در اطراف او بودند.

۱۷

خطبهٔ امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ فتنه‌ها: علی ﷺ ریشه کن کنندهٔ فتنه‌ها، وسعت علم امیرالمؤمنین ﷺ، پیشگوئی امیرالمؤمنین ﷺ از بلایا، پیشگوئی امیرالمؤمنین ﷺ از فتنه‌ها، فتنهٔ بنی‌امیّه، فتنه‌های بعد از بنی‌امیّه، امام زمان ﷺ پایان دهندهٔ فتنه‌ها، اهل بیت ﷺ پناه در فتنه‌ها، گرفتاری آل محمد ﷺ در فتنه‌ها، امیرالمؤمنین ﷺ مظهر دین الهی.

خطبهٔ امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ فتنه‌ها

علی ﷺ ریشه کن کنندهٔ فتنه‌ها

ابان از سلیم بن قیس چنین نقل می‌کند: امیرالمؤمنین ﷺ بر فراز منبر قرار گرفت و حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

ای مردم، من آن کسی هستم که چشم فتنه را از جا کندم و کسی جز من جرئت آنرا نداشت. بخدا قسم اگر من در میان شما نبودم با اهل جمل و اهل صفین و اهل نهروان مقابله نمی‌شد. بخدا قسم اگر نبود ترس از اینکه فقط سخن بگوئید و عمل را رها کنید به شما خبر می‌دادم از آنچه خداوند برلسان پیامبرش مقدّر کرده برای آنانکه با بصیرت در گمراهی آنان و با معرفت به هدایتی که ما بر آن هستیم با ایشان بجنگد.

وسعت علم امیرالمؤمنین ﷺ

سپس فرمود: دربارهٔ هرچه می‌خواهید از من بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید. بخدا قسم من به راههای آسمان از راههای زمین آگاهترم. من یعسوب[1] مؤمنان و اوّلین نفر از

---

۱. «یعسوب» ملکهٔ زنبوران عسل را می‌گویند که در اینجا کنایه از رئیس و بزرگ مؤمنان است.

سابقین و امام متّقیان و خاتم جانشینان و وارث پیامبران و خلیفهٔ ربّ العالمین هستم. من جزا دهندهٔ مردم در روزقیامت و قسمت کننده از طرف خداوند بین اهل بهشت و آتش هستم. منم صدیق اکبر و فاروقی که حق را از باطل جدا می‌کنم. منم که نزد من علم منایا و بلایا و فصل خطاب[۲] است. هیچ آیه‌ای نازل نشده مگر آنکه می‌دانم دربارهٔ چه نازل شده و در کجا نازل شده و بر چه کسی نازل شده است.

ای مردم، انتظار می‌رود که مرا از دست بدهید، و من از شما جدا خواهم شد. من یا می‌میرم و یا کشته می‌شوم[۳]. شقی‌ترین این امت زمان زیادی منتظر نمی‌ماند تا اینکه این را از بالای آن خضاب کند ـ یعنی محاسنم را از خون سرم خضاب کند ـ.

قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را آفرید[٤]، از من دربارهٔ هیچ فرقه‌ای که سیصد نفر یا بیشتر، بین شما و قیام روزقیامت باشند سؤال نمی‌کنید مگر آنکه دربارهٔ پیشوا و رهبر و سرپرست آنها به شما خبر می‌دهم. همچنین از خرابی بناها که چه موقع خراب می‌شود و چه موقع پس از خرابی دوباره تا روزقیامت آباد خواهد شد.

پیشگوئی امیرالمؤمنین ﷺ از بلایا

مردی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین، از بلایا بما خبر بده.

فرمود: هرگاه سؤال کننده‌ای می‌پرسد باید فکر کند و کسی که چیزی از او می‌پرسند باید مکث کند. پشت سر شما امور مضطرب و مردّدی و بلائی وحشت‌آور و عاجز کننده[۵] خواهد بود.

قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، اگر مرا از دست بدهید و امور سخت و بلاهای محسوس بر شما نازل شود، بسیاری از سؤال کنندگان سربزیر می‌اندازند

---

۲. «منایا» یعنی علم به اجلهای مردم، و «بلایا» یعنی علم به حوادث عالم، و «فصل خطاب» یعنی جدا کردن بین حق و باطل.

۳. «ب» و «د»: بلکه کشته می‌شوم.

۴. «الف» خ ل: قسم به آنکه جانم بدست اوست.

۵. «ب» و «د»: آشکار و ذلیل کننده.

و بسیاری از سؤال شده گان مشغول می‌شوند.

این هنگامی خواهد بود که جنگ شما ظاهر شود و از دندانهای تیز بیرون آید و بر پایش بایستد و دنیا بر شما بلا شود تا وقتی که خداوند برای یادگار نیکان[۶] فتح و پیروزی پیش آورد.

پیشگوئی امیرالمؤمنین علیه السلام از فتنه‌ها

مردی برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، دربارهٔ فتنه‌ها بما خبر بده.

حضرت فرمود: فتنه‌ها هرگاه رو کنند به شبهه می‌اندازند و هرگاه پشت کنند پرده از شبهات بر می‌دارند. فتنه‌ها موجی همچون موج دریا دارند و طوفانی همچون طوفان باد، به شهری برخورد می‌کنند و شهر دیگری را از یاد می‌برند.

بنگرید به اقوامی که در جنگ بدر پرچمداران بودند. ایشان را یاری کنید تا یاری شوید و اجر داده شوید و معذور باشید.

فتنهٔ بنی‌امیّه

بدانید که ترسناکترین فتنه‌ها بعد از من فتنهٔ بنی‌امیّه است که فتنه‌ای کور و کر و خفقان‌آور و ظلمانی است. فتنهٔ آن عمومی ولی گرفتاری آن خصوصی است. هرکس بصیرت داشته باشد بلا به او اصابت می‌کند و هرکس کور دل و غافل از آن باشد بلا از او می‌گذرد. اهل باطلش بر اهل حق غالبند. زمین را از بدعتها و ظلم و جور پر می‌کنند.

اوّل کسی که جباریّت آنرا ساقط می‌کند و پایهٔ آنرا در هم می‌شکند و میخهای آنرا از جا می‌کَنَد خداوند ربّ العالمین و در هم شکنندهٔ جبّاران است.

بدانید که شما به‌زودی بعد از من بنی‌امیّه را رؤسای بدی خواهید یافت همچون شتر[۷] کج خُلقی که با دهانش به‌دندان می‌گیرد و دستانش را روی هرچیزی می‌گذارد و با

---

۶. این جملات در متن عربی بصورت کنایه است و در ترجمه نیز بهمان صورت آورده شده است. منظور از یادگار نیکان امام زمان علیه السلام است.

۷. «ب» و «د»: گوسفند.

پاهایش می‌زند و از شیر خود مانع می‌شود.

بخدا قسم، فتنهٔ آنان همچنان ادامه خواهد داشت تا هنگامی‌که یاری هریک از شما نسبت به خودش مثل یاری غلام بد رفتار نسبت به صاحبش باشد که هرگاه غائب شود به او ناسزا گوید و هرگاه حاضر شود او را اطاعت نماید[۸].

بخدا قسم اگر شما را پراکنده کنند خداوند برای روز بدی برای آنان شما را جمع می‌نماید.

فتنه‌های بعد از بنی‌امیّة

آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین، آیا بعد از آن هم اجتماعی خواهد بود؟ فرمود: جماعت پراکنده‌ای خواهید بود، که عطاها و حجّ و سفرهایتان یکی خواهد بود ولی قلبها با یکدیگر اختلاف خواهند داشت.

سلیم می‌گوید: یکی پرسید: قلبها چگونه اختلاف خواهند داشت؟ فرمود: این چنین - و حضرت انگشتانش را در هم فرو برد - و سپس فرمود: این آن را و آن این را می‌کُشَد، و هرج و مرج خواهد بود. اراذل جاهلیّت باقی می‌مانند، و در آن هنگام جایگاه هدایت و علامتی که دیده شود وجود نخواهد داشت[۹]. ما اهل بیت از آن فتنه نجات یافته‌ایم ولی کسی را در آن بسوی خود دعوت نخواهیم کرد.

آن مرد پرسید: یا امیرالمؤمنین، در آن زمان چکنم؟ فرمود: **به اهل بیت پیامبرتان توجّه داشته باشید. اگر توقف کردند شما هم توقف کنید، و اگر از شما یاری خواستند ایشان را یاری کنید تا یاری شوید و معذور باشید، چراکه اهل بیت، شما را از هدایت بیرون نمی‌کنند و به هلاکت دعوت نمی‌کنند. با تندروی از ایشان سبقت نجوئید که بلا شما را بر زمین زند[۱۰] و دشمنان به شما شماتت کنند.**

---

۸. در نهج‌البلاغه عبارت چنین است: بلای آنان همچنان ادامه خواهد داشت تا آنجا که انتقام شما از آنان مانند انتقام غلام از صاحبش و رفیق از رفیقش شود.

۹. «ب» و «د»: در آن فتنه امام هدایتی و عالم با تقوایی نخواهد بود.

۱۰. «ب»: تا بلا شما را شامل شود.

امام زمان‌ﷺ پایان دهندهٔ فتنه‌ها

آن مرد پرسید: یا امیرالمؤمنین، بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: خداوند بلا را بدست مردی از اهل بیتم همچون جدا شدن فرش خانه از جایش گشایش می‌دهد.

سپس بنی‌امیّه را نزد کسی می‌آورند که آنان را خوار کند و کاسه‌های لبریز (عذاب) به آنان بنوشاند و به آنان چیزی عطا نکند و از آنان جز شمشیر نپذیرد. هرج و مرج خواهد بود. هشت ماه شمشیر بردوش خود حمل خواهد کرد تا آنجاکه قریش دوست خواهند داشت در مقابل دنیا و آنچه در آن است یک بار مرا ببینند تا به آنان عطا کنم و از آنان بگیرم بعضی از آنچه نسبت به من منع می‌کردند و بعضی از آنچه به ایشان وارد می‌شود را بپذیرم[11]. تا آنجاکه می‌گویند: «این (یعنی امام زمان‌ﷺ) از قریش نیست، چرا که اگر از قریش و از فرزندان فاطمه بود به ما رحم می‌کرد»!!

خداوند او را بر علیه بنی‌امیّه بر می‌انگیزد و او آنان را زیر قدمهایش قرار می‌دهد و مانند آسیاب آنان را خرد می‌کند. هرجا پیدا شوند مورد لعنت خواهند بود، و گرفته می‌شوند و کشته می‌گردند. این سنت پروردگار دربارهٔ کسانی است که قبلاً گذشته‌اند و هرگز در سنت خداوند تغییری نخواهی یافت[12].

اهل بیت‌ﷺ، پناه در فتنه‌ها

امّا بعد[13]، به‌ناچار باید آسیابی باشد که گمراهی را خرد کند، و آنگاه که آنرا خرد کرد بر روی قطب و مرکزش قرار می‌گیرد. بدانید که خرد کردن آن خالص شدنی خواهد داشت و خالص شدن آن انتهای آن است، و شکستن آن با خداست.

---

۱۱. منظور این عبارات در متن عربی نسبتاً مبهم است و در ترجمهٔ فارسی هم عیناً ترجمه شده است.

۱۲. اشاره به آیهٔ ۶۲ از سورهٔ احزاب است که می‌فرماید: «سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً».

۱۳. از اینجا تا آخر حدیث در نسخهٔ «ج» با اضافاتی در اول و آخرش آمده است که بصورت حدیث مستقلی بعنوان حدیث ۵۴ خواهد آمد.

بدانید که من و نیکانِ فرزندانم و پاکانِ اصل و نَسَبَم در کودکی برد بارترینِ مردم و در بزرگی داناترین آنان هستیم. پرچم حق و هدایت با ما است. هرکس از آن پیش رود با گمراهی و بدعت از دین خارج می‌شود[۱۴]، و هرکس آنرا خوار کند نـابود مـی‌شود، و هرکس همراه آن باشد به مقصد می‌رسد.

ما اهل بیتی هستیم که علم ما از علم خداست، و گفتهٔ ما از حُکم راستِ خـداونـد است و گفتار راستگو را شنیده‌ایم[۱۵].

اگر تابع ما شوید با روشنگریهای ما هدایت می‌شوید، و اگر از مـا رو بگـردانـید خداوند شما را به‌دست ما و یا آنچنانکه بخواهد عذاب می‌کند. ما اُفُق اسلام هستیم کـه کُندرو خود را به ما می‌رساند و توبه‌کننده[۱۶] به سوی ما باز می‌گردد.

بخدا قسم اگر نبود اینکه عجله می‌کردید و حق به تأخیر می‌افتاد به شما خبر می‌دادم که در جوانان عرب و غیرعرب[۱۷] چه رخ خواهد داد. پس قبل از آنکه وقتش برسد از اهل بیت محمدﷺ دربارهٔ علم سؤال نکنید، و هنگام تنگدستی از ایشان مال طلب نکنید تا در نتیجه نسبت بخل به آنان بدهید چراکه در آنان بخل نیست.

مانند گلیم، ملازِم خانه‌ها باشید و عجول و فاش کنندهٔ اسرار نـباشید. از اهـل حـق باشید تا به آن شناخته شوید و طبق آن یکدیگر را بشناسید. خداوند مردم را بـه قـدرت خویش خلق نموده و فضائل را بین آنان طبق علمش قرار داده است. از میان آنان بندگانی را برای خویش انتخاب کرده تا بوسیلهٔ آنان حجت را بر مردم تمام کند. علامت کسانی را که ارج نهاده اطاعت خود، و علامت آنان که مورد اهانت قرار داده معصیتش قرار داده است. ثواب اهل اطاعت را شکفته روئـی در خـانهٔ امـن و بـهشتی کـه اهـل آن وحشت نمی‌کنند قرار داده، و عذاب اهل معصیتش را آتشی قـرار داده کـه از غـضبش شـعله‌ور

۱۴. «د» هرکس از آن پیشتر رود از بین می‌رود.

۱۵. «ب» و «د»: گفتار راستگو را تصدیق کرده‌ایم.

۱۶. «ب» و «د»: ثابت قدم.

۱۷. کلمهٔ «موالی» در اینجا به غیر عرب معنی شده است.

است. خدا به ایشان ظلم نکرده بلکه آنان به خودشان ظلم کرده‌اند[۱۸].

ای مردم، ما اهل بیتی هستیم که خداوند بوسیلهٔ ما دروغ را روشن می‌کند و روزگار پر از سختیها را به آسایش می‌رساند و بندِ ذلّت را از گردنتان بر می‌دارد. خداوند با ما شروع و به ما ختم می‌کند.

از ما و دشمنانمان، و هدایت ما و آنان، و روش ما و آنان، و مرگ ما و آنان عبرت بگیرید. آنان با سستی شکم[۱۹] و زخم و دُمَل می‌میرند ولی ما با ناراحتی شکم و کشته شدن و شهادت از دنیا می‌رویم.

گرفتاری آل محمّدﷺ در فتنه‌ها

سپس امیرالمؤمنینؑ رو به پسرانش کرد و فرمود: پسرانم، کوچکترانتان به بزرگترانتان نیکی کنند[۲۰]، و بزرگترانتان به کوچکتران رحم کنند. مانند سفیهانِ جفاکارِ جاهلی نباشید که دربارهٔ خدا به یقین نمی‌رسند مانند تخم مرغهایی که در نقش و نگار ترسیم شده باشند[۲۱].

وای بر جوجه‌ها، جوجه‌ها و فرزندان آل محمّد، از شرّ خلیفه‌ای که به خلافت می‌رسد. او جبّار و خبیث[۲۲] و خوش‌گذران است. او جانشینِ مرا و جانشینِ جانشینِ بعد از مرا می‌کشد.

امیرالمؤمنینؑ مظهر دین الهی

بدانید بخدا قسم[۲۳]، که رساندن رسالت‌ها و انجام وعده‌ها و کامل بودن کلمات را

---

۱۸. مضمون آیهٔ ۳۳ از سورهٔ نحل است که می‌فرماید: «وَ مٰا ظَلَمَهُمُ اللهُ وَلٰكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ».

۱۹. «ب»: با مریضی. احتمالاً منظور از ناراحتی شکم در دشمنان اهل بیتؑ ناراحتی‌هایی است که از پرخوری و امثال آن عارض می‌شود، ولی در اهل بیتؑ آن است که از مسمومیّت بوجود می‌آید.

۲۰. «ب»: کوچکترانتان با بزرگترانتان مشورت کنند.

۲۱. عبارتِ «کبیضٍ بیضَ فی داحٍ» به صورت فوق ترجمه شده است.

۲۲. «د»: متکبّر.

۲۳. عبارات بعد از این قسمت، معانی سنگینی از علم حضرت را در بردارد که باید تفسیر شود.

دانسته و اسباب برایم گشوده شد و انساب را دانستم و ابر برایم جاری گشت و در ملکوت نظر کردم و چیزی بر من پوشیده نماند که از نظرم مخفی بماند و آنچه پیش از من بوده از نظرم مخفی نماند، و هیچکس در آنچه پروردگارم در روزی که شاهدان بپا مـی‌خیزند دربارهٔ آن از من گواهی گرفته شریک من نیست.

خداوند بوسیلهٔ من وعدهٔ خود را تمام می‌کند و کلماتش را به کمال می‌رساند. من نعمتی هستم که خداوند تعالی بر خلقش ارزانی داشته، و من همان اسلامی هستم کـه برای خود پسندیده است. همهٔ اینها منّتی است که خداوند بر من نهاده و شانه‌ام را با آن خم کرده است.

هیچ امامی نیست مگر آنکه اهـل ولایت خـود را مـی‌شناسد، و ایـن هـمان کـلام خداوند است که «اِنَّما اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ»[۲۴]، «تو ای پیامبر ترسانندهٔ مردم هستی و هر قومی هدایت کننده‌ای دارد».

سپس امیرالمؤمنین ﷺ از منبر پائین آمد. خداوند بر او و خاندان پا ک و نیکش درود فرستد و سلام فراوان نازل کند.

....

روایت از غیر سلیم:

۱. نهج‌البلاغه: ص ۱۳۷ خطبهٔ ۹۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۷ ص ۵۷ .

---

۲۴. سورهٔ رعد: آیهٔ ۷.

۱۸

۱. کلام امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام دربارهٔ تأثیر دنیاگرائی در علم و دین: حریص دنیا و حریص علم، عالم و عمل، هوای نفس و آرزوهای طولانی، ابتدای فتنه‌ها.

۲. کلام امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام دربارهٔ بدعتهای ابوبکر و عمر و عثمان: مشکل مبارزه با بدعتها، نمونه‌هایی از بدعتهای ابوبکر و عمر و عثمان، خمس و ذوی‌القربی.

۱

کلام امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام دربارهٔ تأثیر دنیاگرائی در علم و دین

سلیم بن قیس می‌گوید: از امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام شنیدم که برایم حدیث نقل می‌کرد و می‌فرمود: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

حریص دنیا و حریص علم

دو حریصند که سیر نمی‌شوند: حریص دنیا که از آن سیر نمی‌شود، و حریصِ علم که از آن سیر نمی‌شود. هرکس از دنیا به‌قدری که خداوند برایش حلال کرده اکتفا کند سالم می‌ماند، و هرکس آنرا از غیر راه حلال بدست آورد هلاك می‌شود مگر آنکه توبه کند و برگردد. هرکس علم را از اهلش فراگیرد و به آن عمل نماید نجات پیدا می‌کند، و هرکس از آن دنیا را در نظر داشته باشد هلاك می‌شود، و نصیب او همان دنیا خواهد بود.

عالم و عمل

علما دو نوعند: عالمی که به علمش عمل می‌کند، چنین کسی نجات پیدا می‌کند. و عالمی که عمل به علم خود را ترك می‌کند، چنین کسی هلاك می‌شود.

اهل جهنّم از بوی بد عالمی که علمش را ترک کند در اذیّت خواهند بود. پشیمان‌ترین و پرحسرت‌ترینِ اهل جهنّم کسی است که بنده‌ای را بسوی خدا دعوت کند و آن بنده قبول نماید و خدا را اطاعت کند و داخل بهشت شود، در حالیکه دعوت کننده از دستور خداوند سرپیچی کند و بخاطر ترك علمش و دنباله روی از هوس و معصیتش نسبت به خداوند داخل آتش شود.

هوای نفس و آرزوی طولانی

دو مطلب در کار است: پیروی از هوای نفس و طولانی بودن آرزوها. پیروی از هوای نفس مانع حق می‌شود و آرزوی طولانی آخرت را به فراموشی می‌سپارد.

دنیا پشت کرده و می‌رود و آخرت رو کرده و می آید، و هرکدام از آنها فرزندانی دارند. اگر می توانید از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید. امروز عمل است و حساب نیست، و فردا حساب است و عمل نیست.

ابتدای فتنه‌ها

آغاز وقوع فتنه‌ها از هوای نفسهایی است که پیروی می‌شود و احکامی است که بدعت گذارده می‌شود. در آنها با حکم خدا مخالفت می‌شود، و افرادی ولایتِ افرادی را می‌پذیرند و اشخاصی از اشخاصی تبرّی و بیزاری می‌جویند.

بدانید که اگر حقّ خالص شود در آن اختلافی نخواهد بود، و اگر باطل خالص شود بر صاحب عقلی مخفی نخواهد ماند، ولی قسمتی از حق و قسمتی از باطل گرفته می‌شود و مخلوط می‌شوند و ممزوج به هم به‌حساب می‌آیند. اینجاست که شیطان بر اولیاء خود مسلّط می‌شود و آنان که از جانب ما[1] خوبی دربارهٔ آنان مقدّر شده است نجات پیدا می‌کنند.

من از پیامبرﷺ شنیدم که فرمود: چگونه خواهید بود هنگامی‌که فتنه‌ای شما را

---

۱. «د»: از جانب خداوند.

بپوشاند که خردسالان در آن بزرگ می‌شوند و بزرگسالان رشد می‌کنند[۲]. مردم طبق آن عادت می‌کنند و آنرا سنّت حساب می‌نمایند، بطوری که هرگاه چیزی از آن بدعتها تغییر یابد گفته می‌شود: «مردم کار منکری بجا آورده‌اند»[۳].

سپس بلا شدّت می‌یابد و فرزندان اسیر می‌شوند و فتنه‌ها آنان را خرد می‌کند همانطور که آتش هیزم را خرد می‌نماید و همانگونه که آسیاب با سنگ خود خرد می‌کند. (در آن فتنه‌ها) برای غیردین سراغ فقه و فهم می‌روند[۴] و با عمل آخرت دنیا را طلب می‌کنند[۵].

۲

کلام امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ بدعتهای ابوبکر و عمر و عثمان

مشکل مبارزه با بدعتها

سپس حضرت رو به عده‌ای از اهل بیت و شیعیانش کرد و فرمود. بخداقسم، از **حاکمان قبل از من کارهای بزرگی سرزده که در آنها عمداً با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده‌اند.** اگر مردم را بر ترک آنها و برگرداندن آنها از موقعیت کنونی به صورتی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اجرا می‌شد وادار کنم لشکر من از اطرافم پراکنده می‌شوند، بطوریکه در لشکرگاهم جز خود وعدّهٔ کمی از شیعیانم که فضیلت و امامت مرا از روی کتاب خدا و سنّت پیامبرش ـ نه از راه دیگری ـ معتقدند کسی باقی نمی‌ماند!!

نمونه‌هایی از بدعتهای ابوبکر و عمر و عثمان

چگونه می‌بینید اگر دربارهٔ مقام ابراهیم علیه السلام دستور دهم و آنرا به مکانی که پیامبر صلی الله علیه و آله

۲. «ب» و «د»: پیر می‌شوند.

۳. «ب»: گفته می‌شود: «سنّت تغییر داده شد»!

۴. «ب»: بر سر غیر حق اتفاق می‌کنند. در روضهٔ کافی: برای غیرخدا.

۵. «ب» و «د»: و با دین دنیا را طلب می‌کنند.

در آن قرارداد برگردانم[۶]، و فدك را به وارثان فاطمهؑ باز گردانم، و صاع و مدّ پیامبرﷺ را به‌صورتی که بود برگردانم[۷]، و زمینهایی که پیامبرﷺ تعیین کرده بود به اهلش بدهم[۸]، و خانهٔ جعفر بن ابی طالب را به وارثان او برگردانم و آنرا از مسجد جدا کرده خراب نمایم، و قضاوتهایی را که حاکمان قبل از من به ظلم قضاوت کرده‌اند برگردانم، و آنچه از زمین خیبر قسمت شده باز گردانم، و دیوان عطایا را از بین ببرم و همانگونه که پیامبرﷺ عطا می‌فرمود عطا کنم و اموال را ثروت بین اغنیا قرار ندهم[۹]، و فرزندان بنی تغلب را اسیر کنم[۱۰]، و به مردم دستور دهم که در ماه رمضان جز نماز واجب را به جماعت نخوانند، در این صورت بعضی از افراد لشکر ـ که همراه من می‌جنگند ـ خواهند گفت: «ای اهل اسلام»! همانطور که گفتند: **«سنّت عمر را تغییر می‌دهی، و ما را از اینکه در ماه رمضان نماز مستحبی بخوانیم منع می‌نمایی»**؟! بطوریکه ترسیدم در لشکرم شورش کنند[۱۱].

۶. دربارهٔ تغییر مقام ابراهیمؑ به حدیث ۱۴ پاورقی ۴ مراجعه شود.
۷. دربارهٔ تغییر صاع و مدّ به حدیث ۱۴ پاورقی ۵ مراجعه شود.
۸. «ب»: پیامبرﷺ برای اقوامی تعیین کرده بود ولی به آنان داده نشد.
۹. «دیوان عطایا»، دفتری بود که به دستور عمر آنرا تنظیم کردند تا هنگام تقسیم بیت‌المال مردم طبقه‌بندی شوند و برای هر درجه‌ای حقوق خاصی تعیین شود، برخلاف زمان پیامبرﷺ که بیت‌المال بین همهٔ مردم بطور مساوی تقسیم می‌شد. در بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۸ نقل کرده که طبق این برنامه برای همسران پیامبرﷺ هرکدام ده هزار و برای عایشه دو هزار بیشتر قرار داد. برای مهاجرینی که در جنگ بدر بوده‌اند پنج هزار، و برای انصار چهار هزار، برای آنانکه از جنگ احد تا حدیبیّه شرکت داشته‌اند چهار هزار، برای آنانکه بعد از حدیبیّه در جنگها شرکت کرده‌اند سه هزار، برای آنانکه بعد از پیامبرﷺ در جنگها شرکت داشته‌اند از دو هزار تا دویست طبقه‌بندی کرد. زنان را هم از پانصد تا دویست طبقه‌بندی نمود واین برنامه در سال بیستم هجرت واقع شد.
۱۰. در بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۷ از امام صادقؑ روایت کرده است که: بنی تغلب که از مسیحیان عرب بودند خود را بالا گرفتند و از پرداخت جزیه امتناع ورزیدند و از عمر خواستند که جزیه از ایشان نگیرد و در مقابل، زکات را دو برابر مسلمانان بپردازند. عمر پیشنهاد ایشان را قبول کرد.
جهت بدعت این است که دو برابر گرفتن زکات بجای جزیه مخالف اسلام است و باید در صورت امتناع با آنان می‌جنگید.
۱۱. در الغدیر: ج ۵ ص ۳۱ نقل کرده: اوّل کسی‌که نماز «تراویح» را بدعت گذاشت عمر بود و این در سال ۱۴

←

چه سخت است برمن آنچه از این امّت[۱۲] بعد از پیامبرشان از اختلاف و اطاعت از رهبران ضلالت و دعوت کنندگان به آتش دیده‌ام.

خمس و ذوی‌القربی

فرمود: اگر ندهم سهم ذوی‌القربی[۱۳] را مگر به کسانی‌که خداوند دستور به اعطاء آنان داده است، آنانکه خداوند می‌فرماید: «اِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَ ما اَنْزَلْنا عَلیٰ عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعٰانِ»[۱۴]، «اگر به خداوند و به آنچه در روز فرقان، روزی که دو گروه بایکدیگر ملاقات می‌کنند ایمان آورده‌اید...». ما هستیم که خداوند از فامیل پیامبر ویتیمان و مساکین و در راه ماندگان قصد کرده است. همهٔ اینان فقط باید از ما باشند، زیرا خداوند برای ما از صدقه نصیبی قرار نداده و خداوند پیامبرش را و ما را بالاتراز آن دانسته است که کثافات[۱۵] دست مردم را به‌ما بخوراند[۱۶].

← هجری بود. «تراویح» بیست رکعت نماز مستحبی بودکه در شبهای ماه رمضان به جماعت می‌خواندند. در این نماز دو جهت بدعت بود: یکی نماز مستحبی را به جماعت خواندن و دیگری تعیین بیست رکعت بعنوان نماز مخصوص شبهای ماه رمضان.

در بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۴ نقل کرده که پیامبرﷺ فرمود: «ای مردم، نماز نافله را در شب ماه رمضان به جماعت خواندن بدعت است...».

سپس روایت کرده که عمر در شبی از شبهای ماه رمضان بیرون آمد و چراغهایی را در مسجد دید و پرسید: چه خبر است؟ گفتند: مردم برای نماز مستحبّی به جماعت جمع شده‌اند. عمر گفت: بدعت است، ولی خوب بدعتی است!!

در تهذیب: ج ۳ ص ۷۰ از امام صادقؑ روایت کرده است که فرمود: وقتی امیرالمؤمنینؑ وارد کوفه‌شد دستور داد تا امام حسنؑ در میان مردم نداکند: «در ماه رمضان در مساجد نماز جماعت مستحبی نیست». امام حسنؑ در بین مردم اعلام کرد. وقتی مردم پیام حضرت را شنیدند فریاد برآوردند: «واعمراه! واعمراه!» وقتی امام حسنؑ نزد امیرالمؤمنینؑ آمد حضرت پرسید: این چه صدایی است؟! عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، مردم فریاد می‌زنند: واعمراه! واعمراه! حضرت فرمود: برو به آنان بگو: نمازشان را بخوانند!! البته این حدیث و امثال آن حاکی از شرایط اجتماعی و تقیّهٔ امیرالمؤمنینؑ است.

۱۲. «د»: گذشته از آنچه از این امت....

۱۳. «ب»: از آن هم مهمتر سهم ذوی‌القربی است....

۱۴. سورهٔ انفال: آیهٔ ۴۱.

۱۵. کنایه از اینکه زکات در واقع باعث طهارت مال است و نوعی اخراج کثافات آن بحساب می‌آید.

۱۶. در روضهٔ کافی: ص ۵۸ همین حدیث را با اضافات مهمّی بنقل از سلیم آورده است عین عبارات آن راکه از حدود پاورقی ۸ این حدیث تا آخر است ذیلاً می‌آوریم و سپس به توضیح بعضی موارد آن می‌پردازیم. عبارت روضهٔ کافی چنین است:

«... و قضاوتهای ظالمانه‌ای که شده برگردانم، و زنهایی راکه بنا حق در اختیار مردانی هستند از سلطهٔ آنان خارج کنم و به شوهران حقیقی آنها باز گردانم و احکام مربوط به تجاوز ناموسی را دربارهٔ آنان اجراکنم، و فرزندان بنی‌تغلب را اسیر کنم، و آنچه از زمین خیبر تقسیم شده برگردانم. دفاتر عطایا را از بین ببرم و همچنانکه پیامبرﷺ به تساوی عطا می‌کرد عطاکنم و آنرا ثروت بین اغنیا قرار ندهم، و مساحت راکنار بگذارم، و ازدواجها را یکسان قرار دهم، و در خُمس پیامبرﷺ آنچنانکه خدا نازل کرده و واجب نموده عمل نمایم، و مسجد پیامبرﷺ را به صورتی که قبلاً بود بازگردانم و درهایی که در آن باز شده مسدود کنم و درهایی که بسته شده باز کنم، و مسح بر روی پوشش پا را حرام کنم، و برای نوشیدن نبیذ حدّ بزنم. دستور به حلال بودن دو متعه (حج تمتع و متعهٔ زنان) بدهم، و دستور دهم بر جنازه‌ها پنج تکبیر بگویند، و مردم را وادار به بلندگفتن «بسم الله الرحمان الرحیم» نمایم، و خارج کنم کسانی راکه همراه پیامبرﷺ داخل مسجد او شده‌اند از کسانی‌که آنحضرت ایشان را خارج کرده بود، و داخل کنم کسانی را که بعد از پیامبرﷺ اخراج شدند از کسانی‌که آنحضرت ایشان را داخل کرده بود. مردم را به حکم قرآن و بر طلاق طبق سنت وادار نمایم، و صدقات را به انواع آن و با حفظ حدود آن اخذ نمایم، و وضو و غسل و نماز را به وقتها و احکام و جاهای واقعی آن برگردانم. و اهل نجران را به منطقهٔ خودشان باز گردانم، اسیرانی از فارس و ملل دیگر را طبق کتاب خدا و سنت پیامبرشﷺ به شهرشان بازگردانم، اگر این کارها را انجام دهم مردم از اطراف من پراکنده می‌شوند.

بخداقسم به مردم دستور دادم تا در ماه رمضان جز نماز واجب را به جماعت نخوانند و اینکه نمازهای مستحبی را به جماعت خواندن بدعت است؛ اینجا بود که بعضی از اهل لشکر من که همراه من می‌جنگیدند هم صدا فریاد برآوردند که «ای اهل اسلام، سنّت عمر تغییر یافت! ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان منع می‌کند»! بطوریکه ترسیدم در گوشه‌ای از لشکر گاهم شورش کنند.

من چه کشیده‌ام از این امّت، از تفرقه واطاعت ایشان از رهبران گمراهی و دعوت‌کنندگان به آتش!

اگر از سهم ذوی‌القربی عطا می‌کردم که خداوند می‌فرماید: «اِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَ ما اَنْزَلْنا عَلیٰ عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ»، بخداقسم ما هستیم که خداوند از ذی‌القربی قصد کرده و ما را همراه نام خود و پیامبرش آورده و فرموده: «فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبیٰ وَالْیَتامیٰ وَ الْمَساکینَ وَ ابْنِ السَّبیلِ - که این آیه فقط دربارهٔ ما است - کَیْلاٰ یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْاَغْنِیاءِ مِنْکُمْ»، و «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللهَ - یعنی در مورد ظلم به آل محمدﷺ - اِنَّ اللهَ شَدیدُ الْعِقابِ»، یعنی نسبت به کسانی‌که به آنان ظلم کنند عذاب خداوند شدید است، و این بخاطر رحمت خداوند نسبت به ما است و بی‌نیازی‌ای است که خداوند ما را به آن مستغنی فرموده و پیامبرش هم سفارش نموده است و در صدقه برای ما

←

→ نصیبی قرار نداده است. خداوند پیامبرش را و ما اهل بیت را بالاتر از آن دانسته است که کثافات مردم را به ما بخوراند. مردم خدا و پیامبرش را تکذیب کردند و کتاب خداوند را که گویای حق ما است انکار نمودند و نصیبی که خداوند برای ما واجب کرده بود از ما منع نمودند. اهل بیت هیچ پیامبری از امتشان مثل آنچه ما بعد از پیامبرمان دیدیم ندیدند. خداوند بر علیه آنان که بر ما ظلم کردند کمک می‌کند و لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم».

تا اینجا عبارات «روضهٔ کافی» پایان یافت. اکنون در مورد بدعتهای ذکر شده توضیحاتی ذکر می‌گردد:

● «مساحت را کنار بگذارم»، در بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۴ روایت کرده که عمر مالیات سرزمین «سواد» را چنین قرارداد که مساحت زمین آنرا حساب کند، و بر هر جریبی از درختان خرما ده درهم و بر درختان انگور هشت درهم و بر هر جریب از درختان‌دیگر شش درهم، و برگندم چهار درهم و بر جود دو درهم مالیات قرار دهند.

جنبهٔ بدعت این است که حکم سرزمینهایی که با جنگ از کفّار گرفته می‌شود این است که خمس آن را به اهل خمس بدهند وبقیهٔ آن برای همهٔ مسلمین است.

● «ازدواجها را یکسان قرار دهم» اشاره به بدعت عمر است که گفت: عرب حق دارند با زنان عجم ازدواج کنند ولی مردان عجم حق ندارند با زنان عرب از دواج کنند. به حدیث ۲۳ همین کتاب مراجعه شود.

● «مسح بر روی پوشش پا را حرام کنم»، در بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۷ از امام باقرؑ روایت کرده است که فرمود: عمر صحابه را که علیؑ هم در میان آنان بود جمع کرد و گفت: دربارهٔ مسح بر روی پوشش پا چه می‌گوئید؟ مغیرة بن شعبه گفت: پیامبر را دیدم که بر آن مسح می‌کرد.امیرالمؤمنینؑ فرمود: قبل از نزول سورهٔ مائده دیدی یا بعد از آن؟ مغیره گفت: نمی‌دانم. حضرت فرمود: حکم قرآن بر آنچه دیده‌ای مقدّم است، سورهٔ مائده دو یا سه ماه قبل از رحلت پیامبرﷺ نازل شده است.

● «برای نوشیدن نبیذ حد بزنم»، منظور از نبیذ شرابی است که از خرما یا کشمش تهیه می‌شود و مقداری آب به آن اضافه می‌کنند و آنرا به‌حال خود می‌گذارند تا تبدیل به شراب شود. در الغدیر: ج ۶ ص ۲۵۷ روایت کرده که عمر نبیذ غلیظ می‌نوشید و می‌گفت: «ما این شرابِ شدید را می‌نوشیم تا از اذیت گوشت شتر در شکم خود راحت باشیم!! هرکس دربارهٔ حلال بودن نبیذ شک دارد آنرا با آب مخلوط کند»!!!

● «بر جنازه‌ها پنج تکبیر بگویند»، در بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۷ روایت کرده که عمر مردم را جمع کرد و دربارهٔ تعداد تکبیر در نماز بر جنازه‌ها مشورت کرد! مردم گفتند: پیامبرﷺ هفت و پنج و چهار تکبیر گفته است. عمر حکم کرد چهار تکبیر بگویند!!

● «مردم را وادار به بلند گفتن بسم الله الرحمان الرحیم نمایم»، اشاره به بدعت عمر است که «بسم الله

←

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۲ ص ۳۵ ح ۳۷.

۲. بحار: ج ۸ قدیم ص ۶۵۳ .

۳. بحار: ج ۹۶ ص ۳۸۴.

روایت با سند به سلیم:

۱. کافی: ج ۱ ص ۴۴ ح ۱.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۶ ح ۱.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۳۹ ح ۱.

۴. روضهٔ کافی: ص ۵۸ ح ۲۱.

۵. شافی سید مرتضی: ص ۲۵۵.

۶. خصال صدوق: باب ۲ ح ۶۳ .

۷. تهذیب: ج ۴ ص ۱۲۶ ح ۳۶۲.

۸. تهذیب: ج ۶ ص ۳۲۸ ح ۹۰۶.

۹. اعلام الدین دیلمی: ص ۸۹ .

۱۰. منتهی المطلب (علامه حلی): ج ۱ ص ۵۵۱ .

۱۱. مختلف الشیعة (علامه حلی): ج ۲ ص ۳۴.

← الرحمان الرحیم» را از اول سوره‌های قرآن اسقاط کرد و در نماز لزوم قرائت آنرا برداشت...

● «مردم را بر طلاق سنّت وادار نمایم»، در بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۷ روایت کرده که سه طلاق در یک مجلس، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز ابوبکر و دو سال از حکومت عمر، یک طلاق حساب می‌شد. عمر گفت: مردم در مسئله‌ای که در آن وسعت داشتند عجله کردند، چطور است که آنرا برای مردم بپذیریم. و بعد سه طلاق در یک مجلس را سه طلاق حساب کرد.

● «وضو و غسل و نماز را به وقتها و احکام و جاهای واقعی آن برگردانم» اشاره به بدعتهایی است که در این سه عمل قرار داده شد مثلاً در وضوء مسح بر روی پا پوش و دست کشیدن به تمام سر و گوشها بجای مسح سر، و شستن پا بجای مسح آن، و در غسل ترک تیمّم و اسقاط نماز برای کسی‌که آب نیابد، و در نماز قرار دادن دست راست روی چپ و اسقاط بسم الله و گفتن «آمین» بعد از حمد و تأخیر نماز صبح تا غروب ستارگان و تأخیر نماز مغرب تا طلوع ستارگان و غیر اینها.

● «اهل نجران را به منطقهٔ خودشان برگردانم»، طبری در وقایع سال بیستم هجرت روایت کرده که عمر در آن سال یهودیان نجران را به کوفه منتقل کرد.

۱۲. المعتبر (محقق حلی): ص ۳۹۵.

۱۳. مجمع الفائدة و البرهان (اردبیلی): ج ۱ ص ۲۴۷.

۱۴. کتاب الخمس (شیخ انصاری): اواسط کتاب.

۱۵. مستند الشیعة نراقی: ج ۲ ص ۸۲.

روایت از غیر سلیم:

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۴ ح ۱.

۲. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۳۹۲.

۳. غوالی اللآلی به‌روایت بحار: ج ۲ ص ۳۴.

۴. امالی طوسی: ج ۱ ص ۲۳۶.

۵. امالی طوسی: ج ۱ ص ۱۱۷.

۶. تذکرة الخواص: ص ۱۲۲.

۱۹

وصیت ابوذر به امیرالمؤمنین واقعی! سلام هشتاد نفر از عرب و عجم بعنوان «امیرالمؤمنین» و اعتراض ابوبکر و عمر، چگونه مردم به فتنهٔ ابوبکر و عمر مبتلا شدند، صحیفهٔ ملعونه و معاهده در کعبه، پشیمانی صحابه از کوتاهی در حق امیرالمؤمنینعليه السلام، گروهی از صحابه در روز قیامت به سوی جهنّم.

وصیت ابوذر به امیرالمؤمنین واقعی!

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: در بیماری ابوذر ـ که در زمان حکومت عمر مبتلا شده بود ـ نزد او حاضر بودم. عمر بعنوان عیادت نزد او آمد، در حالیکه امیرالمؤمنینعليه السلام و سلمان و مقداد هم نزد او بودند و ابوذر به آنحضرت وصیّت کرده و نوشته بود و شاهد گرفته بود.

وقتی عمر بیرون رفت مردی از فامیل ابوذر ـ که از پسرعموهای او از طایفهٔ بنی غفار بود ـ گفت: چه مانعی داشت به امیرالمؤمنین عمر وصیت می‌کردی؟!

ابوذر گفت: من به امیرالمؤمنین حقیقی وصیّت کرده‌ام.

سلام هشتاد نفر از عرب و عجم بعنوان «امیرالمؤمنین» و اعتراض ابوبکر و عمر

پیامبرصلى الله عليه وآله به ما که چهل نفر از عرب و چهل نفر از عجم بودیم دستور داد و ما بر علیعليه السلام بعنوان «امیرالمؤمنین» سلام کردیم، و همین صاحب حکومت که او را «امیرالمؤمنین» نامیدی (یعنی عمر) در بین ما بود.

هیچیک از عرب و عجم در این باره اعتراضی به پیامبرصلى الله عليه وآله نکرد مگر همین شخص و رفیق بی‌مقدارش که او را جانشین خود قرار داد. این دو گفتند: «آیا این حقّی از جانب خدا و رسولش است»؟ حضرت غضب کرد و فرمود: بخداقسم آری، حقی از جانب خدا

و رسولش است. خداوند این دستور را به من داده و من به شما دستور دادم.

سلیم می‌گوید: عرض کردم: ای ابوالحسن، و تو ای سلمان و تو ای مقداد، آیا گفتار ابوذر را تأیید می‌کنید؟ گفتند: آری، راست می‌گوید. گفتم: چهار نفر عادل‌اند که اگر فقط یکی از آنان برایم نقل می‌کرد در صدق و راستی او شك نمی‌کردم، ولی چهار نفر شما در نفس من و برای بصیرتم محکم‌تر است.

گفتم: اصلحك الله، آیا نام هشتاد نفر از عرب و غیرعرب را ذکر می‌کنید؟ سلمان نام یك یك آنها را ذکر کرد. امیرالمؤمنین ﷺ و ابوذر و مقداد گفتند: «سلمان راست می‌گوید». رحمت خدا و مغفرتش بر او و بر آنان باد.

از جمله کسانی‌که سلمان نام برد: **ابوبکر، عمر، ابوعبیده، معاذ، سالم، پنج نفر اصحاب شوری**[1]**، عمار بن یاسر، سعد بن عبادة و بقیّهٔ اصحاب عقبه**[2] **و ابّی بن کعب و ابوذر و مقداد**، وعدهٔ دیگری که اکثرشان و قسمت اعظمشان از اهل بدر بودند و اکثر آنها از انصار بودند. در میان ایشان **ابوالهیثم بن تیهّان، خالد بن ولید، ابو ایوّب، اسید بن حضیر و بشیر بن سعید** بودند.

چگونه مردم به فتنهٔ ابوبکر و عمر مبتلا شدند

سلیم می‌گوید: گمان می‌کنم با همهٔ این افراد ملاقات کردم و از فرد فرد آنان در تنهایی و خلوت در این مورد سؤال کردم. بعضی از آنان سکوت کردند و پاسخی ندادند و حقیقت راکتمان کردند. بعضی از آنان هم آنرا نقل کردند و گفتند: فتنه‌ای به ما برخورد که قلبها و گوشها و چشمهای ما راگرفت! و آن هنگامی بود که ابوبکر ادعا کرد از پیامبر ﷺ شنیده است که بعد از آن فرموده: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما راگرامی داشته و آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده و خداوند نمی‌گذارد نبوت و خلافت برای ما اهل بیت جمع شود»! هنگامی‌که علی ﷺ را برای بیعت آورده بودند به این مطلب

۱. اصحاب شوری بجز امیرالمؤمنین ﷺ عبارتند از: عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان‌بن‌عوف، سعد بن ابی وقاص.
۲. دربارهٔ اصحاب عقبه به پاورقی ۱۰ از حدیث ۲۰ در ص ۳۹۵ همین کتاب مراجعه شود.

استدلال کرد و چهار نفر که نزد ما از خوبان بودند و مورد تهمت نبودند او را تصدیق کرده و برایش شهادت دادند که عبارت بودند از: ابوعبیدة، سالم، عمر، معاذ. و ما گمان کردیم آنان راست می‌گویند.

صحیفهٔ ملعونه و معاهده در کعبه

(سلیم می‌گوید: افرادی که با آنان ملاقات‌کردم همچنین گفتند:) وقتی علیؑ بیعت نمود به ما خبر داد که پیامبرﷺ چه مطالبی گفته و خبر داده است که این پنج نفر در بین خود مکتوبی نوشته‌اند و در آن با یکدیگر عهد بسته‌اند و درکنار کعبه هم پیمان شده‌اند که «**اگر محمد از دنیا برود یا کشته شود بر علیه علی قیام کنند و خلافت را از او سلب کنند**». امیرالمؤمنینؑ چهار نفر را که سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر بودند شاهد گرفت، و آنان هم گواهی دادند، و این بعد از آن بود که بیعت لعنت شده و گمراه کنندهٔ ابوبکر برگردن ما قرار گرفته بود. و ما دانستیم که علیؑ از قول پیامبرﷺ مطلب باطلی نقل نمی‌کند که نیکان از اصحاب محمدﷺ به آن شهادت دهند.

پشیمانی صحابه از کوتاهی در حق امیرالمؤمنینؑ

سلیم می‌گوید: اکثر کسانی‌که این سخن راگفتند، اضافه کردند که: ما بعد از آن در مسئلهٔ خلافت فکر کردیم و سخن پیامبرﷺ را به‌یاد آوردیم که در حضور ما فرمود: «**خداوند چهار نفر از اصحابم را دوست دارد و مرا دستور به محبت آنان داده است و بهشت مشتاق ایشان است**». پرسیدیم: یا رسول الله، اینان کیانند؟ فرمود: «برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه‌ام در اُمّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علی بن ابی طالب است و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن اسود»[۳].

بعد گفتند: ما از آنچه (در حق علیؑ) مرتکب شده‌ایم وکارهایی که انجام داده‌ایم به درگاه خداوند استغفار می‌کنیم و توبه می‌نماییم.

---

۳. «الف» خ ل: پیامبرﷺ فرمود: «علی از آنهاست» و سپس سکوت کرد و بعد فرمود: بدانید که علی از آنهاست و ابوذر و سلمان و مقداد.

گروهی از صحابه در روزقیامت به سوی جهنّم

از پیامبرﷺ کلامی شنیدیم که از تأویل و معنای آن جز خیر چیزی نفهمیدیم. آن حضرت فرمود: گروهی از کسانی‌که با من هم صحبت بوده‌اند و نزد من مقام و منزلتی کسب کرده‌اند بر سر حوض کوثر به نزد من وارد می‌شوند. وقتی در جایگاه خود ایستادند و مرا دیدند ناگهان از حضور من برده می‌شوند[٤] و آنان را به سمت چپ می‌برند. من می‌گویم: پروردگارا، اصحابم! اصحابم! به من پاسخ داده می‌شود: تو نمی‌دانی بعد از تو چه کرده‌اند **اینان بعد از تو، از روزی که از ایشان جدا گشته‌ای، همچنان به عقب برگشته‌اند.**

بعد این افراد گفتند: بجان خودمان قسم، اگر هنگامی‌که پیامبرﷺ از دنیا رفت[٥] ما خلافت را به علیؑ سپرده بودیم و از او اطاعت می‌کردیم و تابع او می‌شدیم و با او بیعت می‌کردیم به راه درست رفته بودیم و هدایت می‌شدیم و موفق بودیم، ولی خداوند اختلاف و تفرقه و بلا را مقدّر کرده بود، و می‌بایست آنچه خدا می‌داند و در قضا و قدر آورده واقع شود.

....

روایت ازکتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۲۸ ص ۲۳ ح ۳۳.

۲. بحار: ج ۲۸ ص ۱۲۴ ح ۷.

روایت از غیر سلیم:

۱. کتاب «الیقین» ابن طاووس: ص ۱۴۳ باب ۱۲.

۲. بحار: ج ۸ قدیم ص ۷۰، به‌نقل از تلخیص الشافی.

---

۴. «ب»: بشدت و کشان‌کشان از نزد من برده می‌شوند.

۵. «ب»: اگر ما از هنگامی که پیامبرﷺ از دنیا رفت.

۲۰

وصیّت ابوذر به امیرالمؤمنین حقیقی! عکس‌العمل اصحاب صحیفهٔ ملعونه در مسئلهٔ «امرة المؤمنین»، دوبار تسلیم به امرة المؤمنین، اصحاب صحیفه و اصحاب عقبه، عمار و حذیفه در فتنهٔ سقیفه، سؤال سلیم از عمار و حذیفه دربارهٔ سقیفه.

وصیّت ابوذر به امیرالمؤمنین حقیقی!

سلیم بن قیس می‌گوید: هنگامی‌که عثمان ابوذر را به ربذه تبعید کرده بود[1] در آنجا نزد ابوذر حاضر شدم. او به امیرالمؤمنین ﷺ در مورد خانواده و اموالش وصیّت کرد. کسی به ابوذر گفت: کاش به امیرالمؤمنین عثمان وصیّت کرده بودی!!

ابوذر گفت: من به امیرالمؤمنین حقیقی وصیّت کرده‌ام. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ که در زمان پیامبر ﷺ و به دستور او بعنوان «امیرالمؤمنین» بر او سلام کردیم. آنحضرت فرمود: به‌برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه‌ام در امّتم و صاحب‌اختیار هرمؤمنی بعد از من بعنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنید، چراکه اوست باعث قوام زمین که بخاطر آن آرام گرفته‌است، و اگر او را از دست بدهید زمین و آنچه روی آن است به چشمتان زشت می‌آید[2].

---

۱. در بحار: ج ۸ قدیم ص ۳۰۵ روایت کرده که عثمان به ابوذر گفت: اذیت تو به من و اصحابم زیاد شده است، باید به شام بروی. و او را از مدینه به شام اخراج کرد. ابوذر در شام به کارهای معاویه اعتراض می‌کرد، ولذا معاویه به عثمان در مورد ابوذر نامه‌ای نوشت. عثمان در جواب نوشت: «جندب (یعنی ابوذر) را بر چهار پایی سخت و خشن سوار کن و بفرست». معاویه هم ابوذر را همراه کسی فرستاد که شب و روز راه می‌پیمود و او را بر شتر پیری که غیر از جهازی روی آن نبود سوار کرد تا به مدینه آورد در حالیکه گوشت را نهایش از رنج و تعب ریخته بود.

وقتی ابوذر به مدینه رسید عثمان کسی را فرستاد که هرجا می‌خواهی برو. ابوذر گفت: به مکه؟ عثمان گفت: نه! گفت: پس بیت‌المقدس؟ گفت: نه! گفت: پس به یکی از دو شهر کوفه و بصره؟ گفت: نه! ولی تو را به «رَبَذه» خواهم فرستاد. عثمان ابوذر را به آنجا فرستاد و در آنجا بود تا از دنیا رفت.

۲. کنایه از اینکه با فقدان او چنان دگرگونی در زمین ایجاد می‌شود که از صورت اصلی خارج می‌شود. این

←

عکس‌العمل اصحاب صحیفهٔ ملعونه در مسئلهٔ «إمرة المؤمنین»

ابوذر می‌گوید: گوساله و سامری این امت را دیدم که به پیامبر ﷺ اعتراض کردند و گفتند: آیا این حقّی از طرف خدا و رسولش است؟ حضرت غضب کرد و فرمود: مطلب حقّی از طرف خدا و رسولش است. خداوند مرا به این موضوع امر کرده است!

وقتی بعنوان «امیرالمؤمنین» بر آنحضرت سلام کردیم، ابوبکر و عمر رو به یارانشان معاذ و سالم و ابوعبیده کردند و هنگامی‌که پس از سلام بر علی ؑ از خانهٔ او خارج می‌شدند به آنان گفتند: این مرد را چه شده است که دائماً مقام پسرعمویش را بالا می‌برد! و یکی از آن دو گفت: کار پسرعمویش خوب خواهد شد! و همگی گفتند: مادامی که علی زنده است نزد او برای ما خیری نخواهد بود!!

دوبار تسلیم به امرة المؤمنین

سلیم می‌گوید: گفتم: ای ابوذر، این سلام کردن بعد از حجة الوداع بود یا قبل از آن؟ گفت: سلام کردن اوّل قبل از حجة الوداع و سلام کردن دوّم بعد از حجةالوداع بود.

اصحاب صحیفه و اصحاب عقبه

پرسیدم. همپیمانی این پنج نفر (اصحاب صحیفه) چه زمانی بود؟ گفت: در حجةالوداع.

گفتم: اصلحك الله، دربارهٔ دوازده نفر اصحاب عقبه که صورتهای خود را پوشانده بودند و می‌خواستند شتر پیامبر ﷺ را بِرَمانند به من خبر بده که این ماجرا چه زمانی بود؟ گفت: در غدیرخم هنگام بازگشت پیامبر ﷺ از حجةالوداع.

گفتم: اصلحك الله، آیا آنان را می‌شناسی؟ گفت: آری و الله، همهٔ آنها را می‌شناسم.

← حدیث می‌تواند در مجموع به‌معنی «لَوْ لاَ الْحُجَّةُ لَساخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِها» باشد، و منظور از «او» شخص امیرالمؤمنین و جانشینانش ؑ هستند.

گفتم: از کجا می‌شناسی در حالیکه پیامبرﷺ پنهانی آنها را به حذیفه معرفی کرد؟

ابوذر گفت: در آن بلندی کوه، عمّار افسار شتر آنحضرت را بر دوش می‌کشید و حذیفه از پشت سر شتر را راهنمایی می‌کرد. حضرت به حذیفه دستور کتمان داد ولی به عمار چنین دستوری نداد.

گفتم: آنان را برایم معرّفی می‌کنی؟ گفت: **پنج نفر اصحاب صحیفه و پنج نفر اصحاب شوری و عمروعاص و معاویه**[۳].

عمار و حذیفه در فتنهٔ سقیفه

گفتم: اصلحك الله، چگونه عمّار و حذیفه وقتی آن دو را بعد از پیامبرﷺ دیدند باز هم در تصمیم خود مردّد شدند.

ابوذر گفت: **عمّار و حذیفه** بعدها اظهار توبه و پشیمانی کردند. ولی (در سقیفه) گوسالهٔ آنان (ابوبکر) برای خود مقامی ادعا کرد، و سامری آنان (عمر) و سه نفر همراهشان (سالم و ابوعبیدة و معاذ) شهادت دادند که از پیامبرﷺ شنیده‌اند که آن مطلب را فرموده است[٤]. عمّار و حذیفه هم با خود گفتند: شاید این مسئله‌ای است که بعد از مسئلهٔ اوّلی (یعنی خلافت امیرالمؤمنینؑ) بوقوع پیوسته ولذا آن دو هم مانند دیگران به شك افتادند. ولی توبه کردند و متوجه شدند و تسلیم آنحضرت گردیدند.

سؤال سلیم از عمار و حذیفه دربارهٔ فتنهٔ سقیفه

سلیم بن قیس می‌گوید: در زمان خلافت عثمان بعد از وفات ابوذر با عمّار ملاقات کردم و گفتهٔ ابوذر را به او خبر دادم. عمّار گفت: برادرم ابوذر راست گفته است. او نیك‌تر

---

۳. در نتیجه این دوازده نفر عبارت می‌شوند از: ابوبکر، عمر، ابوعبیدهٔ جراح، معاذ بن جبل، سالم مولی ابی حذیفة، عثمان، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه، زبیر، معاویه، عمروعاص. به پاورقی ۳۸ از حدیث ۴ مراجعه شود.

۴. اشاره به همان حدیث جعلی ابوبکر است که «خداوند برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نمی‌کند»!

و راستگوتر از آن است که از قول عمّار چیزی راکه نشنیده نقل کند.

گفتم: اصلحك الله، به چه عنوان سخن ابوذر را تصدیق می‌کنی؟ گفت: شهادت می‌دهم که از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: آسمان سایه نینداخته و زمین بر خود حمل نکرده گوینده‌ای راستگوتر و نیک‌تر از ابوذر. پرسیدم: ای پیامبر خدا، حتی اهل بیتت؟ فرمود: منظور من غیر آنان از مردم است.

سلیم می‌گوید: سپس حذیفه را در مدائن ملاقات کردم ـ که از کوفه به آنجا رفته بودم ـ و سخن ابوذر را برایش گفتم. گفت: سبحان الله، ابوذر راستگوتر و نیک‌تر از آن است که از قول پیامبر ﷺ غیر آنچه فرموده است بگوید.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۲۸ ص ۱۲۷.

روایت با سند به سلیم:

۱. المحتضر: ص ۵۹.

۲. کفایة الموحدین: ج ۲ ص ۳۷۷ ازکتاب سیرالصحابه.

روایت از غیر سلیم:

۱. ارشاد شیخ مفید: ص ۲۰.

۲۱

چند ماجرا دربارهٔ محبت پیامبر ﷺ به حسنَین علیهما السلام: آب خواستن حسنَین علیهما السلام، نشاندن حسنَین علیهما السلام بردوش مبارک، کشتی گرفتن حسنَین علیهما السلام، خطاب پیامبر ﷺ به حسنَین علیهما السلام در مورد امامت، نشستن امام حسین علیه السلام بر کمر پیامبر ﷺ در سجده. نشستن امام حسین علیه السلام بر شانهٔ آنحضرت بر فراز منبر.

چند ماجرا دربارهٔ محبّت پیامبر ﷺ به حسنَین علیهما السلام

آب خواستن حسنَین علیهما السلام

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام و سلمان و ابوذر و مقداد برایم نقل کردند، و نیز ابوالحجاف داود بن ابی عوف عوفی به‌نقل از ابوسعید خدری برایم نقل کرد و گفت:

پیامبر ﷺ نزد دخترش فاطمه علیها السلام آمد در حالیکه آنحضرت در زیر دیگی آتش روشن کرده بود و برای خانواده‌اش غذا می‌پخت. علی علیه السلام هم در گوشه‌ای از خانه خوابیده بود و حسنَین علیهما السلام کنار او در خواب بودند.

پیامبر ﷺ کنار دخترش نشست و با او مشغول صحبت شد و در همان حال حضرت زهرا علیها السلام آتش را زیر دیگ آماده می‌کرد و خدمتکاری نداشت.

در این حال امام حسن علیه السلام از خواب بیدار شد و رو به پیامبر ﷺ نمود و عرض کرد: «پدرجان، به من آب بده». حضرت او را در بر گرفت و سراغ شتر شیر دهی که داشتند رفت و با دست مبارک آنرا دوشید. سپس ظرف را ـ در حالیکه روی شیر چربی گرفته بود ـ آورد تا به امام حسن علیه السلام بدهد.

در این حال امام حسین علیه السلام بیدار شد و عرض کرد: «پدرجان، به من آب بده».

حضرت فرمود: پسرم، برادرت از تو بزرگتر است و قبل از تو از من آب خواسته است. امام حسین ؑ عرض کرد: قبل از او به من آب بده! پیامبر ﷺ همچنان او را آرام می‌کرد [۱] و با او به نرمی رفتار می‌کرد و از او می‌خواست که اجازه دهد برادرش پیش از او بنوشد ولی امام حسین ؑ اجازه نمی‌داد.

در اینجا فاطمه ؑ عرض کرد: پدرجان، گویا حسن نزد تو محبوبتر از حسین است؟! حضرت فرمود: او نزد من محبوبتر نیست و هردوی آنها نزد من یکسانند، ولی حسن ابتدا از من آب خواسته است. **من و تو و این دو و این کسی‌که خوابیده [۲] در بهشت در یک منزل و در یک درجه خواهیم بود.**

راوی می‌گوید: در همهٔ این صحبتها علی ؑ در خواب بود و متوجه آنان نبود.

نشاندن حسنَین ؑ بردوش مبارک

روزی پیامبر ﷺ ازکنار حسنَین ؑ عبور می‌کرد در حالیکه آن دو مشغول بازی بودند. حضرت آن دو راگرفت و هریک را بر یک دوش خود سوار کرد [۳].

مردی از مقابل رسید وگفت: شما خوب سواری برای اینان هستید [۴]! پیامبر ﷺ فرمود: و این دو خوب سوارانی هستند! **این دو پسر دو ریحانهٔ من از دنیا هستند.**

کُشتی گرفتن حسنَین ؑ

وقتی آن دو را به خانهٔ حضرت زهرا ؑ آورد فرمود: «با یک دیگر کُشتی بگیرید»! آن دو شروع به کُشتی گرفتن نمودند و پیامبر ﷺ مکرّر می‌فرمود: «هِیْ یا حسن» [۵]!

حضرت فاطمه ؑ عرض کرد: یا رسول الله، آیا «هِی یا حسن» می‌گویی، در حالیکه

---

۱. «ب» و «د»: می‌بوسید.

۲. یعنی امیرالمؤمنین ؑ

۳. «ب» و «د»: هر دو را سوار کرد، و یکی را بردوش راست و دیگری را بردوش چپ قرار داد و به‌راه افتاد.

۴. «ب» و «د»: ابوبکر از مقابل رسید و گفت: خوب مرکبی را سوار شده‌اید ای دو پسر.

۵. «هِیْ» کلمه‌ای است که برای تشویق در عربی و فارسی به کار می‌رود.

از حسین بزرگتر است[۶] ؟ حضرت فرمود: این جبرئیل است که می‌گوید: «هی یا حسین». در نتیجه حسین ﷺ حسن ﷺ را بر زمین زد!

خطاب پیامبر ﷺ به حسنَین ﷺ در مورد امامت

روزی پیامبر ﷺ نظر به آن دو نمود در حالیکه با هم پیش می‌آمدند، و فرمود: **بخداقسم، اینان دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از ایشان بهتر است. بهترین مردم نزد من و محبوبترین آنان در قلب من و محترم‌ترین ایشان در پیشگاه من پدر شما[۷] و سپس مادرتان است. احدی نزد خداوند افضل از من و برادرم و وزیرم و جانشینم در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علی بن ابی طالب نیست.**

بدانید که برادرم و دوستم و وزیرم و انتخاب شده‌ام و خلیفهٔ بعد از خودم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من علی بن ابی طالب است. وقتی او از دنیا رفت پسرم حسن بعد از اوست. وقتی او از دنیا رفت پسرم حسین بعد از اوست. سپس امامان نه‌گانه از نسل حسین خواهند بود.

آنان هدایت کنندگانِ هدایت شده‌اند. آنانْ با حقّ و حقّ با آنان است. تا روزقیامت ایشان از حق جدا نمی‌شوند و حق از ایشان جدا نمی‌شود. آنان مایهٔ قوام زمین هستند که بخاطرآنان آرام گرفته است.آنان ریسمان محکم خداوند و دستاویز مستحکم‌خدایند که پاره شدن ندارد. آنان حجّتهای الهی در زمین و شاهدان او بر مردم و خزانه‌داران علمش و معادن حکمت اویند.

آنان بمنزلهٔ کشتی نوح‌اند که هرکس برآن سوار شد نجات یافت و هرکس آنرا رها کرد غرق شد. آنان بمنزلهٔ «باب حطّه» در بنی اسرائیلند[۸] که هرکس از آن داخل شد مؤمن و هرکس از آن خارج شد کافر بود. خداوند در قرآن اطاعت ایشان را واجب کرده و در

---

۶. یعنی قاعدتاً باید کوچکتر را تشویق کرد در حالیکه شما بزرگتر را تشویق می‌کنید!

۷. حضرت در اینجا سخن را از غایب به‌صورت خطاب به حسنین ﷺ آورده‌اند.

۸. دربارهٔ «باب حطه» توضیح لازم در پاورقی ۱۹ از سرآغاز این کتاب در ص ۱۹۷ ذکر شد.

آن دستور ولایت آنان را داده است. هرکس آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس از آنان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است.

نشستن امام حسین علیه السلام بر کمر پیامبر صلی الله علیه و آله در سجده

امام حسین علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد در حالیکه آنحضرت در سجده بود. از صفهای جماعت عبور می‌کرد و نزد آنحضرت می‌رسید و بر کمر حضرت سوار می‌شد. پیامبر صلی الله علیه و آله از سجده بلند می‌شد در حالیکه یک دست بر کمر حسین علیه السلام و دست دیگر روی زانوی مبارك قرار داده بود[۹] و همچنان او را نگاه می‌داشت تا نماز را تمام می‌کرد.

نشستن امام حسن علیه السلام بر شانهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز منبر

امام حسن علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد در حالیکه آنحضرت بر فراز منبر خطبه می‌خواند. از منبر بالا می‌رفت و برگردن آنحضرت سوار می‌شد و پاهایش را روی سینهٔ مبارك آویزان می‌کرد بطوریکه برق خلخال در پایش دیده می‌شد، و این در حالی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول خطبه بود و او را همچنان نگاه می‌داشت تا خطبه‌اش به‌پایان می‌رسید!

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۳۷ ص ۸۶.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی طوسی: ج ۲ ص ۲۰۶.

۲. عمده ابن بطریق: ص ۲۰۶.

۳. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳ ص ۱۶۲.

←

۹. یعنی بدین‌وسیله امام حسین علیه السلام را بر کمر خود نگاه می‌داشت و نماز را ادامه می‌داد.

→

۴. قرب الاسناد: ص ۴۸.
۵. امالی صدوق: ص ۳۶۱.
۶. اعلام الوری: ص ۲۱۷.
۷. ارشاد شیخ مفید: ص ۲۸۰.
۸. امالی طوسی: ج ۲ ص ۲۰۶.
۹. دخائر العقبی: ص ۱۳۰.
۱۰. ذخائر العقبی: ص ۱۳۴.
۱۱. کنزالعمال: ج ۷ ص ۱۰۷.
۱۲. اسدالغابة: ج ۲ ص ۱۹.
۱۳. صحیح ترمذی: ج ۲ ص ۳۰۶.
۱۴. تاریخ ابن عساکر (ترجمة الامام الحسن ؈):
ص ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۸.

۲۲

۱. خطبهٔ عمروعاص در شام بر علیه امیرالمؤمنین علیه السلام.
۲. خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره در تکذیب عمروعاص: لعن معاویه و عمروعاص برلسان پیامبر صلی الله علیه و آله، نزول آیه در مذمت عمروعاص، تکذیب عمروعاص در نسبت دروغین، دروغ بستن عمروعاص به امیرالمؤمنین علیه السلام.
۳. چگونه معاویه اهل شام را برای خونخواهی عثمان جمع کرد: اعطای اموال برای انتشار روایات دروغ و باطل، برنامهٔ بیست سالهٔ معاویه بر ضد ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام.

۱

خطبهٔ عمر و عاص در شام بر علیه امیرالمؤمنین علیه السلام

ابان از سلیم روایت کرده که گفت: به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر رسید که عمروعاص در شام برای مردم خطبه خوانده و گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله مرا بعنوان رئیس لشکرش فرستاد و ابوبکر و عمر هم در آن لشکر بودند، و من چنین گمان کردم که مرا بخاطر احترامی که نزد او دارم فرستاده است. وقتی بازگشتم گفتم: یا رسول الله، کدامیک از مردم نزد تو محبوبترند؟ گفت: عایشه! گفتم: از مردان؟ گفت: پدرش[1].

ای مردم، این علی است که دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان بدگوئی می‌کند در حالیکه خودم از پیامبر شنیدم که می‌گفت: «خداوند حق را بر زبان و قلب عمر زده است»! و دربارهٔ عثمان گفت: «ملائکه از عثمان حیا می‌کنند»!

و از علی شنیدم ـ وگرنه گوشهایم کر شوند ـ که در زمان عمر چنین روایت می‌کرد:

---

۱. «ب» و «د»: سپس گفت: عمر!

پیامبر در حالیکه ابوبکر و عمر پیش می‌آمدند نگاهی به آنان کرد و گفت: «یا علی، اینان دو آقای پیران اهل بهشت از اولین و آخرین هستند مگر پیامبران و مرسلین، و این مطلب را به آن دو مگو که هلاک می‌شوند»!

۲

خطبهٔ امیرالمؤمنین ﷺ در بصره در تکذیب عمروعاص

لعن معاویه و عمروعاص برلسان پیامبر ﷺ

امیرالمؤمنین ﷺ بپا خاست و فرمود: تعجب است از طاغیان اهل شام که سخن عمروعاص را می‌پذیرند و او را تصدیق می‌کنند! کار او در حدیث و دروغ گفتن و بی‌مبالاتی به آنجا رسیده است که بر پیامبر ﷺ دروغ می‌بندد، در حالیکه آنحضرت او را هفتاد لعن نموده و همچنین رفیقش (معاویه) را ـ که عمروعاص مردم را بسوی او دعوت می‌کند ـ آنحضرت در مواردی لعنت نموده است[۲].

وآن هنگامی بود که عمروعاص درقصیده‌ای که هفتادبیت بود سخنان نامربوطی دربارهٔ پیامبر ﷺ گفته بود. آنحضرت فرمود: **«خدایا، من شعر نمی‌گویم و آنرا حلال نمی‌دانم[۳]. تو و ملائکه‌ات او را به عدد هر بیتی لعنت کن که تا روزقیامت بر نسل او نازل شود».**

نزول آیه در مذمت عمروعاص

هنگامی‌که ابراهیم پسر پیامبر ﷺ از دنیا رفت عمروعاص بپا خاست و گفت: **«محمّد ابتر گردید و نسلی نخواهد داشت، و من از همهٔ مردم بیشتر او را سرزنش می‌کنم، و دربارهٔ او از همه بدگوترم»!**

---

۲. «د»: و هرکس بر پیامبر ﷺ دروغ ببندد خداوند او را هفتاد لعنت کرده است. در الغدیر: ج ۱۰ ص ۱۳۹ روایت کرده که پیامبر ﷺ ابوسفیان را دید که سوار بر الاغی می‌آید و معاویه افسار آنراگرفته و پسرش یزید آنرا راهنمایی می‌کند. فرمود: خدا لعنت کند افسار گرفته و سوار شونده و راهنمایی کننده را !!

۳. ظاهراً منظور در اینجا آن است که حضرت شعر را برای خود جایز نمی‌دانسته‌اند.

خداوند این آیه را دربارهٔ او نازل کرد: «اِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ»[4]، «سرزنش کنندهٔ تو نسلش بریده است»، به این معنی که از ایمان واز هر خیری بریده است.

تکذیب عمروعاص در نسبت دروغین

امیرالمؤمنین﷣ در ادامهٔ سخنانش فرمود: چه مصیبتی که از کذّابین و منافقین این امّت دیده‌ام. گویا قاریان قرآن ضعیف العقیده و بسیار کوشا را می‌بینم که حدیث عمروعاص را روایت می‌کنند و او را در این باره تصدیق می‌نمایند و برضد ما اهل بیت با دروغِ او استدلال می‌کنند. آیا ما می‌گوییم که بهترین این امت ابوبکر و عمر هستند؟! و اگر بخواهم سومی را هم نام می‌برم. بخداقسم عمروعاص از سخنش دربارهٔ عایشه و پدرش جز رضایت معاویه قصدی ندارد، و او را با سخط خداوند راضی کرده است.

دروغ بستن عمروعاص به امیرالمؤمنین﷣

امّا حدیثی که عمروعاص گمان دارد از من شنیده است، هرگز! قسم به خدایی که دانه را شکافت و مردم را آفرید، او می‌داند که یقیناً بر من دروغ می‌بندد و خداوند چنین سخنی را پنهانی و آشکارا از من نشنیده است.

خدایا، عمروعاص و معاویه را بخاطر بستن راه تو و نسبت دروغشان به کتاب تو و پیامبرت و کوچک شمردن پیامبر[5] و نسبت دروغشان به او و به من، لعنت فرما.

۳

چگونه معاویه اهل‌شام را برای خونخواهی عثمان جمع کرد؟

اعطای اموال برای انتشار روایات دروغ و باطل

سلیم می‌گوید: سپس معاویه قاریان اهل شام و قاضیان آن را فراخواند و به آنان

۴. سورهٔ کوثر: آیهٔ ۳.

۵. «ب» و «د»: کوچک شمردنشان مرا.

اموالی داد و ایشان را در نواحی و شهرهای شام پراکنده ساخت. آنان هم مشغول به نقل روایات دروغین شدند و پایه‌های باطلی را برای مردم پایه گذاری کردند. آنان به مردم چنین خبر می‌دادند که علی ﷺ عثمان را کشته و از ابوبکر و عمر بیزاری می‌جوید، و معاویه خون عثمان را طلب می‌کند و ابان پسر عثمان و فرزندان دیگر عثمان نیز همراه اویند. بدین وسیله اهل شام را به معاویه متمایل کردند و همهٔ اهل شام متفّق الکلمه شدند.

برنامهٔ بیست سالهٔ معاویه برضد ولایت امیرالمؤمنین ﷺ

معاویه این برنامه را بیست سال ادامه داد، و در تمام مناطق تحت حکومتش آن را اجرا می‌کرد، تا آنکه اراذل شام و یاران باطل نزد او آمدند و بر سر غذا و آب او نشستند.

او به آنان اموال می‌داد و برای ایشان زمینها را قسمت می‌کرد و خوراکی و نوشیدنی به آنان می‌خوراند، تا آنجا که خردسالان با این برنامه بزرگ شدند و بزرگسالان پیر شدند، و عربهای بیابانی با این عقاید به شهرها کوچ کردند. اهل شام لعن شیطان را ترک نمودند و بر علی و قاتل عثمان لعن کردند[6]، و جاهلان امّت و تابعان امامان ضلالت و دعوت کنندگان به آتش بر این برنامه مستقّر شدند.

خداوند ما را کافی است و وکیل خوبی است. اگر خدا بخواهد همهٔ آنان را بر هدایت جمع می‌نماید، ولی خداوند آنچه بخواهد انجام می‌دهد.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۳۲ ص ۲۴۴.

۲. بحار: ج ۳۳ ص ۲۶۱.

---

۶. «ب» و «د»: نفرین کردند.

۲۳

نامهٔ سرّی معاویه به زیاد: برنامهٔ معاویه دربارهٔ قبایل عرب، برنامهٔ معاویه در اهانت عجم، علت طمع معاویه در خلافت، دستور معاویه دربارهٔ عجم، معرفی زیاد بعنوان فرزند ابوسفیان و برادر معاویه، برنامهٔ عمر در اهانت عجم و علت آن، بدعتهای عمر از لسان معاویه، ارتباط معاویه با زیاد، نسخه برداری سلیم از نامهٔ سرّی معاویه.

نامهٔ سرّی معاویه به زیاد

ابان از سلیم نقل می‌کند: زیاد بن سمیّة نویسنده‌ای داشت که ادعای تشیّع می‌کرد، و با من دوست بود[1]. او نامه‌ای را که معاویه به زیاد در جواب نامهٔ او نوشته بود به من نشان داد.

برنامهٔ معاویه دربارهٔ قبائل عرب

امّا بعد، تو به من نامه نوشته‌ای و دربارهٔ عرب از من سؤال کرده‌ای که کدام را احترام کنم و کدام را اهانت نمایم. کدام را مقرب بدارم و کدام را دور نمایم. از کدام در امان باشم و از کدام بر حذر باشم؟ و من ای برادرم آگاه‌ترین مردم به عرب هستم.

به این طایفه از یمن[2] توجّه کن. آنان را در ظاهر احترام کن و در خلوت اهانت نما. من نیز با آنان چنین می‌نمایم. در مجالس، آنان را نزدیک خود قرار می‌دهم و چنین وانمود می‌کنم که ایشان نزد من از دیگران مقدّم‌ترند[3]، ولی عطاها و فضیلت دادن دیگران را پنهان از آنان انجام می‌دهم، و علتش هم این است که عدهٔ زیادی از ایشان

---

۱. «ب» و «د»: زیاد بن ابیه دوستی داشت که ادعای تشیّع می‌کرد.

۲. منظور معاویه در اینجا از طایفهٔ یمنی روشن نیست.

۳. «الف»: ایشان بدترین مردم نزد من هستند. «ب» و «د»: در خلوت به آنان چنین وانمود کن که ایشان بد حال‌ترین مردم نزد تو هستند.

همراه این مرد (علی ؑ) با من می‌جنگند.

طایفهٔ ربیعة بن نزار را در نظر داشته باش و اشراف آنان را احترام کن و سایر مردمشان را اهانت نما، چرا که عمومشان تابع اشراف و بزرگان ایشانند.

به طایفهٔ «مُضَر» نگاه کن، و آنان را با یکدیگر درگیر نما، چراکه آنان غلظت و تکبّر و خودبینی و نخوت شدیدی دارند. هرگاه چنین رفتاری با آنان داشته باشی و آنان را با یکدیگر درگیر نمائی بعضی از آنان بعض دیگر را برایت کفایت می‌کنند. از ایشان به گفتهٔ بدون عمل راضی مشو، و به ظنّ بدون یقین اکتفا مکن.

برنامهٔ معاویه در اهانت عجم

عجمهایی که در بین عرب آمده‌اند و نیز عجمهای تازه مسلمان را در نظر داشته باش و با ایشان به روش عمر بن خطاب رفتار کن که خواری و ذلّتشان در آن است. عرب با زنانشان ازدواج نماید ولی زنان خود را به ازدواج آنان در نیاورند. عرب از آنان ارث ببرند ولی آنان از عرب ارث نبرند، و در عطا و روزیهای آنان کوتاهی کن [۴].

در جنگها پیشاپیش لشکر بروند و راه را اصلاح کنند و درختها را قطع نمایند. هیچیک از عجم در نماز بر عربها امام جماعت نباشند، و احدی از ایشان در نماز با حضور عرب در صف اوّل نایستند مگر آنکه بخواهند صف را کامل کنند. مرزی از مرزهای مسلمین و شهری از شهرهای ایشان را به احدی از عجم مسپار. قضاوت بین مسلمانان و نیز احکامشان را احدی از عجم بر عهده نگیرد.

این سنّت عمر و روش او دربارهٔ عجمها بوده است. خداوند او را از امّت محمّد و بخصوص از بنی‌امیّه جزای خیر دهد!! بجان خودم قسم، اگر نبود آنچه او و رفیقش (ابوبکر) انجام دادند و قوت و صلابتی که در دین خدا داشتند ما و همهٔ این امّت غلامان بنی هاشم بودیم [۵] ! و آنان خلافت را یکی پس از دیگری به ارث می‌بردند همانگونه که

---

۴. در این باره به بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۸۷، و الغدیر: ج ۶ ص ۱۸۷ مراجعه شود.

۵. «ج»: شبیه خدمتگزار در دین خدا برای بنی هاشم بودیم.

خاندان کسری و قیصر به ارث می‌بردند.

علت طمع معاویه در خلافت

ولی خداوند خلافت را به‌دست ابوبکر و عمر از بنی هاشم خارج کرد و به بنی‌تیم بن مرة منتقل کرد و سپس به بنی‌عدّی بن کعب منتقل شد[۶]! در حالیکه در قریش طایفه‌ای پائین‌تر و ذلیل‌تر و بی‌آبروتر از آنان نبود. **آن دو نفر ما را در خلافت به طمع انداختند[۷] و ما از آن دو و نسل آنان سزاوارتر بودیم،** زیرا ثروت و عزّت در ما است و ما از نظر فامیلی به پیامبر نزدیکتریم!

قبل از ما رفیقمان عثمان با شوری و رضایت عموم مردم ـ بعد از سه روز شوری بین شش نفر ـ به خلافت دست یافت، و آنانکه قبل از او بودند بدون مشورت به آن دست یافتند.

وقتی رفیقمان عثمان مظلومانه کشته شد ما بوسیلهٔ او به خلافت دست یافتیم، زیرا هرکس مظلومانه کشته شود خداوند برای ولیّ او سلطه و قدرتی قرار داده است!

دستور معاویه دربارهٔ عجم

بجان خودم ای برادرم! اگر عمر دیهٔ عجم را نصف دیهٔ عرب قرار می‌داد به تقوی نزدیک‌تر بود! و من اگر راهی به این کار می‌یافتم و امید داشتم که عموم مردم قبول کنند انجام می‌دادم! ولی من به جنگ قریب العهد هستم و می‌ترسم مردم متفرّق شوند و برضدّ من اختلاف کنند، ولی آنچه عمر دربارهٔ آنان قرار داده تو را کافی است و موجب خواری و ذلت آنان است.

وقتی این نامهٔ من بدستت رسید عجم را ذلیل کن و اهانت نما و آنان را تبعید کن و از احدی از آنان کمک مگیر و حاجتی از ایشان بر میاور.

---

۶. ابوبکر از طایفهٔ بنی تیم و عمر از طایفهٔ بنی عدی است.

۷. «ج»: ولی وقتی خلافت از بنی هاشم خارج و به بنی تیم منتقل شد... ما هم در خلافت طمع کردیم.

معرفی زیاد بعنوان فرزند ابوسفیان و برادر معاویه!

بخدا قسم تو پسر ابوسفیان هستی و از صلب او خارج شده‌ای[۸]. با «عُبَیْد[۹]» در نَسَب هیچ تناسبی جز «آدم» نداری[۱۰]!

تو برایم نقل کردی ـ و تو ای برادرم نزد من راستگو هستی ـ که نامهٔ عمر به ابوموسی اشعری را در بصره خوانده‌ای، و تو در آن روز نویسندهٔ ابوموسی بودی و او فرماندار بصره بود، و تو بی آبروترین مردم نزد او بودی، و خود نیز ذلیل بودی و گمان می‌کردی از هم پیمانان طایفهٔ ثقیف هستی. اگر آنروز یقیناً می‌دانستی ـ مانند یقینی که امروز داری! ـ که پسر ابوسفیان هستی خود را بزرگ می‌دانستی و عار می‌دانستی که نویسنده برای زنازادهٔ اشعریین باشی[۱۱]!

تو و ما یقیناً می‌دانیم که ابوسفیان به همراه جدش امیّة بن عبدشمس در تجارتی به

---

۸. علامهٔ امینی در الغدیر: ج ۱۰ ص ۲۱۶ مطالبی در این باره می‌فرماید که خلاصه‌اش چنین است: از ضروریّات اسلام این است که «فرزند به فراش (همسر رسمی و قانونی) ملحق می‌شود و زناکار نصیبش سنگ است»، ولی سیاست معاویه بر ضد پیامبر ﷺ او را از این حقیقت باز داشت و نصیب اصلی را به زناکار داد و زیاد را تماماً به ابوسفیان زناکار ملحق کرد.

زیاد در خانه عُبَید هم‌پیمان ثقیف و از همسر او متولد شد و در بدترین دامانی تربیت شد. قبل از الحاق معاویه، او را «زیاد بن عبید ثقفی» می‌گفتند و بعد از آن «زیاد بن ابی سفیان» گفته شد! خود معاویه در زمان امام حسن ﷺ به او چنین نوشت: «از امیرمؤمنان معاویه بن ابی سفیان به زیاد بن عبید، امّا بعد، تو بنده‌ای هستی که کفران نعمت کرده‌ای... تو مادر نداری، بلکه پدر هم نداری!

هنگامی که دولت بنی‌امیّه منقرض شد باردیگر او را بعنوان «زیاد فرزند پدرش» و یا «زیاد فرزند مادرش» و یا «زیاد پسر سمیّه» می‌خواندند. مادر او «سمیّه» از آنِ دهقانی از فارس بود. آن دهقان مریض شد و طبیبی بنام حارث ثقفی را برای معالجه فراخواند و در اثر طبابت او شفا یافت. آن دهقان سمیّه را به طبیب بخشید، و آن طبیب هم سمیّه را به ازدواج غلام رومی‌اش به‌نام «عُبید» در آورد. سمیّه هم بعنوان همسر عبید زیاد را بدنیا آورد. مادرش سمیّه از زناکاران مشهور در طائف بود که پرچم و علامتی بر خانه‌اش بود.

هنگامی که با معاویه بیعت شد زیاد نزد معاویه آمد و با او صلح کرد... معاویه چنین صلاح دید که زیاد را به خود متمایل کند و دوستی او را با الحاق او به خود خالص کند و این مطلب مورد اتفّاق هر دو قرار گرفت. مردم را حاضر کردند و کسانی‌که می‌بایست به‌نفع زیاد شهادت دهند نیز حاضر شدند و شهادت دروغ دادند.

۹. «عُبَیْد» همان کسی است که زیاد در خانهٔ او و از همسر او بدنیا آمد ولی در واقع زنازاده بود.

۱۰. یعنی فقط در حضرت آدم نسل شما به یکدیگر می‌رسد و گرنه پدر تو نیست و فامیل تو هم نیست!

۱۱. پیدا است که معاویه نَسَب ابوموسی اشعری را درست نمی‌داند.

شام رفتند و از شهر «صفوریّة» عبور کردند و در آنجا کنیز آواز خوانی را همراه پسرش عبدالله خرید. و ابوسفیان دنباله رو اُمیّة بن عبدشمس بود[۱۲].

برنامهٔ عمر در اهانت عجم و علت آن

ابن ابی معیط برایم نقل کرد که تو به او خبر داده‌ای که نامهٔ عمر به ابوموسی اشعری را خوانده‌ای هنگامی که طنابی به طول پنج وجب برایش فرستاد و به او گفت: **«اهل بصره را نزد خود فراخوان، و هرکس از هم پیمانان و مسلمانان عجم راکه طول قامت او به پنج وجب رسید گردن بزن»!**

ابوموسی در این باره با تو مشورت کرد، و تو او را نهی کردی و به او دستور دادی که در این مسئله گفتگو کند. ابوموسی هم در این باره به عمر مراجعه کرد و تو نامهٔ او را نزد عمر بردی، و این کار را از روی تعصّب برای عجمها انجام دادی و در آن روز گمان می‌کردی که از آنها و پسر «عُبَیْد» هستی[۱۳].

آنقدر به عمر اصرار کردی تا او را از نظرش برگرداندی و از تفرقهٔ مردم ترسانیدی، و او هم از رأیش برگشت. به او گفتی: «تو که با این خاندان (نبوّت) دشمنی کرده‌ای چگونه در امان هستی که این عجمها نزد علی جمع شوند، و او هم باکمك آنان قیام کند و حکومت ترا از بین ببرد». عمر هم از این تصمیم خودداری کرد.

برادرم! سراغ ندارم مولودی در آل ابوسفیان متولد شده باشد که شومی او بر ایشان بالاتر از تو باشد آنگاه که عمر را از تصمیمش باز داشتی و از آن کار مانع شدی[۱۴].

و به من خبر داد که آنچه باعث شده او را از نظریه‌اش دربارهٔ قتل عجمها برگردانی این بوده که گفته‌ای از علی بن ابیطالب شنیده‌ای که می‌گفته است: **«عجمها برای این دین در آخر بر شما خواهند زد همانطور که شما در ابتدا آنان را برای آن زدید»**. و گفته:

---

۱۲. در این جملات نوعی ابهام وجود دارد ولی اجمالاً مطلبی برای درست جلوه دادن نسب زیاد است.

۱۳. «الف»: غلام ثقیف هستی.

۱۴. «ج»: عمر را از نظرش دربارهٔ قتل عجمها مانع شدی.

«**خداوند دستان شما را از عجمها پرخواهد کرد. سپس آنان افراد سخت برخوردی خواهند شد که فرار نمی‌کنند**[۱۵]. **گردنهای شما را می‌زنند و بر غنائم شما غالب می‌شوند**».

عمر به تو گفت: «من این مطالب را از پیامبر شنیده‌ام، و همین مرا وادار کرد تا به رفیق تو (ابوموسی اشعری) دربارهٔ قتل آنان نامه بنویسم!! حتی تصمیم گرفته بودم به کارگزارانم در سایر شهرها نیز همین مطلب را بنویسم».

تو به عمر گفتی: «ای امیرالمؤمنین، این کار را مکن، چراکه در امان نیستی که علی آنان را به یاری خود بخواند و ایشان هم زیادند. تو هم شجاعت علی و اهل بیتش را و دشمنی ایشان با تو و رفیقت را می‌دانی».

بالاخره عمر را از رأیش منصرف کردی، و به من خبر دادی که او را از این کار برنگرداندی مگر از روی تعصّب، نه اینکه بخاطر روایتی ترسیده و برگشته باشی[۱۶]!

همچنین تو برایم نقل کردی که این مطلب را در زمان حکومت عثمان برای علی بن ابی طالب نقل کرده‌ای و او به تو خبر داده است که: «**صاحبان پرچمهای سیاه که از سمت خراسان می‌آیند عجمها هستند، و آنها هستند که بر بنی‌امیّه در پادشاهی‌شان غالب می‌شوند و آنان را در هرجایی می‌کشند**»[۱۷].

ای برادرم، اگر تو عمر را از رأیش بر نمی‌گرداندی کار او بصورت سنّتی در می‌آمد و خدا آنان را نابود می‌کرد و ریشهٔ آنان را قطع می‌نمود، و خلفای بعد از او آنرا بعنوان سنّتی عمل می‌کردند، بطوریکه از عجمها مویی و ناخنی و دَمَندهٔ آتشی باقی نمی‌ماند. آنان آفت دین هستند!!

بدعتهای عمر از لسان معاویه

چه بسیار است آنچه عمر در این امت برخلاف سنّت پیامبر ﷺ قرار داده و مردم در

---

۱۵. «الف»: شیرانی خواهند بود.

۱۶. «ج»: عمر از این رأیش برنگشت مگر از روی ترس.

۱۷. جملهٔ «تحت کل حجر و کوکب» یعنی زیر هر سنگ و ستاره‌ای که یک عبارت کنایی است. و معنای آن «در هر مکانی» است که در متن آمده است.

آنها تابع او شده‌اند و آنها را مورد عمل قرار داده‌اند[۱۸]، این هم مثل یکی از آنها می‌شد[۱۹].

از جملهٔ آنها[۲۰]، تغییر اوست مقام ابراهیم را از جایی که پیامبر قرار داده بود، و صاع و مدّ پیامبر که آنرا تغییر داد و مقدار آن را زیاد کرد، و جُنُب را از تیمّم نهی نمود، و چیزهای بسیاری که عمر سنّت گذاشت که بیش از هزار باب است. **اعظم آنها و محبوبترین آنها نزد ما و آنکه بیشتر چشم ما را روشن نمود زایل کردن خلافت از بنی‌هاشم بود، در حالیکه ایشان اهل و معدن آن بودند و جز برای آنان صلاحیّت نداشت و زمین جز بوسیلهٔ ایشان اصلاح نمی‌شد.**

ارتباط معاویه با زیاد

هرگاه این نامهٔ مرا خواندی آنچه در آن است پنهان کن و آنرا پاره نما.

سلیم می‌گوید: نویسندهٔ زیاد گفت: وقتی زیاد نامه را خواند آنرا بر زمین زد و رو به من کرد و گفت: «وای بر من از آنچه خارج شدم و به آنچه داخل شدم. بخداقسم از شیعیان آل محمّد و حزب آنان بودم. از آن گروه خارج شدم و در شیعیان شیطان و حزب او و از شیعیان کسی‌که مثل این نامه را به من می‌نویسد شدم. **بخدا قسم مَثَل من مَثَل ابلیس است که از روی تکبر و کفر و حسد نخواست بر آدم سجده کند.**

نسخه برداری سلیم از نامهٔ سرّی معاویه

سلیم می‌گوید: شب نشده بود که نامهٔ او را نسخه برداری کردم. وقتی شب شد زیاد نامه را خواست و آنرا پاره کرد و گفت: «هرگز نباید احدی از مردم بر آنچه در این نوشته است اطلاع پیدا کند»، **ولی نمی‌دانست که من از روی آن نوشته‌ام!!**

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۳۳ ص ۲۶۱ ح ۵۳۴.

---

۱۸. «ج»: برخلاف سنّت محمّد سنّت قرار داده و مردم بر آنها بیعت کرده‌اند و به او اقتدا نموده است.

۱۹. یعنی قتل عجمها هم مثل سایر بدعتهای عمر مورد عمل قرار می‌گرفت.

۲۰. توضیح دربارهٔ این بدعتها در احادیث ۱۱ و ۱۴ و ۱۸ داده شد.

۲۴

اهانت عایشه به امیرالمؤمنین ﷺ، عکس‌العمل پیامبر ﷺ در مقابل اهانت عایشه.

اهانت عایشه به امیرالمؤمنین ﷺ

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم، و همین مطلب را از علیّ بن ابیطالب ﷺ پرسیدم و آنحضرت فرمود: راست گفته‌اند. آنان چنین گفتند:

علیّ بن ابیطالب ﷺ خدمت پیامبر ﷺ وارد شد در حالیکه عایشه پشت سر حضرت نشسته بود، و خانه پر از جمعیّت بود و در میان آنان پنج نفر اصحاب صحیفه و پنج نفر اصحاب شوری[۱] بودند. حضرت مکانی برای نشستن پیدا نکرد. پیامبر ﷺ به او اشاره کرد که «اینجا» یعنی پشت سر آنحضرت بنشیند.

علی ﷺ آمد و بین پیامبر ﷺ و عایشه نشست و مانند اعرابی‌ها زانوان را در بغل گرفت[۲]. عایشه آنحضرت را کنار زد و غضب کرد و گفت: «برای نشستنت جایی جز بغل من نیافتی»؟!!!

عکس‌العمل پیامبر ﷺ در مقابل اهانت عایشه

پیامبر ﷺ غضب کرد و فرمود: ساکت باش ای حُمیرا! دربارهٔ برادرم علی مرا اذیّت مکن. **او امیرالمؤمنین و آقای مسلمانان و صاحب لوای حمد و پیشرو پیشانی سفیدان در روز قیامت است. خداوند اختیار پل صراط را به او می‌سپارد و او آتش را تقسیم می‌کند.**

---

۱. پنج نفر اصحاب صحیفه عبارتند از: ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه، و پنج نفر اصحاب شوری عبارتند از: عثمان و عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر.

۲. «الف» و «ب» و «ج»: عایشه غضب کرد و مانند اعرابی زانوها را در بغل گرفت.

دوستانش را داخل بهشت و دشمنانش را داخل آتش می‌نماید[۳].

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۲۲ ص ۲۴۵ ح ۱۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی شیخ طوسی: ص ۱۸ و ۳۰.

۲. بشارة المصطفی: ص ۱۸۰.

۳. الیقین: باب‌های ۵ و ۴۴ و ۴۵ و ۵۱ و ۵۲ و ۱۶۰ و ۱۷۳.

۴. الاصابة ابن حجر: ج ۸ قسم ۱ ص ۱۸۳.

۳. «ب» و «د»: خداوند در روز قیامت او را کنار صراط می‌نشاند.

۲۵

نامه‌ها و مراسلات امیرالمؤمنین﷣ و معاویه در صفین:

۱. پیام و نامهٔ معاویه به امیرالمؤمنین﷣: اقرار معاویه به مقام امیرالمؤمنین﷣، خونخواهی معاویه برای عثمان، لعن و برائت امیرالمؤمنین﷣ از ابوبکر و عمر و عثمان، مظلومیّت امیرالمؤمنین﷣، جریان غصب خلافت از لسان معاویه.

۲. پیام و نامهٔ امیرالمؤمنین﷣ به معاویه: قتل عثمان مربوط به امام مسلمین است، اثبات امامت امیرالمؤمنین﷣ از لسان آن حضرت، عدم ارتباط قتل عثمان به معاویه، تقدّم فرزندان عثمان بر معاویه در خونخواهی، بیست‌هزار قاتل عثمان راضی به حکم امیرالمؤمنین﷣.

۳. ابلاغ پیام امیرالمؤمنین﷣ و عکس‌العمل معاویه.

۴. مناشدات امیرالمؤمنین﷣ در صفین: مناقب بی انتهای امیرالمؤمنین﷣، سبقت امیرالمؤمنین﷣ در اسلام، علی﷣ افضل اوصیاء، اعلام ولایت در غدیر، حدیث کساء و آیهٔ تطهیر، تفسیر «صادقین» به ائمه﷩، علی﷣ همچون هارون﷣، ائمه﷩ شاهدان بر مردم، حدیث ثقلین و نام دوازده امام﷩، دریای مناقب علی﷣.

۵. نامهٔ معاویه در جواب امیرالمؤمنین﷣: عکس‌العمل معاویه در مقابل مناشدات امیرالمؤمنین﷣، تقیهٔ امیرالمؤمنین﷣ دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان، مشاهدات معاویه در سقیفه.

۶. نامهٔ امیرالمؤمنین﷣ در جواب معاویه: تعجب از نظر دادن معاویه در امور مسلمین، معرّفی غاصبین خلافت، فرق پیامبر و امیرالمؤمنین﷣ در ابلاغ دین الهی، اختلاف امّت برای امتحان، برنامهٔ امیرالمؤمنین﷣ بعد از پیامبرﷺ، بیان تقیّهٔ امیرالمؤمنین﷣ در رحمت فرستادن بر دشمنان، قرآن حجت بر مردم، دو آیه از قرآن دربارهٔ معاویه، آیه‌ای از قرآن دربارهٔ بنی‌امیّه، پیشگوئی از شهادت امامان﷩، پیشگوئی از آیندهٔ سیاه امّت بدست بنی‌امیّه، پیشگوئی از حکومت بنی عباس، پیشگوئی از سفیانی، پیشگوئی حضرت مهدی﷣، هدف امیرالمؤمنین﷣ از مراسلات صفین.

۷. جواب نهایی معاویه به امیرالمؤمنین﷣.

نامه‌ها و مراسلات امیرالمؤمنین ﷺ و معاویه در صفین

ابان از سلیم نقل می‌کند، و نیز ابو هارون عبدی[1] گفته که این حدیث را از عمر بن ابی سلمه شنیده است:

۱

پیام و نامهٔ معاویه به امیرالمؤمنین ﷺ

سلیم می‌گوید: در حالیکه ما همراه امیرالمؤمنین ﷺ در صفین بودیم، معاویه ابودرداء[2] و ابوهریره را فراخواند و به ایشان گفت: نزد علی بروید و از قول من به او سلام برسانید و به او بگوئید:

اقرار معاویه به مقام امیرالمؤمنین ﷺ

بخدا قسم من می‌دانم که تو سزاوارترین مردم به خلافت هستی و از من به آن سزاوارتری، زیرا تو از مهاجرینی هستی که پیش از همه مسلمان شدند و من از آزادشدگان[3] هستم. و من مثل سوابق تو در اسلام و خویشاوندی پیامبر و علم تو[4] به کتاب خدا و سنت پیامبرش را ندارم.

---

۱. ابوهارون عبدی عمارة بن جویرة یا جوین است که در سال ۱۳۴ از دنیا رفته است.

۲. ابودرداء عویمر بن عامر بن زید خزرجی است. در نسخهٔ «ج» در همهٔ موارد این حدیث بجای ابودرداء نام «ابومسلم خولانی» آمده است.

۳. اشاره به فتح مکه است که در آن روز همهٔ مشرکین از جمله معاویه و پدر و پسرش از آزاد شدگان پیامبر ﷺ شدند.

۴. «ب» و «د»: عمل تو.

مهاجرین و انصار هم با تو بیعت کردند پس از آنکه سه روز دربارهٔ تو مشورت نمودند. سپس نزد تو آمدند و به خواست خود و بدون اجبار با تو بیعت کردند. و اوّل کسانی که با تو بیعت کردند طلحه و زبیر بودند، ولی بعد بیعت خود را شکستند و به تو ظلم کردند و آنچه حقّشان نبود طلب کردند.

خونخواهی معاویه برای عثمان

من پسرعموی عثمان و طالب خون او هستم. به من خبر رسیده است که تو دربارهٔ قتل عثمان عذر می‌آوری و از خون او اظهار برائت می‌نمائی و معتقدی که وقتی او کشته شد تو در خانه‌ات عزلت گزیده بودی، و وقتی او کشته شد تو «اِنّٰالِلّٰه وَ اِنّٰا اِلَیْهِ رٰاجِعُونَ» گفته‌ای و نیز گفته‌ای: «خدایا من راضی نبودم و کمک هم نکردم».

در روز جنگ جمل وقتی اطرافیان شتر عایشه به هیجان درآمده و فریاد زده‌اند: «یا لَثارات عثمان» تو گفته‌ای: «امروز قاتلین عثمان به‌صورت در آتش در آیند. آیا ما او را کشتیم؟ او را آن دو (طلحه و زبیر) و آن زن که همراهشان است کشتند و فرمان قتل او را دادند در حالیکه من در خانه‌ام نشسته بودم»!

من پسرعموی عثمان و ولیّ او و طالب خون او هستم. اگر مسئله چنین است که تو می‌گویی، قاتلین عثمان را در اختیار ما بگذار و آنان را به ما تحویل ده تا در مقابل پسرعمویمان آنان را به‌قتل برسانیم، و با تو بیعت کنیم و خلافت را به تو تسلیم نمائیم! این مطلب اوّل.

لعن و برائت امیرالمؤمنینؑ از ابوبکر و عمر و عثمان

مطلب دوم اینکه جاسوسانم به من خبر داده‌اند و نامه‌هایی به دستم رسیده از طرف دوستان عثمان که همراه تو می‌جنگند و توگمان می‌کنی با تو هم عقیده‌اند و به خلافت تو راضی‌اند در حالیکه خواسته‌شان با ما و قلبشان نزد ما است و فقط بدنشان همراه توست. و خبر این است که تو ولایت ابوبکر و عمر را اظهار می‌نمائی و بر آن دو رحمت

می‌فرستی، ولی دربارهٔ عثمان خودداری می‌کنی و او را یاد نمی‌نمایی و بر او رحمت نمی‌فرستی و او را لعنت هم نمی‌کنی.

دربارهٔ تو به من خبر رسیده است که وقتی با اهل سرّ خبیثت و شیعیانت و خواصّ گمراه و تغییر دهنده و کاذب خود در خلوت جمع می‌شوید نزد آنان از ابوبکر و عمر و عثمان برائت می‌جویی و آنان را لعنت می‌کنی!

ادّعا کرده‌ای که تو خلیفهٔ پیامبر در امّتش و وصیّ او در میان ایشان هستی و خداوند اطاعت تو را بر مؤمنین واجب کرده و در کتابش و سنّت پیامبرش به ولایت تو امر کرده است، و به محمّد دستور داده که این مطلب را در امتش بپا دارد و بر او آیه نازل کرده است که: «یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ، بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَل فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّٰاسِ»[5]، «ای پیامبر، آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده برسان، و اگر چنین نکنی رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای، و خداوند ترا از شرّ مردم حفظ می‌کند». او هم امّتش را در غدیرخم جمع کرد[6] و آنچه دربارهٔ تو از جانب خداوند مأمور شده بود ابلاغ نمود و دستور داد حاضر به غائب برساند، و به مردم خبر داد که تو بر مردم صاحب اختیارتر از خودشان هستی، و تو نسبت به پیامبر همچون هارون نسبت به موسی هستی.

مظلومیّت امیرالمؤمنین علیه السلام

دربارهٔ تو به من خبر رسیده است که برای مردم خطبه‌ای نمی‌خوانی مگر آنکه قبل از پائین آمدن از منبر می‌گوئی: «**بخداقسم من سزاوارترین مردم برای آنان هستم، و از روزی که پیامبر از دنیا رفته همچنان مظلوم بوده‌ام**».

جریان غصب خلافت از لسان معاویه

اگر این خبری که دربارهٔ تو به من رسیده درست باشد ظلم ابوبکر و عمر نسبت به

---

۵. سورهٔ مائده: آیهٔ ۶۷.

۶. «الف»: قریش و انصار و بنی‌امیّه را در غدیرخم جمع کرد.

تو بالاتر از ظلم عثمان است. پیامبر ﷺ از دنیا رفت و ما حاضر بودیم. عمر با ابوبکر بیعت کرد و از تو دستوری نخواست و نه با تو مشورت کرد. آن دو در مقابل انصار با حق و حجّت تو و خویشاوندی با پیامبر انصار را محکوم کردند. اگر در مقابل تو تسلیم می‌شدند و با تو بیعت می‌کردند عثمان زودتر از همهٔ مردم با تو بیعت می‌کرد بخاطر خویشاوندی او با تو و حق تو بر او چرا که او پسرعمو و پسرعمهٔ توست.

سپس ابوبکر عمداً اقدامی کرد و هنگام مرگش خلافت را به عمر برگرداند و هنگام جانشین قرار دادن او با تو مشورت نکرد و از تو دستوری نخواست و برای او بیعت گرفت.

سپس عمر تو را در شوری بین شش نفر قرار داد و همهٔ مهاجرین و انصار و دیگران را از مسئلهٔ خلافت خارج ساخت. شما هم وقتی در روز سوم دیدید مردم جمع شده‌اند و شمشیرها را کشیده‌اند و بخدا قسم یاد کرده‌اند که اگر آفتاب غروب کند و یکی را از بین خود انتخاب نکرده باشید گردنتان را بزنند و دستور وصیّت عمر را دربارهٔ شما اجرا کنند، وقتی این برنامه را دیدید اختیار کار خود را به ابن عوف سپردید. او با عثمان بیعت کرد و شما هم با او بیعت نمودید.

سپس عثمان مورد محاصره قرار گرفت و از شما کمك خواست، ولی او را یاری نکردید، و شما را فراخواند ولی او را اجابت نکردید، و این در حالی بود که بیعت او برگردن شما بود، و شما ای مهاجرین و انصار حاضر و شاهد بودید، ولی اهل مصر را آزاد گذاردید تا او را کشتند و گروههایی از شما هم آنان را در قتل وی کمك کردند و اکثریت شما او را خوار کردید. بنابراین دربارهٔ او یا قاتل و یا دستور دهنده و یا خوار کننده بودید.

سپس مردم با تو بیعت کردند، و تو از من به امر خلافت سزاوارتری. پس قاتلان عثمان را در اختیار من بگذار تا آنان را بکشم و خلافت را به تو تسلیم کنم، و من و همهٔ افراد اهل شام که نزد من هستند با تو بیعت کنیم.

۲

پیام و نامهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام نامهٔ معاویه را خواند، و ابودرداء و ابوهریره پیام و سخن او را به حضرت ابلاغ کردند، به ابودرداء فرمود: آنچه معاویه شما را برای آن فرستاده بود به من رساندید. اکنون از من بشنوید و از قول من به او برسانید همانطور که از قول او به من رساندید.

قتل عثمان مربوط به امام مسلمین است

به معاویه بگوئید: عثمان بن عفان از این دو فرض خارج نیست: یا امام هدایتی است که ریختن خون او حرام و کمك او واجب است و سرپیچی از فرمان او حلال نیست و امت حقِّ خوار کردن او را ندارند، و یا اینکه امام گمراهی است که ریختن خون او حلال است و ولایت و یاری او جایز نیست. بنابراین از این دو حالت خارج نیست.

آنچه در حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمین واجب است بعد از آنکه امامشان مُرد یا کشته شد ـ چه گمراه باشد و چه هدایت شده، چه مظلوم باشد و چه ظالم، چه ریختن خونش حلال باشد و چه حرام ـ این است که هیچ عملی انجام ندهند و کار جدیدی بپا نکنند و دست از پا خطا نکنند و کاری را شروع نکنند قبل از آنکه برای خود امامی عفیف و عالم و باتقوی و عارف به قضاوت و به سنت برگزینند تا امور آنان را جمع نماید و در بین آنان حکم نماید و برای مظلوم از ظالم حقّش را بگیرد و مرزهای آنان را حفظ نماید و غنائم و حقوق مالی آنان را جمع آوری کند و حجّ و نماز جمعهٔ آنان را بپا دارد و صدقات آنان را جمع نماید. سپس دربارهٔ امامشان که به ظلم کشته شده نزد او برای حکم بروند و قاتلین او را برای محاکمه نزد او ببرند تا بین آنان به حق حکم نماید: اگر امامشان

مظلوم کشته شده به نفع اولیاء او خونش را ثابت کند، و اگر ظالم کشته شده نظر دهد که حکم آن چیست.

اگر اختیار در امامت بدست مردم باشد این اوّل کاری است که باید انجام دهند، و امامی انتخاب کنند تا امور آنان را منظّم نماید و تابع او شوند و او را اطاعت نمایند. ولی اگر اختیار بدست خداوند و پیامبرش است، خدا مردم را از نظر دادن در این مسئله و انتخاب آن کفایت کرده است، و پیامبر ﷺ برای آنان امامی را پسندیده و آنان را به اطاعت و تابعیت او مأمور کرده است.

مردم بعد از قتل عثمان با من بیعت کردند و مهاجرین و انصار پس از سه روز مشورت دربارهٔام با من بیعت نمودند، و هم آنان بودند که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند و امامت آنان را منعقد کردند. این مسئله را اهل بدر و سابقه‌داران از مهاجرین و انصار بر عهده گرفتند، با این تفاوت که با افراد قبل از من بدون مشورت عموم مردم بیعت کردند ولی بیعت من با مشورت عموم مردم بود.

اثبات امامت امیرالمؤمنین ﷺ از لسان آنحضرت

بنابراین اگر خداوند جلّ اسمه اختیار را بدست امّت سپرده است و این امت است که باید برای خود انتخاب کنند و نظر دهند، و انتخاب و نظرشان بهتر از انتخاب خدا و رسولش برای آنان است، و هر کس را امّت انتخاب کنند و با او بیعت نمایند بیعت او بیعت هدایت است و امامی می‌شود که اطاعت او و یاریش بر مردم واجب است، اگر چنین است دربارهٔ من نیز مشورت کردند و مرا به اجماع و اتفاق امّت انتخاب کردند.

و اگر خداوند عزّوجلّ است که باید اختیار کند و حق انتخاب با اوست، خداوند مرا برای امّت انتخاب کرده است و بعنوان خلیفه برای آنان قرار داده است و آنان را در کتاب مُنزل خود و در سنّت پیامبرش[7] مأمور به اطاعت و یاری من نموده است، و این حجّت مرا قوی‌تر و حقّ مرا واجب‌تر می‌نماید.

---

۷. «ج»: برلسان پیامبرش.

عدم ارتباط قتل عثمان به معاویه

فرمود: اگر عثمان در زمان ابوبکر و عمر کشته شده بود، آیا معاویه حق داشت بعنوان خونخواهی عثمان به جنگ آنان و قیام بر علیه آنان اقدام کند؟

ابوهریرة و ابودرداء گفتند: نه.

حضرت فرمود: من نیز همینطور! اگر معاویه بگوید: «آری»، به او بگویید: در این صورت برای هرکسی که به او ظُلمی شده یاکسی از نزدیکانش کشته شده جایز می‌شود عصای مسلمین را بشکند و جماعت آنان را متفرق کند و مردم را بسوی خویش فراخواند!! اضافه بر اینکه فرزندان عثمان برای طلب خون پدرشان سزاوارتر از معاویه‌اند.

سلیم می‌گوید: ابودرداء و ابوهریره ساکت شدند و گفتند: نسبت به خودت به انصاف سخن گفتی!

تقدم فرزندان عثمان بر معاویه در خونخواهی

حضرت فرمود: بجان خودم قسم، معاویه هم اگر بر سخن خود و آنچه به من حق داده ثابت باشد نسبت به من انصاف داده است. اینان پسران عثمان‌اند که مَرد شده‌اند و به سنّ بلوغ رسیده‌اند و کودک نیستند وکسی صاحب اختیار آنان نیست. بیایند تا بین آنان و قاتلین پدرشان جمع نمایم. اگر از استدلال در مقابل آنان عاجز ماندند برای معاویه شهادت دهندکه صاحب اختیار و وکیل آنان و نائب و طرف دعوای آنان در خصومتشان است.

آنگاه آنان و خصم‌هایشان در مقابل من مانند خصمهایی که نزد امام و والی با اقرار به حکم او و اجرای قضاوت او می‌نشینند حاضر شوند، و من در دلیل آنان و دلیل خصمهایشان نظر دهم. **اگر پدرشان ظالم کشته شده بود و ریختن خونش حلال بود خون او را باطل اعلام کنم، و اگر مظلوم بود و ریختن خونش حرام، نسبت به قاتل پدرشان**

حکم به قصاص کنم. اگر بخواهند او را بکشند و اگر بخواهند عفو کنند و اگر بخواهند دیه قبول کنند.

بیست هزار قاتل عثمان راضی بحکم امیرالمؤمنین ﷺ

این قاتلان عثمان در لشکر من‌اند که به قتل او اقرار دارند و به حکم من به‌نفع آنان یا بر علیه خود راضی‌اند. فرزندان عثمان و یا معاویه ـ اگر صاحب اختیار و وکیل آنان است ـ نزد من بیایند و قاتلین او را مورد مخاصمه قرار دهند و آنان را به محاکمه بکشند تا بین آنان طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش حکم نمایم.

و اگر معاویه می‌خواهد گناهی که نکرده‌ایم به ما نسبت دهد و در پی بهانه و اباطیل است، پس هر نسبتی می‌خواهد بدهد که خداوند بزودی بر علیه او یاری خواهد کرد.

ابودرداء و ابوهریره گفتند: بخداقسم، نسبت به خود به انصاف سخن گفتی و از انصاف هم فراتر رفتی، و بهانۀ او را از بین بردی و دلیل او را باطل کردی و دلیل قوی و درستی آوردی که اشکالی در آن نیست[8].

ابوهریره و ابودرداء بیرون آمدند. ناگهان بیست هزار نفر را با پوششهای آهنین دیدند که می‌گفتند[9]: **«ما قاتلین عثمان هستیم و به حکم علی ﷺ بر ضرر خود یا به نفعمان اقرار می‌کنیم و راضی هستیم. اولیاء عثمان بیایند و ما را در مورد خون پدرشان نزد امیرالمؤمنین ﷺ به محاکمه بکشند، اگر قصاص یا دیه بر ما لازم شد در مقابل حکم او صبر می‌کنیم و تسلیم می‌شویم».**

ابودرداء و ابوهریره گفتند: به انصاف سخن گفتید، و برای علی هم جایز نیست شما را به معاویه تحویل دهد و نه اینکه شما را بکشد تا آنکه شما را نزد او به محاکمه بکشد و بین شما و خصمتان طبق کتاب خدا و سنّت پیامبرش حکم نماید.

---

۸. «ج»: دلیل قوی نافذی آوردی که نورانی است.

۹. «د»: صدا می‌زدند.

۳

ابلاغ پیام امیرالمؤمنین علیه السلام و عکس‌العمل معاویه

ابودرداء و ابوهریره براه افتادند تا نزد معاویه رسیدند و آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز آنچه قاتلین عثمان و ابوالنعمان بن ضمان[۱۰] گفته بودند به او خبر دادند.

معاویه گفت: دربارهٔ رحمت فرستادن بر ابوبکر و عمر و خودداری او از رحمت بر عثمان، و اظهار برائت پنهانی از او و آنچه دربارهٔ جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله ادّعا می‌کند، و اینکه از روز وفات پیامبر دائماً مظلوم بوده است، چه جوابی به شما داد؟

آن دو گفتند: بلی، نزد ما بر ابوبکر و عمر و عثمان رحمت فرستاد و ما می‌شنیدیم[۱۱].

سپس در ضمن سخنانش به ما گفت: **اگر خداوند اختیار را به امت داده است و آنانند که انتخاب می‌کنند و دربارهٔ خودشان نظر می‌دهند و انتخاب آنان و نظرشان از انتخاب خدا و رسولش برای آنان بهتر و هدایت یافته‌تر است،** پس همانان بودند که مرا انتخاب کردند و با من بیعت نمودند و بنابراین بیعت من بیعت هدایت است و من امامی هستم که اطاعت و یاریم بر مردم واجب است زیرا آنان دربارهٔ من مشورت کردند و مرا انتخاب نمودند.

و اگر انتخاب خدا و رسولش از انتخاب و نظر خودشان بهتر و هدایت یافته‌تر است، پس خدا و رسولش مرا برای امت انتخاب کرده و خلیفه بر آنان قرار داده‌اند و به آنان دستور یاری و اطاعت مرا در کتاب مُنزل خدا که بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله مرسلش جاری شده داده‌اند، و این برای حجّت من قوی‌تر است و حق مرا واجب‌تر می‌کند.

---

۱۰. ابوالنعمان شناخته نشد و جهت ذکر نامش در اینجا نیز معلوم نیست. احتمالاً او کسی بوده که به نیابت از قاتلین عثمان سخن می‌گفته است.

۱۱. توضیح لازم دربارهٔ این مسئله از لسان خود امیرالمؤمنین علیه السلام در ص ۴۳۵ و ۴۴۰ از همین کتاب ذکر خواهد شد.

۴

مناشدات[۱۲] امیرالمؤمنین‌ؑ در صفیّن

سپس امیرالمؤمنین‌ؑ در میان لشکرش بر فراز منبر قرار گرفت و مردم را و هرکس از اهل آن منطقه و مهاجرین و انصار را که حاضر بودند جمع کرد و حمد و ثنای الهی بجا آورد و سپس فرمود:

مناقب بی انتهای امیرالمؤمنین‌ؑ

ای مردم، مناقب من بیشتر از آن است که احصاگردد و شمرده شود. من با ذکر آنچه خداوند درکتابش نازل کرده و پیامبرﷺ درباره‌ام فرموده از ذکر سایر مناقب و فضائلم صرف‌نظر می‌کنم.

سبقت امیرالمؤمنین‌ؑ در اسلام

آیا می‌دانید که خداوند درکتاب ناطقش در بیش از یک آیه، سبقت گیرنده در اسلام را بر مسبوق فضیلت داده است، **واحدی از امّت به سوی خدا و رسولش از من سبقت نگرفته است؟** گفتند: آری بخداقسم.

علی‌ؑ افضل اوصیاء

فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم در این باره که از پیامبرﷺ پرسیده شد دربارهٔ قول خداوند «وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»[۱۳]، «سابقین، سابقین، آنانند مقرّبین»، و

---

۱۲. معنی مناشده در پاورقی ۹ از حدیث ۱۱ ذکر شد.

۱۳. سورهٔ واقعه: آیه ۱۰ و ۱۱.

آنحضرت فرمود: خداوند این آیه را دربارهٔ انبیاء و اوصیای آن نازل کرده است، و من افضل انبیاء خدا و برادرم و وصیّم علی بن ابیطالب افضل اوصیاء است؟

در اینجا حدود هفتاد نفر از اهل بدر که اکثرشان از انصار و بقیّه از مهاجرین بودند بپاخاستند که از جملهٔ آنان ابوالهیثم بن تیّهان و ابو ایوب خالد بن زید انصاری و از مهاجرین عمار یاسر و غیر او بودند. اینان گفتند: ما شهادت می‌دهیم از پیامبر ﷺ شنیدیم که این مطلب را می‌فرمود.

اعلام ولایت در غدیر

فرمود: شما را بخداقسم می‌دهم دربارهٔ قول خداوند: «یٰا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِیعُوا اللهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِمِنْکُمْ»[۱۴]، «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول و اولی الامر خود اطاعت کنید»، و قول خداوند: «اِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰاةَ وَ هُمْ رٰاکِعُونَ»[۱۵]، «صاحب اختیار شما خدا و رسولش و کسانی هستند که ایمان آورده نماز را بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند»، و سپس می‌فرماید: «وَلَمْ یَتَّخِذْ مِنْ دُونِ اللهِ وَ لاٰ رَسُولِهِ وَ لَاالْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَةً»[۱۶]، «غیر از خدا و رسولش و مؤمنین برای خود محل اعتمادی بر نمی‌گزینند».

مردم پرسیدند: یا رسول الله، آیا این مخصوص بعضی از مؤمنین است یا شامل همهٔ آنان است؟ خداوند عزّوجلّ دستور داد تا به مردم بفهماند که آیات دربارهٔ چه کسی نازل شده است و ولایت را برای آنان تفسیر کند همانطور که نماز و روزه و زکات و حجّشان را بیان کرده است[۱۷].

آنحضرت هم مرا در غدیرخم منصوب کرد و فرمود: «خداوند رسالتی را به من سپرده است که بخاطر آن سینه‌ام به تنگ آمده است و چنین گمان برده‌ام که مردم مرا

---

۱۴. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹.

۱۵. سورهٔ مائده: آیهٔ ۵۵.

۱۶. سورهٔ توبه: آیهٔ ۱۶.

۱۷. «ج»: برای آنان بیان کند ولایت برای چه کسی است همانطور که مسئلهٔ نماز و روزهٔ آنان را تفسیر کرده است

تکذیب می‌کنند، ولی خداوند مرا ترسانده که باید ابلاغ کنم و گرنه مرا عذاب خواهد کرد. ای علی بپا خیز»!

سپس ندای نماز جماعت داد و نماز ظهر را با مردم خواند و سپس فرمود: «**ای مردم، خداوند صاحب اختیار من، و من صاحب اختیار مؤمنین هستم و اختیارم بر آنان از خودشان بیشتر است. بدانید که هرکس من صاحب اختیار او بوده‌ام علی صاحب اختیار اوست. پروردگارا دوست بدار هرکس او را دوست بدارد و دشمن بدار هرکس او را دشمن بدارد. یاری کن هرکس او را یاری کند و خوار گردان هرکس او را خوار کند**».

سلمان فارسی بپا خاست و گفت: یا رسول الله، ولایت او چگونه است؟ فرمود: «ولایت او همچون ولایت من است. هرکس من نسبت به او صاحب اختیارتر از خودش هستم علی هم نسبت به او صاحب اختیارتر است».

خداوند تعالی هم این آیه را نازل کرد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً»[18]، «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما به حد کمال رساندم و اسلام را بعنوان دین شما راضی شدم».

سلمان فارسی پرسید: یا رسول الله، آیا این آیات بخصوص درباره علی نازل شده است؟ پیامبر ﷺ فرمود: «**دربارهٔ او و جانشینانم**[19] **تا روزقیامت نازل شده است**». و سپس فرمود: «ای سلمان، تو و کسانی که با تو در این مطلب حاضر بودند شاهد باشید و حاضران به غائبان برسانند.

سلمان فارسی عرض کرد: یا رسول الله، آنان را برای ما بیان فرما[20]. فرمود: «**علی برادرم و وزیرم و وصیّم و وارثم و خلیفه‌ام در امتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من، و یازده امام از فرزندانش، اوّل آنان فرزندم حسن و سپس حسین و سپس نه نفر از فرزندان حسین، یکی پس از دیگری، که قرآن با آنان است و آنان با قرآنند، و از آن جدا**

---

۱۸. سورهٔ مائده: آیهٔ ۳.

۱۹. «ج»: جانشینانم از فرزندان او.

۲۰. «ج»: نام آنان را ذکر فرما.

نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند».

دوازده نفر از بدریّین برخاستند و گفتند: ما شهادت می‌دهیم که این مطالب را همانطور که گفتی از پیامبرﷺ شنیدیم، نه یك حرف زیاد نمودی و نه کم کردی، و پیامبرﷺ ما را بر این مطلب شاهد گرفت.

بقیّهٔ هفتاد نفر هم گفتند: این مطالب را شنیدیم ولی همهٔ آنرا حفظ نکردیم، ولی این دوازده نفر برگزیدگان و بهتران ما هستند.

حضرت فرمود: راست گفتید. همهٔ مردم در حفظ یکسان نیستند، بعضی از مردم از دیگران بهتر حفظ می‌کنند[۲۱].

از بین دوازده نفر چهار نفر برخاستند: ابوالهیثم بن تیهان، ابو ایوّب انصاری، عمّار بن یاسر، خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین که خداوند آنان را رحمت کند. اینان گفتند: شهادت می‌دهیم که سخن پیامبرﷺ را شنیدیم و آنرا حفظ کردیم که در آن روز فرمود در حالیکه ایستاده بود و علی هم در کنار او ایستاده بود. سپس پیامبرﷺ فرمود: «ای مردم، خداوند به من دستور داده که برای شما امام و وصیّ و جانشینی منصوب کنم که وصیّ پیامبرتان در میان شما و جانشین من در امّتم و بین اهل بیتم بعد از من باشد. کسی که خداوند در کتابش اطاعت او را بر مؤمنین واجب کرده و به شما دستور ولایت او را داده است. من از ترس اهل نفاق و تکذیب آنان از پروردگارم خواستم که این دستور را از عهدهٔ من بردارد، ولی خداوند مرا ترسانید که باید ابلاغ کنم وگرنه مرا عذاب خواهد کرد.

سپس پیامبرﷺ فرمود: ای مردم، خداوند در کتابش شما را به نماز دستور داده و من آن را برای شما بیان کردم و سنّتهای آن را گفتم، و به زکات و روزه و حج امر کرده و من برای شما بیان کردم و تفسیر نمودم، و در کتابش به ولایت[۲۲] دستور داده و من ـ ای مردم ـ

۲۱. «ج»: بقیهٔ هفتاد نفر گفتند: آنچه گفتی بیاد داریم و اکثر این مطالب را از پیامبرﷺ بخاطر سپرده‌ایم، ولی این دوازده نفر از بزرگان اصحاب آنحضرت و افضل آنانند، و اینان از قول او آنچه گفتی و ما شنیده‌ایم را بیاد دارند، و همهٔ مردم در حفظ یکسان نیستند چرا که بعضی از بعض دیگر بهتر حفظ می‌کنند.

۲۲. «ج»: به ولایت علی‌ؑ.

شما را شاهد می‌گیرم که آن مخصوص علی بن ابیطالب و جانشینان از فرزندان من و فرزندان برادرم و وصیّم است. **علی اوّل ایشان و سپس حسن و بعد حسین و سپس نه نفر از فرزندان پسرم حسین‌اند.** از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از آنان جدا نمی‌شود تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. ای مردم، من پناهگاه شما و امامتان بعد از خودم و راهنما[۲۳] و هدایت کنندهٔ شما را به شما معرّفی کرده‌ام و او برادرم علی بن ابیطالب است. او در بین شما مثل من در میانتان است. دین خود را بر عهدهٔ او بسپارید و در همهٔ امورتان از او اطاعت کنید. همهٔ آنچه خداوند به من آموخته نزد اوست، و خداوند به من دستور داده آنها را به او بیاموزم و به شما بفهمانم که آن علوم نزد اوست. از او سؤال کنید و از او و جانشینان بعد از او بیاموزید. به آنان یاد ندهید و از آنان پیشی نگیرید و از آنان تخلف نکنید. آنان با حق‌اند و حق با آنان است، نه از آن جدا می‌شوند و نه حقّ از آنان جدا می‌شود».

حدیث کساء و آیهٔ تطهیر

سپس علی ﷺ به ابوهریره و ابودرداء و کسانی‌که در اطرافش بودند فرمود: ای مردم، آیا می‌دانید خداوند تبارك و تعالی در کتابش چنین نازل کرده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»[۲۴]، «خداوند چنین می‌خواهد که هر بدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاك گرداند».

پیامبر ﷺ مرا و فاطمه و حسن و حسین را همراه خود زیر عبایش جمع کرد و عرض کرد: «خدایا، اینان عترت و خاصّان من و اهل بیتم هستند. هر بدی را از اینان ببر و ایشان را پاك گردان».

امّ سلمه گفت: یا رسول الله، آیا من هم هستم؟ فرمود: «تو خوب هستی ولی این آیه بخصوص دربارهٔ من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو پسرم حسن و حسین و نُه امام

---

۲۳. «ج»: من مقدّم‌تر شما بعد از خودم و صاحب اختیارتان را و....

۲۴. سورهٔ احزاب: آیهٔ ۳۳.

از فرزندان پسرم حسین نازل شده و هیچکس جز ما در این مورد همراهمان نیست».

همهٔ افراد (یعنی هفتاد نفر اهل بدر) برخاستند و گفتند: ما شهادت می‌دهیم امّ سلمه این مطلب را برایمان نقل کرد[۲۵]. ما هم از پیامبرﷺ این مطلب را سؤال کردیم و آنحضرت همانطور که امّ سلمه نقل کرده بود برایمان نقل کرد.

تفسیر «صادقین» به ائمه علیهم السلام

سپس علی علیه السلام فرمود: شما را بخداقسم می‌دهم، آیا می‌دانید که خداوند ـ جل اسمه ـ در کتابش چنین نازل کرده است: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ»[۲۶]، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و با صادقین باشید».

سلمان پرسید: یا رسول الله، این آیه عامّ است یا خاصّ؟ فرمود: آنانکه دستور داده شده‌اند عامّ‌اند زیرا جمعیّت مؤمنین به این دستور مأمور شده‌اند، ولی «صادقین» مخصوص برادرم علی بن ابیطالب و جانشیانم بعد از او تا روزقیامت است.

علی علیه السلام همچون هارون علیه السلام

علی علیه السلام فرمود: من در جنگ تبوک به پیامبرﷺ عرض کردم: یا رسول الله، چرا مرا بجای خود در مدینه گذاشتی (و با خود نبردی)؟ فرمود: **یا علی، مدینه صلاحیّت کسی جز من و تو را ندارد، و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی مگر در نبوّت که پیامبری بعد از من نیست.**

عدّه‌ای از مهاجرین و انصار که همراه حضرت بودند برخاستند و گفتند: شهادت می‌دهیم که این مطلب را از پیامبرﷺ در جنگ تبوک شنیدیم.

---

۲۵. «ج»: مردی از اصحاب حضرت برخاست و گفت: شهادت می‌دهم که امّ سلمه این مطلب را برا... کرد. بعد از او عده‌ای از مهاجرین و انصار از جا برخاستند و گفتند: ما هم شهادت می‌دهیم که امّ سلمه این مطلب را بر ایمان نقل کرد.

۲۶. سورهٔ توبه: آیهٔ ۱۱۹.

ائمه ﷺ شاهدان بر مردم

فرمود: شما را بخداقسم می‌دهم، آیا می‌دانید که خدای عزّوجلّ در سورهٔ حج چنین نازل کرده است: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ جاهِدُوا فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ اَبیکُمْ اِبْراهیمَ هُوَ سَمّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ وَ فی هٰذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ فَاَقیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ مَوْلاکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلیٰ وَ نِعْمَ النَّصیرُ»[۲۷]، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را عبادت نمائید و کار خیر انجام دهید، به امید آنکه رستگار شوید، و در راه خدا آن طور که باید جهاد کنید. او شما را انتخاب کرده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. دین پدرتان ابراهیم، که او شما را از قبل «مسلمان» نامید. و در این باره تا پیامبر ﷺ بر شما شاهد باشد و شما شاهد بر مردم باشید. پس نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و به خداوند اعتصام جوئید. اوست صاحب اختیار شما، و خوب صاحب اختیار و خوب کمک کننده‌ای است».

سلمان برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، اینها چه کسانی هستند که تو بر آنان شاهدی و آنان شاهد بر مردم‌اند، و خداوند آنان را انتخاب کرده و در دین برای آنان سختی قرار نداده، دین پدرشان ابراهیم؟

پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند از اینان سیزده نفر را قصد کرده است: **من و برادرم علی بن ابیطالب و یازده نفر از فرزندانم یکی پس از دیگری، که همگی امام هستند.** قرآن با آنان و آنان با قرآنند. از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند».

گفتند: آری بخدا قسم[۲۸].

---

۲۷. سورهٔ حج: آیه‌های ۷۷ و ۷۸.

۲۸. «ج»: جمعی از مردم گفتند: آری بخدا. بخداقسم ما شهادت می‌دهیم که این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیدیم.

حدیث ثقلین و نام دوازده امامعليهم‌السلام

علیعليه‌السلام فرمود: شما را بخداقسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بعنوان خطابه برخاست و بعد از آن خطبه‌ای نخواند[۲۹]، و فرمود: «ای مردم، من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آنها تمسّک کرده‌اید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترت من اهل بیتم. خداوند لطیف خبیر به من سپرده است که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند»؟

گفتند: آری بخداقسم، ما در همهٔ این مطالب نزد پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله حاضر بودیم. فرمود: خداوند مرا بس است.

دوازده نفر از جماعت اهل بدر برخاستند و گفتند: شهادت می‌دهیم وقتی پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله این خطابه را در روزی که از دنیا رفت ایراد فرمود، عمر بن خطّاب بحالت شبه غضب برخاست و گفت: یا رسول الله، آیا همهٔ اهل بیت؟ فرمود: نه، بلکه جانشینانم، برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه‌ام در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من از آنهاست و یازده‌نفر از فرزندانش. این (علی) اوّل آنان و افضلشان است، سپس این دو پسرم ـ و حضرت اشاره به امام حسن و امام حسینعليهما‌السلام کردند ـ سپس وصیّ پسرم که بنام برادرم علی نامیده می‌شود و پسر حسین است. سپس وصیّ علی که فرزند اوست و نامش محمّد است. سپس جعفر بن محمّد، سپس موسی بن جعفر، سپس علیّ بن موسی، سپس محمّد بن علی، سپس علیّ بن محمّد، سپس حسن بن علیّ، سپس محمّد بن الحسن مهدیّ امّت که نامش نام من وطینت او همچون طینت من است. طبق امر من امر می‌کند و طبق نهی من نهی می‌نماید. زمین را پر از عدل و داد می‌کند همانطور که از ظلم و جور پر شده باشد. هرکدام از آنها یکی پس از دیگری و پشت سر هم خواهند آمد[۳۰] تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. آنان شاهدان خدا در زمین و حجّت‌های او بر خلقش هستند.

---

۲۹. «ج»: خطبه‌ای نخواند تا از دنیا رفت.

۳۰. در «الف» عبارات فوق چنین است: «سپس جانشین من این پسرم است ـ و حضرت اشاره به امام حسنعليه‌السلام کردند ـ سپس جانشین او این است ـ و حضرت اشاره به امام حسینعليه‌السلام کردند ـ سپس جانشین من پسرم همنام برادرم است. سپس جانشین او همنام من است. سپس هفت نفر از فرزندانش. . . .

هرکس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس از آنان سرپیچی کند خدا را عصیان کرده است.

بقیّهٔ هفتاد نفر بدریّین و همان تعداد از دیگران برخاستند و گفتند: مطلبی که فراموش کرده بودیم بیادمان آوردی! ما شهادت می‌دهیم که این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیدیم.

دریای مناقب امیرالمؤمنین ﷺ

سپس امیرالمؤمنین ﷺ به سؤال و جواب بازگشت، و مطلبی از آنچه در زمان حکومت عثمان در مسجد پیامبر ﷺ از آنحضرت پرسیده بودند[۳۱] باقی نگذاشت مگر آنکه در آن باره آنان را قسم داد، تا آنکه همهٔ مناقبش را و آنچه پیامبر ﷺ دربارهٔ‌اش فرموده بود ذکر کرد، و در همهٔ آنها او را تصدیق می‌کردند و شهادت می‌دادند که مطلب حقّی است که از پیامبر ﷺ شنیده‌اند.

۵

نامهٔ معاویه در جواب امیرالمؤمنین ﷺ

عکس‌العمل معاویه در مقابل مناشدات امیرالمؤمنین ﷺ

وقتی ابودرداء و ابوهریره همهٔ این مطالب را و نیز عکس‌العمل مردم را برای معاویه گفتند، از شدت ناراحتی رخ در هم کشید و سر بزیر انداخت[۳۲] و گفت: ای ابودرداء و ای ابوهریره، اگر آنچه دربارهٔ او نقل می‌کنید حق باشد همهٔ مهاجرین و انصار، جز او و اهل‌بیت و شیعیانش هلاك شده‌اند.

---

۳۱. دربارهٔ مطالب مربوط به زمان عثمان به حدیث ۱۱ همین کتاب در ص ۲۸۷ مراجعه شود.

۳۲. «ج»: ابومسلم و ابوهریره رفتند و همهٔ آنچه علی ﷺ فرموده بود و مردم برایش شهادت داده بودند که از پیامبر ﷺ شنیده‌اند برای معاویه نقل کردند.

تقیّهٔ امیرالمؤمنین﷣ دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان

سپس معاویه به امیرالمؤمنین﷣ چنین نوشت:

اگر آنچه گفته‌ای و ادعا کرده‌ای و اصحابت را بر آن شاهد گرفته‌ای حق باشد، در این صورت ابوبکر و عمر و عثمان و همهٔ مهاجرین و انصار غیر تو و اهل بیت و شیعیانت هلاك شده‌اند.

خبرِ رحمت فرستادن و استغفار تو برای آنان به من رسیده است. این مطلب یکی از دو صورت است که سوّمی ندارد: یا از روی تقیّه است که می‌ترسی اگر از آنان اظهار برائت و بیزاری نمائی اهل لشکرت که بوسیلهٔ آنان با من می‌جنگی از اطرافت پراکنده شوند، و یا آنچه ادّعا کرده‌ای باطل و دروغ است!

به من خبر رسیده [۳۳]- و این مطلب را یکی از خواصت که به او اطمینان داری [۳۴] برایم خبر آورده است - که تو به شیعیان گمراه و خواصّ خود که بَد معتمدانی هستند می‌گوئی [۳۵]: **«من سه پسرم را به نامهای ابوبکر و عمر و عثمان نامگذاری کرده‌ام. هرگاه از من شنیدید که به یکی از امامان ضلالت رحمت می‌فرستم پسرانم را قصد می‌کنم».**

مشاهدات معاویه در سقیفه

دلیل بر راست بودن آنچه برایم آورده‌اند و خبر آنرا به من رسانده‌اند این است که ما با چشمان خود دیدیم و احتیاج نداریم در این باره از دیگری سؤال کنیم [۳۶]. **تو را دیدم هنگامی‌که با ابوبکر بیعت شد همسرت فاطمه را بر چهارپایی سوار کردی و دست دو پسرت حسن و حسین راگرفتی و احدی از اهل بدر و سابقه داران را باقی نگذاشتی مگر اینکه آنان را فراخواندی و بر علیه ابوبکر به کمك خود دعوت کردی، ولی احدی از آنان را نیافتی مگر چهار نفر: سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر. بجان خودم قسم اگر بر حق بودی**

۳۳. «الف»: و اگر آنچه ادعا کردی باطل و دروغ است پس بدان که بعضی از.... برایم خبر آورده است.

۳۴. «ب» و «د»: اطمینان دارم.

۳۵. «ج»: ... خواصّ خود در پشت پرده می‌گوئی.

۳۶. «ب» و «د»: آن چیزی است که با چشم خود دیدم و احتیاج ندارم از غیر تو سؤال کنم.

تو را اجابت می‌کردند و مساعدت و یاری می‌نمودند، ولی مطلبی باطل و چیزی را که به آن اقرار نداشتند[۳۷] ادّعا می‌نمودی.

دو گوش خودم از تو شنید که به ابوسفیان می‌گفتی، هنگامی که ابوسفیان به تو گفت: «ای پسر ابوطالب در سلطنت پسرعمویت مغلوب شدی، و کسی که بر تو غالب شد ذلیل‌ترین طوائف قریش یعنی تیم وعدی بودند»، و ابوسفیان از تو خواست تا یاریت کند ولی تو در جواب او گفتی: **«اگر یارانی می‌یافتم - چهل نفر از مهاجرین و انصار از سابقه‌داران - بر علیه این مرد بپا می‌خاستم»**، پس چون جز چهار نفر نیافتی به اجبار بیعت کردی.

۶

نامهٔ امیرالمؤمنین ﷺ در جواب معاویه

سلیم می‌گوید: امیرالمؤمنین ﷺ در جواب او نوشت:

تعجب از نظر دادن معاویه در امور مسلمین

بسم الله الرحمان الرحیم

امّا بعد، نامهٔ تو را خواندم و تعجّبم افزون گشت از آنچه دستت به نگارش در آورده بود و سخنت که طول داده بودی و از بلای عظیم و مسئلهٔ مهمی که برای این امّت پیش آمده، که مثل توئی در کارهای عام و خاصشان سخن بگوید یا نظر دهد، و تو کسی هستی که خود می‌دانی و پسر کسی هستی که می‌دانی و من نیز کسی هستم که دانسته‌ای و پسر کسی هستم که دانسته‌ای.

بزودی دربارهٔ آنچه نوشته‌ای جوابی به تو خواهم داد که گمان ندارم آنرا درك کنی،

---

۳۷. «ب»: آنچه را نمی‌شناختند. «ج»: آنچه نمی‌شناختیم.

نه تو ونه وزیرت عَمرو پسر نابغه که هم رأی توست همانطور که «وافَقَ شَنٌّ طَبَقَة»[۳۸]، چرا که او به تو دستور نوشتن این نامه را داده و آنرا برای تو تزیین نموده است، و همراه شما ابلیس و اصحاب شَرورش نیز حاضر بوده‌اند.

معرّفی غاصبین خلافت

بخداقسم پیامبرﷺ به من خبر داد و به من شناسانید، که دوازده نفر امامان گمراهی از قریش را دیده که از منبرش بالا می‌روند و پائین می‌آیند و بصورت میمونند. آنها امتّش را از راه مستقیم به پشت سرشان برمی‌گردانند.

آنحضرت فرد فرد آنان را با نامشان به من خبر داد و اینکه هرکدام آنها یکی پس از دیگری چه مدت حکومت خواهند کرد. ده نفر از آنان از بنی امیّه هستند و دو نفر از دو طایفهٔ مختلف قریش، که برگردن آن دو نفر مثل گناهان جمیع امّت تا روزقیامت و همهٔ عذابشان خواهد بود. هیچ خونی نیست که به غیر حق ریخته شود و نه فرجی که به حرام تصّرف شود و نه حکمی که برخلاف حق داده شود[۳۹] مگر آنکه وبال و گناهش بر گردن آن دو نفر است.

و از آنحضرت شنیدم که می‌فرمود: هرگاه فرزندان ابی العاص به سی نفر برسند کتاب خدا را برای فریب مردم و بندگان خدا را غلام وکنیز خود و مال خدا را ثروت بین خود قرار می‌دهند.

فرق پیامبر و امیرالمؤمنینؑ در ابلاغ دین الهی

پیامبرﷺ فرمود: برادرم، تو مثل من نیستی از این جهت که خداوند به من دستور داده حقّ را آشکارا بیان کنم و به من خبر داده که مرا از شر مردم حفظ می‌کند، و به من دستور داده که جهاد کنم اگر چه فقط خودم باشم، آنجا که می‌فرماید: «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ

۳۸. جملهٔ «وافَقَ شَنٌّ طبقة» یک ضرب‌المثل عربی است و در مورد دو چیز که با هم متّفق باشند بکار برده می‌شود.

۳۹. «ب»: و نه حکمی که تغییر یابد.

الله، لاتُكَلَّفُ اِلاَّ نَفْسَكَ»[۴۰]، «در راه خدا جهاد کن که مکلفِ جز خودت نیستی»، و فرموده: «حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْقِتٰالِ»[۴۱]، «مؤمنین را بر جنگ ترغیب کن». من و تو (ای علی) دو مُجاهد بودیم. آن مدت که در مکه ماندم مأمور به جنگ نشدم، و سپس خداوند مرا به جنگ مأمور نمود، چراکه دین و شرایع و سنّتها و احکام و حدود و حلال و حرام جز با من شناخته نمی‌شوند.

مردم بعد از من رها می‌کنند آنچه خداوند به آنان دستور داده و آنچه من دربارهٔ تو به ولایتت دستور داده‌ام و حجت تو را ظاهر ساخته‌ام، و این کار را عمداً و بدون آنکه جاهل باشند و نه اینکه در این مورد بر آنان مشتبه شده باشد انجام می‌دهند، بخصوص بخاطر آن رفتارهایی که از قبل بعنوان مخالفت با خداوند انجام داده‌اند. پس اگر یارانی بر علیه آنان یافتی با آنان جهاد کن و اگر یارانی نیافتی دست نگه‌دار و خون خود را حفظ نما، چراکه اگر با دشمنی با آنان مقابله کنی و از آنان جدا شوی تو را می‌کشند. و اگر تابع تو شدند و اطاعت تو راکردند آنان را به حق وادار کن وگرنه رهاکن.

و اگر ترا اجابت کردند و دشمنانت با تو اعلان جنگ دادند، تو نیز با آنان اعلام جنگ نما و با آنان جهاد کن، و اگر یارانی نیافتی دست نگهدار و خون خود را حفظ کن. و بدانکه اگر آنان را دعوت کنی تو را اجابت نمی‌کنند، ولی این را ترک مکن که حجّت را بر آنان تمام کنی.

تو ای برادرم مثل من نیستی، از این جهت که من حجّت تو را بپا نموده‌ام و آنچه خداوند دربارهٔ تو نازل کرده ظاهر نموده‌ام، و هیچکس ندانسته که من پیامبر خدایم و **حق و اطاعت من واجب است تا هنگامی‌که برای تو ظاهر نمودم**[۴۲].

من حجّت تو را ظاهر نموده و برای خلافت تو قیام کرده‌ام، پس اگر دربارهٔ آنان سکوت کنی گناه نکرده‌ای و اگر حکم کنی و مردم را دعوت کنی هم گناه نکرده‌ای. ولی

---

۴۰. سورهٔ نساء: آیهٔ ۸۴.

۴۱. سورهٔ انفال: آیهٔ ۶۵.

۴۲. «ج»: هیچ احدی نیست مگر آنکه می‌داند پیامبر ﷺ فرموده است: حق و اطاعت من واجب است.

من دوست دارم آنان را دعوت کنی اگر چه تو را اجابت نکنند و از تو نپذیرند. ظالمین قریش بر علیه تو متحدّ می‌شوند و اگر با آنان رو در روشوی و اعلام جنگ کنی و جهاد نمایی بدون آنکه گروهی کمك همراهت باشند که باعث قوت تو شوند، می‌ترسم تو را بکشند و در نتیجه نور خدا خاموش شود و خداوند در زمین عبادت نشود. تقیّه از دین خدا است و هرکس تقیّه ندارد دین ندارد.

اختلاف امّت برای امتحان

خداوند تفرقه و اختلاف را بین این امّت مقدّر کرده است، و اگر خدا می‌خواست همهٔ آنان را بر هدایت جمع می‌کرد و دو نفر از آنان و از تمام خلقش با هم اختلاف نمی‌کردند، و هیچیك از اوامر پروردگار مورد منازعه قرار نمی‌گرفت و کسی که در فضل کمتر است فضلیت صاحب فضل را انکار نمی‌کرد. و اگر خدا می‌خواست عذاب آنان را زودرس می‌کرد و تغییر از جانب او می‌شد تا ظالم مورد تکذیب قرار گیرد و حق راه خود را بداند.

خداوند دنیا را خانهٔ اعمال و آخرت را خانهٔ ثواب و عقاب[۴۳] قرار داده است تا آنان راکه بدکرده‌اند طبق اعمالشان جزا دهد و آنان راکه نیکی کرده‌اند به نیکی جزا دهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: گفتم: خدا را شکر بر نعمت‌هایش و صبر بر بلایش و تسلیم و رضا بر مقدّراتش!

برنامهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم، بشارت بده که زندگی و مرگ تو با من است. تو برادر من و وصیّ و وزیر و وارث من هستی. تو طبق سنّت من جنگ می‌کنی. تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی. تو باید از هارون نیك پیروی کنی هنگامی‌که اهلش او را ضعیف شمردند و بر علیه او متحّد شدند و نزدیك بود او را بقتل برسانند.

در برابر ظلم قریش و اتحادشان بر علیه تو صبر کن، چراکه اینها کینه‌هایی در

۴۳. «د»: خانهٔ هلاك یا استقرار.

سینه‌های قومی است، کینه‌های بدر و خونهای اُحُد. موسی هنگامی که هارون را جانشین خود در قومش قرار داد به او دستور داد که اگر گمراه شدند و یارانی پیدا کرد به‌وسیلهٔ آنان با گمراهان جهاد کند، و اگر کمکی نیافت دست نگه‌دارد و خون خود را حفظ کند و بین آنان تفرقه نیندازد.

تو هم این چنین کن، اگر بر علیه آنان یارانی یافتی با آنها جهاد کن، و اگر یاری نیافتی دست نگه‌دار و خون خود را حفظ نما، چراکه اگر با آنان از روی دشمنی مخالفت نشان دهی تو را می‌کشند. ولی اگر تابع تو شدند و اطاعت تو را کردند آنان را به حق وادار کن.

بدانکه اگر تو وقتی یاری نیافتی دست نگه‌نداری و خون خود را حفظ نکنی می‌ترسم از اینکه مردم به پرستش بتها و انکار پیامبریِ من برگردند. پس حجّت را بر آنان ظاهر کن و آنان را دعوت نما، تا آنانکه دشمنی تو را در دل دارند[٤٤] و آنانکه بر علیه تو قیام می‌کنند هلاک شوند و عموم مردم و خواصّ دوستانت سلامت بمانند.

پس اگر روزی یارانی برای بر پا داشتن کتاب و سنّت یافتی بر سر تأویل قرآن جنگ نما همانطور که من بر سر نازل شدن آن جنگیدم. از این امّت کسی هلاک می‌شود که در مقابل تو یا یکی از جانشینانت برای خود مقامی ادّعا کند و عَلَم دشمنی برافرازد و عداوت نشان دهد و انکار نماید و خلاف آنچه شما بر آن هستید را بعنوان دین بپذیرد[٤٥].

بیان تقیّهٔ امیرالمؤمنین ﷺ در رحمت فرستادن بر دشمنان

ای معاویه، بجان خودم قسم اگر بر تو و بر طلحه و زبیر رحمت بفرستم رحمت فرستادنم بر شما باطلی را حق نمی‌کند، بلکه خداوند رحمت و استغفار مرا بر شما لعنت و عذاب قرار می‌دهد[٤٦].

تو و طلحه و زبیر جرمتان کمتر و گناهتان کوچکتر و بدعت و گمراهیتان کمتر از

---

۴۴. «ج»: آنانکه از تو سرپیچی می‌کنند.

۴۵. «ج»: و در دین طعن بزنند و کلامی راکه شما بر آن هستید ردکنند و در مقابل عموم و جماعت مردم تسلیم شود.

۴۶. «ج» و «د»: رحمت و استغفارم بر شما جز لعنت و عذاب نخواهد بود.

کسانی نیست که برای تو و رفیقت که طالب خون او هستی پایه گذاری کردند و راه را برای ظلم به ما اهل بیت برایتان باز کردند و شما را بر ما مسلّط کردند. خداوند می‌فرماید: «اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ اُوتُوا نَصیباً مِنَ الْکِتابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذینَ کَفَرُوا هٰؤُلاءِ اَهْدیٰ مِنَ الَّذینَ آمَنُوا سَبیلاً، اُولٰئِکَ الَّذینَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَ مَنْ یَلْعَنِ اللهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصیراً اَمْ لَهُمْ نَصیبٌ مِنَ الْمُلْکِ فَاِذاً لایُؤْتُونَ النّاسَ نَقیراً اَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلیٰ ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ»[47]، «نمی‌بینی کسانی راکه نصیبی از کتاب داده شدند، که به جبت و طاغوت ایمان می‌آورند و به کسانی‌که کافر شدند می‌گویند: راه اینان از آنان که ایمان آوردند به هدایت نزدیک‌تر است. اینان هستند که خدا لعنتشان کرده و هرکس را خدا لعنت کند برای او یاری پیدا نخواهی کرد، یا آنکه نصیبی از پادشاهی پیدا کنند که در این صورت ذرّه‌ای به مردم نمی‌دهند، و یا آنکه بر مردم حسد می‌برند در آنچه خداوند از فضلش به آنان داده است». ما مراد از مردم هستیم و مائیم که مورد حسد قرار می‌گیریم.

خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: «فَقَدْ آتَیْنا آلَ اِبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً، فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَکَفیٰ بِجَهَنَّمَ سَعیراً»[48]، «به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملك عظیم عنایت کردیم، بعضی از آنان به او ایمان آوردند و بعضی از آنان مانع آن شدند و جهنّم با شعله‌هایش کافی است». «ملك عظیم» آن است که خداوند بین آنان امامانی قرار داده که هرکس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس از آنان سرپیچی کند خدا را عصیان کرده است. و «کتاب و حکمت» نبوّت است. چرا این مطلب را دربارهٔ آل ابراهیم قبول دارید ولی در مورد آل‌محمّد انکار می‌کنید؟

ای معاویه، اگر تو و رفیقت و طاغیان شام و یمن و اعراب ربیعه و مُضَر، این جفاکاران امّت که نزد تو اند به این مطلب کفر می‌ورزید خداوند قومی را به آن موکّل

---

۴۷. سوهٔ نساء: آیه‌های ۵۴ ـ ۵۱.

۴۸. سورهٔ نساء: آیه‌های ۵۴ و ۵۵.

کرده که بدان کافر نیستند.

قرآن حجّت بر مردم

ای معاویه، قرآن حقّ و نور و هدایت و رحمت و شفا برای مؤمنین است[۴۹]، و آنان که ایمان نمی‌آورند در گوششان سنگینی است و قرآن برای آنان کوری دل است.

ای معاویه، خداوند جلّ جلاله، هیچ صنفی از اصناف ضلالت و دعوت کنندگان به آتش را رها نکرده مگر آنکه در قرآن سخن آنان را رد کرده و بر آنان احتجاج کرده و از تابع شدن آنان نهی فرموده است. دربارهٔ آنان قرآنی قاطع و ناطق فرستاده که عده‌ای آن را می‌دانند و عده‌ای به آن جاهلند.

من از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود: هیچ آیه‌ای از قرآن نیست مگر آنکه ظاهری و باطنی دارد و هیچ حرفی از آن نیست مگر آنکه تأویلی دارد و تأویل آنرا جز خداوند و آنان که در علم راسخ و عمیقند نمی‌داند، راسخان در علم، ما آل محمّد هستیم و خداوند به سایر امّت دستور داده که بگویند: به آن ایمان آوردیم و همه از طرف پروردگار ما است و جز صاحبان عقل متذکّر نمی‌شوند، و خداوند دستور داده که در مقابل ما تسلیم باشند و علم آن را به ما واگذار کنند[۵۰]. خداوند می‌فرماید: «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»[۵۱] «اگر آنرا به پیامبر و اولوالامر خود ارجاع دهند آنان که استنباط می‌کنند آن را می‌فهمند»، و هم اینان هستند که در آن باره مورد سؤال قرار می‌گیرند و آنرا طلب می‌نمایند.

دو آیه از قرآن دربارهٔ معاویه

بجان خودم قسم، اگر مردم هنگامی که پیامبرﷺ از دنیا رفت، در مقابل ما تسلیم

---

۴۹. «ج»: قرآن مایهٔ حفظ و نور و هدایت و رحمت و شفاء برای کسانی است که ایمان آوردند.

۵۰. «ب» و «د»: صاحبان عقلی که علم آنرا به ما ارجاع می‌کنند.

۵۱. سورهٔ نساء: آیهٔ ۸۳.

می‌شدند و تابع ما می‌گشتند[۵۲] و امورشان را بدست ما می‌سپردند از بالای سرشان و زیر پایشان نعمت‌ها را می‌خوردند و تو ای معاویه در خلافت طمع نمی‌کردی[۵۳]! ولی آنچه مردم از ما از دست داده‌اند بیش از آنی است که ما نسبت به آنان از دست داده‌ایم.

خداوند دربارهٔ من و تو بخصوص آیه‌ای از قرآن نازل کرده است که تو و امثال تو آنرا طبق ظاهرش می‌خوانید و نمی‌دانید تأویل باطن آن چیست[۵۴] و آن در سورهٔ «الحاقّه» است که: «فأمّا مَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِهِ فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِساباً یسیراً» تا آنجاکه می‌فرماید: «وَ اَمّا مَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ بِشمالِهِ ...» تا آخر آیه[۵۵]، «کسی که نامهٔ عملش بدست راستش داده شود بزودی به آسانی مورد محاسبه قرار می‌گیرد» تا آنجاکه می‌فرماید: «و امّا کسی که نامهٔ عملش به دست چپش داده شود ...»، و قضیّه چنین خواهد بود که هر امام ضلالت و امام هدایتی فرا خوانده می‌شوند و با هر کدام از آنها اصحابشان که با او بیعت کرده‌اند خواهند بود، و من و تو هم فرا خوانده می‌شویم.

ای معاویه، تو صاحب زنجیر هستی که می‌گوید: «ای کاش نامهٔ عملم بدستم داده نمی‌شد و حساب خود را نمی‌دانستم» تا آخر آیات[۵۶]. بخدا قسم این مطلب را از پیامبر ﷺ شنیدم که دربارهٔ تو می‌فرمود و همچنین دربارهٔ هر امام ضلالتی که قبل از تو بوده و بعد از تو خواهد بود مثل همین خواری و عذاب از جانب خدا خواهد بود.

آیه‌ای از قرآن دربارهٔ بنی‌امیّه

دربارهٔ شما (بنی‌امیّه) کلام خداوند عزوجل نازل شده است که: «وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا

---

۵۲. «ج»: با ما بیعت می‌کردند.

۵۳. «ج»: و تو در مقام خلافت قرار نمی‌گرفتی.

۵۴. «الف» و «ب»: خداوند دربارهٔ من و تو سورهٔ بخصوصی نازل کرده است که امّت آن را به ظاهر تأویل می‌کنند و نمی‌دانند باطن آن چیست.

۵۵. سورهٔ انشقاق: آیهٔ ۸. سورهٔ الحاقّه: آیه‌های ۱۹ تا ۳۷.

۵۶. اشاره به آیه‌های ۲۵ تا ۳۲ سورهٔ الحاقّه است که می‌فرماید: «سپس در زنجیری که طول آن هفتاد ذراع است او را ببندید».

الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»[٥٧]، «رؤیایی که به تو نشان دادیم را امتحانی برای مردم و بعنوان شجره لعنت شده در قرآن قرار دادیم».

و این هنگامی بود که پیامبر ﷺ دوازده امام از امامان ضلالت را بر منبر خویش دید که مردم را (از دین خود) به عقب برمی‌گردانند! دو نفر از دو طایفهٔ مختلف قریش و ده نفر از بنی امیّه. اوّل ده نفر رفیق توست که به خونخواهی او آمده‌ای[٥٨] و تو و پسرت و هفت نفر از فرزندان حَکَم بن ابی العاص که اوّلشان مروان است. کسی که پیامبر ﷺ او را لعنت کرد و او و فرزندانش را طرد نمود هنگامی‌که آمده بود تا مخفیانه سخن همسران پیامبر ﷺ را استماع کند[٥٩].

ای معاویه، ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را برای ما بر دنیا ترجیح داده و دنیا را بعنوان اجر و ثواب ما راضی نشده است.

تو و وزیرت و رفیق بی‌مقدارت از پیامبر ﷺ شنیدید که می‌فرمود: «هرگاه فرزندان

---

٥٧. سورهٔ اسراء: آیهٔ ٦٠.

٥٨. یعنی عثمان و مجموع دوازده نفر عبارتند از: ابوبکر و عمر که از دو طایفهٔ تیم وعدی هستند و بعد عثمان و معاویه و پسرش یزید و بعد از آن مروان و عبدالملک و فرزندان آنها هستند.

٥٩. منظور از ملعون و مطرود پیامبر ﷺ حکم بن ابی العاص است. در الغدیر: ج ٨ ص ٢٤٣ چنین نقل کرده است: حکم بن ابی العاص در زمان جاهلیت همسایه حضرت بود و در زمان اسلام از همهٔ همسایگان بیشتر آنحضرت را اذیت می‌کرد. آمدن او به مدینه بعد از فتح مکه بود و دین او تحت سؤال بود. او پشت سر پیامبر ﷺ براه می‌افتاد و با اشاره به حضرت چشمک می‌زد و سخن آنحضرت را تکرار می‌کرد و بینی و دهانش را حرکت می‌داد، و آنگاه که حضرت به نماز می‌ایستاد پشت سر می‌ایستاد و با انگشت اشاره می‌کرد. به همین جهت حرکت دهان‌وبینی و چشمش بعنوان یک مرض در او ماند و به نوعی کم عقلی مبتلا شد.

روزی به یکی از حجره‌های پیامبر ﷺ که حضرت با همسرش در آنجا بود سرکشید و به داخل حجره نگاه کرد. حضرت او را شناخت و با چو بدستی به قصد او بیرون آمد و فرمود: چه کسی شرّ این سوسمار ملعون را از سر من کم می‌کند؟ سپس فرمود: «او و فرزندانش حق ندارند با من در یک شهر زندگی کنند». ولذا همهٔ خانواده‌اش را به طائف تبعید نمود.

وقتی پیامبر ﷺ از دنیا رفت عثمان دربارهٔ برگرداندن حکم بن ابی العاص با ابوبکر صحبت کرد ولی او نپذیرفت. در زمان عمر با او هم صحبت کرد ولی او هم صلاح ندید. وقتی عثمان به حکومت رسید خانوادهٔ حکم بن ابی العاص را وارد مدینه کرد!!!

ابی العاص به سی نفر برسند کتاب خدا را برای فریب مردم و بندگان خدا را بندگان خود و اموال خدایی را ثروت بین خود اتخاذ می‌کنند».

پیشگوئی از شهادت امامان‌ﷺ

ای معاویه، پیامبر خدا زکریاﷺ با ارّه بریده شد، و سر حضرت یحییﷺ بریده شد و قومش او را کشتند در حالیکه آنان را به خدای عزوجل دعوت می‌کرد[٦٠]، و این بخاطر بی‌ارزشی دنیاست.

دوستان شیطان از قدیم با دوستان خدای رحمان جنگیده‌اند. خداوند مـی‌فرماید: «اِنَّ الَّذینَ یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَ یَقْتُلُونَ الَّذینَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ اَلیمٍ»[٦١]، «کسانی‌که به آیات خداکفر می‌ورزند و پیامبران را بنا حق می‌کشند و نیز می‌کشند کسانی از مردم راکه به عدالت امر می‌کنند، آنـان را بـه عـذابـی دردناك بشارت بده».

ای معاویه، پیامبرﷺ به من خبر داده که اُمّتش بزودی محاسن مرا از خـون سـرم رنگین خواهند کرد و من شهید می‌شوم و تو بـعد از مـن زمـام امـور امت را بـدست می‌گیری. و بزودی تو پسرم حسن را با ناجوانمردی بوسیلهٔ سم می‌کشی، و پسرت یزید که خدا او را لعنت کند بزودی پسرم حسین را می‌کشد که این کار را به نیابت از او پسر زناکار بر عهده می‌گیرد[٦٢].

پیشگوئی از آیندهٔ سیاه امت بدست بنی امیّه

حکومت این امت را بعد از تو هفت نفر از فرزندان ابی العاص و مروان بن حکم و پنج نفر از فرزندانش[٦٣] بدست می‌گیرند که تکمیل دوازده امامی است که پیامبرﷺ در

---

٦٠. «ب» و «د»: و حضرت یحییﷺ مثل گوسفند سر بریده شد، در حالیکه آن دو به‌سوی خداوند عزوجل دعوت می‌کردند.

٦١. سورهٔ آل عمران: آیهٔ ٢١.

٦٢. منظور ابن زیاد ملعون است.

٦٣. یعنی پنج نفر از هفت نفر، از فرزندان مروان هستند.

رؤیا آنان را دید که از منبرش پشت سر هم مانند میمونها می‌پرند و امّتِ او را از دین خدا به عقب بر می‌گردانند. و آنان شدیدترین مردم از نظر عذاب در روزقیامت هستند.

پیشگوئی از حکومت بنی عبّاس

خداوند بزودی خلافت را بوسیلهٔ پرچمهای سیاهی که از طرف شرق می‌آید از آنان خارج می‌کند، و آنان را بوسیلهٔ ایشان خوار می‌نماید و زیر هر سنگی باشند آنان را بقتل می‌رساند.

پیشگوئی از سفیانی

مردی از فرزندان تو که شوم و ملعون واحمق و خشن و وارونه قلب و سنگدل و غلیظ است و خداوند مهربانی و رحمت را از قلب او برداشته، و دائی‌هایش از طایفهٔ کلب است،گویا او را می‌بینم، و اگر بخواهم نام او و صفتش و اینکه چند سال سنّ دارد را ذکر می‌کنم، او لشکری به مدینه می‌فرستد. آنان وارد شهر می‌شوند و کشتار و فواحش را در آنجا از حدّ می‌گذرانند.

مردی از فرزندانم که پاک و منزه است و زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد از دست او فرار می‌کند. من نام او را و اینکه در آن روز در چه سنّی است و علامت او را می‌دانم. او از فرزندان پسرم حسین است که پسرت یزید او را می‌کشد، و اوست که برای خون پدرش قیام خواهد کرد. او به مکّه فرار می‌کند.

صاحب آن لشکر مردی از فرزندانم را که پاک و نیکوکار است در کنار سنگهای زیتون می‌کشد. سپس لشکر را بسوی مکّه حرکت می‌دهد. من نام امیر آنان وعدّه‌شان و نام آنها و علامات اسبهایشان را می‌دانم.

آنگاه که وارد سرزمین «بیداء» شدند و مستقّر گردیدند خداوند آنان را در زمین فرو می‌برد. خداوند عزوجل می‌فرماید: «وَ لَوْ تَرىٰ اِذْ فَزِعُوا فَلاٰ فَوْتَ وَ اُخِذُوا مِنْ مَكٰانٍ

قَرِیبٍ»[٦٤]، «اگر ببینی هنگامی‌که وحشت زده می‌شوند و از دست نمی‌روند بلکه از مکان نزدیکی گرفته می‌شوند». فرمود: یعنی از زیر پاهایشان. از آن لشکر جز یک نفر باقی نمی‌ماند که خداوند صورت او را به پشت سرش بر می‌گرداند.

پیشگوئی از حضرت مهدی علیه السلام

خداوند برای مهدی اقوامی را می‌فرستد که از اطراف زمین جمع می‌شوند مانند ابرهای پراکندهٔ پائیزی که جمع می‌شوند. بخداقسم من نام آنان و نام امیرشان و محل نزول سوارانشان را می‌دانم.

مهدی داخل کعبه می‌شود و گریه و تضّرع می‌کند؛ خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: «اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ اِذٰا دَعٰاهُ وَ یَکْشِفُ السُوءَ وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفٰاءَ الْاَرْضِ»[٦٥]، «یا چه کسی است که وقتی مضطرّ او را می‌خواند اجابت کند و ناراحتی را از بین ببرد و شما را خلیفه‌های در زمین قرار دهد»، این آیه مخصوص ما اهل بیت است.

هدف امیرالمؤمنین علیه السلام از مراسلات صفّین

بدان ای معاویه، بخداقسم، این نامه را برای تو نوشتم در حالیکه می‌دانم تو از آن نفعی نمی‌بری. و تو خوشنود می‌شوی که خبر دادم بزودی تو و بعد از تو پسرت حکومت را بدست می‌گیرید، چراکه آخرت برای تو مهم نیست و تو به آخرت کافر هستی (و اعتقاد نداری).

ولی بزودی پشیمان می‌شوی همانطور که پشیمان شدند آنانکه این حکومت را برای تو پایه‌گذاری کردند و تو را بر ما مسلّط نمودند، ولی زمانی پشیمان شدند که ندامت سودی نداشت.

از جلمهٔ اموری که باعث شد برای تو نامه بنویسم این بود که به نویسنده‌ام دستور

---

۶۴. سورهٔ سبا: آیهٔ ۵۱.

۶۵. سورهٔ نمل: آیهٔ ۶۲.

دادم این نامه را برای شیعیانم و رؤسای اصحابم نسخه برداری کند به امید آنکه خداوند بوسیلهٔ این نامه آنان را نفعی دهد، یا یکی از آنانکه نزد تو هستند آنرا بخواند و خداوند بوسیلهٔ این نامه و بوسیلهٔ ما او را از گمراهی به هدایت و از ظلم تو و اصحابت و فتنهٔ آنان خارج کند، و نیز دوست داشتم حجّت را بر تو تمام کنم.

۷

جواب نهایی معاویه به امیرالمؤمنین ﷺ

معاویه برای حضرت نوشت: «ای ابوالحسن، گوارایت باد که آخرت را مالك می‌شوی، و گوارایمان باد که دنیا را مالك می‌شویم»!!

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۳۳ ص ۱۴۱ ح ۴۲۱.

۲. بحار: ج ۸۹ ص ۱۹۶ ح ۴۳.

۳. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۸۶ ح ۹۰۹.

۴. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۸۷ ح ۹۱۱.

روایت با سند به سلیم:

۱. غیبت نعمانی: ص ۴۵.

۲۶

۱. احتجاجات قیس بن سعد بر معاویه: سخنان قیس دربارهٔ سوابق معاویه، سوابق حضرت ابوطالب علیه السلام در یاری اسلام، نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت در اوّل بعثت، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام از لسان قیس، جریان غصب خلافت از لسان قیس، آیات مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام از لسان قیس، امیرالمؤمنین علیه السلام صدیق و فاروق و صاحب علم کتاب.

۲. ابتدای برنامهٔ معاویه در لعن و برائت از امیرالمؤمنین علیه السلام.

۳.احتجاجات ابن عباس بر معاویه: دربارهٔ قتل عثمان، دربارهٔ تفسیر قرآن.

۴. بلاهای شیعیان در زمان معاویه: جنایات معاویه نسبت به شیعیان در عراق، اقدام معاویه در مورد شیعیانِ همهٔ شهرها و ممالك، اقدام معاویه در مورد پیروان عثمان و جعل مناقب برای او، اقدام معاویه برای زنده کردن نام ابوبکر و عمر، اقدام معاویه در مورد تعلیم مناقب جعلی ابوبکر و عمر و عثمان، محو نام شیعیان از دفاتر حکومتی و ردّ شهادت آنان، اقدام اساسی معاویه دربارهٔ قتل شیعیان، کیفیت انتشار احادیث جعلی، اوج فتنه و بلا پس از شهادت امام حسن علیه السلام.

۵ . مناشدات و احتجاجات امام حسین علیه السلام در مکه: حجّ امام حسین علیه السلام با شیعیان و اهل بیت علیهم السلام، اجتماع هزار نفر در مجلس مناشدهٔ امام حسین علیه السلام، کلام امام حسین علیه السلام دربارهٔ جنایات معاویه، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام از لسان امام حسین علیه السلام: ۱. حدیث مؤاخاة، ۲. حدیث سدّ ابواب، ۳. حدیث غدیر، ۴. حدیث منزلت، ۵ . حدیث مباهلة، ۶ . حدیث لوای خیبر، ۷. ابلاغ سورهٔ برائت، ۸ . فداکاری و پیشقدمی امیرالمؤمنین علیه السلام، ۹. علی علیه السلام صاحب اختیار هر مؤمن، ۱۰. سؤال و خلوت پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام، ۱۱. علی علیه السلام بهترین امّت، ۱۲. سیادت پنج تن علیهم السلام، ۱۳. غسل پیامبر صلی الله علیه و آله بدست علی علیه السلام، ۱۴. حدیث ثقلین، آیات و احادیث مربوط به اهل بیت علیهم السلام، حب و بغض نسبت به پیامبر و علی علیهما السلام.

۱

احتجاجات قیس بن سعد بر معاویه

ابان از سلیم و عمر بن ابی سلمه نقل می‌کند ـ و حدیث هردوی آنها یکی است ـ این دو گفتند:

معاویه در زمان حکومت خود بعد از آنکه امیرالمؤمنین ؑ شهید شد و او با امام حسن ؑ صلح کرد[۱] بعنوان سفر حج وارد مدینه شد. اهل مدینه به استقبال او آمدند و معاویه متوجّه شد افرادی از قریش که به استقبال او آمده‌اند بیشتر از انصار هستند. در این باره سؤال کرد، و به او گفته شد: **«آنان فقیرند و سواری برای آمدن ندارند»!**

سخنان قیس دربارهٔ سوابق معاویه

معاویه رو به قیس بن سعد بن عباده کرد و گفت: ای گروه انصار، چرا شما همراه برادرانتان از قریش به استقبال من نیامدید؟

قیس ـ که بزرگ انصار و پسر بزرگ آنان بود[۲] ـ گفت: ای امیرالمؤمنین، ما را خانه‌نشین کرد این جهت که چهار پایی نداشتیم[۳].

معاویه گفت: پس شتران[۴] شما کجایند؟ قیس گفت: **آنها را در روز بدر و احد و بعد**

---

۱. «ب»: بعد از شهادت امام حسن ؑ. «ب» خ ل: بعد از آنکه علی ؑ به شهادت رسید و امام حسن ؑ با او بیعت کرد. «ج»: معاویه هنگامی‌که بعد از شهادت امیرالمؤمنین ؑ و در زمان حیات امام حسن ؑ خلافت را بدست گرفت وارد مدینه شد بعد از آنکه با امام حسن ؑ عهد و پیمانی طبق شرایطی بست و بعد از ناراحتی‌هایی که برای آنحضرت پیش آمد و مردم او را خوار کردند و موجب پیمان صلح آنحضرت شد.

۲. پدر قیس، همان سعد بن عباده است که رئیس کل انصار بود.

۳. «ب» و «د»: فقر و حاجت ما را باز داشت، چهار پایی نداشتیم.

۴. عبارت عربی «نواضح» است. این کلمه جمع «ناضح» به‌معنای شترانی است که بر روی آن آب حمل می‌کنند.

از آن در جنگهای پیامبر ﷺ از دست دادیم، آن هنگام که برای مسلمان شدنتان بر روی تو و پدرت شمشیر می‌زدیم تا آنکه امر خدا قوت گرفت در حالیکه شما کراهت داشتید.

معاویه گفت: خدایا ببخش. قیس گفت: بدان که پیامبر ﷺ فرموده است: «شما بعد از من خواهید دید که در عطا و بخشش دیگران را بر شما مقدم می‌دارند». معاویه گفت: چه دستوری در این مورد به شما داده است؟ قیس گفت: دستور داده که صبر کنیم تا او را ملاقات نمائیم. معاویه گفت: **پس صبر کنید تا او را ملاقات کنید!**

سپس قیس گفت: ای معاویه، ما را به شترانمان سرزنش می‌کنی؟ بخداقسم در روز بدر سوار بر آنها با شما رو در رو شدیم در حالیکه شما برای خاموش کردن نور خدا و بالا بردن کلام شیطان تلاش می‌کردید! **بعدها تو و پدرت با اکراه داخل اسلامی شدید که بر سر آن شما را می‌زدیم**[۵].

معاویه گفت: گویا تو بخاطر یاریت نسبت به‌ما بر ما منّت می‌گذاری. بخداقسم قریش در این باره بر شما منّت و فضیلت دارند. ای گروه انصار، آیا شما بر ما منّت می‌گذارید برای اینکه پیامبر را یاری کرده‌اید در حالیکه او از قریش است و پسرعموی ما و از ماست؟ پس منّت و فضیلت برای ما است که خداوند شما را یاران ما و اتباع ما قرار داده است و شما را بوسیلهٔ ما هدایت کرده است.

سوابق حضرت ابوطالب ؑ در یاری اسلام

قیس گفت: خداوند عزوجل محمّد را رحمت بر جهانیان فرستاد و او را بر همهٔ مردم فرستاد: برجن وانس و سرخ و سیاه و سفید. و او را برای نبوّتش انتخاب کرد و به رسالت خویش اختصاص داد.

اوّل کسی که او را تصدیق نمود و به او ایمان آورد پسرعمویش **علی بن ابیطالب** بود. عمویش **ابوطالب** از او دفاع می‌کرد و مانع دشمنان از او می‌شد و بین کفار قریش و او حائل می‌شد که او را نترسانند و اذیت نکنند، و او را به ابلاغ رسالتهای پروردگار ترغیب می‌کرد.

---

۵. «ج»: در دین وارد شدید هنگامی که شما را بر سر آن زدیم.

پیامبر ﷺ همچنان از ظلم و اذیت مانع داشت تا آنکه عمویش ابوطالب از دنیا رفت و به پسرش علی دستور داد تا آنحضرت را تقویت و یاری کند. علی ﷺ هم او را تقویت و یاری نمود و جان خود را در هر مسئلهٔ شدیدی و در هر تنگنا و ترسی فدای او کرد. این مطلب را خداوند از بین قریش به علی اختصاص داد و او را از بین همهٔ عرب و عجم مورد اکرام قرار داد.

نصب امیرالمؤمنین ﷺ به خلافت در اوّل بعثت

پیامبر ﷺ همهٔ فرزندان عبدالمطلب را که از جملهٔ آنان ابوطالب و ابولهب بودند جمع کرد، و آنان در آن روز چهل نفر بودند. حضرت آنان را دعوت کرد، و خادمش در آن روز علی ﷺ بود و آنحضرت تحت تکفّل عمویش ابوطالب بود.

پیامبر ﷺ فرمود: کدامیك از شما خود را برادر و وزیر و وارث و خلیفهٔ من در امّتم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من معرّفی می‌کند؟ افراد حاضر ساکت ماندند تا آنکه حضرت سه مرتبه سخن خود را تکرار کردند. علی ﷺ عرض کرد: «من یا رسول الله، خدا بر تو درود فرستد».

پیامبر ﷺ سر علی ﷺ را بر زانوی خود گذاشت و آب دهان مبارک را در دهانش ریخت و فرمود: «خدایا، باطن علی را از علم و فهم و حکمت پرکن». سپس به ابوطالب فرمود: «ای ابوطالب[۶]، اکنون سخن پسرت را گوش کن و از او اطاعت نما، چرا که خدا او را نسبت به پیامبرش به‌منزلهٔ هارون نسبت به موسی قرار داده است».

مناقب امیرالمؤمنین ﷺ از لسان قیس

دیگر اینکه بین مردم برادری قرار داد، و بین علی و خودش برادری قرار داد.

قیس بن سعد (در مقابل معاویه) چیزی از مناقب علی ﷺ را ترک نکرد مگر آنکه آنها را یادآور شد و با آنها احتجاج کرد و گفت: از آنها جعفر بن ابیطالب است که در بهشت با دو

---

۶. «ج»: سپس ابولهب گفت: ای ابوطالب ....

بال[۷] پرواز می‌کند. خداوند از بین مردم او را به این مطلب اختصاص داده است. از آنهاست حمزهٔ سیدالشهداء، و از آنان فاطمه سیدهٔ زنان عالمیان است[۸]. هرگاه از قریش، پیامبر و اهل‌بیت و عترت پا کش راکنار بگذاری، بخدا قسم ما از شما ـ ای گروه قریش ـ بهتر خواهیم بود و به پیشگاه خدا و رسولش و نزد اهل بیتش از شما محبوبتر خواهیم بود.

جریان غصب خلافت از لسان قیس

پیامبرﷺ از دنیا رفت و انصار نزد پدرم سعد جمع شدند و گفتند: «جز با سعد (بن عبادة) بیعت نمی‌کنیم». قریش دلیل علی و اهل بیتش را بمیان آوردند و با حق او و فامیلی او با پیامبرﷺ، ما گروه انصار را محکوم کردند.

بنابراین قریش یا به انصار ظلم کرده‌اند و یا به آل محمدﷺ. **و بجان خودم قسم با بودن علی بن ابیطالب و فرزندانش بعد از او، احدی از انصار و نه قریش و نه احدی از عرب و عجم در خلافت حق و نصیبی ندارند.**

آیات مربوط به امیرالمؤمنینؑ از لسان قیس

معاویه غضب کرد و گفت: ای پسر سعد، این مطالب را از چه کسی گرفته‌ای و از چه کسی روایت می‌کنی و از چه کسی شنیده‌ای؟ پدرت اینها را به تو خبر داده و از او گرفته‌ای؟

قیس گفت: این مطالب را از کسی شنیده‌ام و گرفته‌ام که از پدرم بهتر و حق او بر من از پدرم بالاتر است. معاویه پرسید: آن کیست؟ قیس گفت: **آن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عالِم این امت و حاکم آن و صدیق و فاروق آن است**،که خداوند آیاتی دربارهٔ او نازل کرده است. از جمله کلام خداوند عزوجل که می‌فرماید: «قُلْ كَفىٰ بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ»[۹]، «بگو: خداوند و کسی‌که علم کتاب نزد اوست برای شاهد بین من و شما کفایت می‌کند».

---

۷. «ج»: با ملائکه.

۸. «الف»: سیدهٔ زنان اهل بهشت.

۹. سورهٔ رعد: آیهٔ ۴۳.

بعد از آن قیس آیه‌ای از آنچه دربارهٔ امیرالمؤمنین ﷺ نازل شده بود ترک نکرد مگر آنکه یادآور شد.

امیرالمؤمنین ﷺ صدیق و فاروق و صاحب علم کتاب

معاویه گفت: «صدّیق» امّت ابوبکر و «فاروق» آن عمر است، و آنکه علم کتاب نزد اوست عبدالله بن سلام است!

قیس گفت: سزاوارتر به این اسمها و صاحب حقیقی آن کسی است که خداوند دربارهٔ او چنین نازل کرده است: «اَفَمَنْ کٰانَ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شٰاهِدٌ مِنْهُ»[۱۰]، «آیا کسی که دلیلی از طرف پروردگارش دارد و شاهدی پشت سر آن می‌آید...»، و کسی است که خداوند جلّ اسمه دربارهٔ او می‌گوید: «اِنَّمٰا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ»[۱۱]، «تو ترساننده هستی و هر قومی هدایت کننده‌ای دارد»، بخداقسم این طور نازل شد که «علی هدایت کنندهٔ هر قومی است» و شما این را حذف کردید؛ و آن کسی است که پیامبر ﷺ او را در غدیرخم نصب کرد و فرمود: «هرکس که من نسبت به او از خودش بیشتر اختیار دارم علی هم نسبت به او از خودش بیشتر اختیار دارد»، و پیامبر به او در جنگ تبوک فرمود: «تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی مگر آنکه پیامبری بعد از من نیست».

۲

ابتدای برنامهٔ معاویه در لعن و برائت از امیرالمؤمنین ﷺ

معاویه آن روز در مدینه بود، منادیِ او ندا داد[۱۲] و نوشته‌ای هم به همهٔ شهرها برای کارمندانش نوشت که: «اَمانم را برداشتم از کسی‌که حدیثی در مناقب علی بن ابیطالب یا

---

۱۰. سورهٔ هود: آیهٔ ۱۷.

۱۱. سورهٔ رعد: آیهٔ ۷.

۱۲. «ج»: وقتی معاویه این مطلب را از قیس شنید کینه‌اش به جوش آمد و دستور داد منادیش در مدینه ندا کند و....

فضائل اهل بیتش نقل کند و چنین کسی عقوبت را بر خودش روا داشته است».

خطیب‌ها در هر منطقه مکانی و بر سر همهٔ منبرها لعن علی بن ابیطالب و بیزاری از او و بدگوئی دربارهٔ او و اهل بیتش ـ با مطالبی که در آنان نیست ـ و نیز لعنت ایشان را آغاز کردند[١٣]!

٣

احتجاجات ابن عباس بر معاویه

دربارهٔ قتل عمر و عثمان

معاویه از کنار حلقه‌ای از قریش می‌گذشت. وقتی او را دیدند برایش بپا خاستند بجز عبدالله بن عباس. معاویه گفت: ای پسر عباس، چیزی ترا مانع نشد از اینکه مانند اصحابت بپا خیزی مگر آنچه در نفس خود بر علیه من بخاطر جنگم با شما در صفّین می‌یابی[١٤]. ای پسر عباس[١٥]، پسر عمویم امیرالمؤمنین عثمان مظلوم کشته شد!!

ابن عباس گفت: پس عمر بن خطاب هم مظلوم کشته شد، آیا خلافت را به پسر او ـ که همینجا حاضر است ـ سپردید؟

معاویه گفت: عمر را یک نفر مُشرک کُشت! ابن عباس گفت: پس عثمان را چه کسی کُشت؟ گفت: مسلمانان او را کشتند!

ابن عباس گفت: **این دلیل ترا بهتر باطل می‌کند و خون او را حلال‌تر می‌نماید. اگر مسلمانان او را کشته و خوار کرده‌اند پس جز حق نبوده است.**

---

١٣. «ج»: خطیب‌ها در هر منبری علی ﷺ را لعن می‌کردند و از او بیزاری می‌جستند و دربارهٔ او و اهل بیتش بد می‌گفتند و شروع به عیب سازی دربارهٔ آنان در هر موضع و مکانی نمودند.

١٤. «د»: چه چیز تو را مانع شد که مانند اصحابت برای من بپا خیزی؟ از قیام امتناع نورزیدی مگر بخاطر آنچه از جنگم با شما در صفّین درخود می‌یابی.

١٥. در کتاب احتجاج این عبارت آمده است: پس ای ابن عباس این مطلب را به دل مگیر.

دربارهٔ تفسیر قرآن

معاویه گفت: ما به نواحی نوشته‌ایم و از ذکر مناقب علی و اهل بیتش نهی کرده‌ایم، ای ابن عباس زبان خود را نگه‌دار و در کار خود به احتیاط رفتار نما.

ابن عباس گفت: آیا ما را از قرائت قرآن نهی می‌کنی؟ گفت: نه

گفت: آیا ما را از تأویل قرآن نهی می‌کنی؟ گفت: آری.

ابن عباس گفت: قرآن را بخوانیم و نپرسیم که خداوند چه مقصودی داشته است؟ گفت: آری.

ابن عباس گفت: کدام بر ما واجب‌تر است: قرائت قرآن یا عمل به آن؟ گفت: عمل به آن.

ابن عباس گفت: چگونه می‌توانیم بدان عمل کنیم قبل از آنکه بدانیم خداوند از آنچه بر ما نازل کرده چه قصد کرده است؟ معاویه گفت: در این باره از کسی سؤال کنید که قرآن را غیر آنگونه که تو و اهل بیتت تأویل می‌کنید تأویل می‌نماید[۱۶].

ابن عباس گفت: قرآن بر اهل بیت من نازل شده، آنگاه من دربارهٔ آن از آل ابوسفیان یا از آل ابی معیط یا از یهود و نصاری و مجوس سؤال کنم؟! معاویه گفت: ما را با یهود و نصاری و مجوس یکسان قرار دادی و ما را از آنان حساب کردی؟

ابن عباس گفت: بجان خودم قسم، تو را با آنان یکسان قرار ندادم مگر هنگامی‌که تو ما را نهی می‌کنی خداوند را طبق قرآن و طبق آنچه از امر و نهی و حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه در آن است عبادت کنیم[۱۷]. و اگر امت از اینها نپرسند هلاک می‌شوند و اختلاف می‌کنند و سرگردان می‌شوند.

معاویه گفت: قرآن را بخوانید و آنرا تأویل کنید ولی چیزی از آنچه خداوند از تفسیر آن دربارهٔ شما نازل کرده و آنچه پیامبر ﷺ دربارهٔ شما گفته روایت نکنید و غیر آنها را روایت کنید.

---

۱۶. «ج»: معاویه گفت: تأویل قرآن را از غیر تو و غیر اهل بیتت سؤال می‌کنیم.

۱۷. «الف»: تو را با آنان یکسان قرار ندادم مگر هنگامی‌که امت را نهی می‌کنی طبق قرآن، خدا را عبادت کنند. «ج»: آری، چقدر با آنان یکسان هستی. آیا امت گمان برده است که خدا را با غیر قرآن عبادت کند.

ابن عباس گفت: خداوند در قرآن می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللهُ إِلاَّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»[۱۸]، «می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموشی کنند ولی خدا نمی‌گذارد مگر آنکه نور خود را کامل کند اگر چه کافران را خوش نیاید».

معاویه گفت: ای ابن عباس، خود را از من بازدار و زبانت را در مورد من حفظ کن، و اگر به ناچار باید انجام دهی آنرا پنهانی انجام بده و احدی بطور علنی این را از تو نشنود.

سپس به منزلش بازگشت و برای ابن عباس پنجاه هزار درهم[۱۹] فرستاد.

۴

بلاهای شیعیان در زمان معاویه

جنایات معاویه نسبت به شیعیان در عراق

بعد از آن بلاها نسبت به شیعیان علی و اهل بیتش علیهم السلام در شهرها شدّت یافت، و شدیدترین مردم در این گرفتاری اهل کوفه بودند، بخاطر عدهٔ کثیری از شیعیان که در آنجا بودند.

معاویه برادرش زیاد را بر آنان حاکم کرد و بصره و کوفه و همهٔ منطقهٔ عراقین[۲۰] را به دست او سپرد. او سراغ شیعیان می‌فرستاد در حالیکه آنان را می‌شناخت چرا که قبلاً خودش از شیعیان حساب می‌شد و آنان را می‌شناخت و از اوّل، سخن آنان را شنیده بود.

زیاد شیعیان را در هر کجا که بودند[۲۱] کشت و بیرون کرد و آنان را ترسانید و دست و پای آنان را قطع کرد و از شاخه‌های خرما بدار آویخت و چشمانشان را بیرون آورد و

---

۱۸. سورهٔ توبه: آیهٔ ۳۲.

۱۹. «ب» و «د»: ده هزار درهم. «ج»: دویست هزار درهم.

۲۰. «عراقین» به معنی کلّ منطقهٔ کوفه و بصره است.

۲۱. عبارت متن چنین است: «زیر هر ستاره‌ای وزیر هر سنگ و کلوخی» که کنایه از هر مکان است.

آنان را آواره کرد و دربدر نمود بطوری که از عراق بیرون رفتند[۲۲] و در منطقهٔ عراقین شخص مشهوری (از شیعه) نماند مگر آنکه کشته شد، یا بدار آویخته شد، و یا آواره و یا فراری شد.

اقدام معاویه در مورد شیعیان همهٔ شهرها و ممالك

معاویه به قاضیان و والیانش در همهٔ مناطق و شهرها نوشت: **«از هیچیك از شیعیان علی بن ابیطالب و اهل بیتش و اهل ولایتش که قائل به فضیلت او هستند و مناقب او را نقل می‌کنند شهادتی قبول نکنید».**

اقدام معاویه در مورد شیعیان عثمان و جعل مناقب برای او

معاویه به کارمندانش نوشت: **«بنگرید کسانی را که نزد شمایند از شیعیان عثمان و محبیّن و اهل بیت او و اهل ولایتش که قائل به فضیلت او هستند و مناقب او را نقل می‌کنند، آنان را به خود نزدیك کنید و ایشان را گرامی بدارید و مقرّب کنید و شرافت دهید. و آنچه هرکدام از آنان دربارهٔ عثمان روایت می‌کند با ذکر نام او و نام پدرش و اینکه از چه طایفه‌ای است برایم بنویسید».**

آنها هم این کار را انجام دادند تا آنجاکه بیش از حدّ دربارهٔ عثمان حدیث نقل کردند. معاویه هم جایزه والبسه برایشان فرستاد و چه از عرب و چه غیرعرب زمینهای زیادی به آنان داد.

این افراد در شهرها زیاد شدند و برای بدست آوردن خانه‌ها و زمینها تلاش زیادی کردند و دنیا برآنان وسعت یافت. کسی نبود که نزد حاکم شهری از شهرها یا روستایی بیاید و دربارهٔ عثمان منقبتی روایت کند یا فضیلتی برایش ذکر کند مگر آنکه نامش نوشته می‌شد و مقرّب می‌گشت و شفاعت او قبول می‌شد.

مردم مدّتی طولانی به این صورت بودند.

---

۲۲. «ب» و «د»: از عراق تبعید شدند.

اقدام معاویه برای زنده کردن نام ابوبکر و عمر

بعد از آن معاویه برای عمالش نوشت: «حدیث دربارهٔ عثمان زیاد شده و در هر روستا و شهر و هر منطقه‌ای شایع شده است. هرگاه این نامهٔ من به شما رسید مردم را به روایت دربارهٔ ابوبکر و عمر دعوت کنید، چرا که فضائل و سوابقشان برای من محبوبتر و چشم مرا روشنتر می‌کند و حجّت اهل بیت را بهتر می‌کوبد و از مناقب عثمان و فضائل او بر آنان سخت‌تر است»!

هر قاضی و امیری از کارگزاران معاویه نامهٔ او را برای مردم خواندند، و مردم شروع به روایت دربارهٔ ابوبکر و عمر و مناقبشان کردند.

اقدام معاویه در مورد تعلیم مناقب جعلی ابوبکر و عمر و عثمان

سپس معاویه یک نسخه نوشت که در آن آنچه از فضائل و مناقب دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان جعل شده بود جمع کرد[۲۳]، و برای کارگزارانش فرستاد و دستور داد تا بر سر منبرها و در هر آبادی و در هر مسجدی خوانده شود.

همچنین دستور داد تا برای معلّمین مکتبها بفرستند که آنها را به کودکان بیاموزند، بطوری که بتوانند آنرا روایت کنند و یاد بگیرند همانطور که قرآن را یاد می‌گیرند[۲۴]. تا آنجا که به دختران و زنان و خدمتکاران و اطرافیانشان نیز آموختند. مدّت مدیدی هم به این صورت بودند[۲۵].

---

۲۳. دربارهٔ مناقب جعلی ابوبکر و عمر و عثمان به حدیث ۱۰ در ص ۲۷۹ همین کتاب مراجعه شود.

۲۴. «ج»: سپس معاویه نسخه‌ای به همهٔ کارگزارانش نوشت و آن مناقب و فضائل جعلی بر سر هر منبر و در هر آبادی خوانده شد. و به معلمانِ مکتب‌ها دستور داد که آنها را به بچّه‌ها یاد دهند تا همانطور که قرآن را نقل می‌کنند و یاد می‌گیرند این مناقب را هم نقل کنند. در نسخهٔ «ب»: به پسرانشان آموختند.

۲۵. در کتاب احتجاج در اینجا این عبارت را اضافه دارد: «زیاد بن ابیه دربارهٔ حضرمیّین به معاویه نوشت که آنان بر دین علیّ و عقیدهٔ او هستند. معاویه هم نوشت: «هرکس بر دین علی و عقیدهٔ او باشد بقتل برسان». او هم آنان را کشت و اعضای بدنشان را قطعه قطعه کرد.

محو نام شیعیان از دفاتر حکومتی و ردّ شهادت آنان

سپس معاویه برای کارگزارانش بصورت یک متن واحد به همه شهرها نوشت: **«بنگرید هرکس با شاهد و دلیلی دربارهٔ او ثابت شد که علی و اهل بیتش را دوست دارد نام او را از دفتر دولتی محو کنید و شهادت او را قبول نکنید».**

اقدام اساسی معاویه دربارهٔ قتل شیعیان

سپس معاویه در نامهٔ دیگری چنین نوشت: **«هرکس را متّهم کردید که از شیعیان است و شاهدی هم دربارهٔ او نبود به‌قتل برسانید».**

اینجا بود که شیعیان را به مجرد اتّهام و گمان و شبهه در هرجایی کشتند، بطوری که گاهی فردی یک کلمه را اشتباه می‌گفت[٢٦] و بخاطر آن گردنش زده می‌شد.

این بلا در هیچ منطقه‌ای مهمتر و شدیدتر از عراق و بخصوص کوفه نبود. تا آنجا که شیعیان علی ﷺ و آن عده از اصحابش که در مدینه باقی مانده بودند اینگونه بودند که اگر فردی که به او اطمینان داشتند[٢٧] نزد آنها می‌آمد و وارد خانه‌اش می‌شد و اسرارش را به او می‌گفت، صاحبخانه از خدمتکار و غلامش می‌ترسید. لذا برای او حدیث نقل نمی‌کرد تا آنکه او را قسمهای غلیظ می‌داد که آنچه می‌گوید بعنوان امانت کتمان کند[٢٨].

کیفیت انتشار احادیث جعلی

این مسئله روز بروز شدیدتر می‌شد و دشمنان در اطراف شیعیان زیاد می‌شدند و احادیث دروغین خود از سخنان باطل و بهتان را در بین اصحاب خود ظاهر می‌ساختند.

مردم هم به این صورت پرورش یافتند و از غیر آنان مطلبی نیاموختند و قاضیان و کارگزاران و فقیهانشان به این روش ادامه می‌دادند.

---

۲۶. «الف» و «ب»: از دهانش خارج می‌شد. منظور این است که اشتباهاً سخنی می‌گفت که به عقیدهٔ شیعه نزدیک بود.

۲۷. «ج»: کسی که از او ترسی و تقیه‌ای نداشتند.

۲۸. «الف» و «ج»: تا بر او تسلّط و قدرت پیدا کند.

آن دسته از مردم که بیش از همه به این بلا و فتنه مبتلا شدند قاریان ریاکار و ظاهرساز بودند[۲۹]. آنان در مقابل مردم حزن و خشوع و عبادت نشان می‌دادند و بعد دروغ می‌گفتند و حدیث جعل می‌کردند تا نزد والیانشان نصیبی داشته باشند و در مجالس آنان راه یابند و به اموال و زمینها و خانه‌ها برسند.

طوری شد که آن احادیث و روایات جعلی‌شان بدست کسانی افتاد که گمان می‌کردند اینها مطالب حق و راست است. لذا آنها را روایت می‌کردند و می‌پذیرفتند و یاد می‌گرفتند و به دیگران می‌آموختند و طبق آنها حب و بغض داشتند.

فتنه تا آنجا رسید که مجالسشان بر این مطالب اتفاق داشت[۳۰] و اینها در دست مردم متدیّنی افتاد که دروغ را جایز نمی‌دانستند و اهلِ دروغ را مبغوض می‌داشتند. آنان این احادیث جعلی را بعنوان اینکه مطالب حقی است می‌پذیرفتند، در حالیکه اگر می‌دانستند باطل است آنها را نقل نمی‌کردند و در دین خود قبول نمی‌کردند و بر مخالفینشان عیب نمی‌گرفتند[۳۱].

در آن زمان حق باطل شده بود و باطل حق! راست دروغ شده بود و دروغ راست! پیامبرﷺ هم فرموده است: فتنه‌ای شما را در بر می‌گیرد که در آن بچه‌ها بزرگ می‌شوند و بزرگها رشد می‌یابند. مردم طبق آن عمل می‌کنند و آنرا سنّت بحساب می‌آورند، بطوری که هرگاه چیزی از آن تغییر یابد می‌گویند: «مردم کار منکری را مرتکب شده‌اند، سنّت تغییر داده شد»!!

اوج فتنه و بلا پس از شهادت امام حسن

وقتی امام حسن از دنیا رفت روز بروز فتنه و بلا بالا گرفت و شدیدتر شد.

---

۲۹. قاریان ریاکار متعصّب بودند که دروغ اظهار می‌کردند و حدیث می‌ساختند.

۳۰. درکتاب احتجاج چنین است: عموم مردم این مطالب را پذیرفتند.

۳۱. درکتاب احتجاج چنین‌است: این احادیث جعلی بدست متدیّنینی افتاد که جعل چنین مطالبی را دوست نداشتند. آنان با این عقیده که حق است آنها را پذیرفتند در حالیکه اگر می‌دانستند باطل است و یقین می‌کردند که جعلی است از روایت آن احتراز می‌کردند.

هیچ ولیّ خدا باقی نماند مگر آنکه بر خون خود می‌ترسید و یا کشته شده بود یا آواره و فراری بود. و هیچ دشمن خدایی نماند مگر آنکه سخن خود را می‌گفت و بدعت و ضلالت خود را کتمان نمی‌کرد.

۵

مناشدات و احتجاجات امام حسین ﷺ در مکّه

حج امام حسین ﷺ با شیعیان و اهل بیت ﷺ

یکسال[۳۲] قبل از مرگ معاویه، امام حسین ﷺ بهمراه عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر به حجّ رفتند. حضرت مردان و زنان بنی هاشم و دوستان و شیعیانشان راکه به حجّ آمده بودند و نیز گروهی از انصار راکه حضرت و اهل بیتش آنان را می‌شناختند جمع کردند. سپس افرادی را فرستادند و فرمودند: **احدی از اصحاب پیامبر ﷺ که معروف به صلاح و عبادت هستند و امسال به حج آمده‌اند را ترک نکنید و آنها را نزد من جمع نمائید»**[۳۳].

اجتماع هزار نفر در مجلس مناشدهٔ امام حسین ﷺ

در منی بیش از هفتصد نفر[۳۴] نزد آنحضرت در خیمه‌اش جمع شدند که اکثر آنان از تابعین بودند، و حدود دویست نفر از اصحاب پیامبر ﷺ و دیگران بودند.

کلام امام حسین ﷺ دربارهٔ جنایات معاویه

امام‌حسین ﷺ درمقابل آنان برای خطابه ایستاد و خدا را حمد و ثناگفت و سپس فرمود:

---

۳۲. «الف»: دو سال.

۳۳. «ب»: سپس احدی از اصحاب رسول الله ﷺ و از تابعین که در شهرها معروف به صلاح و عبادت بودند ترک نکرد مگر آنکه آنان را جمع نمود. «ج»: سپس کسی را فرستاد و فرمود: احدی از اصحاب پیامبر ﷺ و نیز از تابعین از فرزندان انصار که معروفند را فراموش مکن».

۳۴. در کتاب احتجاج: هزار نفر.

امّا بعد، این طغیانگر دربارهٔ ما و شیعیانمان آنچه دیدید و می‌دانید و حاضر بوده‌اید روا داشت! من می‌خواهم از شما مطالبی را سؤال کنم، اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم تکذیب کنید.

بحق خداوند بر شما و حق پیامبر و حق قرابتم با پیامبرتان، از شما می‌خواهم که وصف این مجلس مرا با خود ببرید و سخنان مرا بازگو کنید[۳۵] و همهٔ شما دعوت کنید قبائلی را که یاران شما هستند، آنان که از آنها در امان هستید و به آنان اطمینان دارید[۳۶]. آنان را به آنچه از حق ما می‌دانید دعوت کنید که من می‌ترسم **این امر ولایت کهنه شود و حق از بین برود و مغلوب گردد**[۳۷]، ولی خداوند نور خود را کامل خواهد کرد اگر چه کافران را خوش نیاید.

فضائل امیرالمؤمنین ؑ از لسان امام حسین ؑ

امام حسین ؑ چیزی از آنچه خداوند دربارهٔ آنان از قرآن نازل کرده ترک نکرد مگر آنکه تلاوت نمود و تفسیر کرد. و نیز چیزی از آنچه پیامبر ﷺ دربارهٔ پدر و برادر و مادرش و خودش و اهل بیتش فرموده بود ترک نکرد مگر آنکه نقل نمود. در همهٔ اینها صحابه می‌گفتند: «بخداقسم آری شنیده‌ایم و شهادت می‌دهیم»، و تابعین می‌گفتند: «بخداقسم کسی از صحابه برای ما نقل کرده که او را راستگو می‌دانیم و به او اطمینان داریم».

حضرت هم می‌فرمود: شما را بخداقسم می‌دهم که آن را برای کسانی‌که به آنها و به دینشان اعتماد دارید نقل کنید.

۱. حدیث مؤاخاة

سلیم می‌گوید: از جملهٔ آنچه حضرت آنان را قسم داد و آنان را متذکّر شد این بود

---

۳۵. «ج»: سخن مرا کتمان کنید، و در یاران و قبیله‌های خود و مردمی که به آنان اطمینان دارید دعوت ک:.د

۳۶. «ب» و «د»: سخن مرا بشنوید و گفتار مرا بنویسید، سپس به شهرها و قبائل خود باز گردید، و هرکس از مردم را که در امان بودید و به او اطمینان کردید دعوت کنید.

۳۷. «ج» و «د»: من می‌ترسم این حق مندرس گردد یا بمیرد و از بین رود.

که فرمود: شما را بخداقسم می‌دهم، آیا می‌دانید که علّی بن ابیطالب برادر پیامبرﷺ بود، هنگامی‌که آنحضرت بین اصحابش برادری قرار داد، و بین او و خودش برادری قرارداد و فرمود: **«تو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرت هستم»**؟ گفتند: آری بخدا قسم.

۲. حدیث سدّ ابواب

فرمود: شما را بخداقسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبرﷺ محل مسجد و منازلش را خرید و آنرا بنا کرد، و سپس ده منزل در آن ساخت که نُه منزل برای خودش و دَهُمی را در وسط آنها برای پدرم قرار داد. سپس همهٔ درهایی که به مسجد باز می‌شد بجز دَرِ خانهٔ علی را مسدود کرد. در این باره عدّه‌ای سخنانی گفتند. پیامبرﷺ فرمود: **«من دَرِ خانه‌های شما را مسدود نکردم و در خانهٔ او را باز نگذاشتم، خداوند دستور بستن در خانه‌های شما و باز گذاردن در خانهٔ او را داد»**.

سپس پیامبرﷺ نهی کرد که جز او کسی از مردم در مسجد بخوابد. علیﷺ در مسجد جنب می‌شد ومنزل او درمنزل پیامبرﷺ بود، وبرای او وپیامبرﷺ درمسجد اولادی بدنیاآمد.

گفتند: آری بخداقسم.

فرمود: آیا می‌دانید که عمر بن خطاب طمع کرد که شکافی بقدر چشمش از منزلش به مسجد بازکند ولی‌حضرت مانع شد[۳۸].

سپس پیامبرﷺ خطبه‌ای خواند و فرمود: خداوند به موسی امر کرد که مسجد طاهری بنا کند که کسی جز او و هارون و دو پسرش در آن ساکن نشوند. **خداوند به من هم دستور داده که مسجد طاهری بنا کنم که جز من و برادرم و دو پسرش در آن ساکن نشویم.**

گفتند: آری بخداقسم.

۳. حدیث غدیر

فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبرﷺ در روز غدیرخم او را

---

۳۸. در این باره به پاورقی ۱۳ از حدیث ۱۱ مراجعه شود.

منصوب کرد و ولایت را برای او اعلام نمود و فرمود: «باید حاضر به غایب خبر دهد»؟

گفتند: آری بخداقسم.

۴. حدیث منزلت

فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبرﷺ در جنگ تبوك به او فرمود: «تو نسبت به من بمنزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی، و تو صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من هستی»؟

گفتند: آری بخدا قسم.

۵. حدیث مباهله

فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبرﷺ وقتی مسیحیان نجران را به مباهله دعوت کرد کسی جز او و همسرش و دو پسرش را نیاورد؟

گفتند: آری بخدا قسم.

۶. حدیث لوای خیبر

فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبرﷺ در روز خیبر عَلَم را به او سپرد و فرمود: «آنرا بدست کسی خواهم سپرد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد. پشت سرهم حمله می‌کند و فرار نمی‌کند، و خداوند خیبر را بدست او فتح می‌کند». گفتند: آری بخدا قسم.

۷. ابلاغ سورهٔ برائت

فرمود: آیا می‌دانید که پیامبرﷺ او را برای ابلاغ سورهٔ برائت فرستاد و فرمود: «از جانب من کسی جز خودم یا کسی که از من باشد نباید پیامی ابلاغ کند»[۳۹].

گفتند: آری بخدا قسم.

---

۳۹. در این باره به پاورقی ۱۴ در حدیث ۱۱ مراجعه نمائید.

۸. فداکاری و پیشقدمی امیرالمؤمنین ؈

فرمود: آیا می‌دانید که هیچ کار مشکلی برای پیامبر ﷺ پیش نیامد مگر آنکه او را اعتمادی که داشت پیش فرستاد، و هیچگاه او را به اسمش صدا نزد مگر آنکه می‌فرمود: «ای برادرم» و «برادرم را فراخوانید».

گفتند: آری بخدا قسم.

۹. علی ؈ صاحب اختیار هر مؤمن

فرمود: آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ بین او و جعفر و زید قضاوت کرد [۴۰] و فرمود: «**یا علی، تو از من و من از توام. و تو صاحب اختیار هر مرد و زن مؤمنی بعد از من هستی**».

گفتند: آری بخدا قسم.

۱۰. سؤال و خلوت پیامبر و امیرالمؤمنین ؈

فرمود: آیا می‌دانید که او در هر روز با پیامبر ﷺ خلوتی و در هر شب حضوری داشت، که هرگاه مطلبی می‌پرسید پاسخ می‌فرمود و هرگاه سکوت می‌کرد خود آنحضرت شروع می‌فرمود.

گفتند: آری بخدا قسم.

۱۱. علی ؈ بهترینِ اهل بیت

فرمود: آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ او را بر جعفر و حمزه فضیلت داد آن هنگام که به فاطمه ؊ فرمود: «ترا به بهترین اهل بیتم و مقدَّم‌ترین آنان در اسلام و بالاترین آنان در حلم و بیشترین آنها در علم تزویج نمودم»؟

گفتند: آری بخدا قسم.

---

۴۰. در این باره به پاورقی ۱۵ از حدیث ۱۱ مراجعه شود.

۱۲. سیادت پنج تنﷺ

فرمود: آیا می‌دانید که پیامبرﷺ فرمود: «من سیّد فرزندان آدم هستم، و برادرم علی سیّد عرب، و فاطمه سیّدهٔ زنان اهل بهشت، و دو پسرم حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت هستند»؟

گفتند: آری بخدا قسم.

۱۳. غسل پیامبرﷺ بدست علیﷺ

فرمود: آیا می‌دانید که پیامبرﷺ او را دستور به غسلش داد و به او خبر داد که جبرئیل او را در غسل کمك می‌کند؟ گفتند: آری بخدا قسم.

۱۴. حدیث ثقلین

فرمود: آیا می‌دانید که پیامبرﷺ در آخرین خطابه‌ای که برای مردم ایراد کرد فرمود: «ای مردم، من در میان شما دو چیز گرانبها باقی گذاشتم: کتاب خدا و اهل بیتم. به این دو تمسّک کنید تا گمراه نشوید».

گفتند: آری بخدا قسم.

آیات و احادیث مربوط به اهل بیتﷺ

سلیم می‌گوید: امام حسینﷺ چیزی از آنچه خداوند بخصوص دربارهٔ علی بن ابی طالبﷺ و اهل بیتش در قرآن و بر لسان پیامبرش نازل کرده بود ترك نکرد مگر آنکه در آن مورد آنان را قسم داد.

صحابه می‌گفتند: «آری بخدا قسم، شنیده‌ایم» و تابعی می‌گفت: «بخدا قسم کسانی که به او اطمینان دارم ـ فلانی و فلانی ـ برایم نقل کرده‌اند»[٤١].

---

۴۱. در «ب» این اضافه را دارد: فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم که برای هرکس که به او اطمینان دارید نقل کنید.

حب و بغض نسبت به پیامبرو علی علیهما السلام

سپس امام حسین علیه السلام آنان را در این باره قسم داد که آیا از پیامبر ﷺ شنیده‌اند که می‌فرمود: **«هرکس گمان کند مرا دوست می‌دارد و علی را مبغوض می‌دارد دروغ می‌گوید. مرا دوست ندارد در حالیکه علی را مبغوض بدارد»!**

شخصی به پیامبر ﷺ عرض کرد: یا رسول الله، این مطلب چگونه می‌شود؟ فرمود: «چون او از من و من از اویم. هرکس او را دوست بدارد مرا دوست دارد، و هرکس مرا دوست بدارد خدا را دوست دارد. هرکس او را مبغوض بدارد مرا مبغوض داشته، و هرکس مرا مبغوض بدارد خدا را مبغوض داشته است».

گفتند: آری بخدا قسم، شنیده‌ایم.

و در اینجا مردم متفرّق شدند[42].

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۳۳ ص ۱۷۳ ح ۴۵۶.

۲. بحار: ج ۴۴ ص ۱۲۸.

۳. الدرر النجفية: ص ۲۸۱ و ۲۸۷.

۴. الغدير: ج ۲ ص ۱۰۶.

روایت با سند به سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۲ ص ۱۵.

۲. نزهة الكرام: ص ۶۶۱ .

روایت از غیر سلیم:

۱. کشف الغمة ، بروایت بحار ج ۸ قدیم ص ۵۳۴ .

۲. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۲۳.

۳. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۱ ص ۴۴.

---

۴۲. در کتاب احتجاج: سپس حضرت از منبر فرود آمد و مردم متفرّق شدند.

۲۷

گزارش ابن عبّاس از نوشتن کتف: ارزش کتف، منع عمر از نوشتن کتف و عکس‌العمل پیامبر ﷺ، تأیید اینکه مانع از کتف عمر بود.

گزارش ابن عباس از نوشتن کتف

ابان بن ابی عیاش از سلیم نقل می‌کند که گفت: من نزد عبدالله بن عباس در خانه‌اش بودم و نزد او گروهی از شیعه بودند. آنها از پیامبر ﷺ و وفات آنحضرت یاد کردند.

ارزش کتف

ابن عباس گریه کرد و گفت: پیامبر ﷺ در روز دوشنبه ـ همان روزی که از دنیا رفت ـ در حالیکه اهل بیتش و سی نفر از اصحابش کنار او بودند[1] فرمود: «کتفی»[2] بیاورید تا برای شما چیزی در آن بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید و اختلاف نکنید.

منع عمر از نوشتن کتف و عکس‌العمل پیامبر ﷺ

فرعون این امت آنان را از آوردن کتف منع کرد و گفت: «پیامبر خدا هذیان می‌گوید»!!

پیامبر ﷺ غضب کرد و فرمود: «می‌بینم در حالیکه زنده هستم با من مخالفت می‌کنید[3]، پس بعد از مرگ من چه خواهید کرد»؟ و کتف را رها کرد.

---

۱. «ج»: ابن عباس پیامبر ﷺ و وفاتش را یاد کرد و گریست و گفت: روز دوشنبه، و چه بود روز دوشنبه!! که پیامبر ﷺ از دنیا رفت در حالیکه اهل بیتش و عدّه‌ای از اصحابش در اطراف او بودند.

۲. منظور از «کتف» استخوان کتف شتر یا چهار پایان دیگر است که بخاطر پهن بودن برای نوشتن روی آن مورد استفاده قرار می‌گرفت.

۳. «ج» و «د»: اختلاف می‌کنید.

سلیم می‌گوید: سپس ابن عباس رو به من کرد و گفت: ای سلیم، اگر نبود آنچه آن مرد گفت حضرت برای ما نوشته‌ای می‌نوشت که احدی گمراه نشود و اختلاف نکنند[۴].

تأیید اینکه مانع از کتف عمر بود

مردی از جمعیّت گفت: آن مرد که بود؟ ابن عباس گفت: راهی به این مطلب نیست[۵]!

سلیم می‌گوید: بعد از آنکه مردم برخاستند در خلوت از ابن عباس پرسیدم، پاسخ داد: **او عمر بود.** گفتم: راست می‌گوئی، من از علی ﷺ و سلمان و ابوذر و مقداد هم شنیدم که می‌گفتند: «او عمر بود».

ابن عباس گفت: ای سلیم این مطلب را کتمان کن[۶] مگر برای کسانی از برادران دینی‌ات که به آنان اعتماد داری، **چرا که قلبهای این امت از محبّت این دو مرد سیراب شده همانطور که قلوب بنی اسرائیل از محبت گوساله و سامری سیراب شده بود.**

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۲۲ ص ۴۹۷ ح ۴۴.

---

۴. در «ج» این جمله را بنقل از پیامبر ﷺ چنین آورده است: «اگر آن مرد نبود نوشته‌ای می‌نوشتم که احدی گمراه نشود و حتی دو نفر اختلاف نکنند».

۵. «ج»: راهی به بیان این مطلب ندارم.

۶. «ج»: ... که می‌گفتند: او دومی بود. ابن عباس گفت: راست گفته‌اند، من هم شاهد هستم، کتمان کن....

۲۸

تعداد و کیفیت دو لشکر در جنگ جمل، حضور داوطلبانهٔ لشکر امیرالمؤمنین﷣ در جمل، سه متخلّف از جنگهای امیرالمؤمنین﷣.

تعداد و کیفیت دو لشکر در جنگ جمل

ابان می‌گوید: از سلیم بن قیس شنیدم که می‌گفت: روز جنگ جمل با امیرالمؤمنین﷣ حاضر بودم. **لشکر ما دوازده هزار نفر و اصحاب جمل بیش از صد و بیست هزار نفر بودند.**

همراه علی﷣ حدود **چهار هزار نفر از مهاجرین و انصار** بودند که همراه پیامبرﷺ در بدر و حدیبیّه و سایر جنگهای آنحضرت حاضر بودند. سایر مردم هم از اهل کوفه بودند، بجز آن دسته از اهل بصره و حجاز که سابقهٔ هجرت نداشتند و بعد از فتح مکّه مسلمان شده بودند. اکثر چهار هزار نفر هم از انصار بودند.

حضور داوطلبانهٔ لشکر امیرالمؤمنین﷣ در جمل

حضرت احدی از مردم را بر بیعت و بر جنگ مجبور نکرده بود، بلکه آنان را فراخوانده بود. **از اهل بدر صد و هفتاد نفر** که اکثرشان از انصار و از شاهدین اُحُد و حدیبیّه بودند شرکت کرده بودند واحدی از آنان از شرکت در جنگ تخلف نورزیده بود[۱].

احدی از مهاجرین و انصار نبود مگر آنکه خواسته‌اش با او بود. او را دوست

۱. این عبارت در «ج» خ ل چنین است: چنین نبود که علی﷣ احدی از مردم را بر بیعت و بر جنگ همراه خود مجبور کند، بلکه آنان را فراخواند. از اهل بدر صد و هفتاد نفر که اکثرشان از انصار بودند پذیرفتند و دویست نفر از کسانی‌که در جنگ اُحُد شرکت کرده بودند، و پانصد نفر از مهاجرین و انصار که در بیعت شجره و در جنگهای پیامبرﷺ حاضر بودند و بقیهٔ لشکر از اهل کوفه بودند. هر گروهی از مهاجرین و انصار هم که همراه حضرت نبودند خواسته‌شان با حضرت موافق بود و او را دوست می‌داشتند و برای پیروزی او دعا می‌کردند، بجز سه نفر....

می‌داشتند و برای غلبه و پیروزی حضرت دعا می‌کردند و دوست داشتند بر مخالفین خود غلبه کند.

آنحضرت بر آنان سخت نگرفته بود و آنان را در تنگنا قرار نداده بود. آنان با او بیعت کرده بودند، و البته همهٔ مردم در راه خدا جنگ نمی‌کنند.

سه متخلّف از جنگهای امیرالمؤمنین ﷺ

کسانی‌که بر آنحضرت طعنه بزنند و از او بیزاری بجویند کم و مخفی از او بودند و در ظاهر اظهار اطاعت او را می‌نمودند، مگر سه نفر که با او بیعت کردند ولی در جنگ به‌همراه او شک کردند[1] و خانه‌نشینی اختیار کردند که عبارت بودند از: محمد بن مسلمه، سعد بن ابی وقاص، پسرعمر.

اسامة بن زید بعد از آن تسلیم شد و رضایت خود را اعلام کرد[2] و برای علی ﷺ دعا و استغفار کرد و از دشمن آنحضرت بیزاری جست و شهادت داد که آنحضرت بر حق است و هرکس با او مخالفت کند ملعون و خونش حلال است.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۳۲ ص ۲۱۵ ح ۱۷۲.

---

۲. «ج»، خ ل: از جنگ دست نگه‌داشتند که عبارت بودند از: سعد و پسر عمر، پسر مسلمه، اسامة بن زید. ولی اسامة بن زید بعداً رضایت خود را اعلام کرد.

۲۹

احتجاجات امیرالمؤمنین﵇ بر طلحه و زبیر: فراخواندن طلحه و زبیر قبل از شروع جنگ جمل، لعن اصحاب جمل بر لسان پیامبرﷺ، ردّ حدیث عشرهٔ مبشّره، بیرون آوردن همسر پیامبرﷺ توسط طلحه و زبیر، اختلاف طلحه و زبیر، فرق بیعت عثمان با بیعت امیرالمؤمنین﵇.

احتجاجات امیرالمؤمنین﵇ بر طلحه و زبیر

فرا خواندن طلحه و زبیر قبل از شروع جنگ جمل

ابان می‌گوید: سلیم می‌گفت: وقتی امیرالمؤمنین﵇ در روز جنگ جمل با اهل بصره برخورد کرد، حضرت، زبیر را صدا زد و فرمود: ای اباعبدالله[1]، بیرون بیا.

اصحاب گفتند: نزد زبیری که بیعتش را شکسته است می‌روی در حالیکه او سوار بر اسب و غرق در اسلحه است و تو سوار بر قاطری بدون اسلحه هستی؟ حضرت فرمود: **بر من از جانب خداوند سپر نگهدارنده‌ای وجود دارد، و هرگز کسی نمی‌تواند از اجل خود فرار کند.** من نمی‌میرم و کشته نمی‌شوم مگر بدست شقی‌ترین امّت، همانطور که ناقهٔ صالح را شقی‌ترین قوم ثمود پی کرد.

زبیر بیرون آمد. حضرت فرمود: طلحه کجاست؟ او هم خارج شود. طلحه هم بیرون آمد.

لعن اصحاب جمل بر لسان پیامبرﷺ

حضرت فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا شما دو نفر، و صاحبان علم از

---

۱. «ابا عبدالله» در اینجا کُنیهٔ زبیر است.

آل محمد و عایشه دختر ابوبکر می‌دانید که: «**اصحاب جمل و اهل نهروان**[2] **بر زبان پیامبر**ﷺ **لعنت شده هستند**»، و هرکس افترا ببندد زیانکار است؟

زبیر گفت: چگونه ما لعنت شده‌ایم در حالیکه ما از اهل بهشت هستیم[3]؟ حضرت فرمود: اگر می‌دانستم که شما اهل بهشتید جنگ با شما را حلال نمی‌دانستم.

زبیر گفت: آیا از پیامبرﷺ نشنیدی که در روز جنگ اُحُد می‌فرمود: «طلحه مستحق بهشت شده است»، و «هرکس می‌خواهد به شهیدی که زنده روی زمین راه می‌رود بنگرد به طلحه نگاه کند»؟ آیا از پیامبرﷺ نشنیدی که می‌فرمود: «ده نفر از قریش در بهشتند»؟

ردّ حدیث عشرهٔ مبشّره

امیرالمؤمنینؑ فرمود: آنان را برایم نام ببر[4]. زبیر گفت: فلانی و فلانی و فلانی، تا آنکه نُه نفر را نام برد که در بین آنان ابوعبیدهٔ جرّاح و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بودند[5].

حضرت فرمود: نُه نفر را نام بردی، دهمی کیست؟ زبیر گفت: تو هستی! فرمود: پس **تو اقرار کردی که من از اهل بهشتم، ولی آنچه برای خود و اصحابت ادعا کردی من منکر آن هستم.** بخداقسم، بعضی از افرادی که نام بردی در تابوتی داخل چاهی در پائین‌ترین جای جهنم قرار دارند. بر در آن چاه سنگی است که هرگاه خدا بخواهد جهنم را شعله‌ور کند آن سنگ را بلند می‌کند و جهنم شعله می‌گیرد. این مطلب را از پیامبرﷺ شنیدم،

---

۲. در کتاب احتجاج: همهٔ اصحاب جمل...

۳. در کتاب احتجاج: چگونه ما ملعون هستیم در حالیکه اصحاب جنگ بدر و اهل بهشتیم.

۴. این عبارات در کتاب احتجاج چنین است: آیا حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را نشنیده‌ای که روایت می‌کرد از پیامبرﷺ شنیده است که فرمود: «ده نفر از قریش در بهشتند»؟ علیؑ فرمود: از او شنیدم که در زمان حکومت عثمان این حدیث را نقل می‌کرد. سپس فرمود: چیزی به تو نخواهم گفت تا نام آنان را بگویی.

۵. در کتاب احتجاج عبارت چنین است: زبیر گفت: ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیدهٔ جرّاح و سعید بن عمرو بن نفیل هستند.

وگرنه خداوند تو را بر من غلبه دهد و خون مرا بدست تو بریزد، (و اگر من راست می‌گویم) مرا بر تو و اصحابت غالب کند[٦]. زبیر برگشت در حالیکه گریه می‌کرد.

بیرون آوردن همسر پیامبرﷺ توسط طلحه و زبیر

سپس امیرالمؤمنینؑ رو به طلحه کرد و فرمود: ای طلحه، زنان شما همراهتان هستند؟ گفت: نه. فرمود: **شما سراغ زنی رفته‌اید که در کتاب خدا جای او نشستن در خانه‌اش است، و او را در معرض دید مردم قرار داده‌اید، و همسران خود را در خیمه‌ها و حجله‌ها حفظ کرده‌اید؟!** با پیامبرﷺ نسبت به خودتان به انصاف رفتار نکرده‌اید که زنان خود را در خانه‌ها نشانده‌اید و همسر پیامبرﷺ را بیرون آورده‌اید، در حالیکه خداوند دستور داده که همسران آنحضرت جز از پشت پرده سخن نگویند.

اختلاف طلحه و زبیر

فرمود: به من خبر بده که چرا عبدالله پسر زبیر (بعنوان امام جماعت) برای شما نماز می‌خواند؟ آیا یکی از شما به دیگری راضی نمی‌شود؟

به من خبر بده که چرا عربهای بیابانی را به جنگ من دعوت کرده‌اید؟ چه چیزی شما را به این اقدام وادار کرده است؟!

فرق بیعت عثمان با بیعت امیرالمؤمنینؑ

طلحه گفت: ای مخاطَب من[٧]!! ما در شورا شش نفر بودیم که یک نفرمان مُرد و دیگری کشته شد، و امروز ما چهار نفریم[٨] و همگی نسبت به تو بی میل هستیم.

---

٦. در کتاب احتجاج عبارت چنین است: وگرنه خداوند مرا بر تو و بر اصحابت غالب کند و خونتان را بدست من بریزد و روحتان را زودتر به آتش برساند.

٧. کلمۀ «یا هذا» به این صورت ترجمه شده است که منظورِ طلحه، امیرالمؤمنینؑ است.

٨. شش نفر: عثمان و عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی قاص و طلحه و زبیر و امیرالمؤمنینؑ هستند که قبل از جنگ جمل عبدالرحمان مرده و عثمان کشته شده بود.

علی ﷺ فرمود: این مطلب بر علیه من نیست[۹]. هنگامی که ما در شورا بودیم کار بدست غیر ما بود و اکنون بدست من است. آیا اگر من می‌خواستم بعد از بیعت عثمان امر خلافت را بصورت شوری در آورم چنین حقی داشتم؟ طلحه گفت: نه. حضرت فرمود: چرا؟ فرمود: برای اینکه تو با اختیار بیعت کردی.

حضرت فرمود: چطور با اختیار بیعت کردم در حالیکه انصار با شمشیرهای کشیده می‌گفتند: «اگر شما مشورت را تمام کردید و با یکی از خودتان بیعت کردید (کار تمام است)، وگرنه گردن همه‌تان را می‌زنیم»!

آیا هنگامی‌که با من بیعت کردید احدی چیزی از این گونه سخن را به تو و اصحابت گفت؟

دلیل من بر اجبار در بیعت واضح‌تر از دلیل تو است. تو و رفیقت به اختیار خود و بدون اجبار با من بیعت کردید، و شما اوّل کسی بودید که این کار را انجام دادید، و کسی به شما نگفت: «باید بیعت کنید وگرنه شما را می‌کشیم»!

طلحه هم برگشت و جنگ درگرفت. طلحه کشته شد و زبیر فرار کرد[۱۰].

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۳۲ ص ۲۱۶.

روایت با سند به سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۲۳۷.

روایت از غیر سلیم:

۱. الکافیة فی‌ابطال توبة الخاطئة (شیخ مفید) به‌نقل بحار: ج ۳۲ ص ۱۹۶ ح ۱۴۶.

---

۹. «ب» و «د»: این مطلب به نفع تو نیست.

۱۰. البته زبیر از میدان جنگ فرار کرد و در بیرون شهر بصره بدست عمرو بن جرموز کشته شد.

۳۰

هزاران باب علم امیرالمؤمنین علیه السلام، نمونه‌ای از علم امیرالمؤمنین علیه السلام.

هزاران باب علم امیرالمؤمنین علیه السلام

ابان می‌گوید: سلیم گفت: از ابن عباس شنیدم که می‌گفت: از علی علیه السلام حدیثی شنیدم که حلّ آن را نفهمیدم و آنرا انکار هم نکردم. از او شنیدم که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماریش **کلید هزار باب از علم را به من پنهانی آموخت که از هر بابی هزار باب باز می‌شد**».

نمونه‌ای از علم امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن عباس گفت: در «ذی قار»[1] در خیمهٔ علی علیه السلام نشسته بودم، و این در حالی بود که آنحضرت، امام حسن علیه السلام و عمار را به کوفه فرستاده بود تا مردم را برای شرکت در جنگ دعوت کنند. در این حال حضرت رو به من کرد و فرمود: ای پسر عباس، حسن بر تو وارد می‌شود در حالیکه یازده هزار نفر همراه او هستند باستثنای یک یا دو نفر[2].

ابن عباس می‌گوید: پیش خود گفتم: اگر طبق گفته حضرت شود این از همان هزار باب علم است.

هنگامی‌که امام حسن علیه السلام با لشکر از دور پیدا شدند به استقبال آنان رفتم و به

---

۱. «ذی قار» محل آب و آبادی بین کوفه و واسط بوده است.

۲. تردید از ابن عباس یا سلیم است، وگرنه وقتی حضرت از غیب یازده هزار نفر را خبر می‌دهد مسلماً یک یا دو نفر کمتر را هم می‌داند.

این عبارات در «ج» چنین است: من با علی علیه السلام در ذی قار در خیمهٔ آنحضرت نشسته بودم در حالیکه امام حسن علیه السلام را به کوفه برای دعوت مردم به جنگ فرستاده بود، و عمار بن یاسر و قیس بن سعد بن عباده را به‌عنوان دو وزیر او فرستاده بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به من کرد و فرمود: حسن بر تو وارد می‌شود در حالیکه یازده هزار نفر باستثنای یک نفر یا به اضافه یک نفر همراه اوست.

نویسندهٔ لشگر[۳] ـ که نامهایشان همراه او بود ـ گفتم: چند نفر همراه شما هستند؟ گفت: یازده هزار نفر باستثنای یک یا دو نفر[۴]!

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۴۰ ص ۲۱۶.

روایت از غیر سلیم:

۱. ارشاد القلوب دیلمی: ج ۲ ص ۲۲۴.
۲. ارشاد شیخ مفید: ص ۱۶۶.
۳. خرائج راوندی، به‌نقل بحار: ج ۴۲ ص ۱۴۷.
۴. منتخب کنزالعمال: ج ۵ ص ۴۳.

---

۳. «ب» و «د»: به نویسندهٔ امام حسن ﷺ.

۴. این تردید هم از راوی است. یعنی کلام حضرت کاملاً مطابق با سخن نویسندهٔ لشکر بوده است و در هر دو مورد راوی مردد است ولی در تطابق دو کلام هیچ تردید ندارد، چنانکه عبارت در «ج» این نکته را تأیید می‌کند: «نویسندهٔ لشکر گفت: یازده هزار نفر به اضافهٔ یک نفر، یا گفت: باستثنای یک نفر، همانطور که علی ﷺ فرموده بود».

۳۱

سلونی قبل ان تفقدونی، علم قرآن نزد پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام.

سلونی قبل ان تفقدونی

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: در مسجد کوفه خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم و مردم اطراف آنحضرت بودند. حضرت فرمود: **«از من بپرسید قبل از آنکه مرا نیابید. دربارهٔ کتاب خدا از من بپرسید. بخداقسم هیچ آیه‌ای از کتاب خدا نازل نشده مگر آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله برای من خوانده تا من هم بخوانم، و تأویل آنرا به من آموخته است»**[1].

علم قرآن نزد پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام

ابن کوّاء گفت: پس آنچه نازل می‌شد در حالیکه تو غائب بودی چه می‌شود؟

فرمود: بلی، آنچه من در آنها غایب بودم برایم حفظ می‌کرد، و آنگاه که نزد او می‌آمدم می‌فرمود: **«یا علی، خداوند بعد از تو این مطالب را نازل کرد»**، و آنها را برایم می‌خواند تا من هم می‌خواندم، و می‌فرمود: **«تأویل اینها چنین است»** و آنرا به من می‌آموخت.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۴۰ ص ۱۸۶ ح ۷۲.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی طوسی: ج ۲ ص ۱۳۶.

---

۱. «ج»: مگر آنکه آنرا خواندم و تأویل آنرا دانستم.

۳۲

سخنان امیرالمؤمنین ﷺ با رئیس یهود، علی ﷺ عالم به حکم تورات و انجیل و قرآن، کیفیت افتراق امّتها، فرقه‌های محبّین اهل بیت ﷺ.

سخنان امیرالمؤمنین ﷺ با رئیس یهود

ابان می‌گوید: سلیم گفت: از امیرالمؤمنین ﷺ شنیدم که به رئیس یهودیان می‌فرمود: شما به چند فرقه تقسیم شده‌اید؟ او گفت: بر فلان تعداد فرقه. حضرت فرمود: دروغ گفتی!

علی ﷺ عالم به حکم تورات و انجیل و قرآن

سپس حضرت رو به مردم کرد و فرمود: بخداقسم، اگر تکیه‌گاه حکومت برای من آماده می‌شد بین اهل تورات با توراتشان، و بین اهل انجیل با انجیلشان و بین اهل قرآن با قرآنشان قضاوت می‌کردم[1].

کیفیت افتراق امّتها

یهودیان بر هفتاد و یک گروه متفرق شدند که هفتاد گروه آنان در آتش و یک گروه در بهشتند، و آن گروهی است که تابع یوشع بن نون وصی حضرت موسی ﷺ شدند.

مسیحیان بر هفتاد و دو گروه متفرّق شدند که هفتاد و یک گروه در آتش و یک گروه در بهشتند، و آن گروهی است که تابع شمعون وصی حضرت عیسی ﷺ شدند.

و این امّت بر هفتاد و سه گروه متفرّق می‌شوند که هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند، و آن گروهی است که تابع وصی محمّد ﷺ شدند ـ و در اینجا حضرت با دست به سینهٔ مبارك زدند ـ[2].

---

۱. «ب»: حکم می‌کردم.

۲. یعنی به سینهٔ خود اشاره کردند که منظور از وصی پیامبر ﷺ خودم هستم.

فرقه‌های محبّین اهل بیت علیهم السلام

سپس فرمود: سیزده گروه از هفتاد و سه فرقه، همگی دوستی و محبّت مرا ادعا می‌کنند، ولی یک گروه از آنها در بهشت و دوازده گروه در آتش هستند.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۲۸ ص ۵ .

۲. الصوارم الماضیة فی‌الفرقة الناجیة به‌نقل سید بحرالعلوم در مقدمهٔ کتاب سلیم ص ۴۷.

روایت با سند به سلیم:

با توجه به اینکه حدیث ۶۵ کتاب سلیم شباهت زیادی به این حدیث دارد، در آنجا مدارك مربوطه ذکر شده است.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی طوسی: ج ۲ ص ۱۳۷.

۲. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۳۹۱.

۳. خصال صدوق: ج ۲ ص ۵۸۵ ح ۱۱.

۳۳

مهمترین روایت ابن عباس دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام، نام اهل سعادت و شقاوت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام.

مهمترین روایت ابن عباس دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام

ابان می‌گوید: سلیم گفت: به ابن عباس گفتم: مهمترین چیزی که از علی بن ابیطالب علیه السلام شنیده‌ای به من خبر بده که کدام است؟

سلیم گفت: ابن عباس مطلبی برایم ذکر کرد که قبلاً از علی علیه السلام شنیده بودم.

نام اهل سعادت و شقاوت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در حالیکه نوشته‌ای در دستش بود مرا صدا زد و فرمود: یا علی[1]، این نوشته را بگیر.

عرض کرد: ای پیامبر خدا، این نوشته چیست؟ فرمود: **نوشته‌ای است که خدا نوشته، و در آن نام اهل سعادت و اهل شقاوت از امّتم تا روزقیامت برده شده است. پروردگارم به من دستور داده که آنرا به تو بسپارم**[2].

---

۱. «ج»: ای برادرم.

۲. در ذیل این حدیث مناسب است به دو حدیث بنقل از بحار: ج ۱۷ ص ۱۴۶ اشاره کنیم:

الف. امام باقر علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد در حالیکه در دست راستش نوشته‌ای و در دست چپش نوشتهٔ دیگری بود. حضرت نوشته‌ای را که در دست راستش بود باز کرد و چنین خواند: «بسم الله الرحمان الرحيم: نوشته‌ای برای اهل بهشت با نامشان و نام پدرانشان، که یک نفر به آنها افزوده نمی‌شود و یک نفر هم از آنان کم نمی‌شود». سپس نوشته‌ای را که در دست چپش بود باز کرد و چنین خواند: «نوشته‌ای از خداوند رحمان و رحیم برای اهل آتش با نامشان و نام پدرشان و قبائلشان، که یک نفر به آنها افزوده نمی‌شود و یک نفر از آنان کم نمی‌شود».

ب. امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان هفتم رفت و به سدرة المنتهی رسید. سدره به او عرض کرد: «مخلوقی قبل از تو از مرتبهٔ من ردّ نشده است». سپس آنحضرت نزدیک شد و به مقام «قاب قوسین

←

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۴۰ ص ۱۸۷ ح ۷۲.

روایت از غیر سلیم:

۱. بصائر الدرجات: ص ۱۹۱ ح ۲.

۲. بصائر الدرجات: ص ۱۹۱ ح ۳.

۳. بصائر الدرجات: ص ۱۹۲ ح ۵ .

۴. محاسن برقی: ص ۲۸۰ ص ۴۰۹.

۵ . قرب الاسناد: ص ۱۳.

۶ . در این باره به بصائر الدرجات: ص ۸۶ و ۸۹ و ۱۷۰ و ۱۹۰ و ۳۹۰ نیز مراجعه شود.

← اوادنی» رسید و خداوند به او وحی کرد.

در آنجا خداوند نوشتهٔ اصحاب یمین و اصحاب شمال (چپ) را به او داد. حضرت نوشتهٔ اصحاب یمین را گرفت و باز کرد و در آن نظر نمود و دید در آن نام اهل بهشت و نام پدران و قبائلشان است. و نوشتهٔ اصحاب شمال (چپ) را باز کرد و در آن نظر نمود و دید در آن نام اهل آتش و نام پدران و قبائلشان است.

پیامبرﷺ از معراج برگشت و آن دو نوشته را همراه داشت و آنها را به علی بن ابی طالبؑ سپرد.

۳٤

یوم الهریر آخرین و شدیدترین روز جنگ صفین: حضور سلیم در شدیدترین مرحلهٔ جنگ صفین، خطابهٔ مالك اشتر در یوم الهریر، کیفیت جنگ در یوم الهریر، خطابهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از جنگ هریر، نیزه زدن قرآنها بعد از واقعهٔ هریر، نامهٔ معاویه بعنوان حیله به امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر صفین، جواب امیرالمؤمنین علیه السلام به حیلهٔ معاویه، سخنان عمرو عاص و اشعار او در شماتت معاویه، افتضاح معاویه و عمروعاص.

یوم الهریر، آخرین و شدیدترین روز جنگ صفین

حضور سلیم در شدیدترین مرحلهٔ جنگ صفین

ابان می‌گوید: از سلیم بن قیس شنیدم در حالیکه از او پرسیدم: آیا در صفین حاضر بودی؟ گفت: آری. پرسیدم: آیا در روز «هریر» هم حاضر بودی؟ گفت: آری. گفتم: در آن روز در چه سنّی بودی؟ گفت: **چهل سال**[1]. گفتم: پس برایم نقل کن، خدا رحمتت کند.

خطابهٔ مالك اشتر در یوم الهریر

سلیم گفت: آری، هرچه را فراموش کنم این حدیث را فراموش نمی‌کنم. سپس گریه کرد و گفت: آنان صف بستند و ما صف بستیم، مالك اشتر همراه اسب سیاهی بیرون آمد در حالیکه اسلحه‌اش را بر اسبش آویخته بوده و نیزه در دستش بود و با آن به

۱. از این جمله معلوم می‌شود سلیم دو یا چهار سال قبل از هجرت بدنیا آمده‌است، زیرا جنگ صفین در سال ۳۶ شروع و در سال ۳۸ ختم شده است. اگر عمر سلیم در آن ایام چهل سال باشد تولد او دو یا چهار سال قبل از هجرت می‌شود. برای توضیح بیشتر به ص ۱۸ مقدمه مراجعه شود.

سرهایمان فرود می‌آورد و می‌گفت: «صفهای خود را منظم کنید».

وقتی گروههای لشکر را دسته‌بندی و صفها را منظم کرد سوار بر اسبش پیش آمد تا بین دو صف[۲] ایستاد و پشت به اهل شام نمود و رو به ما کرد و حمدوثنای الهی بجا آورد و بر پیامبرﷺ درود فرستاد و سپس گفت:

امّا بعد، از قضا و قدر الهی این بود که در این مکان از زمین جمع شویم بخاطر اجلهایی که نزدیک شده[۳] و اموری که شدت یافته است. **سیاست‌گذار ما در این جنگ، آقای مسلمین و امیرالمؤمنین و افضل وصیین و پسرعموی پیامبرمان و برادرش و وارث اوست و شمشیرهای ما شمشیرهای خداوند است[۴]، و رئیس آنان پسر خورندهٔ جگرها[۵] و پناهگاه نفاق و باقی‌ماندهٔ احزاب است که آنان را به شقاوت و آتش رهبری می‌کند.** ما در جنگ با ایشان از خداوند امید ثواب داریم و آنان انتظار عقاب دارند.

آنگاه که تنور جنگ داغ شد و بخروش آمد[۶] و اسبان بر کشته‌های ما و آنان تاختند، ما در جنگ با آنان امید پیروزی داریم. در آن هنگام جز سر و صدای نامفهوم و همهمه چیزی نشنوم.

ای مردم، چشمان را ببندید و دندانهای پیشین را فشار دهید، که اینگونه در زدن سرها شدیدتر است. با رویتان به استقبال دشمن بروید و دستهٔ شمشیرهایتان را بدست راست بگیرید و بر مغزها فرود بیاورید و با نیزه‌ها به پائین سینهٔ چپ بزنید که کشنده است.

به شدت حمله کنید مانند قومی که برای خونخواهی پدرانشان و گرفتن انتقام برادرانشان آمده‌اند و کینهٔ دشمنشان را در دل دارند و خود را برای مرگ آماده کرده‌اند، تا ذلیل نشوید و در دنیا برایتان عار نماند.

---

۲. منظور از دوصف، اهل عراق و اهل شام است.

۳. «ب»: در این مکان از زمین جمع نشده‌ایم مگر بخاطر اجلهایی که نزدیک شده است.

۴. «الف» خ ل: و شمشیری از شمشیرهای خداوند است.

۵. اشاره به هند مادر معاویه است که جگر حضرت حمزهؑ را در دهان گذاشت.

۶. «د»: غبار جنگ برخاست.

کیفیت جنگ در یوم الهریر

سپس دو لشکر با یکدیگر درگیر شدند و بین آنان امر عظیمی درگرفت، و با هفتاد هزار کشته از بزرگان عرب از یکدیگر جدا شدند.

جنگ در روز پنجشنبه از وقتی که آفتاب بالا آمده بود تا هنگامی که ثلث اول شب گذشت ادامه داشت. در آن دو لشکر حتی یک سجده بجا آورده نشد تا آنکه زمان چهار نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا گذشت[۷].

خطابهٔ امیرالمؤمنین ؑ بعد از جنگ هریر

سلیم گفت: سپس امیرالمؤمنین ؑ برای خطابه بپا خاست و فرمود: «ای مردم، کار شما به اینجایی که می‌بینید رسید و به دشمنان شما هم مثل آن رسید، و جز نفس آخر[۸] باقی نمانده است. کارها وقتی پیش می‌آید آخر آن با اوّل آن سنجیده می‌شود. این قوم در مقابل شما بدون آنکه دین داشته باشند مقاومت کردند تا دربارهٔ شما به این جایی که می‌بینید رسیدند. و من انشاء الله صبح به سراغ آنان خواهم رفت و آنان را در پیشگاه الهی به محاکمه خواهم کشید».

نیزه زدن قرآنها بعد از واقعهٔ هریر

این خبر به معاویه رسید و وحشت شدیدی او راگرفت، و همهٔ اصحابش و اهل شام از این جریان احساس شکست کردند.

معاویه عمرو عاص را فراخواند و گفت: ای عمرو، فقط همین یك شب را فرصت داریم تا آنکه صبح به سراغمان آید، نظر تو چیست؟ عمرو عاص گفت: می‌بینم مردان

---

۷. یعنی نماز ترس که به حالت ایستاده و بدون رکوع و سجود خوانده می‌شود بجا آوردند، چنانکه از امام باقر ؑ در این زمینه حدیثی وارد شده است که فرمود: «... نماز مردم در آن روز جز تکبیر در هنگام نماز چیز دیگری نبود». به بحارالانوار: ج ۳۲ ص ۶۱۵ ح ۴۸۲ مراجعه شود.

۸. «ب» و «د»: آخرین نفر است.

کم شده‌اند، و آنانکه باقی مانده‌اند در مقابل مردان او نمی‌توانند مقاومت کنند و تو هم مثل علی نیستی. او بر سر مسئله‌ای با تو می‌جنگد و تو بر سر چیز دیگری می‌جنگی. تو بقاء را می‌خواهی و او فنا را می‌خواهد. اهل شام اگر علی بر آنان غالب شود آنچنان از او نمی‌ترسند که اهل عراق اگر بر آنان غالب شوی از تو می‌ترسند.

ولی مسئله‌ای را به آنان القا کن که اگر آنرا ردّ کنند به اختلاف می‌افتند و اگر هم بپذیرند باز به اختلاف می‌افتند! آنان را به کتاب خدا دعوت‌نما و قرآنها را بر سر نیزه‌ها کن، که به مقصود خود خواهی رسید و من این نقشه را برای تو ذخیره کرده بودم.

نامهٔ معاویه بعنوان حیله به امیرالمؤمنین عليه‌السلام در آخر صفین

معاویه دُرُستی نقشهٔ عمروعاص را فهمید و گفت: راست گفتی، ولی فکری به‌نظرم رسیده است که با آن بر علی حیله کنم: «شام را بعنوان مصالحه از او بخواهم»، و این اولین چیزی بود که مرا از آن محروم کرد.

عمروعاص خندید و گفت: ای معاویه، ترا چه رسد به مکر با علی؟! ولی اگر می‌خواهی بنویسی بنویس!

سلیم می‌گوید: معاویه بدست مردی از «سکاسک» بنام «عبدالله بن عقبه» این نامه را برای علی عليه‌السلام فرستاد:

«امّا بعد، اگر تو می‌دانستی که جنگ کار ما و تو را به اینجا می‌کشاند و ما هم می‌دانستیم، هیچکدام این جنایت را بر دیگری روا نمی‌داشتیم. و اگر عقلهایمان بر ما غالب باشد، این مقدار از فرصت باقی مانده که گذشته را ترمیم و آینده را اصلاح کنیم.

من از تو شام را درخواست کرده بودم به شرط آنکه اطاعت و بیعتی را بر من لازم نکنی، ولی تو قبول نکردی، و خداوند آنچه منع کردی به من عطا فرمود. و من امروز تو را دعوت می‌کنم به آنچه دیروز دعوت کردم.

تو هم از بقاء امید نداری مگر آنچه من امید دارم و از فناء نمی‌ترسی مگر آنچنانکه من می‌ترسم. بخداقسم جگرها نازک شده و مردان از میان رفته‌اند. ما همگی فرزندان

عبدمناف هستیم، و بعضی از ما بر بعض دیگر فضیلتی ندارد که عزیزی بخاطر آن ذلیل شود یا ذلیلی به غلامی برده شود. والسلام».

جواب امیرالمؤمنین ﷺ به حیلهٔ معاویه

سلیم می‌گوید: وقتی علی ﷺ نامهٔ معاویه را خواند خندید و فرمود: «**تعجب از معاویه و حیلهٔ او بر من است**»! سپس حضرت، نویسنده‌اش عبیدالله بن ابی رافع را صدا زد و فرمود: بنویس:

امّا بعد، نامهٔ تو بدستم رسید که در آن یادآور شده بودی: «اگر تو و ما می‌دانستیم که جنگ نسبت به ما و تو به این حد می‌رسد، هیچکدام این جنایت را بر دیگری روا نمی‌داشتیم»، ای معاویه ما و تو در در مرحلهٔ نهایی از جنگ هستیم که هنوز به آن نرسیده‌ایم.

امّا اینکه شام را در خواست کردی، من چیزی را که دیروز به تو ندادم امروز هم نمی‌دهم. و امّا اینکه «در ترس و امید هر دو مساوی هستیم»، تو در شکّ قوی‌تر از من در یقین نیستی، و اهل شام هم بر دنیا از اهل عراق نسبت به آخرت حریص‌تر نیستند.

و امّا اینکه گفتی: «ما فرزندان عبدمناف هستیم و هیچکدام بر دیگری فضیلتی نداریم»، ما چنین هستیم، ولی «امیّه» همچون هاشم نیست، و «حرب» همچون عبدالمطلب، و «ابوسفیان» همچون ابوطالب، و آزاد شده همچون هجرت کننده، و منافق همچون مؤمن و مدعی باطل همچون مدعی حق نیست. فضیلت مقام نبوّت پیامبر ﷺ در دست ما است که با آن بر عرب حاکم شدیم و عجم را تحت اختیار خود در آوردیم. والسلام.

سخنان عمروعاص و اشعار او در شماتت معاویه

سلیم می‌گوید: وقتی نامهٔ علی ﷺ بدست معاویه رسید آن را از عمروعاص پنهان کرد. سپس او را صدا زد و نامه را به او داد تا بخواند. عمروعاص او را سرزنش کرد، و این

در حالی بود که عمروعاص او را از نوشتن نامه منع کرده بود، و بعد از روزی که امیرالمؤمنین ﷺ عمروعاص را از روی اسبش به زمین انداخت احدی از قریش بیش از او به آنحضرت احترام نمی‌کرد.

عمروعاص (این اشعار را دربارهٔ معاویه) گفت:

اَلا لِلّهِ دَرُّکَ یا بْنَ هِنْدٍ	وَ دَرُّ الْمَرْءِ ذِی الْحالِ الْمَسُودِ
اَتَطْمَعُ لا اَباً لَکَ فی عَلِیٍّ	وَ قَدْ قُرِعَ الْحَدیدُ عَلَی الْحَدیدِ
وَ تَرْجُو اَنْ تُخادِعَهُ بِشَکٍّ	وَ تَرْجُو اَنْ یَهابَکَ بِالْوَعیدِ
وَ قَدْ کَشَفَ الْقِناعَ وَ جَرَّ حَرْباً	یَشیبُ لِهَوْلِها رَأْسُ الْوَلیدِ
لَه جا واهُ مُظْلِمَة طَحُول	فَوارِسُها تُلَهِّبُ کَالْاُسْودِ
یَقُولُ لَها اِذا رَجَعَتْ اِلَیْهِ	وَ قابَلَ بِالطِّعانِ الْقَوْمَ عُودي
فَاِنْ وَرَدَتْ فَاَوَّلُها وُروداً	وَاِنْ صَدَرَتْ فَلَیْسَ بِذي وُرُودِ
وَ ماهِیَ مِنْ اَبی حَسَنٍ بِنُکْرٍ	وَ ماهِیَ مِنْ مَسائِکَ بِالْبَعیدِ
وَ قُلْتَ لَهُ مَقالَةَ مُسْتَکینٍ	ضَعیفِ الْقَلْبِ مُنْقَطِعِ الْوَریدِ
طَلَبْتَ الشّامَ حَسْبُکَ یا بْنَ هِنْدٍ	مِنَ السَّوْءآتِ وَ الرَّأْیِ الزَّهیدِ
وَ لَوْاَعْطاکَها ما ازْدَدْتَ عِزّاً	وَ ما لَکَ فِی اسْتِزادِکَ مِنْ مَزیدِ
فَلَمْ تَکْسِرْ بِهذَا الرَّأْیِ عُوداً	سِویٰ ماکانَ لا بَلْ دُونَ عُودِ

(معنای اشعار چنین است:)

ای پسر هند، جزای تو با خدا باشد، و جزای هر کسی که صاحب حال بدی باشد. ای بی‌پدر، تو دربارهٔ علی طمع می‌کنی، در حالیکه آهن بر آهن کوبیده شده است[9]؟! تو امید داری با شکّ خود بر او حیله کنی و او از ترساندن تو بترسد؟ و این در حالی است که

۹. کنایه از بر هم خوردن شمشیرها و نیزه‌ها در میدان جنگ است.

او نقاب برافکنده و جنگی پیش آورده که از ترس آن بچهٔ تازه بدنیا آمده پیر می‌شود. جنگی که جذبه‌ای تاریک و پر دارد، و اسب سواران آن مانند شیران حمله‌ور می‌شوند[۱۰].

هرگاه جنگ به سوی او برگردد و با طعنهٔ نیزه‌ها با دشمن مقابله کند به جنگ می‌گوید: دوباره برگرد! اگر جنگ وارد شود اوّل کسی است که به آن داخل می‌شود و اگر بیرون رود او وارد آن نمی‌شود.

این مطلب از ابوالحسن غیرعادی نیست، و آن مطلب از بدی تو بعید نیست. تو با او مانند شخص بیچارهٔ ضعیف القلبی که رگ دلش پاره شده سخن گفتی.

ای پسر هند، در بدی و نظر بیهوده همین ترا بس که شام را طلب کردی. اگر آنرا به‌تو عطا هم می‌کرد باز عزّتت فزون نمی‌شد و تو هم از این زیاده طلبی اضافه‌ای بدست نیاوردی. تو با این نظریه چوبی را نشکستی بلکه کمتر از چوبی را هم نشکستی، و همان شد که قبلاً بود!

افتضاح معاویه و عمروعاص

معاویه گفت: بخداقسم دانستم مقصودت از این مطالب چه بود.

عمروعاص گفت: مقصودم چه بود؟ گفت: از نظریهٔ من عیبجوئی کنی و برخلاف من سخن بگوئی و به علی احترام کنی بخاطر اینکه در روزی که به مبارزهٔ او رفتی تو را مفتضح کرد[۱۱]!

عمروعاص خندید و گفت: مخالفت با تو و سرپیچی از سخن تو درست است، ولی

---

۱۰. این بیت از شعر در عبارت عربی مغلق است و عین عبارت چنین است:

له جـاواه مـظلمة طـحول　　　　فـوارسـها تـلهّب کـالا سـود

۱۱. این عبارات در «الف» خ ل چنین است: معاویه گفت: از نظریه‌ام در اینکه با تو مخالفت و از تو سرپیچی کردم عیب بگیری. و تعجب از توست که رأی مرا تقبیح می‌کنی و علی را به بزرگی یاد می‌کنی در حالیکه او آبروی تو را برده است. عمروعاص گفت: تقبیح رأی تو درست است، ولی به بزرگی یاد کردن علی، تو به احترام او بیش از من معرفت داری ولی آنرا پنهان می‌کنی و من آنرا علنی می‌نمایم ...

آبرو ریزی من، کسی که در میدان جنگ به مبارزه با علی رود مفتضح نشده است[۱۲]، و اگر تو هم می‌خواهی چنین اقدامی نسبت به او داشته باشی انجام بده!

معاویه سکوت کرد و سخنان آن دو بین اهل شام شایع شد.

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۳۲ ص ۶۰۹ ح ۴۸۱.

روایت از غیر سلیم:

۱. کتاب صفین: ص ۴۷۷ ـ ۴۷۰.

۲. نهج‌البلاغه: ص ۳۷۴ باب کتب شمارهٔ ۱۷.

۳. مروج الذهب مسعودی: ج ۳ ص ۱۳.

۴. الامامة و السیاسة: ص ۱۱۷.

۵. کنز الفوائد: ج ۲ ص ۲۰۱.

۶. شرح نهج‌البلاغة ابن میثم: ج ۴ ص ۳۸۹.

۷. الاخبار الطوال: ص ۱۸۸.

۸. جمهرة وسائل العرب: ص ۴۷۹.

---

۱۲. علامه امینی در الغدیر: ج ۲ ص ۱۶۱ به‌نقل از کتاب صفین نصر بن مزاحم از ابن عباس روایت کرده که گفت: روزی از روزهای صفین عمروعاص متعرض امیرالمؤمنین علیه السلام شد به طمع اینکه غفلتاً ضربتی بر آنحضرت وارد کند. حضرت بر او حمله کرد، و همین که خواست با او درگیر شود عمروعاص خود را از روی اسبش به زمین انداخت و لباسش را بالا زد و پایش را باز کرد تا عورتش پیدا شد!!!

امیرالمؤمنین علیه السلام روی مبارک را از او گردانید و عمروعاص خاک آلوده برخاست و پیاده پا به فرار گذاشت و خود را به لشکرش رسانید. اهل عراق گفتند: یا امیرالمؤمنین، این مرد فرار کرد؟ فرمود: می‌دانید که بود؟ گفتند: نه. فرمود: او عمروعاص بود، با عورت خود با من روبرو شد و مرا به رَحِم و فامیلی قسم داد، و من روی خود را از او برگرداندم. عمروعاص نزد معاویه برگشت. معاویه به او گفت: چه کردی؟ گفت: علی با من روبرو شد و مرا بر زمین زد. معاویه گفت: اوّل خدا را حمد کن و بعد از عورت خود تشکر کن!!

۳۵

مــقطع حسّــاسی از جــنگ صــفّین: ناسزاگـوئی لشکـر شام بـه امیرالمؤمنین﷣، خطابهٔ امـیرالمـؤمنین﷣ در مـعرفی سـران لشکـر معاویه، سخنان امیرالمؤمنین﷣ در ترغیب لشکر، حملهٔ مـحمد بـن حنفیّه باگروهی بر لشکر معاویه.

مقطع حسّاسی از جنگ صفیّن

ناسزاگوئی لشکر شام به امیرالمؤمنین﷣

ابان می‌گوید: سلیم گفت: امیرالمؤمنین﷣ ازکنار جماعتی از اهل شام عبور می‌کرد که ولید بن عقبة بن ابی معیط [1] در بین آنان بود، و آنها به آنحضرت ناسزا می‌گفتند.

---

۱. در الغدیر: ج ۸ ص ۱۲۰ روایت کرده که ولید بن عقبه زناکار و شراب خوار بود، تـا جـائی‌که در کـوفه شراب خورد و در مسجد جامع شهر بعنوان امام جماعت برای نماز صبح ایستاد و نماز صبح را چـهار رکعت خواند! سپس رو به مردم کرد و گفت: آیا بیشتر بخوانم؟!! و سپس در محراب مسجد قی کرد!! و در نماز باصدای بلند این ترانه را خواند: «علق القلب الربابا ـ بعد ما شابت و شابا» یعنی «قلب علاقه بـه رباب پیداکرده بعد از آنکه هر دو پیر شدند»!!

طلحه و زبیر نزد عثمان آمدند و به اوگفتند: ما تو را نهی کردیم که ولید را بر کاری از امور مسلمین بگماری، ولی قبولی نکردی. بر علیه او به شرابخواری و مستی شهادت داده شـده، او را بـر کـنار کـن. امیرالمؤمنین﷣ فرمود: او را عزل کن و حد بر او جاری کن آنگاه که شاهدان رو در روی او شـهادت دادند.

عثمان، سعید بن عاص را به حکومت کوفه برگزید و به او دستور داد تا ولید را بفرستد. وقتی سعید وارد کوفه شد منبر و دار الامارة را شست و ولید را فرستاد. وقتی بر علیه او رو در رویش شهادت داده شد و عثمان خواست بر اوحد جاری کند لباس نرم و تازه‌ای بر او پوشانید و در اتاقی قرارداد. هر بار که عثمان کسی را برای زدن ولید می‌فرستاد، ولید می‌گفت: «تو را قسم می‌دهم که با من قطع رحم نکنی و عثمان را بر خود غضبناک نکنی»! او هم خودداری می‌کرد. وقتی امیرالمؤمنین﷣ این منظره را دید شلاق راگرفت و داخل شد... حضرت او را می‌زد و او به حضرت ناسزا می‌گفت. در روایت بحار (ج ۸ قدیم ص ۳۰۲) چنین است: ولید از دست حضرت به این سو و آن سو فرار مـی‌کرد. حـضرت او را مـحکم گرفت و بر زمین زد و حدّ را بر او جاری ساخت.

خطابهٔ امیرالمؤمنین؈ در معرفی سران لشکر معاویه

این خبر را به حضرت رساندند. حضرت در بین گروهی از اصحابش که مقابل آنان بودند ایستاد و خطاب به آنان فرمود:

سرعت بگیرید بسوی اینان در حالیکه آرامش قلب و سیمای صالحین و وقار اسلام بر شما باشد. نزدیک‌ترین ما به جهل نسبت به خداوند و جرئت بر او و غفلت ازاو، قومی است که رئیسشان معاویه و پسر نابغه و ابوالاعور سلمی و ابن ابی معیط شرابخوار و شلاق خورده در اسلام و مروان طرد شده[2] باشد، و آنان همین‌هایی هستند که ایستاده و ناسزا می‌گویند. اینان قبل از امروز با من نجنگیده‌اند ولی ناسزا گفته‌اند، و من در آن هنگام آنان را به اسلام دعوت می‌کردم و آنها مرا به پرستش بتها دعوت می‌نمودند! خدا را در گذشته و حال سپاس که فاسقانِ منافق با من دشمنی کرده‌اند.

این مسئله مهم است که فاسقینی منافق که نزد ما غیرقابل اعتماد بودند و بر اسلام از آنان ترسیده می‌شد، بر عده‌ای از این امت حیله کردند و حبّ فتنه را در قلبهای آنان جا دادند و آنان را بسوی باطل کشاندند. آنان در مقابل ما جنگ بپاکردند و در خاموش کردن نور خدا سعی نمودند، ولی خداوند نور خود راکامل می‌کند اگر چه کافران را خوش نیاید».

سخنان امیرالمؤمنین؈ در ترغیب لشکر

سپس امیرالمؤمنین؈ لشکر را ترغیب کرد و فرمود:

«اینان از جای خود حرکت نمی‌کنند بدون طعنه‌های پی درپی که قلبها از آن پرواز

---

۲. توضیح مختصری از سوابق افراد مذکور لازم به‌نظر می‌رسد تا مقصود امیرالمؤمنین؈ روشن‌تر گردد:

پسر نابغة همان عمروعاص است که مادر او از زناکاران معروف مکه بود. شش نفر از قریش با او زنا کردند و عمروعاص بدنیا آمد!! وقتی شش نفر بر سر فرزندی او اختلاف کردند نابغه او را به عاص بن وائل ملحق نمود. (الغدیر: ج ۲ ص ۱۲۱).

ابوالاعور سلمی که نامش عمرو بن سفیان است از کسانی است که نزدیك رحلت پیامبرﷺ در معاهدهٔ منافقین بر ضد امیرالمؤمنین؈ شرکت کرد، و همچنان با حضرت دشمنی می‌کرد تا از سر لشکران معاویه شد.

مروان بن حکم هم کسی است که پیامبرﷺ او را با پدرش از مدینه طرد و اخراج نمود، او ثم به طائف رفت. وقتی مروان بدنیا آمد و او را نزد پیامبرﷺ آوردند فرمود: «وزغ فرزند وزغ، ملعون فرزند ملعون است». (الغدیر: ج ۸ ص ۲۴۴ و ۲۶۰).

ک۰۰ ، و ضربتی که مغزها را مُنشق کند و بینی‌ها[3] و استخوانها در اثر آن جدا شود و مچ دستها از آن ساقط شود. و تا آنکه بر پیشانی آنان عمودهای آهنین فرود آید و ابروهایشان روی سینه‌ها و چانه‌ها و گلوهایشان پخش شود. کجایند اهل دین[4]، طالبان اجر»؟

حملهٔ محمد بن حنفیّة با گروهی بر لشکر معاویه

عدّه‌ای حدود چهار هزار نفر حرکت کردند[5]. امیرالمؤمنین ﷺ محمد بن حنفیه را صدا زد و فرمود: «پسرم، بسوی این پرچم با آرامش و تأنّی حرکت کن[6]، و هنگامی که نوك نیزه‌ها را در سینه‌های آنان قرار دادید دست نگه‌دار تا دستور من به‌تو برسد». محمد بن حنفیّه هم این دستور را اجرا کرد.

امیرالمؤمنین ﷺ مثل آن گروه را هم آماده کرد. وقتی محمّد به دشمن نزدیک شد و نیزه‌ها را در سینه‌های آنان فرو برد حضرت به آنان که آماده کرده بود دستور داد تا همراه آنان حمله کنند.

آنان بشدّت حمله کردند و محمّد و همراهانش رو در روی آنها مقاومت کردند تا آنها را از جای خود بیرون کردند و اکثر آنان را کشتند.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۳۲ ص ۶۱۳ .

روایت از غیر سلیم:

۱. کتاب صفیّن: ص ۳۹۱.

۲. مروج الذهب: ج ۲ ص ۳۸۸.

۳. تاریخ طبری: ج ۴ ص ۳۱.

۴. فتوح ابن اعثم: ج ۳ ص ۲۳۵.

---

۳. «ب» و «د»: کف دستها.

۴. «ب» و «د»: اهل صبر.

۵. «ب» و «د»: نزد حضرت جمع شدند.

۶. «ب»: با آرامش و تحمّل.

۳۶

امیرالمؤمنین علیه السلام خادم پیامبر صلی الله علیه و آله در سفرها، شب بیداری پیامبر صلی الله علیه و آله بخاطر بیماری امیرالمؤمنین علیه السلام، در خواستهای پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند در حقّ علی علیه السلام، کوتاه فکری بعضی از صحابه.

امیرالمؤمنین علیه السلام خادم پیامبر صلی الله علیه و آله در سفرها

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از مقداد دربارهٔ علی علیه السلام سؤال کردم. او گفت:

ما با پیامبر صلی الله علیه و آله به مسافرت می‌رفتیم و این قبل از آن بود که به همسرانش دستور حجاب دهد. امیرالمؤمنین علیه السلام خدمتگذاری آنحضرت را انجام می‌داد و خادمی غیر از او نداشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فقط یک لحاف داشت و عایشه همراه او بود. حضرت بین علی و عایشه می‌خوابید و هر سه یک لحاف بیشتر نداشتند.

هنگامی‌که پیامبر صلی الله علیه و آله شب برای نماز بر می‌خواست وسط لحاف را بین او و عایشه پائین می‌آورد بطوری که لحاف به بستری که زیرشان بود می‌رسید، و حضرت برمی‌خاست و نماز می‌خواند.

شب بیداری پیامبر صلی الله علیه و آله بخاطر بیماری امیرالمؤمنین علیه السلام

یک شب علی علیه السلام را تب گرفت و او را بیدار نگه داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله هم بخاطر بیداری او بیدار ماند، و آن شب را به صبح آورد در حالیکه گاهی نماز می‌خواند و گاهی نزد علی علیه السلام می‌آمد و او را آرام می‌کرد و به او نگاه می‌نمود، تا صبح شد.

وقتی نماز صبح را با اصحابش خواند عرض کرد: «خدایا علی را شفا بده و عافیت عنایت فرما، او از دردی که داشت مرا بیدار نگه داشت».

امیرالمؤمنین علیه السلام عافیت پیدا کرد بطوریکه از ناراحتی کاملاً راحت شد.

در خواستهای پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند در حق علی علیه السلام

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادرم بشارت بده! ـ و این مطلب را در حالی می‌فرمود

که اصحابش اطراف او می‌شنیدند ـ علی ﷺ عرض کرد: یا رسول الله، خدا به شما بشارت خیر دهد و مرا فدای تو گرداند.

فرمود: من امشب چیزی از خدا نخواستم مگر آنکه به من عطا کرد، و چیزی برای خود نخواستم مگر آنکه مثل آن را برای تو خواستم.

از خدا خواستم که بین من و تو برادری قرار دهد، و چنین کرد. و از او خواستم تو را صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من قرار دهد، و چنین کرد. و از او خواستم حال که لباس پیامبری و رسالت را بر من پوشانده است لباس وصایت و شجاعت را هم به‌تو بپوشاند، و چنین کرد. و از او خواستم تو را وصیّ من و وارثم و خزانه‌دار علمم قرار دهد، و چنین کرد. و از او خواستم تو را نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی قرار دهد و بوسیلهٔ تو پشت مرا محکم نماید و تو را در کار من شریك نماید، و چنین کرد مگر آنکه فرمود: «پیامبری بعد از تو نیست»، و من هم راضی شدم. و از او خواستم دخترم را بـه ازدواج تو در آورد و ترا پدر فرزندانم قرار دهد، و چنین کرد.

کوتاه فکری بعضی از صحابه

مردی به رفیقش گفت: دیدی (از خدا) چه خواسته است؟ بخداقسم، اگر از پروردگارش در خواست می‌کرد که ملائکه‌ای بر او نازل کند تا او را بر علیه دشمنش کمك کنند، یا دَرِ گنجی را به روی او بگشاید تا او و اصحابش خرج کنند ـ که به آن احتیاج است!! ـ بهتر از این چیزهایی بود که در خواست کرده است!

دیگری گفت: بخداقسم، یک پیمانه خرما بهتر از اینها است که درخواست کرده است!

....

روایت از کتاب سلیم:
۱. بحار: ج ۳۸ ص ۳۱۴ ح ۱۸.
روایت با سند به سلیم:
۱. احتجاج: ج ۱ ص ۲۳۱.
روایت از غیر سلیم:
۱. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲ ص ۲۲۰.

۳۷

۱.سخنان اصحاب صحیفهٔ ملعونه هنگام مرگ: سخنان معاذبن جبل هنگام مرگ، سخنان ابوعبیدهٔ جراح و سالم هنگام مرگ، سخنان ابوبکر هنگام مرگ،سخنان عمر هنگام مرگ، تأییداین حدیث ازسوی امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲. تفصیل قضیّهٔ مرگ ابوبکر: ظهور پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام مرگ ابوبکر، سخنان ابوبکر با عمر هنگام مرگ، اقرار ابوبکر به ورود در تابوت جهنم، لعن عمر از لسان ابوبکر، ارتباط امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رحلت آنحضرت، ارتباط ملائکه با غیر انبیاء علیهم السلام، تأیید دوم این حدیث از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام، ارتباط ائمه علیهم السلام با ملائکه، مرگ اصحاب صحیفه و یارانشان بر جاهلیّت.

۱

سخنان اصحاب صحیفهٔ ملعونه[۱] هنگام مرگ[۲]

سخنان معاذ بن جبل هنگام مرگ

ابان می‌گوید: از سلیم بن قیس شنیدم که می‌گفت: از عبدالرحمان بن غنم ازدی

---

۱. اصحاب صحیفهٔ ملعونه همان پنج نفری هستند که در حجةالوداع در بین خود معاهده‌ای نوشتند و امضا کردند که اگر پیامبر کشته شد یا از دنیا رفت نگذارند خلافت به اهل بیتش برسد، و آنها عبارتند از: ابوبکر، عمر، معاذ بن جبل، ابوعبیدهٔ جراح، سالم مولی ابی حذیفه. در این باره به حدیث ۴ در ص ۲۳۲ همین کتاب مراجعه شود، و نیز در مورد سایر آنچه اصحاب صحیفه هنگام مرگ گفته‌اند به بحار: ج ۸ قدیم ص ۱۹۶ باب ۱۸ مراجعه شود.

۲. مناسب است در اینجا حدیثی که در مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳ ص ۲۱۲ آمده ذکر شود: امام باقر علیه السلام دربارهٔ این آیه که «و كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ» یعنی: «و این چنین خداوند اعمال ایشان را بعنوان حسرتی بر ایشان به آنان می‌نمایاند» فرمود: وقتی هنگام مرگ آنچه از عذاب الیم برایشان آماده شده می‌بینند، و اینان همان اصحاب صحیفه‌ای هستند که آنرا بعنوان مخالفت با علی علیه السلام نوشتند، (و دنبالهٔ آیه چنین است:) «و ما هم بخارجين من النار» یعنی: «و آنان از آتش خارج نمی‌شوند».

ثمالی[3] - پدر زن معاذ بن جبل که دخترش همسر او بود- و فقیه‌ترین اهل شام و پرتلاش‌ترین ایشان بود، شنیدم که گفت:

معاذ بن جبل به مرض طاعون از دنیا رفت[4]. روزی که مُرد نزد او حاضر بودم، در حالیکه مردم به طاعون مشغول بودند. وقتی به حال احتضار افتاد در خانه کسی جز من نزد او نبود و این در زمان حکومت عمر بن خطاب بود، از او شنیدم که می‌گفت: وای بر من! وای بر من! وای بر من! وای بر من!

با خود گفتم: گرفتاران به مرض طاعون هذیان می‌گویند و حرف می‌زنند و سخنان عجیب می‌گویند! لذا به او گفتم: خدا تو را رحمت کند، هذیان می‌گویی؟ گفت: نه!

گفتم: پس چرا صدای وای بر من بلند کرده‌ای؟ گفت: **بخاطر قبول ولایت دشمن خدا بر علیه ولیّ خدا[5]!**

گفتم: چه کسی؟ گفت: قبول ولایت دشمن خدا[6] عتیق (ابوبکر) و عمر بر ضد خلیفه و وصی پیامبر علی بن ابیطالب.

گفتم: هذیان می‌گوئی؟! گفت: ای ابن غنم، بخدا قسم هذیان نمی‌گویم. این پیامبر و علی بن ابیطالب هستند که می‌گویند: ای معاذ بن جبل، بشارت باد به آتش! تو و اصحابت را که گفتید: «اگر پیامبر از دنیا رفت یا کشته شد خلافت را از علی منع می‌کنیم که هرگز به آن نرسد»، تو و عتیق و عمر و ابوعبیده و سالم[7].

گفتم: ای معاذ، این چه زمانی بود؟ گفت: در حجةالوداع، که گفتیم: «برضد علی یکدیگر را کمک می‌کنیم که تا مازنده‌ایم به خلافت دست نیابد». وقتی پیامبر از دنیا

---

۳. عبدالرحمان بن غنم متوفای سال ۷۸ هجری، در زمان پیامبرﷺ مسلمان شد ولی به خدمت آنحضرت نرسید. او ملازم معاذ بن جبل بود بطوری که رفیق معاذ نامیده می‌شد، و هم او بود که اکثر تابعین از اهل شام را فقه آموخت.

۴. مرگ معاذ در سال ۱۸ هجری بوده است.

۵. «ج»: یاری دشمن خدا بر علیه ولی خدا.

۶. «ج»: مساعدت دشمن خدا عتیق. و «عتیق» لقب ابوبکر است.

۷. «ج»: ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سالم جز به کمک شما به هدف خود دست نیافتند. و عبارت در ارشاد القلوب چنین است: پس علی به خلافت نرسید، و من وابوبکر وعمر وابوعبیده و سالم مولی ابی حذیفه جمع شدیم...

رفت به آنان گفتم: **«من از جهت قوم خود انصار شما را کفایت می‌کنم، شما هم از جهت قریش مرا کفایت کنید».** سپس در زمان پیامبر، بشیر بن سعید و اسید بن حضیر[۸] را به آنچه معاهده کرده بودیم دعوت کردم، و آن دو بر سر این با من بیعت کردند.

گفتم: ای معاذ، گویا هذیان می‌گوئی؟ گفت: «صورتم را بر زمین بگذار»[۹]، و همچنان صدای وای و ویل بلند کرده بود تا از دنیا رفت.

سخنان ابوعبیدهٔ جراح و سالم هنگام مرگ

سلیم می‌گوید: ابن غنم به من گفت: بخداقسم این حدیث را قبل از تو هرگز برای کسی جز دو نفر نگفته‌ام، چراکه از آنچه از معاذ شنیدم وحشت کردم[۱۰].

ابن غنم گفت: بعد به حج رفتم و با کسی‌که در مرگ ابوعبیده جراح و سالم مولی ابی‌حذیفه[۱۱] حضور داشته[۱۲] ملاقات کردم و گفتم: مگر سالم در روز جنگ یمامه کشته نشد؟ گفت: بلی، ولی او را از میدان جنگ حمل کردیم در حالیکه هنوز رمقی داشت.

ابن غنم گفت: هرکدام از آن دو[۱۳] مثل آن را عیناً برای من نقل کردند، نه زیاد کردند و نه کم که **ابوعبیده و سالم هم (هنگام مرگ) مانند معاذ سخن گفته‌اند**[۱۴].

---

۸. بشیر بن سعید رئیس «خزرج» و اسید بن حضیر رئیس «اوس» بود، و اوس و خزرج دو طایفهٔ اصلی انصار بودند که بقیهٔ قبائل از شعب این دو بشمار می‌آمدند. وقتی اصحاب صحیفه از سعد بن عباده که رئیس کل انصار بود مأیوس شدند با این دو نفر معاهده بستند که هرکدام بر نیمی از انصار حاکم بودند.

۹. «ج»: صورتم را به زمین بچسبان.

۱۰. «ج»: این حدیث را قبل از تو برای احدی نقل نکردم، و من از خود معاذ و از آنچه از او دیدم و شنیدم بیزارم!

۱۱. ابوعبیده در سال ۱۸ هجری در شهر «حمص» شام با مرض «دبیله» از دنیا رفته، و سالم در سال ۱۲ هجری در جنگ یمامه کشته شد.

۱۲. «ج»: چشم ابوعبیده و سالم را هنگام مرگ بسته بود.

۱۳. یعنی دو نفری که در مرگ ابوعبیده و سالم حضور داشته‌اند.

۱۴. در کتاب ارشاد القلوب عبارت چنین است: ابن غنم گفت: بجز سلیم بن قیس این مطالب را به احدی جز دخترم همسر معاذ و یک نفر دیگر نگفته‌ام. من از آنچه از معاذ دیدم و شنیدم وحشت کردم. به سفر حج رفتم و کسانی را که چشمان ابوعبیده و سالم را هنگام مرگ بسته بودند ملاقات کردم. آنان به من خبر دادند که هنگام مرگشان مثل قضیهٔ معاذ رخ داده نه یک حرف کمتر و نه بیشتر، و هر دو مثل سخن معاذ را گفته‌اند.

سخنان ابوبکر هنگام مرگ

ابان می‌گوید: سلیم گفت: این سخنان ابن غنم را بطور کامل برای محمّد بن ابی بکر نقل کردم. او گفت: سرّ مرا کتمان کن، من هم شهادت می‌دهم که **پدرم هنگام مرگش مثل آنان سخن گفت.** عایشه (در آنجا) گفت: پدرم هذیان می‌گوید!

سخنان عمر هنگام مرگ

محمّد بن ابی بکر گفت: در زمان حکومت عثمان با عبدالله بن عمر ملاقات کردم، و آنچه پدرم هنگام مرگ گفته بود برای او نقل کردم و از او عهد و پیمان گرفتم که سرّ مرا کتمان کند.

پسر عمر به من گفت: «تو هم سر مرا کتمان کن. **بخدا قسم پدر من هم مثل سخن پدر تو را بدون کم و زیاد گفت**»[۱۵]! سپس عبدالله بن عمر سخن خود را ترمیم کرد و ترسید به علی بن ابیطالب ﷺ خبر دهم چرا که محبت من نسبت به آنحضرت و ارتباط شدیدم را می‌دانست. لذا گفت: پدرم هذیان می‌گفت.

تأیید این حدیث از سوی امیرالمؤمنین ﷺ

محمد بن ابی بکر گفت: نزد امیرالمومنین ﷺ آمدم و آنچه از پدرم شنیده بودم و آنچه پسر عمر از پدرش نقل کرد برای حضرت گفتم.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: این مطلب را از قول پدر او و پدر تو و از ابوعبیده و سالم و معاذ کسی به من خبر داده است که از تو و از پسر عمر راستگوتر است! عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، او کیست؟ فرمود: بعضی از افرادی که برایم نقل کرده‌اند.

محمد بن ابی بکر می‌گوید: فهمیدم چه کسی را قصد کرده است، لذا گفتم: یا امیرالمؤمنین، درست فرمودی، من گمان کردم انسانی برای تو نقل کرده است، در

---

۱۵. دربارهٔ سخنان عبدالله بن عمر بنقل از پدرش به ص ۳۰۴ همین کتاب مراجعه شود.

حالیکه وقتی پدرم این سخنان را می‌گفت کسی جز من حاضر نبود[۱۶].

سلیم می‌گوید: به عبدالرحمان بن غنم گفتم: معاذ به مرض طاعون مُرد، ابوعبیده به چه مرضی مُرد؟ گفت: به مرض «دبیله»[۱۷].

۲

تفصیل قضیّهٔ مرگ ابوبکر

سلیم می‌گوید: با محمّد بن ابی بکر ملاقات کردم و گفتم: آیا در مرگ پدرت جز برادرت عبدالرحمان و عایشه و عمر کسی حاضر بود؟ گفت: نه. گفتم: آیا آنچه تو شنیدی آنان هم شنیدند؟ گفت: مقداری را شنیدند و گریه کردند و گفتند: «هذیان می‌گوید»!! ولی همهٔ آنچه من شنیدم آنان نشنیدند.

ظهور پیامبر و امیرالمؤمنین ﷺ هنگام مرگ ابوبکر

گفتم: آنچه آنان هم از او شنیدند چه بود؟ گفت: وقتی صدای وای و ویل بلند کرد عمر به او گفت: «ای خلیفهٔ پیامبر! چرا صدای وای و ویل بلند کرده‌ای؟

گفت: اینان **محمّد و علی** هستند که مرا به آتش بشارت می‌دهند، و در دست محمّد صحیفه‌ای است[۱۸] که در کعبه بر سر آن هم پیمان شدیم. او به من می‌گوید: «**بجان خودم قسم به آن وفا کردی، و تو و اصحابت[۱۹] یکدیگر را بر علیه ولی خدا کمک کردید. بشارت بده به آتش در پائین‌ترین درجهٔ جهنم**».

---

۱۶. یعنی این خبر بصورت عادی بدست شما نرسیده است همانطور که از دنبالهٔ حدیث روشن می‌شود حضرت این خبر را از راه علم غیب، و یا خواب دیدن پیامبر ﷺ و یا اخبار ملائکه به آنحضرت می‌دانسته است.

۱۷. «دبیله» هم مرضی شبیه طاعون است که زخمی در داخل بدن بوجود می‌آید و غالباً صاحبش را می‌کشد.

۱۸. «ب» و «ج»: این پیامبر است و همراه او علی است که مرا به آتش بشارت می‌دهد و صحیفه‌ای نزد اوست.

۱۹. «ج»: تو و رفیقت.

سخنان ابوبکر با عمر هنگام مرگ

وقتی عمر این را شنید بیرون رفت در حالیکه می‌گفت: «او هذیان می‌گوید». ابوبکر گفت: نه بخدا قسم، هذیان نمی‌گویم. کجا می‌روی؟!

عمر گفت: تو دومی آن دو نفر هستی هنگامی که در غار بودند[۲۰].

ابوبکر گفت: اکنون هم این سخن را می‌گویی؟! آیا من برایت نقل نکردم که محمّد ـ و نگفت «رسول الله»! ـ در حالیکه با او در غار بودم به من گفت: «من کشتی جعفر و اصحابش[۲۱] را می‌بینم که در دریا سیر می‌کنند». گفتم: «به من هم نشان بده». او دست به صورت من کشید و من آنرا دیدم و آنگاه یقین پیدا کردم که او ساحر است[۲۲]. وقتی این مطلب را در مدینه برای تو نقل کردم، نظر من و تو متّفق شد که او ساحر است!

عمر گفت: ای حاضرین، پدرتان هذیان می‌گوید[۲۳]، این مطالب را مخفی کنید و آنچه از او می‌شنوید کتمان کنید که اهل بیت شما را شماتت نکنند.

سپس عمر بیرون رفت و برادرم (عبدالرحمان) و عایشه نیز بیرون رفتند تا برای نماز وضو بگیرند. اینجا بود که از سخنانش مطالبی شنیدم که آنان نشنیدند.

---

۲۰. اشاره به مصاحبت ابوبکر با پیامبر ﷺ در غار هنگام هجرت است. و عبارت در «ج» چنین است: چگونه هذیان نمی‌گوید کسی‌که دومین نفر در غار است.

۲۱. اشاره به هجرت مسلمانان از مکه به حبشه به ریاست جعفر بن ابیطالب است.

۲۲. «ج»: در دل گرفتم که او ساحر است. در بحار: ج ۱۸ ص ۱۰۹ ح ۱۰ نقل می‌کند که مردی از امام صادق ﷺ پرسید: فدایت گردم، آیا پیامبر ﷺ ابوبکر را «صدیق» نامیده است؟ فرمود: آری! پرسید: چطور؟ فرمود: آنگاه که همراه او در غار بود حضرت فرمود: من کشتی جعفر بن ابی طالب را می‌بینم که در دریا راه راگم کرده و مضطرب است. ابوبکر گفت: یا رسول الله، تو آنرا می‌بینی؟ فرمود: آری. گفت: می‌توانی آنرا به من نشان دهی؟ فرمود: نزدیک من بیا. امام صادق ﷺ فرمود: ابوبکر نزد آنحضرت آمد و حضرت دست بر چشمان او کشید و فرمود نگاه کن. ابوبکر نگاه کرد و کشتی را دید که در دریا مضطرب است. سپس خانه‌های اهل مدینه را دید، پیش خود گفت: الان تصدیق می‌کنم که تو ساحری!! حضرت فرمود: تو صدیق هستی!!! یعنی تصدیق کنندهٔ اینکه من ساحرم!!

۲۳. «ب» و «ج» و «د»: ابوبکر هذیان می‌گوید.

اقرار ابوبکر به ورود در تابوت جهنم

محمد بن ابی بکر می‌گوید: وقتی با او تنها ماندم به او گفتم: ای پدر، بگو: «لا اله الاّ الله». گفت: **«هرگز نمی‌گویم و نمی‌توانم بگویم تا وارد آتش شوم و داخل تابوت گردم»!**

وقتی نام **«تابوت»** را آورد گمان کردم هذیان می‌گوید. گفتم: کدام تابوت؟ گفت: تابوتی از آتش که با قفلی از آتش بسته شده است. در آن دوازده نفرند، از جمله من و این رفیقم. گفتم: عمر؟ گفت: آری، پس مقصودم کیست؟ **و نیز ده نفر دیگر که در چاهی[۲۴] در جهنم هستیم. بر در آن چاه صخره‌ای است که هرگاه خدا بخواهد جهنم را شعله‌ور کند آن صخره را بلند می‌کند.**

لعن عمر از زبان ابوبکر

گفتم: هذیان می‌گویی؟ گفت: «نه بخداقسم هذیان نمی‌گویم. خدا پسر صهّاك[۲۵] را لعنت کند. او بود که مرا از یاد خدا باز داشت بعد از آنکه برایم آمده بود، و او بد رفیقی بود[۲۶]. خدا او را لعنت کند. صورت مرا به زمین بچسبان». من گونهٔ او را به زمین چسباندم،

۲۴. ـ «ب» و «د»: و چشمه‌ای در چاهی.

۲۵. مقصود عمر است که نام مادرش «صهّاك» بوده است.

۲۶. این سخن ابوبکر مضمون دو آیهٔ قرآن است که می‌فرماید: «یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلیٰ یَدَیْهِ یَقُولُ یالَیْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً، یا وَیْلَتیٰ لَیْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلیلاً، لَقَدْ اَضَلَّنِي عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ اِذْ جائَنِي وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْاِنْسانِ خَذُولاً» (سورهٔ فرقان: آیات ۲۷ تا ۳۰) و آیه دیگر که می‌فرماید: «وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمانِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ وَ اِنَّهُمْ لَیَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبیلِ وَ یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ حَتّیٰ اِذا جاءَنا قالَ یا لَیْتَ بَیْنِي وَ بَیْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرینُ» (سورهٔ زخرف: آیات ۳۶ تا ۳۹).

در روضهٔ کافی: ص ۲۷ از امام باقر علیه السلام حدیثی در مورد این دو آیه آورده است که با سخنان ابوبکر هنگام مرگ تطابق کامل دارد. می‌فرماید: که امیرالمؤمنین علیه السلام هفت روز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خطابه‌ای برای مردم ایراد کرد و این پس از جمع و تألیف قرآن بود. از جمله سخنانش در خطبه این بود: «... اگر لباس خلافت را آن دو نفر شقی از من غصب کرده و پوشیدند و در آنچه حقشان نبود با من نزاع کردند و باگمراهی مرتکب آن شدند و با جهالت عقد آنرا بستند، آنچه بدان وارد شدند بدجائی بود و آنچه برای

←

و او همچنان وای و ویل سر داده بود تا آنکه چشمانش را بستم.

سپس عمر داخل شد در حالیکه چشمان پدرم را بسته بودم. گفت: آیا بعد از من چیزی گفت؟ من آنچه گفته بود برایش بیان کردم[۲۷]. عمر گفت: خدا خلیفهٔ رسول الله را رحمت کند، این مطلب را کتمان کن که هذیان است! و شما خاندانی هستید که به هذیان گفتن در حال مریضی معروف هستید[۲۸]!

عایشه گفت: راست گفتی! بعد همگی به من گفتند: هیچ کسی نباید از این مطالب از تو چیزی بشنود که مبادا علی بن ابیطالب و اهل بیتش او را شماتت کنند[۲۹].

ارتباط امیرالمؤمنین ﷺ با پیامبر ﷺ بعد از رحلت آنحضرت

سلیم می‌گوید: به محمّد بن ابی بکر گفتم[۳۰]: به نظر تو چه کسی به امیرالمؤمنین ﷺ از قول این پنج نفر آنچه گفته‌اند را نقل کرده است؟

گفت: پیامبر ﷺ. او آنحضرت را هر شب در خواب می‌بیند، و صحبت او با آنحضرت در خواب مثل صحبت با او در حال حیات و بیداری آنحضرت است، چراکه

← خود حاضر کردند بد چیزی است. آندو در خانه‌های خود یکدیگر را لعنت می‌کنند و هرکدام از دیگری بیزاری می‌جوید. هرگاه با رفیقش ملاقات می‌کند به او می‌گوید: «ای کاش بین من و تو فاصلهٔ مشرق و مغرب بود که چه بدقرینی هستی». آن شقی‌تر باکمال پستی به او می‌گوید: «ای کاش من ترا بعنوان دوست انتخاب نکرده بودم، تو مرا از یاد خدا گمراه کردی بعد از آنکه برایم آمد و شیطان انسان را خوار می‌کند». من هستم ذکری که از آن گمراه شد و راهی که از آن متمایل شد و ایمانی که بدان کافر شد و قرآنی که از آن کناره گرفت و دینی که آنرا تکذیب کرد و طریقی که از آن اعراض کرد.

اگر چه در نعمتهای زودگذر دنیا و غرور بی دوام آن چریدند و در همان حال بر سر پرتگاهی از آتش بودند، ولی آنان به بدترین ورود در ناامیدترین گروه و ملعون‌ترین محل ورود وارد می‌شوند. با لعنت بر یکدیگر فریاد می‌کشند و با حسرت برای یکدیگر صدا بلند می‌کنند. هیچ راحتی ندارند و از عذابشان خلاصی ندارند...».

۲۷. «ج»: آیا بعد از ما چیزی گفت؟ من هم برایشان نقل کردم.

۲۸. «ج»: این مطلب را کتمان کن که همهٔ اینها هذیان است و شما خاندانی هستید که به هذیان در حال مرگ معروف هستید.

۲۹. «ج»: سپس همه‌شان به من گفتند: مبادا چیزی از آنچه شنیدی از دهانت خارج شود.

۳۰. «ب» و «د»: به سلیم گفتم». بنابراین سؤال کننده ابان است که از سلیم می‌پرسد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هرکس مرا در خواب ببیند مرا دیده است، چراکه شیطان نه در خواب و نه در بیداری بصورت من و هیچکدام از جانشینانم تا روزقیامت در نمی آید».

سلیم می‌گوید: به محمّد بن ابی بکر گفتم: چه کسی این مطلب را برایت نقل کرده است؟ گفت: علی علیه السلام. گفتم: من هم از او شنیدم همانطور که تو شنیدی.

ارتباط ملائکه با غیرانبیاء علیهم السلام

سلیم می‌گوید: به محمّد بن ابی بکر گفتم: شاید یکی از ملائکه برای او نقل کرده باشد. گفت: ممکن است اینطور باشد. گفتم: آیا ملائکه جز با انبیاء صحبت می‌کنند[۳۱]؟ گفت: آیا قرآن را نمی‌خوانی که می‌فرماید: «ما قبل از تو هیچ پیامبری و نبیّی و محدَّثی[۳۲] نفرستادیم مگر آنکه ...»[۳۳].

گفتم: آیا ملائکه با امیرالمؤمنین علیه السلام سخن می‌گفتند؟ گفت: آری، ملائکه با فاطمه علیها السلام هم سخن می‌گفتند، با آنکه پیامبر نبود. ملائکه با مریم هم سخن گفتند با آنکه پیامبر نبود. مادر حضرت موسی علیه السلام هم پیامبر نبود ولی ملائکه با او سخن گفتند. سارا همسر حضرت ابراهیم علیه السلام ملائکه را دید و او را به اسحاق و بعد از او به یعقوب بشارت دادند در حالیکه پیامبر نبود.

تأیید دوم این حدیث از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام

سلیم می‌گوید: وقتی محمّد بن ابی بکر در مصر کشته شد و خبر شهادت او رسید به امیرالمؤمنین علیه السلام تسلیت گفتم، و در خلوت آنچه محمّد بن ابی بکر برایم نقل کرده بود

۳۱. «ج»: گفتم: ملائکه جز با انبیاء صحبت نمی‌کنند.

۳۲. «مُحَدَّث» اصطلاحاً کسی است که صدای ملائکه را می‌شنود ولی خود آنان را نمی‌بیند. در این باره به بصائر الدرجات: ص ۳۲۰، کافی: ج ۱ ص ۱۷۶ و ۲۷۰، اختصاص شیخ مفید: ص ۳۲۳، امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۲۱ مراجعه شود.

۳۳. سورهٔ حج: آیهٔ ۵۲. این آیه در بعضی قراءات به این صورت قرائت شده است. در این باره به بحار: ج ۲۶ ص ۶۶ باب ۲ و نیز الغدیر: ج ۵ ص ۴۲ و همچنین مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳ ص ۳۳۶ و بصائرالدرجات: ص ۳۲۱ مراجعه شود.

برای آنحضرت نقل کردم و آنچه عبدالرحمان بن غنم به من گفته بود به آنحضرت خبر دادم.

حضرت فرمود: محمّد راست گفته است، خدا او را رحمت کند. او شهید و زنده است و روزی داده می‌شود.

ارتباط ائمه ﷺ با ملائکه

حضرت می‌فرمود: ای سلیم، جانشینان من یازده نفر از فرزندانم هستند، امامانی هدایت کننده و هدایت شده که ملائکه با همهٔ آنان سخن می‌گویند[۳۴].

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آنان کیانند؟ فرمود: این پسرم حسن، سپس این پسرم حسین[۳۵]، سپس این پسرم - و حضرت دستِ[۳۶] پسرِ پسرش علی بن الحسین ﷺ را گرفت در حالیکه آنحضرت شیرخواره بود - سپس هشت نفر از فرزندان او یکی پس از دیگری هستند. آنانند که خداوند به ایشان قسم یاد کرده و فرموده است: «وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ»[۳۷]، یعنی: «قسم به پدر و آنچه از نسل او بدنیا می‌آیند». «پدر» پیامبر ﷺ است و «آنانکه از او بدنیا می‌آیند» یعنی این یازده نفر جانشین[۳۸].

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آیا دو امام (در یک زمان) جمع می‌شود؟ فرمود: آری، ولی یکی از آنها سکوت می‌کند و سخن نمی‌گوید تا دیگری از دنیا برود.

عبارت زیر از نسخهٔ شمارهٔ ۶۳ از نسخه‌های خطی کتاب سلیم نقل شده است، و بخاطر تناسب آن با این حدیث ذیلاً ذکر می‌شود:

مرگ اصحاب صحیفه و یارانشان بر جاهلیت

این مطلبی است که ابان بدست خود از زبان سلیم نوشته است: آن گروه - که عبارتند از:

---

۳۴. «ج»: جانشینان من یازده نفر از فرزندان فاطمه هستند، امامان هدایت که هدایت شده‌اند، و ملائکه با همهٔ ما سخن می‌گویند.

۳۵. «ج»: فرمود: دو پسرم حسن و حسین.

۳۶. «ج»: بازوی.

۳۷. سورهٔ بلد: آیهٔ ۳.

۳۸. «ج»: پس رسول الله پدر است و من پدر این یازده نفر جانشین.

ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و انس و سعد و عبدالرحمان بن عوف ـ خودشان بر علیه خود هنگام مرگشان شهادت دادند که آنان هم با عقیده‌ای از دنیا می‌روند که پدرانشان در زمان جاهلیت با آن مرده‌اند ...».

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۵۹ ح ۸۴۶ .

۲. بحار: ج ۸ قدیم ص ۱۹۸.

۳. بحار: ج ۶۱ ص ۲۴۱ ح ۸ .

۴. تفسیر برهان: ج ۳ ص ۱۰۲ ح ۲۶.

۵ . عوالم العلوم: ج ۳/۱۵ ص ۳۱.

روایت با سند به سلیم:

۱. الغارات: ج ۱ ص ۳۲۶.

۲. بصائر الدرجات: ص ۳۷۲ ح ۱۶.

۳. علل الشرایع: ج ۱ ص ۱۸۲ باب ۱۴۶ ح ۲.

۴. اختصاص (شیخ مفید): ص ۳۲۴.

۵ . الکافیة فی ابطال توبة الخاطئة بروایت بحار: ج ۸ قدیم ص ۲۷.

۶ . مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۳۶.

۷. ارشاد القلوب دیلمی: ج ۲ ص ۳۹۱.

۸ . الصراط المستقیم (بیاضی): ج ۳ ص ۱۵۳ و ۱۵۵.

۹. کتاب فعلت فلا تَلُم، بروایت کامل بهائی: ج ۲ ص ۱۲۹.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی مفید: ص ۳۱.

۳۸

افتراق امت به اهل حق و اهل باطل و مذبذبین، امامان اهل حق و اهل باطل و مذبذبین، معرفی امام اهل باطل توسط امیرالمؤمنین ﷺ، خبره شدن در مسئلهٔ ولایت، ولایت را به چه کسانی می‌دهند؟

افتراق امت به اهل حق و اهل باطل و مذبذبین

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم که می‌گفتند: ما نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم، و دیگری با ما نبود. در این هنگام سه نفر از مهاجرین که هر سه از اهل جنگ بدر بودند آمدند[1].

پیامبر ﷺ فرمود: بزودی امتم بعد از من به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروهی **فرقهٔ حق** هستند که هیچ باطلی به آن مخلوط نشده است. مَثَل[2] آنان مثل **طلای سرخ** است که هرچه آنرا در آتش قالب‌ریزی کنی بهتر و پاکیزه‌تر می‌شود. امام آنان یکی از این سه نفر است[3].

فرقهٔ دیگر **اهل باطل** هستند که چیزی از حق به آن مخلوط نشده است. مَثَل آنان همچون **مواد زائد آهن** است که هرچه آنرا به آتش ذوب کنی[4] زائده و بوی بد آن بیشتر می‌شود. امامشان یکی از این سه نفر است.

گروه دیگری **گمراه و متحیّر**، که نه با این گروهند و نه با آن گروه. امام آنان هم یکی از این سه نفر است.

امامان اهل حق و اهل باطل و مذبذبین

سلیم می‌گوید: دربارهٔ امام سه گروه، از سلمان و ابوذر و مقداد سؤال کردم. گفتند:

---

۱. چنانکه از متن حدیث معلوم می‌شود این سه نفر: امیرالمؤمنین ﷺ و ابوبکر و سعد بن ابی قاص بوده‌اند.

۲. «الف» و «ب» و «د»: فرقه‌ای بر حق‌اند که مَثَل آنان ....

۳. در «الف» و «ب» اینجا و دو مورد بعد عبارت چنین است: امامشان این است، یکی از این سه نفر.

۴. «الف»: آنرا در آتش داخل کنی. «د»: هرچه آنرا به آتش بگردانی.

امام حق و هدایت علی بن ابیطالب است، و سعد بن ابی وقّاص امام متردّدین است. هرچه اصرار کردم که نام سومی را هم ببرند ابا کردند و با کنایه گفتند تا فهمیدم مقصودشان کیست.

معرّفی امام اهل باطل توسط امیرالمؤمنین علیه السلام

سلیم می‌گوید: آنچه سلمان و ابوذر و مقداد از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده بودند که وقتی آن سه نفر از قریش را دید که می‌آیند فرمود: «امتم بعد از من به سه گروه متفرق می‌شوند»، در کوفه خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردم و عرض کردم شما را و سعد را نام بردند ولی سومی را جز باکنایه نام نبردند تا آنکه دانستم چه کسی را قصد کرده‌اند.

حضرت فرمود: ای سلیم، آنان را ملامت نکن. **قلوب این امت از حب او سیراب شده همانطور که قلوب بنی اسرائیل از محبت گوساله سیراب شده بود.** ای سلیم، آیا شک داری که او کیست؟ گفتم: بلی می‌شناسم، ولی دوست دارم او را برایم نام ببری و از شما بشنوم تا یقینم افزوده گردد. فرمود: او عتیق (ابوبکر) است.

خبره شدن در مسئلهٔ ولایت

حضرت فرمود: ای سلیم، **این مسئلهٔ ولایت که خداوند آنرا به شما شناسانده و بوسیلهٔ آن بر شما منّت گذاشته، از نظر خبره شدن از طلا و نقره مشکل‌تر است،** و افراد کمی از امّت آنرا می‌شناسند. ام ایمن از دنیا رفت و با اینکه اهل بهشت است ولی آنچه خدا معرفت آنرا به تو داده او نداشت. خدا را شکر کن و آنچه به تو عطا کرده و تو را به آن اختصاص داده با تشکّر حفظ کن.

ولایت را به چه کسانی می‌دهند؟

بدان‌که خدای تعالی دنیا را به نیک و بد می‌دهد، ولی این امر ولایت که تو در آن هستی خداوند آنرا فقط به برگزیدگان از خلقش می‌دهد.

امر ولایت ما را جز سه گروه از خلق نمی‌دانند: ملائکهٔ مقرّب، پیامبر مرسل، بنده‌ای که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده باشد.

ای سلیم، ضابطهٔ این امر ولایت، تقوی و پرهیزکاری است چرا که به ولایت ما جز با پرهیزکاری نمی‌توان رسید.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۲۸ ص ۱۶.

روایت با سند به سلیم:

۱. بصائر الدرجات: ص ۲۷ ح ۶.

۲. مناقب ابن مردویه: بروایت ابن طاووس در الطرائف و در کتاب الیقین: باب ۱۸۵.

۳۹

غدیرخم: جریان غدیرخم از لسان ابی سعید خدری، نزول آیه در کامل شدن دین به ولایت، اشعار حسان بن ثابت بمناسبت غدیرخم، اعتراض ابوبکر و عمر در غدیر.

غدیرخم

جریان غدیرخم از لسان ابی سعید خدری

ابان بن ابی عیاش از سلیم نقل می‌کند که گفت: از ابوسعید خدری شنیدم که می‌گفت:

پیامبرﷺ مردم را در **غدیرخم** فراخواند، و دستور داد آنچه خار زیر درخت بود کنده شد، و آن روز پنجشنبه بود[1]. آنحضرت مردم را بسوی خود فراخواند و بازوی علی بن ابیطالب‌ؑ راگرفت و بلند کرد بطوری که سفیدی زیر بغل پیامبرﷺ را می‌نگریستم[2]. سپس فرمود: **«هرکس من صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار اوست، پروردگارا دوست بدار هرکس او را دوست بدارد، و دشمن بدار هرکس او را دشمن بدارد، و یاری کن هرکس او را یاری کند، و خوار کن هرکس او را خوار کند»**.

نزول آیه در کامل شدن دین به ولایت

ابوسعید خدری می‌گوید: حضرت از منبر پائین نیامده بود که این آیه نازل شد: **«اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً»**[3]، یعنی: **«امروز دین شما راکامل کردم و نعمت خود را نسبت به شما به درجهٔ کمال رساندم و**

---

۱. «ب» و «د»: و آن روزی بود که او را معرفی کرد.
۲. «ب» و «د»: می‌نگریستیم.
۳. سورهٔ مائده: آیهٔ ۳.

اسلام را بعنوان دین شما راضی شدم».

پیامبر ﷺ فرمود: «الله اکبر از کامل شدن دین و کمال نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی بعد از من».

اشعار حسان بن ثابت بمناسبت غدیرخم

حسان بن ثابت گفت: یا رسول الله، به من اجازه بده تا دربارهٔ علی ﷺ اشعاری بگویم. حضرت فرمود: بگو به برکت خداوند.

حسان گفت: ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی پیامبر ﷺ بشنوید. سپس این اشعار را سرود:

أَلَـمْ تَـعْلَمُوا أَنَّ النَّـبِيَّ مُـحَمَّداً — لَـدى دَوْحِ خُـمٍ حـينَ قـامَ مُـنادِياً

وَ قَدْ جاءَ جِبْرِيلُ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ — بِـأَنَّكَ مَـعْصُومٌ فَـلاتَکُ وانِـياً

وَ بَـلِّغْهُمْ مـا أَنْـزَلَ اللهُ رَبُّـهُمْ — وَ إِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ وَ حاذَرْتَ باغِياً

عَـلَيْكَ فَـما بَـلَّغْتَهُمْ عَـنْ إِلٰـهِهِمْ — رِسـالَتَهُ إِنْ كُـنْتَ تَـخْشَى الْأَعـادِيا

فَـقامَ بِـهِ إِذْ ذاكَ رافِـعُ كَـفِّهِ — بِيُمْنَىٰ يَـدَيْهِ مُـعْلِنُ الصَّـوْتِ عـالِياً

فَقالَ لَهُمْ: مَـنْ كُـنْتُ مَـوْلاهُ مِـنْكُمْ — وَ كانَ لِـقَوْلي حـافِظاً لَـيْسَ نـاسِياً

فَـمَوْلاهُ مِـنْ بَـعْدي عَـلِيٌّ وَ إِنَّـني — بِـهِ لَكُـمْ دُونَ الْـبَرِيَّةِ راضِـياً

فَـيا رَبِّ مَـنْ والىٰ عَـلِيّاً فَـوالِـهِ — وَ كُـنْ لِـلَّذي عـادىٰ عَـلِيّاً مُـعادِياً

وَ يا رَبِّ فَانْصُرْ نـاصِرِيهِ لِـنَصْرِهِمْ — إِمامَ الْهُدىٰ كَالْبَدْرِ يَـجْلُو الدَّيـاجِيا

وَ يا رَبِّ فَاخْذُلْ خاذِلِيهِ وَ كُنْ لَـهُمْ — إِذا وَ قَـفُوا يَـوْمَ الْـحِسابِ مُكـافِياً

یعنی:

آیا نمی‌دانید که محمّد پیامبرﷺ در کنار درختان منطقهٔ خم به‌حالت ندا ایستاد، و این در حالی بود که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورده بود که «تو محفوظ خواهی بود پس در کار خود سستی راه مده، و از طرف پروردگارشان آنچه خداوند نازل کرده به آنان ابلاغ کن. اگر چنین نکنی و از دشمنان برخود حذر کنی بدان که رسالت خدایشان را به آنان نرسانده‌ای اگر از دشمنان بترسی».

در اینجا بود که به امر خدا قیام کرد در حالیکه کف دست او را با دست راست خود بالا برده بود و با صدای بلند و آشکار به آنان گفت: «هرکس از شما که من مولا و صاحب اختیار او هستم و قول مرا قبول دارد و فراموش نمی‌کند، مولا و صاحب اختیار او بعد از من علی است، و من به او برای شما راضی هستم و نه به دیگری. پروردگارا هرکس علی را دوست بدارد دوست بدار، و هرکس با علی دشمن باشد با او دشمن باش. پروردگارا، یاری کن هرکس او را یاری کند بخاطر یاریش امام هدایت کننده‌ای را که همچون ماه شب چهارده تاریکیها را روشن می‌کند. پروردگارا، خوار کنندگان او را خوار کن و روز قیامت که برای حساب می‌ایستند آنان را به مکافات عملشان برسان.

قطعهٔ زیر از نسخهٔ شمارهٔ ۶۳ از نسخه‌های خطی کتاب سلیم نقل شده و بخاطر تناسب آن با این حدیث ذیلاً نقل می‌شود:

اعتراض ابوبکر و عمر در غدیر

پیامبرﷺ هنگام ظهر بپا خاست و دستور داد تا خیمه‌ای نصب کردند، و به علیؑ دستور داد تا داخل آن شود. اوّل کسی که پیامبرﷺ به آنان دستور داد ابوبکر و عمر بودند. آن دو بلند نشدند مگر بعد از آنکه از پیامبرﷺ پرسیدند: آیا این بیعت به امر خداست؟

حضرت جواب داد: آری، از امر خداوند جلّ و علا است، **و بدانید که هرکس این بیعت را بشکند کافر است، و هرکس از علیؑ اطاعت نکند کافر است،** چراکه سخن

علی سخن من، و امر او امر من است. هرکس با سخن علی و امر او مخالفت کند با من مخالفت کرده است.

بعد از آنکه حضرت این سخن را بر آنان تأکید کرد دستور داد تا هرچه زودتر بیعت کنند. آن دو برخاستند و نزد علی ؑ رفتند و بعنوان «امیرالمؤمنین» با او بیعت کردند. عمر هنگام بیعت گفت: **«خوشا به‌حالت یا علی، صاحب اختیار من و هر مرد و زن مؤمنی شدی»**.

سپس پیامبر ﷺ به سلمان و ابوذر دستور بیعت داد. آن دو برخاستند و (بیعت کردند) و سخنی نگفتند ....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۳۷ ص ۱۹۵ ح ۷۸.

۲. الغدیر: ج ۲ ص ۳۴.

روایت از غیر سلیم:

۱. الغدیر: ج ۲ ص ۳۹ـ۳۴ با ۲۵ سند شیعی و ۱۲ سند غیرشیعی این حدیث را نقل کرده است.

۴۰

جلوه‌هایی از فضائل امیرالمؤمنین ﷺ: ده خصلت امیرالمؤمنین ﷺ در رابطه با پیامبر ﷺ، تأثیر محبت اهل بیت ﷺ در ثبات ایمان، یاد علی ﷺ محبوبترین ذِکرها نزد پیامبر ﷺ، امیرالمؤمنین ﷺ در رابطه با اهل بیت ﷺ.

جلوه‌هایی از فضائل امیرالمؤمنین ﷺ

ده خصلت امیرالمؤمنین ﷺ در رابطه با پیامبر ﷺ

ابان از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت: از علی ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

من در رابطه با پیامبر ﷺ ده خصلت دارم که بقدر یکی از آنها همهٔ آنچه آفتاب بر آن طلوع و غروب می‌کند مرا مسرور نمی‌کند.

گفته شد: یا امیرالمؤمنین، آنها را برای ما بیان فرما.

حضرت فرمود: پیامبر ﷺ به من فرمود: ای علی، تو برادری، و تو دوستی، و تو وصیّی، و تو وزیری، تو جانشین هستی در خاندان و مال و در هر غیبتی که غایب باشم. منزلت تو نسبت به من همچون منزلت من نزد پروردگارم است. تو جانشین در امّتم هستی. دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من است. تو امیرالمؤمنین و آقای مسلمانان بعد از من هستی.

تأثیر محبت اهل بیت ﷺ در ثبات ایمان

سپس امیرالمؤمنین ﷺ رو به اصحابش کرد و فرمود: ای صحابه، بخداقسم به هیچ کاری اقدام نکردم مگر آنچه پیامبر ﷺ دربارهٔ آن با من عهد و پیمان کرده بود. **خوشا بحال کسی که محبّت ما اهل بیت در قلب او رسوخ داشته باشد؛ ایمان در قلب چنین کسی ثابت‌تر از کوه اُحُد در مکانش خواهد بود. و هرکس که دوستی ما در قلب او جای**

نگیرد ایمان در قلب او مانند ذوب شدن نمک در آب ذوب می‌شود.

یاد «علی»ع محبوبترین ذِکرها نزد پیامبر ﷺ

بخدا قسم، و باز بخدا قسم! در همهٔ عالم ذکری محبوبتر از من به پیشگاه پیامبر ﷺ ذکر نشده است. هیچکس مانند نماز من بسوی دو قبله[1] نماز نخوانده است. در کودکی نماز خواندم در حالیکه به سن بلوغ نرسیده بودم.

امیرالمؤمنین ع در رابطه با اهل بیت ع

این فاطمه پارهٔ تن پیامبر ﷺ است که همسر من است. و او در زمان خود مانند مریم دختر عمران در زمان خود است.

و مطلب سومی را به شما بگویم: حسن و حسین دو سبط این امت هستند، و آن دو نسبت به پیامبر ﷺ مانند دو چشم نسبت به سر هستند، و من مانند دو دست نسبت به بدن هستم، و فاطمه مانند قلب نسبت به جسد است.

مَثَل ما مَثَل کشتی نوح است که هرکس برآن سوار شد نجات یافت، و هرکس از آن برجا ماند غرق شد.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۳۹ ص ۳۵۲ ح ۲۶.

روایت از غیر سلیم:

۱. خصال: باب ۱۰ ح ۶.

۲. خصال: باب ۱۰ ح ۷.

۳. خصال: باب ۱۰ ح ۸.

۴. خصال: باب ۱۰ ح ۹.

۵. امالی صدوق: ص ۴۸.

۶. امالی شیخ طوسی: ص ۸۵.

---

۱. اشاره به این است که ابتدا مسلمانان به سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواندند وسپس قبله بسوی کعبه تغییر یافت.

۴۱

آخرین سخن پیامبرﷺ دربارهٔ شیعیان: ناشنوا شدن عایشه و حفصه هنگام رحلت پیامبرﷺ، دو آیهٔ قرآن دربارهٔ شیعیان و دشمنان علیؑ، دستور حفظ کتاب تا ظهور حق.

آخرین سخن پیامبرﷺ دربارهٔ شیعیان

ناشنوا شدن عایشه و حفصه هنگام رحلت پیامبرﷺ

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از علیؑ شنیدم که می‌فرمود: پیامبرﷺ در روزی که از دنیا رفت با من عهدی کرد، و این در حالی بود که من آنحضرت را به سینه‌ام تکیه داده بودم و سر مبارکش نزدیک گوشم بود.

آن دو زن (عایشه و حفصه) هم گوش فرا داده بودند تا صحبت را بشنوند[1].

پیامبرﷺ فرمود: **خدایا، گوشهای آنان را ببند.**

دو آیهٔ قرآن دربارهٔ شیعیان و دشمنان علیؑ

سپس به من فرمود: یا علی، آیا سخن خداوند تبارك و تعالی را دیده‌ای، که می‌فرماید «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»[2]، یعنی: «آنانکه ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، آنان بهترین مردم‌اند»، آیا می‌دانی اینان کیانند؟ حضرت می‌فرماید: عرض کردم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند.

فرمود: **اینان شیعیان تو[3] و یارانت هستند. وعدهٔ من با آنان حوض کوثر در**

---

۱. «ب» و «د»: یکی از آن دوزن گوش فرا داده بود و سخن را می‌شنید.

۲. سورهٔ بیّنه: آیهٔ ۷.

۳. «الف»: شیعیان ما.

روزقیامت است، هنگامی‌که امّتها بر زانو می‌نشینند و خداوند تبارك و تعالی تصمیم به عرضه‌کردن خلق به پیشگاه خود می‌گیرد و مردم به آنچه‌که چاره‌ای از آن نیست خوانده می‌شوند. تو و شیعیانت را فرا می‌خواند، و شما با پیشانی نورانی و مسرور و سیر و سیراب می‌آیید.

ای علی، آیهٔ «اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکینَ فی نارِ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها اُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ»[٤]، یعنی: «آنانکه از اهل کتاب و مشرکین کافر شدند در آتش جهنم دائمی خواهند بود و آنان بدترین مردم‌اند». اینان یهود و بنی امیّه و شیعیانشان هستند که روزقیامت شقی و گرسنه و تشنه با صورتهای سیاه مبعوث می‌شوند.

دستور حفظ کتاب تا ظهور حق[٥]

ای جابر، این کتاب را حفظ کن[٦]، پادشاهی از آنِ بنی عباس است تا هنگامی[٧] که صاحب چشم دیگر بر بندگان خدا ختم کند، و نداکننده‌ای در حجاز ظاهر شود و مسجد جامع کوفه و آنچه دومی در فرات بناکرده[٨] خراب شود.

آنگاه که پادشاه ترك هلاك شود زبان شام به اضطراب می‌افتد و پادشاهان زیاد می‌شوند و حق ظاهر می‌شود[٩]، و الحمد لله.

---

۴. سورهٔ بیّنه: آیهٔ ۶.

۵. این قطعه از حدیث در نسخه‌های «ب» و «د» در آخرین حدیث کتاب در آن نسخه‌ها آمده است.

۶. منظور از جابر و ازکتاب در این جمله مبهم است. و احتمالاً خطاب یکی از ائمه ﷺ یا ابان به جابر بن عبدالله انصاری یا جابر بن یزید جعفی است که دستور به حفظ کتاب سلیم در طول فتنه‌ها داده‌اند.

۷. این پیشگوئی نوعی از ابهام و پیچیدگی دارد که با روایات و قرائن باید تفسیر شود.

۸. «د»: آنچه بناکننده در «صراط» بناکرده است.

۹. «د»: وقتی پادشاه ترك هلاك شود و زبان شام مضطرب گردد و پادشاهان زیاد شوند حق ظاهر می‌شود.

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۲۲ ص ۴۹۸ ح ۴۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. کتاب طُرَف ابن طاووس: ص ۴۷.

۲. ما نزل من القرآن فی اهل البیت علیهم السلام، بنقل تفسیر برهان: ج ۴ ص ۴۸۹ و ۴۹۰.

۳. امالی شیخ طوسی: بنقل تفسیر برهان: ج ۴ ص ۴۹۰ و ۴۹۱.

۴. مناقب ابن شهر آشوب: به نقل تفسیر برهان: ج ۴ ص ۴۹۱.

۵. مناقب خوارزمی، بنقل تفسیر برهان: ج ۴ ص ۴۹۲.

۶. شواهد التنزیل، بنقل تفسیر برهان: ج ۴ ص ۴۹۲.

۴۲

احتجاجات عبدالله بن جعفر بر معاویه: مجلس معاویه با حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام، وحشت معاویه از رسیدن فضائل اهل‌بیت علیهم السلام به اهل شام، بنی امیّه شجرهٔ ملعونه در قرآن، نصب و تعیین دوازده امام علیهم السلام، پیشگوئی پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت خود و امامان علیهم السلام، هلاکت ابوبکر و عمر و عثمان به اقرار معاویه، تأیید این مطالب از زبان صحابه، چهارده نور مقرب به عرش الهی، تبلیغ و اتمام حجت چهارده معصوم علیهم السلام، سخن معاویه دربارهٔ گمراهی امت و کمی مؤمنین، احتجاج ابن عباس بر معاویه، شباهت امت اسلام به بنی اسرائیل، صراحت و تکرار پیامبر صلی الله علیه و آله در مسئلهٔ خلافت، راضی نبودن پیامبر صلی الله علیه و آله به انتخاب مردم در خلافت، موارد اتفاق و اختلاف امت، راه نجات هنگام اختلاف امت، تمام علم نزد اهل بیت علیهم السلام، جمع و حفظ قرآن، دستور عمر به اعمال نظر شخصی در دین الهی، سه گروه مردم در مقابل اهل بیت علیهم السلام، خاتمهٔ مجلس معاویه.

احتجاجات عبدالله بن جعفر بر معاویه

مجلس معاویه با حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: عبدالله بن جعفر بن ابی طالب برایم نقل کرد و گفت: نزد معاویه بودم و امام حسن و امام حسین علیهما السلام هم همراه ما بودند و عبدالله بن عباس و فضل بن عباس نیز نزد او بودند.

معاویه متوجه من شد و گفت: ای عبدالله بن جعفر، چقدر احترام تو نسبت به حسن و حسین شدید است! بخدا قسم آن دو از تو بهتر نیستند و پدرشان هم از پدر تو بهتر نیست!! و اگر نبود که فاطمه دختر پیامبر مادرشان است می‌گفتم که مادرت اسماء بنت عمیس هم از او کمتر نیست!

من از سخن او به غضب در آمدم و حالتی به من دست داد که نتوانستم خود را کنترل کنم و گفتم: بخدا قسم، تو نسبت به آن دو و پدر و مادرشان کم معرفت هستی. بخدا قسم آن دو از من بهترند و پدرشان از پدر من بهتر و مادرشان از مادر من بهتر است.

ای معاویه، تو غافلی از آنچه من از پیامبرﷺ شنیده‌ام که دربارهٔ آن دو و پدر و مادرشان فرمود و من آنرا حفظ کردم و در قلب خود جا دادم و آنرا نقل کردم[1].

وحشت معاویه از رسیدن فضائل اهل بیتﷺ به اهل شام

معاویه گفت: آنچه شنیده‌ای بیاور - و این در حالی بود که در مجلس او امام حسن و امام حسینﷺ و عبدالله بن عباس و فضل بن عباس و پسر ابولهب حاضر بودند - بخدا قسم تو نه دروغگو و نه مورد اتهام هستی.

عبدالله می‌گوید: گفتم: مطلب بزرگتر از آن است که در نظر داری. گفت: اگر چه از کوه احد و حرا هم بزرگتر باشد، **من ترسی ندارم مادامی که کسی از اهل شام در مجلس نباشد**، و نیز بعد از آنکه خداوند رفیق تو را کشت و جمع شما را متفرق ساخت و امر خلافت در اهل و معدن آن قرار گرفت!! برایمان نقل کن که از آنچه شما بگوئید و ادّعا کنید ترسی نداریم[2].

بنی امیّه، شجرهٔ ملعونه در قرآن

گفتم: از پیامبرﷺ شنیدم - در حالیکه دربارهٔ این آیه از آنحضرت سؤال شد: «وَ مٰا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنٰاكَ إِلاّٰ فِتْنَةً لِلنّٰاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»[3]، یعنی: «قرار ندادیم خوابی را که به تو نشان دادیم مگر فتنه‌ای برای مردم و بیان شجرهٔ ملعونه در قرآن»،

۱. «ج»: ای معاویه، من از پیامبرﷺ شنیدم که دربارهٔ آن دو و پدرشان چیزی می‌فرمود، هنگامی که من نوجوان بودم، و آنرا حفظ کردم و بخاطر سپردم و فراموش نکرده‌ام.

۲. «الف» و «د»: آنچه شما از دست داده‌اید به ما ضرر نمی‌زند. «ب»: آنچه شما بشمارید.

۳. سورهٔ اسراء: آیهٔ ۶۰.

حضرت فرمود: «من دوازده نفر از امامان گمراهی را دیدم که از منبرم بالا می‌رفتند و پائین می‌آمدند و امّتم را بصورت قهقری به عقب بر می‌گردانیدند. در میان آنان دو نفر از دو طایفهٔ مختلف قریش یعنی «تیم» و «عدی» و سه نفر از بنی امیّة و هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی العاص بودند»[4].

و نیز از آنحضرت شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه فرزندان ابی العاص به سی نفر برسند کتاب خدا را فریب مردم و بندگان خدا را غلام و کنیز و اموال الهی را ثروت اتخاذ می‌کنند».

نصب و تعیین دوازده امام ﷺ

ای معاویه، من از پیامبر ﷺ شنیدم که بر فراز منبر ـ در حالیکه من و عمر بن ابی سلمة و اسامة بن زید و سعد بن ابی وقاص و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام مقابل آنحضرت بودیم[5] ـ فرمود: «آیا من نسبت به مؤمنین از خودشان[6] صاحب اختیارتر نیستم»؟ گفتیم: بلی، یا رسول الله. فرمود: «آیا همسران من مادران شما نیستند»؟ گفتیم: بلی، یا رسول الله. فرمود: هرکس من صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار اوست[7]

---

۴. «ج»: حضرت فرمود: «امت من دوازده امام گمراهی خواهند داشت که همهٔ آنها گمراه و گمراه کننده‌اند. دو نفر از قریش و ده نفر از بنی امیّه‌اند. بر عهدهٔ آن دو نفر از قریش مثل گناهان همهٔ دوازده نفر است». سپس پیامبر ﷺ آن دو نفر و نیز ده نفر را نام برد.

در کتاب احتجاج طبرسی عبارت چنین است: امت من دوازده امام گمراهی خواهند داشت که همهٔ آنان گمراه و گمراه کننده‌اند. ده نفر از بنی امیّه و دو نفر از قریش. گناه همهٔ دوازده نفر و هر کس که گمراه کرده‌اند در گردن آن دو است... گفت: آنها را برای ما نام‌ببر. آنحضرت فرمود: فلانی و فلانی و صاحب زنجیر (معاویه) و پسرش از آل ابوسفیان و هفت نفر از فرزندان حکم بن ابی عاص که اوّل آنها مروان است.

۵. «ب» و «ج»: و در خانه، من و امیرالمؤمنینَ و امام حسن و امام حسین ﷺ ـ در حالیکه این دو خردسال بودند ـ و عمر بن ابی سلمة و اسامة بن زید بودند، و نیز فاطمه ﷺ وام ایمن و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بودند و این در حالی بود که آنحضرت دستش را بر علی ﷺ قرار داده بود.....

و در کتاب احتجاج آخر عبارت چنین است: آنحضرت بر بازوی امیرالمؤمنین ﷺ زد و سخن خود را سه بار تکرار کرد، و سپس بر امامت همهٔ دوازده امام ﷺ تصریح فرمود.

۶. «ب»: نسبت به هر مؤمنی از خودش.

۷. «الف» خ ل: علی نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است.

- و در این حال با دست بر شانهٔ علی ﷺ زد - پروردگارا، هرکس علی را دوست بدارد دوست بدار، و هرکس با او دشمنی کند دشمن بدار.

ای مردم، من نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارترم، و با امر من برای آنان اختیاری نیست. و علی بعد از من نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و با امر او برای آنان اختیاری نیست. سپس پسرم حسن بعد از پدرش نسبت به مؤمنین صاحب‌اختیارتر است، و با امر او آنان را اختیاری نیست. سپس پسرم حسین بعداز برادرش نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است، و با امر او آنان را اختیاری نیست».

پیشگوئی پیامبر ﷺ از شهادت خود و امامان ﷺ

سپس پیامبر ﷺ بر سر سخن بازگشت[۸] و فرمود: ای مردم، آنگاه که من شهید شدم علی نسبت به شما از خودتان صاحب اختیارتر است. و آنگاه که علی به شهادت رسید پسرم حسن نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است. و آنگاه که پسرم حسن به شهادت رسید پسرم حسین نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیار است. و آنگاه که پسرم حسین به شهادت رسید پسرم علی بن الحسین[۹] نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است[۱۰] و با امر او آنان را اختیاری نیست»[۱۱].

سپس حضرت رو به علی ﷺ کرد و فرمود: یا علی، بزودی او را می‌بینی، از من به او سلام برسان»[۱۲].

۸. «ب» و «ج»: سپس پیامبر ﷺ سخن بالا را سه بار تکرار کرد.

۹. درکتاب مناقب ابن شهر آشوب و غیبت شیخ طوسی عبارت چنین است: علی بن حسین اکبر (یعنی: بزرگتر).

۱۰. «ج»: نام او نام برادرم است.

۱۱. بقیهٔ این عبارت درکتاب منهاج الفاضلین به این صورت آمده است: «سپس نُه امام از اولاد حسین یکی پس از دیگری خواهندبود. هیچکدام آنها نیستند مگر آنکه نسبت به مؤمنین اختیارشان از خودشان بیشتر است و با امر یکی از آنها مؤمنین را اختیاری نیست. همهٔ آنان امامان حقّند».

۱۲. «ج»: فرمود: تو بزودی او وپسر او بنام محمد را می‌بینی. هرگاه با آنان ملاقات‌کردی از من به ایشان سلام برسان.

←

وقتی او به شهادت رسید پسرش محمد[۱۳] نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است. و تو ای حسین او را درك می‌کنی، از من به او سلام برسان. سپس در نسل محمّد[۱۴] مردانی یکی پس از دیگری خواهند بود که با امر آنان برای مردم اختیاری نیست.

بعد حضرت این مطلب را سه مرتبه تکرار کرد و فرمود: «هیچکدام از آنان نیست مگر آنکه نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و با امرشان آنان را اختیاری نیست. همهٔ آنان هدایت‌کننده و هدایت شده‌اند و آنان نُه نفر از فرزندان حسین هستند».

امیرالمؤمنین ؑ برخاست و در حالیکه گریه می‌کرد عرض کرد: پدر و مادرم فدایت ای پیامبر خدا، آیا تو هم کشته می‌شوی؟

فرمود: آری، من با سمّ از دنیا می‌روم و شهید می‌شوم، و تو با شمشیر کشته می‌شوی و محاسنت از خون سرت رنگین می‌شود، و پسرم حسن با سمّ کشته می‌شود، و پسرم حسین با شمشیر کشته می‌شود،او را طغیانگر پسر طغیانگر، زنازاده پسر زنازاده، منافق پسر منافق می‌کشد[۱۵].

هلاکت ابوبکر و عمر و عثمان به اقرار معاویه

معاویه گفت: ای پسر جعفر، حرف بسیار بزرگی زدی! اگر آنچه می‌گوئی حق باشد

← و ظاهراً این خطاب به امام حسین ؑ باشد چنانکه در متن است و یا عبدالله بن جعفر باشد، چون امیرالمؤمنین ؑ امام باقر ؑ را ندیده است.

۱۳. در کتاب عیون و خصال: پسرش محمد بن علی باقر.

۱۴. «ج»:بشت سر محمّد...»، و در کتابهای عیون واکمال و خصال و اعلام الوری چنین است: سپس تکمیل دوازده امام که نه نفر از فرزندان حسین هستند.

۱۵. «ج»: پسرم حسین را پسرِ زن زناکاری به‌دستور (یزید) پسر طغیانگر قریش صاحب زنجیر (معاویه) می‌کشد. و در «ج» این عبارات در اینجا اضافه شده است که قبلاً در متن گذشت: «امت من دوازده امام ضلالت خواهند داشت که همهٔ آنان گمراه و گمراه‌کننده‌اند. دو نفر از قریش و ده نفر از بنی امیّه. برگردن دو نفر از قریش مثل گناهان دوازده نفر است» سپس پیامبر ﷺ آن دو نفر و ده نفر را نام‌برد.

من و سه نفر قبل از من و همهٔ کسانی از این امت که ولایت او را قبول کرده‌اند هلاك شده‌ایم. بلکه امت محمّد و اصحاب محمّد از مهاجرین و انصار ـ بجز شما اهل بیت و دوستان و یارانتان[۱۶] ـ هلاك شده‌اند!

عبدالله بن جعفر می‌گوید: گفتم: بخداقسم، آنچه گفتم حق است[۱۷] و آن را از پیامبر ﷺ شنیده‌ام.

تأیید این مطالب از زبان صحابه

معاویه گفت: ای حسن و ای حسین و ای ابن عباس، پسر جعفر چه می‌گوید؟!

ابن عباس گفت: اگر به آنچه گفت ایمان نداری سراغ کسانی که نام برد بفرست و از آنان در این باره سؤال کن.

معاویه سراغ عمر بن ابی سلمة و اسامة بن زید فرستاد، و از آن دو در این باره سؤال کرد. آن دو شهادت دادند که آنچه عبدالله بن جعفر می‌گوید از پیامبر ﷺ شنیده‌اند همانطور که او شنیده است[۱۸].

این جریان در مدینه در سال اوّلی که همهٔ مردم معاویه را بعنوان رئیس حکومت قبول کردند واقع شد. سلیم می‌گوید:[۱۹] از عبدالله بن جعفر شنیدم که این حدیث را در زمان عمر بن خطاب نقل می‌کرد.

---

۱۶. «ج»: غیر شما اهل بیت و شیعیانتان.

۱۷. «ج»: عبدالله بن جعفر گفت: آنچه گفتم به حق گفتم.

۱۸. «ج»: معاویه به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ابن عباس گفت: دربارهٔ آنچه عبدالله بن جعفر می‌گوید چه می‌گوئید؟ گفتند: او حق می‌گوید. ما آنرا از پیامبر ﷺ شنیده‌ایم همانطور که او شنیده است. او سراغ آنان که نام برد یعنی عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زید فرستاد، و آنان هم مثل سخن او را گفتند.

در کتاب عیون و خصال عبارت چنین است: عبدالله بن جعفر گفت: من امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ابن عباس و عمر بن ابی سلمة و اسامة بن زید را شاهد گرفتم، آنان هم برایم نزد معاویه شهادت دادند.

۱۹. در کتاب اعلام الوری و عیون عبارت چنین است: سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: از سلمان و ابوذر و مقداد و اسامة بن زید این مطالب را شنیده بودم و آنان برایم گفته بودند که از پیامبر ﷺ شنیده‌اند.

چهارده نور مقرّب به عرش الهی

معاویه گفت: «ای پسر جعفر، دربارهٔ حسن و حسین و پدرشان شنیدیم، دربارهٔ مادرشان چه شنیده‌ای؟» و معاویه این سخن را بصورت استهزاء و انکار گفت[۲۰].

من گفتم: آری، از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود: در بهشت عدن منزلی با شرافت‌تر و بالاتر و نزدیکتر به عرش پروردگارم از منزل من نیست، و ما در آنجا چهارده نفریم. من و برادرم علی که بهترین آنها و محبوبترین‌شان نزد من است، و فاطمه که او سیدهٔ زنان اهل بهشت است، و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین هستند. **ما در آنجا چهارده نفریم در یک منزل** که خداوند بدی‌ها را از ما برده و ما را پاک گردانیده است. همه هدایت کننده و هدایت شده‌ایم[۲۱].

تبلیغ و اتمام حجت چهارده معصومﷺ

پیامبرﷺ در ادامهٔ کلامش فرمود: من تبلیغ کننده از جانب خدا هستم، و آنان ابلاغ کننده از جانب من و خدای عزوجل هستند. آنان حجّت‌های خداوند تبارك و تعالی بر خلقش و شاهدان او در زمینش و خزانه‌داران علمش و معادن حکمت‌های او هستند. هرکس از آنان اطاعت کنند خدا را اطاعت کرده و هرکس از آنان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است. **زمین بقدر یک چشم بر هم زدن جز با بقای آنان نمی‌ماند**[۲۲]، **و جز با آنان اصلاح نمی‌شود.**

---

۲۰. «ج»: عبدالله بن جعفر گفت: وقتی این حدیث را برای معاویه گفتم او گفت: دربارهٔ حسن و حسین و پدرشان حدیث عظیم و عجیبی گفتی، ولی دربارهٔ مادرشان چیزی نگفتی! ـ و این سخن را مانند استهزاء کننده و منکر گفت ـ.

و عبارت در «د» چنین است: دربارهٔ حَسَنین و پدرشان شنیدم، حال دربارهٔ مادرشان چیزی بیاور.

۲۱. «الف» و «ب»: در آنجا همراه من سیزده نفر از اهل بیتم هستند. اوّلشان علی بن ابیطالب است که آقای آنان و بهترینشان و محبوبترین آنها نزد خدا و رسولش است. و دخترم فاطمه سیدهٔ زنان اهل بهشت است و او همسرش در دنیا و آخرت خواهد بود، و دو پسرم حسن و حسین دو آقای اهل بهشتند، و نه نفر از فرزندان حسین که خداوند پلیدی را از آنان برده و آنان را پاک گردانیده است.

۲۲. «ج»: زمین باقی نمی‌ماند مگر آنکه در آن امامی از ایشان باشد.

آنان امت را از امر دینشان و حلال و حرامشان خبر می دهند، و آنان را با امر و نهی واحد[۲۳] به رضایت پروردگارشان راهنمایی می‌کنند و آنان را از سخط او نهی می‌کنند، و در بین آنان اختلاف و تفرقه و نزاعی نیست.

آخر آنان از اوّل آنان املای من و دست خط برادرم علی را تحویل می‌گیرد و تا روزقیامت از یکدیگر به ارث می‌برند.

همهٔ اهل زمین در جهل و غفلت و سرگردانی و حیرت‌اند بجز آنان و شیعیان و دوستانشان.

آنان در چیزی از امر دینشان به احدی از امت احتیاج ندارند، ولی امت به آنان احتیاج دارند.

آنان هستند که خداوند در کتابش آنان را قصد کرده[۲۴] و اطاعت آنان را به اطاعت خود و رسولش مقرون ساخته و فرموده است: «أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ»[۲۵]، یعنی: «از خدا و پیامبر و اولی الامر از خود اطاعت کنید».

سخن معاویه دربارهٔ گمراهی امّت و کمی مؤمنین

عبدالله بن جعفر می‌گوید: معاویه رو به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ابن عباس و فضل بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زید کرد و گفت: همهٔ شما گفته‌های عبدالله بن جعفر را قبول دارید؟ گفتند: آری.

گفت: ای پسران عبدالمطلب، شما مسئلهٔ بزرگی را ادعا می‌کنید و به دلیل‌های قوی استدلال می‌نمایید اگر حق باشد!! و شما در باطن مسئله‌ای را معتقدید که در ظاهر آنرا پنهان می‌کنید و مردم دربارهٔ آن در غفلتی کور بسر می‌برند.

---

۲۳. یعنی سخن همه‌شان یکی است.

۲۴. «ج»: و حضرت در اینجا آیه‌ای از قرآن راکه درباره آنان نازل شده ترک نکرد و همه را ذکر کرد.

۲۵. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹.

اگر آنچه شما می‌گویید حق باشد همهٔ امت هلاك شده‌اند و از دین خود مرتد گشته‌اند و عهد پیامبرمان را ترك کرده‌اند بجز شما اهل بیت و آنان که سخن شما را قائلند. و آنان در مردم کم هستند[۲۶].

احتجاج ابن عباس بر معاویه

ابن عباس رو به معاویه کرد و گفت[۲۷]: خدای عزوجل در کتابش می‌فرماید: «قَلیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ»[۲۸]، «عدهٔ کمی از بندگان من شکرگزار هستند»، و می‌فرماید: «وَ ما أَکْثَرُ النّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنینَ»[۲۹]، «بیشتر مردم -اگر چه حرص داشته باشی- مؤمن نیستند». و می‌فرماید:[۳۰] «اِلَّا الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ قَلیلٌ ما هُمْ»[۳۱]، «مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، که اینان کم هستند»، و دربارهٔ حضرت نوح ﷺ می‌فرماید: «وَ ما آمَنَ مَعَهُ إلاّ قَلیلٌ»[۳۲]، «بهمراه او جز عدهٔ کمی ایمان نیاوردند».

شباهت امّت اسلام به بنی اسرائیل

ای معاویه، از این مطلب تعجّب می‌کنی؟! عجیب‌تر از مسئلهٔ ما، کار بنی اسرائیل است. ساحران به فرعون گفتند:[۳۳] «هر حکمی می‌خواهی بنما، این زندگی دنیا می‌گذرد. ما به پروردگار عالم ایمان آورده‌ایم»[۳۴]. آنان به موسی ایمان آوردند و او را تصدیق

۲۶. «د»: حقّاً کم هستند.
۲۷. «الف»: «من گفتم: ای معاویه». در اینجا قائل معاویه است.
۲۸. سورهٔ سبا: آیهٔ ۱۳.
۲۹. سوهٔ یوسف: آیهٔ ۱۰۳.
۳۰. «ج»: «و حضرت داود می‌فرماید». طبق این نسخه منظور این است که آیهٔ مزبور در قرآن از لسان حضرت داود ﷺ نقل شده است.
۳۱. سورهٔ ص: آیهٔ ۲۴.
۳۲. سورهٔ هود: آیهٔ ۴۰.
۳۳. «الف» و «ب» و «د»: ای معاویه، مؤمنین در مردم کم‌اند. مسئلهٔ بنی اسرائیل عجیب‌تر است آنجا که ساحران به فرعون گفتند.
۳۴. اشاره به آیهٔ ۷۲ از سورهٔ طه.

نمودند و تابع او شدند. او هم با آنان و تابعین خود از بنی اسرائیل براه افتاد تا آنـان را از دریا گذرانید و عجائب را به آنان نشان داد. و این در حالی بود که او را قـبول داشـتند و تورات را تصدیق می‌کردند و به دین او اقرار داشتند.

حضرت موسی علیه السلام آنان را از کنار قومی‌که بُتان خود را مـی‌پرستیدند عـبور داد[۳۵]. گفتند: «ای موسی، برای ما هم خدایی قرار بده همانطور که آنان خـدایـانی دارنـد»[۳۶]. سپس گوساله را اتخاذ کردند و همگی ـ بجز هارون و اهل بیتش[۳۷] ـ ملازم آن شـدند و سامری به آنان گفت: «این خدای شما و خدای موسی است». و سپس حضرت موسی علیه السلام به آنان گفت: «بر سرزمین مقدسی که خداوند بـرایـتان مـقدّر کـرده داخـل شـوید». در جواب، آنچه خداوند در کتابش نقل کرده گفتند: «اِنَّ فیها قَوْماً جَبّارینَ وَ اِنّا لَنْ نَـدْخُلَها حَتّیٰ یَخْرُجُوا مِنْها، فَاِنْ یَخْرُجُوا مِنْها فَاِنّا داخِلُونَ»[۳۸]، «در آنجا قومی زورگو هستند و تا آنان از آنجا خارج نشوند ما هرگز داخل نمی‌شویم. اگر از آن خارج شدند مـا داخـل می‌شویم» تا آنجا که حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: «پروردگارا، من جز خودم و برادرم را در اختیار ندارم. بین ما و قوم فاسقین جدائی بینداز»، و سپس گفت: «پس بر قوم فاسقین تأسف مخور و ناراحت مباش».

این امت هم همان مثال را بطور مساوی اجرا کردند[۳۹]. اینان فضائل و سـوابـقی بـا

---

۳۵. «ج»: هنگامی‌که از دریا عبور کردند از کنار بُتهایی گذشتند که پرستش می‌شدند.

۳۶. اشاره به آیهٔ ۱۳۸ از سورهٔ اعراف.

۳۷. «ج»: بجز هارون و دو پسرش.

۳۸. سورهٔ مائده: آیهٔ ۲۲.

۳۹. از اینجا تا دو صفحه بعد عبارات در نسخهٔ «ج» چنین است:

تابع شدن این امت به مردی (ابوبکر) که او را اطاعت کردند و تابع او شدند، در حالیکه خودشان با پیامبر صلی الله علیه و آله سوابقی داشتند و به دین محمّد و قرآن اقرار داشتند، و حسد و کفر آنان را وادار کرد که با امام و ولیّ خود مخالفت کنند، عجیب‌تر از قومی نیست که از زینت‌های خود گوساله ای سـاختند، و سـپس همگی دور آن جمع شدند و آنرا می‌پرستیدند و برایش سجده می‌کردند و گمان مـی‌کردند پـروردگار جهان است! همگی بجز هارون و دو پسرش بر آن اتفاق کردند.

←

پیامبر ﷺ و منزلتهای نزدیکی با او داشتند، به دین محمّد و قرآن اقرار داشتند تا آنکه پیامبرشان از آنان مفارقت کرد. آنگاه اختلاف نمودند و متفرق شدند و بر یکدیگر حسد بردند و با امام و ولیّشان مخالفت کردند تا آنکه از ایشان باقی نماند بر آنچه با پیامبرشان عهد کرده بودند جز رفیق ماکه نسبت به پیامبرمان بمنزلهٔ هارون نسبت به موسی است و چند نفر کمی که خدا را با دین و ایمانشان ملاقات کردند، و دیگران به پشت سرشان عقب‌گرد کردند. همانطور که اصحاب حضرت موسی ﷺ با اتخاذ گوساله و پرستش آن و گمان اینکه خدایشان است و اجتماعشان بر سر آن بجز هارون و فرزندانش و عدّهٔ کمی از اهل‌بیتش چنین کردند.

صراحت و تکرار پیامبر ﷺ در مسئلهٔ خلافت

پیامبر ما ﷺ برای امّتش افضل مردم و سزاوارترین آنان و بهترین آنان را در غدیرخم و در موارد بسیاری منصوب نمود و بوسیلهٔ او حجت را بر مردم تمام کرد و به آنان دستور اطاعت او را داد. و به آنان خبر داد که او نسبت به خودش بمنزلهٔ هارون نسبت به موسی است، و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از اوست، و هرکس که او ولیّش بوده علیّ ﷺ ولیّش است، و هرکس که او صاحب اختیارتر از خودش بر او بوده علی ﷺ نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است، و او خلیفه‌اش در بین مردم و وصیّ او است، و هرکس از او اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس او را عصیان کند خدا را عصیان کرده و هرکس او را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هرکس با او دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

← همراه دوست پیامبر (علی ﷺ) که به منزله هارون نسبت به موسی بود، همهٔ اهل بیت او و سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر باقی ماندند. بعد زبیر هم برگشت و مرتد شد و این سه نفر با امام خود ماندند تا خدا را ملاقات کردند.

ای معاویه تعجب می‌کنی که پیامبر ﷺ در غدیرخم و در موارد زیادی امامان را نام برد و حجت را بر آنان تمام کرد و دستور به اطاعت آنان داد.

و عبارت در کتاب احتجاج چنین است: تعجب می‌کنی ای معاویه که خداوند امامان را یکی پس از دیگری نام برد و پیامبر ﷺ در غدیرخم به آنان تصریح فرمود.

ولی مردم او را انکار کردند و او را ناشناخته گرفتند و ولایت غیر او را پذیرفتند.

راضی نبودن پیامبرﷺ به انتخاب مردم در خلافت

ای معاویه، آیا ندانستی که وقتی پیامبرﷺ لشکری را به منطقهٔ «موته» فرستاد جعفر بن ابیطالب را امیر آنان قرار داد و فرمود: «اگر جعفر بن ابی طالب کشته شد زید بن حارثه امیر است، و اگر زید کشته شد عبدالله بن رواحه امیر است». آنحضرت راضی نشد که مردم برای خود کسی را انتخاب کنند. آیا امّتش را رها می‌کند و خلیفهٔ خود در بین آنان را بیان نمی‌کند[۴۰]؟ آری بخدا قسم، آنان را در کوری و شبهه رها نکرده است. بلکه آنچه مردم انجام دادند بعد از بیان بود. آنان به پیامبرﷺ دروغ بستند[۴۱] و هلاک شدند و هرکس دنباله رو آنان شد هلاک گردید. آنان و هرکس تابع ایشان شد گمراه شده است. ستمگران از رحمت خدا دور باشند.

معاویه گفت: ای ابن عباس[۴۲] سخن بزرگی از دهانت خارج می‌نمایی[۴۳]. اجتماع

۴۰. «ج»: چگونه است که پیامبرﷺ مردم را به تابعیت از بهترینشان و داناترینشان به کتاب خدا و سنت پیامبرش امر می‌کند ولی آنان را رها می‌کند که برای خود انتخاب کنند. در این صورت نظرشان برای خود به هدایت و درستی از نظر و انتخاب او نزدیکتر است.

۴۱. این جملات در «ج» چنین است: آن چهار نفر هلاک شدند که برعلیه علیؑ قیام کردند و به دروغ به پیامبرﷺ نسبت دادند که گفته است: «خداوند برای ما اهل بیت، نبوت و خلافت را جمع نمی‌کند». با این شهادتِ دروغ مسئله را برای مردم مشتبه کردند.

۴۲. «ج»: معاویه گفت: ای حسن، در این باره چه می‌گویی؟ حضرت فرمود: ای معاویه آنچه پسر جعفر و ابن عباس گفتند شنیدی. ای معاویه، تعجب از تو و کم حیا بودن و جرئت تو بر خدا است که می‌گویی: «خداوند طاغی شما را کشت و خلافت را به معدنش باز گردانید»! پس تو ای معاویه معدن خلافت هستی و ما نیستیم؟! وای بر تو و سه نفر قبل از تو که ترا در این مقام نشانیدند و این سنت را برای تو بر جای گذاشتند. سخنی به تو می‌گویم و منظوری ندارم جز آنکه این کسانی‌که در اطرافم هستند بشنوند: مردم بر چیزهای زیادی اجتماع دارند....

از این جا به بعد در متن از قول ابن عباس است ولی طبق این نسخه از قول امام مجتبیؑ می‌شود.

۴۳. «ب»: ما بر سر مطلب بزرگی اتفاق می‌کنیم. «ب، خ ل»: تفرّق مطلب بزرگی است.

نزد ما از اختلاف بهتر است، و دانسته‌ای که امت بر رفیق تو استقامت نکردند.

موارد اتفاق و اختلاف امت

ابن عباس گفت: من از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هیچ امّتی بعد از پیامبرشان اختلاف نکردند مگر آنکه اهل باطل آن بر اهل حق غالب شدند».

این امّت هم بر مسائل زیادی اجتماع دارند که در آنها اختلاف و نزاع و تفرّقی ندارند: شهادت به «لا اله الاّ الله» و «محمد رسول الله»، نمازهای پنجگانه، زکات واجب، روزهٔ ماه رمضان، حج خانهٔ خدا، و چیزهای بسیاری از اطاعت خداوند. همچنین اتفاق دارند بر حرام بودن شراب و زنا و سرقت و قطع رحم و دروغ و خیانت و امور زیادی از معصیت خداوند.

ولی بر سر دو مسئله اختلاف دارند. بر سر یکی از آنها با هم جنگ کرده و متفرّق شدند و به گروههایی تقسیم شدند که یکدیگر را لعنت می‌کنند و از یکدیگر بیزاری می‌جویند. و بر سر دومی جنگ نکرده‌اند و دربارهٔ آن متّفرق نشده‌اند و برای یکدیگر در آن باره وسعت قائل شده‌اند، و آن کتاب خدا و سنت پیامبرش است، و آنچه مسئلهٔ جدید پیش می‌آید گمان دارند که در کتاب خدا و سنت پیامبرش وجود ندارد.

و امّا آنکه در آن اختلاف کرده و متفرق شده‌اند و از یکدیگر بیزاری می‌جویند مُلک و خلافت است که امّت گمان کرده‌اند از اهل بیت پیامبرﷺ بدان سزاوارترند.

راه نجات هنگام اختلاف امّت

هرکس آنچه را که بین اهل قبله در آن اختلافی نیست بگیرد و علم آنچه بر سر آن اختلاف دارند به خدا بسپارد سلامت می‌ماند و از آتش نجات پیدا می‌کند، و خداوند دربارهٔ آنچه از مسائلی که برایش مشکل شده و دربارهٔ آن اختلاف است سؤال نمی‌کند.

و هر کس که خداوند او را موّفق کند و بر او منّت بگذارد و قلب او را نورانی کند و صاحبان امر و اینکه معدن علم کجاست را به او بشناساند و او هم بشناسد، چنین شخصی

سعادتمند و ولیّ خداست. پیامبرﷺ می‌فرمود: «خدا رحمت کند بنده‌ای را که سخن حقّی بگوید و بدین وسیله غنیمتی بدست آورد، یا ساکت بماند و سلامت باشد»[۴۴].

تمام علم نزد اهل بیتﷺ

امامان[۴۵] از اهل بیت نبوّت و معدن رسالت و محل نزول کتاب و محلّ هبوط وحی و رفت و آمد ملائکه‌اند. خلافت جز در آنان صلاحیت ندارد، زیرا خداوند آنان را اختصاص داده و آنان را در کتابش و بر لسان پیامبرش سزاوار آن قرار داده است.

پس علم در آنان است و ایشان اهل آنند. همهٔ علم با جمیع جوانبش، باطن و ظاهرش، محکم و متشابهش، ناسخ و منسوخش نزد ایشان است.

جمع و حفظ قرآن

ای معاویه، عمر بن خطاب در زمان حکومتش نزد علی بن ابیطالبؑ فرستاد که: **«من می‌خواهم قرآن را در یک جلد بنویسم، آنچه از قرآن نوشته‌ای نزد ما بفرست».**

حضرت فرمود: **بخدا قسم قبل از آنکه تو به آن برسی باید گردن من زده شود.** من عرض کردم: چرا؟ فرمود: زیرا خداوند می‌فرماید: «لَا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ»[۴۶]، یعنی: «جز پاکان نباید با آن تماس پیدا کنند»، منظور خداوند این است که جز پاکان به همهٔ قرآن دست نمی‌یابند. خداوند ما را قصد کرده است. ما هستیم که خداوند بدی‌ها را از ما برده و ما را پاک گردانیده است. همچنین می‌فرماید: «وَ اَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ

۴۴. «الف»: ساکت بماند و سخنی نگوید.

۴۵. عبارات این قسمت در «ج» از قول امام حسنؑ چنین است: ما اهل بیت، امامان از ما هستند و خلافت در غیر ما صلاحیت ندارد و ما اهل آن هستیم. خداوند ما را در کتابش و سنت پیامبرش اهل آن قرار داده است. علم در ما است و ما اهل آن هستیم. پس همهٔ علم با جمیع جوانبش حتی دیهٔ خراش نزد ما است که با خطوطی نوشته شده است. آنها املای پیامبرﷺ و خط علیؑ بدست خود اوست. ولی عده‌ای گمان کرده‌اند از ما به حکومت سزاوارترند، حتی تو ای پسر هند این مطلب را ادعا می‌کنی و گمان داری.

۴۶. سورهٔ واقعه: آیهٔ ۷۹.

عِبٰادِنٰا»[47]، «به ارث دادیم کتاب را به آن دسته از بندگانمان که آنان را انتخاب کردیم»، ما هستیم آنان که خداوند ما را از بین بندگانش انتخاب کرده و ما انتخاب شدگان پروردگاریم و مَثَلها برای ما زده شده و بر ما وحی نازل شده است.

ابن عباس در ادامهٔ سخنانش با معاویه گفت: در اینجا عمر غضب کرد و گفت: «**پسر ابیطالب گمان می‌کند که نزد کسی جز او علمی نیست. هرکس چیزی از قرآن قرائت می‌کند آنرا برای ما بیاورد**»! این جا بود که وقتی کسی قطعه‌ای از قرآن می‌آورد و قرائت می‌کرد و دیگری هم با او در آن آیه بود آنرا می‌نوشت وگرنه نمی‌نوشت.

ای معاویه، هرکس بگوید چیزی از قرآن ضایع شده دروغ گفته است. قرآن نزد اهلش جمع آوری شده و محفوظ است.

دستور عمر به اعمال نظر شخصی در دین الهی

سپس عمر به قاضیان و والیانش دستور داد و گفت: «**در نظر دادن خود بکوشید و آنچه را حق تشخیص می‌دهید پیروی کنید**»!!

لذا او و بعضی والیانش دائماً در مسائل مشکلی واقع می‌شدند، و علی بن ابیطالب ﷺ بود که به آنان خبر می‌داد مطالبی راکه با آن حجّت را بر آنان تمام می‌کرد.

کارمندان و قاضیان او در یک مورد معیّن قضاوتهای مختلف می‌کردند و او همهٔ آنها را برای آنان تأیید می‌کرد چراکه خداوند حکمت و سخنی که حق و باطل را روشن کند به او نیاموخته بود.

هر صنفی از اهل قبله گمان کردند که معدن علم و خلافت آنانند و دیگران نیستند. ما از خداوند کمک می‌خواهیم بر علیه کسانی‌که حق آنان را انکار کردند و برای مردم چنین سنّتی را پایه گذاری نمودند که مثل تو در مقابل آنان احتجاج و استدلال کند. خداوند ما را کافی است و او وکیل خوبی است[48].

---

۴۷. سورهٔ فاطر: آیهٔ ۳۲.

۴۸. اینجا آخر حدیث در «الف» و «ب» و «د» است و بعد از آن این جمله است: سپس برخاستند و بیرون رفتند.

سه گروه مردم در مقابل اهل بیت علیهم السلام

مردم سه دسته‌اند: مؤمنی که حقّ ما را می‌شناسد و در مقابل ما تسلیم می‌شود و به ما اقتدا می‌کند. چنین کسی نجات یافته و نجیب است و ولیّ خداست.

و کسی‌که دشمنی ما را عقیدهٔ خود قرار داده و از ما بیزاری می‌جوید و ما را لعنت می‌کند و خون ما را حلال می‌داند و حقّ ما را انکار می‌کند و به برائت از ما اعتقاد دارد. چنین کسی کافر به خداوند و مشرك و ملعون است[۴۹].

و کسی‌که آنچه در آن اختلافی ندارند راگرفته و علم آنچه از ولایت ما که بر او مشکل شده به خداوند سپرده و با ما دشمنی نمی‌کند. ما نسبت به چنین کسی امیدواریم، و کار او با خدا است[۵۰].

خاتمهٔ مجلس معاویه

وقتی معاویه این مطالب را شنید دستور داد تا برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام یک ملیون درهم، یعنی برای هر کدام پانصد هزار درهم تقدیم کنند[۵۱].

---

۴۹. در کتاب احتجاج در اینجا اضافه کرده است: چنین کسی کافر و مشرك شده از جایی که خودش خبر ندارد. همانطور که به خداوند بدون علم و ظالمانه ناسزا می‌گویند، همچنین به خداوند بدون علم شرك می‌ورزند.

۵۰. در کتاب احتجاج عبارت چنین است: ... و علم آنچه بر او مشکل شده را به خدا واگذار کرده، به ما اقتدا نکرده و با ما دشمنی نمی‌کند و حق ما را نمی‌شناسد. ما برای او امیدواریم که خداوند او را بیامرزد و او را وارد بهشت کند چرا که او مسلمان ضعیفی است.

۵۱. عبارت در کتاب احتجاج چنین است: وقتی معاویه سخنانشان را شنید دستور داد تا به هرکدام از آنها صد هزار درهم بدهند، بجز امام حسن و امام حسین و عبدالله بن جعفر که برای هرکدام یک ملیون درهم دستور داد.

روایت از کتاب سلیم:

۱. منهاج الفاضلین (خطی): ص ۲۳۳ و ۲۳۵.

۲. بحار: ج ۳۳ ص ۲۶۵.

۳. بحار: ج ۴۴ ص ۱۰۲.

۴. بحار: ج ۶۱ ص ۱۶۹ ح ۲۴.

روایت با سند به سلیم:

۱. کافی: ج ۱ ص ۵۲۹ ح ۴.

۲. کافی: ج ۱ ص ۵۲۹ ح ۴ به سند دیگر.

۳. کافی: ج ۱ ص ۵۲۹ ح ۴ به سند دیگر.

۴. عیون اخبار الرضا ؑ: ج ۱ ص ۳۸ ح ۸.

۵. اکمال الدین: ج ۱ ص ۲۷۰ ح ۱۵.

۶. خصال: ص ۵۶۲ باب ۱۲ ح ۴۱.

۷. خصال: ص ۵۶۲ باب ۱۲ ح ۱۵ به سند دیگر.

۸. غیبت نعمانی: ص ۶۰.

۹. استنصار کراجکی: ص ۹.

۱۰. غیبت شیخ طوسی: ص ۹۱.

۱۱. غیبت شیخ طوسی: ص ۹۱ به سند دیگر.

۱۲. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۱ ص ۲۹۶.

۱۳. احتجاج طبرسی: ج ۲ ص ۳.

۱۴. اعلام الوری: ص ۳۹۵.

۱۵. المعتبر (محقق حلی) ص ۴.

۱۶. تقریب المعارف (خطّی): ص ۱۷۷.

۱۷. العدد القویة: ص ۴۶ ح ۶۱.

۱۸. کشف الغمة: ج ۲ ص ۵۰۸.

۱۹. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۲۰.

خطبهٔ همام در صفات مؤمنین: سؤال همام و امتناع امیرالمؤمنین علیه السلام از جواب، غنا و امن خداوند از اطاعت و معصیت مردم، رفتار مؤمنین در دنیا، دیدگاه مؤمنین از بهشت و جهنّم، مؤمنین و تلاوت قرآن، یاد مرگ در مؤمنین، احتراز مؤمنین از تعریف دیگران، علامات ظاهری مؤمن، علامات باطنی مؤمن، صبر و خودداری مؤمن، کیفیت ارتباط مؤمن با مردم، تأثیر خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در همام.

خطبهٔ همام در صفات مؤمنین

سؤال همام و امتناع امیرالمؤمنین علیه السلام از جواب

ابان بن ابی عیاش از سلیم نقل می‌کند که گفت: مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام ـ که به او «همام»[1] گفته می‌شد و عابد واهل تلاش و کوشش در عبادت بود ـ برخاست و عرض کرد: **یا امیرالمؤمنین، مؤمنین را برایم بگونه‌ای توصیف کن که گویا به آنان نگاه می‌کنم.**

امیرالمؤمنین علیه السلام از جواب او تعلّل ورزید و فرمود: ای همّام، از خدا بترس و نیکی کن، چون خداوند با کسانی است که تقوی پیشه کنند و کسانی که نیکوکار باشند.

همام عرض کرد: بحق خدایی که تو راگرامی داشته و مخصوص گردانیده و به تو بخشش کرده است و با آنچه به تو داده ترا فضیلت داده، از تو می‌خواهم که آنان را برایم توصیف کنی.

امیرالمؤمنین علیه السلام بپا ایستاد و حمدوثنای الهی بجا آورد و بر پیامبر و اهل بیتش صلوات فرستاد، و سپس فرمود:

---

۱. همام بن شریح بن زید بن مرة بن عَمرو. او پسر خواهر ربیع بن خُثَیم است و خطبهٔ حضرت و مرگ همام در حضور ربیع بوده است. در این باره به بحار: ج ۶۸ ص ۱۹۲ ح ۴۸ و ص ۱۹۶، و بحار: ج ۶۷ ص ۳۱۷ مراجعه شود.

غنا وامن خداوند از اطاعت و معصیت مردم

امّا بعد، خداوند هنگامی‌که مخلوقات را خلق کرد از اطاعت آنان مستغنی و از معصیتشان در امان بود، چراکه معصیت کسانی که از او سرپیچی کنند به او ضرر نمی‌رساند و اطاعت کسانی‌که او را اطاعت کنند به او نفعی ندارد.

خداوند نیازهای زندگی را بین آنان قسمت کرده و آنان را در مواضعشان از دنیا قرار داده است. آدم را به زمین فرو فرستاد بخاطر عقوبتِ کاری که انجام داد، آنجاکه خداوند او را نهی کرد و او مخالفت نمود و او را امر کرد و او سرپیچی کرد.

رفتار مؤمنین در دنیا

مؤمنین در دنیا اهل فضائل‌اند. گفتارشان درستی، پوشش آنها میانه روی، روش آنان تواضع است.

در مقابل خداوند با اطاعت خضوع کرده‌اند، و با چشم پوشی از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده پیش رفته‌اند و گوشهای خود را به علم سپرده‌اند.

نفس آنان در بَلا همانگونه است که در حال آسایش‌اند، و این بخاطر رضایت از خداوند در قضا و قدر اوست.

اگر نبود اَجَلهایی که خداوند برای آنان نوشته است ارواح آنان یک چشم بر هم زدن در بدنهایشان قرار نمی‌گرفت و این بخاطر اشتیاق به ثواب و ترس از عقاب است. خالق در نظر آنان بزرگ و غیر او در نظر آنان کوچك است.

دیدگاه مؤمنین از بهشت و جهنّم

آنان نسبت به بهشت همچون کسی هستند که آنرا دیده است و گویی در آنند و نعمت داده می‌شوند، و نسبت به جهنّم همچون کسی هستند که آنرا دیده باشد، و گویی در آن عذاب می‌شوند.

قلوب آنان محزون، اطراف آنان محل امن، بدنهایشان لاغر، حوائجشان سبك، نفسهایشان عفیف، کمکشان به اسلام عظیم است.

ایّام کوتاهی صبر کرده‌اند که پشت سرآن راحتی طولانی خواهد بود، تجارت سود دهنده‌ای که پروردگاری کریم برای آنان فراهم کرده است. دنیا آنان را می‌خواهد ولی آنان او را نمی‌خواهند. دنیا در طلب آنان می‌آید ولی آن را عاجز می‌کنند.

مؤمنین و تلاوت قرآن

شبها قدمهای خود را کنار یکدیگر قرار می‌دهند در حالیکه اجزاء قرآن را تلاوت می‌کنند، و آنرا بگونه‌ای تلاوت می‌کنند که خود را با آن محزون می‌نمایند، و دوای دردشان را از آن جستجو می‌کنند، و احزانشان از گریهٔ بر گناهانشان و درد جراحت اعضای باطنشان به هیجان می‌آید.

هرگاه آیه‌ای را مرور کنند که در آن تشویق باشد با طمع به آن اعتماد می‌کنند، و نفسشان از روی شوق به آن روی می‌آورد. چنین گمان دارند که آن آیه در برابر چشمان ایشان است و کمر خود را محکم می‌بندند و خداوندِ جبّار عظیمی را تمجید می‌کنند. پیشانی‌ها و دستها و زانوها و انتهای قدمهایشان را بر زمین می‌نهند[۲]، اشکشان برگونه‌هایشان جاری می‌شود، و برای آزادی از آتش صدای خود را به تضّرع وزاری به درگاه خداوند بلند می‌کنند.

هرگاه به آیه‌ای که در آن ترساندن است برخورد کنند گوش و چشم قلبشان را به آن می‌سپارند و پوستشان جمع می‌شود و قلبشان از آن به ترس در می‌آید، و چنین می‌پندارند که صدای جهنّم و شعله‌ها و نعره‌های وحشتناك آن در بیخ گوششان است.

یاد مرگ در مؤمنین

امّا روزها، آنان اهل بردباری، اهل علم، نیکوکاران و باتقوایان هستند. ترس آنان را

۲. کنایه از حالت سجده است.

مانند تیر نتراشیده کرده است. وقتی کسی نگاهشان می‌کند آنان را مریض می‌پندارد در حالیکه مرضی ندارند، یا گمان می‌کند عقل خود را از دست داده‌اند، بلی مسئلهٔ بزرگی اینان را مشغول کرده است.

آنگاه که عظمت خداوند و قوّت سلطهٔ او را بیاد می‌آورند به اضافهٔ آنچه از یاد مرگ و مسیرهای هولناك قیامت که با آن مشغولند، این مطالب قلبهایشان را به وحشت انداخته و فکرشان را بر هم می‌زند و عقلهاشان را دچار فراموشی می‌کند، و پوستشان از یاد آن جمع می‌شود.

و آنگاه که حال خود را باز یافتند هرچه زودتر با اعمال پاکیزه به‌سوی خداوند رو می‌کنند. برای خداوند به عمل کم راضی نمی‌شوند و عمل بسیار را برای او زیاد نمی‌بینند.

فرار مؤمنین از تعریف دیگران

آنان خود را متّهم می‌دانند[۳] و از اعمالشان ترس دارند. اگر کسی یکی از آنان را به پاکی یادکند از آنچه می‌گویند می‌ترسد و با خود می‌گوید: **«من بهتر از دیگران خود را می‌شناسم، و پروردگارم مرا بهتر از دیگران می‌شناسد. پروردگارا، مرا به آنچه می‌گویند مؤاخذه مفرما، و مرا بهتر از آنچه گمان می‌کنند قرار بده، آنچه را مردم نمی‌دانند بر من ببخش، تو عالم به غیبها و پوشانندهٔ عیبها هستی».**

علامات ظاهری مؤمن

از علامات هر کدام از مؤمنین این است که در آنان می‌بینی: قوّت در دین، عاقلانه فکر کردن هنگام نرمی، ایمان بهمراه یقین، حرص بر علم، فهم همراه فقه، علم همراه حلم، دلسوزی در خرج کردن، زیرکی همراه با مدارا، میانه روی در حالت استغناء، خشوع در عبادت، تحمّل در فقر، صبر در زمان شدّت، و رحم در آنچه برایش سختی

---

۳. یعنی خود را خوب نمی‌دانند و خودپسند نیستند.

می‌کِشند[۴]، عطا در حق، مدارا در کسب، پاکی در حلال[۵]، نشاط در هدایت، گناه دانستن و دوری از طمع، نیکی همراه با استقامت، و خودداری هنگام شهوت.

علامات باطنی مؤمن

مدح و ثنای کسی که او را نمی‌شناسد مؤمن را مغرور نمی‌کند و بررسی اعمالش را رها نمی‌کند. خود را در عمل مقصّر می‌بیند و اعمال صالح انجام می‌دهد. او کسی است که روز را بپایان می‌برد در حالیکه همّتش شکر است و روز را شروع می‌کند در حالیکه شغلش ذکر است. با حالت حَذَر شب را به صبح می‌رساند. با سرور صبح می‌کند، برحذر از آنچه بر حذر داشته شده، و خوشحال بخاطر آنچه از فضل و رحمت به او رسیده است.

اگر نفسش در آنچه برایش ناخوشایند است بر او فشار بیاورد، خواستهٔ او را در آنچه باعث خوشحالی اوست به او نمی‌دهد. سرور او در چیزی است که همیشگی و طولانی است، و نور چشمش در چیزی است که از بین نمی‌رود. رغبت او در آنست که باقی می‌ماند، و زهد او در آن چیزی است که فانی می‌گردد.

صبر و خودداری مؤمن

او حلم را با علم، و علم را با عقل ممزوج می‌کند. او را می‌بینی که کسالتش دور، نشاطش دائمی، آرزوهایش نزدیک، لغزشهایش کم، اجلش را منتظر، قلبش خاشع، نفسش قانع، جهلش ناپیدا، کارش سهل، نسبت به حفظ دینش سختگیر، شهوتش مرده، غضبش فرو برده، اخلاقش سالم، همسایه‌اش از او در امان، تکبّر او ضعیف، به آنچه برایش مقدّر شده قانع، صبرش متین، کارش با حکمت، و ذِکرش بسیار است.

---

۴. جملهٔ «و رحمةً للمجهود» بصورت فوق معنی شد.

۵. ظاهراً به این معنی است که در کسبهای حلال هم به مجرد حلال بودن اکتفا نمی‌کند و به پاکی آن تأکید می‌ورزد.

آنچه را که دوستان، او را در آن امانت دار دانسته‌اند برای کسی نقل نمی‌کند، و شهادت دادن را حتّی برای دشمنان کتمان نمی‌کند، و چیزی از حق را بعنوان ریا انجام نمی‌دهد و از خجالت هم حق را ترک نمی‌کند. از او خیر آرزو می‌شود و مردم از شر او در امان‌اند.

از کسی‌که به او ظلم کند گذشت می‌نماید، و هرکس او را محروم کند به او عطا می‌نماید، و هرکس از او قطع کند با او وصل می‌کند. بردباری از او دور نمی‌شود، و در آنچه مورد شک او است عجله نمی‌کند، و در آنچه برایش روشن است دقّت می‌کند.

جهلش دور، سخنش نرم، کار منکر او ناپیدا، کار نیک او معروف، سخن او راست، کار او نیکو است. خیر او می‌آید و شر او می‌رود.

او در لرزش‌های زندگی با وقار، در ناراحتی‌ها صابر، و در حال آسایش شکرگذار است.

کیفیت ارتباط مؤمن با مردم

مؤمن بر کسی‌که مورد بغض اوست ظلم نمی‌کند[٦]، و در آنچه دوست می‌دارد مرتکب گناه نمی‌شود، و آنچه مال او نیست ادّعا نمی‌کند، و حقّی که برای اوست انکار نمی‌کند. قبل از آنکه بر علیه او دربارهٔ حقّی شهادت داده شود به آن اعتراف می‌کند.

آنچه را برای حفاظت به او سپرده‌اند ضایع نمی‌کند، و با القاب بد با دیگران مقابله نمی‌کند، و به حق کسی تجاوز نمی‌نماید، به حسد اقدام نمی‌کند و به همسایه ضرر نمی‌رساند و در مصائب شماتت نمی‌کند.

امانتها را ادا می‌کند. به نمازها سرعت می‌ورزد. از اقدام به منکرات سستی می‌کند. امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌دهد. در کارها با جهل وارد نمی‌شود، و بخاطر عجز از حق خارج نمی‌شود.

اگر ساکت باشد، سکوت او را غمناک نمی‌کند، و اگر سخن بگوید خطا نمی‌گوید، و

---

۶. یعنی بخاطر بغض از حد خود تجاوز نمی‌کند و نسبت به مبغوض خود ظلم روا نمی‌دارد.

اگر بخندد صدایش را بلند نمی‌کند. به آنچه برایش مقدّر شده قانع است. غیظ او را از خود بیخود نمی‌کند و هوای نفس بر او غالب نمی‌شود. بخل او را مقهور خود نمی‌کند و در آنچه مال او نیست طمع نمی‌کند.

با مردم رفت و آمد می‌کند تا بیاموزد، و سکوت اختیار می‌کند تا سالم بماند، و سؤال می‌کند تا بفهمد، و تجارت می‌کند تا غنیمت بدست آورد، و جستجو می‌کند تا علم پیدا کند.

در جای خیر سکوت نمی‌کند تا به آن افتخار کند، و نه برای این سخن می‌گوید که بر غیر خود تحمیل کند.

نفس او از دستش در سختی است و مردم از دست او در راحتی هستند. نفس خود را برای آخرتش به زحمت انداخته، و مردم را از خود راحت کرده است. اگر بر او ظلم شود صبر می‌کند تا خداوند برایش انتقام بگیرد.

دوری او از کسی که از او دوری می‌جوید بعنوان زهد و دور نگهداشتن خود از گناه است، و نزدیکی‌اش به کسی که به او نزدیک می‌شود نرمی و رحمت است. دوری او بعنوان تکبّر و بزرگی فروختن نیست، و نزدیکی‌اش بعنوان حیله و مکر نیست. او به کسانی از اهل خیر که قبل از او بوده‌اند اقتدا می‌کند، و مورد اقتدا برای کسانی از اهل خیر است که بعد از او می‌آیند.

تأثیر خطبهٔ امیرالمؤمنین ﷺ در همام

سلیم می‌گوید: همام صیحه‌ای زد و از حال رفت و بر زمین افتاد. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «بخدا قسم از این مطلب بر او می‌ترسیدم»، و نیز فرمود: «موعظه‌های رسا به اهلش اینچنین اثر می‌کند».

یک نفر به حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، شما چرا این کار را کردید.[۷]

حضرت فرمود: هرکس اَجَلی دارد که از آن رد نمی‌شود و سببی برای هرکس

---

۷. یعنی شما که می‌دانستید همام چنین عکس‌العملی خواهد داشت چرا به توصیف مؤمنین پرداختید.

وجود دارد که از آن تجاوز نمی‌کند. تو آرام باش و سخن خود را تکرار مکن، که شیطان این سخن را بر زبانت جاری کرد.

سپس «همام» سر بلند کرد و فریادی کشید و از دنیا رفت. خدا او را رحمت کند.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۶۷ ص ۳۴۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. کافی: ج ۲ ص ۲۲۶.

۲. امالی صدوق: مجلس ۸۴ ح ۲.

۳. صفات الشیعه (صدوق): ص ۶۰ ح ۳۵.

۴. نهج البلاغة: ص ۳۰۳ خطبهٔ ۱۹۱.

۵. تحف العقول: ص ۱۰۷.

۶. کنزالفوائد کراجکی: ص ۳۱.

۷. تذکرة الخواص: ص ۱۳۸.

۸. مطالب السؤول: ج ۱ ص ۱۵۱.

٤٤

علم غیب پیامبرﷺ، سؤال مردم از پیامبرﷺ دربارهٔ نَسَبشان و بهشت و جهنم، عذرخواهی عمر از پیامبرﷺ، نَسَب و خلقت پیامبر و امیرالمؤمنینعليهما‌السلام، علیعليه‌السلام واسطه بین خدا و مردم، حساب و قیامت بدست علیعليه‌السلام.

علم غیب پیامبرﷺ

ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس از سلمان و ابوذر و مقداد چنین نقل کرده است:

عدّه‌ای از منافقین جمع شدند و گفتند: «محمّد برای ما از بهشت و نعمتهایی که خداوند در آن برای اولیاء و اهل اطاعتش قرار داده خبر می‌دهد، و نیز از آتش و گرفتاریها و خواری‌هایی که خداوند در آن برای دشمنان و اهل معصیتش قرار داده خبر می‌دهد، ای کاش دربارهٔ پدران و مادرانمان و جایمان در بهشت یا جهنم خبر می‌داد تا می‌دانستیم بر چه پایه‌ای دربارهٔ دنیا و آخرت عمل کنیم»!

این خبر به پیامبرﷺ رسید. آنحضرت به بلال دستور دادند تا ندا کند مردم برای نماز جماعت جمع شوند[1]. مردم جمع شدند بطوریکه مسجد پر شد و بر اهلش تنگ شد. حضرت غضبناک و در حالیکه دست مبارک را تا آرنج و پایش را تا زانو برهنه کرده بود بیرون آمد و از منبر بالا رفت. سپس حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

ای مردم، من بشری همچون شما هستم که پروردگارم به من وحی کرده است، و مرا به رسالت خود اختصاص داده و برای نبوّتش انتخاب کرده و بر همهٔ فرزندان آدم فضلیت داده و مرا بر آنچه از غیبش خواسته مطلّع نموده است. پس هر سؤالی برایتان مطرح است از من بپرسید. قسم به خدایی که جانم بدست اوست، **هیچکس از شما دربارهٔ پدر و مادرش، و از جایش در بهشت و جهنم سؤال نمی‌کند. مگر آنکه به او خبر می‌دهم.**

---

۱. جملهٔ «فنادی بالصلاة جامعة» به صورت فوق ترجمه شده است. این ندا را وقتی خبر مهمی بود و از مردم می‌خواستند تا همه حاضر شوند اعلام می‌کردند.

این جبرئیل است که در سمت راست من قرار دارد و از طرف پروردگارم به من خبر می‌دهد. پس از من بپرسید.

سؤال مردم از پیامبرﷺ دربارهٔ نَسَبشان و بهشت و جهنّم

مرد مؤمنی که خدا و رسولش را دوست داشت برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا، من کیستم؟ فرمود: **تو عبدالله بن جعفر هستی**، و او را به پدرش که نسبتش به او خوانده می‌شد نسبت داد. او هم با چشم روشن نشست.

سپس منافق مریض القلبی که خدا و رسولش را مبغوض می‌داشت برخاست و گفت: یا رسول الله، من کیستم؟ فرمود: تو فلانی پسر فلانی چوپانی در طایفهٔ بنی عصمة هستی و آن طایفه بدترین طایفه در ثقیف هستند که معصیت خدا راکردند و خدا آنان را خوار کرد.

آن مرد نشست در حالیکه خداوند او را خوار کرده و نزد همگان مفتضح نموده بود، و قبل از آن مردم شکی نداشتند که او بزرگی از شجاعان قریش و از رؤسای آنان است!

سپس منافق مریض القلب دیگری برخاست و گفت: یا رسول الله، آیا من در بهشت خواهم بود یا جهنم؟ حضرت فرمود: علی‌رغم گمانت در آتش! او نشست در حالیکه خدا او را خوار کرده بود و نزد همگان آبرویش رفته بود.

عذر خواهی عمر از پیامبرﷺ

عمر بن خطاب برخاست و گفت: خداوند را به پروردگاری، و به‌اسلام بعنوان دین و به تو یا رسول الله به پیامبری راضی شده‌ایم، و از غضب خدا و رسولش به خدا پناه می‌بریم. یا رسول الله، ما را عفو کن خدا ترا عفو کند، و بر ما بپوشان خدا ترا بپوشاند.

حضرت فرمود: غیر از این سؤال کن، تو چیز دیگری طلب می‌کردی ای عمر! عمر گفت: یا رسول الله، عفو از امّت را می‌خواهم!

نسب و خلقت پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، نسب مرا بیان کن که من کیستم تا مردم نزدیکی مرا با تو بدانند.

فرمود: ای علی، من و تو از دو ستون نور که از زیر عرش معلّق بودند خلق شدیم. آن دو نور مشغول تقدیس خداوند بودند دو هزار سال قبل از آنکه خداوند مخلوقات را خلق کند.

سپس خداوند از آن دو ستون نور دو نطفهٔ سفید در هم پیچیده خلق کرد. بعد آن دو نطفه را از صلبهای بزرگوار به رحمهای پاکیزه و پاك منتقل کرد. سپس نصف آن را در صلب عبدالله و نصف دیگر را در صلب ابوطالب قرارداد. پس جزئی منم و جزئی تو هستی. و این قول خداوند عزوجل است که می‌فرماید: «وَ هُوَ الَّذي خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَكانَ رَبُّكَ قَديراً»[۲]، یعنی: «اوست که از آب بشری خلق کرد و آنرا بصورت خویشاوندی و دامادی قرارداد، و پروردگار تو قادر بود».

علی علیه السلام واسطهٔ بین خدا و مردم

ای علی، تو از من و من از توام. گوشت تو با گوشت من و خون تو با خون من مخلوط شده است. تو سبب بین خدا و خلق او بعد از من هستی. هرکس ولایت تو را انکار کند رابطه‌ای که بین او و خداوند است قطع می‌شود و به درجات پائین جهنّم می‌رود.

ای علی، شناخته نشد خداوند جز با من و سپس به وسیلهٔ تو. هرکس ولایت تو را انکار کند ربوبیّت پروردگار را انکار کرده است.

حساب قیامت بدست علی علیه السلام

ای علی، تو علامت بزرگ خداوند در زمین بعد از من، و رکن بزرگ در قیامت

---

۲. سورهٔ فرقان: آیهٔ ۵۴.

هستی. هرکس در سایهٔ تو پناه بگیرد رستگار خواهد بود، چرا که حساب خلایق به تو سپرده شده و بازگشتشان نزد توست. میزان میزانِ تو، صراط صراطِ تو، موقف قیامت موقفِ تو و حساب حسابِ تو است.

هرکس تکیه گاهش تو باشی نجات می‌یابد و هرکس با تو مخالفت کند سقوط می‌کند و هلاك می‌شود. خدایا شاهد باش. خدایا شاهد باش.

سپس حضرت از منبر پائین آمدند. درود خدا بر او و خاندانش باد.

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۲۲ ص ۱۴۷ ح ۱۴۱.

۴۵

اهانت مردی از قریش به اهل‌بیت علیهم السلام، عکس‌العمل پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل اهانت به اهل‌بیت علیهم السلام، خلقت و نسب پیامبر و اهل‌بیت علیهم السلام، انتخاب اهل‌بیت علیهم السلام از میان اهل زمین، علی علیه السلام ولیّ هر مؤمن و سکون زمین و کلمهٔ تقوی، انتخاب دوازده امام علیهم السلام بعنوان حجج الهی.

اهانت مردی از قریش به اهل‌بیت علیهم السلام

ابان از سلیم از سلمان نقل می‌کند که گفت: برنامهٔ قریش چنین بود که هرگاه در مجالسشان می‌نشستند و مردی از اهل بیت را می‌دیدند سخن خود را قطع می‌کردند. یکبار که کنار هم نشسته بودند یکی از آنان گفت: **«مَثَل محمد در میان اهل بیتش نیست مگر مانند درخت خرمایی که در زباله دانی روئیده باشد»!!!**

عکس‌العمل پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل اهانت به اهل بیت علیهم السلام

این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. آنحضرت غضبناك شد و به منبر رفت و بر فراز آن نشست تا مردم جمع شدند. سپس برخاست و حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: ای مردم، من کیستم؟ گفتند: تو پیامبر خدایی.

فرمود: **«من پیامبر خدایم، و من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم هستم»**، و حضرت همچنان نسب خود را ذکر کردند تا به «نزار» رسیدند[1].

خلقت و نسب پیامبر و اهل‌بیت علیهم السلام

سپس فرمود: بدانید که من و اهل بیتم نوری بودیم که در پیشگاه خداوند ـ دو هزار سال قبل از آنکه آدم خلق شود ـ حضور داشتیم[2]. **و چنین بود که وقتی آن نور تسبیح**

---

۱. دربارهٔ نسب پیامبر صلی الله علیه و آله به حدیث ۱۴ پاورقی ۴۴ مراجعه شود.

۲. جملهٔ «کُنّا نوراً یَسْعیٰ» به صورت فوق ترجمه شده است.

می‌گفت ملائکه به تسبیح آن تسبیح می‌گفتند.

وقتی خداوند آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او قرار داد، و سپس آنرا در صلب آدم به زمین فرستاد. سپس آنرا در صلب نوح در کشتی حمل نمود. بعد آنرا در صلب ابراهیم به آتش پرتاب کرد.

سپس خداوند ما را همچنان در صلبهای محترم منتقل می‌کرد تا آنکه ما را از بهترین معادن از نظر اصالت و باکرامت‌ترین مکانها از نظر رشد، از بین پدران و مادران خارج ساخت، بطوریکه هیچکدام از آنها هرگز بصورت زنا با یکدیگر ملاقات نداشتند.

بدانید که ما فرزندان عبدالمطلب سادات اهل بهشت هستیم: **من و علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و فاطمه و مهدی.**

انتخاب اهل‌بیت ﷺ از میان اهل زمین

بدانید که خداوند نظری به اهل زمین نمود و از بین آنان دو نفر را انتخاب کرد: یکی من که بعنوان فرستاده و پیامبر مبعوثم نمود، و دیگری علیّ بن ابیطالب و به من وحی کرد که او را برادر و دوست و وزیر و وصیّم و خلیفه‌ام قرار دهم.

علی ﷺ ولیّ هر مؤمن و سکون زمین و کلمهٔ تقوی

بدانید که او صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است. هرکس او را دوست بدارد خدا او را دوست دارد، و هرکس با او دشمنی کند خدا با او دشمنی می‌کند. **او را جز مؤمن دوست نمی‌دارد و جز کافر مبغوض نمی‌دارد.**

او قوام زمین بعد از من و باعث آرامش آن است. او کلمهٔ تقوای خداوند و ریسمان محکم اوست. می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند ولی خداوند نور خود را به کمال می‌رساند اگر چه کافران را خوش نیاید[۳].

۳. اشاره به آیهٔ ۸ از سورهٔ صفّ.

انتخاب دوازده امام عليهم السلام بعنوان حجج الهی

بدانید که خداوند نظر دومی نمود و بعد از ما، دوازده وصی از اهل بیتم انتخاب نمود، و آنان را انتخاب شدگان امّتم قرارداد. آنان یکی پس از دیگری مثل ستارگان در آسمان هستند که هر ستاره‌ای غایب شود ستارهٔ دیگری طلوع می‌کند.

آنان امامان هدایت کنندهٔ هدایت شده‌اند که حیلهٔ کسانی که بر آنان حیله کنند، و خواری کسانی که ایشان را خوار کنند به آنان ضرر نمی‌زند.

آنان حجّتهای خداوند در زمین، و شاهدان او بر خلقش، و خزانه‌داران علمش، و بیان کنندگان وحیش و معدنهای حکمتش هستند.

هرکس از آنان اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هرکس از آنان سرپیچی کند معصیت خدا کرده است. آنان با قرآن، و قرآن با آنان است. از قرآن جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

پس شاهدان به غائبان برسانند. پروردگارا شاهد باش، پروردگارا شاهد باش، و این را سه مرتبه فرمودند.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۲۲ ص ۱۴۸ ح ۱۴۲.

روایت با سند به سلیم:

۱. غیبت نعمانی: ص ۵۲ .

۲. فضائل شاذان: ص ۱۳۴.

٤٦

بالاترین فضائل امیرالمؤمنین ﷺ از لسان ابوذر و مقداد: ملائکه در اطاعت از علی ﷺ و برائت از دشمنان او، اتمام حجت بر امّتها با علی ﷺ، علی ﷺ واسطه و حجاب بین خدا و مردم، ولایت علی ﷺ طهارت قلب، مقامات انبیاء ﷺ در سایهٔ نبوّت و ولایت، علی ﷺ شاهد بر مردم و حساب رَس قیامت، علی ﷺ مظهر صفات الهی.

بالاترین فضائل امیرالمؤمنین ﷺ از لسان ابوذر و مقداد

ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت: به ابوذر گفتم: خدا تو را رحمت کند، عجیب‌ترین مطلبی که از پیامبر ﷺ شنیده‌ای که دربارهٔ علی بن ابیطالب ﷺ فرموده برایم نقل کن.

ملائکه در اطاعت از علی ﷺ و برائت از دشمنان او

ابوذر گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: **«در اطراف عرش نود هزار ملائکه هستند که تسبیحی و عبادتی جز اطاعت علی بن ابیطالب و برائت از دشمنانش و طلب مغفرت برای شیعیانش ندارند».**

گفتم: خدا تو را رحمت کند، مطلب دیگری هم بگو. گفت: از آنحضرت شنیدم که می‌فرمود: **«خداوند، جبرئیل ومیکائیل و اسرافیل را به اطاعت علی و برائت از دشمنان او و استغفار برای شیعیانش اختصاص داده است».**

اتمام حجت بر اُمّتها با علی ﷺ

گفتم: مطلب دیگری هم بگو. گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: **«خداوند همچنان بوسیله علی ﷺ در هر امّتی که پیامبر مرسَلی در آنان بوده اتمام حجّت می‌نمود، و**

آنکه بیشتر به علی‌ؑ معرفت داشت درجهٔ او نزد خداوند عظیم‌تر بود».

علی‌ؑ واسطه و حجاب بین خدا و مردم

عرض کردم: خدا تو را رحمت کند، مطلب دیگری هم بگو. گفت: آری، از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود: **اگر من و علی نبودیم خدا شناخته نمی‌شد، و اگر من و علی نبودیم خدا عبادت نمی‌شد، و اگر من و علی نبودیم ثواب و عقابی نبود.**

علی را هیچ پرده‌ای از خداوند نمی‌پوشاند و هیچ حجابی بین او و خداوند مانع نمی‌شود. او خود حجاب و واسطه بین خدا و خلقش است.

ولایت علی‌ؑ طهارت قلب

سلیم می‌گوید: سپس از مقداد پرسیدم و گفتم: خدا تو را رحمت کند، بهترین مطلبی که دربارهٔ علی بن ابیطالب‌ؑ از پیامبرﷺ شنیده‌ای برایم نقل کن.

گفت: از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود «**خداوند در پادشاهی خود یگانه است. او خود را به انوارش[1] شناسانید، و سپس دستورات خود را به آنان سپرد و بهشتش را بر ایشان مباح نمود.**

هرکس از جن و انس که خدا بخواهد قلب او را پاک گرداند ولایت علی بن ابیطالب را به او می‌شناساند، و هرکس که خدا بخواهد بر قلب او پرده بکشد معرفت علی بن ابیطالب را دربارهٔ او امساک می‌کند.

مقامات انبیاءؑ در سایهٔ نبوت و ولایت

قسم به خدایی که جانم بدست اوست، آدم مستوجب آن نشد که خدا او را خلق کند و از روحش در او بدمد، و نیز توبهٔ او را بپذیرد و او را به بهشتش باز گرداند مگر بخاطر نبوّت من و ولایت علی بعد از من.

---

۱. ظاهراً منظور از انوار همان چهارده معصومؑ هستند که خداوند خود را به آنان شناسانیده است.

قسم به آنکه جانم بدست اوست ملکوت آسمانها و زمین به ابراهیم نشان داده نشد و خداوند او را دوست خود قرار نداد مگر بخاطر نبوّت من و اقرار به علی بعد از من.

قسم به آنکه جانم بدست اوست، خداوند با موسی سخن نگفت و عیسی را بعنوان آیت خود بر جهانیان معرفی نکرد مگر بخاطر نبوّت من و معرفت علی بعد از من.

قسم به آنکه جانم بدست اوست، هیچ پیامبری به نبوّت نرسید مگر بخاطر معرفت او[2] و اقرار به ولایت ما. و هیچ مخلوقی از جانب خداوند اهلیّت پیدا نکرد که خدا به او نظر کند مگر با بندگی در مقابل خدا و اقرار به علی بعد از من.

سپس مقداد سکوت کرد.

علی ﷺ شاهد بر مردم و حساب رَس قیامت

گفتم: مطلب دیگری هم بگو.

گفت: بلی، از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: علی حاکم و مدبّر این امت و شاهد بر آنها و متصدّی حساب آنان است.

اوست صاحب مقام اعظم و راه حقّی که طریق آن آباد[3] است، و او صراط مستقیم خداوند است.

بوسیلهٔ او بعد از من از ضلالت هدایت می‌یابند و از کوردلی‌ها به بینش دست می‌یابند. بوسیلهٔ او نجات یابندگان نجات می‌یابند، و از مرگ به او پناه برده می‌شود و بوسیلهٔ او امان از ترس می‌آید. با او گناهان محو و ظلم دفع می‌گردد و رحمت نازل می‌شود.

علی ﷺ مظهر صفات الهی

او چشم بینندهٔ خداوند و گوش شنوای او و زبان گویای او در خلقش، و دست باز او

---

۲. «الف» خ ل: معرفت من.

۳. «الف» خ ل: روشن است.

به رحمت بر بندگانش، و وجه او در آسمانها و زمین و جَنْب راست و آشکار او است[۴].

او طناب قوی و محکم، و ریسمان قابل اعتماد او است که از هم گسیختگی ندارد، و باب خداوند است که از آن باید وارد شد و خانهٔ خداست که هرکس داخل آن شود در امان خواهد بود.

او عَلَم خداوند بر صراط در روز برانگیختن مردم خواهد بود. هرکس او را بشناسد بسوی بهشت نجات خواهد یافت، و هرکس او را انکار کند بسوی آتش سقوط خواهد کرد.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۴۰ ص ۹۵ ح ۱۱۶.

۴. «جَنْب الله» اشاره به آیهٔ قرآن است که در این‌باره آمده و حاکی از کمال تقرّب به درگاه خداست.

۴۷

فارق بین ایمان و کفر ولایت علی ﷺ.

فارق بین ایمان و کفر، ولایت علی ﷺ

ابان از سلیم نقل می‌کند که گفت: از سلمان فارسی شنیدم که می‌گفت:

علی ﷺ بابی است که خداوند آنرا باز کرده است. هرکس داخل آن شود مؤمن، و هرکس از آن خارج شود کافر است[۱].

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۴۰ ص ۹۷.

روایت از غیر سلیم:

۱. کافی: ج ۲ ص ۳۸۸ ح ۱۶.

۲. کافی: ج ۲ ص ۳۸۸ ح ۱۸.

۳. کافی: ج ۲ ص ۳۸۹ ح ۲۱.

۴. ارشاد القلوب: ص ۱۷۹.

۵. فردوس الاخبار دیلمی، به‌نقل بحار: ج ۴۰ ص ۷۶.

---

۱. در کتاب احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۶۶ نقل کرده که پیامبر ﷺ در خطبهٔ غدیر فرمود: «خداوند تعالی می‌فرماید: من علی را عَلَم بین خود و خلقم قرار دادم. هرکس او را بشناسد مؤمن است، و هرکس او را انکار کند کافر است، و هرکس در بیعت او دیگری را شریک کند مُشرك است، و هرکس با ولایت او مرا ملاقات کند داخل بهشت می‌شود، و هرکس با دشمنی او مرا ملاقات کند داخل آتش می‌شود».

۴۸

وقایع سقیفه از لسان ابن عبّاس: ارتداد اکثریت مردم بعد از پیامبر ﷺ، ضروری‌ترین برنامه‌های امیرالمؤمنین ؑ پس از پیامبر ﷺ.

۱. اقدامات و هجوم اهل سقیفه برای بیعت اجباری: دعوت غاصبین از امیرالمؤمنین ؑ برای بیعت و عکس‌العمل آنحضرت، هجوم و آتش زدن دَرِ خانهٔ امیرالمؤمنین ؑ، زدن حضرت زهرا ؑ، عکس‌العمل امیرالمؤمنین ؑ در مقابل جسارت به حضرت زهرا ؑ، تصمیم به قتل حضرت زهرا ؑ و عکس‌العمل امیرالمؤمنین ؑ، بیرون آوردن امیرالمؤمنین ؑ از خانه.

۲. کیفیت بیعت اجباری با ابوبکر: اوّلین سخن امیرالمؤمنین ؑ هنگام بیعت اجباری، تهدید اوّل به قتل برای بیعت اجباری، دفاع بریدهٔ اسلمی از امیرالمؤمنین ؑ، دفاع سلمان از امیرالمؤمنین ؑ، دفاع ابوذر و مقداد و عمار از امیرالمؤمنین ؑ، تهدید دوم به قتل برای بیعت اجباری، دفاع ام ایمن و ام سلمه از امیرالمؤمنین ؑ، تهدید سوم به قتل برای بیعت اجباری، تهدید چهارم به قتل برای بیعت اجباری، تهدید پنجم به قتل برای بیعت اجباری.

۳. غصب فدك: استدلال حضرت زهرا ؑ برای بازگرداندن فدك، منع عمر از نوشتن سند و ردّ فدك، عیادت ابوبکر و عمر از حضرت زهرا ؑ، نفرین حضرت زهرا ؑ بر ابوبکر و عمر.

۴. شهادت و تدفین حضرت زهرا ؑ: وصیت‌های حضرت زهرا ؑ، عکس‌العمل شهادت حضرت زهرا ؑ بین مردم، نماز و تدفین مخفیانهٔ حضرت زهرا ؑ، قصد عمر برای نبش قبر حضرت زهرا ؑ و عکس‌العمل امیرالمؤمنین ؑ.

۵. نقشهٔ قتل امیرالمؤمنین ؑ: توطئهٔ ابوبکر و عمر و خالد برای قتل امیرالمؤمنین ؑ، پشیمانی ابوبکر هنگام اجرای نقشهٔ قتل، عکس‌العمل امیرالمؤمنین ؑ در توطئهٔ قتل، عکس‌العمل اصحاب امیرالمؤمنین ؑ در توطئهٔ قتل حضرت، عکس‌العمل زنان بنی هاشم در توطئهٔ قتل امیرالمؤمنین ؑ.

وقایع سقیفه از لسان ابن عبّاس

ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس نقل می‌کند که گفت: نزد ابن عبّاس در خانه‌اش بودم و عده‌ای از شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ هم همراه ما بودند. ابن عبّاس برای ما صحبت کرد و از جمله سخنانش چنین گفت:

ارتداد اکثریت مردم بعد از پیامبر ﷺ

برادرانم، پیامبر ﷺ از دنیا رفت، و آن روزی که از دنیا رفت **هنوز او را درقبرش نگذاشته بودند که مردم عهد را شکستند** ومرتدّ شدند وبر مخالفت با امیرالمؤمنین ﷺ اتّفاق کردند.

ضروری‌ترین برنامه‌های امیرالمؤمنین ﷺ پس از پیامبر ﷺ

آنحضرت به امور پیامبر ﷺ مشغول شد تا آنکه از غسل و کفن و حنوط آنحضرت فارغ شد و او را دفن نمود. سپس مشغول جمع قرآن شد، و بجای مشغول شدن به فتنه‌های مردم، به وصیّت پیامبر ﷺ پرداخت. هدف و همت او ریاست نبود، چرا که پیامبر ﷺ دربارهٔ مردم به او خبر داده بود.

۱

اقدامات و هجوم اهل سقیفه برای بیعت اجباری

دعوت غاصبین از امیرالمؤمنین ﷺ برای بیعت و عکس‌العمل آنحضرت

آنگاه که مردم دچار فتنهٔ آن دو نفر (ابوبکر و عمر) شدند، و جز علی و بنی هاشم و ابوذر و مقداد و سلمان و عدّه‌ای کم کسی باقی نماند، عمر به ابوبکر گفت: «همهٔ مردم با تو بیعت کردند بجز این مرد و اهل بیتش و این چند نفر. اکنون سراغ او بفرست».

ابوبکر پسرعموی عمر را که به او «قنفذ» گفته می‌شد سراغ حضرت فرستاد و به او گفت: ای قنفذ، سراغ علی برو و به او بگو: «**خلیفهٔ پیامبر را اجابت کن**»!

قنفذ رفت و پیام را رسانید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «**چه زود بر پیامبر دروغ بستید، پیمان را شکستید و مرتد شدید. بخداقسم، پیامبر صلی الله علیه و آله غیر مرا خلیفه قرار نداده است. ای قنفذ بازگرد که تو فقط پیام رسانی. به او بگو: علی به تو می‌گوید: «بخداقسم پیامبر ترا خلیفه قرار نداده[1] و تو خوب می‌دانی که خلیفهٔ پیامبر کیست**»!

قنفذ نزد ابوبکر بازگشت و پیام را رسانید. ابوبکر گفت: «علی راست می‌گوید، پیامبر مرا خلیفهٔ خود قرار نداده است»! عمر غضبناك شد و از جا جست و بپا ایستاد. ابوبکر گفت: «بنشین». سپس به قنفذ گفت: «نزد علی برو و به او بگو: امیرالمؤمنین ابوبکر را اجابت کن»!

قنفذ آمد تا نزد علی علیه السلام وارد شد و پیام را رسانید. حضرت فرمود: «**بخداقسم دروغ می‌گوید. نزد او برو و به او بگو: بخداقسم نامی را که از آنِ تو نیست بر خود گذاشته‌ای، تو خوب می‌دانی امیرالمؤمنین غیر توست**».

قنفذ بازگشت و به ابوبکر و عمر خبر داد. عمر غضبناك از جا برخاست و گفت: «**من ضعف عقل و ضعف رأی او را می‌شناسم!! و می‌دانم که هیچ کار ما درست نمی‌شود[2] تا آنکه او را بکشیم!! مرا رها کن تا سر او را برایت بیاورم**»!! ابوبکر گفت: «بنشین»، ولی عمر قبول نکرد، و ابوبکر او را قسم داد تا نشست. سپس گفت: ای قنفذ، نزد او برو و به او بگو: «ابوبکر را اجابت کن».

قنفذ آمد و گفت: «ای علی، ابوبکر را اجابت کن». علی علیه السلام فرمود: «**من مشغول کار دیگری هستم، و کسی نیستم که وصیّت دوستم و برادرم را رها کنم و سراغ ابوبکر و آن ظلمی که برآن اجتماع کرده‌اید بیایم**»[3].

---

۱. «ب»: پیامبر غیر مرا خلیفه قرار نداده است.

۲. «الف» خ ل: کار او (با ما) درست نمی‌شود مگر آنکه او را بکشیم.

۳. «ب» و «د»: سراغ باطل شما بیایم.

هجوم و آتش زدن دَرِ خانهٔ امیرالمؤمنین ﷺ

قنفذ رفت و به ابوبکر خبر داد. عمر غضبناك از جا جست و خالد بن ولید و قنفذ را صدا زد و به آنان دستور داد تا هیزم و آتش با خود بیاورند.

سپس براه افتاد تا به درِ خانهٔ علی ﷺ رسید در حالیکه حضرت فاطمه ﷺ پشت در نشسته بود و سر مبارك را بسته و در رحلت پیامبر ﷺ جسمش نحیف شده بود.

عمر پیش آمد و در را زد، و بعد صدا زد: «ای پسر ابی طالب، در را باز کن»! حضرت زهرا ﷺ فرمود: «ای عمر، ما را با تو چه کار است؟ ما را به حال خودمان رها نمی‌کنی»[۴].

عمر گفت: «در را باز کن وگرنه خانه را بر سر شما آتش می‌زنیم»!

فرمود: «ای عمر، از خدای عزوجل نمی‌ترسی، که داخل خانه‌ام می‌شوی و بر منزل من هجوم می‌آوری»[۵]؟

ولی عمر تصمیم بر بازگشت نگرفت، و آتش طلب کرد[۶] و آن را کنار در شعله‌ور ساخت بطوری که در آتش گرفت. سپس در را فشار داد (و در باز شد).

زدن حضرت زهرا ﷺ

حضرت زهرا ﷺ روبروی عمر درآمد و ناله زد: «یا ابتاه! یا رسول الله»! عمر شمشیر را ـ همچنان که در غلافش بود ـ بلند کرد و بر پهلوی[۷] حضرت زد[۸]. فاطمه ﷺ فریاد زد. عمر تازیانه را بلند کرد و بر بازوی آن حضرت زد. فاطمه ﷺ ناله زد: «یا ابتاه»!

---

۴. «ب» و «د»: آیا ما را به حال خودمان رها نمی‌کنی؟

۵. «ب» و «د»: و خانه‌ام را آتش می‌زنی.

۶. «الف» خ ل: و این بار با آتش آمد.

۷. «ب»: به دو پهلوی حضرت زد.

۸. کلمهٔ «وجاء» که در عبارت عربی بکار رفته بمعنای ضربتی است که ضارب بی‌پروا می‌زند تا به هر جایی پیش آمد اصابت کند و ملاحظهٔ طرف مقابل را نمی‌کند.

عکس‌العمل امیرالمؤمنین ﷺ در مقابل جسارت به حضرت زهرا ﷺ

ناگهان امیرالمؤمنین ﷺ برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را تکانی داد و بر زمین زد و بر بینی و گردن او کوبید و تصمیم به قتل او گرفت.

ولی سخن پیامبر ﷺ و وصیّت او دربارۀ صبر و تسلیم را بیاد آورد، و فرمود: «ای پسر صهّاک[۹]، قسم به خدایی که محمّد را به نبوّت کرامت داد، اگر نبود مقدّری که از طرف خداوند نوشته شده می‌فهمیدی که **تو نمی‌توانی داخل خانه‌ام شوی»!**

تصمیم به قتل حضرت زهرا ﷺ و عکس‌العمل امیرالمؤمنین ﷺ

عمر فرستاد و کمک خواست. مردم رو به خانه آوردند و داخل شدند. **خالد بن ولید شمشیر از غلاف بیرون کشید تا فاطمه ﷺ را بزند!**

امیرالمؤمنین ﷺ با شمشیر بر خالد حمله کرد. او حضرت را قسم داد، و حضرت هم دست نگهداشت[۱۰].

بیرون آوردن امیرالمؤمنین ﷺ از خانه

مقداد و سلمان و ابوذر و عمّار و بریدۀ اسلمی پیش آمدند و برای کمک امیرالمؤمنین ﷺ داخل خانه شدند، و طوری شد که نزدیك بود فتنه‌ای بپا شود.

علی ﷺ را بیرون بردند و مردم هم پشت سر او آمدند. **سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریدۀ اسلمی** رحمهم الله به‌دنبال آنحضرت براه افتادند در حالیکه می‌گفتند: «چه زود به پیامبر ﷺ خیانت کردید و کینه‌هایی که در سینه‌ها داشتید بیرون آوردید».

بریدة بن خصیب اسلمی گفت: «ای عمر، آیا بر برادر پیامبر و وصیّش و بر دخترش

---

۹. «صهّاك» نام مادر عمر است.

۱۰. «ب» و «د»: خالد بن ولید شمشیر برهنه کرد تا بر علی ﷺ بزند. زبیر با شمشیرش بر او حمله کرد، ولی امیرالمؤمنین ﷺ او را قسم داد و او هم دست نگهداشت. «الف» خ ل: ... امیرالمؤمنین ﷺ بر او حمله کرد، ولی او حضرت را قسم داد و حضرت دست نگهداشت.

حمله می‌کنی و او را می‌زنی، در حالیکه قریش سوابق تو را خوب می‌دانند».

در اینجا خالد شمشیرش را در حالیکه در غلاف بود بلند کرد تا بریده را بزند، ولی عمر او را گرفت و از این کار باز داشت.

۲

کیفیت بیعت اجباری با ابوبکر

اوّلین سخن امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام بیعت اجباری

امیرالمؤمنین علیه السلام را در حالیکه گریبان او را گرفته و می‌کشیدند نزد ابوبکر رسانیدند. همین که چشم ابوبکر به حضرت افتاد فریاد زد: «او را رها کنید»!

حضرت فرمود: «چه زود بر اهل بیت پیامبرتان حمله کردید! ای ابوبکر، به چه حقّی و به چه میراثی و به چه سابقه‌ای مردم را بر بیعت خود ترغیب می‌کنی[۱۱]؟! آیا تو دیروز به امر پیامبر ﷺ با من بیعت نکردی»؟

تهدید اوّل به قتل برای بیعت اجباری

عمر گفت: ای علی، این سخن را کنار بگذار. بخدا قسم اگر بیعت نکنی تو را می‌کشیم. حضرت فرمود: «در این صورت بندهٔ خدا و برادر مقتول پیامبر خواهم بود»!

عمر گفت: «بندهٔ خدای مقتول درست است، ولی برادر مقتول پیامبر درست نیست»! حضرت فرمود: «بدان بخدا قسم، اگر نبود مقدّر خداوند که ثبت شده و پیمانی که دوستم (پیامبر) با من عهد کرده و من هرگز از آن نخواهم گذشت، می‌فهمیدی که کدامیک از ما یارمان ضعیف‌تر و عددمان کمتر است». در این حال ابوبکر ساکت بود و سخنی نمی‌گفت.

---

۱۱. «ب» و «د»: دعوت می‌کنی.

دفاع بُرَیدهٔ اسلمی از امیرالمؤمنین علیه السلام

بُرَیده برخاست وگفت: ای عمر، آیا شما آن دو نفر نیستید که پیامبر صلی الله علیه و آله به شما گفت: «**نزد علی بروید و بعنوان امیرالمؤمنین بر او سلام کنید**»، و شما دو نفر گفتید: آیا این از دستور خدا و دستور پیامبرش است؟ و آن حضرت فرمود: آری.

ابوبکر گفت: ای بریده، این جریان درست است، ولی تو غایب شدی و ما حاضر بودیم، و بعد از هر مسئله‌ای مسئلهٔ دیگری پیش می‌آید!

عمر گفت: ای بریده، تو را به این موضوع چه کار است؟ و چرا در این مسئله دخالت می‌کنی؟! بریده گفت: «بخداقسم در شهری که شما در آن حکمران باشید سکونت نخواهم کرد».

عمر دستور داد او را زدند و بیرون کردند!

دفاع سلمان از امیرالمؤمنین علیه السلام

سپس سلمان برخاست و گفت: «ای ابوبکر، از خدا بترس و از این جایی‌که نشسته‌ای برخیز، و آنرا برای اهلش واگذار که **تا روزقیامت به گوارائی از آن استفاده کنند، و دو شمشیر بر سر این امت اختلاف نکنند**».

ابوبکر به او پاسخی نداد. سلمان دوباره همان سخن را تکرار کرد. عمر او را کنار زد وگفت: تو را با این مسئله چکار است؟ و چرا در مسئله‌ای که در اینجا جریان دارد خود را داخل می‌کنی؟

سلمان گفت: ای عمر آرام بگیر! ای ابوبکر، از این جایی‌که نشسته‌ای برخیز و آنرا برای اهلش واگذار تا بخدا قسم به خوشی تا روزقیامت از آن استفاده کنند. **و اگر قبول نکنید از همین طریق خون خواهید دوشید و آزادشدگان و طردشدگان و منافقین در خلافت طمع خواهند کرد.** بخدا قسم، اگر من می‌دانستم که می‌توانم ظلمی را دفع کنم یا دین را برای خداوند عزّت دهم شمشیرم را بردوش می‌گذاردم و با شجاعت با آن

می‌زدم. آیا بر جانشین پیامبر خدا حمله می‌کنید[۱۲]؟! بشارت باد شما را بر بلا و از آسایش ناامید باشید.

دفاع ابوذر و مقداد و عمار از امیرالمؤمنین ﷺ

سپس ابوذر و مقداد و عمار بپا خاستند و به علی ﷺ عرض کردند: **«چه دستور می‌دهی؟ بخداقسم اگر امر کنی آنقدر شمشیر می‌زنیم تا کشته شویم».**

حضرت فرمود: «خدا شما را رحمت کند، دست نگهدارید و پیمان پیامبر و آنچه شما را بدان وصیّت کرده بیاد بیاورید». آنان هم دست نگه داشتند.

تهدید دوم به قتل برای بیعت اجباری

در حالیکه ابوبکر بر منبر نشسته بود عمر به او گفت: چطور بالای منبر نشسته‌ای در حالیکه این (مرد) نشسته و با تو روی جنگ دارد و بر نمی‌خیزد در بین ما با تو بیعت کند؟ **آیا دستور نمی‌دهی گردنش زده شود[۱۳]؟!**

این درحالی بود که امام حسن وامام حسین ﷺ بالای سر امیرالمؤمنین ﷺ ایستاده بودند. وقتی سخن عمر را شنیدند گریه کردند و صدای خود را بلند کردند که: «یا جَدّاه، یا رسول الله».

امیرالمؤمنین ﷺ آن دو را به سینه چسبانید و فرمود: گریه نکنید، بخداقسم برکشتن پدرتان قادر نیستند. این دو کمتر و ذلیل‌تر و کوچکتر از آن هستند.

دفاع امّ ایمن و ام سلمه از امیرالمؤمنین ﷺ

ام ایمن نوبیّه ـ که در کودکی پرستار پیامبر ﷺ بوده ـ و نیز امّ سلمه پیش آمدند و گفتند: **«ای عتیق[۱۴]، چه زود حسد خود را نسبت به آل محمّد ﷺ آشکار ساختید».**

---

۱۲. «ب» و «د»: شمشیرم را بر دوشم می‌گذارم و با آن قومی را که بر جانشین پیامبر و خلیفهٔ او در امّتش و پدر فرزندانش ادعای امیری کنند می‌زدم.

۱۳. «الف» خ ل: گردنش را بزنیم؟!

۱۴. «عتیق» لقب ابوبکر است.

عمر دستور داد آن دو را از مسجد خارج کنند و گفت: «ما را با زنان چه کار است»!

تهدید سوم به قتل برای بیعت اجباری

بعد عمر گفت: ای علی، برخیز و بیعت کن. حضرت فرمود: اگر نکنم؟ گفت: **بخدا قسم در این صورت گردنت را می‌زنیم**[۱۵]!

حضرت فرمود: بخدا قسم دروغ گفتی ای پسر صهّاك، تو قدرت بر این کار نداری، تو پست‌تر و ضعیف‌تر از این هستی.

تهدید چهارم به قتل برای بیعت اجباری

خالد بن ولید از جا برخاست و شمشیرش را بیرون کشید و گفت: «**بخدا قسم اگر بیعت نکنی تو را می‌کشم**»!

امیرالمؤمنین﷣ به طرف او برخاست و جلو لباسش را گرفت و او را به عقب پرتاب کرد[۱۶] بطوری که او را بر قفا به زمین انداخت و شمشیر از دستش افتاد!

تهدید پنجم به قتل برای بیعت اجباری

عمر گفت: ای علی بن ابی‌طالب، برخیز و بیعت کن. حضرت فرمود: اگر نکنم؟ گفت: بخدا قسم در این صورت تو را می‌کشیم.

امیرالمؤمنین﷣ سه مرتبه با این سخن حجت را بر آنان تمام کرد و سپس بدون آنکه کف دستش را باز کند دستش را دراز کرد.

ابوبکر هم بر دست او زد و به همین مقدار از او قانع شد.

سپس حضرت به طرف منزلش حرکت کرد، و مردم در پی حضرت به راه افتادند.

---

۱۵. «الف»: گردنت زده می‌شود.

۱۶. «د»: سپس او را بلند کرد.

۳

غصب فدك

استدلال حضرت زهرا ﷺ برای بازگرداندن فدك

ابن عبّاس گفت: به حضرت زهرا ﷺ خبر رسید که ابوبکر فدك را به تصّرف خود در آورده است. آنحضرت همراه زنان بنی‌هاشم بیرون آمد تا بر ابوبکر وارد شد.

سپس فرمود: ای ابوبکر، می‌خواهی زمینی را از من بگیری که پیامبر ﷺ آن را برای من قرار داد و از زمینی که مسلمانان با حمله و جنگ آن را بدست نیاورده‌اند به من بخشید؟ آیا پیامبر ﷺ نفرموده است: «مواظبت و احترام هر کسی را نسبت به فرزندانش بعد از او باید مراعات کرد؟ تو هم می‌دانی که آنحضرت برای فرزندش غیر فدك چیزی باقی نگذاشته است».

منع عمر از نوشتن سند و رّد فدك

وقتی ابوبکر سخن آنحضرت و زنان همراه او را شنید دواتی خواست تا سند فدك را برای او بنویسد.

عمر وارد شد و گفت: ای خلیفهٔ پیامبر! برایش ننویس تا در مورد آنچه ادعا می‌کند شاهد بیاورد. حضرت فرمود: آری، شاهد می‌آورم. عمر گفت: چه کسی؟ فرمود: علی و امّ ایمن. عمر گفت: شهادت زن عجمی که فصیح صحبت نمی‌کند قبول نیست. علی هم آتش را به دور قرص نان خود جمع می‌کند[۱۷].

حضرت زهرا ﷺ برگشت در حالیکه چنان از غیظ پر شده بود که قابل توصیف نبود، و بعد از آن مریض شد.

---

۱۷. «ب»: مال را بسوی خود می‌کشد.

عیادت ابوبکر و عمر از حضرت زهرا ؟

علی ؟ نمازهای پنجگانه را در مسجد بجا می‌آورد. هر بار که نماز می‌خواند ابوبکر و عمر به او می‌گفتند: «دختر پیامبر چطور است»؟!

تا آنجا که بیماری حضرت شدّت یافت. باز هم از حال حضرت سؤال کردند و گفتند: «**بین ما و او مسائلی واقع شد که خود بهتر می‌دانی، اگر صلاح بدانی از او برای ما اجازه بگیر تا از گناهمان نزد او عذرخواهی کنیم**»؟ حضرت فرمود: این با شماست.

آن دو برخاستند و کنار در خانه نشستند. علی ؟ نزد فاطمه ؟ آمد و فرمود: «**ای زن آزاد**[۱۸]**، فلانی و فلانی پشت در هستند و می‌خواهند بر تو سلام کنند، چه صلاح می‌دانی**»؟

حضرت زهرا ؟ عرض کرد: خانه خانهٔ تو و زن آزاد هم همسر توست، هر چه می‌خواهی انجام بده. فرمود: «پوشش سرت را محکم کن». **آنحضرت هم سر خود را پوشانید و رویش را به طرف دیوار گردانید.**

نفرین حضرت زهرا ؟ بر ابوبکر و عمر

ابوبکر و عمر وارد شدند و سلام کردند و گفتند: از ما راضی باش، خدا از تو راضی باشد. حضرت زهرا ؟ فرمود: چه چیزی شما را به این کار وادار کرده است؟ **گفتند: ما به بدی خود اعتراف می‌کنیم و امیدواریم ما را ببخشی و کینهٔ ما را از دل بیرون آوری.**

فرمود: اگر راست می‌گوئید، دربارهٔ آنچه از شما سؤال می‌کنم به من خبر دهید، چراکه من چیزی از شما سؤال نمی‌کنم مگر آنکه می‌دانم شما آن را می‌دانید. اگر راست بگوئید می‌دانم که شما در آمدنتان راست می‌گوئید. گفتند: هر چه می‌خواهی سؤال کن.

فرمود: شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا از پیامبر ؟ شنیدید که می‌فرمود: «**فاطمه پارهٔ تن من است، هر کس او را اذیّت کند مرا اذیّت کرده است**»؟ گفتند: آری. حضرت دستها را بسوی آسمان بلند کرد و فرمود: «**خدایا این دو مرا اذیت کردند. من شکایت این دو را**

---

۱۸. کلمهٔ «آزاد» برای سخن بعد است که «چه صلاح می‌دانی»، یعنی اختیار با توست و من به تو تحمیل نمی‌کنم.

به پیشگاه تو و پیامبرت می‌نمایم. نه بخدا قسم، هرگز از شما راضی نمی‌شوم تا پدرم پیامبر را ملاقات کنم و آنچه شما انجام دادید به او خبر دهم، تا دربارهٔ شما حکم کند».

اینجا بود که ابوبکر صدای وای و ویل بلند کرد و به شدّت به جزع و فزع افتاد. عمر گفت: ای خلیفهٔ پیامبر، از سخن زنی جزع و فزع می‌کنی؟!

۴

شهادت و تدفین حضرت زهرا ﷺ

وصیّت‌های حضرت زهرا ﷺ

ابن عبّاس می‌گوید: حضرت زهرا ﷺ بعد از رحلت پدرش پیامبر ﷺ چهل شب ماند.[۱۹] وقتی بیماریش شدّت یافت علی ﷺ را صدا زد و فرمود: **«ای پسرعمو، حال مرا که می‌بینی، من تو را وصیت می‌کنم که با دختر خواهرم زینب ازدواج کنی تا برای فرزندانم مثل خودم باشد. و برای من تابوتی آماده کنی، که من دیدم ملائکه آن را توصیف می‌کردند. و بر جنازهٔ من و دفنم و نماز بر من احدی از دشمنان خدا حاضر نشوند».**

ابن عبّاس می‌گوید: این همان سخن امیرالمؤمنین ﷺ است که فرمود: مسائلی بود که برای ترک آنها راهی نیافتم، چرا که قرآن طبق آن بر قلب محمّد ﷺ نازل شده بود[۲۰]: یکی جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین که دوستم پیامبر ﷺ مرا به جنگ با آنان وصیّت کرده و بر سر آن با من پیمان بسته بود، و دیگر تزویج امامه دختر زینب که فاطمه به من وصیّت کرده بود.

عکس‌العمل شهادت حضرت زهرا ﷺ بین مردم

ابن عبّاس می‌گوید: حضرت زهرا ﷺ همان روز[۲۱] از دنیا رفت. صدای گریهٔ زن و مرد

---

۱۹. کلمهٔ «بقیت» یا «لبثت» که در اینجا به کار رفته دو احتمال دارد: ۱ - حضرت چهل روز بعد از پدر بزرگوار زنده ماند. ۲ - حضرت تا چهل روز - در عین مریضی - حالش بهتر بود و بعد از آن شدّت یافت.

۲۰. «ب» و «د»: دو مسئله که بر ترک آن دو راهی نداشتم مگر آنکه بر آنچه بر محمّد ﷺ نازل شده کافر شوم.

۲۱. منظور از «همان روز» یا روز چهلم است، و یا همان روزی که حضرت وصیّت فرمود.

مدینه را به لرزه در آورد، و مردم مانند روزی که پیامبر ﷺ از دنیا رفته بود متحیّر ماندند.

ابوبکر و عمر هم بعنوان تسلیت به امیرالمؤمنین ﷺ آمدند و گفتند: «ای ابوالحسن، برای نماز بر دختر پیامبر بر ما سبقت مگیر».

نماز و تدفین مخفیانهٔ حضرت زهرا ﷺ

شب که شد علی ﷺ عبّاس و فضل و مقداد و سلمان و ابوذر و عمّار را صدا زد. عبّاس جلو رفت و بر آنحضرت نماز خواند[۲۲] و او را دفن کردند.

صبح که مردم برخاستند ابوبکر و عمر به همراهی آنان آمدند و قصد داشتند بر حضرت زهرا ﷺ نماز بخوانند. مقداد گفت: دیشب حضرت فاطمه ﷺ را دفن کردیم!

عمر رو به ابوبکر کرد و گفت: به تو نگفتم، آنها زود این کار را می‌کنند؟!

عبّاس گفت: آنحضرت وصیّت کرده بود شما دو نفر بر او نماز نخوانید.

قصد عمر برای نبش قبر حضرت زهرا ﷺ و عکس‌العمل امیرالمؤمنین ﷺ

عمر گفت: بخدا قسم ای بنی‌هاشم، شما حَسَد قدیمی‌تان را نسبت به ما هرگز ترک نمی‌کنید. این کینه‌هایی که در سینه‌های شماست هرگز از بین نمی‌رود[۲۳]. بخداقسم قصد کرده‌ام قبر او را نبش کنم و بر او نماز بخوانم!

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: بخدا قسم ای پسر صهّاک، اگر چنین قصدی نمایی دستت را بسویت بر می‌گردانم، بخدا قسم اگر شمشیرم را بیرون کشم آن را غلاف نخواهم کرد مگر با گرفتن جان تو! (اگر می‌توانی) قصدت را عملی کن. در اینجا عمر شکست خورد و سکوت کرد و دانست که علی ﷺ هرگاه قسم یاد کند آنرا عملی می‌کند.

سپس علی ﷺ فرمود: ای عمر، تو همان کسی نیستی که پیامبر ﷺ قصد کشتن تو را

---

۲۲. این صورت ظاهری قضیّه است، و طبق احادیث خود امیرالمؤمنین ﷺ قبلاً بر بدن حضرت نماز خوانده بود. بحار: ج ۴۳ ص ۱۸۸ و ۱۹۳ و ۲۱۵ مراجعه شود.

۲۳. ـ «ب» و «د»: آیا وقت آن نشده است که این کینه‌هایی که در دل شماست از بین برود؟!

نمود و سراغ من فرستاد. من در حالیکه شمشیر به کمر بسته بودم آمدم و به سویت حمله کردم تا تو را بکشم، ولی خداوند عزوجل آیه نازل کرد که: «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا»[۲۴]، یعنی: «نسبت به آنان عجله مکن که برایشان آماده کرده‌ایم».

لذا ابوبکر و عمر و مردم برگشتند.

۵

نقشهٔ قتل امیرالمؤمنین ﷺ

توطئه ابوبکر و عمر و خالد برای قتل امیرالمؤمنین ﷺ

ابن عبّاس می‌گوید: آنان در بین خود نقشه کشیدند و مذاکره کردند و گفتند: **«تا این مرد زنده است هیچ کار ما به درستی انجام نخواهد شد»!** ابوبکر گفت: برای قتل او چه کسی مناسب است؟ عمر گفت: خالد بن ولید!

سراغ خالد فرستادند و گفتند: ای خالد، نظرت دربارهٔ کاری که می‌خواهیم بر عهدهٔ تو بگذاریم چیست؟ خالد گفت: هر چه می‌خواهید بر عهده‌ام بگذارید. بخدا قسم اگر قتل پسر ابوطالب را بر عهده‌ام قرار دهید انجام می‌دهم. گفتند: بخداقسم، تصمیمی غیر از این نداریم. گفت: من برای این کار حاضرم.

ابوبکر گفت: وقتی به نماز صبح ایستادیم تو کنار علی بایست در حالیکه شمشیر همراهت باشد، و وقتی سلام نماز را دادم گردن او را بزن! گفت: باشد. و با این تصمیم از یکدیگر جدا شدند.

پشیمانی ابوبکر هنگام اجرای نقشهٔ قتل

ابوبکر در بارهٔ دستوری که برای قتل علی ﷺ داده بود به فکر فرو رفت و تشخیص

---

۲۴. سورهٔ مریم: آیهٔ ۸۴.

داد که اگر چنین کاری انجام دهد جنگی شدید و فتنه‌ای طولانی بپا خواهد شد. لذا از دستوری که به خالد داده بود پشیمان شد و آن شب تا صبح خوابش نبرد. سپس به مسجد آمد در حالیکه صفهای نماز بر پا بود. جلو رفت و برای مردم نماز خواند و در همان حال به فکر رفته بود و نمی‌دانست چه می‌گوید.

خالد بن ولید در حالیکه شمشیر به کمر بسته بود آمد و کنار امیرالمؤمنین ﷺ ایستاد، و آنحضرت متوجه قضیّه شده بود[۲۵].

همینکه ابوبکر تشهّد نماز را تمام کرد قبل از آنکه سلام دهد فریاد زد: **«ای خالد، آنچه به تو دستور دادم انجام مده، که اگر انجام دهی تو را به قتل می‌رسانم»** و سپس از راست و چپ سلام نمازش را داد[۲۶].

عکس العمل امیرالمؤمنین ﷺ در توطئهٔ قتل

امیرالمؤمنین ﷺ از جا حرکت کرد و گریبان خالد راگرفت و شمشیر را از دستش بیرون آورد. سپس او را بر زمین زد و روی سینه‌اش نشست و شمشیرش راگرفت تا او را بکشد.

اهل مسجد جمع شدند تا خالد را خلاص کنند ولی نتوانستد. عباس گفت: او را بحقّ قبر پیامبر ﷺ قسم دهید که دست بردارد. آنحضرت را به قبر رسول الله ﷺ قسم دادند و حضرت او را رها کرد. او هم برخاست و به منزلش رفت.

عکس العمل اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ در توطئه قتل حضرت

زبیر و عباس و ابوذر[۲۷] و مقداد و بنی‌هاشم آمدند و شمشیرها بر کشیدند و گفتند:

---

۲۵. «ب»: علی ﷺ مطلب را زیر نظر داشت.

۲۶. از راست و چپ سلام داد، طرز سلام دادن عامه در نماز است که در آخر نماز یکبار به سمت راست توجه کرده سلام نماز را می‌گویند و یکبار به سمت چپ توجه کرده سلام می‌گویند.

۲۷. در «ب» و «د» سلمان بجای ابوذر آمده است.

«بخدا قسم دست از کارهایتان برنمی‌دارید تا سخن بگوید و عمل کند»[۲۸].

در اینجا در بین مردم اختلاف افتاد و درهم پیچیدند و اضطرابی ایجاد شد.

عکس‌العمل زنان بنی‌هاشم در توطئهٔ قتل امیرالمؤمنین ﷺ

زنان بنی‌هاشم بیرون آمدند و فریاد زدند و گفتند: ای دشمنان خدا، چه زود دشمنی با پیامبر و اهل بیتش را ظاهر ساختید. دیر زمانی بود که چنین تصمیمی را دربارهٔ پیامبر ﷺ داشتید ولی نتوانستید.

دیروز دختر او را کشتید، و امروز می‌خواهید برادرش و پسرعمویش و وصیّش و پدر فرزندانش را بقتل برسانید؟ بخدای کعبه قسم، دروغ گفته‌اید، شما به قتل او دست نخواهید یافت.

و طوری شد که مردم ترسیدند فتنهٔ عظیمی بپا شود.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. بحار: ج ۸ قدیم ص ۵۶.

۲. بحار: ج ۴۳ ص ۱۹۷ ح ۲۹.

۳. بحار: ج ۸۱ ص ۲۵۶ ح ۱۸.

۴. عوالم، جلد حضرت زهرا ﷺ: ص ۲۲۰ ح ۱.

روایت با سند به سلیم:

۱. کتاب بهار تألیف حسین بن سعید اهوازی، بنقل ابن طاووس در الیقین: باب ۱۱۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۲ ص ۱۱۹.

---

۲۸. «ب» و «د»: تا سخن بگوئیم و عمل کنیم.

بخش دوّم

تتمهٔ متن کتاب سلیم

در نوع «ج» از نسخه‌های کتاب ـ که کاملتر است ـ احادیثی آمده که در «الف» و «ب» و «د» وجود ندارد، بجز حدیث ۵۸ که در نوع «ب» نیز هست. این ۲۲ حدیث در این فصل از شمارهٔ ۴۹ تا ۷۰ ذکر می‌گردد. برای اطلاع بیشتر به ص ۱۸۱ مقدمه مراجعه شود.

۴۹

ناگفته‌هایی از جریان «انّ الرجل لیهجر»: سخن پیامبر ﷺ در غیاب عمر، نوشتن کتف و شاهد گرفتن بر آن، برنامه‌ای که پیامبر ﷺ برای نوشتن کتف در نظر داشت. تأیید این حدیث.

ناگفته‌هایی از جریان «انّ الرجل لیهجر»

سلیم به قیس می‌گوید: از سلمان شنیدم که می‌گفت: بعد از آنکه آن مرد (عمر) آن سخن را گفت[1] و پیامبر ﷺ غضبناک شد و «کتف» را رها کرد، از امیرالمؤمنین ؑ شنیدم که فرمود: «آیا از پیامبر ﷺ نپرسیم چه مطلبی می‌خواست در کتف بنویسد که اگر آن را می‌نوشت احدی گمراه نمی‌شد و دو نفر هم اختلاف نمی‌کردند»؟

سخن پیامبر ﷺ در غیاب عمر

من سکوت کردم تا کسانی که در خانه بودند برخاستند و فقط امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین ؑ باقی ماندند. من و دو رفیقم ابوذر و مقداد هم خواستیم برخیزیم که علی ؑ به ما فرمود: بنشینید.

حضرت می‌خواست از پیامبر ﷺ سؤال کند و ما هم می‌شنیدیم، ولی خود پیامبر ﷺ ابتداءً فرمود: «برادرم، نشنیدی دشمن خدا چه گفت؟! جبرئیل کمی قبل از این نزد من آمد و به من خبر داد که او سامری این امّت است و رفیقش (ابوبکر) گوساله آن است[2]، و خداوند تفرقه و اختلاف را بعد از من بر امتّم نوشته است. لذا جبرئیل به من دستور داد

---

۱. منظور همان سخن عمر است که وقتی پیامبر ﷺ در ساعات آخر عمر کتف طلب کرد تا در آن چیزی بنویسد که مردم هرگز گمراه نشوند، عمر گفت: «پیامبر هذیان می‌گوید»! و بدین وسیله از نوشتن کتف مانع شد. منظور از «کتف» هم استخوان پهن شانۀ گاو یا شتر است که برای نوشتن از آن استفاده می‌کرد.

۲. «ج» خ ل: او سامری این امت و رفیقِ گوسالۀ آن است.

بنویسم آن نوشته‌ای را که می‌خواستم در کتف بنویسم و این سه نفر را بر آن شاهد بگیرم. برایم ورقه‌ای بیاورید».

نوشتن کتف و شاهد گرفتن بر آن

برای حضرت ورقه‌ای آوردند. پیامبر ﷺ نام امامان هدایت کننده بعد از خود را یکی یکی املا می‌فرمود و علی ﷺ بدست خویش می‌نوشت.

همچنین فرمود: من شما را شاهد می‌گیرم که برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه‌ام در امّتم علی بن ابی‌طالب است و سپس حسن و بعد حسین و بعد از آنان نه نفر از فرزندان حسین‌اند.

راوی می‌گوید: از نام امامان جز دو نفر بنام «محمد» و «علی» بیادم نماند و در نام بقیهٔ ائمه ﷺ به اشتباه افتادم[۳]، ولی توصیف حضرت مهدی و عدالت او و برنامه‌اش[٤] را شنیدم و اینکه خداوند بدست او زمین را پر از عدل و داد می‌کند همانگونه که از ظلم و جور پر شده باشد.

برنامه‌ای که پیامبر ﷺ برای نوشتن کتف در نظر داشت

سپس پیامبر ﷺ فرمود: من خواستم تا این را بنویسم، سپس آنرا به مسجد ببرم و عموم مردم را دعوت کنم و آنرا برایشان بخوانم و آنان را بر آن شاهد بگیرم. ولی خداوند نخواست و آنچه اراده کرده بود مقدر نمود.

تأیید این حدیث

سلیم می‌گوید: در زمان حکومت عثمان با ابوذر و مقداد ملاقات کردم، و آنان

---

۳. این اشتباه از سلمان یا سلیم یا ابان نمی‌تواند باشد زیرا در موارد مختلف همین کتاب نام امامان ﷺ از قول ایشان تصریح شده است. پیداست که در اینجا بعنوان تقیّه این سخن گفته شده تا ظالمین نام امامان ﷺ را ندانند و آنان را نشناسند.

۴. «ج» خ ل: علم او.

همین مطلب را برایم نقل کردند.

سپس امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین ﷺ را در کوفه ملاقات کردم. آنان هم بطور سرّی همین مطلب را برایم نقل کردند و هیچ کم و زیادی نکردند، گویی با یک زبان سخن می‌گفتند

این حدیث شباهت به اواخر حدیث ۱۳ دارد. برای مدارک به آنجا مراجعه شود.

۵۰

منع پیامبرﷺ از خوابیدن در مسجد، حلیّت مسجد برای پیامبرو علیﷺ، علیؑ دور کنندهٔ نااهلان از حوض کوثر.

منع پیامبرﷺ از خوابیدن در مسجد

سلیم بن قیس از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که گفت: روزی پیامبرﷺ نزد ما آمد در حالیکه در دستش چوبه‌ای تازه از درخت خرما بود و ما در مسجد آنحضرت جمع بودیم. حضرت ما را می‌زد و می‌فرمود: در مسجد نخوابید.

حلیّت مسجد برای پیامبر و علیﷺ

جابر می‌گوید: ما بیرون رفتیم و علیؑ هم خواست با ما بیرون آید. پیامبرﷺ فرمود: برادرم، کجا خارج می‌شوی؟ **برای تو در مسجد حلال است آنچه برای من حلال است.** تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، خداوند به موسی دستور داد تا مسجد پاک و پاکیزه‌ای بنا کند که در آن جز خود و دو پسرش شبر و شبیر همراه او کسی ساکن نشود.

علیؑ دور کنندهٔ نااهلان از حوض کوثر

برادرم، قسم به آنکه جانم به دست اوست تو دور کنندهٔ (نااهلان) از حوضم به دست خود هستی همانطور که کسی شترهای بیمار (جرب) را از شتران خود دور می‌کند. گویی مقام تو را کنار حوضم می‌بینم که همراهت عصایی از چوب عوسج[1] است.

....

روایت از غیر سلیم:

۱. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲ ص ۱۹۴.

۲. مناقب خوارزمی: ص ۶۰.

۳. مستدرك حاكم: ج ۳ ص ۱۳۸.

---

۱. «عوسج» درختچه‌ای خاردار است. منظور این است که با آن چوب نااهلان را دور می‌کنی.

۵۱

ندای پیامبرﷺ در حلّیت مسجد برای خاندان آنحضرت.

ندای پیامبرﷺ در حلیّت مسجد برای خاندان آنحضرت

سلیم بن قیس می‌گوید: از امیرالمؤمنین شنیدم که می‌فرمود: گویا پیامبرﷺ را در صحن مسجدش می‌بینم که می‌فرماید:

«بدانید که مسجد من برای جنب و حائض حلال نیست جز من و برادرم و دخترم و همسرانم و خدمتکارانم و خانواده‌ام، آیا شنیدید؟ آیا برایتان روشن کردم؟ پس گمراه نشوید»، و این مطلب را با صدای بلند ندا می‌فرمود.

روایت از غیر سلیم:

۱. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲ ص ۱۹۴.

۲. سنن بیهقی: ج ۷ ص ۶۵.

۳. سیرهٔ حلبیه: ج ۳ ص ۳۷۵.

۵۲

راهنمایی سلمان و ابوذر و مقداد به امیرالمؤمنین؈ در زمان عمر،
غصب نامها و القاب امیرالمؤمنین؈ توسط ابوبکر و عمر.

راهنمایی سلمان و ابوذر و مقداد به امیرالمؤمنین؈ در زمان عمر

سلیم بن قیس می‌گوید: در زمان حکومت عمر بن خطاب نزد سلمان و ابوذر و مقداد نشسته بودم. مردی از اهل کوفه آمد و برای درخواست ارشاد و هدایت نزد آنان نشست.

آنها به او گفتند: بر تو باد به کتاب خداوند که ملازم آن باشی و به علی بن ابیطالب که او باکتاب خداست و از آن جدا نمی‌شود. ما شهادت می‌دهیم از پیامبرﷺ شنیدیم که می‌فرمود: **«علی با قرآن و با حق است. به هر سو بگردد می‌گردد[1]، او اوّل کسی است که به خدا ایمان آورد، و اوّل کسی از امتم است که روزقیامت با من مصافحه می‌کند. او صدیق اکبر و (فاروق) جداکننده بین حق و باطل است. او وصیّ من و وزیرم و خلیفه‌ام در امتم است و طبق سنّت من می‌جنگد».**

غصب نامها و القاب امیرالمؤمنین؈ توسط ابوبکر و عمر

آن مرد به آنان گفت: پس چرا مردم ابوبکر را «صدیق» و عمر را «فاروق» می‌نامند؟

سلمان و ابوذر و مقداد به او گفتند[2]: **مردم نام غیر آنان را بر آنها گذارده‌اند همانطور که خلافت پیامبرﷺ و امیرالمؤمنین بودن را به آنان نسبت می‌دهند، در حالیکه این نام**

---

۱. عبارت در کتاب فضائل چنین است: علی با حق و حق با اوست، می‌گردد هر سو که حق او را بگرداند.

۲. از اینجا تا آخر حدیث در کتاب فضائل چنین است: مردم به حق علی؈ جاهلند. همانطور که آن دو نفر به خلیفهٔ پیامبرﷺ جاهلند به حق امیرالمؤمنین؈ هم جاهلند. این دو نام، اسم آن دو نیست و اسم غیر آنان است. بخدا قسم علی؈ صدیق اکبر و فاروق نورانی است. بخداقسم علی؈ خلیفهٔ پیامبر و امیرالمؤمنین است. آنحضرت به ما و آن دو دستور داد و همگی بر او بعنوان امیرالمؤمنین و فاروق نورانی و صدیق اکبر سلام کردیم.

برای آنان نیست و اسم غیر آنان است.

علی‌ؑ خلیفهٔ پیامبرﷺ و امیرالمؤمنین است. پیامبرﷺ ما را و آن دو را نیز به همراه ما دستور داد و بر علی‌ؑ بعنوان امیرالمؤمنین سلام کردیم.

روایت با سند به سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۲۳۰.

۲. فضائل شاذان: ص ۱۴۵.

۳. نزهة الکرام: ص ۵۵۷ .

روایت از غیر سلیم:

۱. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳ ص ۶۲ .

۵۳

علت انتخاب جنگ توسط امیرالمؤمنین علیه السلام در جمل و صفّین،
مظلومیّت دائمی امیرالمؤمنین علیه السلام و دفاع آن حضرت از خود.

علت انتخاب جنگ توسط امیرالمؤمنین علیه السلام در جمل و صفّین

سلیم می‌گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که در روز جمل و روز صفّین می‌فرمود:

«من نظر کردم و یکی از دو راه را در پیش روی خود دیدم: یا کفر به خداوند و انکار آنچه خدای تعالی نازل کرده است، و یا جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر. من جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر را بر کفر به خداوند و انکار آنچه خدا نازل کرده و گرفتاری به زنجیرها در آتش جهنم ترجیح دادم، (البته) آنگاه که یارانی پیدا کردم.

مظلومیت دائمی امیرالمؤمنین علیه السلام و دفاع آنحضرت از خود

فرمود: **من از زمانی‌که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته همچنان مظلوم بوده‌ام. اگر قبل از امروز**[1] **یارانی برای احیای کتاب و سنّت می‌یافتم ـ همچنانکه امروز یافته‌ام ـ می‌جنگیدم و نشستن برایم جایز نبود.**

....

روایت از غیر سلیم:

۱. کتاب صفّین (نصر بن مزاحم): ص ۴۷۴.
۲. تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۷۷ ح ۲۳.
۳. حلیة الاولیاء: ج ۱ ص ۸۵.
۴. تاریخ دمشق: ج ۳۵ ص ۹۰۰.
۵. فتوح ابن اعثم: ج ۳ ص ۲۶۴ و ۲۸۴.
۶. الاخبار الطوال: ص ۱۸۸.
۷. نظم درر السمطین: ص ۱۱۸.
۸. نزهة‌الابرار بروایت علاّمه امینی در ثمرات‌الاسفار.

---

۱. یعنی روز جمل یا صفّین.

۵۴

حَذَر از سه نفر در مورد دین، عصمت مناط اطاعت از پیامبر و ائمه علیهم السلام، آسباب ضلالت و گمراهی، راه اهل‌بیت علیهم السلام راه خداوند، اهل‌بیت علیهم السلام شاهدان بر مردم، آیاتی از قرآن در شأن اهل‌بیت علیهم السلام.

حَذَر از سه نفر در مورد دین

سلیم‌بن‌قیس می‌گوید: از علی‌بن‌ابیطالب علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

بر دینتان از سه نفر بر حذر باشید:

مردی که قرآن را خوانده تا آنجا که آثار سرور را بر خود می‌بیند[1] بطوری‌که گوئی لباسی از ایمان او را به حالتی که خدا می‌خواهد تغییر داده است. در این حال شمشیر بر روی برادر مسلمان خود می‌کشد و تهمت شرك به او می‌زند.

عرض کردم: یا رسول الله، کدامیك به مشرك بودن سزاوارترند؟ فرمود: آنکه تهمت شرك می‌زند.

و دیگر، مردی که نَقلها و گفته‌ها او را از راه صحیح منحرف کرده است، بطوری‌که هرگاه گفته‌ای تمام می‌شود نظیر آنرا طولانی‌تر از آن می‌گوید. چنین کسی اگر دَجال را دریابد پیرو او می‌شود.

و دیگر، مردی که خداوند عزوجل به او قدرتی داده است، و اوگمان کرده اطاعت او اطاعت خداوند و معصیت او معصیت خداوند است. ولی دروغ می‌گوید، **هرگز اطاعت مخلوقی با معصیت خالق نمی‌شود، واطاعت از کسی‌که معصیت خدا می‌کند جایز نیست.**

عصمت، مناط اطاعت از پیامبر و ائمه علیهم السلام

اطاعت مخصوص خداوند و پیامبرش و اولی الامری است که خداوند آنان را با

---

۱. «ج، خ ل: آثار سرور بر او ظاهر می‌شود.

خود و پیامبرش قرین کرده و فرموده است: «أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ»[۲]، یعنی: «از خدا اطاعت کنید، و از پیامبر و از صاحب اختیاران از خود اطاعت نمایید».

خداوند به این جهت دستور به اطاعت از پیامبر ﷺ داده است که آنحضرت معصوم و پاک است و به معصیت خداوند دستور نمی‌دهد، و نیز دستور به اطاعت از صاحبان امر داده است زیرا آنان معصوم و پاک‌اند و به معصیت خداوند دستور نمی‌دهند.

آسیاب ضلالت و گمراهی

سلیم می‌گوید: بعد از آنکه امیرالمؤمنین ﷺ حدیث پیامبر ﷺ را به پایان رسانید فرمود:

باید آسیاب ضلالتی باشد. آنگاه که آن آسیاب بر پا شد آسیا می‌کند و آسیاکردن آن دندانه‌هایی خواهد داشت، و دندانه‌هایش تیزی آن است، و شکستن آن با خداوند است[۳].

راه اهل‌بیت ﷺ راه خداوند

نیکان عترتم و پاکان خاندانم، بردبارترین مردم در کودکی و داناترین آنان در بزرگی هستند.

بدانید که خداوند بوسیلهٔ ما تنگی و زمان سخت را به فَرَج می‌رساند و به دست ما دروغ را تغییر می‌دهد[۴].

بدانید ما اهل بیتی هستیم که حکم ما از حکم خدا است و سخن راستگو را شنیده‌ایم. **اگر دنبال راه ما بیایید و طریقهٔ ما و آثار ما را پیروی کنید با روشنگری‌های ما**

---

۲. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹.

۳. این عبارات همه بصورت کنایه است و نوعی از ابهام دارد. در اواسط حدیث ۱۷ همین کتاب (ص ۳۷۸) نظیر این عبارات آمده است.

۴. یعنی دروغ بودن آن را روشن می‌کند و آنرا به راست تغییر می‌دهد.

هدایت می‌یابید، و اگر با ما مخالفت کنید هلاك می‌شوید. و اگر به ما اقتداکنید ما را همراه کتاب خدا در پیش روی خود می‌بینید، و اگر با ما مخالفت کنید با این کار جز به خودتان ضرر نمی‌زنید.

اهل‌بیت علیهم‌السلام شاهدان بر مردم

خداوند اهل هر زمانی را مورد سؤال قرار خواهد داد و شاهدان از ما بر آنان را در هر زمانی دعوت خواهد کرد. هرکس راست بگوید ما به صدق او شهادت می‌دهیم، و هرکس دروغ بگوید او را تکذیب می‌نمائیم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ترساننده،هدایت کننده و فرستاده بر جن وانس تا روزقیامت است. بعد از او نبیّ و پیامبری نیست، و بعد از قرآن کتابی نازل نمی‌شود.

برای اهل هرزمانی هدایت کننده و راهنما و امامی است که آنان را هدایت می‌کند و راهنمایی می‌نماید و به کتاب پروردگارشان و سنّت پیامبرشان ارشاد می‌نماید. هر هدایت کننده‌ای از دنیا برود یکی مثل خود را جانشین قرار می‌دهد. آنان با قرآن و قرآن با ایشان است. آنان از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از آنان جدا نمی‌شود تا بر سر حوض کوثر نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شوند.

آیاتی از قرآن در شأن اهل‌بیت علیهم‌السلام

ما اهل بیتی هستیم که پدرمان ابراهیم علیه‌السلام برایمان دعاکرده و فرموده است: «فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوِي اِلَيْهِمْ»[۵]، یعنی: «قلبهایی از مردم را طوری گردان که به آنان میل داشته باشند». مقصود خداوند از این آیه فقط ما هستیم.

و ما هستیم که خداوند قصد کرده است: «يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ» تا آخر سوره[۶]، «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید رکوع

---

۵. سورهٔ ابراهیم: آیهٔ ۳۷.

۶. سورهٔ حج: آیه‌های ۷۷ و ۷۸.

و سجده بجا بیاورید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار خیر انجام دهید به امید اینکه رستگار شوید» (تا آنجا که می فرماید: تا در این باره پیامبر بر شما و شما بر مردم شاهد باشید...)، **پیامبر ﷺ شاهد بر ما است و ما شاهدان خداوند بر خلقش و حجّت‌های اودر زمینش هستیم.**

ما هستیم که خداوند قصد کرده در کلامش: «وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»[7] تا آخر آیه، «و این چنین شما را امّت وسط قرار دادیم تا شاهدان بر مردم باشید». **هرزمانی امامی از ما دارد که شاهد بر اهل زمان خود است.**

....

روایت با سند به سلیم:

۱. خصال صدوق: ج ۱ ص ۱۵۷ باب ۳ ح ۱۳۳.

۲. علل الشرایع: ج ۱ ص ۱۲۳ باب ۱۰۲ ح ۱.

---

۷. سورة بقره: آیة ۱۴۳.

۵۵

اعترافات سعد بن ابی‌وقّاص دربارهٔ امیرالمؤمنین؛ اتمام حجّت سلیم بر سعد در مسئله عزلت او، فضائل امیرالمؤمنین از لسان سعد، جنگ خیبر از لسان سعد، واقعهٔ غدیر از لسان سعد، دلیل نادرست سعد در عزلت.

اعترافات سعد بن ابی وقّاص دربارهٔ امیرالمؤمنین

اتمام حجّت سلیم بر سعد در مسئلهٔ عزلت او[1]

سلیم بن قیس می‌گوید: با سعد بن ابی‌وقّاص ملاقات کردم و به او گفتم: من از علی شنیدم که می‌فرمود: از پیامبر شنیدم که فرمود: **«از فتنهٔ اُخَیْنِس[2] بپرهیزید، از فتنهٔ سعد بپرهیزید، که او به خواری حق و اهل آن دعوت می‌کند».**

سعد گفت: خدایا من به تو پناه می‌برم از اینکه علی را مبغوض بدارم یا او مرا مبغوض بدارد، و از اینکه با علی بجنگم یا علی با من بجنگد، و از اینکه با علی دشمنی کنم یا علی با من دشمن باشد!!

فضائل امیرالمؤمنین از لسان سعد

(سعد گفت:) علی خصالی داشته که برای احدی از مردم نبوده است:

او صاحب سورهٔ برائت است که پیامبر فرمود: **«از قول من جز کسی که از من باشد مطلبی را ابلاغ نمی‌کند».**

و آنحضرت در روز جنگ تبوک فرمود:[3] **«تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی بجز نبوّت، که پیامبری بعد از من نیست».**

و پیامبر دستور داد هر دری را که به مسجد باز است مسدود کنند جز در خانهٔ

---

۱. منظور از عزلت او، کناره گیری‌اش از بیعت واختیار خانه‌نشینی در خلافت امیرالمؤمنین پس از عثمان است.

۲. «اُخَیْنِس» یعنی عقب مانده و دوری گزیننده. و صیغهٔ مصغّر دلالت بر بی‌ارزشی او دارد. و منظور همان سعد بن ابی وقّاص است چنانکه تصریح شده است.

۳. در کتاب فضائل در اینجا اضافه دارد: تو وصیّ من هستی...

علی. عمر بسیار کوشید تا حضرت به اندازهٔ شکافی [۴] بقدر دو چشمش به او اجازه دهد (که از منزلش به مسجد باز باشد) ولی پیامبر ﷺ مانع شد. در همانجا بود که حمزه و عباس و جعفر گفتند: «دَرِ خانه‌های ما را مسدود کردی ولی درِ خانهٔ علی را رها کردی»؟

حضرت فرمود: من آنها را مسدود نکردم و در خانهٔ او را من باز نکردم، بلکه **خداوند آنها را مسدود کرد و در خانهٔ او را باز کرد.**

و وقتی پیامبر ﷺ بین هر دو نفر از اصحابش برادری ایجاد کرد، علی ﷺ عرض کرد: بین هر دو نفر از اصحابت برادری قراردادی و مرا رها کردی؟ پیامبر ﷺ فرمود: «**تو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرت هستم**».

جنگ خیبر از لسان سعد

در روز خیبر هنگامی که ابوبکر و عمر از دشمن شکست خوردند پیامبر ﷺ غضب کرد و فرمود: چه شده است اقوامی را که با مشرکین بر خورد می‌کنند و سپس فرار می‌کنند؟ فردا پرچم را به مردی خواهم سپرد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند. ترسو و فرارکننده نیست و بر نمی‌گردد تا خداوند خیبر را بدست او فتح کند.

وقتی صبح شد نزد پیامبر ﷺ جمع شدیم و من روی خود را به آنحضرت نشان دادم [۵].

حضرت فرمود: «**برادرم کجاست، علی را برایم فراخوانید**». علی ﷺ را نزد او آوردند و متوجه شدیم که چشم درد دارد و از شدت آن دست او را گرفته‌اند (و او را در راه رفتن راهنمایی می‌کنند)، و لباسی بر تن دارد که غبارآرد بر روی آن نشسته چراکه مشغول آسیاکردن برای خانواده‌اش بوده است.

پیامبر ﷺ دستور داد تا سرش را بر دامن آنحضرت گذارد و در دو چشمش آب دهان مبارك ریخت. سپس لشکری برای او ترتیب داد و برایش دعاکرد. آنحضرت باز نگشت مگر آنکه خداوند برایش فتح کرد و صفیه دختر حُیَی بن اخطب را نزد پیامبر ﷺ آورد. حضرت صفیّه را آزاد کرد و سپس او را به ازدواج خود در آورد و آزادی او را مهریّه‌اش قرار داد [۶].

---

۴. در کتاب فضائل: سوراخی.

۵. این را سعد بن ابی وقّاص می‌گوید، و منظورش این است که خود را نشان حضرت دادم تا شاید مرا بفرستد.

۶. یعنی وقتی صفّیه در جنگ اسیر شد کنیز حساب می‌شود و حضرت مالك او می‌شود. برای اینکه حضرت ←

واقعهٔ غدیر از لسان سعد

ای برادر بنی هلال[۷]، بالاتر از این روز غدیرخم است. پیامبر ﷺ دست او را گرفت و دو بازوی او را بالا برد در حالیکه من به او نگاه می‌کردم، و فرمود: «آیا من نسبت به شما از خودتان صاحب اختیارتر نیستم»؟ گفتند: آری، فرمود: «هرکس من صاحب اختیار او بوده‌ام علی صاحب اختیار اوست. خدایا هرکس او را دوست دارد دوست بدار و هرکس با او دشمن است دشمن بدار. حاضران به غایبان اطلاع دهند»[۸].

دلیل نادرست سعد در عزلت

سلیم می‌گوید: سعد رو به من کرد و گفت: من شک کردم و هیچگاه خود را به کُشتن نمی‌دهم!! اگر علی بر من در فضیلتی که در آن حاضر نبودم سبقت گرفته است، من چنین گمان نمی‌کنم که خطا کار یا گناه کار باشم. البته او بر حق است[۹] !!

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۸۵ ح ۹۰۲.

روایت با سند به سلیم:

۱. فضائل شاذان، بروایت بحار: ج ۴۲ ص ۱۵۵ ح ۲۳.

۲. کتاب روضه، به روایت بحار: ج ۴۲ ص ۱۵۵ ح ۲۳.

← بعنوان زن آزاد با او ازدواج کرده باشد او را آزاد کرد و همین آزاد کردن را مهریّه او حساب کرد.

۷. این را سعد به سلیم می‌گوید، و اشاره‌اش به این جهت است که سلیم هلالی و از طایفهٔ بنی هلال است.

۸. در کتاب فضائل چنین اضافه دارد: و آزاد به غلام خبر دهد.

۹. منظور سعد از این سخنان توجیه کار غلط خویش در کناره‌گیری از بیعت امیرالمؤمنین ؑ است. سعد که از چهره‌های شناخته شدهٔ نفاق است، برای حفظ آبروی ظاهری خود از یک سو می‌گوید: من فضائل علی ؑ را انکار نمی‌کنم، و از سوی دیگر می‌گوید: من در تشخیص خود اشتباه کار یا گناهکار نیستم و من چون شک کرده‌ام خود را به کشتن نمی‌دهم!!!

و ما فراموش نمی‌کنیم که همین سعد در توطئهٔ قتل پیامبر ﷺ در عقبه هنگام بازگشت از حجة‌الوداع شرکت داشته و در جمیع جنگهای زمان ابوبکر و عمر و عثمان بعنوان یکی از بزرگترین سرلشکرهای مسلمین قلمداد شده است. او تمام شکّها و نفاقهایش را هنگام بیعت و خلافت و جنگهای امیرالمؤمنین ؑ بیاد آورده است و نخواسته خود را به کشتن بدهد!!!؟

٥٦

عدم حضور مهاجرين و انصار در مقابل علی‌ؑ در جنگهای جمل و صفّين و نهروان، خبر سعد بن ابی وقّاص دربارهٔ رئيس خوارج.

عدم حضور مهاجرين و انصار در مقابل علیؑ در جنگهای جمل و صفّين و نهروان

ابان می‌گويد: سليم گفت: حتی يک نفر از مهاجرين و انصار همراه طلحه و زبير نبود. و نيز همراه معاويه هيچکس از مهاجرين و انصار نبود، و نيز همراه خوارج در روز نهروان احدی از مهاجرين و انصار نبود.

خبر سعد بن ابی وقّاص دربارهٔ رئيس خوارج

سليم می‌گويد: از سعد شنيدم که «مخدج» را ياد آور شد، علیؑ فرمود: «کشته شد شيطان ناپيدا»[1].

و فرمود: از پيامبرﷺ شنيدم که می‌فرمود: «مادر او کنيزی از طايفهٔ بنی سليم و پدرش شيطانی است»!

---

۱. عبارت عربی «قُتل شيطان الوهدة» است، که احتمالاً به معنای «مرده باد شيطان ناپيدا» است. کلمه «وهدة» بمعنی زمين پست و ياگودی در زمين است که ظاهراً کنايه از ناپيدا بودن شيطنت اوست چنانکه در بيابانی وسيع چنين حالتی حاکم است.

۵۷

سخن سه نفر عزلت گزیدگان از بیعت امیرالمؤمنین ﷺ.

سخن سه نفر عزلت گزیدگان از بیعت امیرالمؤمنین ﷺ

سلیم بن قیس می‌گوید: روزی نزد محمد بن مسلمه و سعد بن مالک و عبدالله بن عمر [1] نشستم. از آنان شنیدم که می‌گفتند: ما می‌ترسیم که بخاطر تخلّف از یاری علی و همراهی نکردن او در جنگ با گروه متجاوز، هلاک شده باشیم.

من گفتم: خدایا من از علی ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «پیامبر ﷺ به من دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ کنم».

سلیم می‌گوید: آنان گریه کردند و گفتند: علی ﷺ راست و نیک گفته است. او هرگز به خدا و پیامبرش جز نسبت حق نداده است. ما بخاطر تخلّفمان از یاری او و خوار کردن او استغفار می‌کنیم.

---

۱. این سه نفر همان کسانی هستند که بعد از عثمان از بیعت با امیرالمؤمنین ﷺ و به جنگ رفتن همراه او [illegible] گرفتند. و سعد بن مالک همان سعد بن ابی وقاص است.

۵۸

تبرّک به خاک پای امیرالمؤمنین ﷺ

احتجاجات ابان بن ابی عیّاش بر حسن بصری: دو فضیلت امیرالمؤمنین ﷺ از لسان حسن بصری، احادیث دروغین حسن بصری در توجیه نفاقش، اعتراف حسن بصری به خلافت بلافصل امیرالمؤمنین ﷺ، حسن ظّن حسن بصری نسبت به ابوبکر و عمر، روایات تقیّه برای توجیه نفاق حسن بصری، دولت ابلیس پس از پیامبر ﷺ، کیفیّت بیعت مردم با امیرالمؤمنین ﷺ پس از قتل عثمان، دفاع حسن بصری از ابوبکر و عمر، ابوبکر و عمر اوّلین پایه گذاران گمراهی امّت، اعتراف همهٔ اصحاب پیامبر ﷺ به خلافت بلافصل امیرالمؤمنین ﷺ، جریان نماز ابوبکر، هزار باب علم امیرالمؤمنین ﷺ، اعترافات حسن بصری دربارهٔ جنگهای امیرالمؤمنین ﷺ، خلط نفاق باتقیه در نظر حسن بصری.

تبرّک به خاک پای امیرالمؤمنین ﷺ

سلیم‌بن قیس می‌گوید: از سلمان شنیدم که می‌گفت: پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ فرمود:

«اگر نبود که عده‌ای از امتم بگویند آنچه مسیحیان دربارهٔ عیسی بن مریم گفتند، دربارهٔ تو سخنی می‌گفتم که امتم در پی آثار قدمهایت در خاک باشند و آنرا ببوسند»[1].

---

۱. در بحار: ج ۶۸ ص ۱۳۷ از جابر نقل کرده است: وقتی امیرالمؤمنین ﷺ با فتح خیبر به حضور پیامبر ﷺ بازگشت آنحضرت به او فرمود: «اگر نبود که عده‌ای از امتم دربارهٔ تو بگویند آنچه مسیحیان به حضرت مسیح عیسی بن مریم گفتند، امروز دربارهٔ تو سخنی می‌گفتم که از کنار هیچ گروهی عبور نکنی مگر آنکه خاک زیر پای تو و اضافهٔ آب وضویت را بردارند و به آن شفا طلب کنند.

احتجاجات ابان بی ابی عیاش بر حسن بصری

دو فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام از لسان حسن بصری

ابان می‌گوید: در خانهٔ ابوخلیفه[۲]، این حدیث را از سلیم بنقل از سلمان برای حسن بصری نقل کردم. حسن بصری گفت: «بخدا قسم دربارهٔ علی دو حدیث شنیده‌ام که هرگز آنها را نقل نکرده‌ام». و سپس جریان سلام ملائکه بر امیرالمؤمنین علیه السلام[۳] و حدیث روز اُحُد[۴] را نقل کرد.

ابان می‌گوید: من بعد از نقل او، آن دو حدیث را در صحیفهٔ سلیم یافتم که از

۲. ابوخلیفه حجاج بن ابی عتاب دیلمی همان کسی است که در زمان حجاج عده‌ای در بصره در خانهٔ او مخفی شده بودند. به سرآغاز کتاب (ص ۱۹۶) مراجعه شود.

۳. در بحار: ج ۳۹ ص ۹۵ از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در شب جنگ بدر از مردم داوطلب خواست که سراغ آب برود. امیرالمؤمنین علیه السلام داوطلب شد و بیرون رفت. آن شب، شبی سرد همراه با وزش باد و تاریک بود. حضرت مشک آب را برداشت و بیرون آمد. وقتی به چاه رسید، سطلی پیدا نکرد. بناچار داخل چاه شد و پائین رفت و مشک را پر کرد و بیرون آمد و براه افتاد. از مقابل او باد شدیدی آمد. آنحضرت نشست تا رّد شد و برخاست. سپس باد دیگری وزید و حضرت نشست تا آن هم رّد شد و برخاست. سپس باد دیگری وزید و حضرت نشست تا رّد شد.

وقتی آمد پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: یا اباالحسن، چه چیزی تو را به تأخیر انداخت؟ فرمود: با وزش بادی برخورد کردم و سپس وزش باد دیگری و سپس با وزش دیگری که لرزه‌ام گرفته بود.

حضرت فرمود: ای علی، می‌دانی آن چه بود؟ عرض کرد: نه. فرمود: **آن جبرئیل بود همراه هزار نفر از ملائکه، و او و آنها بر تو سلام کردند. سپس میکائیل همراه هزار ملائکه عبور کرد، و او و آنها بر تو سلام کردند. سپس اسرافیل همراه هزار ملائکه عبور کردند، و او و آنها بر تو سلام کردند.**

۴. در بحار: ج ۲۰ ص ۸۵ نقل می‌کند که در روز جنگ احد پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرد به گروهی از دشمن که از طرف کوه پائین می‌آمدند. امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها حمله کرد و آنان را فراری داد. سپس به گروه دیگری اشاره فرمود و امیرالمؤمنین علیه السلام بر آنها حمله کرد و آنان را فراری داد. سپس به گروه دیگری اشاره فرمود و باز بر آنها حمله کرد و آنان را فراری داد.

جبرئیل آمد و عرض کرد: **یا رسول الله، ما و ملائکه از اینگونه فداکاری و مواسات علی با تو تعجب کردیم.** حضرت فرمود: **چرا چنین نباشد در حالیکه او از من و من از اویم.** جبرئیل گفت: **من هم از شما هستم.**

امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کرد و از خود حضرت شنیده بود.

ابان می‌گوید: وقتی این دو حدیث را در بین خود نقل کردیم من و او تنها شدیم و مردم متفرق شدند جز من و ابوخلیفه، و من آن شب را نزد او ماندم.

احادیث دروغین حسن بصری در توجیه نفاقش

(ابان می‌گوید:) حسن بصری آن شب گفت: اگر نبود روایتی که مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند، چنین گمان داشتم که همهٔ مردم از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته هلاک شده‌اند مگر علی و شیعیانش.

گفتم: ای ابوسعید[۵]، حتی ابوبکر و عمر؟ گفت: آری.

گفتم: ای ابوسعید، آن روایت چیست؟ گفت: سخن حذیفه که «قومی نجات پیدا می‌کنند و تابعین آنها هلاک می‌شوند»! پرسیدند: ای حذیفه، این دیگر چطور می‌شود؟ گفت: «قومی که سوابقی دارند و در کنار آن بدعتهایی ایجاد کرده‌اند. سپس قومی که سوابقی ندارند در بدعتهایشان تابع آنان می‌شوند. آنان با سوابق خود نجات می‌یابند و تابعینشان بخاطر بدعتهای آنان هلاک می‌شوند»[۶].

و دیگری کلام پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر ـ هنگامی که برای قتل حاطب بن ابی بلتعة از آنحضرت اجازه می‌خواست ـ حضرت فرمود: «ای عمر، تو چه می‌دانی؟ شاید خداوند نظری به گروه اهل بدر فرموده[۷] و ملائکه‌اش را شاهد گرفته که من آنان را آمرزیدم، پس هر چه می‌خواهند عمل کنند»[۸].

و دیگری حدیث جابر بن عبدالله انصاری که پیامبر صلی الله علیه و آله دو چیز را که باعث و علّت می‌شوند یادآور شد. گفتند: یا رسول الله از دو باعث و علت، مقصودتان چیست؟ فرمود:

---

۵. «ابوسعید» کنیهٔ حسن بصری است. و اینکه می‌گوید: «حتّی ابوبکر و عمر» یعنی با آن حدیث می‌پنداری که ابوبکر و عمر هلاک نشده‌اند؟!

۶. یادآور می‌شود که این حدیث از جعلیّاتی است که حسن بصری برای توجیه نفاقش ذکر می‌کند.

۷. «ب»: به خاندانی نظر فرموده.

۸. داستان حاطب بن ابی بلتعه در حدیث ۱۵ پاورقی ۸ بنقل از بحار: ج ۲۱ ص ۹۴ و ۱۲۱ گذشت.

«هر کس با خدا ملاقات کند در حالیکه به او شرك نورزد داخل بهشت می‌شود، و هر کس خدا را ملاقات کند در حالیکه به او شرك می‌ورزد داخل آتش می‌شود». من هم دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بخاطر همین روایات امید نجات و سلامتی دارم[۹]!

اعتراف حسن بصری به خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام

ابان می‌گوید: گفتم: اگر خلافت از طرف خدا و رسولش فقط برای علی علیه السلام باشد نه برای دیگری، آیا بدعت ابوبکر و عمر را مثل بدعت عثمان و طلحه و زبیر حساب می‌کنی؟

حسن بصری گفت: ای احمق[۱۰]، مبادا بگوئی: «اگر برای او باشد...»! بخدا قسم خلافت برای علی است و برای آنان نیست. چگونه فقط برای او نباشد بعد از آن چهار خصلت که موثّقین بیشمار از پیامبر صلی الله علیه و آله برایم نقل کرده‌اند.

پرسیدم: آن چهار خصلت کدام‌اند؟

گفت: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و منصوب نمودن او در روز غدیرخم.

و کلام آنحضرت در جنگ تبوك که: «تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی بجز پیامبری»، اگر غیر از پیامبری چیز دیگری هم بود حضرت آن را استثنا می‌کرد و یقیناً می‌دانیم که خلافت غیر از نبوّت است.

و پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین خطابه‌ای که برای مردم ایراد کرد و بعد از آن داخل خانه‌اش شد و دیگر بیرون نیامد تا خداوند او را بنزد خود فرا خواند، فرمود: «ای مردم، من در میان شما دو چیز باقی گذاردم که تا به آن دو تمسّك کرده‌اید هرگز گمراه نمی‌شوید. کتاب خدا و اهل بیتم. خداوند لطیف و خبیر با من عهد کرده که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر نزد من آیند مانند این دو ـ و حضرت در اینحال دو انگشت سبّابهٔ خود را کنار یکدیگر قرار دادند ـ نه مانند این دو ـ و حضرت در اینحال انگشت سبابهٔ خود را کنار انگشت وسط قرار دادند ـ چراکه یکی از این دو جلوتر از

---

۹. «ب» و «د»: گفتم: ای ابوسعید، با همین سه روایت دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان امیدوار هستی؟ گفت: آری.

۱۰. «ب»: ای برادرم.

دیگری است. به این دو تمسّک کنید تا گمراه و روگردان نشوید. از آنان تقدّم و پیشی نجویید که هلاك می‌شوید، و به آنان چیزی نیاموزید که آنان از شما داناترند[۱۱].

و دیگر اینکه پیامبر ﷺ به ابوبکر و عمر ـ که دو نفر از هفت نفر بودند[۱۲] ـ دستور داد تا به علی ﷺ بعنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنند.

حُسن ظنّ حسن بصری نسبت به ابوبکر و عمر

حسن بصری ادامه داد: ای برادر عبدالقیس[۱۳] بجان خودم قسم، اگر برای ما جایز باشد که برای عثمان و طلحه و زبیر استغفار کنیم در حالیکه بدعتها و کارهای خلاف آنان به حدی رسیده که برای ما ظاهر شده است، در این صورت جایز است برای ابوبکر و عمر هم استغفار کنیم[۱۴].

امّا طلحه و زبیر، که من شاهد بودم آنان به خواست خود و بدون اجبار با علی بیعت کردند. سپس بیعت خود را شکستند و خونهایی را که خدا حرام کرده بود بخاطر رغبت در دنیا و حرص بر ریاست و حکومت ریختند. هیچ گناهی بعد از شرک به خداوند، بالاتر از ریختن خونهایی که خداوند حرام کرده نیست.

و امّا عثمان، او سفیهان را مقرب کرد و متقیان را دور کرد، و رانده شدهٔ پیامبر ﷺ را

---

۱۱. از جملهٔ «ای مردم ...» تا اینجا عبارت در «ب» چنین است: ای مردم، من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم در اهل بیتم. و آن دو ریسمانهای کشیده شده بین آسمان و زمین هستند. به آن دو تمسّک جوئید تا گمراه نشوید، چرا که آن دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر مانند این دو نزد من وارد شوند ـ که حضرت در اینحال دو انگشت سبابه و وسط خود را به یکدیگر چسبانیدند. از آن دو پیشی نگیرید که هلاك می‌شوید و از آنان عقب نمانید که از دین خارج می‌شوید.

۱۲. «ب»: دو نفر از نه نفر بودند. یعنی در بین هفت نفر یا نُه بودند که برای این برنامه آمده بودند.

۱۳. این خطاب به ابان بن ابی عیاش است که از طایفهٔ بنی عبدالقیس بوده است. به ص ۳۰ و ۱۲۶ این کتاب مراجعه شود.

۱۴. نکته‌ای که حسن بصری از آن تغافل کرده این است که اولاً پایه گذار همهٔ فتنه‌ها و آماده کنندهٔ همهٔ زمینه‌ها برای عثمان و طلحه و زبیر، آن دو نفر یعنی ابوبکر و عمر هستند، و ثانیاً بدعتها و خلافهای ابوبکر و عمر بسی بزرگتر از عثمان و دیگران است.

پناه داد[۱۵]، و اولیاء خداوند: ابوذر و عده‌ای از صالحین را تبعید کرد، و مال را ثروت بین ثروتمندان قرار داد و بغیر آنچه خداوند نازل کرده حکم کرد و بدعتها و کارهای خلاف او بیشتر و بالاتر از آن است که شمرده شود. بزرگترین آنها سوزندان کتاب خدا بود[۱۶] و فجیع‌ترین آنها چهار رکعت نماز خواندن او در منی بعنوان مخالفت با پیامبر ﷺ بود[۱۷].

روایات تقیه برای توجیه نفاق حسن بصری

ابان می‌گوید: گفتم: اصلحك الله، رحمت فرستادن تو بر عثمان و قائل بودنت به فضیلت او چه می‌شود؟

گفت: من این کار را می‌کنم تا اولیاء و دوستان طاغی[۱۸] و تجاوزکار و زورگو و ظالم او یعنی حجاج و قبل از او ابن زیاد و پدرش زیاد بشنوند. مگر نمی‌دانی آنان هر کس را به بغض عثمان و حبّ علی و اهل‌بیتش ﷺ متّهم بدانند تبعید می‌کنند و او را قطعه قطعه می‌نمایند و او را می‌کشند؟

پیامبر ﷺ فرموده است: «مؤمن حق ندارد خود را ذلیل کند». پرسیدم: ذلیل کردن خود چگونه می‌شود[۱۹]؟ گفت: خود را در معرض بلائی قرار دهد که طاقت آن را ندارد و نمی‌تواند در مقابل آن استقامت کند.

از علی ﷺ شنیدم که در روز قتل عثمان، از پیامبر ﷺ نقل می‌کرد: «تقیه از دین خداست، و هر کس تقیه نکند دین ندارد. بخدا قسم اگر تقیّه نبود در دولت ابلیس خداوند عبادت نمی‌شد»!! مردی پرسید: دولت ابلیس چیست؟ فرمود: «هرگاه امور مردم

---

۱۵. منظور حکم بن ابی‌العاص است که در حدیث ۲۵ پاورقی ۵۹ گذشت.

۱۶. دربارهٔ سوزاندن قرآنها توسط عثمان به حدیث ۱۱ پاورقی ۵۶ مراجعه شود.

۱۷. منظور این است که نماز مسافر باید قصر یعنی دو رکعتی خوانده شود ولی عثمان عمداً آن را چهار رکعت خواند. در الغدیر: ج ۸ ص ۱۰۱ نقل کرده: در سال ۲۹ هجری عثمان به سفر حج آمد و در منی خیمه‌ای برپا کرد و نماز را در عرفه و در منی تمام خواند. وقتی امیرالمؤمنین ﷺ به او اعتراض کرد، پاسخ داد: این نظری است که از خود داده‌ام! به بحار: ج ۸ قدیم ص ۳۱۲ مراجعه شود.

۱۸. «ب»: آزاد شده‌گان.

۱۹. «ب»: گفته شد: یا رسول الله، چگونه خود را ذلیل می‌کند؟

را امام ضلالت بدست بگیرد آن دولت ابلیس بر آدم است، و هر گاه امام هدایت آنرا در اختیار بگیرد آن دولت آدم بر ابلیس است»[۲۰].

دولت ابلیس پس از پیامبرﷺ

حسن بصری ادامه داد: سپس امیرالمؤمنینؑ آهسته به عمار و محمد بن ابی بکر فرمود و من هم می‌شنیدم ـ «از زمانی که پیامبرتان رحلت نموده بخاطر ترک من و پیروی‌تان از غیر من در دولت ابلیس بوده‌اید»!

کیفیت بیعت مردم با امیرالمؤمنینؑ پس از قتل عثمان

بعد از آن امیرالمؤمنینؑ سه روز از مردم پنهان شد. مردم او را طلب کردند و در خانه‌ای چوبی در طایفهٔ بنی‌نجّار نزد او آمدند و گفتند: ما سه روز در این امر مشورت کردیم و احدی از مردم را سزاوارتر از تو به خلافت نیافتیم. تو را بخاطر امّت محمدﷺ قسم می‌دهیم که مبادا ضایع شوند و امور آنان را غیر تو بدست بگیرد.

مردم با آنحضرت بیعت کردند و اوّل کسانی که با او بیعت کردند طلحه و زبیر بودند. آن دو بعد از آن به بصره آمدند با این گمان که به اجبار بیعت کرده‌اند، ولی دروغ می‌گفتند.

مردی از منطقهٔ «مَهره»[۲۱] نزد حضرت آمد و در این حال محمد بن ابی‌بکر کنار حضرت بود و من هم می‌شنیدم. حضرت به او فرمود: ای برادر مَهره، آیا آمده‌ای بیعت کنی؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا بر سر این عقیده با من بیعت می‌کنی که پیامبرﷺ در حالی از دنیا رفت که خلافت حق من بود. پسر ابوقحافه به ظلم و تجاوز بر این حق ما چنگ انداخت و بعد از او عمر این کار را کرد؟ آن مرد عرض کرد: آری. و طبق همین

۲۰. «ب» و «د»: هرگاه امام هدایت امور را بدست بگیرد دولت حق بر ابلیس است، و هر گاه امام ضلالت بدست بگیرد دولت ابلیس است.

۲۱. «مَهره» منطقهٔ خشکی در جزیرةالعرب بین حضر موت و عمّان است.

عقیده با اختیار و بدون اجبار با آنحضرت بیعت کرد.

ابان می‌گوید: به حسن بصری گفتم: آیا همهٔ مردم بر این اعتقاد بیعت کردند؟ گفت: نه، با کسانی که از آنان در امان بود و به آنان اطمینان داشت بر این اساس بیعت کرد.

دفاع حسن بصری از ابوبکر و عمر

ای برادر عبدالقیس[۲۲]، اگر برای ما جایز باشد که برای عثمان استغفار کنیم با آن گناهان کبیره و کارهای قبیح که مرتکب شده است، در این صورت برای ما جایز خواهد بود برای ابوبکر و عمر هم استغفار کنیم، چراکه آنان از ریختن خونها خود را آسوده نگهداشتند و در حکومت خود عفاف نشان دادند و خودداری کردند و رفتار نیک داشتند!! آنان ظلم و خلط[۲۳] کردن‌های عثمان را مرتکب نشدند، و کار طلحه و زبیر را نیز انجام ندادند که بیعت را شکستند و خونها را بقصد دنیا و حکومت ریختند، در حالیکه از پیامبرﷺ شنیده بودند که از آنچه مرتکب شدند و به انجام رساندند نهی می‌کرد. آنان امر خدا و رسولش را بعد از اتمام حجّت و شاهد ترک کردند چرا که امر خدا و رسول را سبک می‌شمردند.

ای برادر عبدالقیس، اگر بگوئی «ابوبکر و عمر هم از پیامبرﷺ شنیده بودند آنچه دربارهٔ علیؑ فرموده بود»، این مطالب را عثمان و طلحه و زبیر هم شنیده بودند ولی آنان مرتکب آن جنگ و خونریزی‌ها شدند در حالیکه این دو از ارتکاب آن خود را کنار نگه داشتند[۲۴] !!

---

۲۲. چنانکه قبلاً هم ذکر شد این خطاب حسن بصری به ابان بن ابی عیاش است که از طایفهٔ بنی‌عبدالقیس بوده است.

۲۳. در «ب» بجای تخلیط است.

۲۴. نفاق و تجاهل حسن بصری در چنین مواردی باطن او را بخوبی نشان می‌دهد. امّا اینکه ابوبکر و عمر خود را از خونریزی‌ها کنار نگه داشتند، باید گفت مگر شهادت حضرت فاطمهٔ زهرا و فرزندش حضرت محسنؑ بزرگترین جنایت آنان نیست؟ مگر این همه خونهایی که در زمان آن دو در جنگها ریخته شد به حساب آنان نیست؟ و آیا آنان پایه‌گذار فتنه‌هایی نیستند که دامنه‌اش به حکومت عثمان و فتنه‌های ←

ابوبکر و عمر اولین پایه‌گذاران گمراهی در امّت

ای برادر عبدالقیس، اگر بگوئی ابوبکر و عمر اوّل کسانی هستند که این راه را باز کردند و پایه‌گذاری نمودند و با چنگ انداختن به آنچه که یقیناً می‌دانستند در آن حقّی ندارند و خداوند آن را برای غیر ایشان قرار داده[۲۵]، فتنه و بلا را بر امت وارد کردند. و اینکه آن دو بعنوان «امیرالمؤمنین» بر علی ؑ سلام کردند، و هنگامی که حضرت آن دو را به سلام کردن بر او امر کرد گفتند: آیا این از طرف خدا و رسولش است؟ فرمود: «آری، از طرف خدا و رسولش است»، اگر این را بگوئی سخن بجائی گفته‌ای.

هنگامی که ابوذر حدیث سلام کردن آن دو بعنوان «امیرالمؤمنین» همراه خود و مقداد و سلمان را نقل می‌کرد، بمن گفت: از پیامبر ﷺ شنیدیم که می‌فرمود: «هیچ امتی امور خود را بدست کسی نمی‌سپارند در حالیکه عالم‌تر از او در میان آنان باشد مگر آنکه کارشان رو به سقوط می‌رود تا به آنچه ترک کرده‌اند بازگردند».

اعتراف همهٔ اصحاب پیامبر ﷺ به خلافت بلافصل امیرالمؤمنین ؑ

ای برادر عبدالقیس، ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و همهٔ اصحاب پیامبر ﷺ شکی نداشتند و در این باره اختلافی بین آنان نبود که علی‌بن ابی‌طالب ؑ اوّلین آنان در اسلام و بیشترین آنان از نظر علم و بالاترین آنان در زحمت برای جهاد در راه خدا و مبارزه با اقران و جانفشانی برای حفظ پیامبر ﷺ بود.

← طلحه و زبیر و عایشه و معاویه و یزید و بعد از آنها منجر شد؟ و آیا همهٔ خونهایی که تا روز قیامت بناحق ریخته می‌شود به حساب آنان نیست؟ ائمه ؑ چنین فرموده‌اند اگر چه حسن بصری‌ها خود را به تجاهل می‌زنند.

و امّا اینکه در حکومت خود عفاف نشان دادند و رفتار خوش داشتند، در این باره باید گفت عفاف و رفتار خوش را چگونه معنی کنیم. البته منافقی چون حسن بصری نفاق ابوبکر و عمر در شکل حکومت و زندگیشان را خواهد پسندید، ولی شیعه و تاریخ شیعه بیدارتر و هوشیارتر از آن است که فریب ظاهر نفاق را بخورد و از جنایات چشم بپوشد.

۲۵. «ب»: و خداوند علی ؑ را نسبت به خلافت از آن دو سزاوارتر می‌دانسته است.

هیچ مسئلهٔ مهمی و ناراحتی و مبارزه با شجاعی و فتح قلعه‌ای برای پیامبرﷺ پیش نیامد مگر آنکه علی‌ؑ را بخاطر اطمینانی که به او داشت و فضیلتی که از او می‌دانست پیش می‌فرستاد.

(همچنین اصحاب شکی نداشتند در اینکه) علیؑ عالمترین آنان به کتاب خدا و سنت پیامبرش است و نزد پیامبرﷺ از همه محبوبتر است، و اینکه او وصّی پیامبرﷺ است. و اینکه او در هر روز و شبی با پیامبرﷺ ورود و خلوتی داشت که هرگاه سؤال می‌کرد حضرت جواب عطا می‌فرمود و هرگاه سکوت می‌کرد حضرت ابتداءً سخن می‌گفت[۲۶].

(و شکی نداشتند که) علیؑ بعد از پیامبرﷺ در علم و فقه به احدی نیاز پیدا نکرد. همهٔ آنان به او احتیاج داشتند، ولی او به احدی احتیاج نداشت. او سوابق و مناقب و مطالبی از قرآن که خدا دربارهٔ او نازل کرده بود داشت که برای احدی از آنان نبود. و از همهٔ آنان در بخشش دست و سخاوت نفس و شجاعت در جنگ[۲۷] بالاتر بود.

هیچ خصلتی از خصال خیر نبود که برایش نظیر و شبیه و همتایی در آن باشد همچنانکه در زهد در دنیا و اجتهادش چنین بود[۲۸].

از جملهٔ آنچه خداوند او را مخصوص آن کرده اینکه اوائل زندگی خود را برای مردم مطرح کرد و معلوم شد احدی از مردم در هیچ خیری بر او سبقت نگرفته، و پیامبرﷺ هرگز احدی را بر او امیر قرار نداده و هرگز احدی در نماز بر او مقّدم نشده است[۲۹].

جریان نماز ابوبکر

ابان می‌گوید: گفتم: ای ابوسعید، آیا پیامبرﷺ به ابوبکر دستور نداد تا برای مردم نمازجماعت بخواند؟

---

۲۶. «ب» و هرگاه سکوت می‌کرد بر آنحضرت املا می‌فرمود.

۲۷. ـ «ب»: شجاعت قلب.

۲۸. «ب»: .... همتایی در دنیا و نه در جهاد و نه در پرهیزکاری و نه قوت در امر خداوند نداشت. از جملهٔ آنچه خداوند او را به آن اختصاص داده اینکه در فضیلت بر مؤمنان اوّل همراه پیامبرﷺ فضیلت داشت. (یعنی: در بین مسلمانان اوّلیه بر دیگران ترجیح داشت، و نسبتش به آنان همچون پیامبرﷺ بود.

۲۹. «ب»: هرگز امیری را بر او فرمانده قرار نداده و امام جماعتی را در نماز امام بر او قرار نداده است.

گفت: ای ابان، کجا رفته‌ای؟! اوّلاً علی ﷺ همراه مردمی نبود که به ابوبکر دستور داد تا برایشان نماز بخواند [۳۰]، آنحضرت با پیامبر ﷺ بود و پرستاری او را می‌کرد. آنحضرت به علی ﷺ وصیت می‌نمود و علی ﷺ هم نمازهایش را همراه حضرت می‌خواند.

و ثانیاً این نماز برای ابوبکر هم به انجام نرسید. پیامبر ﷺ بیرون آمد و ابوبکر را عقب زده [۳۱] و خود برای مردم نماز خواند [۳۲].

---

۳۰. البته این بعنوان فرض است، یعنی اگر فرض کنیم پیامبر ﷺ چنین دستور داده باشد. و در واقع این نظر حسن بصری است.

۳۱. «ب»: بخدا قسم پیامبر ﷺ بیرون آمد و ابوبکر را از محراب کنار زد و....

۳۲. در اینجا مناسب است جریان کامل نماز ابوبکر را نقل کنیم. در بحار: ج ۲۸ ص ۱۱۰ و ج ۸ قدیم ص ۲۵ از حذیفة بن یمان در نقل وقایع روزهای آخر عمر پیامبر ﷺ چنین نقل می‌کند:

بلال مؤذن پیامبر ﷺ بود و در وقت هر نماز اذان می‌گفت. اگر آنحضرت قدرت بیرون رفتن داشت او را کمک می‌کردند و بیرون می‌آمد و برای مردم نماز می‌خواند، و اگر نمی‌توانست به علی‌بن ابی‌طالب ﷺ دستور می‌داد و آنحضرت برای مردم نماز می‌خواند. در آن بیماری علی‌بن ابی‌طالب ﷺ و فضل بن عباس دائماً کنار حضرت بودند.

آن شبی که افرادِ تحت فرمان اسامه وارد مدینه شدند، هنگام صبح بلال اذان گفت و طبق عادت آمد تا به آنحضرت اعلان نماز را خبر دهد. ولی دید بیماری حضرت شدت یافته و از ورود او جلوگیری شد.

از سوی دیگر عایشه، به صهیب دستور داد تا سراغ پدرش ابوبکر برود و او را آگاه کند که بیماری پیامبر ﷺ شدت یافته و نمی‌تواند به مسجد برود، و علی‌بن ابی‌طالب هم مشغول امور آنحضرت و مشاهدهٔ اوست و نمی‌تواند برای نماز جماعت حاضر شود. تو به مسجد برو و برای مردم نماز بخوان چراکه این حالی است که برایت گوارا خواهد بود و بعد از این هم دلیلی برای تو خواهد بود».

حذیفه می‌گوید: مردم در مسجد منتظر پیامبر یا علی ﷺ بودند که طبق عادت روزانهٔ ایام بیماری حضرت برایشان نماز بخوانند. در همین گیرودار بودند که ابوبکر وارد مسجد شد و گفت: «بیماری پیامبر شدت یافته و به من دستور داده برای مردم نماز جماعت بخوانم»!

یکی از اصحاب گفت: چگونه تو چنین حقّی داری در حالیکه تو از لشکر اسامه هستی. بخدا قسم هرگز کسی را نمی‌شناسم که سراغ تو فرستاده باشد و نه به تو دستور نماز داده باشد.

سپس بلال مردم را مورد خطاب قرار داد و گفت: «همچنان بمانید ـ خدا شما را رحمت کند ـ تا من از پیامبر در این باره اجازه بگیرم». سپس به سرعت آمد و درب خانه را به شدت کوبید. پیامبر ﷺ صدای در را شنید و فرمود: این در زدن شدید چیست؟ ببینید چه خبر است؟!

فضل بن عباس بیرون آمد و درب را باز کرد و با بلال مواجه شد. پرسید: بلال چه خبری داری؟ بلال گفت: ابوبکر وارد مسجد شده و جلو رفته و در جای پیامبر ﷺ ایستاده و چنین گمان می‌کند که

←

هزار باب علم امیرالمؤمنینؑ

حسن بصری گفت: بخدا قسم، از علیؑ شنیدم که می‌فرمود: پیامبرﷺ در بیماریش، برای من کلید هزار باب از علم را باز کرد که هر بابی هزار باب را باز می‌کند[۳۳].

اعترافات حسن بصری دربارهٔ جنگهای امیرالمؤمنینؑ[۳۴]

حسن بصری ادامهٔ داد: سپس مرحلهٔ دوّم زندگی‌اش‌را شروع کرد که بر ظلم صبر کرد[۳۵]، تا وقتی که یارانی پیداکرد و بر سر تأویل قرآن جنگید همانطور که بر سر تنزیل

← آنحضرت به او این دستور را داده است. فضل گفت: مگر ابوبکر در لشکر اسامه نیست؟! بخدا قسم این همان شرّ عظیمی است که دیشب وارد مدینه شده است. پیامبرﷺ این خبر را به ما داده است.

فضل بن عباس وارد خانه شد و بلال را هم همراه خود برد. حضرت پرسید: بلال، بیرون چه خبر است؟ بلال خبر را برای آنحضرت بیان کرد. حضرت فرمود: «مرا بلند کنید، مرا بلند کنید، مرا به مسجد ببرید. قسم به آنکه جانم بدست اوست برای اسلام بلا و فتنهٔ عظیمی نازل شده است».

سپس بیرون آمد در حالیکه سر مبارک را بسته بود و بین علیؑ و فضل بن عباس قرارگرفته بود و پاهای مبارکش به زمین کشیده می‌شد و به این صورت وارد مسجد شد. در همین حال ابوبکر در محراب حضرت ایستاده بود، و عمر و ابوعبیده و سالم و صهیب و افرادی که شبانه وارد مدینه شده بودند اطراف ابوبکر راگرفته بودند، و اکثر مردم از خواندن نماز خودداری کرده بودند تا ببینند بلال چه خبری می‌آورد.

وقتی مردم دیدند پیامبرﷺ وارد مسجد شد و آن طور حالت سختی از بیماری دارد، این مطلب را بسیار بزرگ شمردند.

پیامبرﷺ جلو رفت و ابوبکر را از پشت سر کشید و او را از محراب دور کرد. ابوبکر و افرادی که با او بودند پشت سر پیامبرﷺ متواری شدند. مردم آمدند و پشت سر آنحضرت به نماز ایستادند در حالیکه حضرت نشسته بود و بلال برای مردم تکبیر می‌گفت تا نماز حضرت پایان یافت.

بعد حضرت نگاهی کرد و ابوبکر را ندید. لذا فرمود: ای مردم، آیا از پسر ابوقحافه و اصحابش تعجب نمی‌کنید که آنها را فرستادم و زیردست اسامه قرار دادم و به آنان دستور دادم به سمتی که فرستاده شده‌اند بروند، ولی آنان مخالفت کردند و برای ایجاد فتنه به مدینه برگشتند؟ بدانید که خداوند آنان را در فتنه انداخته است.

۳۳. «ب»: از هر بابی هزار باب باز می‌شود.

۳۴. با توجه به اینکه حسن بصری از مخالفین امیرالمؤمنینؑ در جنگهای جمل و صفّین و نهروان بود و به حضرت اعتراض می‌کرد که چرا خونهای مسلمین را به زمین می‌ریزد!!

۳۵. منظور ظلم ابوبکر و عمر و عثمان است.

آن جنگید[٣٦]. او امر به معروف و نهی از منکر انجام داد و در راه خدا جهاد کرد تا شهید شد، و با حالتی پاکیزه و پاک و سعادتمند و شهید و مطهّر خدا را ملاقات کرد، و با آنانکه خدا و رسولش به او دستور جنگیدن با آنها را داده بودند یعنی ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیده بود.

خلط نفاق با تقیه در نظر حسن بصری

ابان می‌گوید: حسن بصری این سخن را در اوائل عمرش در اوّل حکومت حجاج در حالیکه در خانهٔ ابوخلیفه متواری بود می‌گفت، و او در آن روز از شیعه به حساب می‌آمد.

وقتی بزرگ شد و مشهور گشت و از او شنیدم که دربارهٔ امیرالمؤمنین ﷺ سخنان ناروا می‌گوید، با او خلوت کردم و آنچه (در اوائل عمرش) از او شنیده بودم برایش یادآور شدم. در جواب گفت: این مطالب را نسبت به من کتمان کن. من این سخنان را می‌گویم تا خونم را حفظ کنم، و اگر چنین نکنم چوب بر سرم بلند می‌کنند.

....

روایت از غیر سلیم:

۱. بحار: ج ۴۰ ص ۸۱.
۲. اللوامع النورانیّة: ص ۳۷۳.
۳. اللوامع النورانیّة: ص ۳۷۶.
۴. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۱ ص ۲۶۴.

---

۳۶. عبارت در «ب» و «د» چنین است: سپس فضیلت دیگری بر مردم اتخاذ کرد. نخواست به ظلم کمک کرده باشد و لذا دست نگه داشت و خانه‌نشینی اختیار کرد تا آنکه یارانی پیدا کرد و بر تأویل قرآن جنگید همانطور که پیامبر ﷺ بر تنزیل قرآن جنگید.

دعای امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگهای جمل و صفّین و نهروان

سلیم بن قیس می‌گوید: هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگهای جمل و صفّین و نهروان با دشمن روبرو می‌شد سوار بر قاطر شهباء ـ که همان قاطر پیامبر صلی الله علیه و آله بود ـ رو به قبله می‌کرد و می‌فرمود:

«اَللّٰهُمَّ بَسَطَتْ اِلَیْكَ الْاَیْدي وَ رُفِعَتِ الْاَبْصارُ وَ اَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَ نُقِلَتِ الْاَقْدامُ. رَبَّنٰا افْتَحْ بَیْنَنٰا وَ بَیْنَ قَوْمِنٰا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَیْرُ الْفٰاتِحینَ»، «پروردگارا، دستها به‌سوی تو باز شده و چشمها بسوی تو بالا رفته و قلبها بسوی تو متوجّه شده و قدمها بسوی تو رهسپار شده است. پروردگارا بین ما و قوممان به حق فتح کن که تو بهترین فتح کنندگان هستی».

این را در حالی می‌فرمود که دستها را بالا برده بود و اصحاب آنحضرت آمین می‌گفتند.

روایت از غیر سلیم:

۱. کتاب صفّین نصر بن مزاحم: ص ۲۳۰ و ۴۷۷.

۲. کتاب فتوح ابن اعثم: ج ۳ ص ۳۰۴.

۳. کتاب صفّین جلّودی، بروایت سید بن طاووس در مهج الدعوات: ص ۹۶.

بـالاترین فـضیلت امیرالمـؤمنینؑ از قـرآن، بـالاترین فـضیلت امیرالمؤمنینؑ از پیامبرﷺ، بیماری امیرالمؤمنینؑ در سفر و دعای پیامبرﷺ، استهزای ابوبکر و عمر به دعای پیامبرﷺ.

بالاترین فضیلت امیرالمؤمنینؑ از قرآن

سلیم می‌گوید: مردی خدمت امیرالمؤمنینؑ آمد و در حالیکه من هم می‌شنیدم عرض کرد: یا امیرالمؤمنینؑ، **بالاترین منقبت خود را به من خبر بده.** فرمود: آنچه خداوند در کتابش دربارهٔ من نازل کرده‌است. عرض کرد: خداوند دربارهٔ تو چه نازل کرده است؟

فرمود: کلام خداوند: «اَفَمَنْ کٰانَ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شٰاهِدٌ مِنْهُ»[1]، «آیا کسی که دلیلی از جانب پروردگارش دارد و شاهدی از خود پشت سر اوست». من شاهد نسبت به پیامبرﷺ هستم.

و کلام خداوند: «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتٰابِ»[2]، «کسی که علم کتاب نزد اوست»، خداوند مرا قصد کرده است[3].

سپس حضرت هر آیه‌ای که خداوند دربارهٔ او نازل کرده بود ذکر فرمود[4].

بالاترین فضیلت امیرالمؤمنینؑ از پیامبرﷺ

آن مرد عرض کرد[5]: **بالاترین منقبت خود را از پیامبرﷺ بفرمائید.**

---

۱. سورهٔ هود: آیهٔ ۱۷.

۲. سورهٔ رعد: آیهٔ ۴۳.

۳. در کتاب احتجاج این عبارت را اضافه دارد و مثل کلام خداوند: «اِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاٰةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰاةَ وَ هُمْ رٰاکِعُونَ»، و کلام خداوند: «اَطیعُوااللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی‌الْاَمْرِ مِنْکُمْ» و غیراینها.

۴. متأسفانه این حدیث بطور کامل نقل نشده تا همهٔ آنچه دربارهٔ امیرالمؤمنینؑ در قرآن نازل شده را از لسان خود آنحضرت بشنویم.

۵. در کتاب احتجاج عبارت چنین است: (سلیم) می‌گوید: عرض کردم ...

فرمود: منصوب کردن آنحضرت مرا در غدیرخم، که به امر خدای تبارک و تعالی ولایت را از جانب او برایم اقامه نمود. و دیگر سخن او که فرمود: «تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی»[6].

بیماری امیرالمؤمنین ؑ در سفر و دعای پیامبر ؐ[7]

فرمود: من با پیامبر ؐ به سفر رفتم، و این قبل از آن بود که حضرت همسرانش را به حجاب امر کند. من به پیامبر ؐ خدمت می‌کردم و آنحضرت خدمتگزار دیگری نداشت.

آنحضرت بجز یک لحاف، رواندار دیگری نداشت و عایشه هم همراه او بود. پیامبر ؐ بین من و عایشه می‌خوابید و ما سه نفری جز همان یک لحاف چیزی نداشتیم. هرگاه حضرت برای نماز[8] برمی‌خاست وسط لحاف را بین من و عایشه پایین می‌آورد تا لحاف به زیراندازی که زیر ما بود برسد و پیامبر ؐ برمی‌خاست و نماز می‌خواند.

یک شب مرا تب گرفت و بیدارم نگه داشت. پیامبر ؐ بخاطر بیداری من بیدار ماند، و آن شب را بین من و محل نماز خود به صبح رساند که مقداری نماز می‌خواند و سپس نزد من می‌آمد و حال مرا می‌پرسید و به من توجّه می‌کرد، و تا صبح کارش همین بود.

وقتی صبح شد نماز صبح را با اصحابش خواند و سپس فرمود: «خدایا، علی را شفا و عافیت بده او امشب از دردی که داشت مرا بیدار نگه داشت». با این دعا از بیماری که قبل از آن داشتم خلاص شدم.

امیرالمؤمنین ؑ فرمود: بعد پیامبر ؐ فرمود: برادرم، بشارت باد ترا ـ و این سخن را طوری فرمود که اصحابش می‌شنیدند ـ . عرض کردم: یا رسول الله، خدا تو را بشارت خیر دهد و مرا فدایت گرداند.

---

۶ . در کتاب احتجاج اضافه دارد: «مگر آنکه پیامبری بعد از من نیست».

۷. این جریان در حدیث ۳۶ ص ۴۹۵ همین کتاب نیز ذکر شد.

۸ . در کتاب احتجاج: برای نماز شب.

فرمود: من[۹] از خداوند چیزی نخواستم مگر آنکه به من عطا کرد، و چیزی برای خود نخواستم مگر آنکه مثل آنرا برای تو خواستم. **من از خدا خواستم که بین من و تو برادری قرار دهد، و چنین کرد، و از او خواستم تو را صاحب اختیار هر مؤمنی[۱۰] بعد از من قرار دهد، و چنین کرد.**

استهزاء ابوبکر و عمر به دعای پیامبر ﷺ

دو نفر[۱۱]، یکی به دیگری گفت: از آنچه از خدا خواسته چه مقصدی داشته است[۱۲] ؟ بخدا قسم یک پیمانه خرمای خشکیده در پوستی خشکیده بهتر از چیزی است که از خدا خواسته است!! اگر از پروردگارش خواسته بود ملائکه‌ای بر او نازل کند تا او را بر علیه دشمنش کمک کنند، یا گنجی بر او نازل کند تا بر اصحابش خرج کند[۱۳] ـ که به آن احتیاج دارند! ـ بهتر از این چیزی بود که درخواست کرده است[۱۴].

آن دو به یکدیگر گفتند: پیامبر علی را به هیچ حق یا باطلی[۱۵] دعوت نمی‌کند مگر آنکه درخواست او را اجابت می‌نماید[۱۶].

....

روایت با سند به سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۲۳۱.

۲. نزهة الکرام: ص ۵۵۸ .

۳. المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة، بنقل سید هاشم بحرانی در حلیة‌الابرار: ج ۱ ص ۱۰۹.

---

۹. در کتاب احتجاج: من امشب...

۱۰. در کتاب احتجاج: هر مرد و زن مؤمنی.

۱۱. منظور ابوبکر و عمر است که به کنایه آورده شده است.

۱۲. در کتاب احتجاج: می‌بینی از خدا چه خواسته است؟!

۱۳. در کتاب احتجاج: که به او و اصحابش نفع داشته باشد.

۱۴. در کتاب احتجاج: برای اصحابش بهتر بود.

۱۵. کلمهٔ «حق یا باطلی» سخن ابوبکر و عمر است که این عبارت را بکار برده‌اند.

۱۶. در آخر حدیث در نسخه‌ها این عبارت در متن آمده است: «محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ این حدیث را نقل کرده است». و احتمالاً این عبارت از کلام ابان بن ابی عیاش است که از اصحاب امام باقر ﷺ بوده است.

٦١

۱. سفارشات پیامبرﷺ با خاندانش در آخرین لحظات عمر: دعوت و اجتماع فرزندان عبدالمطلب، درلحظات آخر عمر پیامبرﷺ، بیرون رفتن همسران پیامبرﷺ از مجلس بنی‌هاشم، معرفی صاحبان ولایت برای بنی عبدالمطلب، پیشگوئی از بلاهای بنی‌عبدالمطلب، پیشگوئی از دوازده امام هدایت و دوازده امام ضلالت، دستور به بنی‌عبدالمطلب در مورد اطاعت از علی‌ؑ.

۲. پیشگوئی پیامبرﷺ از مصائب اهل بیتؑ در آخرین لحظات عمر: پیشگوئی از مصائب امیرالمؤمنینؑ، پیشگوئی از مصائب حضرت زهراؑ، پیشگوئی از مصائب امام حسنؑ، پیشگوئی از حکومت بنی‌عباس و حکومت اهل بیتؑ.

۱

سفارشات پیامبرﷺ با خاندانش در آخرین لحظات عمر

دعوت و اجتماع فرزندان عبدالمطلب در لحظات آخر عمر پیامبرﷺ

سلیم می‌گوید: به ابن عباس - در حالیکه جابر بن عبدالله انصاری کنارش بود - گفتم: آیا هنگام وفات پیامبرﷺ حاضر بودی؟ گفت: آری، وقتی بیماری حضرت شدّت یافت هر جوان بالغ و زن و بچه‌ای که عقلشان می‌رسید از فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد. آنحضرت فقط آنان را جمع نمود و غیر آنان همراهشان وارد نشدند بجز زبیر که بخاطر صفیّه[1] او را داخل کرد، و نیز عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زید، و سپس فرمود: «این سه

---

۱. صفیّه عمّهٔ پیامبرﷺ است و زبیر فرزند اوست.

نفر هم از خاندان ما هستند»[۲] و فرمود: «اسامه از موالی ما[۳] و از ما است». و این در حالی بود که پیامبرﷺ او را بر لشکر امیر قرار داده و برای او پرچمی آماده کرده بود، و ابوبکر و عمر هم در آن لشکر بودند. هر یک از ابوبکر و عمر به دیگری گفتند: «کارش به اینجا رسیده که این کودک غلام را بر ما امیر قرار می‌دهد»!

اسامه از پیامبرﷺ اجازه گرفت تا با حضرت خداحافظی کند و بر او سلام کند، و این کار او با اجتماع بنی‌هاشم مصادف شد و او همراه آنان داخل شد. ابوبکر و عمر هم از اسامه اجازه گرفتند تا بر پیامبرﷺ سلام کنند و اسامه به آن دو اجازه داد.

بیرون رفتن همسران پیامبرﷺ از مجلس بنی‌هاشم

ابن عباس گفت: وقتی اسامه ـ که از بنی‌هاشم به حساب می‌آمد و حضرت او را بسیار دوست می‌داشت ـ همراه ما وارد شد پیامبرﷺ به همسرانش فرمود: «از حضور من برخیزید و مرا با اهل بیتم تنها بگذارید». همهٔ آنان بجز **عایشه** و **حفصه** برخاستند!

حضرت نگاهی به آن دو کرد و فرمود: «مرا با اهل بیتم تنها بگذارید». عایشه در حالیکه دست حفصه را گرفته بود برخاست و از غضب بخود می‌پیچید و می‌گفت: «تو را با آنان تنها گذاشتیم»! بعد وارد خانه‌ای چوبی شدند.

معرفی صاحبان ولایت برای بنی‌عبدالمطلب

پیامبرﷺ به علیؑ فرمود: «برادرم، مرا بنشان». امیرالمؤمنینؑ آنحضرت را نشانید و به سینه تا گلویش تکیه داد. سپس آنحضرت حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

«ای بنی عبدالمطلب، تقوای الهی پیشه کنید و خدا را بپرستید. همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید و اختلاف نکنید. اسلام بر پنج پایه بنا شده است: **ولایت و نماز و زکات و روزهٔ ماه رمضان و حج** . ولایت برای خدا و رسولش و برای مؤمنینی

---

۲. به قرینهٔ کلام پیداست که از خاندان حضرت بودن نسبی است یعنی در این حد که در این مجلس باشند.
۳. کلمهٔ «مولی» که در اینجا بکار رفته ظاهراً بمعنای «آزاد شده» است.

است که زکات را در حال رکوع می‌پردازند[4] و هرکس ولایت خدا و رسولش و کسانی که ایمان آوردند را بپذیرد، (بداند) که حزب خداوند غالب هستند»[5].

ابن عباس گفت: در اینجا سلمان و مقداد و ابوذر هم آمدند، و پیامبر ﷺ بهمراه بنی‌عبدالمطلب به آنان هم اجازه داد.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله، آیا این آیات شامل همهٔ مؤمنین است یا مخصوص بعضی از ایشان است؟ فرمود: مخصوص بعضی از آنان است که خداوند آنان را در بیش از یك آیه قرآن با خود و پیامبرش قرین نموده است.

سلمان پرسید: یا رسول الله، آنان کیانند؟ فرمود: اوّل آنان و افضلشان و بهترینشان این برادرم علی‌بن ابی‌طالب است ـ و در این حال دست مبارك بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دادند ـ سپس این پسرم بعد از او ـ و دست مبارك را بر سر امام حسن علیه السلام قرار دادند ـ سپس این پسرم بعد از او ـ و دست مبارك بر سر امام حسین علیه السلام قرار دادند ـ و اوصیاء نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری خواهند بود. آنان ریسمانهای محکم خداوند و دستاویزهای مورد اعتماد اویند. آنان حجت خدا بر خلقش و شاهدان او در زمین‌اند. هر کس از آنان اطاعت کند، خداوند را و مرا اطاعت کرده است، و هر کس از آنان سرپیچی کند از خداوند و از من سرپیچی کرده است. آنان با قرآن و قرآن با آنان است. قرآن از آنان جدا نمی‌شود و آنان از قرآن جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر نزد من وارد شوند.

پیشگوئی از بلاهای بنی‌عبدالمطلب

فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، شما بعد از من از ظالمین قریش و جاهلان و طاغیان عرب سختی و بلا و اتحاد بر علیه شما و به ذلت کشیدن و حمله بر شما و حسد و تجاوز نسبت به شما خواهید دید. پس صبر کنید تا مرا ملاقات کنید.

---

۴. اشاره به آیهٔ ۵۵ از سورهٔ مائده است.

۵. اشاره به آیهٔ ۵۶ از سورهٔ مائده است.

ای فرزندان عبدالمطلب، هرکس خدا را با عقیده به یگانگی او و اقرار به رسالت من ملاقات کند او را داخل بهشت می‌نماید و عمل ضعیف او را قبول می‌کند و از بدی‌های او گذشت می‌کند.

پیشگوئی از دوازده امام هدایت و دوازده امام ضلالت

ای فرزندان عبدالمطلب، من بر منبرم دوازده نفر از قریش دیدم که همهٔ آنان گمراه و گمراه کننده بودند و امتّم را به آتش دعوت می‌کردند و از راه راست به عقب بر می‌گرداندند: **دو نفر از دو طایفهٔ[۶] قریش، که مثل گناه همهٔ امت و عذاب همهٔ آنان برای آن دو است،** و ده نفر از بنی‌امیه. دو نفر از ده نفر از فرزندان حرب بن امیّه[۷] و بقیه از فرزندان ابی‌العاص بن امیّه[۸] هستند.

از اهل‌بیت من دوازده امام نیز هستند که همهٔ آنان به بهشت دعوت می‌کنند: **علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین که یکی پس از دیگری خواهند بود.** امام آنان و پدرشان علی است، و من امام برای علی و برای آنان هستم. آنان با قرآن و قرآن با آنان است. قرآن از آنان جدا نمی‌شود و آنان از قرآن جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض نزد من آیند.

دستور به بنی‌عبدالمطلب در مورد اطاعت از علی ﷺ

ای فرزندان عبدالمطلب، از علی اطاعت کنید و تابع او باشید و ولایت او را بپذیرید و با او مخالفت نکنید و از دشمن او بیزاری بجوئید. او را کمک کنید و یاری دهید و به او اقتدا کنید تا به راه درست رفته باشید و هدایت شوید و سعادتمند گردید.

ای فرزندان عبدالمطلب، از علی اطاعت کنید. من اگر حلقهٔ در بهشت را بگیرم و برایم راهی بسوی پروردگارم باز شود و به سجده بیفتم و به من بگوید: «سربردار،

---

۶. یعنی ابوبکر که از طایفهٔ بنی‌تیم و عمر که از طایفهٔ بنی‌عدی است.

۷. حرب بن امیه همان ابوسفیان است و منظور از دو نفر معاویه و یزید هستند.

۸. هشت نفر بقیه بنی‌مروان هستند که از اولاد مروان بن حکم بن ابی‌العاص بن امیّه هستند.

درخواست کن تا به تو عطا شود و شفاعت کن تا قبول شود»، در چنین حالی احدی را بر شما بنی‌عبدالمطلب مقدّم نمی‌دارم.

گفتند: یا رسول‌الله، شنیدیم و اطاعت می‌کنیم.

۲

پیشگوئی پیامبرﷺ از مصائب اهل‌بیتعليهم‌السلام در آخرین لحظات عمر

پیشگوئی از مصائب امیرالمؤمنینعليه‌السلام

سپس پیامبرﷺ رو به امیرالمؤمنینعليه‌السلام کرد و فرمود: برادرم، بزودی قریش بر علیه تو متّحد می‌شوند و بر سر ظلم و مغلوب کردن تو سخنشان یکی می‌شود. اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و اگر یارانی نیافتی دست نگهدار و خون خود را حفظ کن. بدان که شهادت پشت سر توست. **خدا قاتل تو را لعنت کند.**

پیشگوئی از مصائب حضرت زهراعليها‌السلام

سپس پیامبرﷺ رو به دخترش کرد و فرمود: **تو اوّلین نفر از اهل‌بیتمَ هستی که به من ملحق می‌شوی، تو سیّدهٔ زنان اهل بهشت هستی. تو بعد از من ظلم و کینه خواهی دید تا آنجا که زده می‌شوی و استخوانی از استخوانهای پهلویت می‌شکند.**

خدا قاتل تو را لعنت کند و امر کننده و راضی به آن و کمك کننده و یاری دهنده بر علیه تو و ظلم کننده به شوهر و دو پسرت را لعنت کند.

پیشگوئی از مصائب امام حسنعليه‌السلام

و امّا تو ای حسن، امّت با تو عهد شکنی می‌کنند. اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و

گرنه دست نگهدار و خون خود را حفظ کن که شهادت پشت سر توست.

خدا قاتل تو و کمک کننده بر علیه تو را لعنت کند، چون آن کسی‌که تو را می‌کشد ولدالزنا پسر ولدالزنا پسر ولدالزنا است. ما اهل بیتی هستیم که خداوند آخرت را برای ما انتخاب کرده و دنیا را برای ما راضی نشده است[۹].

پیشگوئی از حکومت بنی‌عباس و حکومت اهل بیت علیهم السلام

سپس پیامبر ﷺ روبه ابن عبّاس[۱۰] کرد و فرمود: بدانید که اوّلِ هلاك بنی‌امیّه ـ بعد از آنکه ده نفر از آنان به حکومت رسیدند ـ بدست فرزندان تو خواهد بود. از خدا بترسند و دربارهٔ فرزندان و عترت من مراقب باشند. دنیا برای احدی قبل از ما باقی نمانده و برای احدی بعد از ما باقی نمی‌ماند. دولت ما آخرین دولت‌هاست، که بجای هر روز دو روز و بجای هر سال دو سال خواهد بود[۱۱]. از ما و از فرزندانِ من است کسی‌که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همانطور که از ظلم و جور پر شده باشد.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. فضائل السادات: ص ۲۹۱.

روایت با سند به سلیم:

۱. غیبت شیخ طوسی: ص ۱۱۷.

۲. غیبت شیخ طوسی: ص ۲۰۳.

---

۹. ذکر نشدن امام حسین علیه السلام در اینجا احتمال سقط از طرف راویان را دارد، بخصوص کلمه «ولدالزنا» بودن خود و پدر و جدّ دربارهٔ قاتل امام حسین علیه السلام در موارد دیگر نیز بکار رفته است. البته دربارهٔ قاتل امام حسن علیه السلام هم صدق می‌کند.

۱۰. ظاهراً این خطاب به عباس باشد چون راوی حدیث ابن عباس است. البته منافاتی هم ندارد که خطاب به ابن عباس باشد و فقط در انشای عبارت اشتباه شده باشد.

۱۱. یعنی بجای هر روز که غاصبین از حکومت ما غصب کردند دو روز و بجای هر سال دو سال حکومت خواهیم کرد.

۶۲

سؤال سلمان دربارهٔ وصیّ پیامبرﷺ و جواب الهی، انتخاب چهارده معصومﷺ از میان خلق، نزول آیهٔ تطهیر و تفسیر آن، پیشگوئی پیامبرﷺ از حضرت مهدیﷺ، شرکت در جزای سنت حسنه و سیئه، علیﷺ وزیر پیامبرﷺ از طرف خداوند، تبرّک به خاك پای امیرالمؤمنینﷺ.

سؤال سلمان دربارهٔ وصیّ پیامبرﷺ و جواب الهی

سلیم می‌گوید: از سلمان شنیدم که می‌گفت: به پیامبرﷺ عرض کردم: یا رسول الله، خداوند قبل از تو پیامبری مبعوث نکرده مگر آنکه جانشینی دارد، ای پیامبر خدا وصیّ تو کیست؟ فرمود: ای سلمان، در این باره مطلبی از طرف خداوند برایم نیامده است.

مدّت کوتاهی مکث کرد و سپس فرمود: ای سلمان، دربارهٔ مسئله‌ای که سؤال کردی از جانب خداوند برایم وحی آمد[1]. ای سلمان، من تو را شاهد می‌گیرم که **علی بن ابی‌طالب وصیّ من و برادرم و وزیرم و جانشینم در خاندانم و صاحب اختیار هر مؤمنی بعدازمن است. او ذمّهٔ مرا بریء می‌کند و قرض‌مرا می‌پردازد و بر سر سنّت من می جنگد.**

انتخاب چهارده معصومﷺ از میان خلق

ای سلمان، خداوند توجهی به زمین کرد و مرا از میان اهل زمین انتخاب کرد. سپس نظر دوّمی نمود و برادرم علی را از میان آنان انتخاب کرد. و به من امر کرد و من هم سیّدهٔ زنان اهل بهشت را به ازدواج او در آوردم.

سپس نظر سومی نمود و فاطمه و جانشینان را انتخاب کرد: یعنی دو پسرم حسن و حسین و بقیّهٔ آنان از فرزندان حسین. آنان با قرآن و قرآن با آنان است. قرآن از ایشان جدا نمی‌شود و آنان از آن جدا نمی‌شوند مانند این دو ـ و حضرت دو انگشت سبّابهٔ خود

---

۱. پیداست این گونه پاسخ که به این سؤال فرموده برای نشان دادن اتصال جواب به منبع وحی است.

را کنار هم قرار دادند ـ تا آنکه یکی پس از دیگری بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. آنان شاهدان خداوند بر خلقش و حجّت او در زمینش هستند. هر کسی آنان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هرکس از آنان سرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است. همهٔ آنان هدایت کننده و هدایت شده‌اند.

نزول آیهٔ تطهیر و تفسیر آن

این آیه دربارهٔ من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو پسرم و جانشینان یکی پس از دیگری نازل شده است که فرزندان من و فرزندان برادرم هستند: «اِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً».[٢] «خداوند خواسته است رجس و بدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک گرداند». ای سلمان، آیا می‌دانید «رجس» چیست؟

سلمان عرض کرد: نه. فرمود: شکّ است، آنان هرگز دربارهٔ چیزی که از جانب خدا آمده باشد شک نمی‌کنند. ما در ولادتمان و در طینتمان تا حضرت آدم پاک هستیم، از هر بدی پاک و معصوم هستیم.

پیشگوئی پیامبر صلى الله عليه و آله از حضرت مهدی عليه السلام

سپس پیامبر صلى الله عليه و آله دست مبارك را بر امام حسین عليه السلام زد و فرمود: ای سلمان، مهدی امت که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همانطور که از ظلم و جور پر شده باشد، از فرزندان این است. امام پسر امام، عالم پسر عالم، وصی پسر وصی است. پدرش که قبل از اوست امام و وصی و عالم است[٣].

عرض کردم: ای پیامبر خدا، مهدی افضل است یا پدرش؟ فرمود: پدرش از او افضل است. اوّلی آنان[٤] مثل اجر همهٔ آنان را دارد چراکه خداوند بوسیلهٔ او آنان را هدایت کرده است[٥].

---

٢. سورهٔ احزاب: آیهٔ ٣٣.

٣. اشاره به اینکه این رشتهٔ امامت تا حضرت مهدی عليه السلام متصل است.

۴. منظور از «اوّلی» امیرالمؤمنین عليه السلام است، و یا منظور از آن هر امام قبل از امام دیگر است.

۵. احتمالاً منظور از هدایت، آن است که در امامت مقتدای ایشان است.

شرکت در جزای سنّت حسنه و سیئه

هرکس به هدایتی دعوت کند اجر خود و مثل اجر کسانی‌که تابع او شده‌اند را خواهد داشت، بدون آنکه از اجر آنان کم شود.

و هرکس به گمراهی دعوت کند گناه خود و مثل گناه کسانی‌که تابع او شده‌اند را خواهد داشت بدون آنکه این مطلب از گناه آنان کم کند.

علی علیه السلام وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف خداوند

ای سلمان، موسی از پروردگارش خواست تا برای او وزیری از خاندانش قرار دهد. خداوند هم برادرش هارون را وزیر قرار داد.

من هم از پروردگارم خواسته‌ام برایم وزیری از خاندانم قرار دهد. خداوند هم برادرم را قرار داد تا پشتم را به او محکم کنم و در امور او را شریک نمایم. خداوند خواستهٔ مرا قبول کرد همانطور که برای موسی دربارهٔ هارون قبول کرد.

تبرّک به خاک پای امیرالمؤمنین علیه السلام

ای سلمان، اگر نبود که امتم دربارهٔ برادرم علی افراط کنند مانند افراط مسیحیان دربارهٔ عیسی بن مریم، **سخنی دربارهٔ او می‌گفتم که مردم در پی آثار قدمهای او بر خاک می‌افتادند و آنرا می‌بوسیدند.**

سخنی که غیر علیؑ نمی‌تواند بگوید

سلیم می‌گوید: از علیؑ شنیدم که بر منبر کوفه می‌فرمود:

قسم به آنکه دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، سخنی خواهم گفت که احدی قبل از من نگفته و احدی بعد از من نخواهد گفت مگر کذّاب: «**من بندهٔ خدا و برادر پیامبرش هستم. از پیامبر رحمت ارث برده‌ام، و با بهترین زنان امّت ازدواج کرده‌ام، و افضل جانشینان هستم**».

مردی از خوارج برخاست و گفت: «من بندهٔ خدا و برادر رسول خدا هستم»!!

در همانجا مرگ او را گرفت و از جایش حرکت نکرد تا مُرد[1].

روایت از غیر سلیم:

۱. عیون الاخبار: ج ۲ ص ۶۲ ح ۲۶۲.
۲. ارشاد شیخ مفید: ص ۱۸۶.
۳. امالی شیخ طوسی: ج ۱ ص ۸۳ .
۴. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲ ص ۱۸۶.
۵ . مناقب ابن شهرآشوب: ج ۲ ص ۱۸۷.
۶ . خرائج راوندی، بروایت بحار: ج ۴۱ ص ۲۰۶.
۷. فرائد السمطین: باب ۴۴.
۸ . فرائد السمطین: باب ۵۷ .
۹. کنزالعمال: ج ۶ ص ۳۹۶.
۱۰. الاستیعاب: ج ۲ ص ۴۶۰.
۱۱. تاریخ ابن کثیر: ج ۷ ص ۳۳۵.
۱۲. تهذیب التهذیب: ج ۷ ص ۳۳۷.

---

۱. این معجزهٔ امیرالمؤمنینؑ بود و ثابت کرد غیر آنحضرت حقّ گفتن چنین کلامی را ندارد.

٦٤

علم نامتناهی امیرالمؤمنین علیه السلام.

علم نامتناهی امیرالمؤمنین علیه السلام

سلیم می‌گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: **«پیامبر صلی الله علیه و آله هزار باب از علم به من آموخت که از هر بابی هزار باب باز می‌شد».**

سلیم می‌گوید: من شك نکردم که آنحضرت صادق است، و در این باره از احدی سؤال نکردم.

روایت از غیر سلیم:

۱. بحار: ج ۴۰ ص ۱۲۷ باب ۹۳.این روایت را بطور متواتر از کتب شیعه و عامه نقل کرده است.

۶۵

سؤال امیرالمؤمنین﷣ از رئیس یهود و رئیس نصاری، علی﷣ عالم به تورات و انجیل و قرآن، تفرقهٔ امتها پس از پیامبران و فرقهٔ ناجیه، فرقه‌های محبّین اهل بیت﷨.

سؤال امیرالمؤمنین﷣ از رئیس یهود و رئیس نصاری

سلیم می‌گوید: من و امیرالمؤمنین﷣ نشسته بودیم و مردم هم اطراف آنحضرت بودند که رئیس یهودیان و رئیس مسیحیان نزد آنحضرت آمدند.

حضرت رو به رئیس یهودیان کرد و فرمود: یهودیان به چند گروه متفرّق شدند؟ گفت: این مطلب نزد من در کتابی نوشته شده است. حضرت فرمود: خدا بکشد رئیس قومی را که چنین سؤالی دربارهٔ دینش از او می‌شود و می‌گوید: «آن در کتابی نزد من نوشته شده است».

سپس حضرت به رئیس مسیحیان فرمود: مسیحیان به چند گروه متفرق شدند؟ گفت: «فلان تعداد»، ولی اشتباه گفت. حضرت فرمود: اگر تو هم مثل رفیقت می‌گفتی بهتر از این بود که بگویی و اشتباه کنی.

علی﷣ عالم به تورات و انجیل و قرآن

سپس امیرالمؤمنین﷣ روبه آن دو و مردم نمود و فرمود: **بخداقسم من به تورات از اهل تورات عالم ترم، و به انجیل از اهل انجیل عالم ترم، و به قرآن از اهل قرآن عالم ترم.** من به شما خبر می‌دهم که به چند گروه متفرق شدند.

تفرقهٔ امتها پس از پیامبران و فرقهٔ ناجیه

از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود: یهودیان بر هفتاد و یك گروه متفرق شدند. هفتاد

فرقهٔ آنان در آتش و یک فرقه در بهشت هستند، و آنان کسانی‌اند که تابع وصیّ حضرت موسی شدند.

مسیحیان بر هفتاد و دو گروه متفرق شدند. هفتاد و یک فرقهٔ آنان در آتش و یک فرقه در بهشت هستند، و آنان کسانی‌اند که تابع وصی حضرت عیسی شدند.

امّت من بر هفتاد و سه گروه متفرق می‌شوند که هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشت‌اند، و آنان کسانی‌اند که تابع وصیّ من هستند.

فرقه‌های محبیّن علی‌علیه‌السلام

سپس پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله دست مبارک را بر شانهٔ علی‌علیه‌السلام زد و فرمود: سیزده فرقه از هفتاد و سه فرقه، همگی دوستی و محبّت تو را عقیدهٔ خود قرار داده‌اند، ولی یک فرقه از آنان در بهشت و دوازده فرقه در آتش هستند[1].

---

۱. این حدیث در کتاب فضائل شاذان بروایت از سلیم با اختلاف در عبارات نقل شده است که در اینجا عیناً نقل می‌شود:

سلیم بن قیس می‌گوید: در مسجد کوفه خدمت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام رسیدم و مردم اطراف آنحضرت بودند. در همین حال رئیس یهودیان و رئیس مسیحیان نزد حضرت آمدند و سلام کردند و نشستند.

جمعیّت گفتند: ای مولای ما، تو را بخدا قسم می‌دهیم، از اینان بپرسی تا ببینیم چه می‌کنند.

حضرت به رئیس یهودیان فرمود: ای برادر یهودی. عرض کرد: لبیّک. فرمود: امت پیامبرتان بر چند گروه متفرق شدند؟ عرض کرد: این مطلب نزد من در کتابی مخفی است. فرمود: خدا بکشد قومی را که تو رئیس آنان هستی! دربارهٔ مسئله دینش از او پرسیده می‌شود، می‌گوید: «این مطلب نزد من در کتابی مخفی است».

سپس حضرت رو به رئیس مسیحیان کرد و فرمود: امت پیامبرتان به چند فرقه تقسیم شدند؟ عرض کرد: «بر فلان تعداد» و اشتباه گفت. حضرت فرمود: اگر تو هم مثل رفیقت می‌گفتی بهتر از آن بود که بگوئی و خطاکنی و ندانی.

در اینجا حضرت رو (به مردم) کرد و فرمود: ای مردم، من از اهل تورات به توراتشان و از اهل انجیل به انجیلشان و از اهل قرآن به قرآنشان عالم‌ترم. من می‌دانم که امتها به چند گروه تقسیم شده‌اند. برادرم و حبیبم و نور چشمانم پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله این مطلب را به من خبر داده، آنجا که فرمود:

یهودیان بر هفتاد و یک گروه متفرق شدند که هفتاد فرقهٔ آنان در آتش و یک فرقه در بهشتند و آنان کسانی‌اند که تابع وصیّ او شدند.

←

روایت با سند به سلیم:

۱. فضائل شاذان: ص ۱۴۰.

۲. کتاب الروضة، به‌نقل بحار: ج ۲۸ ص ۱۳۰ ح ۲۰.

۳. الصراط المستقیم بیاضی: ج ۲ ص ۳۷.

روایت از غیر سلیم:

۱. خصال صدوق: باب ۷۰ ح ۱۱.

۲. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۱۳۷.

۳. احتجاج: ج ۱ ص ۳۹۱.

← مسیحیان بر هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که هفتاد و یک فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند و آنان کسانی‌اند که تابع وصیّ او شدند. و بزودی امت من بر هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند، و آنان کسانی هستند که تابع وصیّ من شدند، ـ و در این حال پیامبر ﷺ بر شانهٔ من زد ـ.

سپس فرمود: هفتاد و دو گروه پیمان خداوند را دربارهٔ تو شکستند و یک فرقه در بهشتند، و آنان کسانی هستند که محبّت تو را دارند و آنان شیعیان تو هستند.

٦٦

کتاب وقایع جهان نزد امیرالمؤمنین علیه السلام: سخنان ابن عباس پس از شهادت امام حسین علیه السلام، پیشگوئی از مصائب اهل بیت علیهم السلام در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام، پیشگوئی از حکومت غاصبان در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام، عکس‌العمل ابوبکر و عمر هنگام تعلیم هزار باب علم امیرالمؤمنین علیه السلام، پیشگوئی از تعداد لشکر و از حکومت بنی‌عباس، اهمیّت کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ابن عباس.

کتاب وقایع جهان نزد امیرالمؤمنین علیه السلام

سخنان ابن عباس پس از شهادت امام حسین علیه السلام

سلیم می‌گوید: وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید ابن عباس به‌شدت گریه کرد و سپس گفت: چه چیزها که این امت بعد از پیامبرش دید! خدایا من تو را شاهد می‌گیرم که من دوستدار علی بن ابیطالب و فرزندانش هستم و از دشمنان او و دشمنان فرزندانش بیزارم، و در مقابل امر آنان تسلیم هستم.

پیشگوئی از مصائب اهل بیت علیهم السلام در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن عباس گفت: روزی در ذی‌قار خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم. حضرت کتابی را برایم بیرون آورد و فرمود: ای ابن عباس، **این کتابی است که پیامبر صلی الله علیه و آله بر من املا فرموده و دست خطّ خودم است.**

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آنرا برایم بخوان. حضرت آنرا خواند و در آن بود همهٔ آنچه از زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان شهادت امام حسین علیه السلام اتفاق افتاده و اینکه چگونه کشته می‌شود و چه کسی او را می‌کشد و چه کسی او را یاری می‌کند و چه کسانی

همراه او شهید می‌شوند. آن حضرت بشدت گریه کرد و مرا به گریه در آورد.

از جملهٔ آنچه برایم خواند این بود که با خود آنحضرت چه می‌کنند، و چگونه حضرت زهرا علیها السلام شهید می‌شود، و چگونه پسرش امام حسن علیه السلام به شهادت می‌رسد و چگونه امت به او غدر و حیله می‌کنند. وقتی کیفیت قتل امام حسین علیه السلام را خواند بسیار گریست، و سپس آن کتاب را بست، و بقیهٔ آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود باقی ماند[1].

پیشگوئی از حکومت غاصبان در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام

در آن کتاب ـ از جملهٔ آنچه حضرت برایم خواند ـ جریان ابوبکر و عمر و عثمان و اینکه هریک از آنان چقدر حکومت می‌کنند و اینکه با علی علیه السلام چگونه بیعت می‌شود[2]، و واقعهٔ جمل و سیر عایشه و طلحه و زبیر، و واقعهٔ صفین و کسانی‌که در آن کشته می‌شوند، و واقعهٔ نهروان و جریان حکمین، و حکومت معاویه و کسانی از شیعه که او می‌کشد، و برنامه‌ای که مردم نسبت به امام حسن علیه السلام انجام می‌دهند، و جریان یزید تا آنجا که منتهی به قتل امام حسین علیه السلام شد.

من همهٔ اینها را از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم، و همانطور که حضرت خوانده بود بدون کم و زیاد واقع شد. من خط آنحضرت را می‌شناختم و در آن کتاب دیدم که تغییر نکرده و زرد نشده بود[3].

وقتی حضرت آن کتاب را بست عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، ای کاش بقیهٔ کتاب را هم برایم می‌خواندی. فرمود: نه، ولی برایت نقل می‌کنم. مانع من این است که آنچه ما از خاندان و فرزندانت خواهیم دید در آن آمده است و مسئلهٔ فجیعی است که ما را می‌کشند و با ما عداوت می‌ورزند و حکومتی بد و قدرتی شوم دارند. دوست ندارم آنها را بشنوی و غمناک شوی و تو را ناراحت کند، ولی برای تو نقل می‌کنم.

---

۱. در کتاب فضائل: در آن کتاب آنچه شده و آنچه تا روزقیامت خواهد شد نوشته شده بود.

۲. در کتاب فضائل: بر علی بن ابیطالب چه و چگونه واقع خواهد شد.

۳. زرد نشده بود یعنی کم رنگ نشده بود. در کتاب فضائل: پاک نشده بود.

عکس‌العمل ابوبکر و عمر هنگام تعلیم هزار باب علم به امیرالمؤمنین علیه السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام رحلتش دست مرا گرفت و برایم هزار باب از علم گشود که از هر بابی هزار باب باز می‌شد. در این حال ابوبکر و عمر به من نگاه می‌کردند و آنحضرت به این مطلب اشاره می‌فرمود.

وقتی بیرون آمدم آن دو به من گفتند: پیامبر به تو چه گفت؟ من هم سخن آنحضرت را برای آنان نقل کردم. آنان دست خود را تکان دادند و سخن مرا تکرار کردند. سپس پشت کردند در حالیکه سخن مرا تکرار می‌کردند و با دستان خود اشاره می‌نمودند.

پیشگوئی از تعداد لشکر، و از حکومت بنی عباس

ای ابن عباس، حسن از کوفه همراه فلان تعداد مرد به‌استثنای یک نفر نزد تو می‌آید[۴].

ای ابن عباس، **وقتی حکومت بنی امیه از بین برود اوّل کسانی از بنی هاشم که به حکومت می‌رسد فرزندان تو هستند**، و کارهایی می‌کنند!

اهمیّت کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ابن عباس

ابن عباس گفت: اینکه نسخهٔ آن کتاب از آن من بود نزد من محبوبتر بود از آنچه آفتاب بر آن تابیده است[۵].

....

روایت با سند به سلیم:

۱. فضائل شاذان: ص ۱۴۱.

۲. کتاب روضه، به‌نقل بحار: ج ۲۸ ص ۷۳ ح ۳۲.

---

۴. تفصیل این مطلب در ص ۴۷۷ همین کتاب گذشت.

۵. در کتاب فضائل: ای کاش آن کتاب را نسخه برداری کرده بودم، چرا که نزد من از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد محبوبتر است.

٦٧

سخنان امیرالمؤمنین﴿ع﴾ در بصره پس از جنگ جمل: تهیهٔ مقدمات جنگ صفین توسط معاویه، بیعت با ابوبکر و عمر قبل از دفن پیامبر﴿ص﴾، اقدامات امیرالمؤمنین﴿ع﴾ در مقابل غصب خلافت، سکوت امیرالمؤمنین﴿ع﴾ بخاطر اسلام و هدر ندادن خون خود، عمر و عثمان چگونه مقام خلافت را غصب کردند؟ بیعت امیرالمؤمنین﴿ع﴾ پس از قتل عثمان، غائلهٔ عایشه و طلحه و زبیر، عایشه امتحان خداوند برای مسلمانان، تناقض غاصبین در ضابطهٔ تعیین خلیفه، برنامهٔ امیرالمؤمنین﴿ع﴾ برنامهٔ هارون﴿ع﴾، پیشگوئی امیرالمؤمنین﴿ع﴾ از جنگ صفین و نهروان، ضابطهٔ برنامه‌های امیرالمؤمنین﴿ع﴾ در جنگ و سکوت، پیشگوئی از قاتل امیرالمؤمنین﴿ع﴾ و عذاب او، شناخت و معرفی ابوبکر و عمر در شدّت عذاب ولعن، ضابطهٔ کلّی ولایت و برائت، معرفی و نجابت محمد بن ابی بکر، التزام گرفتن از ابوبکر و عمر و عثمان بر عدم مخالفت با امیرالمؤمنین﴿ع﴾، معرفی دوازده امام﴿ع﴾ در حضور ابوبکر و عمر و عثمان، تفسیر رؤیای پیامبر﴿ص﴾ دربارهٔ غاصبین، پیشگوئی امیرالمؤمنین﴿ع﴾ از جنایات زیاد.

سخنان امیرالمؤمنین﴿ع﴾ در بصره پس از جنگ جمل

سلیم می‌گوید: در حضور امیرالمؤمنین﴿ع﴾ بودم هنگامی‌که پس از غلبه بر اهل جمل به خانهٔ زیاد بن عبید رفت[1]. خانه پر از اصحاب پیامبر﴿ص﴾ بود که در بین آنان عمار و ابوالهیثم بن تیهان و ابوایوب و عدّه‌ای از اهل بدر که حدود هفتاد نفر می‌شدند، حضور داشتند. زیاد هم در اتاق بزرگی شبیه مهمانسرا بود.

---

۱. از آنجاکه زیاد از زمان عمر در بصره سابقه داشت امیرالمؤمنین﴿ع﴾ در پایان جنگ نزد او رفت، و این صرفاً یك جنبهٔ اجتماعی داشته، والاّ در آخر همین حدیث حضرت از جنایات زیاد پیشگوئی فرمود. در «ج» خ ل: بجای «عاد»، «دعا» است که به‌معنی «دعوت کرد» یا «فراخواند» است.

تهیهٔ مقدمات جنگ صفّین توسط معاویه

در این هنگام مردی نامه‌ای از یکی از شیعیان در شام برای آنحضرت آورد که:

«معاویه مردم را برای جنگ ترغیب کرده و آنان را برای خونخواهی عثمان دعوت نموده است. از جمله سخنانش که مردم را با آن تشویق کرده این است که گفته: **علی عثمان را کشته و قاتلین او را پناه داده است، و او بر ابوبکر و عمر طعن می‌زند و ادّعا می‌کند خلیفهٔ پیامبر است و از ابوبکر و عمر به خلافت سزاوارتر بوده است.** در اثر تبلیغات معاویه عموم مردم و قاریان قرآن تحریک شده‌اند و بجز عدهٔ کمی همه نزد معاویه جمع شده‌اند».

بیعت با ابوبکر قبل از دفن پیامبرﷺ

سلیم می‌گوید: امیرالمؤمنینؑ حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: امّا بعد، من چه چیزهایی از این امّت بعد از پیامبرشان از زمانی‌که آنحضرت رحلت نموده دیده‌ام.

عمر و اصحابش که بر علیه من متّحد شدند، ابوبکر را بپا داشتند و با او بیعت کردند در حالیکه من مشغول[2] غسل پیامبرﷺ و کفن و دفن او بودم، و هنوز از آن فراغت نیافته بودم که با او بیعت کردند و با دلیل و حق من در مقابل انصار استدلال کردند. بخداقسم او و آنانکه با او متحّد شدند بطور یقین می‌دانستند که من از ابوبکر به خلافت سزاوارترم.

اقدامات امیرالمؤمنینؑ در مقابل غصب خلافت

فرمود: وقتی اجتماع آنان بر ابوبکر و ترکشان نسبت به خود را دیدم، آنان را به خدای عزوجل (در مورد حقّم) قسم دادم، **و فاطمهؑ را بر چهارپایی سوار کردم و دست دو پسرم حسن و حسین را گرفتم تا شاید برگردند، واحدی از اهل بدر و سابقه‌داران از**

۲. «ج» خ ل: عمر ابوبکر را بپا داشت و همراه اصحابش که بر علیه من متحد شدند با او بیعت کرد، در حالیکه من مشغول بودم.

مهاجرین و انصار را باقی نگذاشتم مگر آنکه از آنان کمک خواستم و به یاری خود دعوت کردم و دربارهٔ حق خود آنان را قسم دادم، ولی مرا اجابت ننمودند و یاری نکردند.

شما ای کسانی از اهل بدر که حاضر هستید می‌دانید که من جز حقّ نگفتم.

گفتند: یا امیرالمؤمنین، راست گفتی و نیکو گفتی. ما از این کارهایمان استغفار می‌کنیم و به درگاه خداوند توبه می‌نمائیم.

سکوت امیرالمؤمنین ﷺ بخاطر اسلام و هدر ندادن خون خود

سپس فرمود: از طرفی مردم به جاهلیت قریب العهد بودند، و من از تفرقهٔ امت محمّد ﷺ و اختلاف سخن آنان ترسیدم، و به یاد آوردم آنچه پیامبر ﷺ با من عهد کرده بود زیرا آنحضرت به من از آنچه انجام دادند خبر داده بود، و به من دستور داده بود که اگر یارانی یافتم با آنان جهاد کنم و اگر نیافتم دست نگهدارم و خون خود را حفظ کنم.

عمر و عثمان چگونه مقام خلافت را غصب کردند؟

سپس ابوبکر خلافت را به عمر برگرداند، در حالیکه بخداقسم او بطور یقین می‌دانست که من از عمر به خلافت سزاوارترم. باز هم تفرقه را خوش نداشتم، لذا بیعت نمودم و گوش فرا دادم و اطاعت نمودم.

سپس عمر مرا در بین شش نفر قرارداد و کار را به‌دست عبدالرحمان بن عوف سپرد. ابن عوف هم با عثمان خلوت کرد و خلافت را برای او قرارداد به‌شرط آنکه آنرا به ابن عوف بازگرداند و بعد با او بیعت کرد. باز هم تفرقه و اختلاف را خوش نداشتم.

بعد عثمان به عبدالرحمان بن عوف حیله کرد و خلافت را از او دور نمود. ابن عوف هم از او اظهار برائت نمود و خطابه‌ای ایراد کرد و عثمان را از خلافت خلع نمود همانطور که کفش خود را از پایش بیرون آورد.

سپس ابن عوف مُرد و وصیّت کرد که عثمان بر جنازهٔ او نماز نخواند. فرزندان ابن عوف هم چنین پنداشتند که عثمان او را مسموم کرده است.

بیعت امیرالمؤمنین﷼ پس از قتل عثمان

سپس عثمان کشته شد و مردم سه روز جمع شدند و دربارهٔ حکومت خود به مشورت پرداختند. سپس نزد من آمدند و با رغبت و بدون اجبار با من بیعت کردند.

غائلهٔ عایشه و طلحه و زبیر

سپس، زبیر و طلحه نزد من آمدند تا برای عمره از من اجازه بگیرند. من از آنان عهد و پیمان گرفتم که بیعت مرا نشکنند و بر من مکر نکنند و غائله‌ای بر علیه من بپا نکنند.

سپس به مکه رفتند، و بعد عایشه را همراه خود نزد اهل شهری بردند که جهلشان بسیار و فهم دینشان کم بود، و آنان را به شکستن بیعت من و حلال شمردن خون من وادار کردند.

عایشه، امتحان خداوند برای مسلمانان

سپس امیرالمؤمنین﷼ عایشه و خارج شدن او از خانه‌اش و آنچه دربارهٔ آنحضرت مرتکب شده بود را یادآور شد.

عمّار عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، از ذکر او خود داری کن که او مادر توست»[۳] !

حضرت سخن دربارهٔ او را رها کرد و مطلب دیگری را شروع کرد، ولی بار دیگر او را ذکر کرد و شدیدتر از آنچه دفعهٔ اوّل گفته بود فرمود.

عمّار عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین، از ذکر او خود داری کن که او مادر توست»! باز هم حضرت از ذکر او اعراض کرد، ولی بار سوم بازگشت و شدیدتر از آن فرمود.

سلیم می‌گوید: عمّار عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین، از ذکر او خود داری کن که او مادر توست».

فرمود: **«هرگز خودداری نمی‌کنم! من با خداوند هستم بر ضد کسانی که با او مخالفت کنند. خداوند شما را بوسیلهٔ مادرتان امتحان کرده تا بداند با خدا خواهید بود یا با مادرتان»!!**

---

۳. یعنی از این جهت که همسران پیامبرﷺ «ام المؤمنین» لقب یافته‌اند.

تناقض غاصبین در ضابطهٔ تعیین خلیفه

سلیم می‌گوید: سپس امیرالمؤمنین ﷺ بیعت ابوبکر و عمر و عثمان را یادآور شد و فرمود: «بخداقسم، اگر مسئله آنطور باشد که آنان می‌گویند...، ولی نه بخداقسم آنطور نیست که آنان می‌گویند»، و سپس حضرت سکوت فرمود. عمّار عرض کرد: مگر آنان چه می‌گویند؟

فرمود: می‌گویند: «پیامبر ﷺ احدی را خلیفه قرار نداد و مردم به حال خود وا گذاشته شده‌اند تا مشورت کنند». ولی به غیر آنچه (به‌گمان ایشان) به آن امر شده‌اند عمل نمودند[۴].

مردم بدون مشورت و رضایت احدی با ابوبکر بیعت کردند، و سپس من و اصحابم را مجبور به بیعت کردند. سپس ابوبکر بدون مشورت با عمر بیعت کرد. سپس عمر خلافت را بین شش نفر شوری قرار داد و همهٔ مهاجرین و انصار را ـ بجز این شش نفر ـ از آن خارج کرد و گفت: «صهیب سه روز[۵] برای مردم امام جماعت باشد». بعد به مردم دستور داد: «اگر سه روز گذشت و این شش نفر کار خلافت را تمام نکرده بودند گردنشان زده شود، و اگر چهار نفر متحد شدند و دو نفر مخالفت کردند آن دو نفر را بکشند»! سپس سه روز دربارهٔ من مشورت کردند و بیعتشان با مشورت عموم مردم بود، بعد هم آن کاری که دیدید کردند[۶]!

برنامهٔ امیرالمؤمنین ﷺ برنامهٔ هارون ﷺ

سپس فرمود: موسی به هارون فرمود: «مٰا مَنَعَکَ إِذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا اَلّا تَتَّبِعَنِ ... وَ لَمْ

---

۴. یعنی با همین سخنی که به دروغ به آنحضرت نسبت می‌دهند نیز مخالفت کردند.

۵. «صهیب» غلام عمر بود، و منظور از سه روز این بود که این شش نفر در طول سه روز مشورت، یکی را از بین خود انتخاب کنند.

۶. از جملهٔ «سپس سه روز دربارهٔ من...» منظور حضرت آن است که در بیعت عثمان چنان حکم ظالمانه‌ای برقرار بود، ولی پس از قتل عثمان با نظر عموم مردم مرا انتخاب کردند ولی باز هم دیدید که طلحه و زبیر و اتباعشان چه کردند.

تَرْقُبْ قَوْلي»[۷] یعنی: «چه مانعی داشتی که وقتی دیدی گمراه می‌شوند تابع من نشدی؟!... و سخن مرا مراعات نکردی»؟ من هم نسبت به پیامبرﷺ به‌منزلهٔ هارون نسبت به موسی هستم.

پیامبرﷺ با من عهد کرده که اگر امّت بعد از او گمراه شدند و تابع غیر من شدند، اگر یارانی یافتم با آنان به جهاد برخیزم، و اگر یاری نیافتم دست نگه دارم و خون خود را حفظ کنم، و آنچه امّت بعد از او انجام می‌دهند را به من خبر داد.

پیشگوئی امیرالمؤمنینؑ از جنگ صفّین و نهروان

آنگاه که بعد از قتل عثمان یارانی برای بپا داشتن امر خدا و احیاء قرآن و سنت یافتم دست نگه داشتن برایم جایز نبود. لذا دست خود را باز کردم و با این ناکثین (بیعت شکنان)[۸] جنگیدم.

و من فردا انشاء الله با قاسطین در سرزمین شام در مکانی که به آن «صفّین» گفته می‌شود خواهم جنگید.

بعد از آن با مارقین در سرزمینی از عراق که به آن «نهروان» گفته می‌شود خواهم جنگید. پیامبرﷺ در این سه مکان دستور جنگ با آنان را به من داده است.

ضابطهٔ برنامه‌های امیرالمؤمنینؑ در جنگ و سکوت

من نه بخاطر عجز یا ترس یا کراهت از ملاقات پروردگارم دست نگه داشتم، بلکه بخاطر اطاعت پیامبرﷺ و حفظ وصیّت او چنین کردم.

وقتی یارانی یافتم نظری کردم و بین یکی از دو راه، طریق سومی نیافتم: یا جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر، و یا کفر به خداوند و انکار آنچه نازل کرده و گرفتاری به زنجیرها در آتش جهنّم و مرتد شدن از اسلام.

---

۷. سورهٔ طه: آیهٔ ۹۴.

۸. یعنی طلحه و زبیر و اهل جمل، با توجه به اینکه این خطابه پس از پایان جنگ جمل ایراد شده است.

پیشگوئی از قاتل امیرالمؤمنین ﷺ و عذاب او

پیامبر ﷺ هم به من خبر داده است که شهادت پشت سر من است و محاسن من بزودی از خون سرم خضاب خواهد شد، بلکه قاتل من شقی‌ترین مردم از اوّلین و آخرین است. مردی است «اُحَیْمر»[۹] که او در خباثت برابر است با کشندهٔ ناقهٔ صالح و قابیل قاتل برادرش هابیل و بزرگ فرعونها و آن کسی‌که با ابراهیم دربارهٔ خداوند مخاصمه کرد و دو نفر از بنی‌اسرائیل که کتابشان را تحریف کردند و سنتشان را تغییر دادند. سپس فرمود: و دو نفر از امّتم[۱۰].

شناخت و معرفی ابوبکر و عمر در شدّت عذاب و لعن

سپس امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: **بر عهدهٔ آن دو نفر است گناهان امّت محمّد ﷺ. هر خونی که تا روزقیامت ریخته شود و هر مالی که به حرام خورده شود و هر زنی که به حرام تصرف شود و هر حکمی که در آن ظالمانه قضاوت شود بر عهدهٔ آن دو نفر است، بدون آنکه از گناه کسانی‌که آنرا انجام داده‌اند چیزی کم شود.**

عمار عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، آن دو نفر را برایمان نام ببر تا آنها را لعنت کنیم.

حضرت فرمود: ای عمار، آیا تو پیامبر ﷺ را دوست نمی‌داری و از دشمنش بیزاری نمی‌جوئی؟ عرض کرد: بلی. فرمود: مرا دوست نمی‌داری و از دشمنم بیزاری نمی‌جوئی؟ عرض کرد: بلی. فرمود: ای عمار، همین برایت کافی است. تو از آن دو نفر برائت جسته‌ای و آنان را لعن کرده‌ای اگر چه ایشان را به نامشان نشناسی!

---

۹. «اُحَیْمر» لقب قدّار بن سالف کشندهٔ ناقهٔ صالح است که در اینجا کنایه از ابن ملجم آمده است. در حدیث آمده که پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: شقی‌ترین مردم که دو نفرند را به شما معرفی کنم؟ گفتیم: بلی یا رسول الله فرمود: «اُحَیْمر» قوم ثمود که شتر را کشت، و آن کسی‌که ترا ای علی بر اینجا می‌زند ـ و حضرت دست مبارك بر سرشان گذاشتند ـ تا آنکه از اثر آن اینها تر شود ـ و حضرت محاسن خود را گرفتند ـ. به بحار: ج ۳۲ ص ۳۱۲ ح ۲۷۶ و الغدیر: ج ۶ ص ۳۳۴ مراجعه شود.

۱۰. منظور ابوبکر و عمر است چنانکه از عبارات بعد معلوم می‌شود.

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، اگر آن دو را برای اصحابت نام ببری تا از آنها بیزاری بجویند بهتر از ترك آن است! فرمود: **خدا سلمان و ابوذر و مقداد را رحمت کند، آنها چه خوب آن دو نفر را می‌شناختند و برائتشان از آن دو و لعنتشان نسبت به آنان شدید بود.**

عرض کرد: یا امیرالمؤمنین فدایت گردم، آن دو را نام ببر! ما شهادت می‌دهیم که دوست بداریم هرکس را تو دوست بداری و بیزاری بجوییم از هرکس که تو برائت بجویی.

فرمود: ای عمار، در این صورت اصحابم کشته می‌شوند و جماعت من و اهل لشکرم و اکثریّت کسانی که اطراف من می‌بینی پراکنده می‌شوند!

ضابطهٔ کلّی ولایت و برائت

ای‌عمار، هرکس موسی و هارون را دوست داشت و از دشمنان‌ایشان بیزاری جست از گوساله و سامری برائت جسته بود. و هرکس گوساله و سامری را دوست داشت و از دشمنان آنها بیزاری جست از موسی و هارون برائت جسته بود بدون آنکه خودش بداند.

ای عمار، هرکس پیامبر و اهل بیتش را و مرا دوست بدارد و از دشمنم بیزاری بجوید از آن دو نفر[۱۱] بیزاری جسته است. و هرکس از دشمنان آن دو نفر بیزاری بجوید از پیامبرﷺ بیزاری جسته است بدون آنکه خودش بداند[۱۲].

معرفت و نجابت محمّد بن ابی بکر

محمّد بن ابی بکر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، نمی‌خواهد آن دو نفر را معرفی کنی که من آنها را شناختم! خدا را شاهد می‌گیریم که ولایت ترا بپذیریم و از همهٔ دشمنانت بیزاری بجوییم، چه دور باشند و چه نزدیك، اوّل آنها و آخرشان، زندهٔ آنها و مرده‌شان، حاضر آنها و غائبشان.

---

۱۱. یعنی از ابوبکر و عمر.

۱۲. منظور این نیست که برائت او از اهل بیت از روی جهل است، بلکه به این معنا که چنین شخصی نمی‌خواهد بفهمد که وقتی پیامبر و اهل بیتشﷺ نسبت به ابوبکر و عمر در نقطهٔ مقابل یکدیگر قرار دارند ولایت هر یک بمعنی برائت از دیگری است.

امیرالمؤمنین ؑ فرمود: ای محمّد خدا تو را رحمت کند، هر قومی نجیبی دارد که شاهد بر آنان و شفاعت کنندهٔ خوبانشان است. و بهترین نجیبان نجیبی است که از خاندانی بد باشد، و تو ای محمّد نجیب اهل بیتت هستی.

التزام گرفتن از ابوبکر و عمر و عثمان بر عدم مخالفت با امیرالمؤمنین ؑ

بدان که من برایت خبری خواهم گفت:

پیامبر ﷺ مرا فراخواند در حالیکه سلمان و ابوذر و مقداد هم نزد آنحضرت بودند. سپس حضرت عایشه را سراغ پدرش و نیز حفصه را سراغ پدرش و دخترش را سراغ همسرش عثمان فرستاد[۱۳]، و آنان آمدند.

پیامبر ﷺ حمد و ثنای الهی را بجا آورد و فرمود: ای ابوبکر، ای عمر، ای عثمان! من امشب دوازده نفر را بر منبرم در خواب دیدم که امّتم را از راه به عقب بر می‌گرداندند. از خدا بترسید و بعد از من امر خلافت را به علی بسپارید و در این باره با او منازعه مکنید، و به او ظلم نکنید و بر علیه او با کسی متحد نشوید!!

گفتند: ای پیامبر خدا، ما از این مطلب به خدا پناه می‌بریم! خدا ما را قبل از آن بمیراند!!!

معرفی دوازده امام ؑ در حضور ابوبکر و عمر و عثمان

سپس پیامبر ﷺ فرمود: من همهٔ شما را و هرکس از مرد و زن که در خانه هستند را شاهد می‌گیرم که: علی بن ابیطالب خلیفهٔ من در امّتم، و صاحب اختیارتر بر مؤمنین از خودشان است.

وقتی او از دنیا رفت این پسرم خواهد بود ـ و حضرت دست بر سر امام حسن ؑ قرار دادند ـ و وقتی او از دنیا رفت این پسرم ـ و حضرت دست بر سر امام حسین ؑ قرار دادند ـ سپس نه نفر از فرزندان حسین ؑ یکی پس از دیگری خواهند بود.

آنان هستند که خداوند در این کلامش قصد کرده: «أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»[۱۴] یعنی: «خدا را اطاعت کنید و از پیامبر ﷺ و اولی الامر خود اطاعت نمائید».

---

۱۳. منظور رقیه یا زینب دختر پیامبر ﷺ است که به ترتیب همسر عثمان بودند و هر دو بدست او بقتل رسیدند.

۱۴. سورهٔ نساء: آیهٔ ۵۹.

سپس پیامبرﷺ هر آیه‌ای که دربارهٔ ائمه‌ﷺ نازل شده بود را تلاوت فرمود[۱۵].

تفسیر رؤیای پیامبرﷺ دربارهٔ غاصبین

امیرالمؤمنینؑ فرمود: ابوبکر و عمر و عثمان برخاستند، و من با اصحابم ابوذر و سلمان و مقداد ماندیم. فاطمه و حسن و حسین هم ماندند و همسران و دختران آنحضرت بجز فاطمه برخاستند.

پیامبرﷺ فرمود: «این سه نفر را با نه نفر از بنی امیه ـ که فلانی از آل ابوسفیان[۱۶] و نیز هفت نفر از اولاد حکم بن ابی العاص بن امیه از جملهٔ آنانند ـ را دیدم که امّتم را به قهقری و عقب برمی‌گرداندند».

پیشگوئی امیرالمؤمنینؑ از جنایات زیاد

امیرالمؤمنینؑ این سخنان را می‌فرمود در حالیکه خانهٔ زیاد مملوّ از اصحاب پیامبرﷺ بود!

سپس حضرت روبه آنان کرد و فرمود: آنچه شنیدید کتمان کنید مگر از کسی‌که طالب هدایت باشد. ای زیاد، دربارهٔ شیعیانم بعد از من از خدا بترس!

سلیم می‌گوید: وقتی حضرت از نزد زیاد بیرون آمد روبه ماکرد فرمود: **«بزودی معاویه او را بعنوان برادر خود ادّعا می‌کند[۱۷] و او شیعیانم را می‌کشد، خدا او را لعنت کند».**

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۵۰۹.

---

۱۵. این اتمام حجت با حضور ابوبکر و عمر و عثمان و برای آنان بوده است. جای تأسف است که، راوی بعنوان اختصار همهٔ آیاتی‌که پیامبرﷺ دربارهٔ ائمهﷺ فرموده ذکرنکرده است تا از لسان خودآنحضرت بیادگار بماند.

۱۶. منظور معاویه بن ابی سفیان است.

۱۷. «ج» خ ل: «معاویه بزودی او را دعوت می‌کند و او قبول می‌کند و شیعیانم را می‌کشد. لعنت خدا بر او باد». و منظور از برادری معاویه همان است که چون زیاد بعنوان و لدالزنا معروف بود معاویه برای جلب خاطر او ادّعاکرد زیاد پسر ابوسفیان و برادر خودش است که تفصیل آن در پاورقی ۸ از حدیث ۲۳ گذشت.

۶۸

عقائد ابراهیم بن یزید نخعی[1] هنگام وفات و اقرار او به ائمه علیهم السلام

در کتاب سلیم از اعمش از خیثمه نقل کرده[2] که گفت:

هنگامی که ابراهیم نخعی در حال وفات بود به من گفت: «مرا به خود نزدیک کن»، من هم چنین کردم. گفت: **«شهادت می‌دهم که خدایی جزالله نیست. یکی است و شریکی ندارد. و شهادت می‌دهم که محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و اینکه علی بن ابیطالب صلوات الله علیه وصیّ محمّد است، و حسن وصیّ علی، و حسین وصیّ حسن، و علی بن‌الحسین وصیّ حسین است»**[3].

راوی می‌گوید: سپس ابراهیم نخعی از هوش رفت و افتاد. گفتم: «هِیْ هِیْ»[4] ! او به هوش آمد و گفت: غیر تو هم آن سخنان مرا شنید؟! گفتم: نه. گفت: بر همین عقیده زنده‌ام و بر همین می‌میرم، و علقمه و اسود[5] نیز همین عقیده را داشتند، و هرکس بر این

---

۱. ابراهیم نخعی ابوعمران ابراهیم بن یزید بن اسود از طایفهٔ مذحج است که در سال ۹۶ در کوفه وفات یافته است. علقمه و اسود هم که در این حدیث مذکورند عمو و دائی او هستند.

۲. عبارت در نسخه‌ها چنین است، ولی ظاهراً این حدیث از روایات ابان بن ابی عیاش به نقل از اعمش است که در کتاب سلیم آورده است.

۳. ابراهیم امامان را تا زمان خود ذکر کرده است.

۴. «هِیْ هِیْ» به‌عنوان بیدار کردن او که از هوش رفته بود، است.

۵. علقمة بن قیس بن عبدالله در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بدنیا آمد و در سال ۶۲ یا ۷۳ در کوفه از دنیا رفت. و ظاهراً همان کسی است که در صفیّن حاضر بود و شمشیرش را غرق در خون می‌کرد و در جنگ مجروح شد و یک پایش معیوب گردید. او در دینش فقیه و از قرائت کنندگان قرآن بود. او از افراد مورد اعتماد امیرالمؤمنین علیه السلام و از بزرگان تابعین و رؤسای آنان و زاهدانشان بشمار می‌آمد.
اسود بن زید نخعی نیز از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در سال ۷۴ درگذشت.

عقیده نباشد چیزی از عقاید دُرُست ندارد[٦].

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۶۱ ح ۸۵۱.

---

۶. منظور از این حدیث این است که سه نفر مذکور در آن که از بزرگان علمای اسلام به‌شمار می‌آیند با اینکه در ظاهر ولایت اهل بیت‌علیهم‌السلام را مدعی نبودند ولی عقیدهٔ قلبی‌شان که هنگام مرگ بروز داده‌اند چنین بوده است.

ساعات آخر عمر امیرالمؤمنین ﷺ: وصیّت امیرالمؤمنین ﷺ و شاهدان، معرفی ائمه ﷺ و سپردن و دایع امامت، کلام امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ ابن ملجم.

متن وصیّتنامهٔ امیرالمؤمنین ﷺ: تقوی، اسلام، اتحاد بر حق، اصلاح، صلهٔ رحم، ایتام، قرآن، همسایگان، حج و نماز، زکات، روزه، فقرا، جهاد، فرزندان پیامبر ﷺ و اصحاب آنحضرت، زنان، امر به معروف، نیکی به یکدیگر، خداحافظی امیرالمؤمنین ﷺ.

ساعات آخر عمر امیرالمؤمنین ﷺ

وصیّت امیرالمؤمنین ﷺ و شاهدان

سلیم می‌گوید[1]: در وصیّت امیرالمؤمنین ﷺ هنگامی‌که به پسرش امام حسن ﷺ وصیّت می‌فرمود حاضر بودم.

حضرت بر وصیّتش امام حسین ﷺ و محمّد و همهٔ فرزندانش و اهل بیت و رؤسای شیعیانش را شاهد گرفت.

معرفی ائمه ﷺ و سپردن و دایع امامت

سپس امیرالمؤمنین ﷺ کتابها[2] و اسلحه را به امام حسن ﷺ سپرد و فرمود: پسرم، پیامبر ﷺ به من دستور داده به تو وصیّت کنم و کتابها و اسلحه‌ام را به تو بسپارم همانگونه

---

۱. این حدیث در کتاب «غیبت» شیخ طوسی از امام باقر ﷺ نقل شده و اوّل آن چنین است: امام باقر ﷺ فرمود: این وصیّت امیرالمؤمنین ﷺ است، و این نسخه‌ای از کتاب سلیم بن قیس هلالی است که به ابان داده و برایش قرائت کرده است. ابان می‌گوید: آن را خدمت امام زین العابدین ﷺ خواندم و حضرت فرمود: سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند.

۲. در کتاب کافی و فقیه: کتاب.

که پیامبرﷺ به‌من وصیّت فرمود و کتابها و اسلحه‌اش را به من سپرد. آنحضرت به من دستور داده تا به تو امر کنم که وقتی مرگت فرا رسید آنها را به برادرت حسین بسپار.

سپس حضرت روبه امام حسین‌ع کرد و فرمود: پیامبرﷺ به تو دستور داده که آنها را به این پسرت بسپاری[۳] ـ و در این حال حضرت دست نوه‌اش حضرت علی بن الحسین‌ع را که در سنّ کودکی بود[۴] گرفت و او را به خود نزدیک کرد و فرمود: **«پیامبرﷺ به تو دستور داده که آنها را به پسرت محمّد[۵] بسپاری. از قول پیامبر و از قول من به او سلام برسان».**

کلام امیرالمؤمنین‌ع دربارهٔ ابن ملجم

سپس حضرت روبه پسرش امام حسن‌ع کرد و فرمود: پسرم، تو بعد از من صاحب اختیار مردم و صاحب اختیار خون من هستی. اگر بخشیدی حق توست، و اگر کشتی یک ضربت بجای یک ضربت (که او به من زده است) بزن و او را قطعه قطعه مکن».

متن وصیتنامهٔ امیرالمؤمنین‌ع

سپس فرمود: بنویس:

بسم الله الرحمان الرحیم

این است آنچه علی بن ابیطالب به آن وصیّت نموده است:

وصیّت می‌کند که شهادت می‌دهد به اینکه خدایی جز الله نیست، یکی است و شریکی ندارد. و محمّد بندهٔ خدا و پیامبر اوست که او را به هدایت و دین حق فرستاده تا

---

۳. در کتاب فقیه و تهذیب عبارت چنین است: امیرالمؤمنین‌ع روبه پسرش امام حسین‌ع کرد و فرمود: «پیامبرﷺ به تو دستور می‌دهد که آنها را به پسرت علی بن الحسین بسپاری». سپس رو به امام سجادع کرد و فرمود: «پیامبرﷺ به تو دستور داده که آنها را به پسرت محمّد بن علی بسپاری...».

۴. سنّ امام سجّادع هنگام شهادت امیرالمؤمنین‌ع دو سال بوده است.

۵. منظور امام باقرع است.

بر همهٔ ادیان غالب کند اگر چه مشرکین را خوش نیاید.

نمازم و عبادتم و زندگی و مرگم برای خدای رب العالمین است که شریکی ندارد. به این مطلب دستور داده شده‌ام و من از تسلیم شدگانم.

تقوی، اسلام، اتحاد بر حق، اصلاح

سپس ای حسن تو را و همهٔ فرزندان و اهل بیتم را و هرکس از مؤمنین را که این نوشتهٔ من به او می‌رسد به تقوای خداوند پروردگارتان وصیّت می‌کنم. از این دنیا نروید مگر آنکه اسلام را پذیرفته باشید. همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید[٦]. من از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اصلاح بین افراد بهتر از نماز و روزهٔ بسیار است، و کینه و فساد بین افراد زایل کنندهٔ دین است»[٧]، و قوّتی جز با کمك خداوند نیست.

صلهٔ رحم، ایتام، قرآن، همسایگان

به فامیل خود توجه کنید و با آنها ارتباط داشته باشید، تا خداوند حساب را بر شما آسان کند.

خدا را خدا را دربارهٔ ایتام در نظر بگیرید، دهان آنان را تغییر ندهید[٨] و آن عده از یتیمان که نزد شما هستند ضایع نشوند. از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هرکس مخارج یتیمی را بر عهده بگیرد تا او مستغنی شود خداوند در مقابل آن بهشت را بر او واجب می‌کند همانطور که به خورندهٔ مال یتیم آتش را واجب می‌نماید».

خدا را خدا را دربارهٔ قرآن در نظر بگیرید. در عمل به آن دیگران از شما سبقت نگیرند.

---

۶. در کتاب فقیه در اینجا اضافه شده: «وَاذْكُروا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ اَعْداءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» یعنی نعمت خدا را به‌یاد بیاورید آن هنگام که دشمن بودید و خداوند بین قلوب شما را الفت داد.

۷. کلمهٔ «حالقة» بمعنی تراشنده است که زایل کننده معنی شده است. عبارت در کتاب کافی (ج ۷) چنین است: از بین برنده و زایل کنندهٔ دین فساد بین افراد است.

۸. یعنی غذای آنان در اثر بی‌سرپرستی تغییر نکند و غذای پست‌تر نشود. در کتاب کافی (ج ۷) و تهذیب عبارت چنین است: دهان آنان یک روز خالی و یک روز پر نباشد. و در کتاب فقیه چنین است: صدایشان بلند نشود.

خدا را خدا را دربارهٔ همسایگانتان در نظر بگیرید. که پیامبرﷺ دربارهٔ آنان سفارش کرده است[۹].

حج، نماز، زکات، روزه، فقراء، جهاد

خدا را خدا را دربارهٔ خانهٔ پروردگارتان در نظر بگیرید. تا زنده هستید از شما خالی نماند، که اگر خانهٔ خدا ترک شود به شما مهلت داده نمی‌شود[۱۰]. و کمترین چیزی که قاصد بیت الله با آن بر می‌گردد آن است که گناهان گذشتهٔ او آمرزیده می‌شود.

خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ **نماز**، که بهترین عمل و ستون دین شماست.

خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ **زکات**، که غضب پروردگارتان را خاموش می‌کند.

خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ **ماه رمضان**، که روزهٔ آن سپری از آتش است.

خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ **فقرا و بیچارگان**، با آنان در زندگی خود شریک شوید.

خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ **جهاد** در راه او با اموال و جانهایتان. در راه خدا **دو نفر جهاد می‌کنند: امام هدایت، و مطیع او که به هدایت او اقتدا می‌کند.**

فرزندان پیامبرﷺ و اصحاب آنحضرت

خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ فرزندان پیامبرتان[۱۱]. در بین شما مورد ظلم قرار نگیرند در حالیکه قدرت بر دفاع از آنان داشته باشید.

خدا را خدا را در نظر بگیرید دربارهٔ **آن دسته از اصحاب پیامبرتان که بدعتی ایجاد نکرده‌اند و بدعت‌گذاری را پناه نداده‌اند.** پیامبرﷺ دربارهٔ آنان سفارش کرده، و

---

۹. در کتاب فقیه: خدا و پیامبرشﷺ دربارهٔ آنان وصیّت کرده‌اند.

۱۰. یعنی عذاب و بلائی بر شما نازل می‌شود.

۱۱. «ج» خ ل: «ذمهٔ پیامبرتان». در این صورت منظور اهل ذمه می‌شوند که تحت حمایت کشور اسلام هستند.

بدعت‌گذار از آنان و از غیر آنان و پناه دهندهٔ بدعتگزار را لعنت کرده است.

زنان، امر به معروف، نیکی به یکدیگر

خدا را خدا را دربارهٔ زنان و غلامان و کنیزانتان در نظر بگیرید. در راه خدا از ملامت سرزنش کننده‌ای نترسید تا خدا شما را کفایت کند[١٢]، و با مردم سخن نیک بگوئید همانطور که خدا به شما دستور داده است.

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، تا در نتیجهٔ ترک آنها خداوند امور را به‌دست اشرارتان بسپارد، و دعا کنید ولی خدا شما را اجابت نکند.

پسرانم، بر شما باد بر ارتباط و بخشش و نیکی نسبت به یکدیگر. از نفاق و قطع ارتباط و قهر با یکدیگر و تفرقه بپرهیزید. در نیکی و تقوی یکدیگر را کمک کنید و بر گناه و دشمنی، یکدیگر را یاری ندهید. تقوای خدا را پیشه کنید که عذاب خداوند شدید است.

خداحافظی امیرالمؤمنین ﷺ

خداوند شما اهل بیت را حفظ کند، و پیامبرتان[١٣] را در میان شما حفظ نماید. شما را به خدا می‌سپارم و با شما خداحافظی می‌کنم[١٤].

سپس امیرالمؤمنین ﷺ همچنان «لا اله الاّ الله» می‌فرمود تا از دنیا رفت. و این در اوّلین شب از دههٔ آخر ماه رمضان یعنی شب بیست و یکم، شب جمعه از سال چهلم هجرت بود.

---

۱۲. در کافی (ج ۷) عبارت چنین است: خدا را خدا را دربارهٔ زنان و غلامان و کنیزانتان در نظر بگیرید، زیرا آخرین کلامی که پیامبرتان فرمود این بود که: «شما را دربارهٔ دو ضعیف سفارش می‌کنم: زنان و غلامان و کنیزانتان. نماز، نماز، نماز. در راه خدا از ملامت سرزنش کننده‌ای نترسید، خداوند شما را از شر آنانکه شما را اذیت می‌کنند و بر شما ظلم می‌کنند کفایت می‌کند.

۱۳. در کتاب غیبت: فرزندانتان.

۱۴. در کتاب غیبت: «بر شما سلام و رحمت خدا را می‌رسانم». البته این عبارت به‌معنی خداحافظی است.

....

روایت از کتاب سلیم:

۱. اثبات الهداة: ج ۱ ص ۶۶۱ ح ۸۵۲ .

روایت با سند به سلیم:

۱. کافی: ج ۱ ص ۲۹۷ ح ۱.

۲. من لایحضره الفقیه: ج ۴ ص ۱۳۹ ح ۴۸۴.

۳. تهذیب: ج ۹ ص ۱۷۶ ح ۷۱۴.

۴. غیبت شیخ طوسی: ص ۱۱۷.

۵ . اعلام الوری طبرسی ص ۲۰۷.

۶ . الدر النظیم ابن حاتم شامی، به‌نقل سید بحرالعلوم در مقدمهٔ چاپ نجف کتاب سلیم: ص ۱۵

روایت از غیر سلیم:

۱. کافی: ج ۱ ص ۲۹۸ ح ۵ .

۲. کافی: ج ۷ ص ۵۱ .

۳. نهج‌البلاغة: ص ۴۲۱ نامهٔ ۴۷.

۷۰

کمترین اعتقاد یک مؤمن، ولایت و برائت اجمالی و تفصیلی، کسی که حق را تشخیص نمی‌دهد، ناصبی مشرک و کافر است.

کمترین اعتقاد یک مؤمن

سلیم می‌گوید: به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آن مسئله‌ای که حتماً باید معتقد بود چیست، و آن مسئله‌ای که اگر به آن معتقد شدم شك در غیرآن برایم جایز است کدام است؟

حضرت فرمود: هرکس شهادت دهد به اینکه خدایی جز الله نیست و یکی است و شریکی ندارد، و اینکه محمّد بندهٔ خدا و پیامبر اوست، و به آنچه خدا نازل کرده و بپاداشتن نماز و پرداختن زکات و روزهٔ ماه رمضان و حج خانهٔ خدا و ولایت ما اهل بیت و برائت از دشمنانمان اقرار کند، و از هر مست کننده‌ای اجتناب کند.

ولایت و برائت اجمالی و تفصیلی

عرض کردم: فدایت گردم، اقرار به آنچه از جانب شما آمده اجمالاً باشد یا باید تفسیر شده باشد؟ فرمود: نه، بلکه اجمالاً کافی است.

عرض کردم: فدایت گردم، مست کننده چیست؟ فرمود: هر نوشیدنی که وقتی خورندهٔ آن زیاد بنوشد مست می‌شود، یک جرعه بلکه یک قطره از آن هم حرام است.

عرض کردم: فدایت گردم، آنچه فرمودی روشن شد مگر مسئلهٔ ولایت. آیا همهٔ بنی هاشم را شامل می‌شود یا مخصوص فقهاء و علمای شما است؟ و دیگر مسئلهٔ برائت از دشمنانتان، باید از کسانی‌که با همهٔ شما دشمنی می‌کنند برائت اظهار کنیم یا حتی اگر کسی با یک نفر از شما دشمنی کند باید از او برائت جست؟

حضرت فرمود: ای برادر هلالی[1]، سؤال کردی جوابش را بفهم. اگر ولایت ما اهل‌بیت را اجمالاً بپذیری و از دشمنان ما اجمالاً برائت بجوئی برایت کافی است. اگر خداوند امامان از ما که اوصیاء و علماء و فقهاء هستند را به تو شناسانید، تو هم آنان را شناختی و به اطاعت آنان اقرار کردی و از آنان اطاعت نمودی، در این صورت مؤمن به خداوند و از اهل بهشت هستی. اینان افرادی هستند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.

کسی که حق را تشخیص نمی‌دهد

اگر به یگانگی خدا معتقد شدی و شهادت دادی که محمّد رسول خداست، و قبول کردی مسائلی را که بین همهٔ اهل قبله در آن اختلافی نیست و اتفاق دارند که خداوند به آنها امر کرده یا از آن نهی نموده است، و مسئلهٔ امامت و وصیّت و علم و فقه برایت مشکل شد، و علم آن را به خدا واگذار کردی، با اهل بیت دشمنی نکردی و از آنان برائت نجستی و در مقابل آنان عَلَم دشمنی بر نیفراشتی، در این صورت تو نسبت به این مسائلی که نمی‌دانی جاهل حساب می‌شوی و از آنچه اهل فضیلت و ولایت به آن هدایت یافته‌اند گمراه هستی. مشیّت خداوند دربارهٔ تو جاری خواهد بود: اگر تو را عذاب کند بخاطر گناهت است، و اگر تو را ببخشد بخاطر رحمت او است.

ناصبی مشرک و کافر است

امّا کسی که عداوت ما را معتقد است و با ما دشمنی می‌کند، مشرک و کافر و دشمن خداست.

و عارفین به حق ما که به ما ایمان دارند، مؤمنین و مسلمین و دوستان خدا هستند.

---

۱. مخاطب سلیم بن قیس هلالی است.

بخش سوّم

مستدرکات کتاب سلیم

در این بخش ۲۳ حدیث ذکر می‌شود که در کتب حدیث از سلیم بن قیس نقل شده و در نسخه‌های موجود کتاب سلیم وجود ندارد. این احادیث جزئی از کتاب او به‌حساب می‌آید زیرا آنچه از سلیم نقل شده از کتاب او بوده است. ذکر این احادیث بعنوان تکمیل کتاب سلیم و عرضهٔ نسخهٔ کاملی از آن است که شامل همهٔ روایات منقول از سلیم خواهد بود. به ص ۱۸۱ از مقدمهٔ همین کتاب مراجعه شود.

۷۱

نشناختن امام یعنی مرگ جاهلیّت، معنای معرفت نداشتن به امام.

نشناختن امام یعنی مرگ جاهلیّت

سلیم می‌گوید: از سلمان و ابوذر و مقداد ـ که رحمت خدا بر آنان باد ـ حدیثی از قول پیامبرﷺ شنیدم که فرمود: «**هرکس بمیرد در حالیکه امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته است**».

معنای معرفت نداشتن به امام

سلیم این حدیث را بر جابر و ابن عباس عرضه کرد. آن دو گفتند: سلمان و ابوذر و مقداد راست و نیک گفته‌اند. ما هم در این حدیث حاضر بودیم و از پیامبرﷺ شنیدیم.

سلمان عرض کرد: یا رسول الله، شما فرمودی: «هرکس بمیرد و امامی نداشته باشد[1] به مرگ جاهلیّت مرده است»، یا رسول الله این امام کیست؟

حضرت فرمود: ای سلمان، **از اوصیاء من‌اند**. هرکس از امّتم بمیرد و امامی که او را بشناسد نداشته باشد به مرگ جاهلیّت مرده است[2]. **اگر نسبت به او جاهل باشد و با او دشمنی کند مشرک است، و اگر نسبت به او جاهل باشد ولی با او دشمنی نکند و با دشمن او هم دوستی نکند چنین کسی جاهل است ولی مشرک نیست.**

....

روایت با سند به سلیم:

۱. کمال الدین: ص ۴۱۳ ح ۱۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. عیون الاخبار، به‌نقل بحار: ج ۲۳ ص ۸۱ ح ۱۸.

۲. کنزالفوائد (کراجکی): ص ۱۵۱

۳. مجمع الزوائد (هیثمی): ج ۵ ص ۲۲۴.

---

۱. درکتاب بحار: امامی بر او نباشد.

۲. درکتاب بحار: هرکس از امّتم بمیرد در حالیکه امامی از آنان نداشته باشد، این مرگ جاهلیّت است.

۷۲

دستور پیامبرﷺ به تکلم امیرالمؤمنینؑ با خورشید، تکلم امیرالمؤمنینؑ با خورشید در حضور ابوبکر و عمر و صحابه، تعجّب و بیهوشی حاضران از تکلّم خورشید، تفسیر گفتار خورشید با امیرالمؤمنینؑ.

دستور پیامبرﷺ به تکلم امیرالمؤمنینؑ با خورشید

سلیم می‌گوید: از ابوذر شنیدم که می‌گفت:

آقایم محمّدﷺ را دیدم که شبی به امیرالمؤمنینؑ فرمود: فردا به کوههای بقیع برو و بر مکان بلندی از زمین بایست. وقتی خورشید طلوع کرد بر آن سلام کن. خداوند تعالی به او دستور داده به تو با صفاتی که داری جواب دهد.

تکلّم امیرالمؤمنینؑ با خورشید در حضور ابوبکر و عمر و صحابه

فردا امیرالمؤمنینؑ بیرون آمد در حالیکه ابوبکر و عمر و عده‌ای از مهاجرین و انصار همراه آنحضرت بودند، تا به بقیع رسیدند و حضرت بر مکان بلندی از زمین ایستاد. همینکه خورشید طلوع کرد حضرت فرمود: **«سلام بر تو ای خلق جدید خدا که مطیع او هستی»**.

صدایی از آسمان شنیدند و جواب گوینده‌ای را که می‌گفت: **«سلام بر تو ای اوّل، و ای آخر، و ای ظاهر، و ای باطن، و ای کسی‌که به هر چیزی عالم هستی»!**

تعجّب و بیهوشی حاضران از تکلّم خورشید

وقتی ابوبکر و عمر و مهاجرین و انصار سخن خورشید را شنیدند از هوش رفتند. آنان بعد از چند ساعت بهوش آمدند در حالیکه امیرالمؤمنینؑ از آن مکان رفته بود!

همگی خود را به حضور پیامبرﷺ رسانیدند و عرض کردند: **شما می‌گوئی علی بَشَری مثل ما است. خورشید او را با سخنانی مخاطب قرار داد که خداوند خود را با آن مخاطب قرار داده است!!**

تفسیر گفتار خورشید با امیرالمؤمنین ؑ

پیامبر ﷺ فرمود: از او چه شنیدید؟ گفتند: از خورشید شنیدیم که می‌گفت: «**سلام بر تو ای اوّل**»! فرمود: راست گفته است، او اوّل کسی است که به من ایمان آورده است.

گفتند: از خورشید شنیدیم که می‌گفت: «**ای آخر**»! فرمود: راست گفته است، او آخرین کسی است که با من تجدید دیدار می‌کند. او مرا غسل و کفن می‌کند و مرا داخل قبرم می‌نماید.

گفتند: از خورشید شنیدیم که می‌گفت: «**ای ظاهر**»! فرمود: راست گفته است، همهٔ علم من برای او ظاهر شده است.

گفتند: از خورشید شنیدیم که می‌گفت: «**ای باطن**»! فرمود: راست گفته است. همهٔ اسرارم در باطن اوست[1].

گفتند: از خورشید شنیدیم که می‌گفت: «**ای کسی که به هر چیزی عالم هستی**»! فرمود: راست گفته است. اوست عالم به حلال و حرام و واجبات و مستحبات و آنچه از این قبیل است.

همه برخاستند و گفتند: «محمّد ما را در ظلمت انداخت»!! و بعد از درب مسجد بیرون رفتند.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. عیون المعجزات: ص ۴.

روایت از غیر سلیم:

۱. فضائل شاذان: ص ۶۹ .

۲. ما نزل من القرآن، به‌نقل کنزالفوائد نجفی، به‌نقل بحار: ج ۴۱ ص ۱۸۱. و مدینة المعاجز: ص ۳۳ و تفسیر برهان: ج ۴ ص ۲۸۷.

۳. ارشاد القلوب دیلمی: ج ۲ ص ۶۴ .

۴. الهدایة الکبری (نسخه خطی): ص ۱۷.

۵ . فرائد السمطین: باب ۳۸.

۶ . مناقب خوارزمی: ص ۶۸ .

۷. ینابیع المودة: ص ۱۴۰.

---

۱. در کتاب بحار: باطن همهٔ اسرارم نزد اوست.

۷۳

فایدهٔ محبّت امیرالمؤمنین علیه السلام، منزلت محبّین علی علیه السلام نزد پروردگار.

فایدهٔ محبّت امیرالمؤمنین علیه السلام

سلیم از عبدالله بن عباس نقل می‌کند:

مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: **آیا محبّت علی برای من نفعی دارد؟!**

فرمود: وای بر تو! هرکس او را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هرکس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته، و هر کس خدا را دوست بدارد خدا او را عذاب نمی‌کند.

منزلت محبّین علی علیه السلام نزد پروردگار

آن مرد عرض کرد: دربارهٔ فضیلت محبّت علی علیه السلام به من خبر بده. فرمود: بزودی در این باره از پروردگارم سؤال می‌کنم.

همان وقت جبرئیل نازل شد، و حضرت از او سؤال کرد و سخن آن مرد را برای او گفت. جبرئیل عرض کرد: «بزودی در این باره از پروردگار سؤال می‌کنم»، و بالا رفت.

خداوند به او وحی فرستاد: به محمّد انتخاب شده‌ام از من سلام برسان و به او بگو: **«تو نسبت به من همانگونه هستی که من خواسته‌ام، و علی نسبت به تو همانگونه است که تو نسبت به من هستی، و محبّین علی نسبت به من همانگونه هستند که علی نسبت به تو است».**

راوی می‌گوید: این حدیث دنباله دارد[۱] و در آن آمده که سؤال کننده ابوذر بوده است.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. کنزالفوائد کراجکی جزء چهارم، به‌نقل الجواهر السنّیه شیخ حر عاملی: ص ۳۰۳.

روایت از غیر سلیم:

۱. کنزالفوائد کراجکی جزء چهارم به‌نقل از مائة منقبه ابن شاذان، به‌نقل الجواهر السنّیة: ص ۳۰۲.

---

۱. بسیار جای تأسّف است که حدیث بطور کامل بدست ما نرسیده است.

علی﷣ اسبق سابقین و اقرب مقربین

سلیم از امام حسن مجتبی﷣ از پدرش امیرالمؤمنین﷣ نقل می‌کند که دربارهٔ کلام خداوند عزوجل «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»[1] «سابقان، سابقانند، آنان مقربانند»، فرمود:

«من با سابقه‌ترین سابقه‌داران به‌سوی خداوند و پیامبرش، و نزدیکترین مقرّبان به درگاه خدا و رسولش هستم».

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تأویل الایات الظاهرة نجفی: ج ۲ ص ۶۴۲ ح ۴.

۲. کنزالفوائد کراجکی (نسخهٔ خطی): ص ۳۶۹.

روایت از غیر سلیم:

۱. علامهٔ امینی در کتاب الغدیر: ج ۲ ص ۳۰۶ این حدیث را با چند سند نقل کرده است.

---

۱. سورهٔ واقعه: آیه‌های ۱۰ و ۱۱.

۷۵

پیام مهّم ابوذر در ایّام حجّ دربارهٔ اهل بیت علیهم السلام، مؤاخذهٔ ابوذر توسط عثمان و دفاع امیرالمؤمنین علیه السلام و مقداد.

پیام مهّم ابوذر در ایّام حجّ دربارهٔ اهل بیت علیهم السلام

سلیم می‌گوید: در ایّام حج که من و حَنَش بن معتمر در مکّه بودیم، ابوذر برخاست و حلقهٔ در کعبه راگرفت و با بلندترین صدایش نداکرد:

ای مردم، هرکس مرا می‌شناسد که می‌شناسد، و هرکس مرا نمی‌شناسد من جندب بن جناده هستم، من ابوذرم.

ای مردم، من از پیامبرتان شنیدم که می‌فرمود: **«مَثَل اهل‌بیتم در میان امّتم مَثَل کشتی نوح در میان قومش است. هرکس سوار کشتی شد نجات یافت و هرکس آن را رها کرد غرق شد[1]، و مَثَل اهل بیتم مَثَل باب حطه است»**[2].

ای مردم، من از پیامبرتان شنیدم که می‌فرمود: **«من در میان شما دو چیز باقی گذاشتم، مادامی که به آن دو تمسّک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهل بیتم...» تا آخر حدیث**[3].

مؤاخذهٔ ابوذر توسط عثمان و دفاع امیرالمؤمنین علیه السلام و مقداد

وقتی ابوذر به مدینه آمد عثمان سراغ او فرستاد وگفت: «چه باعث شدکه این برنامه را در ایّام حجّ بپا کردی؟ گفت: **پیمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با من عهد کرده بود و به من امر فرموده بود.**

عثمان گفت: چه کسی به این مطلب شهادت می‌دهد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام و مقداد

---

۱. در کتاب بحار: هرکس از کشتی عقب بماند غرق می‌شود.

۲. باب حطه در پاورقی ۱۷ از سرآغاز کتاب در ص ۱۹۷ بیان شد.

۳. در احتجاج طبرسی عبارت چنین است.

برخاستند و شهادت دادند، و بعد هر سه به‌راه افتادند.

عثمان گفت: این مرد و دو رفیقش گمان می‌کنند شخص مهمّی هستند[٤] !!

....

روایت با سند به سلیم:

١. احتجاج طبرسی: ج ١ ص ٢٢٨.

٢. نزهة الکرام: ص ٥٥٥ .

روایت از غیر سلیم:

١. امالی شیخ طوسی: ج ١ ص ٥٩ .

٢. امالی شیخ طوسی: ج ١ ص ٣٥٩.

٣. امالی شیخ طوسی: ج ٢ ص ٧٥.

٤. امالی شیخ طوسی: ج ٢ ص ٩٦.

٥ . امالی شیخ طوسی: ج ٢ ص ١٢٧.

٦ . امالی شیخ طوسی: ج ٢ ص ٢٤٧.

٧. امالی شیخ طوسی: ج ٢ ص ٣٤٣.

٨ . بشارة المصطفی: ص ١٠٦.

٩. طرائف: ص ٣٢.

١٠. تذکرة الخواص: ص ٣٢٣.

---

٤. خ ل: گمان می‌کنند در کار مهّمی هستند.

۷۶

خطبهٔ امام حسن مجتبی ﷺ هنگام صلح با معاویه: صلح با معاویه دلیل بر حقّانیت او نیست، اگر امت با امام حق بیعت می‌کردند، امّت امام حق را عمداً رها کردند، ریشهٔ صلح امام حسن ﷺ عذر الهی، مردم بهترین را از دست دادند.

خطبهٔ امام حسن مجتبی ﷺ هنگام صلح با معاویه

سلیم می‌گوید: امام حسن ﷺ هنگامی که با معاویه اجتماع نمود، بر فراز منبر ایستاد و حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

صلح با معاویه دلیل بر حقّانیت او نیست

ای مردم، معاویه گمان می‌کند من او را برای خلافت سزاوار دانستم و خود را برای آن اهل ندانستم، و معاویه دروغ می‌گوید. من اختیارم بر مردم از خودشان طبق کتاب خدا و سنّت پیامبرش بیشتر است.

اگر امت با امام حق بیعت می‌کردند

به خداوند قسم یاد می‌کنم، اگر مردم با من بیعت می‌کردند و مرا اطاعت می‌کردند و مرا یاری می‌نمودند آسمان قطرات بارانش را و زمین برکتش را به آنان ارزانی می‌داشت، و تو ای معاویه در خلافت طمع نمی‌کردی [1].

امت امام حق را عمداً رها کردند

این در حالی است که پیامبر ﷺ فرموده: «هیچگاه امّتی امر خود را به کسی نمی‌سپارند که در بین آنان عالم‌تر از او باشد مگر آنکه کارشان همچنان روبه پائین

---

۱. خ ل: شماها - ای معاویه - در خلافت طمع نمی‌کردید.

می‌رود تا آنجاکه به دین گوساله پرستان برسند»!

بنی‌اسرائیل هارون را رها کردند و به گوساله رو آوردند در حالیکه می‌دانستند هارون خلیفهٔ موسی است. این امّت هم علی را رها کردند در حالیکه از پیامبر ﷺ شنیده بودند که به علی ﷺ می‌فرمود: «تو نسبت به من بمنزلهٔ هارون نسبت به موسی هستی بجز نبوّت، که پیامبری بعد از من نیست».

ریشهٔ صلح امام حسن ﷺ عذر الهی

پیامبر ﷺ از شرّ قوم خود فرار کرد در حالیکه آنان را به‌خدا دعوت می‌کرد تا آنجا که به غار فرار کرد. اگر آنحضرت یارانی بر علیه آنان می‌یافت فرار نمی‌کرد. **ای معاویه من هم اگر یارانی پیدا می‌کردم با تو بیعت نمی‌کردم.**

خداوند هارون را در وسعت قرارداد هنگامی‌که او را ضعیف شمردند و نزدیک بود او را بکشند و یارانی بر علیه آنان نیافت. همچنین خداوند پیامبر را در وسعت قرارداد هنگامی‌که از قومش فرار کرد و یارانی بر علیه آنان نیافت. من و پدرم نیز از طرف خداوند در وسعت هستیم زمانی که امّت ما را رها کردند و با غیر ما بیعت کردند و ما یارانی نیافتیم.

اینها سنّت‌ها و مَثَلهاست که یکی پس از دیگری می‌آید.

مردم بهترین را از دست دادند

ای مردم، اگر ما بین مشرق و مغرب را بگردید کسی از فرزندان پیامبر، جز من و برادرم نخواهید یافت.

روایت با سند به سلیم:

۱. احتجاج طبرسی: ج ۲ ص ۸.

۲. العدد القویة: ص ۵۱ ح ۶۲.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۱۷۱.

۲. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۱۷۸.

۳. البرهان، به‌نقل بحار: ج ۷۲ ص ۱۵۱ ح ۲۹.

امام حسین علیه السلام پسر امام و برادر امام و پدر امامان

سلیم از سلمان فارسی نقل می‌کند که گفت:

خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم. در این حال امام حسین علیه السلام بر زانوی حضرت نشسته بود و حضرت در صورت او با دقّت می‌نگریست و بین دو چشم او را می‌بوسید[1] و می‌فرمود:

«تو سیّد پسر سیّدی[2]، تو امامی و پسر امام و برادر امامی، تو پدر امامانی. تو حجت خدا پسر حجت خدا هستی. تو پدر نُه حجت خدا از صلب خود هستی که نهمی آنان قائم ایشان است»[3].

....

روایت با سند به سلیم:

۱. کفایة الاثر: ص ۴۶.

۲. عیون الاخبار: ج ۱ ص ۴۱ ح ۱۷.

۳. اکمال الدین: ص ۲۶۲ ح ۱۰.

۴. خصال: باب ۱۲ ح ۳۸.

---

۱. در کتاب خصال: بر زانوی حضرت نشسته بود و آنحضرت چشمانش را می‌بوسید و دهانش را می‌بوسید و می‌لیسید. و در کتاب مودة القربی: گونه‌هایش را می‌بوسید.

۲. سیّد در اینجا به‌معنی آقا است.

۳. در کتاب مقتل خوارزمی عبارت چنین است: تو سیّد پسر سیّد پدر سادات هستی. تو امام پسر امام پدر امامان هستی. تو حجت خدا پسر حجت خدا پدر حجتهای خداوند هستی. نه نفر از صلب تو که نهمی آنان قائم ایشان است.

و در کتاب مودة القربی عبارت چنین است: تو سیّد پسر سیّد برادر سیّد هستی، تو امام پسر امام برادر امامی، تو حجت خدا پسر حجت خدا برادر حجت خدایی، و تو پدر نه حجت خدا هستی که نهمی آنان قائم ایشان است.

۵ . المائة منقبة: ص ۱۲۴ منقبت ۵۸ .

۶ . استنصار کراجکی: ص ۹.

۷. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴ ص ۷۰.

۸ . منهاج الفاضلین (نسخه خطی): ص ۲۴۲.

۹. مقتل خوارزمی: ج ۱ ص ۱۴۵.

۱۰. مودة القربی: ص ۹۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. کفایة الاثر: ص ۳۰.

۲. غایة المرام: ص ۴۶ و ۶۲۱ .

۳. حلیة الابرار: ج ۱ ص ۷۳۰.

۴. مودة القربی: ص ۹۵.

۵ . المناقب المرتضوية: ص ۱۲۹.

۷۸

بهشت مشتاق چهارمحبوب خدا و رسول، وسعت علم امیرالمؤمنین علیه السلام، علم نزد امامان علیهم السلام تا قیامت.

بهشت مشتاق چهارمحبوب خدا و رسول

سلیم می‌گوید: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از بازگشت از جنگ صفین و قبل از جنگ نهروان بیرون آمد در حالیکه ما در مسجد نشسته بودیم. حضرت نشست و ما اطراف او راگرفتیم. مردی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، دربارهٔ اصحابت به ما خبر بده. فرمود: بپرس.

حضرت جریان مفصلی را نقل کرد و سپس فرمود: من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که ضمن سخنی طولانی می‌فرمود: خداوند مرا به دوست داشتن چهار نفر از اصحابم دستور داده است و به من خبر داده که آنان را دوست دارد و بهشت مشتاق آنان است.

پرسیده شد: یا رسول الله، آنان کیانند؟ فرمود: «**علی بن ابیطالب**» و سپس سکوت کرد. گفتند: یا رسول الله، آنان کیانند؟ فرمود: «علی» و سپس سکوت کرد. گفتند: یا رسول‌الله، آنان کیانند؟ فرمود: علی و سه نفر همراه او. علی امام و راهنما و هدایت‌کنندهٔ آنان است. منحرف و گمراه نمی‌شوند و بر نمی‌گردند، و روزگار بر آنان طولانی نمی‌شود و قلبشان را قساوت نمی‌گیرد. آنان سلمان و ابوذر و مقداد هستند.

وسعت علم امیرالمؤمنین علیه السلام

سپس جریانی مفصل نقل کرد. بعد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی را برایم فراخوانید». من بطرف حضرت متوجه شدم[۱]، و آنحضرت هزار باب از علم راکه از هر بابی هزار باب باز

---

۱. کلمهٔ «کبیتُ علیه» یعنی خود را روی آنحضرت انداختم که به‌صورت فوق ترجمه شده است. در کتاب بحار: آنحضرت متوجه من شد.

می‌شود بطور سری به من آموخت.

سپس امیرالمؤمنین ﷺ رو به ما کرد و فرمود: از من سؤال کنید قبل از آنکه مرا نیابید. قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را خلق کرد، من به تورات از اهل تورات عالم‌ترم، و به انجیل از اهل انجیل عالم‌ترم، و به قرآن از اهل قرآن عالم‌ترم.

قسم به آنکه دانه را شکافت و مردم را خلق کرد، هیچ گروهی نیست تا روز قیامت که به صد نفر برسد مگر آنکه من رهبر و راهنمای آنان را می‌شناسم.

از من دربارهٔ قرآن سؤال کنید. در قرآن بیان هرچیزی و علم اوّلین و آخرین است. قرآن برای گوینده‌ای حرفی باقی نگذاشته است.

علم نزد امامان تا قیامت

فرمود: «تأویل قرآن را جز خداوند و فرو رفتگان در علم کسی نمی‌داند. آنان یک نفر نیستند. پیامبر ﷺ از آنان است. خداوند به او آموخته و آنحضرت هم به من آموخته است، و سپس در نسل ما تا روز قیامت خواهد بود». بعد حضرت چنین قرائت فرمود: «بَقِيَّةٌ مِمّٰا تَرَكَ آلُ مُوسىٰ وَ آلُ هٰارُونَ»[2] «بقیّه ای از آنچه آل موسی و آل هارون برجای گذاشتند». و من نسبت به پیامبر ﷺ بمنزلهٔ هارون نسبت به موسی هستم، و علم در نسل ما تا روزی که قیامت بر پا شود خواهد بود[3].

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تفسیر فرات: ص ۹.

۲. تأویل الایات الظاهرة: ج ۲ ص ۵۵۵ ح ۱۰.

---

۲. سورهٔ بقره: آیهٔ ۲۴۸.

۳. در کتاب تأویل الآیات این عبارت را اضافه دارد: سپس حضرت این آیه را قرائت فرمود: «وَجَعَلَهٰا كَلِمَةً بٰاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» یعنی: «آنرا سخن باقی در نسل او قرار داد». و سپس فرمود: پیامبر ﷺ نسل حضرت ابراهیم ﷺ است، و ما اهل بیت نسل حضرت ابراهیم ﷺ و نسل حضرت محمد ﷺ هستیم.

۷۹

انتخاب ناشایست مردم به اهل حق ضرر نمی‌زند، مردم نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام سه گروهند.

انتخاب ناشایست مردم به اهل حق ضرر نمی‌زند

سلیم می‌گوید: از علی علیه‌السلام در ماه رمضان ـ همان ماهی که در آن شهید شد ـ شنیدم، در حالیکه آنحضرت در میان دو پسرش امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام و فرزندان عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و شیعیان خاصّش بود، می‌فرمود:

مردم را با آنچه برای خود پسندیده‌اند بحال خود بگذارید، و در دولت دشمنتان سکوت را برخود لازم بدانید، چراکه بدست‌گرفتن دیگری حکومت شما را و نیز دشمن تجاوزگر حسود شما را نابود نمی‌کند و به شما ضرر نمی‌رساند[1].

مردم نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام سه گروهند

مردم سه گروهند: گروهی به نور ما روشن هستند[2]، و گروهی بوسیلهٔ ما ارتزاق می‌کنند، و گروهی بوسیلهٔ ما هدایت می‌شوند و به دستور ما اقتدا می‌کنند و اینان کمترین گروهند. اینان شیعیان نجیب و حکیم و عالم و فقیه و باتقوی و با سخاوت هستند. خوشا به حال آنان و عاقبت بخیری نصیبشان باد.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. مختصر البصائر: ص ۱۰۴.

---

۱. عبارت عربی روشن نیست و عین عبارت چنین است: الزموا انفسکم السکوت و دولة عدوکم، فانه لایعدمکم ما ینتحل امرکم و عدو باغ حاسد.

۲. از آنجاکه در آخر حدیث فقط گروه سوم مورد تأیید حضرت هستند ظاهراً معنای این جمله چنین می‌شود: گروهی آبروی خود را از نسبت دادن خود به ما کسب می‌کنند.

۸۰

ائمه علیهم السلام شاهدان بر مردم و امت وسط.

ائمه علیهم السلام شاهدان بر مردم و امت وسط

سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: خداوند تعالی ما را قصد کرده با این کلامش: «لِتَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى النّٰاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً»[1]، «تا شما بر مردم شاهد باشید و پیامبر بر شما شاهد باشد». پیامبر صلی الله علیه و آله بر ما شاهد است، و ما شاهدان خداوند بر خلقش و حجّت او در زمینش هستیم.

ما هستیم کسانی‌که خداوند جل اسمه دربارهٔ آنان فرموده است: «وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً»[2]، «و اینگونه شما را امت وسط قرارداديم»[3].

....

روایت با سند به سلیم:

۱. مناقب ابن شهرآشوب: ج ۳ ص ۸۷ .

۲. شواهد التنزيل حسكانی: ج ۱ ص ۹۲ح ۱۲۹.

۳. تأويل الآيات الظاهرة: ج ۱ ص ۸۱ح ۶۴ .

۴. تفسير مجمع البيان طبرسی: ج ۲ ص ۲۲۴.

۵ .كفاية الموحدين: ج ۲ ص ۱۴۰ و ۱۷۹.

۶ .احقاق الحق: ج ۱۴ ص ۵۵۳ .

روایت از غیر سلیم:

۱. تفسیر برهان: ج ۱ ص ۱۵۹.

---

۱. سورهٔ بقره: آیهٔ ۱۴۳.

۲. سورهٔ بقره: آیهٔ ۱۴۳.

۳. احتمالاً در اینجا «وسط» کنایه از واسطه بین خدا و خلق و بیان آیهٔ قبل که شاهدان بر مردم تعبیر شده است. و شاید هم واسطه بین مردم و پیامبر صلی الله علیه و آله باشد کما اینکه از ما بعد آیه معلوم می‌شود که می‌فرماید: «لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرّسول عليكم شهيداً». و در تفسیر برهان: ج ۱ ص ۱۵۹ و ۱۶۰ ده حدیث نقل کرده که منظور از امّت وسط ائمه علیهم السلام هستند.

۸۱

انمه علیهم السلام معدن کتاب و حکمت.

انمه علیهم السلام معدن کتاب و حکمت

سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«ما هستیم که خداوند بین ما رسولی را مبعوث کرد تا آیاتش را برای ما تلاوت کند و ما را تزکیه نماید و کتاب و حکمت را به ما بیاموزد»[۱].

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تأویل الایات الظاهرة: ج ۲ ص ۶۹۲ ح ۱.

۲. کنزالفوائد نجفی (نسخه خطی): ص ۴۰۰.

روایت از غیر سلیم:

۱. تفسیر برهان: ج ۱ ص ۳۲۵ ح ۴.

---

۱. اشاره به آیهٔ ۲ از سورهٔ جمعه و نیز آیهٔ ۱۶۴ از سورهٔ آل عمران است که می‌فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ ...»، «خداوند بر مؤمنین منّت گذاشت که پیامبری از خودشان را در بین آنان مبعوث نمود تا آیات خداوند را بر آنان بخواند و آنان را پاک کند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد».

۸۲

تفسیر یاسین و آل یاسین.

تفسیر یاسین و آل یاسین

سلیم از امیرالمؤمنین﵇ نقل می‌کند که فرمود:

پیامبرﷺ نام مبارکش «یاسین» است، و ما هستیم کسانی‌که خداوند می‌فرماید: «سَلامٌ عَلیٰ آلِ یاسِین»[1]، «سلام بر خاندان یاسین».

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تفسیر فرات: ص ۱۳۱.

۲. تأویل الایات الظاهرة: ج ۲ ص ۴۹۸ ح ۱۳.

۳. تفسیر برهان: ج ۴ ص ۳۴ ح ۷.

۴. اللوامع النورانیة: ص ۴ و ۳۲۳.

روایت از غیر سلیم:

۱. تفسیر قمی: ص ۵۵۹ .

۲. معانی الاخبار: ص ۱۲۱ ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ .

۳. امالی صدوق: ص ۲۸۲.

---

۱. سورهٔ صافات: آیهٔ ۱۲۹.

سؤال خداوند از ائمه علیهم السلام.

سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل می‌کند:

کلام خداوند عزوجل: «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ»[1]، «این (قرآن) برای تو و قومت یادآور است و بزودی سؤال می‌شوید»، فرمود: ما قوم او هستیم و از ما سؤال خواهد شد.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تأویل الایات الظاهرة: ج ۲ ص ۵۶۱.

۲. کنزالفوائد نجفی (نسخه خطی): ص ۲۹۲.

۳. اللومع النورانیة: ص ۳۷۱.

۴. تفسیر برهان: ج ۴ ص ۱۴۶.

روایت از غیر سلیم:

۱. تفسیر نور الثقلین: ج ۴ ص ۶۰۴.

۲. تفسیر برهان: ج ۴ ص ۱۴۶.

۳. بحار: ج ۲۳ ص ۱۸۷.

---

۱. سورة زخرف: آیة ۴۴.

٨٤

عذاب شدید در انتظار ظالمین آل محمّد علیهم السلام

سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

کلام خداوند عزوجل: «مٰا آتٰاکُم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللهَ اِنَّ اللهَ شَدِیدُ الْعِقٰابِ»[1]، «آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله برای شما آورد بگیرید و آنچه شما را از آن نهی فرمود خود داری کنید، و از خدا ـ دربارهٔ ظلم به آل محمّد علیهم السلام ـ بترسید، که عذاب خداوند ـ نسبت به کسانی که به ایشان ظلم کنند ـ شدید است».

....

روایت با سند به سلیم:

۱. روضهٔ کافی: ص ۵۸ ح ۲۱.

۲. تأویل الایات الظاهرة نجفی: ج ۲ ص ۶۷۸ ح ۳.

۳. تفسیر برهان: ج ۴ ص ۳۱۶.

۴. کنزالفوائد نجفی (نسخه خطی): ص ۳۳۶.

---

۱. سورهٔ حشر: آیهٔ ۷.

۸۵

تفسیر «زنده بگور» در قرآن به شهیدان اهل بیت علیهم السلام.

تفسیر «زنده بگور» در قرآن به شهیدان اهل بیت علیهم السلام

سلیم بن قیس از ابن عباس نقل می‌کند[1]:

کلام خداوند تعالی: «وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ»[2]، «هنگامی‌که دربارهٔ زنده بگور سؤال شود»، او کسی است که در راه دوستی ما اهل بیت کشته شود.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تأویل الآیات الظاهرة: ج ۲ ص ۷۶۶ ح ۴.

۲. کنزالفوائد نجفی (نسخهٔ خطی): ص ۳۷۲.

روایت از غیر سلیم:

۱. تفسیر قمی: ج ۲ ص ۴۰۷.

۲. کنزالفوائد نجفی (نسخه خطی): ص ۴۴۴.

۳. تفسیر فرات: ص ۲۰۳.

۴. مناقب ابن شهرآشوب، به‌نقل تفسیر نورالثقلین: ج ۵ ص ۵۱۴.

۵. تأویل الآیات الظاهرة: ج ۲ ص ۷۶۵.

۶. مجمع البیان طبرسی در تفسیر سورهٔ تکویر.

۷. بحار: ج ۲۳ ص ۲۵۶.

۸. تفسیر برهان: ج ۴ ص ۴۳۱ و ۴۳۲.

---

۱. اگر چه تصریح به نام امیرالمؤمنین علیه السلام از اوّل این حدیث نشده ولی به دو قرینه باید از آنحضرت منقول باشد: یکی اینکه در آخر حدیث کلمهٔ «مودّتنا اهل البیت» است که بمعنی «دوستی ما اهل بیت» است و پیداست که ابن عباس از اهل بیت نیست. و دیگر اینکه سلیم در طول کتابش تفسیر قرآن را از غیر معصوم علیه السلام نقل نکرده است.

۲. سورهٔ تکویر: آیهٔ ۸.

۸۶

۱. پایه‌های کفر: چهار پایهٔ کفر، شعبه‌های فسق، شعبه‌های غلو، شعبه‌های شک، شعبه‌های شبهه.

۲. پایه‌های نفاق: چهار پایهٔ نفاق، شعبه‌های هوای نفس، شعبه‌های سازشکاری، شعبه‌های غضب، شعبه‌های طمع. سنن الهی و توبه به درگاه‌او.

۱

پایه‌های کفر

چهار پایهٔ کفر

سلیم از امیرالمؤمنین ﷺ نقل می‌کند که فرمود[۱]:

کفر بر چهار پایه بنا شده است: **فسق و غلو و شک و شبهه.**

شعبه‌های فسق

فسق بر چهار شعبه است: **جفا و کوردلی و غفلت و تجاوزکاری.**

هرکس **جفا** کند حق را کوچک می‌شمرد[۲] و عالمان دین را شدیداً مبغوض می‌دارد و بر گناه بزرگ اصرار می‌ورزد.

هرکسی **کوردل** باشد یاد خدا را فراموش می‌کند و در پی گمان می‌رود[۳] و با خالق خود به مبارزه برمی‌خیزد و شیطان بر او الحاح می‌کند و بدون توبه و خضوع و غافل شدن از گناه[۴] طلب مغفرت می‌کند.

---

۱. یادآور می‌شود: این حدیث شامل معانی پیچیده و مشکلی است که احتیاج به تفسیر دارد و در حدیث ۸ همین کتاب قسمت اوّل این حدیث در پایه‌های ایمان ذکر شد. در آنجا یادآور شدیم که علامه مجلسی در جلد ۸۶ بحار: ص ۳۶۵ به تفسیر و توضیح عبارات مشکل این حدیث پرداخته است.

۲. در کتاب تحف العقول: مؤمن را کوچک می‌کند.

۳. در کتاب تحف العقول: اخلاقش زشت می‌شود.

۴. کلمهٔ «غفلت» در اینجا بصورت فوق معنی شد.

هرکس **غفلت** کند بر نفس خود جنایت کرده و کارش معکوس و منقلب می‌شود و گمراهی خود را هدایت می‌پندارد و آرزوها او را فریب می‌دهد، و هنگامی حسرت و پشیمانی او را می‌گیرد که وقت آن گذشته و پرده از او برداشته شده و آنچه گمانش را نمی‌کرد برایش ظاهر شده باشد.

هرکس از امر خداوند **تجاوز** کند شکّ می‌کند، و هرکس شک کند خداوند بر او برتری نشان می‌دهد و او را به قدرت خویش ذلیل می‌گرداند و بجلالت خود او را کوچک می‌کند، همچنانکه به پروردگار کریم خود مغرور شده و در کار خود[۵] افراط نموده است.

شعبه‌های غلوّ[۶]

غلّو بر چهار شعبه است: **تعمّق وفرورفتن در نظریّه ومنازعه در آن وانحراف و لجاجت.**

هرکس (بیش از حد) **تعمّق** کند[۷] به حق باز نمی‌گردد و جز غرق شدن در امور پیچیده چیزی برایش زیاد نمی‌شود، وفتنه‌ای از او رفع نمی‌شود مگر آنکه فتنهٔ دیگری او را در خود فرو می‌برد، و دینش از هم گسیخته می‌شود و در مسئله‌ای بهم پیچیده فرو می‌رود.

هرکس در نظریّه **منازعه** و **مخاصمه** کند، در اثر لجاجت طولانی به احمق بودن مشهور می‌شود[۸].

هرکس **انحراف** پیدا کند نیکی به چشم او قبیح می‌آید و بدی به چشم او نیک می‌آید[۹].

هرکس **لجاجت** کند راهها بر او کور می‌شود و کارش مورد اعتراض قرار می‌گیرد و بیرون آمدن از آن برایش مشکل می‌شود آنگاه که تابع راه مؤمنان نباشد.

---

۵. در کتاب تحف العقول: در زندگی خود.

۶. «غلو» در اینجا ظاهراً بمعنای بالاگرفتن خود در مسائل علمی است.

۷. معنای تعّمق در اینجا کاملاً روشن نیست. معنای متن تاحدّی تقریب ذهنی است.

۸. در کتاب تحف العقول: هرکس منازعه و مخاصمه کند سستی بین آنان را قطع می‌کند، و از طول لجاجت کارشان به گرفتاری می‌کشد.

۹. در کتاب تحف العقول این جمله را اضافه دارد: و به مستی ضلالت دچار می‌شود.

شعبه‌های شک

شک بر چهار شعبه است: **جدل و هوای نفس و تردّد و تسلیم شدن**[۱۰]. و این همان کلام خداوند عزوجل است که می‌فرماید: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ»[۱۱]، «پس به کدامیک از نعمتهای پروردگارت مجادله می‌کنی».

هرکس از آنچه نزد اوست وحشت کند به عقب برخواهد گشت.

و هرکس در دین **مجادله** کند در شکّ و تردید می‌افتد، و اوّلین از مؤمنان از او سبقت می‌گیرند و آخرین از آنان به او می‌رسند[۱۲]، و سُمهای شیطان او را زیر پا می‌گذارند.

هرکس در مقابل هلاکت دنیا و آخرت تسلیم شود بین این دو هلاک می‌شود، و هرکس از آن نجات پیدا کند از زیادی یقین است[۱۳]، **و خداوند مخلوقی کمتر از یقین خلق نکرده است.**

شعبه‌های شبهه

شبهه بر چهار شعبه است: **اعجاب و خوش آمدن از زینت، و فریب دادن نفس، و توجیه کجروی‌ها، و پوشاندن حق به باطل.**

به این صورت که زینت از دلیل منحرف می‌کند و فریب دادن نفس را به شهوت می‌اندازد، و کجروی صاحبش را به انحراف عظیمی می‌اندازد، و پوشاندن حق به باطل ظلماتی روی هم است.

و اینها، کفر و پایه‌ها و شعبه‌های آن است.

---

۱۰. خ ل: جدل و ترس از حق و تردّد و تسلیم در مقابل جهل و اهل آن.

۱۱. سورهٔ نجم: آیهٔ ۵۵.

۱۲. در کتاب تحف العقول عبارت چنین است: هرکس در دینش تردّد داشته باشد اوّلین از او سبقت می‌گیرند و آخرین به او می‌رسند.

۱۳. این جمله را می‌توان اینطور معنی کرد: از برکت یقین است.

۲

پایه‌های نفاق

چهار پایهٔ نفاق

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:نفاق برچهار پایه است:**هوای‌نفس وسازشکاری وغضب وطمع.**

شعبه‌های هوای نفس

هوای نفس بر چهار شعبه است: **ظلم و دشمنی و شهوت و طغیان.**

کسی‌که **ظلم**کند امور پیچیده‌اش زیاد می‌شود و مردم او را رها می‌کنند و بر علیه او کمك می‌کنند.

هرکس **تجاوز**کند مردم از شر او در امان نیستند[۱۴] و قلب او سلامت نمی ماند و در شهوات نمی‌تواند نفس خود راکنترل کند.

هرکس نفس خود را در شهوات **ملامت** نکند در امور خبیث فرو می‌رود[۱۵].

و هرکس **طغیان**کند عمداً و بدون دلیل گمراه می‌شود[۱۶].

شعبه‌های سازشکاری

سازشکاری بر چهار شعبه است: **بر مغرور شدن و آرزو و بر حذر بودن و عـقب انداختن وعده‌ها.**

و این بدان صورت است‌که بر حذر بودن از حق باز می‌دارد، و عقب انداختن و عده‌ها

---

۱۴. درکتاب تحف العقول: از کسی‌که به او اطمینان‌کند خود را در امان نمی‌بیند.

۱۵. درکتاب تحف العقول: در حسرتها فرو می‌رود و در آن شناور می‌شود.

۱۶. درکتاب تحف العقول: بدون عذر و دلیل گمراه می‌شود.

موجب تفریط در عمل تا هنگام اَجَل می‌شود و اگر آرزو نبود انسان حساب آنچه در آن است را می‌دانست، و اگر انسان حساب آنچه در آن است را می‌دانست بطور ناگهانی از وحشت و ترس می‌مُرد. و مغرور شدن باعث کوتاهی انسان در عمل می‌شود[۱۷].

شعبه‌های غضب[۱۸]

غضب بر چهار شعبه است: **تکبر و فخر و غیرت کاذب و تعصّب.**

هرکس خود را بالا بگیرد به حق پشت می‌کند. و هرکس فخر کند به فسق و فجور مبتلا می‌شود، و هرکس غیرت کاذب نشان دهد بر گناهان اصرار می‌ورزد، و هرکس را تعصّب بگیرد ظلم می‌کند. و چه بد چیزی است در پل صراط کاری که بین پشت کردن به حق و فسق و فجور و اصرار بر گناهان و ظلم باشد.

شعبه‌های طمع

طمع چهار شعبه است:**خوشحالی و شادی بیش از حد و لجاجت و روی هم انباشتن**[۱۹].

خوشحالی نزد خداوند پسندیده نیست، شادی بیش از حد عُجب است، و لجاجت بلایی است برای کسی‌که او را مجبور به کشیدن بار گناهان کرده است. و روی هم انباشتن[۲۰] لهو و بازی و مشغولیّت است و تبدیل کردن چیزی که پست‌تر است به چیزی بهتر می‌باشد.

و اینها، نفاق و پایه‌ها و شعبه‌های آن است.

سنن الهی و توبه به درگاه او

خداوند بر بندگانش قاهر است. یاد او بلند و وجه او با جلالت است و هرچه خلق

---

۱۷. در کتاب تحف العقول عبارت چنین است: و مغرور شدن به دنیا و تفریط در آخرت و تفریط در عقب انداختن وعده‌ها به کوردلی می‌کشاند. و اگر عمل نبود انسان حساب آنچه در آن است را نمی‌دانست.

۱۸. کلمهٔ «حفیظه» به دو معنی آمده است: ۱ ـ غضب. ۲ ـ تعصّب در حفاظت چیزی.

۱۹. در تحف العقول: تکبر.

۲۰. در تحف العقول: تکبر.

کرده زیبا خلق کرده است. دو دست او باز و رحمت او هرچیزی راگرفته است و امر او ظاهر و نور او نور دهنده است و برکت او جوشان است و حکمت او نور می‌دهد. کتابش شاهد و حجّت او غالب و دین او خالص است. سلطان او ظاهر و کلمهٔ او بر حق و میزان او از روی عدل است و پیامبران او ابلاغ کرده‌اند.

خداوند بدی راگناه، وگناه را فتنه، و فتنه را آلودگی قرار داده است. نیکی را رضایت[۲۱]، و رضایت را توبه، و توبه را پاک کننده قرار داده است.

هرکس توبه کند هدایت می‌یابد، و هرکس به فتنه بیفتد گمراه می‌شود تا مادامی‌که به درگاه خدا توبه نکرده و به گناه خود اعتراف ننموده است[۲۲]. هیچکس جز هلاک شونده بر علیه امر خداوند حرص و طمع نمی‌کند.

الله! الله! چه وسعت دارد آنچه از توبه و رحمت و بشارت و حلم عظیم نزد خداوند است. و چه ترسناک است[۲۳] آنچه از قیدها و جهنّم و بلاهای شدیدکه نزد خداوند است.

هرکس به اطاعت او دست یابد کرامت او را بخود جلب می‌کند، و هرکس در معصیت او وارد شود وبال عقاب او را خواهد چشید، و بزودی پشیمان می‌شوند.

روایت با سند به سلیم:

۱. کافی: ج ۲ ص ۳۹۱ ح ۱.

روایت از غیر سلیم:

۱. خصال صدوق: باب ۴ ح ۷۴.

۲. نهج البلاغة: ص ۴۷۳.

۳. تحف العقول: ص ۱۰۹.

---

۲۱. درکتاب تحف العقول: غنیمت.

۲۲. درکتاب تحف العقول در اینجا اضافه دارد: و نیکی را تصدیق کند.

۲۳. درکتاب تحف العقول: چه زشت است.

۸۷

علم لازم و علم غیرلازم.

علم لازم و علم غیرلازم

سلیم می‌گوید: از امیرالمؤمنین﷣ شنیدم که به ابوالطفیل عامر بن واثله کنانی می‌فرمود:

ای ابوالطفیل، علم دو نوع است: علمی که مردم چاره‌ای جز نظر در آن ندارند که آن رنگ اسلام است. و علمی که مردم می‌توانند نظر در آن را ترک کنند که آن قدرت خداوند عزوجل است[1].

....

روایت با سند به سلیم:

۱. خصال: ج ۱ ص ۴۷.

۱. این حدیث حامل معنای دقیق و مهمّی است و احتیاج به تفسیر دارد و می‌توان دو نوع علم مذکور در آن را چنین معنی کرد: اوّل علومی که با یادگرفتن آن دین اسلام که پذیرفته از نظر ظاهر اعتقادی و اخلاقی و احکامی جلوه می‌کند که همان دورهٔ معارف اسلام است. دوم: علومی که این جهت را ندارد و لذا ترک یادگیری آن جایز است و آن تفکر در ذات خدا و کیفیت قدرت اوست.

۸۸

آیه و دعا برای آسانی وضع حمل

سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

من دو آیه از کتاب مُنْزَل خداوند می‌شناسم که وقتی وضع حمل زن مشکل شد برایش در پوست آهویی نوشته می‌شود و آنرا بر کمرش[۱] می‌بندد. (و آن این است:)

«بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ، اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً، اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً»[۲] هفت مرتبه. «یٰا اَیُّهَا النّٰاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ، اِنَّ زَلْزَلَةَ السّٰاعَةِ شَیْئٌ عَظیمٌ، یَوْمَ تَرَوْنَهٰا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّٰا اَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذٰاتِ حَمْلٍ حَمْلَهٰا وَ تَرَی النّٰاسَ سُکٰاریٰ وَ مٰا هُمْ بِسُکٰاریٰ وَ لٰکِنَّ عَذٰابَ اللهِ شَدیدٌ»[۳] یک مرتبه.

این دو آیه بر ورقه‌ای نوشته می‌شود و بانخی از کتان نتابیده بر ران چپ او بسته می‌شود. وقتی فرزندش را بدنیا آورد همان ساعت آنرا باز کن و در این کار سستی مکن.

و نیز نوشته می‌شود[۴]: «حَیٌّ وَلَدَتْ مَرْیَم وَ مَرْیَمُ وَلَدَتْ حَیّ، یٰا حَیّ اِهْبِطْ اِلَی الْاَرْضِ السّٰاعَةَ بِاِذْنِ اللهِ تَعٰالیٰ».

....

روایت با سند به سلیم:

۱. طب الائمه علیهم السلام: ص ۳۵.

---

۱. در عبارت عربی کلمهٔ «حقویها» است که به‌معنای محل بستن بندشلوار است، و درمتن «کمر» معنا شده‌است.

۲. سورهٔ انشراح: آیه‌های ۵ و ۶.

۳. سورهٔ حج: آیه‌های ۱ و ۲.

۴. این دعا یا به ضمیمهٔ دو آیهٔ قبل است یا دعای مستقلی است که برای سختی وضع حمل می‌نویسند. و ظاهر کلام حضرت این است که این دعا مستقل باشد.

۸۹

بهشت بر فحّاش حرام است، فحّاش لاابالی ولدالزنا یا شرک شیطان است، علامت لاابالی.

بهشت بر فحّاش حرام است

سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند بهشت را حرام کرده بر هر فحّاش بدگفتار کم حیاکه باکی ندارد چه می‌گوید یا چه به او گفته می‌شود.

فحّاش لاابالی، ولدالزنا یا شریک شیطان است

اگر دربارهٔ چنین شخصی تحقیق کنی او را جز ولدالزنا یا شریک شیطان در نطفه‌اش نخواهی یافت.

به آنحضرت عرض شد: یا رسول الله، آیا در بین مردم هم کسی‌که شیطان در نطفه‌اش شریک باشد وجود دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا قول خداوند عزوجل را نمی‌خوانی: «وَ شارِکْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَالْأَوْلادِ»[1]، یعنی: «با آنان در اموال و اولاد شریک باش»؟!

علامت لاابالی

عرض شد[2]: آیا در بین مردم هم کسی هست که باکی نداشته باشد چه می‌گوید یا به او چه گفته می‌شود؟

---

۱. سورهٔ اسراء: آیهٔ ۶۴.

۲. این عبارت در کتاب کافی و تفسیر عیاشی چنین است: راوی می‌گوید: مردی از فقیهی پرسید: آیا در بین مردم کسی هست که مبالاتی نداشته باشد به او چه بگویند؟ او گفت: هرکس متعرض مردم شود و به آنان ناسزا بگوید در حالیکه می‌داند او را رها نمی‌کنند، این همان کسی است که مبالاتی ندارد چه می‌گوید و به او چه گفته می‌شود.

فرمود: بلی، کسی‌که متعرّض مـردم مـی‌شود و دربارهٔ آنـان سـخنی مـی‌گوید در حالیکه می‌داند مردم او را رها نمی‌کنند، این همان‌کسی است که باکی ندارد چه می‌گوید و چه به او گفته می‌شود.

....

روایت با سند به سلیم:

۱.کتاب زهد حسین بن سعید: ص ۷ ح ۱۲.

۲. تفسیر عیاشی: ج ۲ ص ۲۹۹ ح ۱۰۵.

۳.کافی: ج ۲ ص ۳۲۳ ح ۳.

کم سخن گفتن علامت بینش.

کم سخن گفتن علامت بینش

سلیم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **«از شناخت دینی شخص آن است که در آنچه برای او فـایده‌ای ندارد کم سخن بگوید».**

....

روایت با سند به سلیم:

۱. امالی شیخ طوسی: ج ۲ ص ۲۳۵.

۹۱

بشارت پیامبرﷺ دربارهٔ حضرت مهدیؑ، زندگی در دولت حضرت مهدیؑ.

بشارت پیامبرﷺ دربارهٔ حضرت مهدیؑ

سلیم از سلمان فارسی نقل می‌کند که گفت: پیامبرﷺ چنین فرمود:

ای مردم آیا شما را به «مهدی» بشارت ندهم؟ گفتند: آری. فرمود: بدانید که خداوند تعالی در امّتم سلطانی عادل و امامی دادگر مبعوث می‌کند که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همانطور که از ظلم و جور پر شده باشد. **او نُهمی از فرزندان پسرم حسین است. نام او نام من** و کنیهٔ او کنیهٔ من است.

زندگی در دولت حضرت مهدیؑ

بدانید که خیری در زندگانی بعد از او نیست. و انتهای دولت او چهل روز قبل از روز قیامت خواهد بود.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. کفایة المهتدی فی معرفة المهدیؑ: ص ۳۰۷ به‌نقل از کتاب «اثبات‌الرجعه» فضل بن شاذان.

۹۲

مقام علی‌ؑ در آسمانها و زمین، شباهتهای امیرالمؤمنین‌ؑ به انبیاءؑ، نام علی‌ؑ در بهشت.

مقام علی‌ؑ در آسمانها و زمین

سلیم بن قیس می‌گوید: پیامبرﷺ فرموده است[1]: علی در آسمان هفتم مانند آفتاب در زمین هنگام روز است، و در آسمان دنیا مانند ماه در زمین هنگام شب است.

خداوند تعالی به علی‌ؑ نصیبی از فضیلت عطا کرده که اگر بر اهل زمین قسمت شود همه را در بر می‌گیرد، و به او نصیبی از فهم عطا کرده که اگر بر اهل زمین قسمت شود همه را شامل می‌شود.

شباهتهای امیرالمؤمنین‌ؑ به انبیاءؑ

نرمی رفتار او به نرمی رفتار حضرت لوطؑ، و اخلاق او به اخلاق حضرت یحییؑ، و زهد او به زهد حضرت ایوّبؑ، و سخاوت او به سخاوت حضرت ابراهیمؑ، و زیبایی او به زیبائی حضرت سلیمان بن داودؑ، و قوّت او به قوّت حضرت داودؑ شباهت دارد.

نام علی‌ؑ در بهشت

علی را نامی است که بر هر حجاب و پرده‌ای در بهشت نوشته شده است. پروردگارم به من بشارت داده است... تا آخر حدیث[2].

....

روایت با سند به سلیم:

۱. الانوارالنعمانیة: ج ۱ ص ۲۴ بنقل از شیخ صدوق.

---

۱. در سند این حدیث واسطه بین سلیم و پیامبرﷺ به‌عنوان اختصار حذف شده است.

۲. جای تأسف است که بقیّهٔ حدیث به دست ما نرسیده است.

سبقت علی﵇ از همهٔ سابقین، فداکاری امیرالمؤمنین﵇ برای پیامبرﷺ، فضیلت قرابت و انتساب به پیامبرﷺ، تعلیم صلوات توسط پیامبرﷺ، حلیّت خمس و حرمت صدقه بر اهل بیت﵊.

سبقت علی﵇ از همهٔ سابقین

سلیم بن قیس از امام حسن مجتبی﵇ نقل می‌کند که آنحضرت حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

(خداوند می‌فرماید:)[1] «السّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْاَنْصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ»[2]، «سابقین اوّل از مهاجرین وانصار و آنان که به نیکی پیرو آنان شدند ...». همچنانکه سابقین بر کسانی‌که بعد از ایشانند فضیلت خاصّ دارند همانطور علی بن ابی طالب﵇ بخاطر تقدّمش بر همهٔ سابقین فضیلت خاصّ بر آنان دارد.

فداکاری امیرالمؤمنین﵇ برای پیامبرﷺ

خداوند می‌فرماید: «اَجَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ»[3]، «آیا آب دادن به حاجیان و آبادسازی مسجد الحرام را مانند کسی‌که به خدا و روزقیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده قرار دادید»؟ علی بن ابی طالب﵇ بود که دعوت پیامبرﷺ را اجابت کرد و با جان خود او را یاری نمود.

فضیلت قرابت و انتساب به پیامبرﷺ

سپس عمویش حمزهٔ سیدالشهداء بود. در حالیکه افراد بسیاری همراه پیامبرﷺ

---

۱. داخل پرانتز در متن عربی وجود ندارد و برای تنظیم مفهوم آورده شده است.

۲. سورهٔ توبه: آیهٔ ۱۰۰.

۳. سورهٔ‌توبه: آیهٔ ۱۹. «آب‌دادن حاجیان» شرافتی‌بوده که خداوند امیرالمؤمنین﵇ را بر آن فضیلت داده‌است.

به‌شهادت رسیده بودند، ولی حمزه بخاطر قرابتش با پیامبرﷺ آقای آنان بود. خداوند برای جعفر دو بال قرار داده که با آنها همراه ملائکه در بهشت هر جا که بخواهد پرواز می‌کند. این بخاطر مقام آن‌دو به‌قرابتشان با پیامبرﷺ و منزلتشان نسبت به آنحضرت است.

پیامبرﷺ در بین همهٔ شهدائی که همراه آنحضرت شهید شدند فقط بر بدن حمزه هفتاد نماز خواند.

و خداوند برای همسران پیامبرﷺ ـ بخاطر انتسابشان با پیامبرﷺ ـ فضیلتی بر زنان دیگر قرارداد[4].

و خداوند نماز در مسجد پیامبرﷺ را بر هزار نماز در سایر مساجد فضیلت داد، مگر مسجدی که حضرت ابراهیمؑ در مکّه بنا کرده است؛ و این بخاطر انتساب آن به پیامبرﷺ و فضیلت آنحضرت است.

تعلیم صلوات توسط پیامبرﷺ

پیامبرﷺ صلوات را به مردم یاد داد و فرمود: بگوئید: «**اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَما صَلَّيْتَ عَلىٰ إِبْراهِيمَ وَ آلِ إِبْراهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ**»، «خدایا بر محمّد و آل محمّد درود فرست همانطور که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، تو سپاس شده و تمجید شده‌ای».

حقّ ما بر هر مسلمانی این است که با هر نمازی بر ما صلوات بفرستد، و این فریضهٔ واجبی از جانب خداوند است[5].

حلیت خمس و حرمت صدقه بر اهل بیتؑ

خداوند غنیمت[6] را بر پیامبرش حلال کرده و برای ما نیز حلال کرده است، و

---

۴. البته در متن قرآن خداوند برای همسران پیامبرﷺ شرائطی تعیین کرده که با مخالفت آن به تصریح قرآن عذابشان دوبرابر است.

۵. ظاهراً اشاره به صلواتی است که در تشهّد نماز واجب است.

۶. یکی از موارد خمس که در قرآن تصریح شده غنیمت است که می‌فرماید: «... فَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبىٰ و ...»، و حضرت به همین مورد اشاره فرموده‌اند.

صدقه‌ها را بر آنحضرت حرام کرده و بر ما نیز حرام کرده است.

این کرامتی است که خداوند ما را بدان اکرام فرموده و فضیلتی است که با آن ما را فضیلت داده است.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تفسیر فرات (چاپ تهران، محقَّق): ص ۱۶۹ ح ۲۱۷. همین حدیث در چاپ نجف تفسیر فرات در ص ۵۶ با حذف اسناد ذکر شده است.

۲. شواهد التنزیل: ج ۱ ص ۳۳۶ ح ۳۴۵.

روایت از غیر سلیم:

۱. امالی طوسی: ج ۲ ص ۱۷۴ مجلس ۳ بنقل از امام صادق علیه‌السلام از پدرش از امام زین العابدین علیه‌السلام.

شهادت اویس و عمار و خزیمه در صفین

سلیم می‌گوید: در میدان جنگ صفین، اویس قرنی را بعد از شهادتش دیدم که پیکرش بین پیکرهای عمار و خزیمة بن ثابت افتاده بود.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. تاریخ مدینة دمشق (ابن عساکر): ج ۹ ص ۴۵۵.

اولین کسی که روز قیامت خدمت پیامبرﷺ وارد می‌شود

سلیم می‌گوید: از سلمان شنیدم که می‌گفت: اولین فرد این امت که نزد پیامبرش وارد خواهد شد اولین کسی است که اسلام آورده و او علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. و **خراب شدن این خانه[1] بدست مردی از فرزندان فلانی «ی ع ر ی ب ابن» است.**

---

۱. منظور از «این خانه» یا خانهٔ خداست یا خانهٔ نبوت. این اسم رمزی که در متن آمده نیز اشاره به اولین خراب‌کنندگان یکی از این دو خانه است.

اگر منظور خانهٔ خدا باشد چند بار مورد هجوم و تخریب قرار گرفته که اول آنها بدست یزید پس از شهادت امام حسین علیه السلام و دیگری بدست حجاج در ماجرای ابن‌زبیر است.

و اگر منظور «خانهٔ نبوت» باشد اولین تخریبش بدست اصحاب سقیفه بوده است. چنانکه در احادیث کتاب سلیم آمده در ماجرای سقیفه ابوبکر و عمر اولین خراب‌کنندگان آنند. آنان به خانهٔ علی و فاطمه علیهما السلام که بیت نبوت و امامت است هجوم آوردند، و ابوبکر از فراز منبر فریاد برآورد که «اگر علی بیعت نکرد خانه را با اهل آن به آتش بکشید»!! و همین ندا را عمر بر در خانه تکرار کرد که: «یا علی، از خانه برای بیعت بیرون بیا و گرنه خانه را با اهل آن به آتش می‌کشیم»! تا آنجا که بر در خانه آتش افروختند و آن را سوزاندند و شکستند و بدون اجازه وارد شدند و با ضرب و شتم به اهل خانه هجوم آوردند و بانوی بانوان را مورد ضرب و شتم قرار دادند بطوری که منجر به شهادت آنحضرت و فرزندش حضرت محسن علیه السلام شد و طناب بر گردن صاحب خانه امیرالمؤمنین علیه السلام انداختند و شمشیرها بالای سرش گرفتند تا اگر بیعت نکند او را بقتل برسانند.

این اولین قدم در تخریب بیت نبوت و امامت بود و همچنان ادامه یافت تا منجر به شهادت سید الشهداء امام حسین علیه السلام شد و خیمه‌های آنحضرت را آتش زدند و اهل خانه را به اسارت بردند. این تخریب در طول چهارده قرن همچنان ادامه داشته تا حضرت بقیة الله الأعظم عجل الله فرجه از کنار خانهٔ خدا قیام کند و از مخربین خانهٔ نبوت انتقام بگیرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در قنوت نماز مخربین خانهٔ نبوت را لعنت می‌کرد و می‌فرمود: «اللهم العن صنمی قریش ... پروردگارا دو بت قریش را لعنت کن ... خدایا بر آنان و یارانشان لعنت فرست که خانهٔ نبوت را خراب کردند و در آن را بستند و سقف آن را پایین آوردند و آن را زیر و رو کردند و اهل آن را آواره نمودند و یارانشان را متفرق ساختند و کودکانشان را کشتند و منبر او را از وصی او و وارثش خالی نمودند. پروردگارا، آنان را عذابی فرما که اهل آتش از آن به فزع درآیند».

روایت با سند به سلیم:

۱. المثالب (ابن شهر آشوب، خطی): ص ۶۳۸.

روایت از غیر سلیم:

۱. شرح الأخبار: ج ۱ ص ۱۷۸.

۹۶

سنت و بدعت، اجتماع و تفرقه

سلیم می‌گوید: ابن‌کوا از امیرالمؤمنین﷣ دربارهٔ سنت و بدعت، و اجتماع و تفرقه سؤال کرد.

حضرت فرمود: ای ابن‌کوا، سؤال را بخاطر سپرده‌ای، به جواب آن توجه کن:

بخدا قسم، **سنت** همان سنت محمدﷺ است، و **بدعت** هر چیزی است که از سنت پیامبرﷺ فاصله بگیرد. بخدا قسم **اجتماع**، همراهی با اهل حق است اگر چه کم باشند؛ و **تفرقه**، اجتماع با اهل باطل است اگرچه بسیار باشند.

روایت با سند به سلیم:

۱. کنز العمال: ج ۱ ص ۳۷۸ ح ۱۶۴۴

۹۷

پیشگوئی پیامبرﷺ از آیندهٔ امت: آیندهٔ بنی‌امیه و بنی‌عباس و حکومت اهل‌بیتؑ، شش نفر لعنت شده در قرآن.

پیشگوئی پیامبرﷺ از آیندهٔ امت

سلیم از سلمان چنین نقل می‌کند: آنگاه که بیماری پیامبرﷺ شدت یافت خدمت آنحضرت وارد شدیم. حضرت به مردم فرمود: مرا با اهل‌بیتم تنها بگذارید. مردم برخاستند و من نیز همراه آنان برخاستم. فرمود: ای سلمان، تو بنشین که از ما اهل‌بیت هستی.

آیندهٔ بنی‌امیه و بنی‌عباس و حکومت اهل‌بیتؑ

آنگاه پیامبرﷺ حمد و ثنای الهی بجا آوردند و سپس فرمودند: ای فرزندان عبدمناف، خدا را بپرستید و شریکی برای او قائل نشوید. اگر به من اجازهٔ سجده داده شود،[1] احدی را بر شما مقدم نخواهم داشت.

من بر فراز همین منبرم دوازده نفر را دیدم که همه از قریش بودند. دو نفر از فرزندان ابوسفیان حرب بن امیه و بقیه از فرزندان ابی‌العاص بن امیه.[2] همهٔ اینان گمراه و گمراه کننده‌اند، و امت مرا از راه راست وادار به عقبگرد می‌کنند.

سپس پیامبرﷺ به عباس فرمود: بدان که هلاکت بنی‌امیه بدست فرزندان توست.

---

۱. در بعضی روایات تصریح شده که در روز قیامت پیامبرﷺ در پیشگاه پروردگار به سجده می‌افتد و بعد سر برمی‌دارد و خداوند به او اجازهٔ شفاعت می‌دهد، و آنگاه حضرتش شفاعت را آغاز می‌نماید. بنا بر این «اجازهٔ سجده» در این حدیث اشاره به شفاعت است که سجده مقدمهٔ آن خواهد بود.

۲. نظیر این مطلب در حدیثهای ۲۵، ۴۲، ۶۱، ۶۷ کتاب نیز آمده است، و منظور از این دوازده نفر: اول ابوبکر و عمر هستند. فرزندان ابوسفیان هم معاویه و یزید هستند. فرزندان ابی‌العاص هم هشت نفرند که اول آنان عثمان است و بقیه از بنی‌مروانند.

بعد فرمود: دربارهٔ عترتم که اهل‌بیت منند از خدا بترسید، که دنیا برای احدی قبل از ما دوام نداشته و برای ما هم باقی نخواهد ماند و برای احدی بعد از ما هم دوام ندارد.

سپس پیامبر ﷺ به علی فرمود: دولت حق بهترین دولتهاست. بدانید که شما بعد از آنان در برابر هر روز دو روز و در برابر هر ماه دو ماه و در برابر هر سال دو سال حکومت خواهید کرد.

شش نفر لعنت شده در قرآن

سپس پیامبر ﷺ فرمود: شش نفرند که خداوند در کتابش آنان را لعنت فرموده است: کسی که به قرآن چیزی اضافه کند، کسی که مقدرات خداوند را قبول نداشته باشد، کسی که نسبت به عترت من آنچه خدا حرام کرده [۳] مراعات نکند، کسی که سنت مرا ترک کند، کسی که غنائم مسلمانان را به خود اختصاص دهد، کسی که به زور بر مردم مسلط شود تا عزیزان خدا را ذلیل و آنانکه خدا ذلیل قرار داده عزیز نماید.

....

روایت با سند به سلیم:

۱. شرح الأخبار: ج ۳ ص ۴۸۹ ح ۱۴۱۹.

---

۳. منظور آنست که خداوند اذیت آنان را حرام کرده و هر کس ایشان را اذیت کند مورد لعنت خداوند است.

موقعیت شیعه بین مردم

سلیم می‌گوید: به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم: خاندان من با من قطع رابطه می‌کنند ولی من ارتباطم را با آنان حفظ می‌کنم، و آنان مرا از بخششهای خود محروم می‌کنند ولی من به آنان عطا می‌کنم، و دربارهٔ من سخن ناروا می‌گویند ولی من آنان را مورد عفو قرار می‌دهم، و رو در روی من سخن زشت می‌گویند ولی من خودداری می‌کنم.

حضرت فرمود: **مردم را بیاد دارم که برگی بدون خار بودند، ولی امروزه خاری هستند که برگی ندارند!**[1]

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، اکنون چه باید کرد؟ فرمود: **خود را هدف تیرهای آنان قرار ده برای روز احتیاجت.**

بعد فرمود: شیعیان ما سه گروهند: گروهی به ما نیکی می‌کنند، و گروهی به مردم نیکی می‌کنند، و گروهی دوستان ما را دوست می‌دارند و با دشمنان ما دشمنی می‌کنند. این گروه اولیا و برگزیدگان و حکما و علما هستند. خوشا به حالشان و عاقبتشان نیکو باد.

روایت با سند به سلیم:

۱. مناقب أمیرالمؤمنین علیه السلام، (محمد بن سلیمان کوفی): ج ۲ ص ۱۷۱.

۱. همانطور که خود سلیم در سؤال توضیح داده منظور تحمل تیرهای زبانی و عملی مردم است. با این هدف که انسان در دنیا با همین مردم سر و کار دارد و بهمین جهت باید رفتار ناروای آنان را تحمل کند.

فهرست ها

۱. فهرست آیات قرآن

۲. فهرست اعلام

۳. فهرست طوائف و قبائل و گروهها

٤. فهرست اماکن

۵. فهرست وقایع و روزهای مهم

٦. فهرست ادعیه

۷. فهرست اشعار

۸.فهرست منابع و مآخذ

۹. فهرست مطالب کتاب

فهرست آیات قرآن

سوره و آیه **صفحه**

فهرست اعلام

اسماء مقدسهٔ چهارده معصوم عليهم السلام در اوّل این فهرست ذکر می‌شود.

* * *

Scanned by CamScanner

فهرست طوائف و قبائل و گروهها

فهرست وقایع و روزهای مهم

فهرست اماکن

فهرست ادعیه

فهرست اشعار

فهرست منابع و مآخذ

۱. **آثار عجم**، فرصت شیرازی، چاپخانهٔ نادری، بمبئی ۱۳۵۴ .... /۱۹٤

۲. **آشنائی با چند نسخهٔ خطّی**، رضا استادی، چاپخانهٔ مهر، قم ۱۳۹٦ .... /۱٤۳

۳. **اثبات الوصیّة**، علاّمه حلّی، تحقیق: محمد هادی امینی، دار الکتب التجاریة، نجف ...... /۲٤۳

٤. **اثبات الهداة**، شیخ حر عاملی، تحقیق: ابوطالب تجلیل تبریزی، چاپخانهٔ علمیه، قم........ /۵۷، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱٤۵، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۱۳، ۳۷۲، ٤٤۸، ۵۰۷، ۵۸۹، ٦۳۷، ٦٤۳

۵. **الاحتجاج**، ابومنصور طبرسی، تحقیق: سید محمد باقر خرسان، دار النعمان، نجف ۱۳۸٦...... / ۷۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲٤۳، ۲٤۹، ۲٦۷، ۲۸۲، ۲۸٤، ۲۹۲، ۲۹٦، ۳۱۳، ۳۲٦، ۳۸۹، ٤۵۵، ٤٦۱، ٤٦۸، ٤۷٤، ٤۷۵، ٤۷٦، ٤۸۱، ٤۹٦، ۵۲۲، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۳٦، ۵۵٦، ۵۷۲، ۵۸۱، ٦۰٦، ٦۰۷، ٦۰۸، ٦۲۲، ٦۵٤، ٦۵٦

٦. **احقاق الحق**، قاضی نور الله شوشتری، تحقیق: آیة الله مرعشی نجفی، کتابخانهٔ آیة الله مرعشی، قم........................ /۵۱، ۷۰، ۸۳، ۹۰، ۱۳۵، ۱۵۲، ۲۰۹، ۲۸۱، ۳۲٦، ٦٦۲

۷. **الاخبار الطوال**، دینوری، دار احیاء الکتب العربیة، قاهره ۱۳۹٦ .... /٤۹۱، ۵۸۲

۸. **الاختصاص**، شیخ مفید، تقدیم: سید محمد مهدی خرسان، کتابفروشی بصیرتی، قم..... /۱۰۹، ۲٤٤، ۵۰۵، ۵۰۷

۹. **اختیار معرفة الرجال** (رجال کشی)، شیخ طوسی، تحقیق: سید مهدی رجائی، مؤسسهٔ آل البیت عليهم السلام، قم ۱٤۰٤ .... /۵۷، ٦۰، ۷۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱٤٦، ۲۰۱، ۲۸۲

۱۰. **الارشاد**، شیخ مفید، کتابفروشی بصیرتی، قم........................ /۳۲٦، ۳۹۷، ٤۰۲، ٤۷۸، ٦۱۸

۱۱ . **ارشاد القلوب**، ابومحمد دیلمی، منشورات رضی، قم............/ ۸۲، ۲۰۶، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ..../ ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۷۲، ۴۷۸، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۵۶، ۶۵۰

۱۲ . **استقصاء الافحام**، میرحامد حسین هندی، چاپخانهٔ مجمع البحرین، لکنهو ۱۳۷۶. / ۶۵، ۶۸، ۸۹، ۹۳، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۴۲

۱۳ . **الاستنصار**، ابوالفتح کراجکی، چاپخانهٔ علویّه، نجف ۱۳۴۶................../ ۲۸۲، ۵۳۶، ۶۵۸

۱۴ . **الاستیعاب**، ابن عبدالبر، مکتبة الکلیات الازهریة، قاهره ۱۳۸۸....................../ ۱۱۱، ۶۱۸

۱۵ . **اُسد الغابة**، ابن اثیر، المکتبة الاسلامیة.../ ۴۰۲

۱۶ . **الاصابة**، ابن حجر عسقلانی، چاپخانه سعادت، مصر ۱۳۲۸............................../ ۴۱۵

۱۷ . **اصل ابوسعیدعصفری**، تحقیق: سید حسن مصطفوی، چاپخانهٔ حیدری، تهران ۱۳۷۱../ ۱۰۵

۱۸ . **اعتقادات**، شیخ صدوق، چاپ سنگی، کتابفروشی مصطفوی، تهران ۱۳۷۰../ ۶۰، ۲۷۳، ۲۸۲

۱۹ . **الاعلام**، خیرالدین زرکلی، دار العلم للملایین، بیروت ۱۴۰۴............................../ ۴۷، ۳۸۸

۲۰ . **اعلام الدین**، ابو محمّد دیلمی، تحقیق: مؤسسهٔ آل البیت علیهم السلام، قم ۱۴۰۸. ..../ ۳۸۸

۲۱ . **اعلام الوری**، ابوعلی طبرسی، تقدیم: سید محمّد مهدی خرسان، دار الکتب الاسلامیة، تهران. ..../ ۱۲۳، ۲۸۲، ۴۰۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۶، ۶۴۳

۲۲ . **اعیان الشیعة**، سید محسن امین، دار التعارف، بیروت ۱۳۸۰......./ ۷۰، ۹۳، ۹۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵

۲۳ . **اکمال الدین**، شیخ صدوق، تصحیح: علی اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیة، تهران ۱۳۹۵..../ ۱۰۵، ۱۲۲، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۵۷، ۲۸۲، ۳۱۳، ۵۲۴، ۵۳۶، ۶۴۸، ۶۵۷

۲۴ . **الامالی**، شیخ صدوق، تصحیح: علی اکبر غفّاری، دار الکتب الاسلامیّة، تهران ۱۳۹۵. ./ ۴۰۲، ۵۴۴، ۶۶۴

۲۵ . **الامالی**، شیخ طوسی، تحقیق: سید محمّد صادق بحرالعلوم، المکتبة الاهلیة، بغداد ۱۳۸۴..../

۱۲۳، ۱۲۵، ۲۰۶، ۲٦٦، ۳۸۹، ٤۰۱، ٤۰۲، ٤۱۵، ٤۷۹، ٤۸۱، ۵۰۵، ۵۱٦، ۵۱۹، ٦۱۸،
٦۲۲، ٦۵٤، ٦۵٦، ٦۷۸، ٦۸۳

۲٦ . **الامالی**، شیخ مفید، چاپخانهٔ حیدریة، نجف. ..../۲٦٦، ۲۸۲، ۳۲٦، ۵۰۷

۲۷ . **الامامة و السیاسة**، ابن قُتیبة دینوری، مکتبة مصطفی البابی، مصر ۱۳۸۸. ..../ ٤۹۱

۲۸ . **الانوار النعمانیّة**، سید نعمة الله جز ائری، مؤسسهٔ أعلمی، بیروت ۱٤۰٤. ..../ ٦۸۰

۲۹ . **الایضاح**، فضل بن شاذان، تحقیق: سید جلال الدین محدث ارموی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۲. ..../۳۰۹، ۳٤۲

۳۰ . **بحار الانوار**، علاّمه مجلسی، دار الکتب الاسلامیّة تهران و ج ۸ قدیم /۱۹، ۳۱، ٤۱، ۵۷، ٦۸،
۷۰، ۷٤، ۸٤، ۹۲، ۹٤، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱٦، ۱۳۵، ۱۸۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱،
۲۰٦، ۲۰۹، ۲۱٦، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲٤۳، ۲٤٤، ۲٤۵، ۲٤۹، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲٦۳،
۲٦٤، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۲٦، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳٤۲،
۳٤۳، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳٦۰، ۳٦۵، ۳۷۲، ۳۸٤، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹٤، ۳۹۷،
٤۰۱، ٤۰٦، ٤۰۸، ٤۱۳، ٤۱۵، ٤٤۸، ٤٦۸، ٤۷۰، ٤۷۲، ٤۷٦، ٤۷۸، ٤۷۹، ٤۸۱، ٤۸۲، ٤۸۳،
٤۸٦، ٤۹۱، ٤۹٤، ٤۹٦، ٤۹۷، ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱٤، ۵۱٦، ۵۱۹، ۵۳٦، ۵۳۷، ۵٤٤،
۵٤۸، ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۵٦، ۵٦۹، ۵۷۲، ۵۸۹، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹٤، ۵۹۷، ٦۰۲، ٦۰٤، ٦۱۸، ٦۱۹،
٦۲۲، ٦۳۲، ٦٤۸، ٦۵۰، ٦۵۳، ٦۵٦، ٦۵۹، ٦٦۵، ٦٦۷، ٦٦۸

۳۱ . **البرهان فی تفسیر القرآن**، سیدهاشم بحرانی دار الکتب العلمیّه، قم. ..../۵۰۷، ۵۱۹، ٦۵۰،
٦٦۲، ٦٦۳، ٦٦٤، ٦٦۵، ٦٦٦، ٦٦۷

۳۲ . **بشارة المصطفی** ﷺ، محمد بن محمد طبری، مکتبهٔ حیدریة، نجف ۱۳۸۳. ..../٤۱۵، ٦۵٤

۳۳ . **بصائر الدرجات**، شیخ محمد بن حسن صفار، تحقیق: حاج میرزا حسن کوچه باغی، تهران ۱۳۸۰. ..../۱۰۹، ۱۲۳، ۲۰۱، ۲۵۷، ۲۷۱، ۲۸۱، ٤۸۳، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۰

۳۴. **تاریخ دمشق**، ترجمة الامام الحسن﷣، ابن عساکر.............................../۴۰۲، ۵۸۲

۳۵. **تاریخ طبری**، محمدبن جریر طبری،تحقیق:محمدابوالفضل ابراهیم،دارالمعارف،مصر ۹۶، ۴۹۴

۳۶. **التاریخ الکبیر**، البخاری، دار الکتب العلمیّة، بیروت ۱۴۰۷.............................../۱۲۸

۳۷. **تاریخ یعقوبی**، احمد بن ابی یعقوب کاتب، دار صعب، بیروت............................../۲۱۶، ۴۶۸

۳۸. **تأویل الآیات الظاهرة**، سید شرف الدین استر آبادی، مدرسة الامام المهدی﷣، قم ۱۴۰۷.. /

۸۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۶۵۲، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷

۳۹. **تحریر طاووسی**، شیخ حسن بن زین الدین (صاحب معالم)، تحقیق: سید محمد حسن

ترحینی، مؤسسهٔ اعلمی، بیروت ۱۴۰۸../۶۷

۴۰. **التحصین**، سید بن طاووس،تحقیق: انصاری، دار الکتاب، قم ۱۴۱۳............................../۳۱۳

۴۱. **تحف العقول**، شیخ علی بن شعبه حرّانی، تقدیم: سید محمد صادق بحرالعلوم، کتابفروشی

بصیرتی، قم ۱۳۹۴........./ ۸۰، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۲، ۵۴۴، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱،

۶۷۲، ۶۷۳

۴۲. **تذکرة الخواص**، ابن جوزی، تقدیم: سید محمد صادق بحرالعلوم، مکتبة نینوی الحدیثة،

تهران../۲۸۲، ۳۸۹، ۵۴۴، ۶۵۴

۴۳. **تعلیقه بر اصول کافی**، میرداماد، تحقیق: سید مهدی رجائی، کتابفروشی میرداماد، ۱۴۰۳..... /

۷۰، ۲۶۸

۴۴. **تعلیقه بر منهج المقال**، وحید بهبهانی، چاپ سنگی، تهران ۱۳۰۶........................../۷۴، ۹۳

۴۵. **تعیین الفرقة الناجیة**، شیخ ابراهیم قطیفی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آیت الله گلپایگانی، قم شمارهٔ

۹۲ـ۶ـ۱۰۰۲.../۸۳

۴۶. **تفسیر عیاشی**، محمد بن مسعود عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی، کتابفروشی علمیّه

اسلامیّه، تهران................................./۲۴۵، ۲۸۲، ۵۸۲، ۶۷۶، ۶۷۷

۴۷ . **تفسیر فرات**، فرات بن ابراهیم کوفی، چاپخانهٔ حیدریه، نجف. و تحقیق: محمد الکاظم، وزارت ارشاد، تهران ۱۴۱۰...۱۲۲/، ٦٦٠، ٦٦٤، ٦٦٧، ٦٨٣

۴۸ . **تفسیر قمی**، شیخ علی بن ابراهیم قمی، چاپ سنگی، تهران ۱۳۱۳..................٦٦٤/، ٦٦٧

۴۹ . **تفسیر منسوب به امام حسن عسکری** عليه السلام، مدرسهٔ امام مهدی عليه السلام، قم ۱۴۰۹..............۲۰۹/

۵۰ . **تقریب المعارف**، ابوالصلاح حلبی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آیةالله مرعشی قم، شمارهٔ ۲۲٦۳..٥٣٦/

۵۱ . **تکملة الرجال**، شیخ عبدالنبی کاظمی، تحقیق: سید محمد صادق بحرالعلوم، چاپخانهٔ آداب، نجف...٥٩/، ١٤٤

۵۲ . **التنبیه و الاشراف**، مسعودی، دارالتراث، بیروت ۱۳۸۸..........................٦٦/، ١٠١

۵۳ . **تنقیح المقال**، شیخ عبدالله مامقانی، انتشارات جهان، طهران............٥٩/، ٦٧، ٦٩، ٧٤، ٨٥، ٨٩، ٩٣، ٩٩

۵۴ . **تهذیب الاحکام**، شیخ طوسی، تحقیق: سید حسن خرسان، دار الکتب الاسلامیة، تهران ۱۳۹۰..٦١/، ١٢٣، ٣٨٥، ٣٨٨، ٦٣٩، ٦٤٣

۵۵ . **تهذیب التهذیب**، ابن حجر عسقلانی، چاپخانهٔ دائرة المعارف، حیدرآباد هند ۱۳۲۵..١٢٨/، ٦١٨

۵٦ . **تهذیب المقال**، سید محمد علی ابطحی، قم.............٥١/، ٩٠، ٩٣، ٩٥، ٩٩، ١٢٨، ١٢٩

۵۷ . **ثواب الاعمال**، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفّاری، کتابفروشی صدوق، تهران ۱۳۹۲.٢٤٥/

۵۸ . **جامع الرواه**، شیخ احمد اردبیلی، کتابخانهٔ آیة الله مرعشی، قم ۱۴۰۳......................٨٩/

۵۹ . **الجامع فی الرجال**، شیخ موسی زنجانی، چاپخانهٔ پیروز، قم ۱۳۹۴.........................١٢٩/

٦۰ . **جامع المسانید**، محمد بن محمود خوارزمی، دار الکتب العلمیة، بیروت.......................١٢٨/

٦۱ . **جمهرة رسائل العرب**، احمد زکی صفوت، کتابفروشی مصطفی البابی، مصر ۱۳۵٦.....٤٩١/

٦۲ . **الجواهر السنيّة**، شیخ حر عاملی، کتابفروشی علمیه، بغداد ۱۳۸۴..............................٦٥١/

٦۳ . **الحاشیة علی الخلاصة**، شهید ثانی، نسخهٔ خطی دانشگاه تهران، شمارهٔ ۵۳۸۵............١٤٦/

٦٤ . **حلية الابرار**، سید هاشم بحرانی، دار الکتب العلمیة، قم ١٣٩٧.................../٦٠٨ ٦٥٨

٦٥ . **حلية الاولياء**، ابونعیم اصفهانی، دار الکتب العلمیة، بیروت ١٤٠٩.................../٥٨٢

٦٦ . **الخرائج**، راوندی، بمبئی ١٣٠١../٤٧٨، ٦١٨

٦٧ . **خصال**، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفّاری، کتابفروشی صدوق، تهران....../١٠٥، ١٠٦، ١٢٣،٢٦٣،٢٦٧،٢٦٩،٢٨٢،٣٨٨،٤٨١، ٥١٦، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٣٦، ٥٨٦، ٦٢٢،٦٥٧، ٦٧٣، ٦٧٤

٦٨ . **خلاصة الاقوال**،علاّمه حلّی، چاپخانهٔ حیدریه، نجف ١٣٨١./١٧، ٧٠، ١٠٠، ١٢٨، ١٣٥، ١٤٦

٦٩ . **دائرة المعارف الشيعية**، سید حسن امین، دار التعارف، بیروت ١٣٩٣................../١٤٥

٧٠ . **الدرر النجفية**، شیخ یوسف بحرانی، مؤسسهٔ آل البیت عليهم السلام، قم................/٨٤، ٢٥٧، ٤٦٨

٧١ . **ذخائر العقبى**، محب الدین طبری، مکتبة القدس، ١٣٥٦................................/٤٠٢

٧٢ . **الذريعه**، شیخ آغا بزرگ طهرانی، چاپخانهٔ مجلس، تهران ١٣٧٥....../٤٧، ٥١، ٥٢، ٥٩، ٦٤، ٦٥،٦٩،٧٥،٨٩،٩٠،٩٨،٩٩،١١٥،١٢٥،١٣٥، ١٣٨، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٦، ١٥٢، ١٥٤

٧٣ . **الرجال**، احمد بن ابی‌عبدالله برقی، تحقیق: سید کاظم موسوی، چاپخانهٔ دانشگاه تهران، ١٣٨٣. ..../١٧، ٥٣، ٧٠، ١٢٧، ١٢٨

٧٤ .**الرجال**، شیخ‌ابوالعباس‌نجاشی،کتابفروشی‌مصطفوی،قم١٣٧٤....../١٧،٥٧،٦٦،٨٩،١٢٥،١٤٦

٧٥ . **الرجال**، شیخ طوسی، کتابخانهٔ حیدریه، نجف ١٣٨٠................./٨٩، ١٢٢، ١٢٧، ١٢٨

٧٦ . **رسالة فی كيفيّة استنباط الاحكام من الآثار فی زمن الغيبة**، شیخ حیدر علی شیروانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ شیخ علی حیدر در قم، مجموعهٔ شمارهٔ ٦٦٤................/٦٨، ١٢٩

٧٧ . **الرواشح السماويّة**، میرداماد، چاپ سنگی، ١٣١١................................/٦٤، ٦٥، ٩٩

٧٨ . **روضات الجنّات**، سید محمد باقر موسوی خوانساری، کتابفروشی اسماعیلیان، قم ١٣٩٠. / ١٧، ٥١، ٦٨، ٧٠، ٧٤، ٩٣، ١٠١، ١٤٢، ١٤٦

٧٩ . **روضة المتقين**، علاّمه شیخ محمد تقی مجلسی، بنیاد فرهنگ اسلامی، چاپخانهٔ علمیة، قم

۱۳۹۹. .... /۶۷، ۷۴، ۹۳، ۹۵، ۱۴۲، ۲۸۱

۸۰. **ریاض المدح و الثناء**، شیخ حسین بن علی بلادی بحرانی، نجف. .... /۲۲۹

۸۱. **ریحانة الأب**، شیخ محمد علی مدرس خیابانی، کتابفروشی خیّام، تهران. /۵۱، ۶۹، ۷۰، ۷۵

۸۲. **الزهد**، شیخ حسین بن سعید اهوازی، تحقیق: میرزا غلامرضا عرفانیان، چاپخانهٔ علمیه، قم ۱۳۹۹. .... /۶۷۷

۸۳. **سرّ العالمین**، غزالی، چاپ سنگی. .... /۱۱۳

۸۴. **السُنن الکبری**، احمد بن حسین بیهقی، دار المعرفة، بیروت. .... /۵۷۹

۸۵. **الشافی**، سید مرتضی علم الهدی، چاپ سنگی، تهران ۱۳۰۱. .... /۳۸۸

۸۶. **شرح نهج البلاغة**، ابن ابی الحدید، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸... /۶۵، ۱۳۵، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۴۹، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۸۰، ۴۶۸، ۴۹۱

۸۷. **شرح نهج‌البلاغة**، شیخ میثم بن علی بحرانی، منشورات مؤسسهٔ نصر، ۱۳۷۸. .... /۴۹۱

۸۸. **شواهد التنزیل**، حاکم حسکانی، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، مؤسسهٔ اعلمی، بیروت ۱۳۹۳. .... /۱۲۲، ۲۸۲، ۵۱۹، ۶۶۲، ۶۸۳

۸۹. **الشیعة و فنون الاسلام**، سید حسن صدر، چاپخانهٔ عرفان، صیدا ۱۳۳۱. .... /۵۱، ۶۹

۹۰. **صحیح ترمذی**، چاپ سنگی، مصر. .... /۴۰۲

۹۱. **الصراط المستقیم**، علاّمه بیاضی، تحقیق: محمد باقر بهبودی، کتابفروشی مرتضوی، تهران ۱۳۸۴. .... /۱۱۲، ۱۴۶، ۲۰۶، ۲۸۲، ۵۰۷، ۵۳۶، ۶۲۲

۹۲. **صفات الشیعة**، شیخ صدوق، کتابخانهٔ شمس، ۱۳۴۲ شمسی. .... /۵۴۴

۹۳. **صفین**، نصر بن مزاحم، تحقیق: عبدالسلام هارون، المؤسسة العربیة الحدیثة، قاهره ۱۳۸۲... /۱۸، ۳۶۵، ۴۹۱، ۴۹۴، ۵۸۲، ۶۰۵

۹۴. **الضعفاء الکبیر**، محمد بن عمر عقیلی، دار الکتب العلمیّة، بیروت ۱۴۰۴. .... /۱۲۸

۹۵. **الضعفاء و المتروکین**، علی بن عمر دارقطنی، مکتبة المعارف، ریاض ۱۴۰۴.............. /۱۲۸

۹۶. **الضعفاء و المتروکین**، نسائی، تحقیق: محمود ابراهیم زائد، دار الوعی، حلب ۱۳۹۶..... /۱۲۸

۹۷. **ضوابط الاسماء**، شیخ فخر الدین طریحی، چاپخانهٔ حیدری، ۱۳۷۵.......................... /۱۷

۹۸. **طب النبی و الائمة**ع، عبدالله و حسین فرزندان بسطام، تقدیم: سید محمد مهدی خرسان، مکتبهٔ حیدریّه، نجف ۱۳۸۵.. /۸۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۶۷۵

۹۹. **الطبقات الکبری**، ابن سعد، دار صادر، بیروت ۱۳۸۰.......................... /۱۲۸، ۳۳۹

۱۰۰. **الطرائف**، سیّدبن طاووس، چاپخانهٔ خیّام، قم ۱۴۰۰.......................... /۲۰۹، ۵۱۰، ۶۵۴

۱۰۱. **طُرَف**، سید ابن طاووس، مکتبهٔ حیدریه، نجف ۱۳۴۹.. /۵۱۹

۱۰۲. **عبقات الانوار**، میرحامد حسین هندی، کتابخانهٔ امیرالمؤمنینع، اصفهان ۱۳۶۶ شمسی.
.... /۵۱، ۶۸، ۸۵

۱۰۳. **العدد القویّة**، شیخ علی بن یوسف حلّی، تحقیق: سید مهدی رجائی، کتابخانهٔ آیة الله مرعشی، قم ۱۴۰۸.. /۸۲، ۵۳۶، ۶۵۶

۱۰۴. **علل الشرایع**، شیخ صدوق، تحقیق: سید محمد صادق بحر العلوم، مکتبهٔ حیدریه، نجف ۱۳۸۵.. /۱۰۹، ۱۲۳، ۵۰۷، ۵۸۶

۱۰۵. **العمدة**، ابن بطریق، تبریز ۱۳۰۹.. /۴۰۱

۱۰۶. **عوائد الایّام**، نراقی، چاپ سنگی، تهران ۱۳۲۱.. /۱۷

۱۰۷. **عوالم العلوم**، شیخ عبدالله بحرانی، مدرسة الإمام المهدیع، قم ۱۴۰۷. /۸۴، ۲۰۱، ۲۴۳، ۲۸۱، ۵۰۷، ۵۷۲

۱۰۸. **عیون اخبار الرضا**ع، شیخ صدوق، تقدیم: سید مهدی خرسان، چاپخانهٔ حیدریه، نجف ۱۳۹۰.............................. /۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۵، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۶، ۶۱۸، ۶۴۸، ۶۵۷

۱۰۹. **عیون المعجزات**، شیخ حسین بن عبدالوهاب، تقدیم: محمد علی اردوبادی، مکتبهٔ حیدریه،

نجف.../۱۲۳، ۶۵۰

۱۱۰ . **الغارات**، ابراهیم بن محمد ثقفی، تحقیق: سید جلال الدین محدث ارموی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۹۵.../۱۰۹، ۲۶۳، ۳۲۶، ۵۰۷

۱۱۱ . **غایة المرام**، سید هاشم بحرانی، چاپ سنگی، تهران ۱۲۷۲..../۶۸، ۱۳۵، ۱۴۶، ۲۰۱، ۶۵۸

۱۱۲ . **الغدیر**، علاّمه امینی، کتابخانهٔ امیر المؤمنین ﷺ، شعبهٔ تهران ۱۳۹۶../۶۹، ۷۰، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۸۱، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۹۰، ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۸۴، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۴۴، ۴۶۸، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۰۵، ۵۱۴، ۶۳۲، ۶۵۲

۱۱۳ . **الغیبة**، شیخ طوسی، تقدیم: شیخ آغا بزرگ تهرانی، مکتبة الصادق، نجف ۱۳۸۵.. / ۶۱، ۱۲۳، ۵۲۳، ۵۳۶، ۶۱۴، ۶۳۸، ۶۴۲، ۶۴۳

۱۱۴ . **الغیبة**،شیخ نعمانی، مؤسسهٔ أعلمی، بیروت ۱۴۰۳..../۴۷، ۵۱، ۶۴، ۶۷، ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۳۵، ۲۸۲، ۳۱۳، ۳۵۵، ۳۷۲، ۴۴۸ ۵۳۶، ۵۵۱

۱۱۵ . **الفتوح**، ابن اعثم، دار الکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۶................................/۴۹۴، ۵۸۲، ۶۰۵

۱۱۶ . **فتوح البلدان**، بلاذری، چاپخانهٔ سعادت، مصر ۱۹۵۹ میلادی................................/۳۳۰

۱۱۷ . **فرائد الاصول**، (الرسائل)، شیخ مرتضی انصاری، کتابفروشی مصطفوی، قم ۱۳۴۷.... / ۷۴، ۸۴، ۹۹، ۲۸۱

۱۱۸ . **فرائد السمطین**، ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، مؤسسهٔ محمودی، بیروت ۱۳۹۸................................/۸۲، ۲۱۶، ۳۱۳، ۶۱۸، ۶۵۰

۱۱۹ . **فضائل السادات**، میر محمد اشرف عاملی، شرکت معارف و آثار، ۱۳۸۰.. / ۷۰، ۸۴، ۱۴۴، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۱۳، ۳۵۵، ۶۱۴

۱۲۰ . **الفضائل**، شیخ شاذان بن جبرئیل، مکتبهٔ حیدریه، نجف ۱۳۸۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۵۵۱، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۸، ۵۸۹، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۵۰

۱۲۱ . **الفهرست**، ابن ندیم، تحقیق: رضا تجدّد، تهران.................................. /۱۷، ۵۰، ٦٦، ۱۳۵

۱۲۲ . **فهرست الفبائی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی**، محمد آصف فکرت، انتشارات کتابخانهٔ مرکزی آستان قدس، مشهد ۱۳٦۹ شمسی... /۱٤۳

۱۲۳ . **الفهرست**، شیخ طوسی، تحقیق: سید محمد صادق بحرالعلوم، مکتبه مرتضویه، نجف. /۱۷، ٦۷، ۷٤، ۹۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱٤٦

۱۲٤ . **فهرست کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (قدیم)**، چاپخانهٔ طوس، مشهد ۱۳۲۹ شمسی. /۱٤۳، ۱٥٤

۱۲٥ . **فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران**، محمد تقی دانش پژوهٔ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۹ شمسی.. /۱٤۳، ۱٤٤

۱۲٦ . **فهرست کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیّات مشهد**، محمود فاضل، دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۹٦. /۱٤۳

۱۲۷ . **فهرست کتابخانهٔ دانشکده حقوق تهران**، محمد تقی دانش پژوه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ شمسی... /۱٤٤، ۱٤٥

۱۲۸ . **فهرست کتابخانهٔ صاحب عبقات**، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی شمارهٔ ۷۷۲۸. ..... /۱٤۲

۱۲۹ . **فهرست کتابخانهٔ مجلس سنای سابق**، محمد تقی دانش پژوه.............................. /۱٤٤

۱۳۰ . **فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای قدیم**، عبدالحسین حائری، تهران.......................... /۱٤٥

۱۳۱ . **فهرست کتابخانهٔ محّدث نوری**، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مسجد اعظم قم، شمارهٔ ۳۰۹۱. /۱٤۳

۱۳۲ . **فهرست کتابخانهٔ ملک تهران**، ایرج افشار و محمد تقی دانش پژوه، ۱۳٥٤ شمسی. ... /۱٤٥

۱۳۳ . **فهرست کتابهای چاپی عربی**، خان بابا مشار، چاپ نگین، تهران ۱۳٤٤ شمسی....... /۱٥۲

۱۳٤ . **فهرست مخطوطات کتابخانهٔ آیة الله حکیم**، نجف...................................... /۱٤۲

۱۳٥ . **قاموس الرجال**، شیخ محمد تقی تستری، چاپخانهٔ مصطفوی، تهران ۱۳۷۹.............. /۹۳

۱۳٦ . **قرب الاسناد**، شیخ عبدالله بن جعفر حمیری، کتابفروشی نینوی الحدیثة، تهران. /٤۰۲، ٤۸۳

۱۳۷ . **کافی** (اصول و فروع و روضه)، شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق: علی اکبر

غفّاری، دار الکتب الاسلامیة، تهران ۱۳۸۸....../۷۲، ۷۸، ۱۰۵، ۱۰٦، ۱۲۳، ۲٤۳، ۲۵۷، ۲٦۱،
۲٦۳، ۲٦٦، ۲٦۷، ۲٦۹، ۲۷۱، ۲۸۱، ۳۸٦، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۳٦، ۵٤٤، ۵۵٦،
٦۳۸، ٦٤۰، ٦٤۲، ٦٤۳، ٦٦٦، ٦۷۳، ٦۷٦، ٦۷۷

۱۳۸. **کامل بهائی**، عماد الدین طبری، مؤسسهٔ طبع و نشر، قم ۱۳۷٦............................/۱۱۲

۱۳۹. **کتاب الجمل**، شیخ مفید، کتابفروشی داوری، قم.............................../۲۱۱، ۲۱٦

۱٤۰. **کتاب الخمس**، شیخ مرتضی انصاری، چاپ سنگی، تهران ۱۳۱۷.............................../۳۸۹

۱٤۱. **کشف الاستار**، سیداحمدصفائی، مؤسسهٔ آل‌البیت علیهم السلام، قم نم۱٤۰۹....../٦۹،۷۵،۱۲۸،۱۲۹

۱٤۲. **کشف‌الحجب‌والاستار**، سیداعجاز حسین،کتابخانهٔ‌آیةاللهمرعشی،قم۱٤۰۹/۸۵،۹۳،۱۱۳،۱٤٦

۱٤۳. **کشف الغمّة**، شیخ علی بن عیسی اربلی، تحقیق: سید هاشم رسولی، کتابفروشی بنی‌هاشمی،
تبریز ۱۳۸۱../۲۰۹، ٤٦۸، ۵۳٦

۱٤٤. **کشف اللثام**، فاضل هندی، چاپ سنگی، تهران ۱۲۷٤.............................../۸٤، ۳۵۵

۱٤۵. **کفایة الاثر**، شیخ خزّاز قمی، تحقیق: سید کوه کمری، قم ۱٤۰۱.............../۲۰٦، ٦۵۷، ٦۵۸

۱٤٦. **کفایة الموحّدین**، سید اسماعیل طبرسی نوری، انتشارات علمیه اسلامیه، تهران
..../۸۵، ۲٤۳، ۲۸۲، ۳۹۷، ٦٦۲

۱٤۷. **کفایة المهتدی فی معرفة المهدی** علیه السلام، سید محمد میرلوحی، انتشارات وزارت ارشاد، تهران
۱۳۷۳ شمسی../۸٤، ٦۷۹

۱٤۸. **الکنی و الالقاب**، شیخ عبّاس قمی، تصحیح: سید حسن لواسانی نجفی، چاپ عرفان، صیدا
۱۳۵۷../۵۱، ٦۹، ۷٤، ۱۳۵

۱٤۹. **کنزالعمال**، متقی هندی، مکتبة التراث الاسلامی، حلب ۱۳۹۷.............................../٤۰۲، ٦۱۸

۱۵۰. **کنزالفوائد**، شیخ ابوالفتح کراجکی، مجمع الذخائر، قم.../٤۹۱،۵٤٤،۵٤۸،٦۵۱،٦۵۲، ٦٦۳،

۱۵۱. **کنزالفوائد**، شیخ عَلَم بن سیف نجفی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس مشهد، شمارهٔ ۱۱۵٤

/۸۳، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷

۱۵۲ . **اللباب**، ابن اثیر، مکتبة المثنّی، بغداد .... /۱۷

۱۵۳ . **اللوامع النورانیّة**، سید هاشم بحرانی، انتشارات حسینیة عمادزاده، اصفهان ۱۴۰۴ .... /۱۲۲، ۱۴۶، ۳۱۳، ۶۰۴، ۶۶۴، ۶۶۵

۱۵۴ . **المأة منقبة**، ابن شاذان، مدرسة الامام المهدی، قم ۱۴۰۷ .... /۱۲۳، ۶۵۱، ۶۵۸

۱۵۵ . **مؤلفو الشیعه فی صدر الاسلام**، سید عبدالحسین شرف الدین، تحقیق: سید احمد حسینی، مکتبة الاندلس بغداد، مطبعه النعمان، نجف ۱۳۸۵ .... /۴۷، ۹۰

۱۵۶ . **مؤلفین کتب چاپی**، خان بابا مشار، چاپخانهٔ نگین، تهران، ۱۳۴۰ شمسی .... /۱۵۲

۱۵۷ . **المجروحین**، ابن حبّان، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، دار الوعی، حلب ۱۳۹۶ ./ ۱۲۵، ۱۲۸،

۱۵۸ . **مجلّه تراثنا**، مؤسسهٔ آل البیت، قم .... /۱۴، ۲۲، ۳۸، ۳۹

۱۵۹ . **مجمع البیان**، شیخ طبرسی، چاپخانهٔ عرفان، صیدا ۱۳۳۳ .... /۶۶۲، ۶۶۷

۱۶۰ . **مجمع الزوائد**، هیثمی، دار الکتاب العربی، بیروت .... /۶۴۸

۱۶۱ . **مجمع الفائدة و البرهان**، مقدس اردبیلی، دفتر انتشارات اسلامی، قم .... /۳۸۹

۱۶۲ . **المحاسن**، شیخ برقی، تحقیق: سید جلال الدین محدث ارموی، دار الکتب الاسلامیة، قم/۴۸۳

۱۶۳ . **المحتضر**، شیخ حسن بن سلیمان حلی، چاپخانهٔ حیدریّه، نجف ۱۳۷۰ ../۲۴۳، ۳۶۵، ۳۹۷،

۱۶۴ . **مختصر اثبات الرجعه**، فضل بن شاذان، چاپ شده در مجلهٔ «تراثنا» شمارهٔ ۱۵ ..../۱۲۲، .... /۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۲

۱۶۵ . **مختصر البصائر**، شیخ حسن بن سلیمان حلی، چاپخانهٔ حیدریّه، نجف ۱۳۷۰ ..../۵۷، ۶۰، .... /۱۲۳، ۲۰۱، ۶۶۱

۱۶۶ . **مختلف الشیعة**، علاّمه حلّی، مکتبة نینوی الحدیثة، تهران .... /۳۸۸

۱۶۷ . **مخطوطات السید محمد باقر الطباطبائی فی کربلا**، سلمان آل طعمة، منشورات معهد

المخطوطات العربية، کویت ۱۴۰۶ .... /۱۴۷

۱۶۸ . **مدینة المعاجز**، سید هاشم بحرانی، چاپ سنگی، تهران ۱۳۰۰ ..../ ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۴۳، ۳۷۲

۱۶۹ . **المراجعات**، سید عبدالحسین شرف الدین، مؤسسهٔ اعلمی، بیروت ..../۴۷

۱۷۰ . **مروج الذهب**، مسعودی، دار الاندلس، بیروت ۱۳۸۵ ..../۳۴۱، ۴۹۱، ۴۹۴

۱۷۱ . **المستدرک علی الصحیحین**، حاکم نیشابوری، مکتب المطبوعات الاسلامیة، حلب ../۵۷۸

۱۷۲ . **مستدرک الوسائل**، محدث نوری، کتابفروشی اسلامیه تهران، کتابفروشی اسماعیلیان، قم۱۳۸۳ ..../۵۹، ۶۸، ۸۵، ۱۳۵

۱۷۳ . **المسترشد**،ابو جعفر محمد بن جریر طبری امامی، چاپخانهٔ حیدریه، نجف/۱۲۳،۲۶۱،۲۸۱

۱۷۴ . **مستند الشیعة**، نراقی، چاپ سنگی، تهران ۱۲۷۳ ..../۳۸۹

۱۷۵ . **مشارق انوار الیقین**، شیخ حافظ رجب برسی، مؤسسهٔ اعلمی، بیروت....../۸۳، ۲۴۷، ۳۵۵

۱۷۶ . **مطالب السؤول**، ابن طلحة، چاپ سنگی، تهران ۱۲۸۴ ..../۵۴۴

۱۷۷ . **المعارف**، ابن قتیبة دینوری، دار الکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۷................./۷۰، ۱۲۵، ۱۲۸

۱۷۸ . **معالم العلماء**، ابن شهرآشوب، مکتبة حیدریة، نجف ۱۳۸۰.................../۶۴، ۶۵، ۶۷

۱۷۹ . **معانی الاخبار**، شیخ صدوق، تحقیق: سید محمد مهدی خرسان، منشورات مفید، قم......./ ..../۱۲۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۶۶۴

۱۸۰ . **المعتبر**، محقق حلّی، مجمع الذخائر الاسلامیة، قم................................./۳۸۹، ۵۳۶

۱۸۱ . **معجم البلدان**، یاقوت حموی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ..../۱۹۴

۱۸۲ . **معجم رجال الحدیث**، آیة الله خوئی، انتشارات مدینة العلم، قم ۱۴۰۳ ..../ ..../۷۰، ۹۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۲۵

۱۸۳ . **معجم قبائل العرب**، عمر رضا کحّالة، مؤسسة الرسالة، بیروت ۱۴۰۵................./۱۷

۱۸۴ . **معجم المطبوعات النجفیة**، محمد هادی امینی، چاپخانهٔ آداب، نجف ۱۳۸۵ ..../۱۵۲

۱۸۵ . **مقتل الحسین**ؑ، خوارزمی، تحقیق: شیخ محمد سماوی، کتابفروشی مفید، قم .... /۱۲۳، ۶۵۷، ۶۵۸

۱۸۶ . **ملحقات احقاق الحق**، آیة الله مرعشی، کتابخانهٔ آیة الله مرعشی، قم .... /۲۰۶

۱۸۷ . **مناقب علی بن ابی طالب**ؑ، ابن شهرآشوب، انتشارات علاّمه قم /۸۱، ۱۰۱، ۲۰۹، ۲۴۹، ۲۸۲،۴۰۱،۴۹۶،۴۹۷،۵۰۵،۵۰۷،۵۱۹،۵۲،۵۳۶،۵۷۸،۵۷۹،۵۸۱،۶۰۴،۶۱۸،۶۵۸،۶۶۲، ۶۶۷

۱۸۸ . **مناقب علی بن ابی طالب**ؑ، ابن مغازلی، تحقیق: محمد باقر بهبودی، کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۹۴ .... /۱۲۵

۱۸۹ . **مناقب علی بن ابیطالب**ؑ، خوارزمی، چاپ سنگی، تهران ۱۳۱۳ .... /۵۱۹، ۵۷۸، ۶۵۰

۱۹۰ . **مناقب مرتضوی**، ترمذی کشفی، بمبئی ۱۳۲۱ .... /۶۵۸.

۱۹۱ . **منتخب التواریخ**، حاج ملاهاشم خراسانی، کتابفروشی اسلامیّه، تهران ۱۳۴۷ شمسی..... /۶۸

۱۹۲ . **منتخب کنز العمال**، حسام الدین متّقی هندی، مصر. .... /۴۷۸

۱۹۳ . **منتهی الکلام**، حیدر علی فیض آبادی، لکنهو ۱۳۵۷ .... /۶۵، ۱۴۲.

۱۹۴ . **منتهی المطلب**، علامه حلّی، چاپ سنگی، تهران. .... /۳۸۸

۱۹۵ . **منتهی المقال**، شیخ ابوعلی حائری. چاپ سنگی، تهران .... /۸۴، ۹۳، ۱۳۸، ۱۴۲.

۱۹۶ . **من لایحضره الفقیه**، شیخ صدوق، تحقیق: سید حسن خرسان، دارالکتب الاسلامیة، تهران ۱۳۹۰ .... /۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳.

۱۹۷ . **منهاج الفاضلین**، شیخ محمد بن اسحاق حمونی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آیة الله مرعشی قم، شماره ۳۷۳۵. .... /۸۳، ۱۲۲، ۱۴۵، ۲۴۳، ۲۸۱، ۳۱۳، ۵۳۶، ۶۵۸.

۱۹۸ . **منهج المقال**، میرزای استرآبادی، چاپ سنگی، ۱۳۰۶. .... /۹۳، ۹۵، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۶.

۱۹۹ . **مهج الدعوات**، سید ابن طاووس، کتابخانهٔ سنائی، تهران. .... /۶۰۵.

۲۰۰ . **میزان الاعتدال**، ذهبی، تحقیق: علی محمد البجاوی، داراحیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۲. / ۱۲۵،

۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹.

۲۰۱ . **نخبة المقال**، بروجردی، چاپ سنگی، ۱۳۱۳ ..../۶۹

۲۰۲ .**نزهة القلوب**، حمدالله مستوفی، تحقیق: محمد دبیر سیاقی، کتابخانهٔ طهوری، تهران ۱۳۳۶/ ۵۸۲،۱۹٤

۲۰۳ . **نزهة الکرام**، شیخ محمد بن حسین رازی، تصحیح: محمد شیروانی، چاپخانهٔ میهن، تهران ۱٤۰۲.../۸۲، ۱٤٤، ۲٤۹، ۳۱۳، ٤٦۸، ۵۸۱، ۶۰۸، ٦۵٤

۲۰٤ . **نظم دررالسمطین**،محمد بن یوسف زرندی،مکتبةالامام امیرالمؤمنینﷺ ،نجف ۱۳۷۷/ ۵۸۲

۲۰۵ . **نفس الرّحمان**، محدث نوری، چاپ سنگی، تهران ۱۲۸٦................................/٦۸، ۱۳۵

۲۰٦ . **نقد الرجال**، فاضل تفرشی، انتشارات الرسول المصطفیﷺ /٦۷، ۸۳، ۹۳، ۹۵، ۱۳۸، ۱٤٦

۲۰۷ . **نورالثقلین**،شیخ عبدعلی حویزی،تحقیق:سیدهاشم‌رسولی،دار الکتب‌العلمیة،قم۱۳۸۳/ ٦٦۵

۲۰۸ . **نهج البلاغة**، سید رضی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیتﷺ.........../۲٦۲، ۲٦٦، ۲۸۲، ۳۲٦، ۳٦۵، ۳۷٦، ۳۸۰، ٤۹۱، ۵٤٤، ٦٤۳، ٦۷۳

۲۰۹ . **وسائل الشیعة**، شیخ حرعاملی، تحقیق شیخ عبدالرحیم ربّانی شیرازی، کتابفروشی اسلامیة تهران، ۱۳۹۵../۵۷، ٦۷، ۹۳، ۹۵، ۱۳۵، ۱۳۸

۲۱۰ . **وفاة الصدیقة الطاهرة**ﷺ سید عبدالرزاق مقرم، چاپخانهٔ حیدری، نجف ۱۳۷۰......../۲۲۹

۲۱۱ . **الهدایة الکبری**، شیخ حسین بن حمدان حضینی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آیةالله مرعشی قم، شماره‌های ۲۹۷۳ و ۷۸۷٤../٦۵۰

۲۱۲ . **الیقین**، سید بن طاوس، تحقیق: انصاری، موسسة الثقلین بیروت، دارالکتاب، قم ۱٤۱۳. ..../۲٤۳، ۳۹۳، ٤۱۵، ۵۱۰، ۵۷۲.

۲۱۳ . **ینابیع المودّة**، قندوزی، تقدیم: سید محمد مهدی خرسان، دارالکتب العراقیة، کاظمین ۱۳۸۵. ..../۸۵، ٦۵۰

فهرست مطالب کتاب

حدیث ۱۲

۳۱۴_۳۲۶

حدیث ۱۳

۳۲۷_۳۳۰

حدیث ۱۴

۳۳۱_۳۵۵

حدیث ۱۵

۳۶۵ـ۳۵۶

حدیث ۱۶

۳۷۲ـ۳۶۶

حدیث ۲۶

۴۶۸ ـ ۴۴۹

حدیث ۲۷

۴۶۹ـ۴۷۰

حدیث ۲۸

۴۷۱ـ۴۷۲

حدیث ۲۹

۴۷۲ـ۴۷۶

حدیث ۳۰

۴۷۷ـ۴۷۸

حدیث ۳۱

۴۷۹

حدیث ۳۲

۴۸۰ـ۴۸۱

حدیث ۳۳

۴۸۲_۴۸۳

حدیث ۳۴

۴۸۴_۴۹۱

حدیث ۳۵

۴۹۲_۴۹۴

حدیث ۳۶

۴۹۵_۴۹۶

حدیث ۳۷

۴۹۷_۵۰۷

حدیث ۳۸

۵۰۸_۵۱۰

بخش دوّم
تتمّهٔ متن کتاب سلیم

حدیث ۴۹

حدیث ۵۰

حدیث ۵۱

حدیث ۵۲

حدیث ۵۳

حدیث ۶۷

۶۲۶_۶۳۵

حدیث ۶۸

۶۳۶_۶۴۷

حدیث ۶۹

۶۳۸_۶۴۳

حدیث ۷۰

۶۴۴_۶۴۵

بخش سوّم

مستدرکات کتاب سُلیم

۶۴۷_۶۸۳

حدیث ۷۱

۶۴۸

A work from the era of Imam Ali ; Approved by five of Imams & 140 of muslim scholares

ASRAR-E ALE MOHAMMAD

A persian version of
Kitab-e Solaim ibn Qays al-Helali
(d. 76A.H./695A.D.)

A Tradition Based History Book
Known as the first book of 1st Century A.H.

Including:
A Research on the book,the author,the text & Supplements.

Translated by:
Ismail Ansari